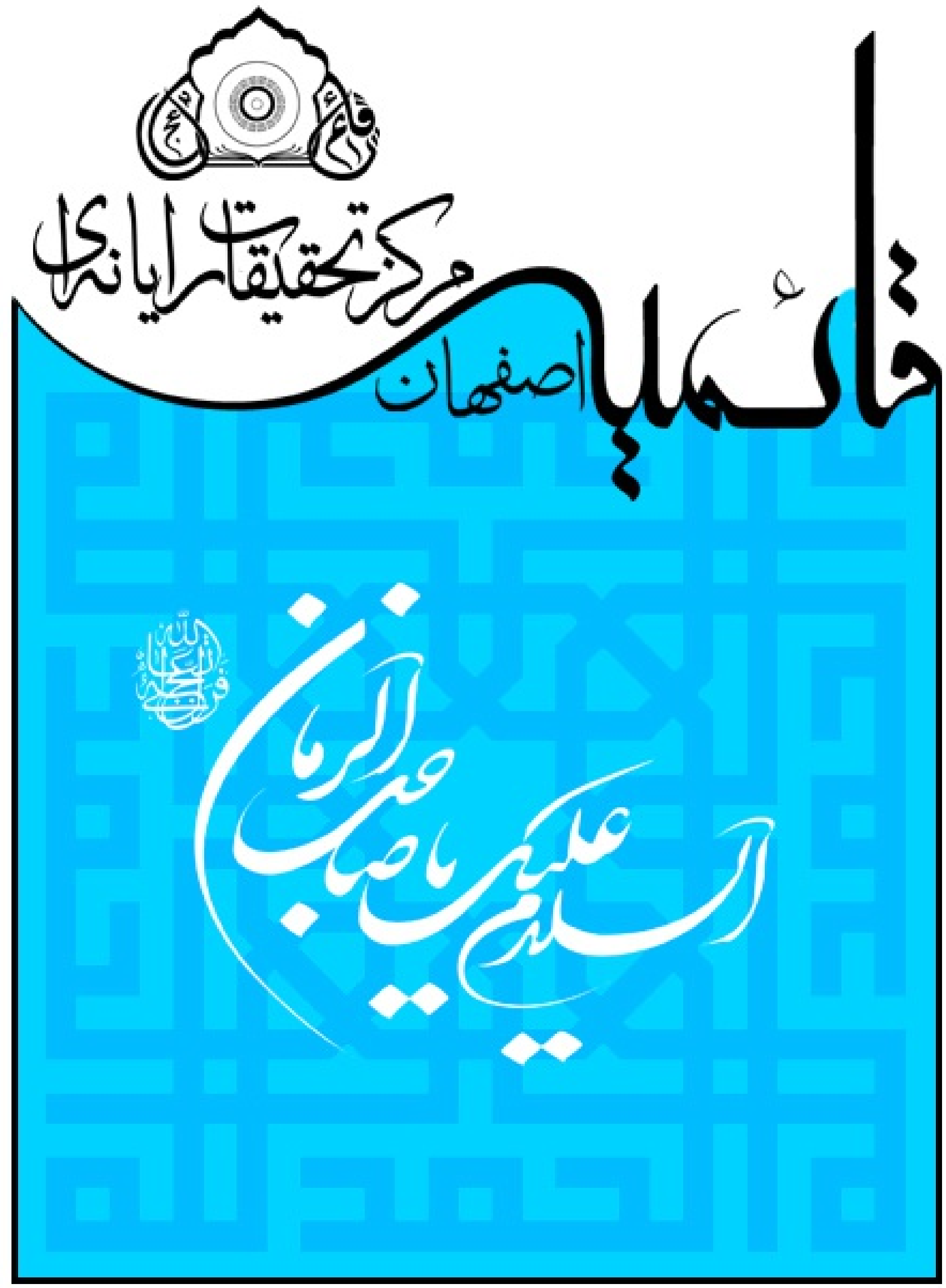


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

مطلع سعدین و مجمع بحرین

۳

کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی

به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلع سعدین و مجمع بحرین

نویسنده:

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

ناشر چاپی:

موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مطلع سعدین و مجمع بحرین جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : عبدالرزاق سمرقندی، عبدالرزاق‌بن اسحاق، ق۸۸۷ - ۸۱۶

عنوان و نام پدیدآور : مطلع سعدین و مجمع بحرین/ کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی؛ به‌اهتمام عبدالحسین نوایی

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۵ - ۱۳۷۲.

مشخصات ظاهری : ۲ ج(در ۴ مجلد)

فروست : (موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)؛ شماره ۶۸۲)

(پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۷۵۰۲۸، ۷۵۰۲۹، ۷۵۰۳۰)

شابک : ۹۶۴-۴۲۶-۰۴۲-۲۳۱۰۰ریال(شمیز)،۴۲۰۰ریال(گالینگور)؛بهای‌هرجلدمتفاوت

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلد اول: چاپ اول: طهوری، ۱۳۵۳ فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

یادداشت : ص. ع. لاتینی‌شده:Kamal al -din Abd ol-Razzaq Samarqandi. Matla-i Sa'dayn wa Majma-i Bahrayn.

یادداشت : جلد دوم براساس متنی است که قبلا به‌اهتمام محمدشفیع تصحیح و همراه با توضیحات در سال ۱۹۳۶ در لاهور چاپ و منتشر شده و سپس توضیحات و اصلاحات عبدالحسین نوایی بدان افزوده شده است.

یادداشت : نام ناشر در مجلدات دوم تا چهارم به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تغییر یافته است.

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : ج. ۱. دفتر ۱، [حوادث تاریخی] ۰۴/۲ - ۱/۷۱ هجری .-- ج. ۱. دفتر ۲، [حوادث تاریخی] ۸۰۷ - ۷۷۲ هجری .-- ج. ۲. دفتر ۱، [حوادث تاریخی] ۸۵۰ - ۸۰۷ هجری .-- ج. ۲. دفتر ۲، [حوادث تاریخی] ۸۷۵ - ۸۵۰ هجری

موضوع : ایران -- تاریخ -- تیموریان

شناسه افزوده : نوایی، عبدالحسین، گردآورنده

شناسه افزوده : شفیع، محمد، ۱۹۶۳ - ۱۸۸۳، مصحح

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)

رده بندی کنگره : DSR۹۴۷/ع۲م۶ ۱۳۷۲

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۶

شماره کتابشناسی ملی : م۷۲-۶۴۰

[جلد دوم دفتر اول]

چند کلمه بر سبیل اعتذار

کتاب حاضر جلد دوم کتاب مطلع سعدین و مجمع البحرین تألیف عبد الرزاق سمرقندی است و آن‌چنان‌که می‌دانید بخشی از تاریخ ایران را، از مرگ تیمور در شعبان سال ۸۰۷ تا سال ۸۷۵ یعنی استقرار سلطان حسین میرزای گورکانی معروف به سلطان حسین

بایقرا، شامل می‌شود.

این کتاب را اول‌بار پروفسور محمد شـفیع لاهوری از دانشمندان شبه قاره هند و از شیفتگان ادب و تاریخ ایران چاپ کرده، بنابراین همچنـان‌که تقـدم فضـل او براین نـاچیز روشن است فضـل تقـدم او نیز در چاپ این کتاب محرز و مبرهن است و اهل نظر از مطالعه توضیحات تاریخی و جغرافیائی او در این کتاب می‌توانند هم به وسعت اطلاعات و متانت تحقیقات وی پی برند هم به شور و شوقی که وی به ادب و آیین و فرهنگ و شعر و تاریخ سرزمین ایران داشته است.

تو گوئی وی هنوز چون دانشـمندان و شاعران و خطیبان و کاتبان روزگار درخشان گورکانیان هند با احترام تمام و خشوع و خضوع ما لا کلام به زبان فارسـی و متون ارزنده تاریخی آن می‌نگرد و نگریسته است با تمام وجود. یادش گرامی باد و یاد همه کسانی که به فرهنگ و ادب و آیین این سرزمین اهورائی دل بسته‌اند.

وقتی جلد اول کتاب مطلع سعدین را مقابله و تصحیح کردم و به قدر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۲

بضـاعت مزجـات خویش بر آن توضـیحات و اضافـاتی افزودم تا منتشـر شود، به خاطر می‌گـذشت که این جلـد دوم را که پروفسور محمـد شـفیع چـاپ کرده، نیز ضـمیمه جلـد اول کنم و به نـام او و به یـاد او این کتـاب را سراسـر و یک‌جا منتشـر سازم تا مردم این سرزمین کتابی جامع و دقیق در تاریخ کشور خود از قرن هشتم و نهم داشته باشند. زیرا همان‌طور که اهل نظر می‌دانند از این قسمت از تاریخ ایران به صورت کتابی مسـتقل در دست نیست و آنچه در کتابهای روضه الصـفای میرخواند و حبیب السـیر خواندمیر آمده برگرفته از همین کتاب مطلع سـعدین است همراه بعضـی جزئیات که میرخواند و خواندمیر از زبان دیگران شنیده‌اند و البته این مطلع سعدین هم تا حدود دهه سوم از قرن نهم را مدیون مولانا حافظ ابرو یعنی شـهاب الدین عبد اللّه بن لطف اللّه نویسـنده معروف ذیل جامع التواریـخ و ذیل ظفرنامه نظام شامی و مؤلف کتاب عظیم و ارزنده زبدهٔ التواریخ است و عبد الرزاق سـمرقندی حرف به حرف از کتابهای او وقایع ایران را تا حدود سال ۸۳۴ که سـال مرگ حافظ ابروست آورده اما تا آثار حافظ ابرو کلا چاپ نشود و حق آن مورخ بزرگوار ادا نگردد باید از عبد الرزاق سـمرقندی ممنون بود که با نقل دقیق از کتابهای حافظ ابرو هم وقایع این دوره از تاریخ ایران را نوشته هم یاد آن مورخ را زنده نگه داشته است و این نکته نیز گفتنی است که سمرقندی خود بدین مطلب معترف بود و آن را با فخری تمام بیان داشته است.

باری همچنان‌که گذشت هماره این اندیشه در دل می‌خلید که آن جلد دوم را نیز ضمیمه جلد اول کنم ولی باز همواره بر دلم گران می‌آمـد چه این جلـد امانتی بود از یک دانشـمند مسلمان شبه‌قاره هند و بار امانت سـخت و سـنگین است چنان که آسـمان هم بار امانت نتوانست کشـید. در این کشاکش درون، هرطور بود، آن سه جلد کتاب یعنی مطلع سعدین جلد دوم چاپی را رونویسی کردم و حواشـی و اضافات و توضـیحات مرحوم پروفسور شـفیع را هم به نحوی جمع کردم هرچند که آن وحشت و خشیت همچنان باقی بود. ازین روی با دوسـتان صاحب‌نظر در میان نهادم و آنان نیز براین انـدیشه مهر تأیید زدند و به تکرار و تلقین مرا درین کار مشوق و مؤید شدند. اما همچنان در ته دل‌نگران بودم تا این‌که کلیه اوراق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۳

جلد اول را برای چاپ فرسـتادم و من‌جمله بی‌آن‌که متوجه باشم این قسـمت مأخوذ از پروفسور محمد شفیع را. و للّه الحمد که جلد اول به خوبی و نفاست منتشـر شد و از مطبعه قسـمتهای چاپ شده جلد دوم رسید و آن‌جا بود که از کرده پشیمان شدم بدون آن‌که راه بـازگشتی داشته بـاشم و آن‌وقت بود که دانسـتم که این دریاچه موج بی‌کران دارد و آن‌جا بود که متوجه شـدم که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها و چه اشکالاتی دلهره‌آمیز و نگران‌کننده.

من به احترام پروفسور محمد شفیع نخواستم در این کتاب دستی ببرم چه به عنوان تصحیح چه به عنوان تکمیل و توضیح. زیرا هرگز

میل نداشتم که چنین توهمی رود که من حق خدمت او را نادیده می‌انگارم و قدمت فضل و فضل قدمت او را انکار می‌کنم و خود را از وی در تصحیح و توضیح متن ارجح و اولی و اعلم می‌دانم. قصد من صرفا تکمیل دوره کتاب مطلع سعدین بود ولی قصد داشتم که جلد دوم را همان‌طور که پروفسور محمد شفیع چاپ کرده به اسم او و با ذکر خیر او چاپ کنم. اما این کار چنان‌که گذشت همراه با مشکلات تمام بود. زیرا از همان لحظه احساس کردم که من در این کار با اختلاف شدید سلیقتی و زمانی و مکانی و زبانی با پروفسور مرحوم روبه‌رو هستم. آن مرحوم این کتاب را در سال ۱۹۴۶ میلادی شروع کرده، یعنی سال آغاز جنگ بین‌الملل دوم، چنان‌که در همان صفحه اول کتاب خود، در شرح کوتاهی که به زبان اردو آورده از نبود کاغذ شکوه کرده و یادآور شده که به علت این کمی و کاستی حواشی و اضافات را به بعد موکول می‌کند. چنین است که توضیحات مربوط به جلد اول، یعنی سنوات ۸۰۷ تا ۸۳۰ را در پایان جلد سوم (حوادث ۸۵۰ تا ۸۷۵) آورده و باز بر آن توضیحات تکمله‌ای افزوده و افزون بر آن در زیر صفحات جلد دوم و سوم به خط ریز و شیوه هندی نیز افاضاتی تمام کرده و چون با دست نوشته و بعد چاپ سنگی کرده توانسته است در گوشه و کنار حواشی هم مطالبی بیفزاید، اما آشنایان به کار چاپ می‌دانند که توضیح و تحقیق مربوط به متن را اکنون در پایان فصل یا آخر کتاب می‌آورند و جمع‌وجور کردن این مطالب که بعضی در زیر صفحه و بعضی در پایان جلد سوم آمده و تطبیق آنها با هم بسیار دشوار و وقت‌گیر و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۴

خسته‌کننده است.

از آن گذشته وی توضیحات مطالب جلد اول را با ذکر صفحه در مجلدات بعد آورده درحالی‌که امروز با ماشینهای جدید تمام کتاب را یک‌جا حروفچینی می‌کنند و برای غلطگیری آماده می‌سازند و اساسا چاپ کتاب همراه با اضافات و افاضات به صورت سنگی با چاپ با ماشینهای سریع و جدید امروز کاملا متفاوت است. بگذریم از آن‌که وی در کشور خود در زمانی نزدیک به شصت سال پیش به منابعی دسترسی داشته که من امروز از آن دورم و تهیه آن منابع دشوار است و احیانا متعذر.

فراتر از این دشواریها، محمد شفیع پروفسور دانشمندی بود از شبه‌قاره هند و من طالب علم کوچکی از ایران که هم در سلیقه و شیوه تحقیق اختلاف داریم هم در چگونگی تحریر و سبک فارسی‌نویسی. خاصه آن‌که پروفسور فقید اصلا نحوه کار خود و چگونگی تصحیح و مقابله و خصوصیات نسخ مورد نظر خود را یاد نکرده و این‌همه را به جلد چهارم احاله کرده که ظاهرا این جلد چهارم هرگز نوشته یا منتشر نشده است و پیداست که آن بزرگ‌مرد مثل همه دانشوران، در هر شهر و دیار، در طی قرون و اعصار، با مسائل مالی دست به گریبان بوده؛ از یک‌سو شوق علم او را به عرصه تحقیق کشانده و از دیگر سو نداشتن سرمایه وی را از آنچه آرزو می‌کرده محروم داشته. به این شرح نسبتا کوتاه ولی گویائی که او درباره جلد چهارم نوشته توجه بفرمایید.

عرض حال

به طبع جزء دوم و سوم از جلد دوم کتاب مستطاب مطلع سعدین و مجمع بحرین تألیف مولانا کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی این جلد اتمام پذیرفت و الحمد للّه علی احسانه اول این کتاب در سنه ۱۳۶۰ شایع شده بود. در طبع و نشر این دو جزء که فعلا نشر می‌شود، موانع و عوائق چند در چند باعث تأخیر شد. زمانه طبع اینها عین دوره انقلابات بود در این نواحی، از این است که کتاب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۵

و طباعت کتاب طوری است که میسر آمد نه آن‌طور که دل می‌خواست و همین است عذر طوالت غلطنامه در آخر این کتاب. فهارس مفصل و شرح حال مصنف کتاب زیر ترتیب است. بعد تکمیل ان شاء اللّه العزیز در جلد چهارم شایع می‌شود.

جزئی را از مصارف کثیره طبع این دو جزء مذکور، مجلس تحقیقات اسلامی (اسلامک ریسرج ایسوسی ایشن) بمبئی از راه علم

دوستی به ذمه خود گرفت و در این باب، معاصر فاضل آقای آصف ای. ای فیضی سکریتیر اعزازی مجلس لطف فرموده معاونت و کمک بسیار کردند.

به احساسات صمیمه قلبی هدیه تشکر به این ارباب فضل پیش کرده می‌شود.

لاهور ۲۸ ربیع الثانی سنه ۱۳۶۵

محمد شفیع

درهرحال هرطور که بود، تمام افاضات و توضیحات وی را، بنابر اقتضای کار چاپ در پایان کتاب با شماره یا ستاره جمع‌وجور کردم و به همان انشاء و املای او و همراه آن با منابع و مآخذ و لغت‌نامه ترکی و مغولی وی را بی کم‌وکاست آوردم و هرگز از خود چیزی بر آن نیفزودم مگر بسیار اندک و نادر که همه را در میان قلاب گذاشتم تا نقد سره پروفسور محمد شفیع از پشیز مغشوش و ناچیز این ناتوان بازشناخته شود.

امیدوارم که در برابر روح پرفتوح آن دانشمند مسلمان نیکو اعتقاد شرمنده نباشم و اهل نظر که بدین کتاب بذل عنایت می‌فرمایند به دیده لطف در آن نگرند و از خطاها و لغزش‌ها در گذرند که خداوند تبارك و تعالی فرموده است وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً. زیرا بضاعت من مزجات بود و بیش از نیم مقدور نه و لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها.

در پایان سخن بار دیگر این نکته را یادآور می‌شوم که در این کتاب آنچه درست و شایسته از شادروان پروفسور محمد شفیع که با شور و علاقه بدین کار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۶

دست زده و تصحیح این کتاب مهم را با هزاران خون دل به پایان برده و آنچه کمی و کاستی است از جانب من است. هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست.

عبد الحسین نوائی

تهران ۱۳۷۵ خورشیدی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۷

شرح حال پروفسور محمد شفیع

خان بهادر پروفسور مولوی محمد شفیع از دانشمندان طراز اول پاکستان است. وی در سال ۱۸۸۳ میلادی در ناحیه قصور در ۵۵ کیلومتری جنوب شرقی لاهور دیده به جهان گشود و پس از تحصیلات ابتدائی که در زادگاهش صورت‌پذیر بود. به دانشگاه پنجاب درآمد و در سال ۱۹۰۴ لیسانس در علوم اجتماعی گرفت و در سال بعد یعنی ۱۹۰۵ فوق لیسانس در رشته زبان انگلیسی.

در سال ۱۹۱۳ در امتحان کارشناسی ارشد در رشته عربی دانشگاه پنجاب شاگرد اول شد و به پاداش آن یک بورس تحقیقاتی گرفت و بعد از دو سال کار در سمت پژوهشگری، با استفاده از بورس دیگری به انگلستان رفت و به دانشگاه کیمبریج روی آورد. زیرا کیمبریج در آن روزگار قطبی در مطالعات شرق‌شناسی بود و محمد شفیع در محضر خاورشناسان سرشناسی چون ادوارد براون و نیکلسن و میکلین هم با تصوف و عرفان اسلامی آشنایی یافت هم با زبانهای گوناگونی چون فارسی باستان و میانه و ترکی جغتائی و عربی و عبرانی و سریانی و آلمانی. اقامت وی در کیمبریج از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۹ طول کشید و در این مدت لیسانس و فوق لیسانس زبان و ادبیات را گذراند و در آخرین سال تحصیل خود، به تدریس زبان اردو در آن دانشگاه سرفراز آمد.

محمد شفیع در سال ۱۹۱۹ به کشورش بازگشت و خیلی زود عهده‌دار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۸

کرسی زبان و ادبیات عربی گردید و بعد به‌سمت معاونت دانشکده خاورشناسی (۱۹۲۱ تا ۱۹۳۶) و سپس به ریاست آن دانشکده رسید و از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۲ در این مقام باقی ماند. در سال ۱۹۴۲ از خدمت در دانشگاه بازنشسته شد ولی همکاری وی با آن مرکز علمی ادامه یافت تا این‌که در سال ۱۹۵۰ یعنی در شصت و هفتمین سال زندگانی در دانشگاه پنجاب کار مدیریت اجرائی طرح مهم دائرهٔ المعارف اسلامی اردو را برعهده گرفت و تا آخرین لحظه حیات در این راه از پا نایستاد.

وی در طول زندگانی غیر از نوشتن کتابهای مهم، نشریه‌های ارزنده‌ای را برای استفاده استادان و دانشجویان پایه‌ریزی نمود من‌جمله مجله دانشکده باستان‌شناسی و مجله انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب که این انجمن خود نیز زاده اندیشه وی بود و بنیانگذاری و مدیریتش نیز با آن دانشمند خستگی‌ناپذیر.

پروفسور محمد شفیع در سال ۱۹۵۳ به ریاست هیئت حسن تفاهم پاکستان به تهران آمد و سال بعد باز برای شرکت در هزاره بو علی سینا به تهران سفر کرد و در اواخر همین سال برای شرکت در کنگره خاورشناسان به انگلستان رفت.

این شوروشوق علمی آمیخته به صداقت و صمیمیت موجب گردید که دولت بریتانیا در سال ۱۹۴۲ وی را به عنوان «خان بهادر» مفتخر نمود، دانشگاه پنجاب درجه دکترای افتخاری بدو داد، دولت ایران نشان علمی درجه اول (۱۹۵۳) و دولت پاکستان نشان «ستاره پاکستان» را به وی اعطا نمودند و در سال ۱۹۵۵ نیز، که هفتادمین سال عمر او فرارسیده بود، چهل و یک تن از دوستدارانش در سراسر جهان، من‌جمله چند تن از استادان دانشگاه تهران با انتشار مجموعه مقالاتی به نام ارمغان علمی خدمات وی را گرامی داشتند. بدیع الزمان فروزانفر نیز ابیاتی درین‌باره سرود:

دهر و دوران کم آورد فرزندچون محمد شفیع دانشمند

آن به فضل و به معرفت مشهورو آن مبرا ز نخوت و ز غرور

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۹

و بدین بیت او را دعا گفت:

فرخ است و خجسته فال او راجشن هفتادمینه سال او را پروفسور محمد شفیع در طول عمر پرثمر خود دمی بیکار ننشست و دنباله تحقیقات و مطالعات خود را رها نکرد و حاصل این تلاش و کوشش صمیمانه ترجمه و تصحیح کتابهای ارزنده‌ای است، من‌جمله ترجمه کتابهای حاجی مراد اثر لئو تولستوی از انگلیسی به اردو (لاهور ۱۹۱۳)، قصه اصحاب الاخدود از سریانی به انگلیسی (لاهور ۱۹۱۸)، فهارس العقد الفرید از ابن عبد ربه از عربی به انگلیسی (از انتشارات دانشگاه پنجاب در ۲ جلد، کلکته ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷) و تصحیح متونی چون تذکره می‌خانه ملا عبد النبی فخر الزمانی قزوینی (با حواشی و فهارس، لاهور ۱۹۲۶)، و تتمه صوان الحکمه علی بن زید بیهقی (متن عربی با حواشی و فهارس از انتشارات دانشگاه پنجاب، ۱۹۳۵)، درهٔ الاخبار ترجمه فارسی صوان الحکمه (انتشارات دانشگاه پنجاب، ۱۹۳۵)، مکاتبات رشیدی از رشید الدین فضل اللّه طبیب همدانی (متن با حواشی، انتشارات دانشگاه پنجاب و لاهور، ۱۹۴۰) و همین کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین، در سه جلد، جلد اول لاهور ۱۹۴۱ و جلد دوم و سوم، لاهور ۱۹۴۹.

پروفسور محمد شفیع در شب چهارده مارس ۱۹۶۳ در هشتاد سالگی درگذشت و ازو فرزند صالحی به نام احمد ربانی باقی ماند که می‌خواست مؤسسه‌ای به نام پدرش در خانه پدری مشتمل بر کتابخانه و یادداشتهای وی ایجاد کند و برای این منظور با کمک دکتر میان محمد بشیر حسین فهرستی از نسخ خطی پدر تهیه و منتشر کرد (۱۹۷۲) ولی مرگ نابهنگام وی مجال اتمام کارها را نداد. با این‌حال این فرزند شایسته توانست مقداری از آثار چاپ نشده پدر خویش را با راهنمائی و همکاری علامه سید وزیر الحسن عابدی منتشر کند، من‌جمله مثنوی وامق و عذرا و متن فارسی کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری و ترجمه اردوی آن کتاب. و صنادید سند و یادداشتهای پروفسور محمد شفیع راجع به تیمور و عهد وی. روان آن پدر دانشمند بزرگوار که حق بزرگی بر گردن

ما ایرانیان دارد و آن فرزند صالحی که سنت سنیه پدر را اقتفا کرد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، مقدمه‌ج۳، ص: ۱۰

شاد و یادشان بخیر و حشرشان با بزرگان و اولیای خاص خالص خدا.

این سخن را بپایان نمی‌توانم برد مگر آن‌که از جناب دکتر محمد سلیم اختر مدیر گروه زبان و ادبیات اردو دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران تشکر کنم که مقالتی سخت عالمانه و مفصل درباره شادروان پروفسور محمد شفیع برای مقدمه این کتاب نوشتند و من جسارتا برای جلوگیری از اطناب بیشتر مقدمه آن را مختصر کردم، هرچند این اختصار اندک بود، زیرا مقاله محمد سلیم اختر چندان شیوا و ارزنده بود و چندان احساس صمیمیت و احترام نسبت به پروفسور محمد شفیع در آن وجود داشت که دل به کوتاه کردن آن راضی نمی‌شد.

دست مریزاد. دوش من زیر بار منت اوست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱

[وقایع سنه سبع و ثمان مائه]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحيم و به نستعين فاتحه كلام حمد و ثناى ملك علامى بايد كه سناى ثنايش از ضمير منير چون خورشيد جهانگير تا به مدارج سپهر برين برآيد و خاتمه مقال شكر و سپاس ذو الجلالى شايد كه انتماى اعتلايش از سكينه سينه تا معارج سعود صعود نمايد. له الحمد فى الأولى و الآخرة. مالك الملكى تكرّم احسانه كه صداى خطبه إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً «۱» براى اعزاز انسان فراز منبر نه پايه سپهر به ادا رسانيد و پادشاهى تعّظم سلطانه كه نقد دولت بشريّت را در دار الضرب عنايت به سكه لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ «۲» تمام‌عيار گردانيد و لواى ارتقاى انسان را به شرف وَ رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيًّا «۳» برافراشت و پاى عرش‌فرساى ايشان را بر سرير سلطنت وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا «۴» قاعده جلوس ارزانى داشت. الهى در داستانى كه طوطى وحى‌پرداز و شاهباز سدره پرواز به زبان عجز و نياز نغمه لا احصى سرايد از زمزمه مرغان بى‌زبان جز اعتراف به قصور چه آيد و چه شايد و در ميدانى كه دست اقتدار شهسوار

(۱). سورة البقرة ۳۰.

(۲). سورة الأسرى ۷۰.

(۳). سورة مريم ۵۷.

(۴). سورة الأسرى ۷۰.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۲

گردون گذار باوجود رفعت رايت لولاك،

مصرع

اعلاى لواى ما عرفناك

فرمايد از عقد تحرير هرفقير و از نظم تقرير هرحقير چه بندد و چه گشايد.

مصرع

دانسته شد که هیچ ندانسته‌ایم ما

و العجز عن درک الأدراک ادراک.

نظم

در اوجی که خورشید لرزان بودکجا ذرّه را حدّ جولان بود بیت

حدیث حمدم و دریای کبریای حلال‌چو شبنمی است که بر بحر می‌کشد رقمی و صلات صلوات زاکیات و تحف تحیّات طیبات نثار بارگاه ماه فلک جلالت، مهر سپهر رسالت، مهر ختم نبوّت، درّ درج فتوت، سزاوار خلعت نامی لولاک، «۵» شایسته سریر انّا ارسلناک، «۶» نور حدقه بینای مازاغ، «۷» نور حدیقه مینای ابلاغ «۸»

(۵). منظور کلام لولاک لما خلقت الأفلاک است.

(۶). اشارت بدین آیه است: إِنَّا أَرْسَلْناکَ بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً (سورهٔ البقرهٔ ۱۱۹).

(۷). سورهٔ النجم ۱۷.

(۸). شاید اشاره به این آیه باشد که یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ (سورهٔ المائده ۶۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳

نظم

چراغ‌افروز چشم اهل بینش‌طراز کارگاه آفرینش

سریر عرش را نعلین او تاج‌امین وحی و صاحب سرّ معراج سلطانی که در نهضت همایون سُبْحانَ الَّذِی أَسْری «۹» براق برق سرعت تا آن مقام راند که

مصرع

روح الأمین به منزل الّا له مقام

با همه احترام بازماند.

نظم

ز سیر و سلوک تو جبریل واماندکه با تو نیارد کسی همعنانی و عالی‌شانی که هنگام خلوت خاص حدیث اختصاص لی مع اللّه وقت «۱۰» بر زبان اخلاص چنان گذراند که ملک مقرّب و نبی مرسل را در حریم احترامش مجال گنجایش نماند.

مصرع

ما از کجا و مدح و ثنای تو از کجا

سید و سرور آفرینش علی الأطلاق، شهسوار مضمار بعثت لأتمم مکارم الأخلاق، المصطفی المجتبی ابو القاسم.

بیت

محمد کازل تا ابد هرچه هست‌به آرایش نام او نقش بست

(۹). سورهٔ الاسری ۱.

(۱۰). لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبّی مرسل (حدیث نبوی).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴

صلی اللّه علیه و علی آله و اصحابه و سلّم.

اما بعد چنين گويد حاوى اين اوراق الفقير الى اللّه الهادى، عبد الرزاق بن اسحق السمرقندى تاب اللّه عليهما كه چون به توفيق ملك قدير قلم تحرير از رقم تقرير نصف اول كتاب مطلع سعدين و مجمع بحرين فراغت يافت، اكنون شعشعه آفتاب انديشه از مشرق عنايت ملك عّلام بر افق اتمام نصف دوم خواهد تافت و شروع در وقوع احوال اولاد امجاد صاحبقران غفران مآل از محض موهبت ايزد متعال مأمول است و همچنين شرح وقايع و نشر بدايع ساير بلاد در اخبار ملوك نامدار و آثار حكام كامگار از فيض ايزد متعال و لطف پروردگار مسئول. انّه خير مأمول و اكرم مسئول.

مصرع

بادا در اين طريق ز توفيق ياورى

تشبيب سخن و ترصيف تأليف

هوشمند سخن‌شناس،

مصرع

بى‌شبهت و التباس داند

كه منشى بر كمال وَ هُوَ الَّذِى أَنْشَأَكُمْ «۱۱» به مقتضى وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ، «۱۲» درجات سخن را كه طراز مآثر و اعزاز مردمى است در افراد گرامى آدمى به غايت متفاوت نهاده و مراتب آن مواهب متباعد فتاده، چه بعضى سخنان را حكم اصوات حيوانات باشد كه هنگام عرض حالات كيف ما اتّفق صدور مى‌يابد و باز سخن را در رفعت منزلت و علو منقبت مرتبه‌اى است كه قوّت بشرى باوجود كمال قدرت سخنورى به آوردن مثل آن وفا نمى‌نمايد وَ لَوْ كانَ

(۱۱). سورة الملك ۲۳.

(۱۲). سورة الأنعام ۱۶۵.

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً «۱۳» و از جواهر خورشيد تاب كه عنايت ملك وهاب را بر ارباب الباب فروفرستاده و مطالع آفاق را از اشراق آن نيّر عالم‌افروز روشنى داده گوهر سخن است الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَنْزَلَ عَلى عَبْدِهِ الْكِتابَ. «۱۴»

بيت

گر بدى گوهرى وراى سخن‌آن فرود آمدى به‌جاى سخن و سخن جان‌پرور به‌سان روح ناطقه بقاى ابدى يابد و چون شعاع آفتاب بر همه عالم تابد بل چراغ روح همين درون را فروغ بخشد و لمعه خورشيد در بيرون درخشد. امّا نور سخن شمعى است كه برون و درون را به شعله‌اى درگيرد كه لمعان آن تا ابد فروزان باشد و هرگز نميرد و عمر باقى سخن باشد كه هم سخنور را حيات جاويد دهد و هم آن‌كس را كه به سخن نام برده زنده و باقى دارد.

نظم

باقى به ذكر شاعر طوسى است در جهان‌ناموس و كارنامه كاووس و تهمتن

حسن كلام انورى است اين‌كه مى‌كندتا اين زمان حكايت احسان بو الحسن «۱۵» و چون از جنس انس و معشر ارباب همم عالى كه صاحب مكارم و معالى بوده‌اند هميشه انديشه بقاى ذكر ستوده فرموده‌اند از حضرت عزّت عزّ شانه به خضوع

(۱۳). سورة الأسرى ۸۸.

(۱۴). سورة الكهف ۱.

(۱۵). یعنی مجد الدین ابو الحسن علی بن محمد عمرانی از بزرگان سرخس (ر ك انساب سمعانی در ماده عمرانی) و برای اطلاع بر مراتب ارادت انوری بدین مرد بزرگ رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله یادگار سال دوم شماره نهم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶

و خشوع این موهبت مسألت نموده‌اند علی ما ورد فی التنزیل حکایهٔ عن الخلیل وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ «۱۶» و از نوع مکرّم بنی آدم انبیا علیهم السلام و سلاطین معزّز و موقر حضرت پروردگارند و حظّ اوفر و نصیب اوفی این دو طایفه مستوفی دارند و تفوّق تامّ و تصّرف عام بین الأنام این دو زمره عالی‌مقام را حاصل است و عموم تعلّق ایشان جمیع اشیا را شامل. چه انبیا از اسرار ملك و ملکوت خبر دهند و خلایق را به طریق عبادت خالق افسر سعادت بر سر نهند و سلاطین به اصابت رای و اضاءت تیغ کشورگشای ظلمت ظلم فرونشانند و آب عنایت که انبیا از چشمه‌سار هدایت بیرون آورده در جویبار عدالت جاری گردانند.

قطعه

مکن خیال که بی‌نور شمع شرع رسل به عقل خویش کسی ره برد به کوی نجات

اگرنه هیبت سلطان کند حمایت ملك در این جهان ندهد کس نشان امن و ثبات لاجرم سابقان مضمار سخن و ناقدان اسرار چرخ کهن اخبار و آثار این دو طائفه نامدار در تحت ضبط و قید ربط آورده‌اند و در بیان واردات افعال و صادرات اقوال ایشان، اوضاع جهانیان ظاهر می‌شود و عالمیان را از آن فواید و منافع می‌رسد و آن صناعت فنّی معتبر شده و به علم تاریخ اشتهار یافته و علما در آن فن به هرزبان در هرزمان به نظم و نثر مؤلّفات ساخته و مصنّفات پرداخته‌اند جزاهم اللّه تعالی خیر الجزاء.

و چون این فقیر بر سنن سنن والد مرحوم مدتی مدید ملازم مجلس همایون حضرت خاقان سعید، معین السلطنهٔ و الخلافهٔ و الدّین میرزا شاهرخ افاض اللّه علیه

---

(۱۶). سورهٔ الشعراء ۸۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷

غفرانه می‌بود و ذره‌وار در پرتو آفتاب فایض الأنوار جولان می‌نمود خواست که در نصف دوّم کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین احوال حضرت مغفرت مآل و اولاد امجاد و اقربای سلطنت انتما و حالات سایر ولات و ولایات بیان کند و به موجب قضیه مرضیه شکر المنعم واجب ثنای مواجب اکرام و دعای مواهب انعام فی الجمله به اتمام رساند و احوال ایران و توران بل اکثر جهان تا این زمان فرخنده‌نشان اگر سعادت مساعدت نماید گفته آید. بنابراین معنی، خاطر فاتر به ترتیب و تهذیب وقایع اشتغال فرمود و ضمیر کسیر در تألیف و ترصیف بدایع آتش طبیعت وقّاد را باوجود جمود اشتغال فرمود. اگرچه مناسب علو همت و ملایم حدت طبیعت آن بود که از حقایق علوم و دقایق معقول و مفهوم و استکشاف اسرار و استطلاع انوار استفسار نماید و میدان امتحان را با فرسان اتقان و ایقان پیماید. الا ان ملکا ورائی و لا یترکنی ورائی هذا و چون غزال مشکین خال قلم، در خیال این رقم نافه‌گشای شد و خامه عنبرین شمامه در شمام این مرام عطرسای گشت زبان بدان‌سان داد و راز دل چنان در میان نهاد که خضر آیین چون از چشمه نوشین یعنی ظلمات دوات آب حیات بردارد، اصل داستان و حکایت در لباس ساده‌تر در نظر مردم دیده‌ور در جلوه آرد تا زلال اصل مقال و خیال سحر حلال به واسطه استعارات غریب و سبب تشبیات و تشبیهات عجیب تیره و آشفته نشود و اگرچه گاهگاه شاید که بلبل طبع سخن‌ساز در هوای انشا پرواز نماید و احیانا در چمن دستانسرایی و انجمن سخن‌آرایی داستانها سازد و نواها سراید.

و چون در اثنای حکایات و انهای واقعات به ذکر اسامی نامی شاهزادگان گرامی یعنی فرزندان جهانبان حضرت صاحبقران احتیاج می‌شود، اگر هرنوبت زبان قلم شکرین رقم به فتح باب حلاوت القاب کامیاب گردد، هرآینه موجب اطناب آید، قرار با خامه

گوهرنگار آن است که در مقام تعبیر از نام امیرکبیر یعنی:

مصرع

تیمور مؤید جهانگیر مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸

چنانچه در دفتر اول نقش‌پذیر شده «حضرت صاحبقران» نویسد و هنگام احترام نام پادشاه عالم مقام یعنی:

مصرع

شاهرخ پادشاه دین‌پرور

«حضرت خاقان سعید» نگارد و هرگاه نام پادشاه سعید شهید:

مصرع

یعنی جناب حضرت سلطان ابو سعید

خواهد که بر زبان آورد، «حضرت خلافت پناهی» قائم‌مقام آن دارد.

اگرچه بسیار افتد که اسامی نامی این سلاطین به صریح مذکور شود و اسامی گرامی باقی شاهزادگان که هریک آفتاب سپهر سلطنت و ماه آسمان مملکت بودند به نام مشهور مسطور خواهد شد.

شعر

تا فروغ گوهر معنی ببیند چشم عقل کلک در نظم در سلک سخن زین‌سان کشید امید به عنایت الهی مباهی است که تا از حروف معانی و ظروف مبانی بر عذار اخبار و رخسار آثار رقمی باشد، انوار اشراق این کتاب در مطالع و مشارق آفاق چون شعاع آفتاب فروغ بخشد و طلعت جهان‌افروز آن چون شعشه روز در اطراف عالم درخشد و جواهر مقاصد برحسب مصاعد همت انتظام یابد و آفتاب سعادت بر وفق ارادت بر طلعت ایام تابد.

شعر

تجلی عن الآفاق اشراق نوره‌و شمس الضّحی حلّت رداء ظهوره

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹

مصرع

مقبول خاص و عام جهان باد و السّلام

ذکر جلوس حضرت خاقان سعید معین السلطنه و الدنیا و الدین میرزا شاهرخ بهادر بر سریر سلطنت

قال اللّه تعالی هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ «۱۷» سزاوار خلافت حضرت باری و جهانداری و شایسته سریر سلطنت و کامکاری سعادتمندی تواند بود که منظور علو همتش تقویت دین مستبین باشد و نصب عین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین. آیینه تیغ ظفر پیکرش چون به مصقله تأیید الهی انجلاـ پذیرد، در جام جهان‌نمای رای ممالک‌آرای او جز صورت نیکخواهی انطباع نگیرد و تاج و هاج خلافت افسر سروری شاید که لمعان جواهر تابان آن با گوهر عالم‌فروز آفتاب همتاب آید. زلال تیغ آبدارش رخسار گلزار عدل را سرخ روی دارد و غنچه پیکان جوشن گذارش خار ظلم از سینه مجروح هر دلخسته بیرون آرد. نهال آمال او چون در چمن اقبال بالا کشد سایه عنایت بر سر سوختگان آفتاب عنا اندازد و گلبن امید او چون غنچه مراد بار آرد، به نسیم جان‌پرور عدالت مشام ایام معطر سازد و همگی همت بر افاضت خیرات و اشاعت مبرات صرف نماید و تمامی نهمت بر تعظیم سادات و علما و تکریم مشایخ و صلحا بذل فرماید و للّه الحمد و المنّة که عنایت قادر مختار به مقتضای وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ «۱۸» ابواب سعادت بر روی ارباب دولت گشاد و ارادت حضرت پروردگار به موجب وَ

اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ «۱۹» عنان ممالك ایران و توران به قبضه اقتدار کامکاری داد که در استحقاق تاج خلافت گواهش عدل است و در استعداد سریر

---

(۱۷). سورة الأنعام ۱۶۵.

(۱۸). سورة البقرة ۲۴۷.

(۱۹). آل عمران ۱۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰

سلطنت حجتش بذل. آفتاب فضل او بر خشك و تر تابان و ابر احسان او بر بحر و برّ باران. تا تخت سلطنت به فر طلعت سلاطین فروغ یافته آفتابی به این سعادت از اوج سپهر خلافت نتافته.

نظم

خاقان اعظم کاسمان بوسد زمینش هرزمان‌بر فر و فرقش فرقدان اعلام اعلا داشته

جمشید افریدون علم، اسکندر دارا حشم‌ایران و توران بود کم شرقا و غربا داشته

خورشیدطلعت ماه‌رخ، خاقان عالم شاهرخ‌بر راه او صد راه رخ شاهان والا داشته حضرت خاقان سعید، معین الخلافة و السلطنة و الدّنیا و الدّین شاهرخ بهادر که خلف صدق حضرت صاحبقران قطب الدولة و الدّین امیر تیمور گورکان و قرة العین آن شهنشاه عالم‌ستان بود، سریر سلطنت جهان را به فرّ ذات همایون صفات مشرف ساخت و آفتاب معدلت او سایه سعادت بر سر جهانیان انداخت و آن حضرت ارکان دولت و اعیان حضرت را به عواطف پادشاهانه و عواطف خسروانه اختصاص فرمود و همه را به غایات عنایات خاطرجویی نمود و احکام همایون خبر مصحوب مردم دانشور به اطراف ممالك بحر و بر در طیران آمد و حکام ولایات انقیاد احکام جهان‌مطاع نمود، شرایط اطاعت به ظهور آوردند و عازم درگاه جهان‌پناه شده در سلك خدام انتظام یافتند و رقاب سروران جهان و سرهای سرفرازان دوران در طوق اطاعت و حلقه عبودیت آمد و خاك درگاه اشرف بوسه جای صنادید ایران و توران شد و بساط بارگاه همایون سجده‌گاه حکام عراق و خراسان گشت و بلاد خراسان تا سیستان و مازندران تا آب‌آمویه به دستور زمان حضرت صاحبقران در قبضه اقتدار نواب کامکار قرار یافت و خطبه و سکه به نام و القاب همایون زیب و زینت گرفت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱

و مواعید عالمیان به وفا مقرون شد و امید جهانیان برحسب دلخواه برآمد.

بیت

آن وعده که اقبال همی داد وفا شدو آن کار که ایام همی خواست برآمد و این جلوس سعادت‌نشان در ماه مبارك رمضان، در دار السلطنه هرات، به خیر و خوبی وقوع یافت و اهل عالم از بشارت این جلوس مکرم به تخصیص مقیمان ولایت خراسان انتظام عقود خلافت و استحکام خلود سلطنت به دعای مسکنت مسألت نمودند و جهان در کنف امن‌وامان آرام گرفت.

نظم

روحانیان اندر نهان ورد دعایش در دهان‌تیغ جهانسوزش جهان بر فرق اعدا داشته

کروبیّان از جاه او، راضی به رسم و راه اوپیوسته دولتخواه او سر بر مصلا داشته

ذکر توجه خاقان سعید به جانب ماوراء النهر و مرمت فرمودن شهر هرات و دیگر وقایع و قضایا

حضرت خاقان سعید خورشیدوار بر سپهر سلطنت اقلیم چهارم برآمد و رایات ظفر آیات تا اوج انجم برآمد و ضمیر آفتاب تأثیر به

مناظم جهانگشایی و مراسم فرمانروایی التفات فرمود و عقود دولت در سلک سعادت انتظام یافت. در این اثنا، به مسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان دار السلطنه سمرقند را مستقر دولت ساخته به ارگ عالی درآمد و خزاین عالم را در قبضه تصرف آورد. رای انور، زاده اللّه اشراقا، اقتضای آن فرمود که پیش از آن‌که فتوری به قواعد سریر سلطنت حضرت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲

صاحبقران راه یابد، آفتاب عنایت حضرت خاقانی بر آن مملکت تابد. امرای عظام امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علی کوکلتاش و امیر خواجه راستی را به ضبط خراسانات تعیین نمود و رایات خورشید فر و اعلام ماه‌پیکر از دار السلطنه هرات به جانب ماوراء النهر عزیمت فرمود و از تقوز رباط، امیر عبد الصمد ولد امیر سیف الدین را به احضار لشکرهای بادغیس روان داشت و خضر خواجه و شیخ حسن قوچین را به تفحص اخبار سمرقند برگماشت و در منزل دره‌زنگی امیر سید خواجه از طرف ماوراء النّهر رسید و اخبار آن دیار به محل عرض رسانید و آن حضرت ارکان دولت را حاضر ساخته به موجب نصّ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ «۲۰» قرعه مشورت در میان انداخت و هرکس به قدر فراست و حسن کیاست در مهمات ملکی سخنی که صلاح دولت در آن بود عرضه داشت می‌نمودند. عاقبت رای ملک‌آرای بر آن قرار یافت که چون رایات همایون را به واسطه عزیمت ماوراء النهر شاید بعد دیاری شود، بنابر احتیاط، شهر هرات را مرمّت و عمارت می‌باید کرد. و از آن زمان که حضرت صاحبقران فتح هرات فرمود دروازه‌ها کنده و دیوارها رخنه شده آن شهر خراب بود.

فرمان عالی نفاذ یافت که امیر جلال الدین فیروز شاه قبهٔ الأسلام هرات را که امروز تختگاه سلاطین و مطلع خورشید ارباب یقین و کعبه حاجات و قبله مرادات است معمور سازد.

قطعه

گر کسی پرسد ز تو کاز شهرها بهتر کدام‌گر جوابی راست خواهی گفت او را گوهری

این جهان را همچو دریا دان خراسان چون صدف‌در میان آن صدف شهر هری چون گوهری

---

(۲۰). سورهٔ آل عمران ۱۵۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳

و امیر فیروز شاه به هرات آمد در مدت اندک مرمت باره و فصیل و دروب و مقاتله به نحوی استحکام فرمود که مزیدی بر آن متصور نتواند بود و بروج آن سر به اوج کشید و خندقش به حضیض رسید و با آن‌که چند پادشاه بزرگ در بنای آن شهر سعی نموده‌اند و در عمارت آن غایت اهتمام بذل فرموده چنانچه این رباعی از آن خبر می‌دهد.

رباعی

لهراسب نهاده است هری را بنیادگشتاسب در و بنای دیگر بنهاد

بهمن پس از او عمارتی دیگر کرداسکندر رومیش همه داد بداد اما عمارتی که تجدید یافت بسیار زیاده از عمارت سلاطین سابق است و بر آنها فایق و امیر سید خواجه به موجب حکم جهان‌مطاع متوجه ولایت طوس و مشهد مقدس و نسا و ابیورد و نشابور و سبزوار شد که از آن حدود بر خبر بوده قلعه طوس را معمور گرداند و موکب همایون از آب مرغاب گذشته به لنگر شیخ‌زاده بایزید رسید و در آن منزل، امیرزاده سلطان حسین که در زمان واقعه حضرت صاحب‌قران در نواحی تاشکند از امرا برگشت- و شرح آن در جلد اول مفصّل گذشت- از طرف ماوراء النّهر آمد و حضرت خاقان سعید او را نوازش فرمود و در آن اثنا، خضر خواجه و شیخ حسن قوچین که برای استخبار به طرف سمرقند رفته بودند بازآمدند و شرح جلوس آن مظهر کرم نصیر الدّولهٔ و الدّین میرزا خلیل سلطان «۲۱» به موقف عرض رسانیدند و آن حضرت امیر حمزه قتوقو را به رسالت پیش میرزا خلیل سلطان فرستاد

و به زبان رفق پیغام داد که پدر بزرگوار انار اللّه برهانه که جنّه «۲۲» نوایب بود به رحمت ایزدی پیوست و تو مرا امروز به‌جای برادر و فرزند از جان شیرین و روشنایی چشم

---

(۲۱). پسر میرزا میرانشاه که بعد از مرگ تیمور در سمرقند به سلطنت نشست.

(۲۲). جنّه به ضم اول به معنای سپر است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴

گرامیتری و هرچه ترا آرزو باشـد، از خزاین و ممالك و عساکر دریغ نیست. اما کبر سن و معرفت مقادیر حشم و دقایق رعایت عبید و خـدم اصلی مبین و حبلی متین است. اگر بعضـی امرا به سـبب بعـد مسافت و مخافت فتنه و آفت در غیبت ما اتفاق کرده‌اند، حالا مصلحت آن است که از سر بصیرت کامـل پیش آیی تـا هرچه یراق باشـد بر آن اتفـاق نموده عمـل نمـاییم و رایات ظفر آیات از انـدخود گذشـته به کنـار جیحون رسـید و به موجب فرموده پـل بسـتند و امیر شاه ملك از جانب بخارا آمـده احوال شاهزادگان نور حدقه سلطنت مغیث الدین میرزا الغ بیك گورکان و نور حدیقه مملکت غیاث الدین میرزا ابراهیم سلطان به عرض رسانید و موجب ارتیاح و سبب انشراح گشت و ایلچی میرزا خلیل سلطان رسید و عرضه داشت از قبل شاهزاده که بنده و دولتخواه و اینی آن حضرتم و ایل و الوس بنـدگی حضـرت در خراسان یقین که آن ملك باز نخواهنـد گـذاشت و این ولایت را به بنـده و اینی و نایبی تفویض خواهنـد فرمود کـدام بنده این شـغل را از من مستعدتر تواند بود؟ اگر ملتمس مبذول فرموده حقوق پدر فرزندی رعایت نمایند و به دولت و سعادت معاودت فرمایند خزینه و مال فرستم و به هرچه اشارت نفاذ یابد به تقدیم رسانم. حضـرت خاقان سعید درخواست قبول فرموده مراجعت نمود و امیر شـاه ملـك را به طلب شاهزادگـان به بخارا فرسـتاد و امیرزاده سـلطان حسـین، در حوالی انـدخود، بی‌موجبی از اردوی اعلی فرار نمود و از سـمرقند خبر آمد که میرزا خلیل سـلطان از سـمرقند بیرون آمده با لشـکر آراسته عازم کنار آب است و امرا که در بخارا بودند این خبر شـنیده به سبب مخالفت امیر رستم طغای‌بوقا که داروغه آن‌جا بود از بخارا بیرون آمدند و در رکـاب هردو شـاهزاده عالی‌جناب از آب گذشـته به اردوی همایون پیوسـتند. و امیر شـیخ نور الـدین نیز ملحق شـده و امیر عبد الصـمد لشـکرهای بادغیس را آورده ضـمیمه سپاه ظفرپناه آمدند و حضرت خاقان سعید به دوکه آمده خبر رسید که پیرعلی تاز از میرزا خلیل سـلطان جـدا شده به بلخ آمد. آن حضـرت امرای عظام امیر شـیخ لقمان برلاس و امیر چرکس و امیر یوسف خواجه را به آن جانب فرستاد و امیر شاه ملك که به موجب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵

فرموده پیش از این به ضبط کنار آب رفته بود، در این ولا عرضه داشت او رسید.

مضـمون آن‌که از طرف سـمرقند، میرزا امیرك احمـد و امیر شـمس الـدین عباس و امیر ارغونشاه آمده‌انـد. اگر آن حضـرت عنایت فرموده امیر شـیخ نور الـدین را فرسـتند تا با ایشان سـخن گویـد حاکم‌انـد. حضـرت خاقان سـعید فرمود که امیر شـمس الدین و امیر ارغونشاه پیش ما آیند تا شـیخ نور الدین پیش فرزند خلیل سلطان* رود و به هرچه شرط و عهد کنند وفا کرده آید. امرای آن طرف آمده و امیر شیخ نور الدین رفته به خدمت میرزا خلیل سلطان رسید و به موقف عرض رسانید که امیر صاحبقران سریر سلطنت جهان را وداع فرمود و مملکت بسیار و خزاین بی‌شمار گذاشت. اکنون فرزندان باید که در صداقت دوست و عداوت دشمن شرایط آقا و اینی نگاه دارنـد و به موجب فرموده وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ «۲۳» در جمیع امور عمل نموده در مدد یکدیگر سلسله‌وار طریق موافقت مسـلوك دارند و قطره کردار متعاقب هم شـیوه متابعت سـپارند و اگر عیاذا باللّه نزغ الشّیطان که انسان هرآینه از آن معصوم نتوانـد بود در راه آیـد جـاده لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ «۲۴» الیوم گشـاده یابـد چنـانچه غبـاری بر آینه خاطر خطیر ننمایـد و در مقام مقاومت خصوم کنفس واحده باشـند تا اختلال به احوال ممالك راه نیابد و هرکس را خیال محال در ضمیر نقش‌پذیر نشود. اگر میان اخوان

سنّت رأفت متبوع باشد و طریق عاطفت مسلوک آید عقد الفت انتظام گیرد و کار موافقت التیام پذیرد، می‌باید که حضرت ما را قبله مرادات و کعبه مرامات شناسد تا دوستان مسرور و دشمنان مقهور گردند و مملکت قرار یابد و دولت پایدار ماند.

و در این ولاء امیر سلیمان شاه که حضرت صاحبقران او را هنگام مراجعت از یورش شام و روم در حدود ری گذاشته تا نواحی رستمدار و فیروزکوه بدو ارزانی داشته بود و او خبر واقعه هائله آن حضرت شنیده و از صدمت و صولت معز الدین

---

(۲۳). سورة القصص ۷۷.

(۲۴). سورة یوسف ۹۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶

میرزا میرانشاه ترسیده و ولایت باز گذاشته به خدمت حضرت خاقان سعید رسید و به تقبیل انامل شریف فایض گشت و مفتخر و سرافراز شده به مزید اعزاز از امرای کبار امتیاز یافت و امیر پیرمحمد شنکوم که سرداری ولایت ساری به عهده دلاوری او بود، چون از فرار امیر سلیمان شاه آگاه شد او نیز ساری را غارتیده با یک‌هزار سوار به دار السلطنه هرات آمد و یک روز توقف نموده روز دیگر عازم اردوی اعلی شد و به سعی امیر سلیمان شاه و امیر جهان ملک که از عداوت دیرینه، کینه او در دل داشتند و سخنان ناملایم به عرض رسانیدند به یاساق رسید و امیر شیخ نور الدّین پیش میرزا خلیل سلطان در تمهید قواعد محبت جانبین و تأکید معاقد مودّت طرفین سعی بلیغ نمود و میرزا خلیل سلطان متعهد شد و متقبل گشت که هرچه حضرت خاقان سعید فرماید به واجبی تقدیم نماید و امیر شیخ نور الدین مراجعت نموده به موقف [عرض] رسانید که چنان مقرّر شد که خانیگه بیگم را با بعضی خزاین پیش میرزا پیرمحمد بن جهانگیر به جانب بلخ فرستند و خزاین خاص شاهزادگان میرزا الغ بیک گورکان و میرزا ابراهیم سلطان همچنان با خازنان و نوکران ایشان که در سمرقند مانده‌اند به اردوی همایون روان دارند و ممالک آن طرف جیحون میرزا خلیل سلطان را مسلم باشد. حضرت خاقان سعید آنچه امیر شیخ نور الدین مصلحت دیده بود تجویز فرمود و امیر شیخ نور الدین و امیر عبد الصمد و بکنه بخشی و اللّه داد خازن را تعیین نمود که از جیحون عبور نمایند و تمام مهمات سرانجام نموده بازآیند و آن حضرت را عزیمت معاودت به دار السلطنه هرات تصمیم یافت و امیر سلیمان شاه عرضه داشت که تومان او در آن نزدیک از راه دور آمده‌اند و اسبان لاغر دارند. اگر فرمان شود چند روز در نواحی اندخود و شبرغان گذرانند. حضرت خاقان سعید ملتمس مبذول داشته فرمود که چون امرا که به آن طرف رفته‌اند بازآیند به اتفاق متوجه درگاه عالم‌پناه شوند و پیش از این نوکر امیر سید خواجه از حدود خراسان آمده عرضه داشته بود که خواجه سلطان علی سبزواری سر از جاده انقیاد پیچیده با جمعی سربداران اظهار زبردستی و گردن‌افرازی می‌کند و در این ولا،

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷

امیر مضراب از جانب هرات آمده بود. فرمان همایون شد که امیر مشار الیه به مدد امیر سید خواجه متوجه سبزوار گشته در آن دیار دیار نماند و رایات نصرت آیات،

مصرع

به فال فرخ و روز خجسته

سوی هرات عنان جهانگشای منعطف ساخت و بیست و ششم ذی قعده نزول اجلال فرمود.

ذکر یاغی شدن خواجه سلطان علی سبزواری

در وقتی که امیر سید خواجه به عمارت قلعه طوس مشغول بود، خبر آمد که خواجه علی پسر خواجه مسعود سبزواری حقوق نعمت

حضرت صاحبقران فراموش کرده با جمعی سربداران به پشتی مشتی اراذل دست تصرف به اطراف ولایت دراز کرده مملکت موروث و ملک خود می‌داند. میر سید خواجه علی الفور با سپاهی که ملازم داشت عزیمت نمود و در شهر ذی قعده به موسم بهار که سبزه و ریاحین به فرّ فروردین سر برآورده بودند در مرغزار رادکان فرود آمد و مسرعان به احضار لشکرهای اطراف قهستان و طوس و مشهد مقدس و ابیورد و نسا و یازر دوانید و امیر مضراب رسیده هردو امیر به اتفاق ششصد سوار نامدار بر سبیل منغلای به جانب سبزوار فرستادند و خواجه علی خبر یافته دویست سوار مسلح به استقبال ترکان روان کرد و در نواحی بحرآباد هردو فریق به‌هم رسیده ترکان شش قشون بودند و سبزواریان یک قشون حمله کرده بر قول ترکان زدند و آتش حرب بالا گرفته نائره قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت. سبزواریان کهنه گرگان جنگها دیده و کارآزموده بودند.

اکثر ترکان را به قتل آوردند و سر کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ «۲۵» به ظهور پیوست.

---

(۲۵). سورة البقرة ۲۴۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸

بیت

نه یکسان بگردد سپهر بلندگهی شاد دارد گهی مستمند چون امیر سید خواجه آگاه شد کمر انتقام بسته فی الحال سوار گشت و به تعجیل تمام ایلغار کرده با دو هزار سوار به آن موضع رسید. در میدان محاربه تن‌ها بی‌سر دید و از آن بی‌باکان کسی را نیافت و از آن‌جا متوجه جاجرم گشته جمعی بی‌عاقبتان به جنگ پیش آمدند و سپاهیان زخمدار شدند. امیر سید خواجه را دو زخم رسید. اما اظهار نکرد و با آن‌که چند روز فتیله و مرهم می‌نهادند، هیچیک از مقرّبان نیز آگاه نشد و قلعه آن را به دو سه روز نقب زده چون خانه مشبک ساختند و در و دیوار انداخته قتل به افراط واقع شد و از آن‌جا عازم فریومد گشته و مردم آن‌جا نیز پناه به قلعه برده جنگهای سخت کردند. امیر سید خواجه فرمود که باغات و درختان ایشان را برکنند. مردم فریومد سادات و علما را شفیع ساخته امیر سید خواجه از گناه ایشان درگذشت و به ساوری قناعت نموده متوجه مزینان شده قلعه ایشان را مسخّر ساخته عزیمت سبزوار نمود و در ظاهر سبزوار فرمود که لشکر گرد خود جرکنده هرروز از صباح تا شام در هردروازه صدای نقاره جنگ بلندآوازه بود و شبها پاس داشته ده روز بر این گذشت. ناگاه خبر آمد که پیرک پادشاه از مازندران به ولایت جوین درآمد. امیر سید خواجه سبزوار را گذاشته متوجه پیرک پادشاه شد و خواجه سلطان علی نیز از سبزوار بیرون آمده به پیرک پیوست و از طرفین صفها راست شد.

امیر سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه و یوزبوقا و شیخ سلطان و ابا بکر در میسره و از آن طرف پیرک پادشاه در قلب و خواجه سلطان علی بر میمنه و جمعی مازندرانیان بر میسره مقرر شد و از جوانب جنگ پیش بردند. میمنه پیرک پادشاه به قوّت خواجه سلطان علی میسره امیر سید خواجه را برداشت و میمنه امیر سید خواجه به زور بازوی کامیاب امیر مضراب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹

بیت

تهمتنی که به روز وغا توان گفتن‌که از زمین و زمان سرکشد به استقلال میسره پیرک پادشاه را برداشته از پس قول او درآمد.

پیرک پادشاه که آثار مردانگی اظهار می‌کرد روی از صف کارزار برتافت.

بیت

چه گفت آن سپهدار نیکوسخن‌که با بددلی پادشاهی مکن خواجه سلطان علی چون خبر فرار پیرک پادشاه یافت در عقب گریختگان شتافت و لشکر منصور غنیمت گرفته امیر سید خواجه دو روز در قفای ایشان رفت و بسیاری را به قتل آورد و به جانب سبزوار بازآمد.

ذکر احوال میرزا امیرانشاه گورکان و فرزندان او امیرزاده ابا بکر و میرزا عمر

حضرت صاحبقران هنگام مراجعت از روم و شام ممالک عراق عرب و آذربایجان و ارّان و موغان و گرجستانات و شروانات را به میرزا امیرانشاه و فرزندانش میرزا ابا بکر و میرزا عمر ارزانی داشته بود- چنان‌که سبق ذکر یافت و در مجلّد اول پرتو اندیشه بر آن تافت- و میرزا عمر هرچند خردتر بود، در یرلیغ چنان نوشته بودند که در جانقی و امور کلیه پیش او جمع آیند و از صوابدید او تجاوز ننمایند و او خود را از روی حکم، بر پدر و برادر فایق می‌دانست و آن زمستان در قراباغ قشلاق فرموده بهار عازم ییلاق آلاطاق گشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی و امرای اطراف خدمتها به عرض می‌رسانیدند و میرزا ابا بکر، باوجود کبر سن، انقیاد حکم حضرت صاحبقرانی نموده پدر را در ولایت دیاربکر گذاشت و مصاحب والده‌اش خانیکه پیش میرزا عمر آمد و شرایط تعظیم و مراسم پیشکش به‌جای آورد و اجازت خواسته به دیاربکر رفت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰

و همچنین امیر شیخ ابراهیم و امرای اطراف اجازت یافتند و میرزا عمر امیر جهانشاه جاکو را که ملازم بود، از راه گوگچه تنگیز «۲۶» به جانب قراباغ فرستاده متوجه دار الملک تبریز شد. مردم نخجوان از جمعی مفسدان که قلعه آلنجق را پناه ساخته خرابی می‌کردند شکایت نمودند. و حضرت صاحبقران، در وقت تفویض آذربایجان به میرزا عمر فرموده که آلنجق را خراب کند. میرزا عمر پیش امیر جهانشاه فرستاد که قلعه را ویران سازد و در حدود دراقره شکارکنان می‌رفت تا در دوم ربیع الآخر به شنب غازان نزول فرمود. اکابر تبریز استقبال نموده همه را به تشریفات فاخر مستظهر گردانید و چند روز در تبریز گذرانیده اوایل فصل خزان از راه پیشکین واهر، مصرع

عازم قشلاق قراباغ شد

و در حدود اهر، با آن‌که اول خریف بود، سه روز برف و باران و صاعقه چنان قوی شد که مجال حرکت نماند و بیست و دوم جمادی الأولی به قراباغ در یورت ده عمران شادروان عظمت ارتفاع یافت و امیر شیخ ابراهیم از جانب شروان آمده چند تقوز «۲۷» اسب و استر و شتر و غلامان و جانوران و اجناس به رسم پیشکش به عرض رسانید و اجازت یافته به مملکت خود بازرفت و میرزا عمر آن زمستان به عیش گذرانیده آخر سال خبر آمد که حضرت صاحبقرانی جهان فانی را وداع فرمود.

ذکر عصیان امیر جهانشاه جاکو و کشته شدن او

چون خبر واقع محقّق شد، جمعی مفسدان امیر جهانشاه را بر آن داشتند که

---

(۲۶). تنگیز، دنگیز، دنیز به معنای دریاست و گوگچه دنگیز همان دریاچه گوکچه امروزی است.

(۲۷). تقوز به معنای عدد نه است که در نزد ترکان عدد مورد توجهی بوده و هدایا را براساس آن تقدیم می‌کرده‌اند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱

چند نوکر معتبر میرزا عمر را از میان برمی‌باید داشت، تا اختیار تمام ما را باشد و امیر جهانشاه اکثر ایام به شرب مدام گذرانیدی و هشیاری او عین مستی بودی. به سخنان مفسدان فریفته شد. صباح بیست و دوم رمضان به درگاه راند و مولانا قطب الدین اوبهی را که راه نیابت داشت و امیر داراب قوشجی و شیخ محمد تواچی و عبد الخالق پسر تیمور سکورچی را به قتل آورده عازم سراپرده شد. میرزا عمر دل از جای نبرده پای ثبات بیفشرد و ایناقان و خانه‌بچگان را جیبا پوشانیده سوار شدند و هرساعت مدد زیادت می‌شد. جهانشاه رو به راه گریز آورد و امرای عمر تابان و بابا حاجی و برادرش پسران امیر شیخ محمد تواچی مقتول و امیر عبد

الرزاق و ایسن تیمور یساول و عاشق در عقب جهانشاه گمراه رفته نماز عصر او را به چنگك گرفتند و بابا حاجی پسر شیخ محمد مقتول را جمعی اغرا کردند تا او را به موجب قصاص به قتل رسانید و میرزا عمر خبر یافته سرزنش نمود. اما چاره نبود و درباره فرزندان او به خلاف گمان مردم مرحمت فرمود و اموال او و جمعی که با او موافق بودند قریب دو هزار تومان بعضی به دیوان گرفته باقی به تاراج رفت و میرزا عمر از یورت قشلاق کوچ کرده و از آب ارس گذشته روز عید رمضان در ظاهر نهر برلاس به قریه نعمت‌آباد نزول فرمود و طوی به عظمت کرده از آن‌جا به اوجان آمد و خبر رسید که میرزا ابا بکر با غلبه تمام و لشکر و احشام از عراق متوجه شده به بیش برماق رسید و جهت قتل امیر جهانشاه سر مخالفت دارد. میرزا عمر چهل و هفت قشون مکمل، هر قشون پانصد سوار غیر پنج هزار آغرق قول عرض کرد. در این اثنا، امیر حسین برلاس از پیش میرزا ابا بکر آمده عرضه داشت که او بر جاده اطاعت مستقیم است. میرزا عمر امیر حسین را به انعام و اکرام مخصوص گردانید و فرمود که خیمه نه پایه که پیش از این ترتیب نموده بود در اوجان زدند و عازم سلطانیه شد و روزبه‌روز امرای اطراف آمده غلبه و ازدحام تمام به‌هم رسید و در زنجانه رود که سرحد عراق عجم است، امیر سونجك و امیر دولت خواجه اناق از جانب میرزا میرانشاه و میرزا ابا بکر رسیده عرضه داشت نمودند که میرزا ابا بکر در مقام انقیاد است. میرزا عمر بیست و دوم شوال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲

در قروق سلطانیه نزول کرده فرمود که خندق کنندند. میرزا ابا بکر لشکر گذاشته با معدودی پیش آمد. میرزا عمر در باب گرفتن او مشورت کرده، امیرزاده عمر تابان و جمعی منع کردند و سایر امرا موافقت نمودند و میرزا ابا بکر بی‌تأمل به اردوی درآمد.

رسیدن و گرفتن یکی بود و نوکران او را غارت کرده او را به قلعه سلطانیه محبوس داشتند و فرمان شد که امیر حسین برلاس آغروق و خواتین و احشام او را در گوزل‌دره سلطانیه مضبوط دارد و میرزا عمر اوایل ذی قعده به‌طرف درگجین و همدان رفته تا آخر ذی الحّجهٔ آنجا بود و اکابر ساوه و قم و لرستان و کردستان پیشکشها به عرض رسانیدند و به عنایات مخصوص شدند و میرزا امیرانشاه چون خبر گرفتاری میرزا ابا بکر شنید متّوهم شده عازم دار الأمان خراسان شد و به حدود کالپوش آمده چند روز آن‌جا بود، در آن وقت که امیر سید خواجه به دفع سلطان علی اشتغال داشت.

ذکر فرزندان میرزا عمر شیخ میرزا پیرمحمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا

چون خبر واقعه حضرت صاحبقران به ممالك فارس رسید، میرزا پیرمحمد که ارشد اولاد مرحوم میرزا عمر شیخ بود بر دار الملك شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان و برادر دیگر میرزا اسکندر در همدان بود. میرزا پیرمحمد امرای خود را مثل لطف اللّه بن بایان تمور بن آق‌بوقا و امیر نیکوسیرت جلبان شاه برلاس و غیرهما جمع آورده از هرکس مشورت طلبید. بعضی گفتند به تقلید امیر محمد مظفر منشور مملکت از خلفای بنی عباس که در مصرند آورده تغییر یاساق مغول نماییم و جمعی گفتند متابعت میرزا عمر کنیم و فوجی بر آن بودند که میرزا میرانشاه را پادشاه گوییم. میرزا پیرمحمد که اعقل زمانه بود فساد آن رایها را به امرا نمود و گفت حضرت صاحبقران در حال حیات والده ما را ملکت آغا به حضرت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳

خاقان سعید داد و ما را به او بازبست و یورت بزرگ به او می‌رسد. مناسب آن‌که او را آغا و الغ دانسته در صدر سکه و عنوان خطبه نام آن حضرت را یاد کنیم و چون سلامت در ذات مبارك او هست شاید به همین‌قدر راضی شده زیادت متعّرض نشود. مجموع امرا و ارکان دولت آفرین کرده رای بر این قرار یافت و ایلچی مقرّر ساخته مکتوبی نوشت مضمون آن‌که این بنده بندگی آن درگاه نقش صحیفه دل و عنوان نامه جان دارد و تا رمقی از حیات باقی باشد سر از فرمان نخواهد تافت و در متابعت و مطاوعت خواهد کوشید و در خلال عرض احوال این بیت شاهنامه را بر این منوال ارسال نموده بود که

همه بندگانيم شهرخ‌پرست‌من و رستم، اسكندر و هرچه هست و در ممالك سكه و خطبه به نام و القاب آن حضرت كرده رؤس منابر و وجوه دنانير به لقب شاهرخى آراسته دارد و با برادران به اخلاص تمام گوش هوش بر راه نهاده تا از بارگاه اعلى اعلاه اللّه تعالى چه مثال فرستند تا در امتثال آن غايت جهد بذل كند و چون قاصد رسيد و عرض حال رسانيد، حضرت خاقان سعيد فرستاده را معزّز و مكرّم داشته فرمود كه از آن فرزند در عالم عزيزتر كه خواهد بود و بحمد اللّه كه خاطر از مهمات آن‌طرف بكلى جمع شد. چه در مصالح ممالك به وجهى قيام خواهد نمود كه موجب فراغت خاطر خطير تواند بود و هرچند آن فرزند ارجمند به عدل و انصاف و محاسن اوصاف چنان آراسته است كه از مواعظ و نصايح مستغنى است، اما بايد كه رعاياى ممالك كه به ديوان آن فرزند اختصاص دارند، در حرز حمايت الشفقة على اللّه داشته بذل عاطفت درباره برايا وسيله تحصيل رضاى حق‌تعالى شناسد كه الخلق عيال اللّه فاحبّهم اليه ابرهم بعياله و حسن معاش پدر مرحوم بزرگوار خود را در آن ممالك مجدّد و مؤكد گرداند كه الولد الحّر يقتدى بآبائه الغّر تا ذكر آن بر صحائف روزگار مؤبد و اثر آن بر صفحات ليل و نهار مخلّد ماند.

و از جانب كرمان، از پيش امير ايدكو برلاس، نيز قاصدى آمده همين به عرض رسانيد كه در ممالك كرمان خطبه و سكّه به نام آن حضرت تزيين منابر و

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۲۴

صور نقود گردانيد و تنگجات مسكوك شاهرخى آورد. حضرت خاقان سعيد ايلچيان را انعام و اكرام فرموده بازگردانيد.

و چون فرستاده به شيراز رفت و شرح اكرام و اعزاز بازگفت ميرزا پيرمحمد به ضبط مهمات ملكى قيام نموده محمد سربدار و امير تيمور ملك را به دار العباده يزد فرستاد و به جهت داروغگى يزد، عبد الرحمن ايلچى كدائى و داروغه ابرقوه، سلطان محمود، خلعتها فرستاده به دار الملك شيراز طلبيد و ايشان سمعا و طاعة گفته كليد دروازها و اختيار خزاين و دفاتر به فرستادگان دادند و پيشكشهاى سنگينى يراق كرده عازم شيراز شدند و اميرزاده پيرمحمد درباره ايشان عنايت بسيار كرده داخل امراى بزرگ ساخت و حكم فرمود كه مجموع كهنه سپاهيان فارس و عراق كه در خرقه و به هرحرفه در ولايات متفرق بودند جمع كرده داخل دفتر و مرسوم سازند و مال و متوجهات آن سال را در وجه علوفه به لشكر قديم و جديد مبذول داشت و منصب وزارت را به خواجه نيكوسيرت ركن الدين محمد تفويض فرمود. مشار اليه وظيفه كفايت و رعايت رعيت به‌جاى آورده قانون مال مملكت را به دستور قديم جمع بست و امنا به ولايات فرستاد و ميرزا پيرمحمد چند نوبت ايلچى به جانب كرمان روان داشت و به ايلى دعوت كرده، امير ايدكو آن سخنان ناشنيده انگاشت.

مصرع

آمد شد ايلچيان به جايى نرسيد

و ميرزا رستم از جانب اصفهان آمده ميرزا پيرمحمد او را نيك ديد و دو سه روز نگاه داشته تربيت و عنايت فرمود و اجازت مراجعت داد و فى الواقع ميرزا پيرمحمد را لطفى شامل و كرمى كامل و رعايت صله رحم و محافظت حقوق مسلمانان و عزّت مهمانان در نصاب كمال بود و حكمى نافذ كه هيچ آفريده بى‌حكم او يك من كاه نتوانستى ستدن و اخراجات صادر و وارد در ولايات از مال بود.

و در آن ولا، ميرزا اسكندر از همدان ايلچى فرستاد و پيغام داد كه ميرزا عمر امير جهانشاه جاكو را فجأة هلاك كرد و پدر بزرگوار خود ميرزا ميرانشاه را از مملكت

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۲۵

عذر خواست. مى‌شايد كه از ممرّ او بدين جانب ملالى عايد شود. بنابرآن، كوچ همراه، متوجه فارس و عراق شديم. به هركجا صلاح دانند اشارت فرمايند. ميرزا پيرمحمد دانست كه آمدن او بى‌فتنه نخواهد بود. مكتوبى مصحوب معتمدى به استقبال او فرستاد.

مضـمون آن‌که ایل والوس آن طرف که در تصـرّف آن برادرنـد شایـد که از جلای وطن تنگ آینـد و میان ما و آذربایجان خلاف واقع شود. صـلاح آن است که آن برادر در مقرّ عزّ خود سـاکن باشـد و چون تا غایت از میرزا عمر حرکتی ناملایم صادر نشـده من بعد هم نخواهد شد.

میرزا اسـکندر به جواب التفات ننموده عزم جانب عراق و فارس جزم فرمود و امرای او چون توکل دروس بوقا و بایزید اروس بوقا و تیمن و یونس جلایر و سـید علی جلایر و سـیف الدین قمر الدین و ذو القرنین مغول چون دانسـتند که میرزا اسـکندر مخالفت برادر می‌کنـد و اسـباب دیگر [نیز] موجب فرار بود، این جمـاعت اتفاق کردنـد و خزاین و اسـبان خوب گرفته گفتنـد نسـبت خلاف به ما خواهـد شـد و در معرض خطاب خواهیم افتاد. نیم‌شب سوار شدند و اینجویان و ایواغلانان با یکدیگر سوگند خوردند و مستوی بن محمد جیبه که یک دست و پای او را امیر اللّه داد، در قضـیه میرزا پیر محمد [بریده بود] چنانچه در اواخر مجلد اول مسطور است و میرزا اسـکندر به جهت قدمت [خدمت)] او نسبت با خاندان میرزا عمر شیخ او را در جرگه امرای بزرگ می‌داشت، او نیز با مخالفان موافق شده بیرون رفتند.

میرزا اسـکندر را محـل توقف نمانـد. بـا یوسف قورچی و شـیخم مغول و ترمش و اللّه داد بن تیمن که در غایت حسن بود و برنـدق اوزبک و علیشاه آزاد و نیکخواجه اوزبک قریب پانزده نفر روی به اصـفهان آوردنـد و از جماعت گریخته توکل اروس بوقا و تیمن و سـید علی و یونس و مسـتوی پیش میرزا عمر رفتنـد و یوسف و شـیر علی و دیگر ایواغلانان که اکثر خزینه با ایشان بود به خدمت میرزا امیرانشاه پیوستند و میرزا اسکندر بعد از یک ماه از اصفهان متوجه فارس شد و میرزا پیر محمد را دیده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶

بعـد از دو روز ناگـاه از جـانب آذربایجـان خبر آمـد که میرزا عمر میرزا ابـا بکر را گرفته عازم عراق و فارس است و آشوبی در آن ممالک افتاد و برادران مشورت کرده اتفاق نمودنـد که در اصـفهان مصاف دهنـد و میرزا پیرمحمد مملکت یزد را به میرزا اسـکندر داده او در روز بیکسـی سـلطان را به یزد فرسـتاد و خود به مـدد اصـفهان روان شـد و میرزا عمر با لشـکر گران به همدان آمد. میرزا رسـتم حاجی مسافر را به رسالت پیش او فرسـتاد و میرزا عمر او را نیک دیده و سخن صلح شنیده بازگردید و برادران ایمن شدند و میرزا اسکندر به یزد رفت.

و میرزا پیرمحمـد از شـیراز به عزم کرمـان به راه شـبانکاره و نیرز عزیمت نمـود و میرزا اسـکندر از یزد بیرون آمـده به مـوکب میرزا پیرمحمد پیوست و به رسم منغلای روان شد و خبر یافت که جمعی بهادران کرمان به اسـتقبال آمده در کمین‌اند میرزا اسکندر عنان ریز بر سـر ایشان رانـده گروه انبوه را به قتل آورد و بسـیاری در قید اسارت گرفتار آمدند و بدین یک حمله دلاورانه سـهمی در دل کرمانیان افتاد که دیگر کسـی پا از دروازه بیرون ننهاد و جناب نقابت‌مآب، سـیادت انتساب، امیر نعیم الدین سـید نعمهٔ اللّه از کرمان بیرون آمد. به یمن نفس آن سـید بزرگوار میان فریقین صلح شد. اما تا صورت مصالحه روی نمود، بیرونهای کرمان ویران شده قاعا صفصـفا گشـته بود. امیر ایدکو پیشکشـهای پادشاهانه فرستاد و میرزا پیرمحمد میرزا اسکندر را تربیت و نوازش نموده اجازت جانب دار العباده یزد فرمود و خود به سریر سلطنت شیراز بازآمد.

و در آن ایـام، میان برادران اتحادی تمام بود. اما پیش از این قضایا، میرزا رسـتم خبث باطن امیر سـعید برلاس را دانسته بود و هردو چشم او را میل کشیده در قلعه محبوس داشت و چون در یک چشم او اندک روشنایی مانده بود، نیمروزی مستحفظان قلعه را مغلطه داد و از راه بی‌راهه، چند شـبانروز تاخته خود را به شیراز انداخت و میرزا پیرمحمد چشم از عیب آن‌که دشمن برادر را نگاه می‌دارد پوشیده نظر بر آن داشت که چون وقتی عدّو دولت من بود، این زمان لا یموت و لا یحیی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷

ذلیل‌وار پناه به حمایت این دولت آورده است، مروت اقتضای آن می‌کنـد که از گذشـته گذشـته او را تربیت فرماید. میرزا رسـتم را

این معنی ناخوش آمده پیغام کرد که او چندبار نسبت با این خاندان حرام‌نمکی کرده و خدای تعالی توفیق داد که چشم [کژ] او را میل کشیدیم. این زمان چون گراز تیرخورده و مار دم‌کنده است.

کدام عقل قبول کند که او در فکر صلاح این خاندان باشد. میرزا پیر محمد دانست که اجتهاد خطا کرده اما لباس اعتذار بر آن پوشیده چند جهت که موجب اطمینان میرزا رستم باشد پیغام داد و مکتوبات و تبرکات فرستاد و اگرچه او قبول کرد، اما سررشته یگانگی را عقده‌ای در میان افتاد.

بیت

رشته چو گسست می‌توان بست‌امّا گره در میان بماند

ذکر فرزندان میرزا جهانگیر ابن حضرت صاحبقران بعد از واقعه هائله

میرزا جهانگیر بن حضرت صاحبقران را دو پسر بود. بزرگتر میرزا محمد سلطان که آن حضرت او را ولی‌عهد ساخته بود و تقدیر ملک قدیر عز شأنه ولی را پیش از مولی به عالم بقا برد، چنانچه در یورش روم شرح آن گفته شد و حکایت فرزندان او گزارش پذیرد ان شاء اللّه. و پسر خردتر میرزا جهانگیر میرزا پیرمحمد است پادشاه ممالک بلخ و طخارستان و [ختلان] و قندهار کابل و غزنین و ساحل سند و هندوستان. و چون آفتاب دولت حضرت صاحبقران زوال یافت، میرزا پیرمحمد به مجرد استماع این خبر هائل عنان عزیمت به صوب مدینهٔ الرجال بلخ تافت. مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۳ ۲۸ وقایع سنه ثمان و ثمانمائه تتمه حکایات که در خراسانات واقع شد ..... ص : ۲۸

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸

وقایع سنه ثمان و ثمانمائه تتمه حکایات که در خراسانات واقع شد

اشاره

سابقا مذکور شد که خواجه سلطان علی سبزواری یاغی گشته و امیر سید خواجه لشکر کشیده او را شکست. در افتتاح این سال، خبر آمد که میرزا میرانشاه متوجه خراسان است. حضرت خاقان سعید فرمود که امیر حسن صوفی ترخان و امیر جهان ملک و امیر فیروز شاه با پنج هزار سوار نامدار به استقبال روند.

مقرر آن‌که اگر آن‌جناب به داعیه ملک‌گیری و یاغیگری آمده باشد به دفع او قیام نمایند و اگر به راه برادری و ایلی برحسب اقتضای وقت میل این طرف نموده آنچه وظیفه خدمت باشد به‌جای آرند و مکتوبی مصحوب ایشان ساخت مبنی بر قواعد نام و ننگ مبنی از قواعد صلح و جنگ. مضمون آن‌که:

«حضرت صاحبقران هریک از فرزندان را مملکتی داده وظیفه آن‌که به حفظ آن ممالک به نوعی قیام نمایند که قصوری به آن راه نیابد و نقصانی به اروق همایون عاید نشود. چه به سبب حرکت نادانسته فرزند عمر، بصر اللّه بعیوب نفسه، ممالک آذربایجان که تختگاه پادشاه ایران است از دست رفت. فاما ولایت ارّان و موغان و ارامنه و گرجستان در تصرف بندگان آن حضرت است. اگر به ضبط آن ولایات التفات نمایند انسب خواهد بود. بحمد اللّه جناب شهریاری اعقل روزگار است. در این باب تأملی کامل و تعقلی شامل فرموده به وسوسه فتنه‌پیشگان شراندیش که صلاح خویش در فساد جهانی بینند رخصت شروع در معامله نیندیشند که موجب خرابی خاندان و سبب استیصال دودمان گردد.

بیت

بر شیشه خویشتن مزن سنگ‌با لشکر خویشتن مکن جنگ و این مبالغت در باب صلح به سبب عجز نیست. بل مقصود تام قیام ناموس

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹

و نام است و اگر عیاذا باللّه چهره موافقت به ناخن مخالفت خراشیده شود و آتش قتال اشتعال یابد، به مصداق المکافاهٔ فی الطبیعهٔ واجبهٔ، چون مواد خصومت در حرکت آمد یمکن که مؤدی به مرضی شود که تداوی آن صورت نبندد و تدارک آن در حوصله امکان نگنجد و در عواقب آن تأمل باید فرمود و ربح و خسران آن را به میزان خاطر وقاد و ضمیر نقاد ملاحظه نمود. طریقه‌ای که وسیله بهبود و ذریعه مقصود باشد مسلوک باید داشت تا اعدا را مجال اعتراض نماند و ترک و تازیک زبان طعن دراز نکنند و چون به موجب فرموده حضرت صاحبقران در مملکت یکدیگر مدخل نسازند و به ضبط ولایت خویش پردازند و به داده قناعت نموده شکر موهبت به‌جای آورند، مقدمه لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ «۲۸» را نتیجه واضح باشد.

بحمد اللّه ذات بی‌مثال در ضمان اقبال است و احوال به حسب وقت به مقتضی امنیت. امید واثق است و رجای صادق که هرزمان از بارگاه صمدیت و درگاه احدیت خلعت مزید کامرانی و منشور آمال و امانی در تزاید باشد. بحق محمد و آله.

امرا متوجه شده در سبزوار به امیر سید خواجه پیوستند و به اتفاق عازم کالپوش گشتند که میرزا میرانشاه آن‌جا بود و خواجه سلطان علی سبزواری بعد از انهزام به استراباد رفته بود و خبر آمدن موکب میرزا میرانشاه شنیده پیش آن‌جناب آمد و امرای مذکور به کالپوش رسیده امیر سید خواجه و امیر مضراب به شرف بساطبوس آن‌جناب مستسعد گشته پیغام حضرت خاقان سعید- چنانچه شرح داده آمد- رسانیدند و میرزا میرانشاه اظهار یکجهتی نموده فرمود که جناب برادری سلطانی را سعادت ازلی و دولت ابدی داده‌اند. محرّران دیوان فلک قانون ملک او را تحریر کرده‌اند و منشیان قدر منشور پادشاهی او را مسطور گردانیده تا بر بساط سلطنت قوت آمد شد یافته در همه احوال محمود خصال و مرضی فعال روزگار گذاشته و ما را امید سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً «۲۹» به سمع تحقیق شنوانیده.

---

(۲۸). سورهٔ ابراهیم ۷.

(۲۹). سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً (سورهٔ القصص ۳۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰

امیر سید خواجه و امیر مضراب وظیفه دعا و ثنا به ادا رسانیده عرضه داشتند که اگر کسی سر از ربقه پادشاهی تابد و حق ولی‌نعمت فراموش کند، بر همه دفع او واجب و لازم باشد و آن‌جناب را معلوم است که جرأت و جسارتی که سلطان علی با این خاندان سلطنت نمود هیچکس ننمود. چنگ در فتراک جنگ زد و چون کمند قبض به او محیط شد و به انواع حیل فرار کرد و همچنان بر سر اصرار پناه به این آستانه آورده اگر جزای عصیان خود نیابد، در هرگوشه فضولی خیال فاسد به دماغ راه دهد. اگر آن‌جناب سلطنت‌مآب او را به صورت اجازت به این بندگان سپارند مناسب عزّت دولت باشد و الّا این بندگان تا او را به دست نیارند روی بازگشتن ندارد. ملتمس به اجابت مقرون شده سلطان علی و سلطان حسن پسر پیرک پادشاه و جمعی را که با ایشان بودند به امیر سید خواجه سپردند و او فی الحال ایشان را به اردوی خود برده سلطان علی را مقید به هرات فرستاد و بقیه سبزواریان را آسیب یاسا داد. هذا جزاء من قابل النعمهٔ بالکفران.

در این اثنا، امیرزاده ابا بکر از حبس سلطانیه خلاص یافته پیش پدر آمد و از قصه سلطان علی دلماندگی نمود و فرمود که چون پناه به ما آورد، سپردن او به دشمن از مروّت دور بود. دیگر مردم را بر ما چه اعتماد ماند و بعد از مشورت، عزیمت آذربایجان مصلحت دیدند و ایشان به آن طرف رفته امرای بندگی حضرت به قیتول خود بازآمدند و ممالک خراسان کرهٔ بعد اخری در تحت

ضبط و قبضه اقتدار قرار یافت.

ذکر حکایات که در عراق و آذربایجان واقع شد

میرزا عمر چون میرزا ابا بکر را در قلعه سلطانیه محبوس ساخت، از سر فراغت به ضبط مملکت پرداخت. در این وقت، درویشی تقوی‌شعار بابا بیکی نام در ولایت مراغه پیدا شده کرامات، مثل آن‌که کلوخ در دست او قند و نبات می‌شد، مشاهده کردند و میرزا عمر بعد از مبالغه بسیار چیزی هم از آن نوع مشاهده نمود و باوجود آن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱

حکم به قتل او فرمود. بابا، در وقت رفتن، فرمود روزی ما چنین مقدر بود. اما بعد از من مشاهده کنید که چها واقع شود.

در هفدهم محرم که سه روز از قتل بابا گذشته بود، خبر آمد که امیرزاده ابا بکر در قلعه سلطانیه جمعی را با خود یار ساخته و عادل خزانچی و عیسی قورچی و شیخ حاجی را که بر سر او رفته‌اند قتل کرده و قلعه را مسخر ساخته و خزانه و جیبا و اسلحه گرفته مردم پیش او جمع آمدند و امیر حسین برلاس و والده میرزا ابا بکر که در گزل‌دره بودند خبر خلاص او شنیده با تمام آغرق به سلطانیه درآمدند و میرزا ابا بکر اموال قلعه قسمت کرده از راه ری عازم خراسان شد. میرزا عمر این احوال شنیده از بیش برماق ایلغار کرده به دو روز به سلطانیه آمد و امیر عبد الرزاق بن خداداد را در عقب او فرستاد و در حدود قزوین هردو فریق به‌هم رسیده از صباح تا شب جنگ کردند. میرزا ابا بکر به طرف ری رفت و امیر عبد الرزاق بازآمد. میرزا عمر جمعی معتمد را در سلطانیه گذاشته از راه سجاس و سرای باقا روان شد. در این اثنا، شیخ خسروشاهی از جانب سمرقند رسیده از میرزا عمر متقبل شد که هرچه از خزانه سلطانیه برده‌اند به اندک زمانی حاصل کند و عمال را در مصادره کشید.

و میرزا عمر از راه اوجان عزم سر او کرده می‌خواست که امیر بسطام جاگیر را که پیش از این تخلفی ورزیده بود به دست آورد. امیر بسطام از راه قراباغ به امیر شیخ ابراهیم ملحق شد و به اتفاق از آب کر گذشته در بردع نشستند. میرزا عمر پیش شیخ ابراهیم فرستاد که امیر بسطام را گرفته پیش من فرست. امیر شیخ ابراهیم عذر معلول گفت که حالا تابستان است و آن حضرت زمستان به قراباغ خواهد آمد. بنده امیر بسطام را به اردوی همایون رساند. میرزا عمر غضب کرده و از آب ارس گذشته به موضع بابی فرود آمد و امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام و پسران قرامان و سیدی احمد شکی از بردع به کنار آب کر رفتند و آب را پناه ساخته و خندق زده مترصد جنگ نشستند و میرزا عمر به تعجیل رفته نزدیک آب کر فرود آمد و یک هفته هردو لشکر در برابر هم بودند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲

در این اثنا خبر آمد که میرزا میرانشاه و میرزا ابا بکر از حدود خراسان بازگشته به جلگای عراق عجم درآمدند و سلطان بخت بیگه نیز با ایشان است و در آن ایام میرزا ابا بکر دختر توکل اروس بوقا [را] خواستداری نموده طویها کردند و از بسطام به سه روز به دامغان آمدند و دامغانیان ساوری و پیشکش فرستادند و لشکریان را در شهر نگذاشتند و سمنانیان به سبب فضولی که پیشتر نسبت با لشکریان میرزا میرانشاه کرده و بعضی را غارتیده بودند، در این کرت مجموع جلا کرده پناه به کوه بردند. چنانچه در سمنان کسی نبود و لشکریان سمنان را غارتیده به خوار آمدند. میرزا میرانشاه و میرزا ابا بکر امیر حسین برلاس را به قلعه شهریار فرستاده خود نیز متعاقب رسیدند و قلعه را به تصرف گرفتند و آن‌جا دانستند که میرزا عمر باوجود هوای تابستان به جانب قراباغ به جنگ امیر شیخ ابراهیم رفته. میرزا ابا بکر آغروق را در سوخ بلاق گذاشته با دو هزار مرد به سلطانیه رفت. جمعی که آن‌جا بودند قلعه تسلیم نمودند. میرزا ابا بکر خواتین میرزا عمر و امرای او را به هرکس بخشید و امرا و لشکریان میرزا عمر به میانج گرمرود این خبر شنیده از او برگشتند و پیش میرزا ابا بکر رفتند.

میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم صلحی شکسته بسته درهم بسته مراجعت نمود و نواب او، شیخ خسروشاهی و بدنفسان دیگر تدبیری

انگیخته گفتند از متمولان چیزی به قرض می‌باید گرفت و برات بر سال آینده نوشت که لشکر را به خرج احتیاج است. میرزا عمر به خلاف رضا رخصت داده بیان قوچین و شیخ خسروشاهی و سایر ظالمان به تبریز رفتند و به دو روز مبلغ دویست تومان عراقی نقد کردند و اکثر اکابر تبریز از خان‌ومان برافتادند و جمعی را حکم بود که به قلعه سلطانیّه برند.

امیر بیان به زجر ایشان را از تبریز بیرون آورده به اوجان رسانید.

و میرزا عمر، از راه اردبیل به میانج گرمرود رسیده دانست که لشکریان تمام مواشی رعایا را غارتیده بودند و به سلطانیه رفته و آن‌جا خبر استیلای میرزا ابا بکر بر سلطانیه محقق شد. امرا مثل عمر تابان و سلطان سنجر امیر سیف الدین و عبد الرزاق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳

خداداد و غیرهم به طرف میرزا میرانشاه و میرزا ابا بکر رفتند و باقی متفرّق شدند.

نشان زوال ملک آن است که بر بیچارگان ظلم روا دارند. که را در خاطر گنجید که اساس دولتی چنان مؤکد به سهل فرصتی از هم فروریزد. میرزا ابا بکر عمر تابان و فرزندان او را تربیت کرده باقی امرا را به یاسا رسانید و امیر بیان و شیخ خسروشاهی در اوجان خبر ویران شدن میرزا عمر شنیده ایشان نیز با زمانه یار شدند و مالها به سلطانیه پیش میرزا ابا بکر آوردند و شیخ ظالم به فرموده میرزا ابا بکر مصلوب گشت و میرزا ابا بکر تخت زرین ترتیب نموده میرزا امیرانشاه را به پادشاهی نشاند و چند روز به عیش گذرانید.

و میرزا عمر از جانب گاورود به مراغه رفت و به مدد امیر خالق ترکمان و سالیق برلاس و جمعی از مردم سلدوز عازم تبریز گشته علیکه پسر خالق به رسم منغلای به تبریز آمد و بی‌راهی آغاز کرده ترکمانان ناموس مردم می‌بردند. رعایا غوغا کرده خواجه پیرعلی را که حکم صد هزار آورده بود کشتند و دروازها محکم کرده ایستادند. میرزا عمر کسان به نصیحت فرستاده شهریان گفتند میرزا عمر شاه و شاهزاده ماست. اگر به شهر آید حاکم است. اما ترکمان را نمی‌گذاریم. میرزا عمر ترکمانان را از اجازت جنگ داده ایشان مسلح، رو به شهر نهادند و قاضی غیاث الدین و خواجه عبد الحی قزوینی.

مصرع

جان کمروار در میان بستند

و جنگهای مردانه کرده ترکمانان را در شهر مدخل ندادند و در این حال، آمدن میرزا ابا بکر محقّق شده میرزا عمر به طرف مراغه عزیمت نمود.

ذکر احوال مظفر الدین میرزا ابا بکر و جلوس او به استقلال بر تخت سلطنت

میرزا ابا بکر را مخصوصان او بر آن داشتند که سلطنت به نام خود کرده

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴

اختیار به دیگری ندهد. آن سخن به سمع رضا شنیده طوی عظیم فرمود و بر تخت نشسته پدر را خلع کرد و احکام به عنوان این اعلام به اطراف فرستاد و امیر بیان به تبریز آمد. رنود و اوباش که پیشتر ترکمانان را در شهر نگذاشته بودند، امیر بیان را نیز مدخل ندادند به خیال آن‌که این جماعت از پیش خود به تبریز آمده‌اند و میرزا ابا بکر هنوز در ری است. امیر بیان در شنب غازان نزول کرد و خبر یافت که امیر دولدای و خواجه بردی به مدد می‌رسند و او را قوّتی حاصل شد. روز دیگر قراول خبر داد که شیخ قبانی و قاضی عماد الدین از طرف مخالف با دو هزار مرد رسیدند و همین روز، خواجه بردی خبر آورد که فردا امیر دولدای با لشکرها می‌رسد.

مصرع

خواب از چشمش برفت امشب که فردا کی می‌رسد

امیر بیان توقف ننمود و با چهارصد سوار بر آن دو هزار زد. رسیدن همان بود و شکستن مخالفان همان. در این اثنا، امیر بیان شنید که شیخ قصاب با جمعی به مدد این جماعت از شهر می‌آید. ترک تکامیشی کرده روی به طرف شیخ قصاب آورد و به یک حمله رمه او نیز گوسفند وارث از بیم سنان بیان، رم خوردند و امیر بیان به شنب غازان بازآمد. روز دیگر دولدای آمده تبریزیان دانستند که میرزا ابا بکر می‌رسد به استقبال امیر دولدای آمده او را به شهر درآوردند. امیر دولدای در راه شیخ قصاب و خواجه عبد المحسن قزوینی را و جمعی پیشوایان را گرفته خواست که سیاست کند. امیر بیان مانع آمد و امرا دو شب در شهر بودند و بهلول برلاس را داروغه در شهر گذاشتند و به طرف مراغه رفتند.

ذکر رسیدن میرزا ابا بکر به دار الملک تبریز

میرزا ابا بکر در آخر جمادی الآخر به عظمت تمام در دولتخانه تبریز فرود آمده لشکریان در موسم زمستان به خانه‌های تبریزیان درآمدند و خرابی تمام به احوال رعایا راه یافت. ناگاه خبر آمد که میرزا پیرمحمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵

در معاونت میرزا عمر اتفاق نموده‌اند و میرزا رستم آغروق میرزا ابا بکر را که در سوخ‌بلاق بود غارتیده میرزا ابا بکر امیرک منجمان را با جمعی پیشتر فرستاده خود نیز از تبریز روان شد و لشکر او هرچه یافته غارت کرده کاروانی متّمول که از سلطانیّه می‌آمدند نیز غارت یافتند و از راه سلطانیه عازم اصفهان شده به جربادقان رسید و لشکرهای میرزا عمر و میرزا پیرمحمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر پیش آمده به دو سه منزلی یکدیگر رسیدند.

در این ولا، خبر آمد که امیر بسطام تبریز را گرفت. میرزا ابا بکر مهم تبریز را اهم دانسته ایلچی پیش شاهزادگان فرستاده به جانب آذربایجان بازگشت.

شاهزادگان مشورت کرده گفتند قریب پنجاه هزار سوار و پیاده جمع آمده و میرزا ابا بکر روی‌گردان و پدر و مادر از او ناراضی و لشکریان دودل و مخالفان ممالک را متصرّف. فرصت غنیمت است و رای بر آن قرار گرفته در عقب او روان شدند. میرزا ابا بکر در غروق‌ارغون، به ولایت سجاس، خبر توجه ایشان شنیده مراجعت نمود و عازم اصفهان شد و امرای لشکریان را گفت در این یورش با من یکجهت باشید. اگر خدای تعالی مرا فرصت بخشد از سخن شما تجاوز نکنم و هرچه صلاح بینید عمل کنم و به هرطرف که خواهید عزیمت نمایم و در حدود درگزین به‌هم رسیدند.

ذکر رفتن میرزا عمر به طرف عراق و فارس و به اتفاق میرزا پیرمحمد و برادران به محاربه آمدن

میرزا عمر از تبریز به راه مراغه به همدان آمد. حاکم آنجا ارشیون گفت ما را طاقت مقاومت میرزا ابا بکر نیست. پیش از هجوم سیل بلا فکر نجاتی باید کرد.

بعد از تأمل عازم شیراز شدند که از میرزا پیرمحمد استمداد نمایند. از حدود جربادقان قاصد فرستاده میرزا رستم را آگاهی داد. میرزا رستم خواص خود را

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶

پنجروزه به استقبال روان کرده خدمتهای لایق به‌جای آوردند و در حدود اصفهان، میرزا رستم با سادات و علما پیش رفته او را به احترام تمام به شهر آورده طویها کرد.

میرزا عمر میرزا رستم را گفت سلاطین ماضی در ایام نکبات و حدوث بلیّات به یکدیگر ملتجی شده توقّع اشفاق داشته‌اند و اگر در

آن باب اهمال ورزیده‌اند علی مرّ الدهور بر زبان نزدیک و دور مطعون و مهجور بوده‌اند و من به مهمی کلی آمده‌ام و تا شما برادران جمع نشوید برابر میرزا ابا بکر نمی‌توان رفت. وظیفه آن‌که ایلچی فرستاده میرزا پیرمحمد و میرزا اسکندر را طلب داریم و تا آمدن ایشان آغروق میرزا ابا بکر را که در سوخ‌بلاق غافل نشسته به دست آریم. بر این قرار ایلچی فرستادند و از اصفهان ایلغار کرده بر سر آغروق میرزا ابا بکر رسیدند و اصفهانیان همه را گردپیچ کرده خواتین و اطفال و قمایان و اسبان و استران و شتران گرفتند و سلطان بخت بیگم و یک حرم میرزا میرانشاه را کوچانیده از ساری قمش ری بازگشتند و توکل برلاس و امیرک منجم و امرای دیگر که بر سر آغروق بودند و دورتر شراب می‌خوردند، باوجود مستی در عقب آمده جنگی سخت کردند. اما چون لشکر میرزا عمر غلبه بودند چیزی نتوانستند ستد و تمام اموال به اصفهان رسید.

میرزا عمر عازم شیراز شد و میرزا پیرمحمد به خود استقبال کرده بازارها آرایش داد و او را به حرمت عظیم به شهر درآورد و چند روز طویهای بزرگ فرموده نوکران او را به عواطف پادشاهانه نوازش نمود و زمستان به عیش گذرانیده اول بهار متوجه اصفهان شدند و میرزا اسکندر از طرف یزد رسیده به اتفاق به جربادقان آمدند و میرزا ابا بکر نیز با سپاهی خویش پیش آمده در نواحی درگزین در موضع خربره به‌هم رسیدند. دو لشکر چون امواج بحر اخضر بر یکدیگر زدند.

بیت

دها ده برآمد ز هردو سپاه‌جهان شد ز گرد سواران سیاه چندان تیغ بر یکدیگر زدند که شمشیر آهنین‌دل بر حال جوانان طرفین خون

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷

گریست و چندان خدنگ جان‌ستان ریختند که پشت کمان از بار آن اندوه منحنی است. از آن زمان که تیغ صبح از نیام بام برآمد تا آن هنگام که شادروان شام بازکشیدند آتش قتال التهاب و نائره جدال اشتعال داشت. چهار هزار سوار و پیاده از طرفین به قتل آمد و هردو لشکر عنان برتافته.

مصرع

به منزلگه خویش بازآمدند

و از طرفین آن شب تا روز پاس داشتند. علی الصباح هردو سپاه در جنبش آمدند. میرزا ابا بکر با هفتصد سوار نامدار بر قلب لشکر میرزا پیرمحمد زده از پیش براند و دیگران را مجال توقف نماند و هزیمتیان تا اصفهان عنان بازنکشیدند. و لشکر میرزا ابا بکر غنیمت بسیار گرفته در ییلاق ایغربلاق جهت گرمی هوا چند روز توقف نمود و امیر زیرک و امیر عمر تابان را با پسر و برادر بدین گمان که میل خراسان دارند و در جنگ سستی نموده‌اند به قتل آورده عازم اصفهان شد و امیر پیرحسین برلاس با جمعی امرا از جهت قتل امیر زیرک و امیر عمر متوهّم شده فرار نمودند و به اصفهان درآمده اصفهانیان اکثر رعایای بیرونها را با علوفه‌ای که میسر شد به شهر درآوردند و قلعه طبرک را استحکام داده میرزا ابا بکر به یک فرسخی اصفهان رسیده فرمود که کسی باغات و عمارات را تعرّض نرساند تا مگر اصفهانیان مطیع شوند و سه روز توقف نموده با خواص نوکران به کوچه باغها درآمد و مردم شهر فرصت یافته به جنگ پیش آمدند و بسیار زخمدار شده از طرفین بازگشتند و شب تا روز پاس داشتند.

میرزا ابا بکر روز دیگر با مجموع لشکر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته به کوچه‌باغ درآمد و جنگ درپیوست و دو هزار آدمی از مردم شهر به قتل آمده سه سردار گرفتار شد و اهالی شهر گریخته و لشکریان تا دروازه لنبان رفته مردم را در زیر دست و پای اسبان درآوردند و اگر میرزا ابا بکر رحم نفرمودی بیشتر آن بود که شهر مسخر می‌شد. روز دیگر سادات و اکابر امان طلبیده قبول کردند که هرچه از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸

سوخ‌بلاق ری آورده‌اند بازدهند و خطبه و سکه به نام میرانشاه کنند و هرچه از احشام ری برده بودند بازفرستادند و روز دیگر

می‌خواستند که به جمیع شرایط قیام نمایند، میرزا ابا بکر از آن قرار برگشته گفت وظیفه آن‌که شهر را به قهر بستانیم و هرچه خواهیم حاصل کنیم و صباح لشکرها سوار شده و تورها و نردبانها برداشته به در شهر آمدند و از طرفین جنگ بسیار کردند. شهریان چون دانستند که میرزا ابا بکر نقض عهد کرد ترک باغات گرفته محافظت خود نمودند و لشکریان در حوالی شهر خرابی بسیار نمودند و میرزا عمر دانست که این شاهزادگان در برابر میرزا ابا بکر کاری نمی‌توانند کرد. از ایشان جدا گشته عازم خراسان شد.

در این ولا میرزا ابا بکر شنید که شیخ حاجی عراقی سلطانیه را محاصره کرده و امیر شیخ ابراهیم به تبریز آمده و امیر بسطام جاگیر در تبریز است. میرزا ابا بکر با اصفهانیان گرگ آشتی کرده مراجعت نمود و به درگزین رسیده شیخ حاجی از در سلطانیه برخاست و به طارم رفت و خبر آمدن سلطان احمد به تبریز تیز شد و بقایای قضایا در سال آینده شرح داده آید. ان شاء اللّه تعالی.

ذکر قضایا که در خراسان واقع شد و قتل میرزا سلطان حسین

میرزا سلطان حسین نبیره حضرت صاحبقران بود، از جانب مادر. جوانی بهادر امّا به غایت متّهتك و بی‌عاقبت. پیشتر گذشت که در حوالی اندخود بی‌موجبی از اردوی حضرت خاقان سعید فرار نمود. در حوالی کش پیش میرزا خلیل سلطان رفته به عنایت مخصوص شد و میرزا خلیل سلطان چون وجهی که از خزانه جهت میرزا پیرمحمد بن جهانگیر مقرّر کرده بودند نداد و میرزا پیرمحمد در بلخ بود، میرزا خلیل سلطان جمعی امرا را چون امیر اللّه‌داد و امیر ارغونشاه و تیمور خواجه و خواجه یوسف را در رکاب میرزا سلطان حسین به کنار جیحون فرستاد تا از طرف میرزا پیرمحمد برخبر باشد. ناگاه میرزا سلطان حسین را خیال سلطنتی در دماغ پیدا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹

شد. امرا را طلب داشت و فرمود که امری حادث شده که غیر امرا در آن محرم نیست. جمیع امرا در خانه او جمع شدند و او بر در خرگاه نشسته بیست نوکر خود را نیزه‌های مارآسا به دست و تیرهای قضامضا در شست با تیغ و خنجر و گرز و سپر فرمود که امرا را مقید ساخته امیر تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیدند و باقی امرا امیر اللّه داد و امیر ارغونشاه و مبشر و سعادت را لرزه بر اندام افتاده زانو زده زبان به تضرع بگشادند. بعد از شرایط پیمان و غلاظ ایمان خون ایشان بخشیده نایب خود ساخت و خانیکه حرم میرزا محمد سلطان را که از سمرقند به‌طرف بلخ پیش میرزا پیرمحمد می‌رفت غارت کرد و اموال و تجملات پادشاهی گرفته به نوکران داد. لشکرها طوعا او کرها فرمان او را منقاد شدند و لشکر آراسته عازم سمرقند شد و میرزا خلیل سلطان خبر یافته اکلکای فراوان به لشکریان داد و اواخر ذی حجهٔ از سمرقند بیرون آمد.

مصرع

به طالعی که قضا زو بود به فتح بشیر

و با کردار

بیت

به زین اندرآمد که زین را ندیدهمان نعل اسبش زمین را ندید و در نواحی کش، در موضع جکدالك

مصرع

به یکدیگر رسیدند آن دو لشکر

و پیش از آن‌که صفها راست شود، امیر اللّه‌داد و امیر ارغونشاه و باقی امرا به طرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر لشکر نیز موافقت نمودند و ذلك فی ثامن محرم الثامن لثمانمائه. میرزا سلطان حسین چاره فرار دید و میرزا خلیل سلطان مظفر و منصور به سمرقند

آمد و میرزا سلطان حسین در نواحی اندخود و شبرغان به امیر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰

شاه سلیمان پیوست و به حسن تدبیر و لطف تقریر امیر سلیمانشاه را از راه برده میان ایشان پیمان به ایمان اتقان و استحکام یافت و عهود به خلود استقرار پذیرفت. میرزا پیرمحمد پیش امیر سلیمان شاه فرستاد و قبایح افعال و فضایح اعمال او را برشمرده گفت سلطان حسین دشمن من است. او را گرفته پیش من فرست. امیر سلیمانشاه به آن سخن اصلا التفات ننمود. میرزا پیرمحمد از این حمیت چون آتش برافروخت و به‌سان برق خاطف و باد و عاصف بر سر ایشان شبخون آورد.

مصرع

طاقت پنجه شیران نبود روبه را

عازم هرات شدند و شرف دستبوس حضرت خاقان سعید یافته به عواطف پادشاهانه مخصوص گشتند و آن حضرت در باب ایشان مشورت فرموده فرمان شد که ولایت سرخس سیورغال امیر سلیمان شاه باشد و حالا صد هزار دینار کپکی و اسبان خوب عنایت نموده مقرّر شد که به جانب خراسان رفته به امیر مضراب و سید خواجه پیوندد و این در آن وقت بود که میرزا امیرانشاه در حدود کالپوش بود و در باب آن خود رای یعنی میرزا سلطان حسین ارکان دولت و اعیان حضرت عرضه داشتند که آن نادان فتّان و هتّاك بی‌باك در زمان حیات حضرت صاحبقران در سمرقند و باز در شام یاغی شد و بعد از فوت آن حضرت با امرا خلاف کرد و در این ایام، از اردوی ظفر اعلام بی‌موجبی روگردان شده پیش میرزا خلیل سلطان رفت و امرای او را به قتل آورده قصد او کرد و اموال خانیکه به تاراج داد. اکنون نباید که ناگاه و عیاذا باللّه فتنه‌ای بزرگ ظاهر شود که جبر کسر را جز بهانه تقدیر در خزانه تدبیر چیزی نماند و در احوال او دلایل نفاق و در افعال او مخایل شقاق ظاهر و پیدا و باهر و هویداست.

مصرع

بود نشان عداوت عیان ز سیمایش

یرلیغ همایون از موقف جلال نفاذ یافت و امیر نوشیروان برلاس، میرزا سلطان حسین را در بیرون درب عراق به قتل رسانید. امیر سلیمانشاه که با او عهد و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱

میثاق داشت، در طوس این خبر شنیده تنگدل شد و اظهار خلاف کرد.

ذکر یاغی شدن امیر سلیمان شاه و سایر قضایا که در خراسان وقوع یافت

امیر سلیمان شاه قاصد فرستاده پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید، نوکری این بنده را خواهان است، امیر شاه ملك را از پیش براند و نوشیروان برلاس را به قتل رساند. چون این پیغام ناخوش به سمع اعلی اسمعه اللّه البشائر رسید، آتش غضب زبانه زده به احضار لشکرها مثال داد و عزیمت جانب طوس و مشهد تصمیم یافت و رایات همایون با لشکرها و ازدحام تمام به ساری قمش جام رسید و آن‌جا نوکر امیر سلیمان شاه آمده عرضه داشت که امیر عبد الصمد بن امیر سیف الدین را که داماد و محل اعتماد او بود طلبیده. حضرت خاقان سعید امیر عبد الصمد را رخصت فرمود و فرمود که امیر سلیمانشاه را گوید که در معارك و مقامات مشهور خدمات پسندیده از تو به ظهور آمده و حقوقی که ترا در دولت قاهره ثابت است، از شرح و بسط استغنا دارد و همیشه به حلیه هنر مترشّح و به کمال عقل متوشّح و به وسایل فضایل متمسك و به اهداب آداب متعلق و به سماحت خلق و فصاحت نطق و طهارت ذیل و غزارت فضل و رزانت رای و متانت فهم و نزاهت نفس و نباهت قدر از امرای زمانه ممتاز و یگانه بوده‌ای و حضرت صاحبقران ترا به مثابه فرزندان و برادران دانسته، روز بار از اهل اعتبار و وقت کار شمشیر آبدار و اعتقاد و اعتماد ما بر سیرت خوب

و سریرت مرغوب در تزاید و تضاعف است. می‌باید که بی‌اندیشه متوجه شوی و اگر کسی را شکایتی باشد به غور آن رسیده آید. امیر عبد الصمد پیغام رسانیده امیر سلیمان شاه عذری چند نامسموع تقریر کرد و گفت جمعی چند در اضاعت حقوق من سعی می‌نمایند و حالا ملازمت آن حضرت به عسل مصفی ماند که از بیم نیش زنبوران به نوش آن نتوان رسید. تنعمات فراوان و لذات بی‌کران از آن دولتخانه دیده‌ایم. اکنون که سیر در لوزینه و نمک در

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲

پالوده باشد چه حلاوت ماند و امیر عبد الصمد در آمدن مبالغه می‌نمود. امیر سلیمانشاه مقرر کرد که امیر جهان ملک آید تا یراق بینیم و امیر سلیمانشاه به جانب قلعه کلات رفته آن را محکم ساخت و بعضی متمردان پیش او جمع آمدند.

حضرت خاقان سعید در ولایت جام میرزا الغ بیک را بر سر آغروق گذاشته و امیر شاه ملک را در رکاب او بازداشته، از قریه خرجرد ایلغار فرمود و چون رایت آفتاب آیت سایه همایون بر صحرای طوس و مشهد مقدس انداخت، امرا که در سرحد خراسان بودند و میرزا امیرانشاه و میرزا ابا بکر را به جانب عراق یراق تمام ساخته روان فرمودند، در این ولا بازآمده شرف بساط بوس یافتند و امیر عبد الصمد از پیش امیر سلیمان شاه آمده سخن او به عرض رسانید و آن حضرت برحسب التماس او امیر جهان ملک را پیش او فرستاد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک با آغروق به اردوی همایون پیوستند و امیر جهان ملک رفته و سخن گفته امیر سلیمان شاه به وعده وفا نکرد و چون جهان‌ملک بازآمد، آن حضرت امیر مضراب را به جانب کلات فرستاد.

در این ولا، قاصد امیر چرکس بن امیر تومان رسید و به موقف عرض رسانید که جماعت ترکمانان قراتتار که حضرت صاحبقران ایشان را از ولایت روم کوچانیده به مملکت ماوراء النّهر رسانیده بود از آن‌جا گریخته بدین سرحد آمده‌اند.

حضرت شاهرخی امیر سید خواجه و امیر شاه ملک و امیر جهان ملک را فرمود که ایلغار کرده سر راه ایشان را بگیرند و امیر سید خواجه در اثنای راه، پسر پیرپادشاه سلطان علی را که از سمرقند گریخته به استراباد می‌رفت گرفته پیش حضرت فرستاد. آن حضرت او را تربیت کرده با خاتون پدرش به جانب پیرپادشاه روان فرمود و برادر سلطان علی، سلطان حسین را نگاه داشت و پیرپادشاه را استمالت داده پیغام داد که به دستور زمان حضرت صاحبقران آن ولایت بر ایشان مقرر است. باید که تردّد به خاطر راه ندهد و از سر استظهار پیش ما آید که درباره او عاطفت زیادت به ظهور خواهد رسید و رایات همایون متوجه کلات گشت. امیر سلیمان شاه کلات را گذاشته به جانب سمرقند گریخت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳

و حضرت خاقان سعید به زیارت معظم و تربت مکّرم صاحب السیر و الطیر سلطان ابو سعید بن ابو الخیر قدس سره مشرّف شده سعادت زیارت به‌جای آورد و اولاد بزرگوار آن بزرگوار را نوازش فرمود و امرا که بر سر راه اقوام قراتتار رفته بودند، جمعی را مقید ساخته به حضرت رسانیدند و آن حضرت امیر سید خواجه را به جانب کلات فرستاد که آنچه از امیر سلیمانشاه مانده باشد ضبط نماید و آن نواحی را از متمردان پاک ساخته قلعه‌ای که سلیمان شاه عمارت کرده خراب کند و رایات ظفرآیات به جانب دار السلطنه هرات عود نموده هفتم جمادی الأول نزول فرمود.

در این اثنا، ایلچی شاه قطب الدین از جانب سیستان آمده عرضه داشت که شاهان فراه، شاه علی و شاه غیاث الدین، پسران شاه جلال الدین یاغی خواهند شد و متعاقب همین خبر رسید. امیر حسن جاندار نامزد آن طرف شد که آن فتنه را تسکین دهد و هردو برادر یاغی را به دست آورده به یاسا رسانید و آن مملکت را از شر آن ناپاکان ایمن گردانید.

ذکر عزیمت میرزا الغ بیک به جانب اندخود و شبرغان و شرح بقایای قضایای خراسان

رای آفتاب اشراق سلطان آفاق یراق آن دید که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک به جانب اندخود و شبرغان رفته ضبط آن طرف

نمایند و رعیت را در باب دارایی و فرمانروایی آنچه یراق و مصلحت دانند فرمایند و ایشان به آن سرحد رسیده چند سوار به زبانگیری از جیحون گذرانیدند و سواران عیسی و خضر خواجه را گرفته بازآمدند. میرزا الغ بیک خضر خواجه را پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و عیسی را به جانب میرزا پیرمحمد که در مدینهٔ الرجال بلخ بود روان فرمود و امیر سید خواجه مهمات قلعه کلات که به عهده او بود ساخته و پرداخته به شرف بساط بوس رسیده مساعی او مقبول آمد و چون به تجدید پیرک‌پادشاه را گریزانیده و پسر او را گرفته و سربداران را برانداخته و خراسانات را مضبوط ساخته بود و او خود پسر شیخعلی بهادر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴

که شجاعت و دلاوری او محتاج به شرح نیست، حضرت خاقان سعید او را تربیت فرموده در کلیات مهمات ملکی و مالی صاحب‌اختیار مطلق و امیر الأمرا شد و روی به ضبط مملکت آورده عرضه داشت که مودود گرمسیری تا غایت شرف بساط بوس نیافته. فرمان اعلی نفاذ یافت که امیر جهان ملک متوجه جانب غور و گرمسیر شده دفع سرکشان و متمردان آن نواحی نماید و در این ولا، امیر موسی کا و امیر نمدک ولایت خوارزم را گذاشته سعادت ملازمت دریافتند و به عاطفت پادشاهانه مخصوص شدند و چون فصل شتا به آخر رسید، رکاب نصرت انتساب به جانب ییلاق بادغیس در حرکت آمد و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیرمحمد با خلیل سلطان رسید و در موضع سترکی، از طرف ماوراء النهر مهد علیا رقیه خانیکه که دختر امیر کیخسرو بود برسید و فرزند سعادتمند میرزا محمد سلطان را اکه بیکی که حرم محترم میرزا الغ بیک بود رسانید و حضرت خاقان سعید نشاط و انبساط فرموده چند روز به عیش و عشرت گذرانید.

مصرع

در جهان به ز عیش کاری نیست

ذکر محاربه میرزا پیرمحمد و میرزا خلیل سلطان

در آن زمان که میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک به اندخود و شبرغان رسیدند، امیر شاه ملک به کنار آب رفته پل بست و میرزا خلیل سلطان به لب آب آمده قراولان او از پلی که امیر شاه ملک بسته بود گذشته با نوکران امیر شاه ملک جنگ کردند و دولت خواجه قرابت مشار الیه به قتل آمد و از طرفین رسل و رسایل آمد شد کرده بر مصالحه قرار یافت. میرزا خلیل سلطان به جانب سمرقند رفته امیر شاه ملک نیز بازگشت و میرزا پیر محمد امیر شاهملک را طلب کرد و در بلخ ملاقات کرده میرزا پیرمحمد از میرزا خلیل شکایت بسیار نمود و خواص او گفتند میرزا پیرمحمد ولی‌عهد حضرت صاحبقران است و تخت به او می‌رسد که او آقاست و میرزا پیرمحمد ایلچی پیش میرزا خلیل فرستاد و پیغام داد که حضرت صاحب‌قران کجا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵

وصیت فرموده که تخت و مملکت خلیل سلطان را باشد. میرزا خلیل سلطان جواب گفت که آن قادری که تخت و مملکت به حضرت امیر داده بود به من نیز عنایت فرمود و میرزا پیرمحمد و امیر شاه ملک از این جواب درتاب شدند و بدین سخن کلمه اختلاف از هرکناره در میان آمد.

مصرع

حدیثی بود مایه کارزار

لشکرها ترتیب داده از آب گذشتند و از آن‌طرف میرزا خلیل سلطان لشکریان را احسان بی‌کران فرمود

مصرع

و من وجد الأنسان قیدا تقیدا

و در حوالی نسف دو سپاه جنگجوی شیرخوی روی در روی آورده جنگ پیش بردند و به زخم نیزه و تیر و گرز و شمشیر از پردلان نفیر برآمد.

بیت

تیرها در مغزها کرده مقر همچون خردنیزه‌ها در شخصها همچون روان گشته روان غالب و مغلوب ممزوج شده ضارب و مضروب مخلوط گشته بود. میرزا خلیل سلطان به قوت بازوی دلاوران ماوراء النهر و جلادت پهلوانان خراسانی و بهادران عراقی که هریک چون برق از میغ تیغ آتش می‌فشاندند و گرد نبرد به باران خون می‌نشاندند بر قول میرزا پیر محمد حمله کرده از جای برداشتند و اول جماعت ارلات گریخته جوانغار و برانغار پریشان شدند و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک چون دیدند که قول از جای رفت، ایشان نیز عنان برتافتند و احمال و اثقال بلخیان به دست سمرقندیان افتاد و خانیکه گرفتار گشت و میرزا خلیل سلطان درباره گرفتاران کرم فرموده همه را در حریم امن و نعیم احسان جای داد و ذلک یوم الأثنین الثّانی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۶

من رمضان.

و حضرت خاقان سعید این خبر شنیده عنان جهانگشای به آن صوب معطوف ساخت و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک به شرف ملازمت رسیده به موجب اجازت یک ماه در ولایت بادغیس توقف کردند که اسبان ایشان فربه شود و در منزل ناری، قشون امیر قناشیرین که آن حضرت او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود مصحوب نوکر او بازآمده عرضه داشت که میرزا خلیل سلطان

مصرع

عذرخواهی نموده می‌گوید

که ما بر همان عهد و پیمانیم. اما چون میرزا پیرمحمد از آب گذشته به ولایت ما درآمد، ما نیز جنگ کردیم و خدای تبارک و تعالی نصرت داد. حضرت خاقان سعید مزید جاونی قربانی را با نوکر میرزا خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که ما نیز بر آن عهدیم

مصرع

بر همانیم که بودیم و همان خواهد ماند

امّا امیر سلیمان شاه و ارغونشاه و احمد چهره به ولایت ما درآمده خرابی کرده‌اند و چون سیاهی سپاه ما دیده‌اند کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ «۳۰» گریخته‌اند. اکنون ما تا کنار آب عزیمت داریم. می‌باید که خلیل سلطان نیز به کنار آب آید. ماجرای گذشته [گذاشته] داشته

مصرع

عهد و میثاق تازه گردانیم

و اگر خود نیاید، امرای معتبر فرستد تا با کسان ما سخن گفته به هرچه مقرر شود از آن نگذریم و چند روز موکب فیروز در ییلاق بوراقان و ایلار توقف نمود و از آن‌جا مزید جاونی قربانی آمده و دولت خواجه چنگیز خان را همراه آورده عرضه

---

(۳۰). سورة المدثر ۵۱، ۵۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷

داشتند که آن حضرت هرکه را صلاح دانند به کنار آب فرستند که ما امیر اللّه‌داد و امیر ارغونشاه را تعیین کرده‌ایم. آن حضرت امیر مضراب را بدین مهم نامزد فرمود و جناب قاضی قطب الدین عبد اللّه را مصاحب او ارسال نمود و امیر جهان‌ملک که به طرف گرمسیر رفته بود مودود را شکسته و مستأصل ساخته و از حدود ولایت بیرون تاخته و قلعه درفشاهی را عمارت کرده و امیر سیفل

گرمسیری و حسام الدین غوری را کوتوال نشانده با الجای بسیار به اردوی همایون رسید و علی بیک که با جهان ملک بود پیش آمده از امیر شاه ملک نقل نمود که من به سبب بزرگی سید خواجه به لشکر نرفته‌ام. آن حضرت عتاب بسیار فرمود که چه راه اوست که این نوع سخن گوید و بایسنغر تواچی را پیش او فرستاده فرمود که مقرر آن بود که یک ماه در بادغیس توقّف نماید. حالا چند روز زیادت شد. باید که فی الحال متوجه شود و اگر به لشکر نمی‌آید در ولایت ما نباشد و به هرجا خواهد رود و آن حضرت از ایلار متوجه دار السلطنه هرات گشته و آب‌مرغاب گذشته پیش از لشکر به ایلغار به شهر آمد و امیر شاه ملک از راه یکه‌النگ به جانب میرزا پیرمحمد جهانگیر رفت.

ذکر مخالفت امیر سید خواجه بن امیر شیخ علی بهادر

امیر سید خواجه چنانچه مذکور شد راه امیر الأمرایی یافته مجموع مهمات کلی و جزوی به قول و قلم او منوط و مربوط بود و او خود را مستغنی دیده به موجب كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى مزاج از او منهاج اعتدال انحراف یافت و رفتن امیر شاه ملک ضمیمه آن شد که سودای حکومت به استقلال در دماغ پیدا کرد. جمعی از امیرزادگان مثل پسران امیر سیف الدین: عبد الصمد و طاهر و فاضل و پسران امیر اوچقرا: شمس الدین و شیر علی و ابو مسلم و محمد بیک و تیمور ملک دولدای و محمد فضل اللّه به وعده‌های او فریفته شده از بندگی حضرت روی‌گردان گشتند و امیر سید خواجه نماز شام غرّه ذی الحجه به اتفاق این جماعت از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸

جرغ‌النگ سوار شده متوجه جام گشت. چون این صورت بر رای انور که

مصرع

یک ذرّه ز نورش آفتابی است

روشن شد، فی الحال در نیمشب با جمعی که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب سعادت آورده متعاقب او روان شد. علی الصباح در صحرای نو برگ بدیشان رسیده کسی فرستاد که چرا یاغی شده‌اید و آن حضرت یکسواره در میان ایشان راند.

همه پیاده شده در گریه و زاری آمدند و به گناه معترف گشته در پای آن حضرت افتادند. آن حضرت مرحمت فرموده کرامت عفو ارزانی داشت و همه را فرمود که سوار شده ملازم رکاب ظفرانتساب بازگشته به پل سالار رسیدند و آن حضرت اعتماد کرده پیشتر به شهر آمد. جمعی که موافق سیّد خواجه بودند گفتند اگر ترا معاف دارد فردا هریک ما را به عقوبتی کشد که مرغان هوا را بر حال ما گریه آید.

ما کوچ ترا از خود جدا نمی‌کنیم. همه باز اتفاق نموده عازم صوب جام و طوس شدند و حضرت خاقان سعید عزم انتقام جزم فرمود.

در این اثنا، توکل تیمور تواچی از پیش امیر مضراب آمده عرضه داشت که ما در کنار آب بسیار بودیم. میرزا خلیل سلطان به وعده وفا نکرد و حکم شد که امیر مضراب به پایه سریر اعلی آید و آن حضرت امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ را پیش سید خواجه فرستاد و پیغام داد که تو کیستی و چه خواهی شد. کجا از پیش من بهتر خواهی بود. هرچه رفت گذشت. الماضی لا یذکر. ما گناه تو عفو فرمودیم و همان موجه و راه معین داشتیم.

بیت

بیا و همچنان برجای خود باش کاز آن مقبول‌تر باشی که بودی امرا به سید خواجه رسیده و نصیحت کرده مفید نیامد و آن حضرت می‌خواست که او را به عنایت بازآورد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹

قطعه

به رفق و عدل جهان را به طاعت آوردستاگرچه حکمش عاجز نبود از اکراه

رسیده خاک جنابش ز قدر بر افلاکفتاده نام بزرگش ز جود در افواه چه گفته‌اند.

بیت

کس درختی که پرورد عمری‌بی‌ضرورت ز بیخ برنکند در این ولا خبر آمد که مودود گرمسیری باز به سرحد غور آمده خرابی می‌کند. آن حضرت امیر اویس بن امیر آق‌بوقا و طغای مرکن را نامزد آن طرف فرمود و اعلام ظفر اعلام بیست و سیم ذی الحجهٔ الحرام از دار السلطنه هرات به صوب طوس در جنبش آمده مرغزار شبرتو که فراش ربیع در فضای آن دیبای هفت‌رنگ باز کرده بود مخیم اقبال و معسکر اجلال آمد و امیر مضراب که در کنار آب‌آمویه بود ملحق شد و از جانب طبس، نوکر امیر یوسف جلیل که داروغه آن‌جا بود مکتوبی گرفته آورد که امیر سید خواجه به دست نوکر برادر خود یوسف خواجه به میرزا اسکندر نوشته بود مضمون آن‌که خراسان برای شما مستخلص می‌گردانم. چون این معنی به ظهور آمد، دیگر امید بهبود نماند و از جانب سید خواجه معتمدی آمده بود که او بر مخالفت مصّر است.

وقایع سنه تسع و ثمانمایه ذکر نهضت خاقان سعید به جانب طوس و مشهد مقدس

اشاره

غرّه محرّم الحرام سپاه گردون احتشام به جانب جام حرکت نموده جمعه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰

هشتم ماه آن بقعه متبرک به ظلال مواکب و نعال مراکب مکلل و مهلل گشت و حضرت خاقان سعید به صفای عقیدت و حسن ارادت به مزار مبارک و تربت متبرک مهبط انوار الکشف و الألهام شیخ الأسلام احمد جام قدّس سره نزول فرمود و شرایط زیارت به‌جای آورده از روح مقدس آن آفتاب هدایت قطب سپهر ولایت استمداد نمود و اولاد بزرگوار او را رعایت فرمود و صلات و صدقات به مستحقان رسانید و از آن‌جا به قریه خرجرد آمده نوکر میرزا عمر بهادر رسید و عرضه داشت که احرام خدمت بسته به سبب عدم اسباب سفر آهسته می‌آید. آن حضرت دلداری نموده فرمود که فرزند و برادر است مملکت و خزانه دریغ نخواهد بود.

روز دیگر که شهسوار انجم تیغ زراندود از قراب نیلگون برکشید و از لمعان آن عرصه گیتی منور گردید، رای عالم‌آرای اقتضای آن فرمود که عرض لشکر و احتیاط اسلحه و جیبا نماید.

نظم

بفرمود تا لشکر نامدارشدند از پی جیبه دیدن سوار

برآراستند از پی عرض صف‌گرفته همه تیغ و نیزه به کف

شد از بیرق و گونه‌گونه درفش‌هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش

تو گفتی جهان سربه‌سر آهن استو یا کوه البرز در جوشن است

هوا گشت از گرد چون آبنوس‌بلرزید ارکان ز آواز کوس آن حضرت چون شاه انجم بر ابلق گردون سیر سوار گشته تومان‌تومان و قشون‌قشون احتیاط فرمود و لشکریان

شعر

به یک ره همه نعره برداشتندسنانها به گردن برافراشتند

که شاها زمانه به کام تو بادسپهر و ستاره غلام تو باد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱

چون رای همایون از عرض جیبا بازپرداخت، آفتاب مرحمت آن حضرت بار دیگر سایه عاطفت بر حال سید خواجه انداخت و کمال رأفت نیز رخصت نمی‌داد که جمعی که بی‌اختیار فرمان‌بردار او شده‌اند مرکز دائره عنا و سوخته نایره بلا شوند.

بیت

که آتش چو در بیشه یابد گذردر آن بیشه نی خشک ماند نه تر نوکر او باغار باقدی را پیش او فرستاده ملتمسات او را تقّبل نمود و مطالب او را تعهّد فرمود و باغار باقدی به او رسیده آنچه شنیده بود رسانید. امّا

مصرع

چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال

حضرت خاقان سعید چون استمرار او بر شیوه عناد معلوم فرمود آتش حمیّت زبانه زده بر براق برق حدّت، باد سرعت سوار شده لشکر منصور چون کوه آهن در حرکت آمد و از نواحی قریه خرجرد نهضت نموده، در حوالی رباط سنگ بست،* شانزدهم محرم، نزول فرمود و از آن‌جا به منزل یاقوته به مسامع جلال رسید که سید خواجه تنگ اسب فرار تنگ برکشید و به صوب قلعه کلات که دیده گردون مثل آن حصنی حصین ندیده رفت و خواست که آن‌جا متحصن شود. جمعی بی‌خردان که با او بودند فوجی را سعادت ازلی مساعدت نمود و ارکان دولت را شفیع ساختند.

بیت

گرفتند تیغ و کفن صفدران‌نهادند رو بر زمین در زمان مکارم اخلاق آن حضرت همه را لطف عفو و کرامت امان ارزانی فرمود و به عزم زیارت قطب سپهر ولایت و اختر برج سیادت، در دریای سعادت و ثمره شجره نبوت، نور حدیقه امامت، نور حدقه رسالت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲

بیت

علی بن موسی الرضا گوی و بس‌که القاب یابد ز اسمش شرف به مشهد مقدس آمد و مراسم تعظیم و شرایط تکریم مزار مورد الأنوار به‌جای آورد و سادات عظام را انعام و اکرام فرمود و عازم رادکان شده در آن فضای دلگشا، قبه سراپرده و بارگاه به اوج مهر و ماه برآمد.

در این اثنا به عرض همایون رسید که خواجه علی نصر اللّه ترشیزی قلعه پژدارود را معمور ساخته دعوی هواخواهی امیر سید خواجه می‌کند. آن حضرت امیر مضراب نامزد آن صوب فرموده علی نصر اللّه فرار نمود و امیر مضراب جهات او را گرفته به موجب حکم عازم هرات شد.

و آن حضرت امیر بوته را فرمود که تحقیق احوال سید خواجه نماید. امیر بوته تفحص نموده تحقیق کرد که امیر سید خواجه متوجه کلات شده و آن‌جا شنیده که امیر علیکه و جمعی امرا با لشکرهای سرخس و مرو عازم اردوی همایونند در مضیق حیرت فرومانده و الفرار فی وقته ظفر خوانده در گرمای عظیم عزم مازندران کرد و پیشتر امیر عبد الصمد و امیر شمس الدین اوچقرا را پیش پیرک پادشاه به مازندران روان کرده بود. چون مضمون این خبر از انهای امیر بوته بر رای انور عرض یافت و امیر علیکه که کوکلتاش آن حضرت بود با لشکر عظیم ضمیمه سپاه ظفرپناه آمد حکم همایون نفاذ یافت که تواچیان لشکرها مرتب ساخته دفترهای سان به عرض رسانند و حضرت خاقان سعید امرای تومان و قشون و صده و دهه را تا آحاد مردم سپاهی انعام و اکلکا فرمود و عاشر صفر از مرغزار رادکان عازم مازندران شد و در یلغزآغاج خبوشان، امیر شاه ملک از جانب بلخ به اردوی اعلی رسید و از ییلاق سملقان، آن حضرت منگلی تیمورنایمان را که به آداب رسالت مشهور بود به جانب پیرک پادشاه فرستاد مضمون رسالت آن‌که:

سید خواجه را از حضیض مرتبه بندگی به ذروه فلک سروری و امارت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳

رسانیدیم. سوادی فاسد استقلال حکومت بر دماغ او استیلا یافته به نوعی که از مرتبه قبول علاج گذشته و مواد ردیه عناد چنان با مزاج او ممزوج شده که شربتهای موافق نصایح و مواعید مفید نیفتاد و به تخریب بلاد و تعذیب عباد دست فساد برگشاد و چون از توجّه ما آگاه شد

بیت

نادیده ز دور برق شمشیربگریخت چنان‌که روبه از شیر اکنون چنان استماع افتاد که عزیمت آن طرف داشته، توقع آن‌که گلشن موافقت را به آب اخلاص تازه دارد و فئه جافیه را که سر از ربقه طاعت پیچیده‌اند و پای از دایره خدمت بیرون نهاده در حوالی مملکت نگذارد.

بیت

ارباب عقل را نبود میل اختلاطبا دوستان دشمن و با دشمنان دوست و یقین شناسد که به عنایت ربانی و به تأیید آسمانی قدرت مراعات دوستان و قوت مکافات دشمنان حاصل است و اللّه الهادی الی الصواب و اگر بدین معانی به سمع خرد نشود و صورت وخامت عدم موافقت ما به نظر بصیرت مشاهده نکند عواطف ما به عواصف مبدّل گردد و آنچه در مشیت حق باشد به نوعی به ظهور رسد که دست تدارک به دامن آن نرسد وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. «۳۱»

و چون منگلی تیمور به صوب مازندران روان شد، موکب همایون چند وقت جهت حرارت توقف نمود و عزم شکار فرمود.

---

(۳۱). سورة الشعراء ۲۲۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴

ذکر شکار فرمودن خاقان سعید در ییلاق سملقان

حضرت خاقان سعید، در نواحی ییلاق سملقان، هوای صید نشاط شکار فرمود و تواچیان جار رسانیدند که لشکر به یرگه شکار صحاری و جبال را درنوردند و وحوش و حیوانات را به صحرا رانند و آن حضرت براق برق صفت زیر زین آورده و عنان به هلال نعل ماه سیر زهره جبین داد. پادشاهزادگان آفتاب پیکر و امرای ثوابت لشکر و وزرای عطارد شعار و سپاهیان مریخ اقتدار و اسبان صرصر سمات و سگان شیر صولت بر اثر شکار تاخته تیر نشاط هرطرف می‌انداختند. سرین آهو به پر عقاب پوشیده گشت و اوج هوا و صحن صحرا از پرنده و چرنده خالی شد.

نظم

برگشادند دست را به شکاربر شکاری زمانه گشت حصار

یوز بگرفت گردن آهوباز بدرید سینه تیهو

گشته یازان به سوی گور کمندچون شهاب از قفای دیو نژند

شد هوا همچو ابر فروردین‌از پر باز و با شه و شاهین خاک شکارگاه از خون شکاری گونه لعل بدخشانی گرفت و سنگ خارا رنگ یاقوت رمّانی پذیرفت و چند روز به نشاط شکار گذرانیده در آن اثنا قاصد رسید و به موقف عرض رسانید که میرزا عمر بهادر نزدیک اردوی همایون رسید.

مصرع

بر امید دستبوس حضرت اعلی رسید

ذکر رسیدن میرزا عمر بهادر به خدمت حضرت خاقان سعید

میرزا عمر بهادر را چون با پدر و برادر امید مصالحت نماند- چنانچه شرح آن گذشت- و در ممالك فارس نیز مجال توقف نبود روی امید به درگاه سلاطین

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵

پناه آورد و عرض حال فرستاد. مضمون آن‌که التجا و اعتماد جز به حضرت خاقان سعید ندارم.

بیت

جز آستان توام در جهان پناهی نیست‌سر مرا بجز این در حواله‌گاهی نیست و الحالهٔ هذه به جهت ضعف مراکب و هرگونه مآرب دور از سعادت دستبوس در منزل تحیّر مانده‌ام. حضرت خاقان سعید فی الحال کسوتهای خاصه و اسبان نامدار و تاج و کمر فرستاده فرمود که در سبزوار که ممّر او بود مایحتاج مرتب داشته شرایط احترام به‌جای آورند.

نظم

سراپرده و خرگه و سیم و زرقطار و مهار و کلاه و کمر

ز اسبان تازی که بشتافتی‌به تگ روز بگذشته دریافتی میرزا عمر در سبزوار جمیع مایحتاج مرتب ساخته عازم اردوی همایون شد و غرّه ربیع الأول در ییلاق سملقان به موضع خواجه قنبر سعادت دستبوس یافت و مناسب مآثر پادشاهانه به کمال اعزاز ممتاز شد و خدم و حشم او به خلعتهای فاخر و اسبان نامدار مکّرم گشته و از غایت شفقت که درباره خود معاینه دید مضمون یا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ «۳۲» ساخته به زبان حال فحوای این مقال به ادا می‌رسانید که

بیت

احوال بنده باز قوامی گرفت نواسباب عیش و امن نظامی گرفت نو

---

(۳۲). سورهٔ یس ۲۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶

و در این ولا، منگلی تیمور مصحوب خواجه مکی که پیرپادشاه از جانب استراباد فرستاده بود رسیدند و سخن پیرپادشاه به عرض رسانیدند مضمون آن‌که چون آن حضرت این ولایت را به من مسلّم دارد و جماعتی که پناه آورده به بنده بخشد و به دار السلطنه هرات مراجعت نمایند، بنده ایشان را به ملازمت فرستد تا در عبودیت راسخ باشند. چون ملتمسات زیادت از طور پیرپادشاه بود آن حضرت به جانب استراباد نهضت نمود. امّا به سبب گرما و حرارت هوا در رفتن شتاب نمی‌فرمود

مصرع

که گرما ضرر می‌رساند بسی

ذکر محاربه‌ای که در مازندران واقع شد و انهزام پیرپادشاه و امیر سید خواجه

اول خزان که خسرو انجم سایه همایون بر برج میزان انداخت و بار دیگر به زر تمام‌عیار مغربی هردو پله ترازوی روز و شب برابر ساخت و فرّاش باد عرصه بوستان را به بساط زربفت و دیبای شمعی بیاراست و از پی انهزام گرما نسیم اعتدال آیین به هوا برخاست، حضرت خاقان سعید به جلگای مازندران درآمده اواسط ربیع الآخر به نواحی قلعه شاسمان نزول فرمود و نوکر پیرپادشاه، بایزید

چوپان در آن‌جا بود.

مصرع

رای عالی بر آن قرار گرفت

که چون منبع حیات این طایفه سرچشمه استراباد است هرگاه بعنایة اللّه تعالی آن چشمه انباشته شود هرآینه اینها چون ماهی بر خشک مانند. بنابرآن اصلا به آن قلعه التفات ننمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷

قطعه

لشکر شاه جهانگیر به خصمان ضعیف‌حیف باشد که شود ملتفت جنگ و جدال

ننگ‌بازان بود آن روز که عصفور کشندعار شیران بود آن روز که گیرند شغال و سپاه گران به جانب استراباد روان شد و قراولان در موضع خراسخانه محاربه کرده چند بهادر پیرپادشاه گرفتار شده به یاسا رسیدند و آفتاب رایت ظفرپیکر بر صحرای استراباد طالع شد. پیرپادشاه با لشکر بسیار به عدد اوراق اشجار و قطرات امطار ظاهر استراباد را معسکر ساخت. لشکر منصور به موضع سیاه بلاد رسیده بنابر احتیاط خندق می‌کندند که ناگاه پیرپادشاه با سپاهی همه چون غنچه و لاله درع فیروزه و خفتان لعل پوشیده و مانند نرگس خود زر بر سر نهاده و بیدوار تیغ خلاف کشیده از بیشه بیرون آمدند.

بیت

چو آمد با سپاه از بیشه بیرون‌زمین گفتی روان شد همچو گردون پیرپادشاه در قول و شمس الدین اوچقرا و شیرعلی و جعفرصاحب بر جوانغار و امیر سید خواجه و عبد الصمد و سید شمس الدین در برانغار میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته

مصرع

رو به میدان جنگ آوردند

و لشکر منصور ترک خندق گفته در برابر آمدند. از جوانغار میرزا عمر بهادر و امیر یوسف جلیل و امیر جهان ملک حمله کردند و از قول امیر علی ترخان و تمام ترخانیان دلاور عزم رزم جزم نمودند و از برانغار میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۸

امیر موسی کا بر دشمنان زدند. دو لشکر چون دو دریای موّاج از صرصر حمله در حرکت آمدند و به‌سان امواج دریا به‌هم رسیدند.

نظم

بجنبید هردو سپاه گران‌تو گفتی که شد کوه و بیشه روان

ز پیکان پولاد و پر عقاب‌سیه گشت رخشان رخ آفتاب و از عکس سنانهای خون‌افشان و تاب تیغ شعله‌نشان روی هوا پرشهاب درفشان گشت و از خسته و کشته، دشت و پشته برابر شد. عاقبت به تأیید ربّانی تباشیر صبح شادمانی از افق سعادت حضرت خاقان سعید دمید و نسیم عنایت از مهبّ الطاف سبحانی وزید و پیرپادشاه با صد حسرت و آه رو به راه فرار آورد و چون دست ستیز و آویز بسته و پای هزیمت و گریز گشاده یافت، روی از صفّ نبرد گردانیده به سوی بیشه و جنگل شتافت و سپاه منصور دست قهر برآورده دشمنان را از پا درآوردند و عنان اوامر و نواهی استراباد و مملکت جرجان بل تمام مازندران در قبضه اقتدار بندگان کامگار درآمد و مجموع لشکر از نفایس اموال چون کوه و دریا توانگر گشتند و از آن‌جا که غایت مرحمت آن حضرت بود عنان از دست چابک‌سوار غضب ستانده و آتش خشم جهانسوز به آب لطف نشانده خطّ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ «۳۳» بر صحایف جرایم مردم آن دیار کشید. و پیرپادشاه به جانب خوارزم رفته سید خواجه و عبد الصمد راه دراز شیراز پیش گرفتند.

مصرع

همه کبود لب و زردروی و سرخ‌سرشک

و شمس الدین اوچ‌قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه التجا به درگاه عالم‌پناه آوردند و به عنایت مخصوص شدند.

---

(۳۳). سورهٔ یوسف.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹

و فتحنامه‌ها به اطراف ممالک در پرواز آمد و آوازه این فتح همایون در بلاد ربع‌مسکون دایر و سائر شد و سیّد عزّ الدین هزاره‌جریبی که از کبار سادات به مکارم صفات امتیاز داشت و خاندان ایشان همیشه در مقر عزّ خود به حکومت و دارایی رعیت آن ولایت متعین برادر خود را به ملازمت فرستاده پیشکشهای مناسب به عرض رسانید و در مجموع آن ولایات سکه و خطبه به نام و القاب همایون مشرف گشت.

و مولانا جلال الدین لطف اللّه صدر که در آن زمان سرآمد صدور جهان بود به رسم رسالت عازم ولایت ساری شد و شرایط رسالت به‌جای آورده حاکم آن‌جا مرتضی اعظم رضی الدین سید مرتضی عهد و پیمان مؤکد به ایمان ساخت که مدهٔ العمر سر از خط فرمان برندارد و خدمت مولوی را رعایت بسیار فرمود و همچنین مولانا صدر الدین ابراهیم صدر به هزاره‌جریب پیش سید عزّ الدین رفت و ایشان نیز آداب ایلی و انقیاد به‌جای آوردند.

مصرع

زود باشد که جهان جمله شود تابع او

ذکر تفویض ممالک مازندران به جانب میرزا عمر بهادر و ولایت خراسان به میرزا الغ بیک گورکان

چون ممالک مازندران مفتوح و مستلخص شد، ایالت و حکومت آن ولایت به جانب میرزا عمر بهادر مفوّض گشت و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط آن نواحی به ربقه اختیار و قبضه اقتدار نواب میرزا عمر گذاشته تمام ولایت گرگان و دهستان و استراباد و دامغان به جانب شاه مومی الیه سپرده آمد و اسباب سلطنت او مهیا داشته امرای شجاعت پیشه ضرغام اندیشه در سلک ملازمت او منتظم شد و حضرت خاقان سعید نصایح پادشاهانه و آداب خسروانه فرموده گوش هوش او را به لآلی مشفقانه گران گردانید و چون خاطر خطیر از آن خطب کبیر فراغت یافت عنان جهانگشای به صوب مملکت خراسان تافت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۰

مصرع

با فتح و نصرت همعنان بازآمد از مازندران

و به ولایت خراسان درآمده به مقتضای اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم ایالت ولایت طوس و خبوشان و کلات و باورد و نسا و یازر و سبزوار و نیشابور به جانب اختر سپهر شاهی سایه الطاف الهی مغیث الدولهٔ و الدین میرزا الغ بیک گورکان تفویض فرمود و حسن معدلت و لطف مرحمت درباره بلاد و عباد تعلیم فرمود و عزیمت دار السلطنه هرات تصمیم یافت. در این اثنا، به مسامع جلال رسید که امیر موسی کا کوچ خود را به خوارزم فرستاد. او نیز متعاقب خواهد رفت.

خدمتش را مقید به هرات رسانیدند و آن حضرت چهارم جمادی الأول در دار السلطنه هرات نزول فرمود. وصول به مستقّر دولت موافق بلوغ جرم نیر اعظم بود به محاذات نقطه انقلاب شتوی و در آن ایام در خراسان قحط و غلا واقع شد که در هیچ تاریخ مثل آن نشان نداده‌اند، خاصه در شهر هرات، چنانچه یک من گندم به وزن شرع که دویست و پنجاه مثقال باشد به مبلغ سه دینار کپکی که دو مثقال نقره مسکوک تمام‌عیار بود رسید و حضرت خاقان سعید به موجب الشفقهٔ علی خلق اللّه فرمان داد که انبارها گشادند

و یک من غله به یک دینار کپکی به مردم دادند.

مصرع

خویش را گر نیک خواهی نیک‌خواه خلق باش

و اللّه الموفق و المعین.

ذکر شهادت میرزا پیرمحمد بن میرزا جهانگیر بر دست پیرعلی تازلعین

میرزا پیرمحمد بن جهانگیر بن سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان پیرعلی تاز را از حضیض خدمتگاری به اوج سرداری رسانید و او را در امور مملکت و رعیت صاحب‌اختیار مطلق گردانید و از این نکته غافل ماند که هرگاه پادشاه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۱

اطلاق عنان غیر چنان گذارد مجال مؤاخذه نماند و دلیل عجز و فتور و ضعف و قصور باشد بلکه به حقیقت مشارکت در مملکت خواهد بود و از آن آفتها خیزد که دست تدبیر به دامن آن نرسد و فتنه‌ها آید که صورت تسکین آن در آینه خیال جمال ننماید. القصه میرزا پیرمحمد ایوان بزم بر میدان رزم اختیار کرده به خلوتگاه عیش خرامید و اسباب شادمانی مهیا گردانید. نهال نشاط در بوستان خرّمی به آب آتش‌فام پرورش می‌داد و غنچه خوشدلی به نسیم طرب می‌گشاد و از ابتدای صباح تا انتهای رواح به نغمات خسروانه از تنقمات خسروی غافل و به اوتار ملاهی از اقطار پادشاهی متشاغل. سرود رود درود سلطنت او می‌داد و او در خواب و آهنگ چنگ مرثیه او می‌خواند و او بی‌خبر در شراب. چون اشتغال او از حدّ اعتدال گذشت، اختلال در امور مملکت ظاهر گشت و پیرعلی تاز را تمکن زیادت شد و خیال استقلال در دماغ او جا گرفت و بعضی معتمدان با خود متفق ساخت و مضمون أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا «۳۴» پیش خاطر نیاورد و ماه مبارک رمضان استقبال نموده محتسب شرع شریف بر سر بازار وجود ندای فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ «۳۵» به گوش ساکنان عالم سفلی می‌رسانید و از دیوان حکم ربّانی منشور سعادت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا «۳۶» به طغرای كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ «۳۶» موشّح می‌گردانید. بوستان عیش ارباب طرب بی‌آب شد و آفتاب اصحاب مناهی و ملاهی بی‌تاب گشت.

شعر

رمضان آمدوشد کار صراحی از دست‌به درستی که دل نازک ساغر بشکست میرزا پیرمحمد از فروغ مقدم رمضان در خلوتگاه باطن شمع انابت افروخته

---

(۳۴) سورة الأسرى ۳۴.

(۳۵) سورة البقرة ۱۸۵.

(۳۶). ایضا ۱۸۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۲

بود به قطرات سرشک ندامت شمع‌سان می‌سوخت. در چنین وقتی، پیرعلی تاز بی‌باک ناپاک روز چهاردهم رمضان گرد سراپرده آن شاهزاده سلیم القلب درآمده او را با جمعی خواص شربت شهادت چشانید و مرغ روحش از قفس تن پروازکنان به شاخه طوبی برآمد و به ارواح شهدا فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ «۳۷» آرام گرفت.

میرزا سید احمد میرک در شبرغان بود. متوهّم شده به خدمت حضرت خاقان سعید رسید و شرح واقعه به عرض رسانید. آن حضرت را امواج غم در بحر خاطر در تموج آمده افواج الم در سینه مسکن ساخت. عاقبت رضا به قضا داده تسلیم نهاد.

نظم

گرچه این حال سخت واقعه‌ای است‌چه توان حکم کردگار این بود و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشروان به موجب فرمان در رکاب میرزا سید احمد میرک به طرف بلخ روان شدند.

و در این ولا، از جانب غور خبر آمد که اسپهبد غوری جمعی غوریان و سیستانیان را گرد آورده در آن حدود فتنه و فساد می‌کند. آن حضرت بیست و دوم رمضان عزیمت اسفزار فرمود و امیر حسن جاندار و امیر جهان‌ملك را به طرف غور فرستاده غره شوال به مستقر دولت بازآمد و اسپهبد غوری از توجه سپاه آگاه شده راه فرار پیش گرفت و امرا جهات او غارت کرده جمعی که موافق او بودند به یاسا رسانیدند و آن حدود ضبط نموده بازآمدند.

و پیرعلی‌تاز چون میرزا پیرمحمد را از میان برداشت و مملکت وسیع در قبضه تصرف آورد، سودای ارتقای مدارج سروری بر دماغ او استیلا یافت و کدوی سرش به شراب غرور پرگشته کلاه آزرم از سر بی‌شرمی برگرفت و سر بی‌مغز او که از خرد مویی بهره نداشت به تاج رعنایی بیاراست و چشم دل او که از نور بصیرت

---

(۳۷). سورة القمر ۵۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۳

بی‌نصیب بود به سرمه شوخ‌چشمی جلا داد و ندانست که غدر و ظلم را دوامی و مکر و باطل را نظامی نباشد و زلف مستعار که بر رخسار تزویر و پندار نهاده انگشت‌نمای دیده‌وران عالم بصیرت گردد.

نظم

هرکه ز موی دروغ زلف نهد بر عذارروز عروسی شود شانه حکایت کند و حضرت خاقان سعید را آتش خشم مشتعل گشته صرصر قهر و حمیّت در وزیدن آمد و به جهت دفع متمرّدان عزیمت بلخ می‌فرمود، ناگاه خبر آمد که میرزا عمر بهادر بر سبیل طغیان عازم خراسان است.

ذکر مخالفت میرزا عمر بهادر ابن میرزا میرانشاه گورکان

چون میرزا عمر بهادر در مازندران متمکن شد و نوکران را اقطاع تعیین فرمود و غلبه تمام پیش او جمع آمدند و لشکری به جانب ملك ری فرستاده دو هزار خانه‌وار مغول را که با آغروق میرزا ابا بکر بودند کوچانیده به مازندران آورد و به آن جرأت داعیه تسخیر خراسان پیدا کرد و شیخ محفّچی با جمعی که ملازم امیر شاه ملك بودند دل دگرگون کرده پیش میرزا عمر بهادر رفتند و گفتند لشکر خراسان از امیر شاه ملك آزرده است. چون سایه شما بر آن دیار افتد همه بی‌اختیار پیش شما می‌آیند. میرزا عمر حقوق رعایت حضرت خاقان سعید فراموش کرده به سخن بی‌دولتان فریب یافت و چون برق خاطف از مازندران به جانب خراسان شتافت و امیر شاه ملك در ولایت طوس، از توجه میرزا عمر آگاه شد و مسرعی چون باد پیش بندگی حضرت فرستاد. حاوی اوراق عبد الرّزاق از معتمدی شنید که چون خبر توجه میرزا عمر به حضرت خاقان سعید رسید، مقرّبی به عرض همایون رسانید که در آن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۴

زمان که میرزا عمر آمد گفتم که اعتماد را نمی‌شاید. چه با پدر و برادر وفا نکرد.

مصرع

با که وفا کرد که با ما کند

بدان سخن التفات نفرمودید. نتیجه این داد. آن حضرت فرمود که ما با او بد نکردیم و این‌که مملکت من به او دادم، یا ملك از آن

من است، چنین نیست.

مصرع

بقا بقای خدا دان و ملک ملک خدا

به هر که خواهد دهد و از هر که خواهد ستاند. تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ «۳۸» به یمن این عقیدت و حسن این نیت:

مصرع

همه ملوک و سلاطین مطیع او گشتند

القصّه آن حضرت از دار السلطنه هرات هژدهم شوال به سعادت و اقبال، ابروار بر خنگ‌باد سیر کوه‌پیکر سوار گشته به جلگای بادغیس درآمد و در منزل قزل‌رباط نوکر امیر مضراب آمده عرضه داشت که پیرعلی تاز قصد ارلات کرده امیر یادگار شاه ارلات از او گریخت و به امیر مضراب پیوست. آن حضرت فرمود که امیر مضراب با لشکرها در لب آب‌مرغاب نشنید که حالا رایت منصور متوجه میرزا عمر است و در این ولا، مهد عالیه خان‌زاده از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی بهادر را رسانید و حضرت خاقان سعید در فاتحه این سفر به این مسرت تفأول نمود و طوی بزرگ فرموده ایشان را به جانب دار السلطنه هرات فرستاد و رایات همایون عازم جام شد و در نواحی قریه بردویه هردو لشکر به‌هم رسیدند و در حال میرزا عمر به مقاومت و جدال پیش آمد و از این طرف اعلام ظفر اعلام افراخته شد و صفها راست بایستاد. جکه تواچی که ستون قلب میرزا عمر بود قلبگاه شکافته و

---

(۳۸). سورهٔ آل عمران ۲۶.

شتافته پیش آن حضرت آمد. دیگران چون آن حال معاینه دیدند فی الحال به هرطرف پریشان گردیدند.

نظم

بی‌دردسر نیزه و آمد شد پیکان‌آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و به نصرت یزدانی و قوّت ربّانی ماه منجوق شاه جهان سر به عیوق افراشت و دبیر تقدیر طغرای فتح و نصرت بر علم دولت آن حضرت نگاشت و میرزا عمر چون شهباز چتر همایون را بال اقبال گشاده دید، مرغ‌صفت پای‌بست دام اضطراب گردید و پای از میدان جنگ بازکشیده عنان به دست نامرادی داد و با جمعی اندک و خوف بسیار روی به وادی فرار نهاد و این فتح روز دوشنبه تاسع ذی قعده در حوالی بردویه جام اتفاق افتاد و غنایم بسیار در قبضه اقتدار سپاه ظفر شعار آمد و حضرت خاقان سعید به صدق نیّت شکر حق تعالی به‌جای آورده اسیران را در حریم امن‌وامان مأوی داد و عرصه خراسان از آسیب ظلم و طغیان ایمن گشت و فتح‌نامه‌ها به اطراف ممالک روان شد و سواری به سرعت تمام عزیمت هرات نموده مهتر عمر تبادکانی که پیک میرزا بایسنغر بهادر بود هم به عزم رسانیدن خبر متوجه شد و هریک را داعیه آن‌که به یک روز به هرات آید و آن مسافت که زیادت از سی فرسخ است به یک روز بپیماید. مهتر عمر به رباطتومان آغا که نزدیک کوسویه است رسید. سوار را آن‌جا دید و خود را لنگ ساخته پیش او آمد و گفت مرا نیز جهت رسانیدن خبر فتح آورد و به انعام و اکرام چنان ممتاز شد که همه عمر بی‌نیاز بود و آن حضرت میرزا الغ بیک را مجددا به حکومت خراسان و مازندران معین ساخته از جام شهزاده عالی‌مقام عازم ولایت طوس شد و رایات همایون،

مصرع

دولت و اقبال یار، فتح و ظفر رهنمون

متوجه دار السلطنه هرات گشت و در منزل امرودک، قاصدی از کرمان آمد

و به موقف عرض رسانید که امیر ایدکوبرلاس را مرضـی صـعب طاری شده ودیعت حیات را به متقاضـی اجل سپرد. إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. «۳۹»

ذکر رفتن امرا به جانب غور و آوردن میرزا عمر از طرف مرغاب

در این ولا، از جانب غور خبر آمد که جمعی مفسدان با ملک صالح پسر ملک اسـمعیل از هندوسـتان به غور آمده و محمد اسپهبد غوری که پـدران او در زمان ملوک کرت حاکم غور بوده‌انـد با او یار شـده و بنیاد فتنه و فساد و ظلم و بیداد کرده‌اند و عمال را که ضابطه اموال بوده‌اند به درجه شـهادت رسانیده و رعایا را به جور و تعّدی پایمال گردانیده. حضرت خاقان سعید خواست که رکاب عـالی به عزم آن طرف در حرکت آورد، امرا عرضه داشـتند که کفـایت این مهمـات و دفع چنین جزئیـات به کمین بنـده این درگاه آسمان رفعت و برآورده این بارگاه رتبت حوالت باید نمود.

نظم

چه حاجت تیغ شاهی را به خون هرکس آلودنتو بنشـین و اشارت کن به چشـمی و به ابرویی فرمان همایون نفاذ یافت که امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جاندار به دفع آن حادثه قیام نمایند.

و میرزا عمر بهادر که در صـحرای بردویه جام انهزام یافت، اگرچه بی‌درع داودی نمی‌خفت و بی‌جوشن سیمابی نمی‌رفت و از شعله رمحش روشنی در دل کیوان می‌تافت و به زخم خدنگ سینه سندان می‌شکافت، عاقبت چون قضا رسید،

---

(۳۹). سورة البقرة ۱۵۶.

از آن‌همه حزم و احتیاط هیچ فایده ندیده و در حوالی آب‌مرغاب به دست نوکران امیر مضراب گرفتار شد.

مصرع

همان‌جا درع داودی بینداخت

زخمی سـنگین بر سـر و بنـدی گران بر پای به اردوی همایون که در منزل امرودک بود رسانیدنـد و حضـرت خاقان سـعید مرحمت فرموده محفه پادشاهانه عنایت نمود و طبیب و جراح ملازم ساخته به دار السلطنه هرات فرستاد و شاهزاده در تقوز رباط، جان شیرین به هزار حسرت داد و بیست و پنجم ذی قعده در مزار امام فخر الدّین الرّازی مدفون گشت.

مصرع

امید دراز و عمر کوته چه سود

و آن حضـرت اوایـل ذی حجه به مستقّر دولت نزول فرمود. وصول کوکبه عیـدا ضـحی موافق نحر اعـدا اتفـاق افتـاد و منتصف مـاه عرصه بادغیس به نور ظهور موکب منصور آراسـته شد و آن‌جا بر رای انور عرضه داشتند که امرا که به جانب غور رفته‌اند به موقف عرض می‌رساننـد که یاغی گروه انبوه است و مودود گرمسیری در صـدد مـدد ایشان. بنابر احتیاط، نزدیک نرفتیم تا به هرچه فرمان شود عمل نماییم.

آن حضـرت از ییلاـق کیتو، امیر جهان ملک و امیر سـید احمـد ترخان و امیر فرمان شـیخ را روان فرمود و امرا به‌هم پیوسـته به یاغی رسـیدند و حسـام انتقـام کشـیده در یک‌دم کار ایشان را به اتمام رسانیدنـد و در آن دیار نگذاشـتند و محمّـد سـپهبد گریخته ملک صالح گرفتار گشت و او را مقید به هرات آورده بهر عبرت دیگران، بر درب میدان، مصلوب شد.

بیت

برکشد دشمن ترا گردون‌لیک بر نگذراند از سردار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۸

و باقی فئه جافیه را به دار البوار فرستاده امرا و سپاهیان با غنایم فراوان،

مصرع

به درگاه عالم‌پناه آمدند

ذکر واقعات ممالک آذربایجان

میرزا ابا بکر سال گذشته ماه شعبان در تبریز بود که خبر آمد که میرزا عمر و میرزا رستم آغروق او را که در ری بود غارت کرده به اصفهان بردند. میرزا ابا بکر محمد دواتی و زین الدین قزوینی را در تبریز برای عمارت بارو گذاشته عازم اصفهان شد. محمّد دواتی دروازه‌ها و بارو و سنگ‌انداز و تیرگذارها ساخته راهها مسدود گردانید و رعایا را استمالت داده به زراعت و عمارت مشغول شدند. ناگاه خبر آمد که امیر بسطام جاگیر عزیمت تبریز دارد و امیر شیخ ابراهیم نیز متوجه است. دواتی را طاقت مقاومت هیچکدام نبود. کسان پیش بسطام فرستاده صلح کرد و بسطام بیستم شوال به تبریز آمد و چند روز معاش پسندیده کرد و جمعی نمّام پیش امیر شیخ ابراهیم که در بیرون تبریز نشسته بود از امیر بسطام سخنی چند رسانیدند که به وحشت رسید. امیر شیخ ابراهیم منصور برادر بسطام را با پسرش محمد مقیّد ساخت و امیر بسطام شنیده فی الحال، غره ذی حجه به قصد آن‌که به حرب و شبیخون کاری از پیش برد، از شهر بیرون آمده و جمعی او را مانع شده به طرف سر او رفت و محمد دواتی و شیخ قصاب و خواجه شیخ محمد کججی و خواجه محمد دمشقی و خواجه زین العابدین قزوینی را با خود برده به پیشکین رسید و در ییلاق قشقا، بر کوهی بلند در مرغزار فرود آمد و شیخ قصّاب و قاسم انکوتی که قراول بودند از احشام که امیر شیخ ابراهیم می‌برد، چند خانه و چیزی مواشی بازگردانیدند. امیر بسطام چون دانست که امیر شیخ ابراهیم عازم تبریز است تبریزیان را اجازت داده به طرف اردبیل رفت و محمد دمشقی و زین الدّین قزوینی به بغداد افتادند و محمد دواتی و کججی هفتم ذی حجه به قیتول امیر شیخ ابراهیم رسیدند و فی الحال ایشان را مقیّد ساخته مال خطیر حواله داشت و آخر ماه به تبریز آمد و چند روز به عشرت گذرانید و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۹

از آن‌جا به اوجان رفت. در این اثنا خبر آمدن سلطان احمد شنید. فرمود که مدتها ما را با این خاندان مبارک طریقه اخلاص مسلوک است. چون عرصه ملک خالی بود و رعایا از طمع هرکس در زحمت آمدیم و محافظت کردیم. اکنون که خداوند خانه تشریف آورد ما به خانه خود رویم. از اوجان کوچ کرده منصور جاگیر و پسرش را که مقیّد داشت گذاشته پیش امیر بسطام فرستاد و عازم شروانات شد و سلطان احمد، اواسط محرّم، به دار الملک تبریز آمد و مجموع اکابر آذربایجان و تبریزیان شادمانی نموده شهر را آیین بستند و عهد قدیم تازه کردند و شیخ علی اویرات و محمد سارو ترکمان پیش سلطان احمد آمده اسبها کشیدند. سلطان گفت.

بیت

به جا آوریدند حق نمک‌به کام شما باد چرخ‌فلک خواجه محمد کججی و امیر جعفر و خواجه مسعود شاه و خواجه زین الدین قزوینی را دیوان ساخت و بازگیرانیده اموال ستاند و دیگربار تربیت فرموده بر سر کار آورد و در این ولا خبر آمد که میرزا میرانشاه و میرزا ابا بکر در محاربه اصفهان مظفر شده و بازگشته عازم تبریزند. سلطان احمد متوهم شده با غلبه تمام متوجه اوجان شد و با امرا مشورت کرده مصلحت عزیمت جانب بغداد دیدند. سلطان روان گشته لشکریان آذربایجان پریشان شدند.

میرزا ابا بکر هشتم ربیع الأول به تبریز آمد و به سبب طاعون به شهر درنیامده به شنب غازان نزول فرمود و از آن‌جا به طرف نخجوان

رفته [کس] به طرف ملك عزّ الدين به كردستان فرستاد و ملك آمده در باب قرايوسف سخن گفتند و بر محاربه قرار يافت و هردو سپاه رزمخواه نزديك يكديگر رسيده آب ارس ميان فريقين حايل بود. غرّه جمادى الأولى دليران طرفين تير را سفير ساخته سئوال و جوابى داشتند. روز ديگر ميرزا ابا بكر از آب گذشت و صفها راست كرده به محاربه مشغول گشت.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۷۰

نظم

ابا بكر با لشكرى بى‌شماردرآمد به هيجا چو اسفنديار

دلاور قرايوسف پهلوان‌به ميدان درآمد چو رستم روان ميرزا ابا بكر جنگهاى مردانه كرد. امّا لشكر او روگردان شده جمعى گرفتار گشتند و ميرزا ابا بكر نيز برگشته به مرند آمده تبريز را غارت فرمود و لشكريان او در هيچ يمين يسار نگذاشتند و فقرا و مساكين اماكن و مساكن را وداع كرده بسيارى به شكنجه هلاك شدند و شيخ قصاب دو نوكر امير مزيد بكنه را كه چند اول بودند به قتل آورد و ديگران ترك تالان كرده گريختند و شيخ قصاب در صحرا آتش بسيار افروخت و ميرزا به گمان آمدن تركمان كوچ كرد و شيخ قصاب در عقب تا سعيدآباد آمد و ميرزا ابا بكر به سلطانيه رفته قلعه را محكم كرد و آن زمستان در ملك رى گذرانيد.

ذكر عصيان بيان قوچين و قتل او و باقى قضايا

ميرزا ابا بكر در رى شنيد كه بيان قوچين در قلعه شهريار ياغى شده است و پيش ميرزا عمر به مازندران فرستاده كه برادرت از لشكر تركمان روگردان و خراب و ضعيف در قزوين غافل نشسته جمعى پيش من فرست تا به سر او رويم. ميرزا ابا بكر آگاه شده شيرين بيك را در قزوين گذاشته عازم شهريار شد و قلعه را محاصره نمود و امير بيان جنگهاى سخت كرد و لشكريان ميرزا ابا بكر مردانه پيش رفته فصيل را گرفتند و اهل قلعه را دل و دست از كار رفت و امان طلبيده قلعه را تسليم كردند.

ميرزا ابا بكر قلعه را به على صديق سپرده امير بيان و كسان او را به ياسا رسانيد و در وقتى كه ميرزا ابا بكر قلعه را محاصره داشت ميرزا عمر لشكرى از مازندران به رى فرستاد تا به سر آغروق ميرزا ابا بكر رفته دو هزار خانه‌وار مغول به جانب استراباد راندند چنانچه شرح داده آمد و ميرزا ابا بكر به ساوه رفته مال امان بر رعايا حواله كرد و امرا

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۷۱

به جانب كردستان روان ساخته اموال بسيار آوردند و خود به طرف درگزين و همدان روان شد.

در اين اثنا، عمر كتوك به سمع ميرزا ابا بكر رسانيد كه جمعى امرا اتفاق كرده‌اند كه ميرزا ابا بكر را از ميان برداشته ميرزا ميرانشاه را تقويت كنيم و سلطانيه و قزوين تالان كرده به خراسان رويم. ميرزا ابا بكر عمر كتوك را گفت كه قطعا اين سخن با كس مگوى كه من هم شنيده‌ام و امرا توكل ارس‌بوقا و امير حسين برلاس و اسمعيل اتكه را طلبيده همه را گرفت و تعلقات ايشان را به على صديق سپرد و خواست كه نوشيروان برلاس و خواجه بردى را نيز بگيرد. ايشان خبر يافته گريخته بودند. اين جماعت را كه گرفته بود حاضر ساخته احوال پرسيد. توكل ارس‌بوقا گفت ما را اسمعيل اتكه بر اين داشت گفت كه را به‌جاى من تعيين مى‌كرديد.

گفتند ميرزا اميرانشاه را. گفت او خبر داشت. گفتند نه. همه را به قتل رسانيد و سر هريك به ولايتى فرستاد و پدر را بند فرمود و قتلق خواجه و يساول و عمر كتوك را كه اين خبر رسانيده بودند هريك را كمر مرصع كه خراج مملكتى بود عنايت فرمود و از امراى پدر هركه را از اين قضيه خبر بود به قتل رسانيد و از سرزمين درگزين به قروناوغون رفت.

مصرع

چند روزى به كام دل گذراند

ذكر مخالفت كه ميان فرزندان ميرزا عمر شيخ واقع شد

میرزا اسکندر خبر وفات امیر ایدکو شنیده در مملکت کرمان طمع کرده و ایلچی به شیراز فرستاده میرزا پیرمحمد را استدعا نمود و پیش از آمدن جواب شیراز متوجه شده به رفسنجان رسید. مردم آن‌جا به امید مدد کرمان محاربه کرده چون از طرف کرمان مایوس شدند، امان طلبیدند. میرزا اسکندر از گناه ایشان گذشته کسی را نیازرد و به کوبنان آمده داروغه آن‌جا گریخته بود. بر آن‌جا نیز مسلط شد و در قلعه رفسنجان و کوبنان معتمدان گذاشته عازم یزد شد و پسر امیر ایدکو صاحب سلطان با

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷۲

غلبه تمام به کوبنان آمد و میرزا اسکندر غنایمی که گرفته بود به یزد فرستاده از سه فرسخی کوبنان بازگشت و در برابر لشکر کرمان ساعتی ایستاده آخر روز به کوبنان درآمد. لشکر کرمان با آن‌که بسیار بودند هم در شب به جانب کرمان عود نمودند و قراولان اسکندری فرسنگی در پی رفته کسی ندیدند و میرزا اسکندر عازم یزد شد و بعد ازو، کرمانیان رفسنجان و کوبنان از گماشتگان میرزا اسکندر انتزاع نمودند.

و در این سال میان فرزندان عمر شیخ به سعایت مفسدان و خباثت حاسدان اراقم وحشت در جنبش آمد و آتش فتنه اشتعال یافته به آن رسید که میرزا پیرمحمد فرمود که میرزا اسکندر را بند کردند و یزد را به معتمدی سپرده خزاین آن را نقل شیراز کرد و داروغگان مواضع و سرحدها پیش میرزا پیرمحمد آمدند. غیر عمر قورچی که داروغه نایین بود ابا نمود و میرزا پیرمحمد عازم اصفهان شد و از راه فیروزان درآمده به شکستن بندها و تخریب عمارات و تضییع زراعات فرمان داد و چون میرزا رستم صاحب فراش بود و کسی به چنگ پیش نیامد میرزا پیرمحمد از نزدیک اصفهان بازگشته به شیراز آمد و برای خان‌زاده یراق راه حج فرمود و میرزا اسکندر را مقیّد به خراسان فرستاد و او در چارده فرسخی طبس بند گسیخته از راه بیابان به نایین اصفهان آمد و میرزا رستم رسیدن او فوزی عظیم دانسته او را به تعظیم تمام به اصفهان آورد و میرزا پیرمحمد از استماع اتفاق ایشان متوهّم شده نوکران میرزا اسکندر را که در شیراز بودند بند فرمود و میرزا اسکندر باعث شده به اتفاق میرزا رستم متوجه شیراز گشتند.

میرزا پیرمحمد فرمود که از سرحد بند عضد تا دامن قلعه ماران کنار رودخانه را که محل گذار است نگاه دارند و تیمور خواجه را به رسم منغلای به دره تنگ فاروق فرستاد و میرزا اسکندر به مشهد مادر سلیمان علیه السّلام رسیده به قریه گمهر رفت و در این حال، تیمور خواجه از طرف مخالف آن‌جا رسید و آن زمین چنان هموار است که اگر گنجشکی حرکت کند می‌نماید. میرزا اسکندر بی‌التفاتانه بر ایشان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷۳

تاخت و همه را پریشان ساخت و تیمور خواجه مضیقی همچو تنگ فاروق گذاشته و از آب گذشته به قول خود ملحق شد. میرزا پیرمحمد دانست که این جرأت اسکندری است. بعد از مشورت جمیع تومانات و قشونات کنار آب گرفته گذارها نگاه می‌داشتند. میرزا اسکندر از تنگ فاروق گذشته به قصبه کناره آمده و میرزا رستم با لشکر قول رسیده از گرفتن گذرها متحیر ماند و روز به آخر آمده ابری تاریک درهم پیچید. میرزا اسکندر گفت اگر امشب باران آید و فردا آب بزرگ شود گذار دشوار است به هرطریق امشب از آب می‌باید گذشت. بر این قرار، جمعی را در گذار کنگری که مشهورترین گذرهاست در برابر لشکر فارس بازداشته نقاره می‌زدند و میرزا اسکندر از گذار جشنیان بر آب زده چون باد گذشت و مستحفظان باقی گذرها این خبر شنیده و گذرها گذاشته همه گریختند. میرزا پیرمحمد باوجود چنین گناهی بزرگ چون محل نازک بود از مستحفظان بازخواست نکرده عازم شیراز شد و باد و باران چنان قوی شد که گویی فزع اکبر بود یا طوفان دیگر روی نمود. هردو لشکر متعاقب یکدیگر نماز شام به شهر رسیدند. میرزا رستم در برابر دروازه سلم لشکرگاه زده به سبب لای به دامن کوه رفت و مدت محاصره به چهل روز کشید و اکثر ایام صبح تا شام جنگ و جدال و حرب و قتال بود و چون فتح میسر نمی‌شد اصفهانیان مصلحت چنان دیدند که گرمسیرات

شیراز را فروپیچیـده و احشام ولایات را درنوردیده از خرابی هیچ دقیقه فرونگذارند و گر گین لاری با ایشان بود. اصـفهانیان ولایات و گرمسیرات غارت و تاراج کرده و غنیمت بسیار گرفته عازم اصفهان شدند.

وقایع سنهٔ عشرهٔ و ثمانمائه ذکر توجه حضرت خاقان سعید به جانب بلخ

اشاره

حضـرت خاقان سعید، در افتتاح این سال به دولت و اقبال جهت دفع پیرعلی تاز عازم بلخ شده سپاه ظفرپناه در حرکت آمده نوزدهم محرم از ییلاق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷۴

بادغیس توجه نمود تا لنگر شیـخزاده بایزیـد عنان کمیت جهان‌پیمای بازنکشـید و اوایل صـفر، همای رایت سـلطانی، سایه میمون بر خطه انـدخود انداخت و آن بلده را از بیداد فئه جافیه ایمن ساخت و پیرعلی تاز جرأت نموده تا پل خطب پیش آمد و سـر پل گرفته بنشست و موکب همایون به منزل دوکه رسیده از طرف بلخ، دانه خواجه قوچین و بعضی نوکران میرزا پیرمحمد آمده عرضه داشتند که چون پیرعلی تاز از توجه رایات ظفرآیات خبر یافت روی از میدان ستیز تافته به بیابان گریز شـتافت. آن حضرت میرزا سید احمد و امیر یادگـار شاه و امیر نوشـیروان و امیر حسن صوفی و امیر چهارشـنبه و امیر جهان ملك را در عقب او فرسـتاد و امرا به او رسـیده پیرعلی با معـدودی بیرون رفت و احمال و اثقال او به دست لشـکر منصور افتاد و از آنها که با او بودنـد هرکه را سـعادت مساعـدت نمود به اردوی همایون رسیده امان طلبید و چنانچه از مکارم اخلاق آن حضرت معتاد بود همه را خلعت امان کرامت فرمود و بیستم مـاه صـفر به اقبقر بلـخ منزل همـایون شـد و به مسـامع جلال رسـید که جمعی از حشم خلم متوجه ختلاننـد. آن حضـرت امیر حسـن جانـدار را در عقب ایشـان روان سـاخته و او همه را تـاخته متفرق گردانیـد و چون شـهر بلـخ را غبـار موکب همایون معطر ساخت و همای چتر سلطانی سایه بر آن ولایت انداخت، امرا که در عقب پیرعلی تاز رفته بودند او را از ولایت بیرون کرده

مصرع

با فتح و ظفر معاودت فرمودند

و سـلطان محمـود ولـد امیر کیخسرو حـاکم ختلاـن و خـواجه علی پسـر امیر الجـایتو حـاکم سـالی سـرای پیشکشـها فرسـتاده وظیفه خدمتکاری به‌جای آوردند. حضـرت خاقان سعید امیر قناشیرین را به سمرقند روان کرد و از آن طرف امیر اللّه‌داد و سیدی و منصور خمـاری به شـهر ترمـذ آمـده بودنـد. و منصور به دولت ملازمت رسـید. آن حضـرت امیر جهان‌ملك و امیر فرمان شـیخ را پیش امیر اللّه‌داد فرستاده پیغام داد که ما با خلیل سلطان بر همان عهدیم. امرا رفته و با امیر اللّه‌داد سخن گفته بازآمدند و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷۵

آن حضـرت امیر فرمان شـیخ را پیش میرزا خلیل فرستاد که فرزند سعادتمند بیکی کازاد اللّه عصمتها را بیاورند و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر قناشیرین ایلچی فرستاده شانقار و پیشکش بسیار و بیلاکات پادشاهانه روان کرد.

در این اثنا، خبر آمد که پیرعلی‌تاز در یکه‌النگ نشسـته آن حضرت امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علی بیـك بکـاول را نـامزد آن طرف فرمود و فرمان اعلی نفاذ یافت که قلعه هنـدوان بلـخ که مـدت سـی و نه سال بود که حضـرت صـاحبقران در مبـداء پادشـاهی آن را خراب کرده بود معمور سازنـد و لشـکری و رعایـا چنـدگاه، به اهتمـام تمام به عمارت آن تل خاك مشـغول شـده معمور ساختنـد و ایالت بلخ را به میرزا قیدو که فرزند ارجمند شـهزاده سـعید شـهید میرزا پیرمحمد بود تفویض فرمود و امیر شمس الدین اچقرا و امیر توکل برلاس را که نوکران آن حضرت بودند به میرزا قیدو داد و امیر جهان‌ملك را فرمود که

چندگاه در بلخ توقف کند که مملکت بر میرزا قیدو قرار گیرد و موکب همایون مراجعت نموده در شبرغان نزول فرمود و در این ولا، امیر فرمان شیخ از جانب سمرقند رسیده مهد عالی بیکی‌کا را رسانید و موجب مزید مسرت آمد. آن حضرت خطه اندخود را سیورغال امیر سید احمد ترخان ساخت و رایت معاودت به صوب دار السلطنه هرات برافراخت و منتصف ربیع الآخر به مستقر دولت بازآمد.

بیت

خجسته باد به تأیید ایزد متعال‌وصول رایت حضرت به مستقر جلال و امرا که به طلب پیرعلی تاز رفته بودند به او رسیدند و آتش قتال برافروخته پیرعلی رایت ضلال برافراخت. اما

مصرع

عاقبت جز قرار چاره ندید

رخسار امید تیره و چشم امل خیره روی به عقبه هندوکش آورد و امرا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷۶

مصرع

مظفر و منصور بازآمدند

و از تقدیر الهی در آن معارك، امیر علی بیك که نوکر نیك حضرت بود سعادت شهادت یافت و فرزند او امیر عبد العلی سالها در سلك معتبران انتظام داشت و امیر جهان‌ملك نسق مهمات ولایت بلخ و ایالت میرزا قیدو نموده و اهل شر و فساد را کوچانیده و موافقان پیرعلی تاز را به یاسا رسانیده بازآمد.

ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید به جانب مازندران کرّت ثانی

چون موکب همایون حضرت خاقان سعید از یورش بلخ به دار السلطنه هرات رسید، نوکر میرزا الغ بیك آمده عرضه داشت که پیرپادشاه مردم اوباش و خسایس الناس و مردم جاونی قربانی و توکلی را جمع کرده و به مازندران آمده قلعه استراباد را محاصره دارد و شمس الدین علی جمشید قارن که به موجب حکم کوتوال آن‌جاست در مضیق ضرر و معرض خطر است.

چون این حکایت عز استماع یافت، فرمان همایون نافذ شد که امیر مضراب به سرحد سیستان و گرمسیر رفته قشلاق آن‌جا کند و شاهزاده نور دیده دولت و نهال باغ سلطنت ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هرات گذاشته امیر نمدك را پیش او بازداشت و موکب همایون هژدهم جمادی الآخر به منزل بشرتو فرمود و در قصبه کوسویه لشکرها را تعیین نمود که هرکس به راهی رود. نهضت حضرت خاقان سعید به راه جام و مشهد قرار گرفت و امیر حسن جاندار و امیر فیروز شاه و امیر شیخ علی حسنك و امیر عجب‌شیر به راه زاوه و محولات رفتند ولایات نصرآیات به موضع طرق مشهد مقدس رسیده امیر شاه ملك به عزّ بساطبوس فایز شد و آن حضرت شرایط قبه مقدسه منوره به‌جای آورده و استمداد نموده به رادکان «۴۰» رفت و آن‌جا به

---

(۴۰). نسخه چاپی: رایگان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷۷

عرض رسانیدند که خراسانیان از پیرپادشاه جدا شدند و میرزا الغ بیك گورکان در قصبه خوجان شرف دستبوس یافته، آداب طوی و پیشکش به‌جای آورد و در منزل خواجه قنبر، امیر یادگار شاه ارلات و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش با لشکرهای بادغیس و سرخس و مرو و ماخان و سایر آن ولایات رسیدند و ابو مسلم پسر امیر اوچ‌قرا از طرف مازندران آمده عرضه داشت که

پیرپادشاه از آوازه سپاه ظفرپناه راه فرار پیموده به جانب رستمدار رفت و موکب همایون به تعجیل روان شده ماه رایت خورشید فراز افق صحرای استراباد طالع شد و مملکت مازندران دیگرباره مضبوط و محفوظ گشت و فتحنامه‌ها به اطراف ممالک روان داشته چوبین قوچین را به جانب سمرقند پیش میرزا خلیل سلطان ارسال فرمود و قلعه استراباد را محکم ساخته کوتوالی آن بر ابو لیث مقرّر شد و قلعه شاسمان* را عمارت نموده شیخ سلطان را به محافظت آن گذاشت و مهمّات مملکت استحکام یافته کلیات سلطنت انتظام گرفت.

بیت

نظام حال زمان و قوام کار جهان‌تمام گشت به اقبال شهریار جهان و قشلاق در مازندران یراق دیده مرتضی اعظم، امیر سید عز الدین هزاره‌جریبی به سعادت ملازمت مشرف گشت و عنایت آن حضرت که همیشه شامل احوال سادات بود خطه دامغان را سیورغال او فرمود و مقالید امور و نواهی جمهور مملکت مازندران ضمیمه دیگر ممالک فرموده به نواب کامیاب شاهزاده عالی‌جناب میرزا الغ بیگ باز گذاشت و عنان جهانگشای به صوب خراسان معطوف ساخته لشکرها را اجازت فرمود و شکارکنان از طرف سرخس درآمده تاسع ذی قعده مستقر دولت و سریر مملکت، یعنی دار السلطنه هرات از شرف پای‌بوس آن حضرت عزت و جلال و سعادت و اقبال یافت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷۸

ذکر عصیان امیر جهان‌ملک و جمعی که با او موافق بودند و مآل حال ایشان

امیر جهان‌ملک پسر امیر ملکت برادرزاده امیر خاری از قبیله قوچینیان بود و در زمان طفولیت حضرت خاقان سعید ملازم بود و در دقایق خدمتکاری و رقایق جانسپاری به نوعی قیام نمود که قرین اعزاز شد و از اقران ممتاز گشت. چون سریر سلطنت عالم به وجود آن حضرت مشرّف و مکرّم شد. جهان‌ملک در میدان خدمت گوی سبقت از همگنان ربود و چون قصه امیر سید خواجه واقع شد، موچه و منصب او به جانب جهان‌ملک تفویض رفت و اوامر و نواهی او در وصل و فصل احوال و فرع و اصل اموال مطاع و مسلّم شد. از شراب قوت دولت و مستی قدرت حکومت دماغ او مختبّط گشت و سر از ربقه اطاعت و روی از قبله مطاوعت برتافت و سبب جزوی آن بود که چون آن حضرت از مازندران لشکری به جانب سیستان مقرّر می‌فرمود و به احضار لشکرها مثال داده بود و خواجه غیاث الدین سالار که صاحب‌دیوان ممالک بود مفردی پرداخته و دفتری ساخته می‌نمود و به نام امرا و ارکان دولت دفعه‌دفعه جمع کرده به هربیضه‌ای مرغی و به هرمنی گوشت گوسفندی و به هریک من جو، ده‌من و به هرتوبره کاه خرواری بر نسخه تقریر نوشته بود و در آن سال اجناس قیمتی تمام داشت و خواجه غیاث الدین این حشویات را در دفتر خود بارز کرد و تیولات اتراک را یکی در چهار به تسعیر گرفت و همه را از خود رنجانید بلکه با اولوا الامر عاصی گردانید. فذلک این حساب به آن مفضی شد که چون این دفتر به عرض همایون رسد و حضرت حواله دارد و مال نباشد بی‌عرضی باید کشید. جمعی نادان بر عصیان متفق گشتند و در سلخ ذی قعده، امیر جهان‌ملک با خویشان و امیر حسن جاندار با پسرش یوسف جلیل و سعادت بن تیمورتاش با برادر و بهلول بن بایان‌تیمور و سلطان بایزید عثمان و نمدک با یکدیگر عهد کردند که قصد حضرت خاقان سعید کنند. اما چون عنایت پروردگار نگهدار آن حضرت بود شمه‌ای از آن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۷۹

معنی معلوم فرمود دو امیر مضراب را که از جانب سیستان آمده بود طلب داشته مخالفان دانستند که سخنی به سمع اعلی رسیده خواستند که به لشکری که عازم سیستان بود ملحق شوند بدین عزیمت به طرف جرغلنک* رفتند. آن حضرت با جمعی برادران که ملازم رکاب همایون بودند سوار شد و امیر مضراب به عاصیان رسیده جنگ سخت درپیوست و مضراب بهادر را زخمی عظیم بر

رو رسیده به شهر درآوردند و آن بی‌عاقبتان از آب کاروبار گذشته آب را حصار ساختند و آن حضرت بر این طرف آب ایستاده لشکری که نامزد سیستان بود جوق‌جوق به بندگی حضرت می‌پیوستند و جماعت عاصی هریک به طرفی جستند. سعادت بی‌سعادت را با برادرش و احمد آق‌بوقا را قشونیان امیر حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت به یاسا رسیده برادرش و احمد آق‌بوقا را آزاد کردند و جهان‌ملك و نمدك را امیر چرکس در ماخان گرفته مقید به جانب هرات فرستاد و در چهل‌دختران شربت فنا چشیدند.

مصرع

این است سزای هرکه عصیان ورزد

و امیر حسن جاندار و پسرش یوسف جلیل از راه بیابان طبس به اصفهان پیش میرزا رستم رفتند و سلطان بایزید را در حوالی جام گرفته به شفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت.

مصرع

عاصیان را از شفاعت هست امید نجات

انّه جواد کریم.

ذکر آمدن پیرعلی تاز به حدود بلخ و قتل او

میرزا قیدو از بلخ قاصد فرستاده عرضه داشت که پیرعلی تاز باز مردم جمع

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۰

کرده و از بدخشان مدد یافته متوجه بلخ است. حضرت خاقان سعید بهادران نصرت شعار به رسم ایلغار نامزد آن طرف فرمود و لشکر منصور در حوالی بلخ به پیرعلی تاز بازخوردند و در حمله اول، پیرعلی تاز سرخود گرفته بدخشانیان به ولایت گریختند. سرداران هزاره پیرعلی مشورت کرده گفتند تا این خمیرمایه فساد در میان ما خواهد بود یاغیگری کم نخواهد شد. اتفاق نموده او را گرفتند و سر بی‌مغز او که آرزوی گاه داشت پر کاه کرده به دار السلطنه هرات فرستادند.

قطعه

تیغت ز کلّه سر بی‌مغز دشمنان‌نسرین‌چرخ را چو همای استخوان دهد

هرسرسبک که با تو زبان‌آوری کندایام گوشمال به گرز گران دهد و اهالی آن ولایت به بستر فراغت آسوده در دعای دوام دولت افزودند.

حکایت ممالک فارس و بلاد عراق عجم

میرزا پیرمحمد عزم انتقام سال مقدم مصمم گردانیده اکلکای فراوان به لشکریان داد و به یراق تمام آهنگ راه عراق و اصفهان کرد و میرزا رستم به غلبه سال مقدم مغرور شده آمدن امیر حسن جاندار و فرزندان نامدار او موجب ازدیاد غرور گشت و در آن ایام به سبب طاعون، بسیار از اهالی اصفهان فرورفتند و میرزا رستم در ییلاق گندمان خبر لشکر فارس شنیده جمعی او را به صلح دلالت کردند و از روی عجب گفت جمعی کاروانیان شیراز از برای ما تبرکات می‌آورند. میرزا پیرمحمد نزدیک رسیده میرزا رستم آغروق را گذاشت و دو فرسنگ پیش رفته و موضع جنگ اختیار کرده فرود آمد و قراولان طرفین یکدیگر را دیده آن شب تا روز پاس داشتند.

علی الصباح میرزا پیرمحمد طنطنه کوس حربی ساخت و از نفیر برغو و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۱

هیبت گورکا زلزله در گنبد گردون انداخت و صفوف لشکر آراسته در برانغار جلبان شاه برلاس که رستم زمان بود و طاهر امیر سیف الدین را بازداشت و قول را به امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان و صدیق سپرده در جوانغار خواجه حسین شربتدار با امرای نامدار مقرّر شد و از طرف میرزا رستم در قول سلطانشاه و قاضی احمد صاعدی بود و در جوانغار صادر اغلن و میرزا اسکندر و در برانغار میرزا رستم و امیر حسن جاندار قرار یافت. چون هردو صف در برابر ایستادند، میرزا رستم تعجیل نموده بر لشکر فارس حمله کرد و بهادران طرفین و دلاوران جانبین در یکدیگر افتاده داد مردی و مردانگی دادند. عاقبت اصفهانیان رو به گریز نهادند. میرزا رستم به کاشان آمد و امیر حسن جاندار و فرزندانش و سلطانشاه و محمود آق‌بوقایی ملازم بودند. میرزا رستم ایشان را در کاشان گذاشته خود با فرزندان متوجه خراسان شد و شرح آن آید ان شاء اللّه تعالی و میرزا اسکندر نیز عزیمت خراسان نمود.

میرزا پیرمحمد چون انتقام خود کشید، فرمان فرمود که هیچ آفریده را با کسی کار نباشد و غیر آن‌که در روز جنگ فرود آورده‌اند متعرّض نشوند. اصفهانیان چون مژده امان شنیدند فوج‌فوج و قشون‌قشون می‌رسیدند و میرزا پیرمحمد چنان‌که عادت پسندیده او بود همه را نوازش و تربیت فرمود و لشکر فارس چند روز در مرغزارهای شهرک و گندمان نشستند تا اولاغان فربه شدند و امیر حسن جاندار بیچاره‌وار با فرزندان از کاشان پیش میرزا محمد آمد و در همان ولا، ایلچی حضرت خاقان سعید رسید و خبر گریختن ایشان رسانید میرزا پیرمحمد مجموع را بند فرمود و محمد قبچاقی و عیسی تکاول را به بدرقه تعیین نمود و به همراه ایلچی به خراسان فرستاد. امّا چون بندیان از بلوک بر آن گذشتند، بندها شکسته و محافظان را بسته گذاشته سرخود گرفتند و میرزا پیرمحمد خاطر از معامله کاشان و جربادقان و سایر بلوکات اصفهان به لطف و عنف جمع فرموده عازم اصفهان شد و غله اصفهان با آن‌که آفتاب به سنبله رفته بود از جهت بلای وبا نادرویده مانده بود. چون میرزا پیرمحمد قدم مبارک در شهر نهاد، از ملال و با هیچ اثر نماند و دیگرباره شهر معمور شد و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۲

میرزا پیرمحمد فرمود که دفترهای مالی و خراجی را تمام در آب شستند و اصفهان را به فرزند خود میرزا عمر شیخ داد و امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان و فاضل را پیش او گذاشت و ضبط مال دیوان را به خواجه مظفر الدین مسعود نطنزی رجوع فرمود و شیخ یساول را به حکومت کاشان فرستاده به شیراز معاودت فرمود و در مستقر دولت آرام یافت.

ذکر محاربه میرزا ابا بکر و امیر قرایوسف و کشته شدن معز الدین میرزا میرانشاه گورکان

سابقا مذکور شد که میرزا ابا بکر چند نوکر معتبر خود را در موضع درگزین کشته به قروق‌ارغون رفت و چندگاه آن‌جا ساکن بود. ناگاه خبر آمد که شکر اللّه جمال الدین بلغر و بردی بیک و شرفشاه طارمی اواخر ذی حجه شیخ حاجی عراقی را کشتند. میرزا ابا بکر طبل بشارت فرمود و از راه قروق‌ارغون به راه سجاس به گوزل درآمده و یک دو ماه آن‌جا بود. شکر اللّه شرف دستبوس یافت و به منصب عالی وزارت مشرف شد و در این اثنا، خبر عزیمت قرایوسف به جانب سلطانیه محقق شد.

میرزا ابا بکر درویش قوشچی را با دویست مرد جلد در سلطانیه گذاشته از جلکای ری به پای کوه دماوند رفت و تابستان آن‌جا گذرانید و امیر قرایوسف و امرای تراکمه به سلطانیه آمده یک شب آن‌جا بودند. روز دیگر سلطانیه را غارت کرده مردم او را خانه کوچ به تبریز و مراغه و اردبیل بردند. و در این ولا، سلطان معتصم پسر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع که دخترزاده سلطان اویس بود، از صدمت حضرت صاحبقران فرار نموده بازآمد و پناه به قرایوسف آورد و قرایوسف او را تربیت فرموده به همدان و لرستان فرستاد و خود به تبریز رفت و میرزا ابا بکر خبر مراجعت قرایوسف شنیده عازم سلطانیه شد و درین ولا، دانست که شکر اللّه بلغر با امیر سید رضا کیا حاکم گیلانات بیعت کرد و از قزوین به رودبار رفت. میرزا ابا بکر به قزوین آمده خواجه شرف الدین

خالدی و سید عز الدین را با جمعی به طلب شکر اللّه فرستاد و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۳

ایشان او را ایمن ساخته به قزوین آوردند و میرزا ابا بکر مال خطیر بر او حواله کرد چنانچه به شکنجه هلاک شد و میرزا ابا بکر اواسط جمادی الأولی به سلطانیه آمده دو شب در میان به اردبیل رفت و آن نواحی را سه روز غارت کرده غنایم به آغروق رسانید و مراغه را نیز غارتیده لشکریان با عورات و اطفال بی‌رسمیها کردند و در چمچمال قشلاق فرموده لشکر به کردستان فرستاد تا غنایم بسیار آوردند و تا بهار آن‌جا به عیش گذرانید و در آن‌جا شنید که امرای جاونی قربانی: نوروز و عبد الرحمن، با پنج هزار سوار از طرف سمرقند به راه خوارزم و مازندران به حدود ری رسیده‌اند. میرزا ابا بکر قاصد فرستاده همه را استمالت داد و ایشان در توابع درگزین به اردوی او ملحق شدند و مجموع به انعام و اکرام مخصوص گشتند و با ایشان در باب امور ملکی مشورت نموده رای بر آن قرار یافت که عازم آذربایجان شده آن مملکت را از ترکمانان مستخلص سازند و عزم تبریز کردند و از آن طرف امیر قرایوسف آگاه شده شانزدهم ذی قعده به شنب‌غازان آمده و تبارزه گرد او خندقی کندند و امیر بسطام جاگیر با برادران منصور و معصوم و پسرش اخی فرج و امیر حسین سعد و برادرش محمد تا قریب بیست هزار سوار و پیاده پیش قرایوسف جمع شدند و بیست و چهارم ذی قعده در منزل سردرود تلاقی فریقین واقع شد. میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته از طرفین روی به حرب آوردند.

بیت

دلاور قرایوسف نامداربه هیجا درآمد چو اسفندیار امیر بسطام در میدان تاخت و دو کس را ناچیز ساخت و پیر عمر و بیرم بیک و جلال الدین خلیفه چندکس را زخم رسانیده گریزانیدند. میرزا ابا بکر از مشاهده این حال،

بیت

بغرید برسان ابر بهارچو شیری که بیند به میدان شکار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۴

ترکمانان را که پیش آمده بودند گریزانیده جلال الدین دیزک را به قتل آورده و لشکر طرفین چنان برهم تاخت که غالب از مغلوب کسی بازنشناخت.

شعر

ز تبریز تا دامن سردرودروان گشت خوان سپاهی چو رود

ز بسیاری کشته در کارزاربد هیچ‌کس را مجال گذار میرزا ابا بکر چون شیر گرسنه و گرگ درنده هرطرف می‌تاخت و مرد می‌انداخت و بر هرطرف حمله می‌کرد،

مصرع

اگر بر فریدون زد از پیش برد

بعد از زمانها که در دریای قتال غوطه خورده بود چون به مقام خود بازآمد، سپاه را برهم زده دید و در میان گیرودار و اثنای کارزار قضا بساط سلطنت پادشاه معز الدین میرزا میرانشاه را درنوشت و دبیر تقدیر منشور فنا به نام او نوشت.

بیت

او نیز گذشت از این گذرگاه‌آن کیست که نگذرد از این راه میرزا ابا بکر عزیمت هزیمت نموده به سلطانیه رفت و ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند و ترکمانی سر سلطان شهید میرزا میرانشاه را پیش قرایوسف آورد.

قرایوسف قهر کرده فرمود که گردنش زدند و سر پادشاه سعید را با بدنش به عزت تمام شسته در سرخاب دفن ساختند و بعد از مدتی شمس غوری نام در صورت درویشان استخوان او را به ماوراء النهر رسانیده در قبهٔ الخضراء کش مدفون شد.

مصرع

کنج خاک است گنج را مسکن

صبح اگر در این واقعه جامه درید صادق است و ماه اگر در این حادثه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۵

چهره خراشید محق. سحاب اگر در این غم به‌جای آب خون بارد سزاست و دریا اگر در این ماتم کف بر سر آرد روا. آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از او برافروخت و شفق را مشفق نباید گفت که دلش بر او نسوخت و امیر قرایوسف می‌گفت که اگر او را زنده پیش من می‌آوردند به واجبی رعایت او می‌کردم. و قرایوسف بر این فتح نامدار سجده شکر حضرت پروردگار به‌جای آورده و امرا و دلاوران را تربیت فرموده اجازت داد. امیر بسطام به ولایت خود اردبیل رفته و با ساختگی تمام عازم عراق عجم شده به سلطانیه آمد و پیشتر درویش حامد آلشتی را که در حسن مشار الیه بود، به رسالت پیش درویش قوشچی که از قبل میرزا ابا بکر کوتوال قلعه سلطانیه بود فرستاد و به انواع استمالت داد. اصلا مفید نیفتاد و امیر بسطام از منتصف محرم سنه احدی عشرهٔ تا اواسط صفر به حرب و ضرب گذرانیده روز جمعه هفدهم صفر قلعه فتح شد.

مهمات آن را مضبوط ساخته کوتوالی آن را به برادر خود معصوم داد و امیر قرایوسف امیر بسطام را انعام و اکرام تمام فرموده ایالت عراق عجم را برو مسلم داشت.

حکایت سلطان احمد بغداد

سلطان احمد در این سال، اعنی سنه عشر، به استحکام بارو و حفر خندق بغداد سعی و اجتهاد نمود و اواخر سال، شاهزاده علاء الدوله ولد سلطان از حبس سمرقند خلاص یافته نزدیک بغداد رسید و سلطان استقبال نمود و چون چشم او بر قرهٔ العین افتاد از غایت اشتیاق پیاده شد و فرزند گرامی در پای پدر نامی افتاد و یکدیگر را کنار گرفته پدر او را دلداریها نمود و به شهر درآمده چند روز به عیش گذرانیده و بعد از چندگاه سلطان شاهزاده را به حلّه فرستاد تا آن‌جا به فراغت داد عشرت داد و پادشاه احمد بر عادت معهود به شرب خمور و لذت ولدان و حور مفطور بود و آخر ماه شعبان، شاهزاده علاء الدوله را پسری آمد شیخ حسین نام نهادند و سلطان به جهت طوی به طرف حلّه رفت و جشنی بزرگ مرتّب ساخته مدّتی به عیش مشغول بودند و سلطان بازآمده زمستان در بغداد گذرانید و بهار فرزند را طلب داشته به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۶

خوش‌وقتی به سر بردند.

مصرع

هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

وقایع سنه احدی عشرهٔ و ثمانمایه ذکر جشن سنّت ختان شاهزادگان

اشاره

حضرت خاقان سعید بر مقتضی سنّت نبوی علیه الصلوهٔ و السلام فرمود که فرزندان که عنوان صحیفه شادمانی و جمال چهره کامرانی و میوه دل و ثمره عمر

بیت

دو گوهر کان بختیاری‌دو درجی برج کامکاری غیاث الدولهٔ و الدین میرزا بایسنغر و جلال الدین محمد جوکی بهادر سنّت مؤکد و قاعده ممهد به‌جای آرند و فرمان همایون نفاذ یافت که اسباب طوی و مایحتاج مهیّا گردانند صیت این سنّت سامعان عالم بالا شنیدند و آوازه این جشن همایون به اطراف ربع‌مسکون رسید. ماه که سیار اقطار السموات و سیاح منازل و مقامات است طبل بشارت این سور و کوس نشاط این سرور بر بام آسمان فروکوفت و عطارد که مستنبط علوم و مستخرج احکام نجوم است ارتفاع قوس النهار به درجه و دقایق حاصل کرده طالع وقت مشتمل بر صعود دولت و سهم سعادت اختیار کرد و ناهید که پرده‌سرای سراپرده سپهر است زمزمه چنگ به خرچنگ رسانیده نغمه عود از سعود گذرانید و به حرکت شوق فلك‌وار در چرخ آمد و آفتاب چون ابر نیسان گوهرفشان و چون شاخ خزان درم ریزان شد و عقیق به خرمن و یاقوت به دامن آورده لعل از خارا و در از دریا نثار کرد. بهرام که سپهدار انجم و سالار کشور پنجم است چون چاوشان به خدمتگاری برخاست و صفها از چپ و راست بیاراست و سعد اکبر بر فراز شش‌پایه منبر خطبه تهنیت به ادا رسانید و از برای دفع عین الکمال و ان یکاد ورد خویش گردانید و کیوان که پیر دراك و صومعه‌نشین قله افلاك است

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۷

عود قماری بر مجمر خورشید نهاد و طلسم دولت بر صفحه ماه کشید و در دار السلطنه هرات به موضع باغ شهر خرگاههای صد سری و هشتاد سری و خیمه‌های سقرلاط و سایه‌بانهای ابریشمین سر به عیوق افراخت و تختهای زر و نقره به خوشه‌های لعل و مروارید ترصیع و تزیین یافت. بساط نشاط از عنبر غالیه‌سای شد و مجلس انس از بخور عبیر نافه گشای گشت و بازارها و دکانها بر مثال باغ ارم خرم و آراسته گشادند و قبه‌های خوب‌منظر مانند درج پر گوهر و درج پراختر به رسم تزیین دادند. ساقیان سیمین ساق ساغر زرّین بر دست بلورین نهاده و به لعل شکرفروش هرطرف صلای عیش درداده.

بیت

گفتی که لعل ناب و عقیق گداخته استدر جام زر ز عکس رخ او شراب ناب مغنیان خوش‌الحان نواهای خسروانی در بزم آن خسرو ثانی می‌سراییدند و آواز رود و سرود به چرخ چنبری می‌رسانیدند و رامشگران زهره طبع به زیروبم چنگ‌وعود هوش از دل‌ودماغ می‌ربودند و دل‌وجان را فرح بر فرح می‌فزود و در هرجا مجلس به‌سان بهشت برین آراسته و ساقیان نازنین مانند حورعین نشسته و برخاسته. چند روز متصل به عیش و نشاط و عشرت و انبساط اشتغال بود و حضرت خاقان سعید درباره خواص و عوام انعام و اکرام تمام فرمود و این جشن همایون در دار السلطنه هرات اواخر ربیع الثانی به خوبترین وجهی روی نمود.

مصرع

مجلس عیش و نشاط و خرّمی آراستند

ذکر احوال میرزا ابا بکر بعد از واقعه میرزا امیرانشاه

چون میرزا ابا بکر به سبب واقعه پدر مغفور و انهزام لشکر مکسور در ممالك

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۸

آذربایجان و عراق نتوانست بود، عازم دار الأمان کرمان شد و سلطان اویس پسر امیر ایدکو برلاس که بعد از پدر و برادر حاکم آن‌جا بود موکب او را به تعظیم و اجلال استقبال نمود و گفت ما بنده و بنده‌زاده این خاندانیم. اگر ما را نسبت به فرزندان و فرزندزادگان حضرت صاحبقران خدمتی به دست برآید کدام دولت و رای آن تواند بود. ممالك و خزاین و دفاین همه مبذول است و از آن حضرت قبول مأمول و چند روز به طوی و عیش گذرانیدند. میرزا ابا بکر سلطان اویس را پادشاهی به استقلال دیده در خاطرش شعله حسد زبانه کشید و معنی لا یجتمع فحلان فی شول و لا سیفان فی غمد به ظهور پیوست و از جانبین وحشت و

نفرت آشکارا گشت.

میرزا ابا بکر فکر گرفتن سلطان اویس داشت و سلطان اویس نیز بر لوح اندیشه این صورت می‌نگاشت. میرزا ابا بکر به سعی بسیار خود را از آن ورطه خونخوار بیرون انداخت و عزم جانب سیستان با خود مقرّر ساخت و در فصل تابستان روی به بیابانی نهاد که آب آتش‌فشان آن نمودار حمیم است و هوای هاویه سانش آیت عذاب الیم و به حدود سیستان آمده شاه قطب الدین به مقدم او شادمان گشته موکب او را به اکرام تمام تلقی نمود و پنداشت که موافقت با او موجب استغنا از استرضای حضرت خاقان سعید خواهد بود و میان میرزا ابا بکر و شاه قطب الدین عهود و مواثیق استحکام یافت و استماع این اخبار سبب آن شد که عزم یورش سیستان مصمّم گشت.

ذکر عزیمت خاقان سعید به جانب سیستان

حضرت خاقان سعید عزم یورش سیستان جزم فرمود و رایات ظفر آیات از دار السلطنه هرات عاشر جمادی الاولی جنبش نمود.

بیت

بر عزم نیمروز شهنشاه کامیاب‌لشکر کشید تیغ‌زنان همچو آفتاب و چون موکب نصرت‌شعار به قصبه اسفزار رسید، رای اعلی اقتضای آن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۸۹

فرمود که لشکر منصور جیبا نمایند. صحرا در صحرا، جوشن و برگستوان بود. جهان در جهان خود و خفتان و بلارک و سنان نمود. از درخشیدن آیینه‌های چینی در هر جانب خورشیدی لامع و از لمعه تیغ و سنان در هرطرف برقی ساطع.

بیت

تو گفتی که روی زمین آهن استز نیزه هوا نیز در جوشن است سپاه ظفرپناه متوجه فراه گشته به حدود آن ولایت درآمدند و شاه اسکندر نیال‌تکین که والی آن ولایت بود، قلعه فراه را استحکام داده بود و حصار فراه در اصل حصنی حصین و قلعه‌ای متین و ساکنان آن به حصانت و جلادت مغرور گشته و مددکاران سیستان با آن غرور همدستان شده بودند. لشکر منصور چون قضای مبرم بر حوالی آن قلعه محکم فرود آمد.

بیت

دزی بود با آسمان هم‌نوردنبرده کسی نام آن در نبرد قلعه‌ای پای بر ایوان کیوان نهاده و عیوق در مقابله مواضع مقاتله آن از چشم فلک فتاده و با این رفعت مقام در غایت حصانت و استحکام و هزار مرد کاردیده گرم و سرد روزگار چشیده که نسر طایر از زخم تیر ایشان بر خطر بود و کوه راسخ از بیم تیغشان برحذر می‌نمود در آن‌جا ساکن بودند. جمعی بهادران سیستان و دلاوران زاولستان مثل هندوبوقا و محمود شمس و محمود غوری و سیه سوار و محمود سیه سوار و عمر سیه سوار به کنار دیوار حصار آمده مستعد جنگ و قتال بر پشت دیوار حصار ایستادند. لشکر منصور را چون چشم بر ایشان افتاد جمعی از پردلان زمانه و یساولان در خانه که پلنگان کوه قتال و شیران بیشه جدال بودند مثل محمود شاه چهره و شاه محمود نکودری و یوسف عراقی و خداداد و حسین خلج و بایزید بندار.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۰

مصرع

شیران جنگجوی و پلنگان تند خوی

حمله کردند و از دیوارها گذشته پیاده در میان یاغی درآمدند و کار از تیر و کمان به ریش و گریبان رسید و باهم برآمیخته بسیار

گرز و شمشیر برهم ریختند. سیستانیان چون دستبرد سپاه ظفرپناه دیدند فرار نموده در قلعه خزیدند و دم در کشیدند. امرای دولت و اعیان حضرت منجنیقها ساخته عراده‌ها افراخته و از اطراف سنگها انداخته به حفر خندق و کندن نقب مشغول شدند. سه نقب به عهده امیر مضراب و یکی به عهده امیر علی ترخان و یکی به عهده امیر حسن صوفی ترخان و یکی به عهده امیر علیکه کوکلتاش و یکی به عهده امیر جلال الدین فیروز شاه و یکی به عهده نوشیروان و یکی به عهده فرمان شیخ و یکی به عهده امیر سید علی ترخان و یکی به عهده امیر یوسف خواجه و امیر پکنه و مولانا ابراهیم صدر و یکی به عهده امیر خداوند شاه و یکی به عهده امیر موسی شیخ و امیر محمد مشرف و جماعت سربداران.

سپاه سپهرمواکب از اطراف و جوانب خندق می‌کندند و نقب پیش می‌بردند و اهل حصار نیز جنگهای مردانه می‌کردند. ده شبانروز به نوک پیکان جهان‌سوز و زبان سنان شعله‌افروز آتش قتال التهاب و اشتعال داشت و چهار دیوار آن حصار استوار چون چشم زره و خانه زنبور شد. اهل قلعه دلایل عنایت الهی و مخایل قدرت پادشاهی مشاهده نموده به عین الیقین بر ایشان روشن شد که اگر از تیغ شاه جهان امان نجویند مجال تلافی و امکان تدارک نماند. شاه اسکندر نیال‌تکین و پهلوان شمس دراز و باقی نقبای قلعه از اوج رفعت به حضیض مسکنت آمده امیر شاه ملک را شفیع ساختند و شفاعت او محل قبول یافته آن حضرت رقم عفو بر جراید جرایم ایشان کشید و چنان قلعه‌ای که طریق استخلاص آن بر خسروان جهان بسته بود گشاده شد. شاه اسکندر و سرداران قلعه بساط بارگاه بوسیده آواز و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین برآوردند. آن حضرت گناه ایشان را به ذیل کرم پوشیده همه را تربیت و نوازش فرمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۱

و چون خاطر همایون از مهم فراه فراغت یافت، عنان جهانگشایی به صوب قلعه اوک تافت و پهلوان شمس دراز را با معارف سیستان که از قلعه فراه بیرون آمده تربیت یافته بودند مجددا خلعت پوشانید و به رسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاد. مضمون آن‌که: همیشه عنایت ما شامل احوال پادشاهان بوده و شاه شاهان ابو الفتح که به شرف ملازمت حضرت صاحبقران مشرف گشته بوده در بلوک ملوک و یرگه شاهان به حرمت روزگار می‌گذرانید و چون او به رحمت حق پیوست، مملکت سیستان بر اعقاب او مسلم داشته آمد و سخن غرض‌خواه و نمّام در حق ایشان محل استماع نیافته و چون ممالک تعلق به دیوان ما گرفت همچنان برقرار آن مملکت را به ایشان عنایت فرمودیم و از غایت اعتقاد و اعتماد که بر جانسپاری ایشان داریم شاهان فراه که مدّتهای مدید در لشکرهای بعید حضرت صاحبقران را کوچ دادند بر موجب مکتوب ایشان که ذکر یاغیگری شاهان به عرض رسانیدند سیاست فرمودیم و الحالة هذه مخالفت از ایشان غریب و عجیب می‌نماید. می‌باید که به عقل رجوع کرده تأمل نماید که آخر این کار به کجا خواهد رسید و ایشان را از عادت ما معلوم شده باشد که عفو از زلّت زیردستان و تجاوز از هفوات گنهکاران سیرت حمیده و سنت پسندیده ماست. باید که برخلاف گذشته متوجّه درگاه عالم‌پناه گردند که درباره ایشان غایت عنایت ظهور خواهد یافت. حق علیم است و کفی به شهیدا که ما قصد ملک و جان او نداریم و از آنچه پیشتر بودند عزیزتر خواهند بود و اگر پنبه تنبیه از گوش غفلت برنکشند و از خواب غرور بیدار نشوند و از هواجس خذلان و وساوس شیطان روی نتابند هرآینه عواصف سخط در حرکت آید و آتش غضب زبانه زند و بر جمعی اخیار که نه به اختیار در میان آن اشرارند آن رود که در شریعت معدلت جایز نباشد. بنابرآن ما صبر می‌نماییم و به حبل حلم اعتصام می‌فرماییم ایشان نیز در نص فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ «۴۱» احتیاط تمام

---

(۴۱). سورة البقرة ۱۸۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۲

به‌جای آوردند و به غور فرموده نحن الزّمان من رفعناه ارتفع و من وضعناه اتّضع رسند.

و چون آن جماعت عزیمت سیستان نمودند، موکب همایون دایره‌وار گرد اوک درآمد و قلعه آن را که به لاش مشهور است، نقطه کردار در میان گرفتند.

شاه نصرت پسر شاه محمد با فوجی بهادران سگزی به حصن اوک درآمده به جنگ و جدال بیرون آمدند و دلاوران لشکر منصور حمله‌های بهادرانه پیش بردند.

اهل حصار پشت بر دیوار استوار داشته چون آتش در حجر و عرض در جوهر ثابت و پایدار ایستاده جنگ را آماده بودند. لشکر منصور آب رود را از ایشان بازگرفته و ایشان به آب چاهی که در قلعه بود روز می‌گذرانیدند. چاخویان نقب زده آب چاه را نیز از ایشان ستدند. شاه نصرت که به حصانت حصار و مردان کار مغرور بود، روی نیاز بر زمین تضرع نهاده از سر عجز امان طلبید و حضرت خاقان سعید مرحمت فرموده لشکر از پای دیوار حصار بازخوانده و درباره شاه نصرت عاطفت فرمود و اهالی قلعه کارونک و قلعه گوین که از توابع اوک بود احوال قلعه فراه و اوک مشاهده کرده ایشان نیز امان طلبیده بیرون آمدند و به مرحمت و عنایت مخصوص گشتند.

و چون آن ولایات مسخر و مفتوح شد، رایات همایون به جانب زره در حرکت آمد و چون به لب آب هیرمند رسید، با آن‌که شاه قطب الدین سعادت خدمت درنیافت کسی نیز نفرستاد. آتش قهر پادشاهانه بالا گرفت و فرمان فرمود که بندها را شکستند. سه بند مشهور است که از عهد رستم بسته‌اند یکی بند راشکک و دیگری بند شهر و دیگری بند بلغاغانی که محکمتر است. همه را ویران ساخته روی به نهب و غارت و تخریب عمارت آوردند و از اثر بی‌عنایتی در مواضع و مزارع هیچ باقی نگذاشتند و باوجود غله بسیار در اندک مدّتی قحط از آن دیار برآمد و لشکر قیامت اثر به ولایت وتین درآمد و خرابی بسیار شد و میرزا رستم که از عراق به درگاه عالم‌پناه آمده بود به نوازش پادشاهانه اختصاص یافته فرمان همایون نافذ شد که به اتفاق امیر مضراب به ولایت زره رفتند و همین طریق مسلوک داشتند و چون آثار تسلط و اقتدار در آن ممالک به نهایت رسید، حضرت خاقان سعید عزیمت معاودت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۳

فرمود و ایالت ولایت اوک به پهلوان جمال یکم رجوع فرمود و ولایت فراه به شاه اسکندر پسر شاه علی که در شمایل او آثار مردانگی و انوار فرزانگی واضح و لایح بود مفوّض شد و چون ماه رمضان که اثر اوله رحمته و اوسطه مغفرة و آخره عتق من النار در حق آن وارد است نزدیک رسیده بود، آن حضرت اوقات فرخنده ساعات آن را از نقص رخصت سفر صیانت نمود و سلخ شعبان به سعادت و اقبال در مستقر دولت نزول اجلال فرمود.

مصرع

چون آفتاب برج شرف را جمال داد

ذکر آمدن ایلچیان خطای نوبت اوّل

هرسعادتمندی که حضرت حق جل و علا، او را به لطف شامل خلعت اجتبا پوشانید و بر اصناف برایا حاکم و آمر گردانید و آن دولتمند در سرّاء و ضرّاء سرا و جهرا از حدود الهی تجاوز جایز ندارد و حق نعمت به افاضت عدل و احسان که زبده اعمال انسان است گذارد و با وفور استغنا و ظهور استعلاء به اعتقاد تمام اعتراف دارد که لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ «۴۲» و یقین داند که از راه بشریت میان ذرّیت آدم تفاوتی نیست و تمایزی که حاصل است جز عطیت فضل رب الأرباب که یرزق من یشاء بغیر حساب نتواند بود و استیفای این دولت و استبقای این موهبت به رعیت‌پروری و مرحمت‌گستری میسر گردد هرآینه زمانه غاشیه همت او بر دوش نهد و گردون حلقه اطاعت او در گوش کشد. مقصود از این تشبیب و مطلوب از این تهذیب آن است که چون

موکب همایون از شورش سیستان بازآمد.

ایلچیان پادشاه خطای که جهت رسانیدن تعزیت حضرت صاحبقران فرستاده بود با بیلاکات و تنسوقات رسیدند و سخن پادشاه خود به عرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید درباره ایشان مرحمت و عنایت نموده اجازت مراجعت فرمود.

---

(۴۲). سورة الأعراف ۱۸۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۴

ذکر عزیمت ییلاق بادغیس و از آن‌جا عزم ماوراء النهر

چون اوقات شریف ماه مبارك رمضان به اتمام رسید و شرایط عید صیام که از کبایر شعائر اسلام است به‌جای آورده شد و نیّر اعظم شرف خانه خویش را مشرف ساخت،

شعر

باز فراش چمن یعنی نسیم نوبهاربر چمن انداخت فرشی از پرند هفت کار و باغوراغ به حله‌های رنگین تزیین یافته کوه و صحرا رشك نگارخانه چین شد. حضرت خاقان سعید فرزند دولتمند میرزا ابراهیم سلطان را به امارت دار السلطنه هرات بازداشته امیر جلال الدین فیروز شاه را ملازم او گذاشت و فرمان فرمود که امیر لطف اللّه بابا نتمور و امیر حمزه قتوقو به سرحد سیستان رفته برخبر باشند و موکب منصور پنجم ذی قعده به طرف بادغیس روان شد و مثال همایون به احضار لشکرها نفاذ یافت و به اندك مدتی سپاهی که مدّ آن در وهم نگنجد و عدّ آن را میزان اندیشه نسنجد، در ظل رایت نصرت آیت که مطلع آفتاب و ظفر یافت جمع آمد و در این اثنا، به مسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان به دست امیر خدای‌داد حسینی گرفتار شده و مملکت ماوراء النهر به‌هم برآمد.

ذکر احوال مملکت ماوراء النّهر در این سال و نهضت همایون به سعادت و اقبال

چون میرزا خلیل سلطان شنید که حضرت خاقان سعید در بادغیس لشکرها جمع فرمود، او نیز با لشکر فراوان به حوالی کش آمد و آن‌جا خبر یافت که امیر خدای‌داد حسینی به کنار آب خجند رسید. میرزا خلیل امیر اللّه داد و امیر ارغونشاه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۵

را با سه هزار سوار نامزد آن طرف فرمود و هردو لشکر در حدود دیزاق نزدیك هم رسیدند و چند روز در برابر هم بوده، امرا از میرزا خلیل مدد طلبیدند و میرزا خلیل با چهار هزار سوار ایلغار کرد و از سمرقند گذشته در قریه شیراز فرود آمد و خدای‌داد آگاه شده روز خود را به مخالفان نمود و شب همه شب رانده روز دیگر نماز پیشین چون برف خاطف به میرزا خلیل سلطان رسید و شعله حرب برافروخت و سمرقندیان پریشان شدند و میرزا خلیل سلطان به حصار ویران شیراز درآمد و امیر خدای‌داد در زمان شیراز را گرفته او را به دست آورد و این واقعه سیزدهم ذی قعده وقوع یافت.

امیر خدای‌داد مثله و احکام می‌نوشت و مهر میرزا خلیل می‌کرد و به اطراف ممالك ارسال می‌نمود تا تمام ولایت ماوراء النهر خدمتش را مسخّر گشت.

چون این اخبار به عرض حضرت خاقان سعید رسید موکب همایون بیست و یکم ذی قعده عازم ماوراء النّهر شد و آن حضرت امیر چرکس را پیش میرزا خلیل فرستاده بود. امیر خدای‌داد نوکر خود و نوکر میرزا محمد جهانگیر را همراه چرکس فرستاده در رباط قتلغ تیمور به اردوی همایون رسیدند و عرضه داشتند که امیر خدای‌داد می‌گوید که من بنده آن حضرتم و این صورت بنابر

خدمتگاری به ظهور آمده. اکنون به هرنوع حکم شود به تقدیم رسانم. حضرت خاقان سعید چوبین‌قوچین را با نوکر خداداد پیش او فرستاد و پیغام داد که حالا اختیاری نمانده و ما می‌رسیم. هرچه یراق باشد چنان خواهد شد. ان شاء اللّه تعالی. امیر خدای‌داد باید که بی‌تردد متوجه شود که عنایت پادشاهانه شامل احوال اوست و آن حضرت ششم ذی حجّه به لب آب رسید.

و امیر شیخ نور الدین، در وقتی که اجازت جانب ماوراء النهر می‌خواست، عرضه داشته بود که هرگاه موکب همایون عازم ماوراء النهر شود من نیز به اردوی اعلی ملحق خواهم شد و به همان بلجار به بخارا آمده امیر خدای داد خبر یافت که امیر شیخ نور الدین به اردوی همایون می‌رود. از دار الملک سمرقند به رسم ایلغار سوار شد و بر سر شیخ نور الدین تاخت و مردم او را تارومار ساخت و به سمرقند باز

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۶

رفت.

و موکب حضرت شاهرخی از آب عبور فرمود و امیر خدای‌داد میرزا احمد میرک و میرزا سیدی احمد را به تسخیر ولایت حصار فرستاده بود. شاهزادگان پیش از آن‌که فرمانی به استحضار ایشان نفاذ یابد به اردوی اعلی آمدند و تربیت و نوازش یافتند و شاد ملک آغا را که خاتون میرزا خلیل بود عبد الخواجه به اردو رسانید و در خزار خبر آمد که خدای‌داد را چون دندان طمع در کام ناکامی شکست و کعبتین ایّام بر مراد او نگشت، میرزا خلیل را بند فرموده به سرعت تمام عزیمت هزیمت نمود و موکب همایون به دولت و اقبال متوجه مستقر جلال شد و پیشتر امیر علاء الدین علیکه را با امنای دیوان به ضبط شهر و خزاین روان فرمود و اکابر سمرقند تا رباط یام آمده شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال به‌جای آوردند و میرزا محمد جهانگیر و باقی امرا شرف دستبوس یافتند و سابع عشرین ذی حجّه، دار السّلطنه سمرقند مستقر موکب همایون آمد. اکابر و اشراف دعا و ثنا به ادا رسانیده نشاط و انبساط نمودند و آن حضرت همه را به تشریفات پادشاهانه و عنایات خسروانه رعایت و نوازش فرمود و امیر شیخ نور الدین و امیر مبشر به شرف ملازمت مستسعد گشته در سلک امرای عظام انتظام یافتند.

ذکر قضایای فارس و عراق در این سال

میرزا پیرمحمد بعد از ضبط ممالک عراق و فارس متوجه حویزه و شوشتر و سایر بلاد خوزستان شد. چه امیر خاند سعید برلاس و شیخ‌زاده توکل که حکام آن نواحی بودند مخالفت می‌نمودند و میرزا پیرمحمد از منزل رامهرمز عبد اللّه پروانچی و عبد خواجه و مولانا صنع اللّه را پیش شیخ‌زاده توکل فرستاد و عهدنامه روان کرده پیغام داد که اگر انقیاد نمایند قطعا متعرّض عرض و سرومال و ناموس ایشان نشود و تذکار مامضی نکند و از جریمه خاند سعید گذرد و اهالی آن ولایات را از آفات مصون دارد و چون پیغام به امرا رسید مشورت کرده قرار دادند که به استقبال بیرون آیند و میرزا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۷

پیرمحمد در یک فرسخی شوشتر فرود آمده امرا با خزاین و پیشکشهای فاخر بیرون آمده شرف بساطبوسی دریافتند و به عواطف پادشاهانه مخصوص شدند و میرزا پیرمحمد در شهر شوشتر به دار الأماره نزول کرد و چند روز به دولت گذرانیده عازم دزفول شد و آن‌جا دو سه روز بوده مهمات سرانجام نموده متوجه حویزه گشت و در کنار رود چهاردانگه اصول احشام کرد و اعیان اعراب جزایر مصحوب سید یونس و سید عبد اللّه پیشکشهای نیکو فرستادند و میرزا پیرمحمد ممالک خوزستان را مسخر ساخته و بیات که از مضافات بغداد است تاخته به واسطه تغیر هوا که سبب تب و موجب تعب بود- چنانچه امیر خاند سعید برلاس رحلت نمود- عنان دولت به صوب شیراز بازگردانید و در آن ولایات معتمدان نشاند.

تتمه قضایای فارس و عراق و احوال میرزا اسکندر

چون میرزا پیرمحمد با برادران محاربه کرده غالب آمد و میرزا رستم به خراسان رفته پناه به درگاه حضرت خاقان سعید آورد، چنانچه گذشت، میرزا اسکندر نیز عازم دار الأمان خراسان شده چندگاه در قریه احمد که میان تون و طبس واقع است به سر برد و چون روزگار خواست که آن راز آشکار کند، اسکندر به جهت محافظت آب حیات عمر عزیز، در ظلمت شب و اللیل اخفی للویل از راه بی‌راهه و بیابان به جانب بلخ و شبرغان روان شد و به آن ولایات رسیده جمعی به او پیوستند و میرزا قیدو که در بلخ بود متوهم شده قصد او کرد و از طرفین لشکرها برابر آورده میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورد و مردم او متفرق شدند. خواست که تغییر وضع کرده از جیحون عبور کند و متوجه اوزگند شود. شب‌هنگام چهره‌ای که محل اعتماد او بود فرار نمود و آن عزیمت فسخ کرده در بیابان سرگردان می‌گشت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۸

بیت

تکاورانی در زیر زین درآورده‌چو ابرگاه مسیر و چو ببرگاه توان تا به حوالی اندخود رسید. حاکم آن‌جا امیر سید احمد ترخان که حضرت خاقان سعید آن ولایت به او عنایت فرموده بود خبر یافته استقبال نمود و شرف دستبوس یافته خدمات شایسته به‌جای آورده اما عرضه داشت به پایه سریر اعلی فرستاد و شرح قضیه را اعلام داد و میرزا اسکندر از این معنی برحذر می‌بود. لیکن

بیت

هرنیک و بدی که درشمار است‌چون درنگری صلاح کار است دست رضا در دامن قضا زده سر به گریبان توکّل فروبرده بود.

بیت

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش‌مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش و پای صبر در دامن تحمل کشید. اما به مقتضای عَسى أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ «۴۳» آنچه میرزا اسکندر از آن می‌ترسید سبب بهبود او گردید و نوکر سید احمد آمد و نشان جزم آورد که گماشتگان حدود و مستحفظان طرق پیرامون متعلقان میرزا اسکندر نگردند و هرطرف که خاطر مبارکش میل نماید خدمات پسندیده نموده به سلامت گذرانند و مکتوبی در باب سفارش او به برادرش میرزا پیرمحمد اصدار یافته بود مضمون آن‌که: جناب فرزند اعز اکرم ارشد، نور الدولهٔ و الدین میرزا پیرمحمد اطال اللّه تعالی بقاءه می‌باید که در جمیع احوال نصّ وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ «۴۴» را قدوه

---

(۴۳). سورهٔ النور ۳۳.

(۴۴). سورهٔ القصص ۷۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۹۹

گردانیده اقاصی و ادانی را از حسن اشفاق بهرمند دارد و به موجب اولو الارحام بعضهما ولی ببعض هیچ آفریده اقتباس انوار این مهم را مستحق‌تر از جماعتی که فضیلت صله رحم دارند در خیال نتوان آورد. طایفه‌ای که سر وجود از یک گریبان برآورده‌اند و پای نشوونما در یک دامان کشیده ثریا شکل از یک مطلع طلوع کرده و بروج‌وار از پی یکدیگر برآمده و چون جواهری که از یک عقد منتشر شود و کلماتی که از یک لفظ منتشر گردد و این حالات جز میان اخوه و اخوات و اقارب و عصبات نتواند بود که این جماعت را زیادت ارادت و اعتقاد در حق یکدیگر باشد و اگر ناگاه عیاذا باللّه خدشه‌ای در میان آید راه نمّام و حاسد بسته جاده لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ «۴۵» گشاده دارند. مقصود آن‌که فرزند اسکندر را بازطلبیده به عنایت و شفقت مخصوص سازد و ناحیتی از اطراف مملکت به دیوان او گذارد.

چون این مکتوب به میرزا اسکندر رسید با خواص خود مشورت نموده عزم صوب عراق و فارس جزم کرد به امید آن‌که شاید محرک العرق نزاع زنگ نزاع از آیینه خاطر برادر بزرگوار زدوده باشد و وسیله صله رحم رحم در دل او آورده بر این قرار و یراق متوجه فارس و عراق شد.

مصرع

هرروز به منزلی و هرشب جایی

می‌بود و بیابان و بادیه می‌پیمود و چون سرهای راه مضبوط بود و حدود مسدود، تغییر وضع نموده صحرا به صحرا می‌تاخت تا بیست و ششم ماه مبارک رمضان تنگاتنگ شام از تنگ اللّه اکبر شیراز گذشته و متعلقان را بیرون گذاشته پیاده از دروازه سعادت‌آباد درآمد و به خانه خواجه حسین طبیب رفته در حالت افطار خبر به میرزا پیرمحمد رسید و دست از طعام بازکشیده او را به احترام تمام طلبید و انواع اشفاق و دلداری نمود و اسباب پادشاهی مرتّب داشته در محله موردستان، در خانه رمضان آقا که اختاجی شاه شجاع بود، به خیر و سعادت نزول فرمود.

---

(۴۵). سورهٔ یوسف ۹۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۰

مصرع

ماه در منزل شرف آمد

ذکر احوال سلطان احمد و قضایا که در بغداد و خوزستان واقع شد

سلطان احمد خبر مراجعت میرزا پیرمحمد از ولایت خوزستان شنیده متوجه شد. نخست به حویزه رسیده پیش از طلوع آفتاب قلعه را بی‌خبر چون حلقه انگشتری در میان گرفت. مستحفظان آن زمان سر از خواب غفلت برآوردند که اشعه تیغ یاغی از چهار طرف ایشان تابان بود و سراسیمه بر اسبان سوار شده رو به گریز نهادند و ندانستند که

مصرع

زهری که به جان رسید تریاک چه سود

جنگاوران همه را در شمشیر گرفته هرکه از تیغ خلاص شد اسیر گشت.

سلطان کسی را نکشت و پیرحاجی کوکلتاش خبر حویزه شنیده و قلعه دزفول گذاشته به طرف شوشتر گریخت و امیر الس در شوشتر چنان ترسیده بود که به صد سلسله در قلعه سلاسل* توقف نمی‌نمود. خود را به رامهرمز افکند و میرزا پیرمحمد خبر عزیمت سلطان احمد شنیده بود و تولک و نوشیروان برلاس را به مدد امرای خوزستان فرستاده امرا در رامهرمز به الس رسیدند و به ضبط قلعه داری قیام نمودند.

سلطان خوزستان را مسخر ساخته عازم رامهرمز شد. مولانا قطب الدین قاضی با امرای میرزا پیرمحمد گفت اگر جنگ خواهید کرد علفه و علوفه آماده است و اگر بیرون خواهید رفت پیشتر بیرون روید تا رعایا در بلا نمانند. امرا و رعایا سوگند خورده یکدل شدند و پیادگان شهر باقراولان سلطان مبارزتها نمودند. ناگاه نیم‌شبی، اغروق سلطان با مشاغل فراوان پیدا شد. امرای میرزا پیرمحمد هریک به طرفی گریختند و رعایای بیچاره در دام بلا گرفتار آمدند. سلطان قاضی قطب الدین را با جمعی پیادگان قتل کرد و باقی رعایا به شوشتر رانده قلعه رامهرمز را با زمین هموار ساخت و مقصود نیزه‌دار را به کوتوالی قلاع خوزستان معین کرد. در این اثنا، شنید

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۱

که پسرش علاء الدوله عاصی شده متوجه تبریز گشت. سلطان عزیمت بغداد نمود و اویس نامی که مادرش در حرم سلطان بود، دعوی فرزند سلطان می‌کرد. سلطان بیست هزار دینار حق السکوت انعام فرمود. او را نصیحت نمود که بعد از این مثل این سخنان نگوید.

مصرع

او نیز ز سلطان به همین راضی شد

ذکر مخالفت سلطان علاء الدوله با پدرش سلطان احمد

سلطان احمد در آن زمان که در خوزستان بود، پسرش سلطان علاء الدوله متوهم شده از بغداد به راه حله و اردبیل به آذربایجان رفت. امیر قرایوسف آگاه شد که شاهزاده بی‌اجازت پادشاه آمده مختصر خرج الیومی تعیین نمود و ماه رمضان گذشته جمعی را ملازم فرمود که شاهزاده را به سرحد ولایت او رسانیدند. در حدود خوی، کردان ملک عزّ الدین او را گرفته پیش ملک بردند. ملک او را دو ماه نگاه داشته خدمات شایسته به‌جای آورد و امیر قرایوسف به ملک عزّ الدین نوشت که شاهزاده بی‌حکم پادشاه آمده بود. ما بدان سبب او را رعایت ناکرده عذر خواستیم.

او نیز باید که همین طریق مسلوک دارد تا موجب ملالت و خرابی رعیت نشود.

ملک عزّ الدین را طاقت مقاومت او نبود. شاهزاده را اجازت فرمود و آن بیچاره را مرغ روح از قفس تن پریده از جان سیر شد و به جانب اردبیل میل کرد که چند روز در صحبت شیخ سالک مناسک، شرف الدین علی صفوی گذراند.

قطعه

با من پدر که باد پر از نور مرقدش گفتا گر افتدت ز غم دهر مشکلی

یا در پناه همت صاحبدلی گریزیا التجا نمای به اقبال مقبلی چون به نواحی تبریز آمد، جمعی بی‌باکان بطّال چون لشکر دجّال هجوم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۲

کرده شاهزاده و نوکران او را مقیّد گردانیدند و خبر به امیر قرایوسف رسانیدند و او شاهزاده را به قلعه عبد الجوز فرستاد. بیچاره زخم قوی بازو و در خاطر هزار آرزو و از متکای سلطنت در مقام محنت افتاده و تخت و ملک بر باد داده و چهره بخت را به ناخن تغابن می‌خراشید و جز صبر هیچ چاره نمی‌دید.

مصرع

صبر است دوای من و دردا که مرا نیست

وقایع سنهٔ اثنتی عشرهٔ و ثمانمایه بقیه حکایات ماوراء النّهر

اشاره

حق سبحانه تعالی چون سریر سلطنت سمرقند را که مملکت موروث حضرت خاقان سعید بود،

مصرع

بی‌درد سر نیزه و آمد شد پیکان

به آن حضرت عنایت فرمود، شکر نعمای نامتناهی الهی به واجبی ادا نمود و امیر خداداد با اهل بغی و فساد روی به مغولستان نهاد.

آن حضرت اوایل محرم امیر خضر خواجه و امیر حسن کا و خواجگی را فرمود که به خراسان رفته به امیر لطف اللّه و امیر حمزه قتوقو که در حدود سیستان‌اند ملحق شده مدد یکدیگر باشند و لدساتر خان را پیش خدای‌داد فرستاد. پیغام داد که پیشتر معروض داشته بودی که از برای شما کاری کرده‌ام. اکنون ما از آن کار منت داریم و ثبات‌قدم این‌جانب بر طریق وفا و راه صفا دانسته باشد و تربیت دور و نزدیک و تقویت ترک و تازیک شنیده چون امری واقع نشده که موجب اجتناب باشد چرا به ما ملحق نمی‌شود و روی‌گردان است. چون لدساتر خان به او رسیده رسالت ادا کرد، امیر خدای‌داد گفت امیر شیخ نور الدین آن حضرت را برین مزاج نخواهد گذاشت. اگر او را مقید سازند من به خدمت آیم. آن حضرت از جواب ناصواب او غضب فرمود و به عزم رزم او نهضت نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۳

مصرع

آتش قهرش معاذ اللّه کاز او سوزد جهان

ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید به طرف مغولستان و کشته شدن امیر خداداد

حضرت خاقان سعید را عزیمت جانب مغولستان تصمیم یافته از دار السلطنه سمرقند به قریه شیراز آمد و میرزا رستم و امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان را منغلای ساخته به شاهرخیه فرستاد و میرزا امیرک احمد و برادرش میرزا بایقرا و امیر سلطانشاه برلاس و امیر حسن صوفی را نامزد خجند فرمود و آن حضرت ییلاق اوراتپه را منزل همایون ساخته از امرای منغلای خبر آمد که امیر خدای‌داد عرضه می‌دارد که اگر امیر شیخ نور الدین بدین جانب آید هرچه یراق باشد به تقدیم رسانیم. آن حضرت امیر شیخ نور الدین را روان فرمود.

و در این اثنا، از نگارخانه غیب صورتی روی نمود که مثال آن در آیینه خیال کسی نبود و شرح این سخن آن است که امیر خدای‌داد، از مغولستان طمع مدد داشت و از محمد خان پادشاه آن‌جا نقش معاونتی بر لوح اندیشه می‌گماشت و محمد خان برادر خود شمع جهان پادشاه را به التماس امیر خدای‌داد به مدد فرستاده به نواحی تاشکند آمد و امیر خدای‌داد به استبشار تمام استقبال نموده شرایط خدمت به‌جای آورد و ندانست که عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ «۴۶» شمع جهان در قضیه خدای‌داد با خواص خود تأمل نموده فرمود که با وجود چندان عنایت که حضرت صاحبقران را درباره او بود با فرزندان او چه وفاداری نمود.

شعر

وفا مجوی از او ور سخن نمی‌شنوی به هرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش برین یراق اتفاق کرده او را به قتل آورد و سر او را پیش امیر شاه ملک

---

(۴۶). سورة النور ۳۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۴

فرستاد.

قطعه

برای کارزار دشمن شاه که جانش خصم بود و طبع دشمن

گهی از غنچه سازد دهر پیکان گهی بر آب پوشد باد جوشن جمعی را که ممدّ و معاون خود تصور کرده بود سبب هلاک او شده شر آن شریر کفایت کردند و کفی اللّه المؤمنین القتال.

بیت

ای کرمش کار جهان ساخته‌بی‌من و تو از همه پرداخته

ذکر تفویض مملکت اوزجند به میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ

چون ممالـك مـاوراء النهر در قبضه اقتـدار خاقـان کامکـار قرار یـافت و انوار عاطفت آن حضـرت بر اطراف آن ولایت تاخت، رای اعلی اقتضای فرمود که میرزا امیرك احمـد بن میرزا عمر شـیخ را که در ملازمت آن حضـرت طریق جانسپاری مسلوك داشته بود تربیت نموده مملکت اوزجند را سـیورغال او فرمود و برادر او میرزا بایقرا را و امیر مضـراب و امیر موسی کا را تعیین نمود که به آن ولایت رونـد و مهمات آن نواحی ساخته و رعایا نواخته به اردوی همایون بازآیند و امرای منغلای سـر خدای‌داد و پسـر او اللّه‌داد را که در قلعه شـاهرخیه بود آوردنـد و به عنـایت پادشاهـانه اختصـاص یافتنـد و امیر شـیخ نور الـدین که به موجب حکم عازم ملاقات خدای‌داد بود، چون عنایت ایزدی قضـیه او را کفایت فرمود، امیر معاودت نمود و عرضه داشت که لشکر مغول به ولایت آمده مبادا که خرابی کنند. اگر اجازت باشد به جانب ولایت خود رود و آن حضـرت اجازت فرمود به شرط آن‌که زود بازآید و امیر شیخ نور الـدین قبـول کرد و آفتـاب رایـت همـایون سـایه دولت بر ولـایت خجنـد انـداخت و به مسـامع جلـال پیـوست که بعـد از واقعه امیر خدای‌داد نگاهبانان میرزا خلیل سلطان به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۵

اتفاق او به طرف الاقلعه رفتند و به امیر خالق پسـر امیر خدای‌داد پیوستند. فرمان همایون نفاذ یافت که امیر شاه ملك و جمعی امرای نامدار به جانب آلا روند و ایشان را به دست آرند و رایات ظفر آیات عازم دار السلطنه سمرقند شد.

ذکر آمدن میرزا خلیل سلطان پیش حضرت خاقان سعید

امیر شاه ملك به طرف الان‌کوه رفته قلعه آن را محاصـره کرد. میرزا خلیل سـلطان پیغام فرسـتاد که راه من بازدهید که از قلعه بیرون می‌روم و عبد الخالق نیز گفت شما از در قلعه برخیزید که من پیش حضرت خاقان سعید می‌آیم. امیر شاه ملك ترك محاصره کرده عازم اردوی همایون شد. شیخ نور الدین به میعاد نیامد.

آن حضـرت مولانـا قطـب الـدین قرومی* و امیر توکـل قرقرا را کـه از اقران به کیـاست و فراست ممتـاز بودنـد و در زمـان حضـرت صاحبقران به امور کلی قیام می‌نمودند پیش امیر شـیخ نور الدین فرسـتاد. مضمون سخن آن‌که مقرر چنان بود که به زودی مراجعت نماید. سـبب توقف چیست. امیر شـیخ نور الدین گفت عنایت آن حضـرت درباره خود بسـیار بسـیار مشاهده کرده‌ام و از تقصـیرات شرمنده‌ام.

بیت

عذر تقصیر نخواهم که در این خدمت رفت‌گر خدا خواسته باشد که به خدمت برسیم امیدوارم که در این ولا از آمدن معاف دارند و چون رایات همایون به جانب خراسان عود نماید این بنده به خدمت میرزا الغ بیك گورکان،

بیت

کمری بر میان جان بسته‌جان کمروار بر میان بسته حاضر شوم و میرزا خلیل سلطان از جانب الّان‌کوه آمده به امیر شیخ

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۶

نور الدین پیوست و مولانا قطب الدین صدر و امیر توکل بازآمده معذرت امیر شـیخ نور الدین عرضه داشـته حضرت خاقان سعید را عذر او مسموع نیفتاده عنان عزیمت به جانب او انعطاف داد.

و در آقسولات یحیی کا نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان آمده احوال او به عرض رسانید و آن حضرت او را به مواعید مستظهر ساخته بازگردانید. میرزا خلیل سلطان باز یحیی کا را فرستاد که آن حضرت عهد و میثاق کرده که از امرا هرکس به این طرف آید، این فرزند همراه او عزیمت اردوی همایون نماید. امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی و امیر علیکه کوکلتاش را تعیین فرمود و هرچند عالمیان را معلوم بود که بر قول آن حضرت اعتماد می‌توان نمود، اما چون معاهده میان اصناف جهانیان

مصرع

رسمی است قدیم و عادتی مألوف است

آن حضرت به دل صافی و اعتقاد پاک بر زبان آورد که دل و زبان در این سخنان یکسان دارم که اصلا و قطعا قصد جان فرزند، خلیل سلطان نکنم و او را عزیز و مکّرم دارم و اگر کسی قصد او کند کائنا ما کان به قدر وسع در دفع آن کوشم و سخن غرض‌خواه در حق او نشنوم. امرا این عهود از آن حضرت شنیده عزیمت نمودند و به حدود اترار آمدند که میرزا خلیل سلطان و شیخ نور الدین در اترار بودند. امیر شاه ملک در کنار آب توقف نمود و امیر حسن صوفی و امیر علیکه را روان فرموده و امرا ملاقات کرده سخنان حضرت خاقان سعید به عرض رسانیدند و امیر شیخ نور الدین نیز حاضر بود. میرزا خلیل سلطان به عنایت مستظهر گشت و بر عهد و میثاق اعتماد نموده عزیمت اردوی همایون فرمود و در موضع ازوناتا به شرف دستبوس مشرف شد. آن حضرت او را به اعزاز و اکرام تمام در آغوش آورد و مجلس انس ساخته اسباب عیش پرداخته شد و آرای متفرق و اهوای منتشر بر ولای دولت قاهره متفق و مجتمع گشت.

و موکب همایون به جانب دار السلطنه هرات معاودت نمود و آفتاب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۷

اوج معالی عزم برج شرف و مرکز سعادت فرمود و آوازه این فتح همایون و بشارت میمون در اقطار آفاق و اطراف ممالک ربع‌مسکون انتشار یافت.

بیت

صیت فتحش چو پرتو خورشیدرود از شرق تا به غرب جهان

ذکر عنایت فرمودن مملکت ماوراء النهر و ترکستان به مهر سپهر سلطنت و کامکاری میرزا الغ بیک گورکان

حضرت خاقان سعید ایالت مملکت ماوراء النهر ترکستان را به فرزند سعادتمند، راحت روح و قوّت دل، قرة عین، مغیث الدین میرزا الغ بیک گورکان عنایت فرمود و هرچند آن فرزند دولتمند در تقدیم اسباب عدالت و تنفیذ احکام سیاست به هیچ تهییج و تحریض به تصریح و تعریض محتاج نه، اما آن حضرت از راه شفقت پدرانه و نصیحت پادشاهانه مشفقانه فرمود که حق تعالی این موهبت عظیم و عطیت جسیم ما را ارزانی داشت و با عجز آلت و قصور حالت به نظر اجتبا مخصوص ساخته فرمان ما را در اقطار عالم نفاذ داد و ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ «۴۷» باید که قدر دولت و پادشاهی دانسته شکر نعمای الهی به‌جا آورد و ابواب انصاف و انتصاف بر روی ارباب حاجت گشاده دارد به مقتضی یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِ «۴۸» در جمیع امور عمل نماید و علما را که ورثه انبیااند علیهم السلام به چشم اکرام ملحوظ و به نظر انعام محظوظ داشته در حوادث دینی از مقتضی فتوای ایشان درنگذرد و خاندان عالی‌شان متعالی مکان شیخ الأسلام برهان الملة و الدین عبد الجلیل المرغینانی که به صاحب هدایه

---

(۴۷). سورة المائدة ۵۴.

(۴۸). سورهٔ آل عمران ۵۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۸

مشهور است مکرّم و معظم دارد و فرزندان ایشان را که ابا عن جدّ مشایخ اسلام و صنادید ایام‌اند بر همگنان تقدیم نماید و در همه احوال ملاحظه جاه و جلال ایشان رعایت فرماید و قضات را در اجرای احکام شرعیه قوی دست دارد و دهاقین را که سبب آبادانی عالم و واسطه ارزاق بنی آدمند از ظلم و حیف مصون داشته به عدل‌وداد مقرون سازد و طایفه متجنّده را که نگاهداران حریم دولت و حافظان حوزه مملکت‌اند به گشاده‌رویی و خوش‌سخنی مطیع و منقاد گرداند و مواجب و مرسومات ایشان را به وقت میعاد به تمام رساند و جمعی که در شرایط جانسپاری به واجبی قیام نمایند در ازدیاد انعام ایشان افزاید و بعضی که طریق خذلان مسلوک دارند گوشمال به سزا فرماید. فی الجمله در همه احوال بر جادّه خیر الأمور رفته از افراط و تفریط محترز باشد و در سرحدها مردم کار دیده گرم و سرد روزگار چشیده معین سازد و به معموری قلاع آن بقاع به واجبی پردازد.

حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت فرزند سعادتمند مهیا فرمود و امرای شجاعت پیشه غضنفر اندیشه و وزرای صاحب کیاست صابی کفایت تعیین نمود و زمام حلّ و عقد و عنان قبض‌وبسط آن ولایت به اصابت رای صایب و فکر ثاقب امیر اعظم نویین اعدال اکرم امیر غیاث الدین شاهملک باز گذاشته اعتماد بر وفور عقل و ظهور دانش او فرمود چنانچه از فرط درایت او سزد روی به نظم امور مملکت آورد.

ذکر تفویض ولایت حصار شادمان به میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان

چون خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تأثیر کلیات مهمات مملکت ماوراء النهر و ترکستان را منظّم فرمود، موکب همایون به صوب ممالک خراسان مراجعت نمود.

ولایت حصار شادمان را به میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان به رسم سیورغال ارزانی داشت و حاصل آن ولایت را به نواب او باز گذاشت و ابواب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۰۹

نصایح پدرانه مفتوح داشته فرمود که در همه احوال نیکوکاری را عمده سازد. إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ «۴۹» و شرط الشفقهٔ علی خلق اللّه به‌جا آورد و عمال را فرماید که میان رعایا سویت نگاه دارند و جانب ضعفا را برای استرضای اقویا فرونگذارند و نگذارد که از دستور متداول و قانون متعارف عدول نمایند و رسوم محدث پیدا کنند و از کمال سیاست و فرط فراست او هرمتغلب در رنج و بلیت متقلب باشد. فرزند اعز این وصایا که بهترین هدایاست به سمع رضا اصغا نماید و در کلّ احوال این شرایط را مقتدا و پیشوا سازد و شاهزاده را شادمان به حصار شادمان روانه فرمود.

ذکر سیورغال فرمودن ولایت قندهار و کابل به خدمت میرزا قیدو بهادر

موکب همایون از جیحون عبور نموده ولایت قندهار و کابل و غزنین تا کنار آب سند و افغانستان که در زمان حضرت صاحبقران مفوّض به میرزا پیرمحمد بن میرزا جهانگیر بود، حضرت خاقان سعید به فرزند ارجمند او میرزا قیدو بهادر عنایت فرمود و فرمود که آن ممالک را به احسان و معدلت رونق و طراوت دهد و اندیشه ظلم و بیداد و جور و فساد را که عاقبت وخیم و غایله عظیم دارد بر ضمیر منیر نگذراند.

مصرع

آیینه همان به که بر او گرد نباشد

فالملك يبقى مع الكفر و لا يبقى مع الظلم و عنان عادت و سيرت به دست عقل و بصيرت سپارد و گوش هوش بر مضمون عليكم بالنّمط الأوسط دارد و نام خوب كه مجدّد طراوت ملك و دعاى خير كه مؤكد قاعده دولت است در باب بزرگى خرد نشمرد.

---

(۴۹). سورة التوبة ۱۲۰.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۱۱۰

ذکر تفویض ممالک بلخ و مضافات آن به جانب میرزا ابراهیم سلطان بهادر

راى اقاليم‌گشاى حضرت اعلى اقتضاى آن فرمود كه ايالت ولايت بلخ و طخارستان تا سرحد كابل و بدخشان به فرزند دولتمند، آفتاب آسمان دولت، ماه سپهر مملكت، ابو الفتح ميرزا ابراهيم سلطان تفويض نمايد و رفع و خفض و بسط و قبض آن ممالك به يمن عدل شامل و حسن عقل كامل او رجوع فرمايد. بنابرآن نشان همايون نفاذ يافت كه شاهزاده كه در دار السلطنه هرات قايم‌مقام حضرت خاقانى بود متوجه اردوى اعلى گردد و شاهزاده امتثال مثال عالى فرموده و از هرات عزيمت نموده شانزدهم ماه رجب در خطه اندخود به شرف ملازمت مشرف گشت.

آن حضرت هرچند نجابت قرة العين عليه عين اللّه به عين اليقين مى‌ديد و فروغ نور الهى در جبين مبين او مشاهده مى‌نمود و معاينه مى‌ديد، اما چون مهر و شفقت پدر در حق فرزند به منزله آفتاب است در اضاءت چشم آن حضرت مشعله‌اى از راى انور خويش كه لمعه‌اى است از بوارق يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ «۵۰» پيشواى عزايم او گردانيد و فرمود كه در مصارف اعمال و تصاريف احوال تقوى و پرهيزكارى كه زاد معاد و عتاد يوم التناد است فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى «۵۱» پيرايه عادت و سرمايه سعادت سازد و قوى و ضعيف را در قضيه معدلت يكسان داند و رايت ظلم و آيت جور منكوس و مطموس گرداند و از دعاى ستم رسيده كه اتّقوا دعوة المظلوم پهلو تهى كند و قاعده خيرات و بناى حسنات ممهّد و مشيد و نام نيك او را ابد الدهر باقى گذارد.

بيت

نماند به گيتى كسى پايدارهمان به كه نيكى بود يادگار

---

(۵۰). سورة النّور ۳۵.

(۵۱). البقرة ۱۹۷.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۱۱۱

چون كليات مهمات آن ولايات برحسب ارادت سرانجام يافت، موكب همايون به فال سعد و طالع ميمون متوجه دار السلطنه هرات شده در شانزدهم ماه شعبان در مستقر دولت و سرير سلطنت نزول اجلال فرمود.

مصرع

چون آفتاب آمده در خانه شرف

ذکر کشته شدن سلطان علی بن پیرپادشاه ابن لقمان پادشاه بن طغا تیمور خان

حضرت خاقان سعيد نوبت دوم كه لشكر به مازندران كشيد، پيرپادشاه به ولايت رستمدار برد و شرح آن گذشت. چون موكب همايون معاودت نمود، پسر پيرپادشاه سلطانعلى به الهام دولت و تلقين سعادت به عزم بساط بوس متوجه گشته در حوالى مهنه مباركه به اردوى همايون رسيد و آن حضرت درباره او تربيت و عنايت فرمود و در يورش سيستان ملازم بود. بعد از فتح قلعه فراه،

ناگاه بی‌موجبی فرار نمود و به رستمدار رفت که پدرش آن‌جا فوت شده بود و امیر کیومرث رستمداری او را مددی تمام کرد و نوکران پدر او و بعضی مردم هرجایی پیش او جمع شدند و خبر توجه رایت ظفر آیات به جانب ماوراء النهر شنیده تسخیر استراباد با خود قرار داد و چون میرزا الغ بیک گورکان متعاقب موکب منصور روان شد و نوکر معتمد خود ابو اللیث را در استراباد گذاشت، سلطانعلی به اغوا و افساد جمعی عازم استراباد گشت و ابو اللیث اسباب محاربه ساخته هردو گروه با لشکر انبوه به‌هم رسیدند و آتش قتال اشتعال یافت و زخمی کاری به سلطانعلی رسیده هلاک شد و سپاه منصور غنیمت نامحصور گرفته سر سلطانعلی را به هرات رسانیدند.

ذکر آمدن امیر سید علی از ساری و باز او را به ولایت رسانیدن

حضرت صاحبقران هنگام مراجعت از روم و شام حکومت آمل و ساری و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱۲

توابع به جناب مرتضای اعظم امیر سید علی بن امیر سید کمال الدین بن امیر سید قوام الدین عنایت فرموده بود و بعد از واقعه آن حضرت، حضرت شاهرخی نیز آن ممالك برو مسلم داشت و در این ایام که آن حضرت در ماوراء النهر بود، امیر سید مرتضی برادر امیر سید علی مذکور به معاونت سادات هزاره جریب که داماد ایشان بود، لشکری جمع آورده قصد برادر کرد و او التجا به درگاه عالم‌پناه آورد و آن حضرت درباره او عنایت و تقبل فرمود که او را به مملکت او برساند و صاحب اعظم خواجه شمس الدین محمد مشرف سمنانی را مقرر فرمود که مصاحب امیر سید علی به ولایت ساری رفته امیر سید مرتضی را گوید که حضرت صاحبقران ولایت آمل و ساری به امیر سید علی عنایت فرمود و ما نیز مقرّر داشتیم. حال استماع می‌رود که جناب مرتضوی او را از آن ولایت اخراج کرده از این‌جانب تحاشی ننمود. این معنی از کیاست و فراست او دور می‌نماید. چه عالمیان را معلوم است که ما عنایت و رعایت درباره ایشان لازم می‌دانیم و ملتمسات ایشان را به انجاح مقرون می گردانیم و عاقل بی‌موجبی وحشت حضرتی که منبت آمال نهال او بوده به دل راه ندهد و باید که مراسم متابعت به تقدیم رساند و روی از جاده اطاعت نگرداند و این سخن بنابر رشدی که از ناصیه روزگار مرتضوی شنیده‌ایم واثقیم که به سمع قبول خواهد شنود و اگر در دل اندیشه فاسد و در دماغ غروری باطل دارد بیرون خواهد کرد. ما امروز در خراسان که مرکز دایره دولت است با هشتاد هزار سوار مکمل نشسته‌ایم و خاطر از جوانب جمع و ضبط آن مملکت ظاهرا احتیاج نهضت رکاب همایون نداشته باشد.

چه لشکرها که در آن حدوداند و انتظار اشارت می‌برند، اگر جناب مرتضوی نصیحت و فرمان نشنود، شنوانند.

خواجه شمس الدین محمد مشرف و امیر سید علی به استراباد رسیده خواجه محمد به ساری رفت و امیر مرتضی را نصیحت کرده به جایی نرسید.

خواجه محمد بازآمد و امیر سید علی در استراباد نوکران امیر خضر خواجه و فوجی از مردم ساری جمع آورده به طریق شبیخون به ساری رفت و سید مرتضی را بیرون کرده

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱۳

مملکت بر او قرار گرفت.

ذکر آمدن سرداران و ایلچیان اطراف به تهنیت فتح ممالک ماوراء النهر

در آن ولا که رایات همایون از مملکت ماوراء النهر معاودت نمود، امیر نیکپی شاه بدخشانی که شاه بهاء الدین برادران او را به قتل آورده بود، او گریخته پناه به درگاه عالم‌پناه آورد و حضرت خاقان سعید او را نوازش نموده به مواعید امیدوار گردانید و از طرف

خوارزم ایلچی میرزا انکه رسیده تهنیت فتح ماوراء النهر رسانید و آن درباره او رعایت فرموده اجازت داد و نوکران فولاد خان و امیر ایدکو بهادر و امیر ابسی که صاحب‌اختیار دشت قبچاق و ممالک اوزبک بودند به رسم رسالت رسیدند و بیلاکات پادشاهانه از شانغار و جانوران شکاری رسانیدند.

مضمون رسالت آن‌که:

«حسن مکارم اخلاق و لطف مآثر اعراق آن‌جناب در ممالک آفاق خصوصا در ولایات دشت قبچاق اشتهار تمام دارد. در این ایام چون خطه فاخره سمرقند که منشأ دولت و مبدأ سعادت است به فرّ قدوم مبارک زینتی تازه یافت و به تجدید، آن ولایات تعلق به فرمان برادران آن دیوان گرفت واجب نمود شرایط تهنیت به‌جای آوردن. ملتمس آن‌که بعد الیوم اصلاح ذات البین و اتفاق جانبین حاصل باشد.

بیت

چو ما دوست باشیم با یکدگربود راهها ایمن از شوروشر آن حضرت ایلچیان را انعام فرموده به کلاه و کمر پادشاهانه نواخت و از برای فولاد خان و امیر ایدکو و امیر ابسی بیلاکات خسروانه معین ساخت و امیر حسن‌کا را که به حسن خلق و لطف نطق موصوف بود مقرر فرموده که پیش

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱۴

فولاد خان رود و از برای شاهزاده جوان‌بخت میرزا محمد جوکی بهادر کریمه‌ای از خاندان خانی و دودمان چنگیزخانی خواستداری نماید و دختر امیر ایدکو را که از قوم منکقوت‌اند نامزد گرداند و امیر حسن‌کا عزیمت نمود. در این اثنا، جمعی ترکمانان در اغریچه و دهستان بودند و در فتنه پیرپادشاه فرار نمودند به رهنمونی بخت، کلانتر ایشان تیمور سالار ایل و الوس خود جمع کرده و به یورت اصلی آورده به شرف بساطبوس رسید. آن حضرت گناه ایشان عفو نموده احشام را در آن مقام یورت داد و همه آسوده‌خاطر آرام گرفتند و نشستند.

ذکر فرستادن جناب ولایت‌مآب شیخ زین الدین الخوافی به جانب سیستان

در سال گذشته گذشت که موکب ظفرنشان از یورش سیستان بازگشت و عزیمت ماوراء النّهر فرمود.

مصرع

اکنون چو به دولت و ظفر بازآمد

حکام سیستان تمهید معذرتی نموده عرضه داشتند که اگر آن حضرت جناب ولایت‌مآب شیخ زین الدین الخوافی را روان فرماید و خون اهالی سیستان بخشیده هرآینه ایشان ایمن شده به خدمت شتابند. آن حضرت ملتمس مبذول داشته جناب ارشاد انتساب را رخصت عزیمت فرمود و اکابر سیستان استقبال نموده وظیفه احترام به‌جای آوردند و جناب شیخ عنایت و مرحمت که حضرت خاقان سعید وعده فرموده بود به اهالی آن ولایت رسانید. اکابر آن‌جا مثل شاه مسعود برادر شاه قطب الدین و قاضی سابق حرب و باقی اعیان سیستان با تیغ و کفن به درگاه عالم‌پناه آمدند. جناب شیخ زبان فصاحت به شفاعت إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ «۵۲»

(۵۲). سورة المائدة ۱۱۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱۵

برخواند و ان تعفوا اقرب للتقوی برخواند و به موقف عرض رساند که قدم صدق این جماعت از موضع ثبات لغزیده است و آن حضرت را در این باب اقتدا به سنت الهی باید کرد که با کمال قدرت و جلال بر مآثم و جرایم بندگان وقوف می‌یابد و در عقوبت

اهمـال و امهـال می‌فرمایـد و چون از در توبه درآینـد توبه ایشـان قبول می‌فرمایـد و روشن است که سیسـتانیان مـدتّها نسـبت بـا این خانـدان طریقه خـدمتگاری و وظیفه جانسپاری به‌جـای آورده‌انـد و حالا ـ اگر در کفران نعمت قـدمی گذارده‌انـد و خـاطر منوّر آن حضرت آزرده، جزای خویش دیدند و زهر قهر چشیدند و انگشت ندامت گزیدند و الحالهٔ هذه به امید رحمت پادشاهانه،

مصرع

با تیغ و کفن به زینهار آمده‌اند

آن حضـرت را بواعث مرحمت جبلی در حرکت آمـده شـفاعت جناب شـیخ قبول فرمود و خطّ عفو بر جراید جرایم ایشان کشـید و همه را انعـام و اکرام نموده شاه نصـرت ولـد شاه محمود که در قلعه طوس محبوس بود اطلاق فرمود و مصاحب اکابر سیسـتان پیش پدرش شاه محمود فرستاد و شاه مسعود ملازم اردوی همایون گشت.

ذکر آبادان گردانیدن شهر مرو

حضـرت خاقان سـعید پانزدهم ذی قعده به طالع سعد و اختر همایون بر صوب بادغیس که متنزهات آن در فصل بهار خرمتر از روی نگـار و خوشـتر از وعـده دلـدار است نهضت فرمود و چون قواعـد سـلطنت به عمـارت اسـتقرار می‌یابـد و معاقـد خلافـت به زراعت نشوونمـا می‌نمایـد خـاطر انور حضـرت چنـان اقتضـا فرمود که شـهر مرو را که به مرور زمـان مـدروس و ویران بود به حـال عمارت بـازآورد و آن خطه که از مشـاهیر بلـدان خراسـان است و تختگاه سـلاطین کامران و به دسـتبرد روزگار و حوادث لیل و نهار درهم ریخته و از عمارات آن جز رسوم و اطلال نمانده عمارت کنند و از سـنه ثمان عشـر و ستمایه که تولی خان پسر چنگیز خان حکم به ویرانی آن فرمود تا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱۶

این سـال که بنیـاد عمارت شـد، صـد و نود و چهار سال گذشـته بود. القصه آن حضـرت فرمود که در مجموع بلاد خراسان ترک و تازیک و دور و نزدیک روی بدین مهم آورند و نخست آب که معیشت انسان بدان منوط بل اصل خلقت اشـیا بر آن مربوط اسـت جاری ساختند و فرمان همایون نفاذ یافت که آب مرو که از نهر مرغاب است و بند آن را آب برده و جوی انباشته جوی را باز روبند و بند را بندند و بدین امر خطیر از امرای کبیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر موسـی و از دیوانیان امیر علی شـقانی مقرر شدند و کـاری که فرضـا پادشاه با خیل و سـپاه به یک سال نتوانـد کرد به انـدک مـدتی و سـهل فرصتی به اتمام رسـید و زمینهای چون دل عاشـقان خراب و به‌سان کار هنرمنـدان بی‌آب، چون رخسار خوبان و عـذار لاله‌رویان طراوت و صـفا و رونق و بها یافت و اطراف و جوانب که مساکن ارانب و اماکن ثعالب بود منبت درختان ریان و مبیت مرغان خوش‌الحان گشت و سال اول پانصـد زوج عوامل به زراعت مشـغول شـد و خلایق به تمـدن و توطن آن مایـل شدنـد. طول جوی از سـربند تـا دروازه علمـدار که مقبره بریـده و حکم* علمـداران حضـرت رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله و سـلم است دوازده فرسـنگ و عرض در اوایل بیست گز تا پانزده گز و عمق از پنج گز کمتر نیست و در شهر مساجد و بازارها و حمامات و خانات و خوانق و مدارس و دیگر بقاع خیر ساختند و چون آب رفته به جوی مرو بازآمد و عمارت شـهر ساخته‌وپرداخته شد، امرا متوجه پایه سـریر اعلی گشتند و حضـرت خاقان سعید تا آب مرغاب برفت و به سـبب گرمی هوا به جانب ییلاق کیتو بازآمد و در آن فضای دلگشای آداب عید اضحی به جای آورده عازم دار السلطنه هرات شد.

بیت

به یمن عون الهی به دولت و اقبال‌رسید موکب عالی به مستقر جلال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱۷

ذکر وقایع ممالک فارس و عراق و شهادت میرزا پیرمحمد و جلوس میرزا اسکندر

سابقا به موقف عرض رسید که میرزا اسکندر به شیراز آمده میرزا پیرمحمد او را دلجویی نموده و عزم تسخیر ولایت کرمان فرمود و مراحل پیموده به منزل دوچاهه رسید. خواجه حسین شربتدار که میرزا پیرمحمد او را از طبیب‌زادگی به مرتبه امارت رسانید و در ملک و مال صاحب‌اختیار مطلق گردانید، آن ناپاک با جمعی بی‌باک بر غدری اتفاق کردند و نیمشب در خرگاه آن پادشاه عادل سلیم القلب درآمده او را به درجه شهادت رسانید و میرزا اسکندر آگاه شده با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و بعد از دو شبانروز به اقبال و سعادت از دروازه دولت درآمد و به خانه امیر تیمور خواجه که قایم‌مقام میرزای سعید شهید بود رفته صورت واقعه باز گفت.

امرا که در شهر بودند آن حرکت از میرزا اسکندر گمان بردند و چون لشکریان رسیده شرح قضیه باز نمودند، اعیان و کلویان فارس به امیرزاده اسکندر بیعت کرده او را به پادشاهی برداشتند و خواجه علاء الدین محمد که کلانتر کلویان بود به ضبط شهر و بارو قیام نمود و خواجه حسین بعد از فراغ از واقعه پادشاه سعید، برادر [خود] خواجه علی را فرمود که به وثاق میرزا اسکندر رفته او را نیز شربت شهادت چشاند و

مصرع

او همعنان باد به شیراز رفته بود

و امیر عبد الصمد همان زمان به طرف یزد رفت و باقی امرا مطیع حسین ناپاک شدند و آن ملعون به عظمتی هرچه تمامتر به ظاهر شیراز آمده و در میدان سعادت چتر بالای سر او داشته از چهار طرف شهر جنگ انداخت و به درب موردستان آمده با کلو علاء الدین محمد سخن گفت و جوابهای محکم شنید و میرزا اسکندر در درون دروازه آن سخنان را شنید و آن روز تا شب از طرفین تیراندازیهای مردانه و جنگهای بهادرانه کردند و آخر روز یکی از امرا از دروازه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱۸

موردستان به شهر درآمد و خواجه حسین آگاه شده سراسیمه‌وار از راه جعفرآباد عازم یورت گشت و امرای لشکر میل میرزا اسکندر کردند و میرزا اسکندر شمشیر کشیده فرمود که دروازه موردستان گشایند تا امرا و لشکریان درآیند و در آن شب دیجور عبور یوم النشور بر صراط ظاهر شد. روز دیگر صباح، آن نابکار نمک‌حرام مخدوم‌کش، به جانب کرمان فرار نمود و میرزا اسکندر جمعی را که شرارتشان زبانه کشیده بود سیاست فرمود و مملکت فارس بی‌مانع و منازع به حکم استحقاق و حق وراثت به تحت تصرف و تسخیر درآمد.

بیت

در ثنا اسکندر ثانیش گر گویم رواست‌زان که سدّ مملکت به از سکندر داشته و امرا که پیرمحمد ایشان را به طریق منغلای به کرمان فرستاده بود از این خبر متفرق گشته عازم شیراز شدند. امیر صدیق در راه حسین لعین را گرفته و یک گوش او بریده با خنجر به رسم نشانی پیش میرزا فرستاد و او را به مزار شیخ سعدی قدس سره آورده بعضی از ریش و بروت او تراشیدند و آرایش خاتونانه کرده بر گاو نشاندند و کلاه دولت بر سر نهاده پیش میرزا اسکندر آوردند. میرزا اسکندر از او پرسید که چرا قصد قتل برادرم کردی. گفت اگر من قصد او کردم ترا خود بد نیامد.

میرزا اسکندر کارد کشیده به دست خود چشم راست او را بیرون آورد و فرمود که او را به زخم چماق هلاک کردند و سر او را به اصفهان فرستاد. تنه شوم او را بعد از دو سه روز که آویخته بودند سوختند و مجموع امرا پیش میرزا اسکندر جمع آمدند.

و داروغه یزد با آن‌که نوکر قدیمی خاندان عمر شیخی بود مخالفت نموده امیر عبد الصمد و طاهر را گرفت. بیک ملک آغا را که

مخدومه او بود غارت کرده از شهر بیرون راند و میرزا اسکندر خبر یافته امیر عبد اللّه و عبد الکریم و خواجه محمود خوارزمی را به محاصره یزد فرستاد و خود عازم اصفهان شد و در صحرای کوشک زر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۱۹

قورلتای فرمود.

ذکر سلطان معتصم

و پیش از این، سلطان معتصم بن زین العابدین بن شاه شجاع که امیدگاه دودمان اویسیه و پشت و پناه خاندان مظفریه بود کشته شد. احوال چنان بود که چون پدرش را به سمرقند بردند او به جانب شام افتاد و بعد از واقعه حضرت صاحبقران عازم عراق و آذربایجان شد و امیر قرایوسف او را نیک دید و روزی چند در تبریز به عیش گذرانید. بعد از آن به اتفاق امیر بسطام جاگیر و رهنمونی قاضی احمد صاعدای عزم اصفهان کرد و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیرمحمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبانشاه که در اصفهان بودند به استقبال رفته و جنگ ناکرده متوجه یزد شدند و امیر شاه نوکر جلبانشاه در کاشان بود به اتفاق صاحب اعظم خواجه غیاث الدین سیدی احمد ضبط شهر کرده و خود را از کاشانیان و کاشانیان را از لشکر سلطان معتصم نگاه داشتند و شرط حزم به‌جای آوردند.

و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ که عازم یزد بود جدا شده در کوشک زر پیش میرزا اسکندر آمد و صورت حال به عرض رسانید. میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کیومرث و بیان را در عقب امرا که جنگ ناکرده به طرف یزد رفته بودند فرستاد و خود متوجه سلطان معتصم گشت و در حوالی آتش‌گاه هردو لشکر به‌هم رسیدند و جنگ در پیوست و اصول و اعیان فارس به جانب سلطان معتصم رفته و دشمن دلیر گشته نزدیک قول میرزا اسکندر راندند. اما لشکر اسکندری به نیروی بازوی حیدری دود از دودمان مظفری برآوردند و سپاه سلطان معتصم پشت داده روی به گریز نهاد.

اکثر سرداران آذربایجان و عراق دستگیر شدند و پای‌بند تقدیر گشتند و سلطان معتصم به در اصفهان رسیده خواست که اسب از جوی جهاند و شاهزاده مردی گران بود. خود را نگاه نتوانست داشت. به قفا افتاده دلاوری از عقبش رسیده سر او را از بدن جدا کرده و آتش فتنه او فرونشست و ملک فخر الدین نطنزی نیز

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۰

کشته شد و امیر بسطام جاگیر به جانب ری رفت و قاضی نظام الدین احمد صاعدی طوق تعصب در گردن انداخته به اتفاق رعایای چهاردانگه و دودانگه از کوتاه‌اندیشی امل دراز پیش گرفت و هرچند میرزا اسکندر ایلچی فرستاد، فایده‌ای نداد و مسموع نیفتاد و بدان واسطه آن بهار و تابستان تا نصف خزان در بیرون اصفهان خرابی تمام واقع شد.

در این ولا، میرزا رستم از حضرت خاقان سعید اجازت یافته نزدیک اصفهان رسید. قاضی احمد صاعدی که از متهوّران جهان بر سرآمده بود، با دیگر سرداران استقبال نمود و میرزا اسکندر خبر یافته امیر عبد الصمد را که از حبس یزد خلاص شده به جانب ورزنه آمده بود روان فرموده و امیر خان سعید برلاس را به تاخت جربادقان تعیین نمود و موکب اسکندری عازم دار الملک شیراز شد و جمعی امرای میرزا پیرمحمد که از اصفهان متوجه یزد بودند و امرای میرزا اسکندر صدیق و کیومرث و بیان متعاقب ایشان عزیمت نمودند و به یکدیگر رسیده جنگ کردند و لشکر میرزا اسکندر غالب آمد. امیر جلبانشاه برلاس به صدیق و کیومرث پیوست و امیر شیخ محمد جوان و امیر خان سعید برلاس از راه کرمان به خراسان رفته به میرزا رستم پیوست و باعث گشته و اجازت یافته به عراق آمد چنانچه مذکور شد.

و امرای میرزا اسکندر که به محاصره یزد رفته بودند یزدیان به تنگ آمدند و امیر عبد الصمد را از حبس بیرون آورده جهت صلح پیش میرزا اسکندر فرستادند و طاهر را نیز گذاشتند و ابا بکر که سردار یزدیان بود طاهر را قایم‌مقام خود ساخته، نیمروز از قلعه

بیرون آمـد. طاهر فرصت غنیمت شـمرده در قلعه که به طرف شـهر بود در بست و دروازه بیرون را گشاده قاصـدی همعنان باد پیش امرا فرسـتاد و امرا لگام ریز در قلعه تاختند و مهمات آن مضـبوط ساختند و بسـیار از اشرار به قتل آمدند و میرزا اسکندر امیر یوسف جلیل را به حکومت یزد مقرّر فرمود.

و چون ممالک فارس و بعضـی از عراق عجم میرزا اسـکندر را مسـخر و مسـلم شـد، عرضه داشتی به خـدمت حضـرت خاقان سـعید فرستاد و پیغام داد که بعد از واقعه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۱

جـانسوز برادر سـعید شـهید کارها بر سـنن اسـتقامت به فر دولت قاهره منتظم است و عرصه ممالک از مزاحمت اضـداد مستصـفی و التماس نمود که از برادران هرکه صـلاح دانند نامزد عراق گردانند تا ممّد و معاون یکدیگر باشند و حضرت خاقان سعید رقم اختیار به نام میرزا بایقرا کشـید و طبل و علم و عبید و خدم و سایر اسـباب پادشاهی مرتّب داشـته روان فرمود و به میرزا اسـکندر نوشت که چون لطف یزدانی و فضل ربّانی اسـلاف ما را به محض عنایت نفاذ امر و جریان حکم کرامت فرمود و از اسلاف به اخلاف رسید و خدای تعالی آن فرزند را مقالید امر و نهی مملکتی که به تختگاه سلیمان (ع) منسوب است ارزانی داشت شکر آن به‌جای باید آورد تـا مـوجب دوام دولت گردد و بر موجب ملتمس او سـنشّد عضـدک باخیـک میرزا بـایقرا را متوجه آن صوب گردانیـدیم. بایـد که طریقه عاطفت مسـلوک دارد تا عقد الفت انتظام گیرد و کار موافقت التیام پذیرد. بحمد اللّه که جناب فرزندی از این وصایا مستغنی است. امـا بنابر تـذکار تکرار می‌نمایـد. منتظر از خصایص کرم و لطایف شیـم فرزنـدی آن است که برادران وصـلت رحـم را در ظلّ شفقت خویش دارد. چه رعـایت اقـارب را در ثبـات دولت اثری است هرچه عظیم‌تر. اکنون صـدق شـفقت ما بر اخوان خویش لازم شناسد و پیوسـته طریق مکاتبات مسـلوک داشته ابواب مراسلات مفتوح دارد و آرزویی که باشد اعلام نماید تا در اتمام آن وظایف اهتمام مبذول افتد و به اجابت موصول گردد. ان شاء اللّه تعالی.

ذکر فرستادن میرزا خلیل سلطان به جانب عراق و آذربایجان

میرزا خلیل سـلطان ملازم حضـرت خاقان از ماوراء النهر به هرات آمده بود و آن حضرت او را در محل نیک فرود آورده مواجب به واجب تعیین نمود و نوکران او را رعایت فرمود و میرزا خلیل سـلطان چند روز به عیش گذرانیده خدمت پیش گرفت و روز و شـب خود را نقش شادروان قصر دولت آن حضرت ساخته ملازمت پایه تخت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۲

سلطنت را قبله حاجات دانست. آن حضـرت را مهر و محبت در حرکت آمـده اسباب سـلطنت او مهیا فرمود و امرای نامدار مثل امیر حمزه قتوقو و بیـک فولاـد و خضـر سپاهی و صـدر حسن و خواجگی را با ده هزار سوار نامـدار تعیین نمود که متوجه عراق عجم و آذربایجان شونـد که تعلق به دیوان پـدر مرحوم او میرزا امیرانشاه داشـته و هرجا تواننـد مسـتخلص گردانند و هرکجا مصـلحت دانند مقام کننـد و آن حضـرت فرمود که رایات همایون متعاقب متوجه آن بلاد است و میرزا خلیل هفتم ذی قعده عازم عراق گشت و در این اثنا، نوکر میرزا اسـکندر هرقوجاق قوچین از جانب فارس رسـید و بیلاکات پادشاهانه به عرض رسانید و اخبار آن دیار بازگفت و آن حضرت او را تربیت و عنایت فرموده خوش بازگردانید و سخنان خوب فرستاد.

ذکر وقایع عراق عرب و عجم و احوال سلطان احمد

سلطان احمد سال گذشـته که تسخیر ولایت خوزستان فرمود مقصود نیزه‌دار را در آن قلاع تعیین نمود و عازم دار السلطنه بغداد شد و آخر زمسـتان او را در بغـداد عارضه‌ای پیـدا شـده به دلالت اطبا میل هوای ییلاق نموده تا زیارت شـیخ المشایخ اویس قرنی قدس

سره آمد و مزاج او روی به صحت آورد و امرا او را بر عزیمت جانب سلطانیه [اغوا] کردند و نمودند که بسطام جاگیر به اصفهان رفته و پسرش بایزید کودکی در آن‌جا نشسته. به مجرد آوازه شما قلعه باز می‌گذارد و خرم شاه درگزینی زیادت مبالغت کرد. سلطان به همدان آمد و شنید که بسطام شکسته‌حال از اصفهان بازگشته و از عزیمت سلطان آگاه شده معصوم برادر خود را در سلطانیه گذاشت و به اردبیل رفت. سلطان در قروق سلطانیه فرود آمد و حکام اطراف به تخصیص سید عبد الرزاق که به تغلب حاکم قزوین شده بود پیش سلطان آمده و به تشریفات پادشاهانه مخصوص شد. سلطان قاصد پیش معصوم فرستاده وعده‌های نیکو داد. او التفات نکرد. سلطان گفت صبر کنیم تا خود پیش ما آید.

و در این اثنا، از بغداد خبر آمد که اویس نامی به فرزندی سلطان منسوب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۳

شده و جمعی مفسدان خیال سلطنت در دماغ او نشانده‌اند. سلطان را مجال توقف نماند. به سرعتی تمام به حوالی بغداد آمد و عقد جمعیت آن جماعت از هم ریخته هرکس به جانبی گریختند و مانع بن شیث که خمیرمایه آن فساد بود و اویس مذکور گرفتار شدند.

ذکر احوال آذربایجان و قرایوسف

امیر قرایوسف موسم بهار به امیر شمس الدین محمد دواتی و امیر سیدی احمد و ازون شمس الدین عزیمت صحرای موش کرد و ملك صالح والی ماردین خبر فرستاد که امیر عثمان قصد ماردین کرده اگر به فریاد نرسند اختیار از دست خواهد رفت. امیر یوسف از راه بیابانی که از آن‌جا براق باد نمی‌توانست گذشت و فلك را از دیدن آن سر حیرت می‌گشت به حدود آمد و امیر قراعثمان لشکر به صحرا کشیده هردو سپاه به‌هم رسیدند و میان ایشان محاربه‌ای عظیم رفت. صحرای موش وحوش و طیور را بساطی شد پرفایده و سماطی پر مائده. عاقبت قرایوسف غالب آمد و قلعه ماردین را تصرف نموده داروغه‌ای نشاند و لشکر اجازت داده آن تابستان در ییلاق آلاطاق گذرانید و فصل خزان به دولتخانه تبریز آمد و لشکر به جانب ولایت شکی فرستاد. والی آن‌جا امیر سیدی احمد با لشکر در برابر آمد و مردم قرایوسف یراق جنگ ندیده بعضی مواضع شروان را غارتیدند و به تبریز آمد و دهم ماه شعبان، سلطان احمد کس فرستاده التماس نمود که جلگای همدان را جهت ییلاق به این جانب گذارند. امیر یوسف التفات ننموده فرستاده را اجازت داد و بیست و هفتم شعبان، ملك عز الدین شیر با پیشکشهای لایق آمده امیر یوسف را از فرستادن لشکر به جانب شروان منع کرد و کسان به شروان روان کرده امیر شیخ ابراهیم را بر صلح دلالت کرد و او بنابر صلاح مسلمانان شکسته‌بسته صلحی برهم بست و امیر یوسف آن زمستان در تبریز گذرانید و خشك‌سال بود. فصل بهار، عاشر ذی قعده خبر آمد که کیامرد طالقانی و مزید بکنه نواحی قزوین را غارت کردند. امیر بسطام در حدود

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۴

قزوین به ایشان رسید و آتش حرب برافروخته بسطام غالب شد و امیر یوسف از الاطاق به اونیك آمد و آن‌جا جمعی از شیخ حسن حاکم ارزنجان شکایت کردند.

امیر یوسف چهل و پنج روز محاصره کرده مردم ارزنجان به تنگ آمدند و تضرع و زاری نمودند. امیر یوسف مرحمت فرمود و شیخ حسن پیشکشهای مناسب فرستاده و خود نیز به خدمت آمد و امیر یوسف او را تربیت و عنایت فرمود و در ولایت ارض [روم] یك قلعه نیك داد و ارزنجان را به ناصر الدین پیرعمر که وزیر او بود تفویض فرمود و این احوال در شهور سنه ثلاث عشر و ثمانمایه واقع شد و در این ولا خبر آمد که سلطان احمد عازم تبریز است.

وقایع سنه ثلاث عشرهٔ و ثمانمائه ذکر نهضت پادشاه برجیس قدر بهرام قهر به ولایت ماوراء النّهر

اشاره

حضـرت خاقان سـعید عزم یورش ماوراء النهر جزم فرمود و سـبب این عزیمت آن بود که در اواخر ذی الحجّهٔ خبر آمد که امیر شیخ نور الدین گرد فتنه‌ای برانگیخته و خاك ادبار بر فرق روزگار خود بیخته، با جمعی بی‌باك به حوالی سـمرقند آمده و امیر شاه ملك از سمرقند بیرون آمده و نزدیك قزل رباط به‌هم رسیدند و یك شب از طرفین پاس داشتند.

بیت

سفیده چو بر زد ز کهسار سـرپدید آمد از دور رخشان سپر هردو لشکر صفها آراستند. از طرف امیر شیخ نور الدین چند پشته بود و لشـکر او تمام نمی‌نمود. دست چپ و راست او به‌هم پیوسـته به یکبار جمله حمله کردند و بر قول امیر شاه ملك زده از جا برگرفتند و امیر وفـادار گرفتـار شـده شـکستی تمـام به لشـکر امیر شـاه ملك رسـید و شاه ملك بازگشـته به طرف قراتپه بیرون رفت و به کوه الاقسراق که میانه کش و سمرقند است پناه برد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۵

و چون مضـمون این قضـیه به مسامع جلال رسـید، فرمان فرمود که امرای نامدار چون مهر و سپهر تیغ‌زن و سپردار، مثل امیر مضراب بهـادر و امیر یادگـار شاه ارلات و امیر توکل برلاس و امیر نوشـیروان برلاس و امیر محمـد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه و امیر عجب‌شـیر متوجه ماوراء النهر شوند و جمعی امرا چون امیر حسن صوفی ترخان و امیر محمد بیك و امیر خواجه نامزد ولایت قومس و مازندران شدند که از آن حدود برخبر باشـند و شاهزاده جوان‌بخت معز الدین میرزا بایسـنغر قایم‌مقام آن حضـرت در دار السـلطنه هرات مقرّر شد و موکب همایون به طالع سعد و فال میمون چهاردهم محرم به عزم یورش ماوراء النهر نهضت نمود.

و در منزل مرو الرود، از جـانب سـمرقند عرضه داشتی رسـید که بزرگان سـمرقند مقـدمهم خواجه کمال الـدین عبـد الأول و خواجه عصام الدین* و قاضـی صـلاح الدّین و مولانا قطب الدین و امیرك دانشـمند و خواجه فضل اللّه ابو اللیثی* فرسـتاده بودند. مضمون آن‌که روز دوشـنبه شانزدهم ذی حجه خبر محاربه امیر شـیخ نور الدین و امیر شاه ملك به سمرقند رسید و همان روز محمد الیقرا به دروازه آمـده سـخن شـیخ نور الدین رسانید. سـمرقندیان به تیر چرخ او را چنان زدند که بر پلاس نهاده پس بردند و روز جمعه امیر شـیخ نور الـدین خود به درب شـیخ‌زاده آمد که محافظت آن به اهتمام خواجه عصام الدین و اولاد شـیخ‌زاده ساغرجی بود و سـخن گفته کسـی جواب نـداد و به درب آهنین رفت که خواجه عبد الأول و قاضـی صـلاح الدین آنجا بودند و سـخن گفت. خواجه عبد الأول گفت ما مردمان طالب علمیم. ما را به حکومت کار نیست. حاکم ما میرزا شاهرخ است. فرزنـد خود را با نایبی این‌جا گذاشـته بود. شـما ایشـان را گریزانیـدیـد. مـا شـما را تا اجازت حاکم نباشـد، اختیار نخواهیم داد و بزرگان بعـد از عرض این سـخنان التماس نموده بودنـد که هرچه زودتر این جمع فقرا را از دست ظالمـان خلاـص دهنـد. حضـرت خاقـان سـعید قاصـدی چون باد به سـمرقند فرستاد و از سرعت نهضت همایون بشارت داد.

و در منزل جیجکتو، بای‌بخشی نوکر امیر شاه ملك عرضه داشت آورد که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۶

میرزا الغ بیك در کنار آب به موضع کلف پول نشسـته و این بنده با امیر نوشـیروان متوجه سـمرقند گشت و در موضع قلبله از جانب امیر مضراب خبر آمد که امیر شیخ نور الدین رسید.

و شـرح آن‌چنان است که چون شـیخ نور الدین ظفر یافت، امیر رستم طغای‌بوقا را به ضبط بخارا فرستاد و چنگیز اغلان را به کش و خود متوجه سـمرقند شـد و چون آنجا اختیـاری نیافت، عم‌زاده خود امیر شـیخ حسن را فرمود که به کنار آب رفته حصار کرکین را

محاصره کنند.

در این اثنا، پسر امیر خدای‌داد حسینی بی‌اجازت امیر شیخ نور الدین به منزل و ولایت خود رفت و وهنی تمام به حال او راه یافت. وفادار را که مقیـد داشت به قتل آورده به ترمـذ آمـد و میرزا محمـد جهانگیر بن میرزا محمـد سلطان را که در ولایت حصار بود به هرحیله و تدبیر پیش خود آورد.

در این اثنا شـنید که امیر شاه ملک به سـمرقند آمـد و رایت ظفرنشان از طرف خراسان به آمویه رسـید. شیخ نور الدین میرزا محمد جهانگیر را به جانب سمرقند برد به امید آن‌که شاید مردم آن‌جا او را پیش آیند و چنگیز اغلان و عبد الکریم امیر سیف الدین را در ترمذ برابر امیر مضـراب گذاشت و سـلطان بایزید را به کلف فرسـتاد که مقابل میرزا الغ بیک را نگاه دارد و خود به سـمرقند رفته بر شهر دست نیافت.

دو سه روز در باغ دلگشا و کان‌گل گذرانید.

و چون حضرت خاقان سعید به منزل قاوتو رسید نوکر امیر شاهملک آمده سر دولت تیمور تواچی را به اردوی همایون رسانید و آن حضـرت با لشـکرهای بحر جوش به کنار جیحون به کلف رسید که میرزا الغ بیک آن‌جا بود و سلطان بایزید که از مخالفان در برابر کرّ و فر می‌نمود، چون خبر وصول رایات فرقدسای و اعلام سـپهرآرای شـنید، رو به گریز نهاده خیمه‌ها انداخت و مضمون من نجی برأسه فقد ربح دست‌آویز ساخت و چون خبر گریختن سلطان بایزید در ترمذ، به چنگیز اغلان و عبد الکریم رسید، ایشان نیز فرار بر قرار اختیار کردند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۷

که عساکر منصوره بادپایان آتش گـذارد در آن دریای مغرق که دجله و فرات نسبت به آن جویچه باشد و کر و ارس در جنب آن چشـمه‌ای نمایـد و سـند و هیرمنـد در پهلوی آن جـدول تقویم باشـد راندنـد و روز جمعه هفتدهم صـفر موکب منصور از آب عبور فرمود و امیر مضـراب نیز از گـذر ترمـذ گذشـته به اردوی اعلی آمـد و آن حضـرت میرزا الغ بیک و امیر مضـراب را به جانب کش فرستاده به آهستگی روان شد.

بیت

همی رفت بـا هوش و رای و درنـگ‌که سـرعت پشـیمانی آرد به جنـگ امیر شـیخ نور الـدین چون از عبور سپاه ظفرپنـاه آگاه شـد تجلـدی نموده از حوالی سـمرقند عـازم کنـار آب گشت. امیر شاه ملک سوار و پیاده سـمرقند جمع ساخته با فیلان و بزرگان به عزم رزم امیر شـیخ نور الدین بیرون آمد و او عطفه عنان کرده بر ایشان تاخت و صولت او سمرقندیان را پریشان ساخت و اسلحه و اموال گریختگان را گرفته شوکت او زیادت شد و از غایت غرور با خود مخمر کرد که در برابر لشـکر منصور آید و بزرگان سـمرقند امیر شـاه ملـک را بر واقعه کرت ثانی ملامت گونه‌ای می‌کردنـد. امیر از بزرگان متوهم شـده ایشان را از شـهر همراه خود بیرون آورد و میرزا احمـد میرک بـا پانصـد سوار از ولـایت خود به مـدد امیر شاه ملک رسـیده به اتفاق عازم اردوی شدنـد و سایر امرا و سـپاهیان سمرقند به شرف بساطبوس مشرف گشتند و میرزا الغ بیک قوچینان نواحی کش را جمع آورده به موکب ظفرقرین پیوستند و غلبه و کثرت تمام در سلک خدمت انتظام یافت.

و امیر شـیخ نور الـدین نیز مسـتعد جنگ و جـدال و حرب و قتال شده در حوالی قزل‌رباط و آب‌یام میمنه و میسـره و قلب و جناح به سوار و پیاده برآراست و شرایط سپاه‌آرایی و مراسم لشکرکشی به‌جای آورد و سپاه حضرت خاقان سعید به تأیید ملک مجید آراسته بود و در وقتی که هردو سپاه صف کشـیده در برابر هم رسـیدند، امیر شـیخ نور الـدین در حق امیر مبشـر بـدگمان شده او را به قتل رسانید و فرموده من

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۸

اعـان ظالمـا سـلطه اللّه علیه سـر خویش ظـاهر گردانیـد. دلاوران طرفین روی سوی میـدان آورده آتش حرب بالا گرفت و نایره قتال اشتعال یافت. یک پسر امیر خدای‌داد از جانب مخالف جنگهای مردانه کرد و میرزا احمد میرک پیش رفته او را گریزانید و باید ورا فرود آورد و قوچینان آثار شجاعت ظاهر کردند و آن حضرت که

مصرع

همیشه باد منصور و مظفّر

به خود آهنگ جنگ فرمود و پردلان قول و دلاوران قلب به یکبار در حرکت آمدند و نسیم فتح و ظفر بر علم دولت حضرت خاقان سعید وزید و شیخ نور الدین مغرور منهزم گردید و در یک ساعت چنان لشکر بی‌عد پایمال بلا و پی سپر رنج و عنا شدند.

نظم

چـاک دامن تیره‌دل افکنـده سـر کوتاه عمرچون گل و چون لاله و چون نرگس و چون یاسـمن بعضـی را که سـعادت ازل رهنمونی کرد روی عجز بر آسـتان بیچارگی نهاده آیت فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ را عذرخواه جرم و گناه ساختند و جمعی را که مسـتحق سیاست بودند آن حضرت عنایت فرمود و روز شنبه نهم ربیع الأول صورت واقعه روی نمود و یازدهم ماه باز چتر همای فر سایه دولت بر دار السـلطنه سـمرقند انـداخت و از شـعاع آفتاب اعلام و از تابش ماه خیام اطراف آن بلده را منوّر ساخت و زیارت والـد بزرگوار یعنی صاحبقران نامـدار دریافته به سایر مزارات متبرکه قیام نمود و از روحانیت اکابر آن دیار و بلاد اسـتمداد فرمود و اهالی سمرقند بار دیگر از چنگ نوایب و قبضه حوادث خلاص یافته شرایط تهنیت به‌جای آوردند و آن حضرت هریک را به اندازه رتبت بر بساط قربت مجال داده و امیر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۲۹

شاه ملک را با سپاهی نامدار به جانب اترار فرستاد تا هرکرا از اتباع شیخ نور الدین در آن دیار بیند مستأصل گرداند و چون مهمات ممالـک مـاوراء النّهر به تـازگی نظـامی گرفت و کارهـا به نـازکی قوامی یـافت، حضـرت خاقان سـعید به فال میمون و طالع مسـعود عزیمت مراجعت فرمود و بیسـتم ربیع الأول از دار السلطنه سمرقند به صوب خراسان روان شد و در حوالی کش، بر رای اعلی عرضه داشـتند که حمزه سـلدوز و جمعی فتنه‌انگیز، بعـد از انهزام شـیخ نور الـدین، به جانب حصار شادمان رفته هنوز دست از عناد و فساد کوتـاه نگردانیده‌انـد. آن حضـرت امیر مضـراب را به دفع فسـاد آن مفسـدان فرسـتاد و موکب ظفر شـعار از خزار ایلغـار کرده عنـان جهانگشای به سمند غزال رفتار غزاله دیدار داد و چون خورشید بر سبز خنگ فلک سوار گشته روان شد و اوایل ربیع الآخر، در دار السلطنه هرات نزول فرمود.

مصرع

اعلام تو بر عالمیان میمون بود

ذکر آمدن ایلچیان اطراف چون موکب همایون در مستقر دولت آرام گرفت

چون دار السـلطنه هرات از سعادت نزول موکب همایون رونق و صفا یافت و انوار عدالت آثار بر اطراف آن بلده تافت و جهانیان را به عنایات بی‌غایات بهره‌منـد گردانیـد و مراسم خیرات و مناظم حسـنات به اقصـی الغایهٔ رسانیـد، لاجرم صـنادید عالم روی امیـد به درگاه معظم نهادند و خود را ذره‌وار در تاب آفتاب دولت آن حضرت جلوه دادند و رسل و رسایل با صنوف وصایل و فنون وسایل به درگاه سـلاطین پناه فرسـتادند. امیر ایدکو بهادر از ولایت اوزبک و دشت قبچاق و امیر شیخ ابراهیم از ولایت دربند و شروانات و امیر سـید عز الـدین از هزاره‌جریب و پسـر امیر سـید علی کیا از بلـده ساری و امیر حسن کیا از قلعه فیروزکوه و از ولایت گرمسیر و قندهار چند روز متعاقب از این ولایات ایلچیان می‌رسـیدند و پیشکشهای مناسب گذرانیده سخن حکّام خود را به وسیله امرای عظما

به عرض می‌رسانیدند و درگاه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۰

جهان‌پناه سجده‌گاه ملوک جهان و بوسه جای صنادید ایران و توران گشت.

بیت

ز بس‌که بر در او سجده می‌برند ملوک‌مجال نیست قدم را ز ازدحام جباه

ذکر آمدن مودود گرمسیری و پیرک به درگاه عالم‌پناه

امرای گرمسیر و قندهار که ایلچیان به درگاه عالم‌پناه فرستاده بودند در اثنای عرضه‌داشت بازنمودند که پیرمحمد پسر امیر قتلو، برادر امیر تومان قندهاری که به پیرک مشهور است بر مودود خروج کرده او را از ولایت بیرون تاخت و مودود و پیرک متعاقب رسیده خاک درگاه عالم‌پناه را سرمه دیده امید ساختند و مودود و پیرک که ضدّان لا یجتمعان بودند، بر یک در خانه ملازمت می‌نمودند.

بیت

چنان بساخت جهان را هوای دولت اوکه از طبیعت اضداد رفت ناسازی امرای بزرگ در دیوان اعلی معامله ایشان را پرسیدند و به غور قضیه رسیدند.

صورت واقعه در آیینه عدالت چنان روی نمود که غبار کدورت به حقیقت از جانب مودود بود. حضرت خاقان سعید گذشته را عفا اللّه عما سلف برخواند و آینده را مثال عالی ارزانی داشت که حکومت به پیرک مفوض باشد و مودود در پایه سریر اعلی به ملازمت قیام نماید.

ذکر عمارت مدرسه و خانقاه حضرت خاقان سعید که در این سال به اتمام پیوست

در این سال که موکب همایون‌فال از ولایت ماوراء النهر معاودت فرمود،

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۱

دار السلطنه هرات در غایت معموری و آبادانی بود و مدرسه و خانقاهی که حضرت خاقان سعید بنیاد فرموده بود به اتمام پیوست و حسن تمام آن بلده را از طراوت و لطافت آن بقاع روی نمود. در این مقام جواد خوش‌خرام قلم به دستیاری رقم چند در صفات دار السلطنه هرات خواهد پیمود.

در صفت دار السلطنه هرات

دار السلطنه هرات بلده‌ای است دلگشاتر از بوستان ارم و خطه‌ای جانفزاتر از گلستانهای عالم. سودای چون گیسوی ماه‌رویان دلاویز و معموره‌ای چون چهره سیمبران طرب‌انگیز. خواص دم عیسی در انفاس نسیمش مضمر و حیات آب خضر و نشاط باده جان‌پرور در صفات هوایش مخمّر. هوای جانفزایش در لطافت و اعتدال مایه‌بخش نسیم بهار. قصرهای زرنگارش بر کنار آبهای خوشگوار جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ «۵۳» نعت عمارت دلپذیرش، إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ «۵۴» وصف طربخانه‌های بی‌نظیرش الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ «۵۵» مصر را از سوز فراق روی عزیزش جامه در نیل و نیل را از غیرت زلال او سنگ در قندیل.

بیت

از آب روی رود هری بر جمال مصرنیل کشیده را نبود رونق و بها آبش خاک را در چشم کوثر فشانده و چشمه حیوان در ظلمات

حیرت نشانده و بلدان خراسان که اشرف ممالك اقلیم رابع تواند بود، دار السلطنت هرات در آن قریب به مرکز واقع است. چه طول هراقلیم از مبدأ که جزایر خالدات است

(۵۳). سورة البقرة ۲۵.

(۵۴). سورة الفجر ۷.

(۵۵). ایضا ۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۲

صد و هشتاد درجه گرفته‌اند و عرض از خط استواء نود درجه و از این نود درجه شصت و شش معمور است، باقی در طرفین از افراط گرما و سرما مقام نوع مردم نمی‌تواند بود و طول هرات نود و چهار درجه و کسری است و عرض آن سی و چهار درجه و کسری. پس از این تقریر به وضوح پیوست که دار السلطنت هرات اقرب بلاد است نسبت با مرکز معموره عالم فالأقرب الی المرکز اولی بالأعتدال و یترتّب علیه غایة الفضل و نهایة الکمال.

حضرت خاقان سعید چون آن بلده را مستقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت فرمود، فرمود که بازارها که قدیم الأیام تمام پوشیده نبود و مردم بازار از گرد و غبار و تزاحم اقطار زحمت بسیار می‌یافتند آنها را شکافتند و بنیاد بازار به گچ و آجر برآورده طاقهای عالی بستند و جاجا از بهر روشنایی بازگذاشته و باقی را فراهم آوردند. بازارها هریك در چشم جهان‌نگاری و در چمن روزگار بهاری روی نمود.

وضع چهارسوی مربعی متساوی الأضلاع واقع بر مرکز دائره خیر البقاع و از چهار دروازه چهار بازار به آن محل می‌رسد.

وضع مدرسه و خانقاه معارف‌پناه

بر طرف شمال تحت القلعه در جانب جنوب، مدرسه عالی و خانقاهی متعالی پیوسته هم و در میان آن بقعه صحن سرای بزرگ و صفّه و طاقی رفیع و بر دو طرف منار بلندقامت بدیع استقامت ارتفاع یافت و از شعشعه طلا و لاجورد انوار بهجت آثار بر درودیوار آن بقعه تافت. مهندسان دقیق‌اندیشه و بنایان چابك عمل نازك‌پیشه غایت صنعت و کمال دقت به ظهور آوردند و قواعد معاقد آن را در اعلی معارج متانت واقعی مدارج رصانت برآوردند.

و در این سال، یعنی سنه ثلاث عشره، این دو بقعه بدیع منوال به شرف اتمام و حد کمال رسید و در عرصه روی زمین از سرحد روم تا اقصای چین درس و فتوی را موضعی به نزاهت و موقعی به طراوت آن دو بقعه نشان نمی‌دهند و نفایس کتب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۳

مشتمل بر اصول و فروع و محتوی بر معقول و مشروع در صنادیق پرداخته و معدّ و مهیا ساخته و افراد علمای اعلام به تدریس زمره انام و افادت خواص و عوام معین شده ریاض دین به زهاب تقوی و جواب فتوی ایشان شاداب و سرسبز. طلاب مجدّ و اهل تحصیل مستعد. رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ. «۵۶»

بیت

چو صبح دوم جمله پاك‌اندرون‌قلیلا من اللیل ما یهجدون و نقش العلم لا یعطیك بعضه حتی تعطیه کلك هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ «۵۷» بر صفحه صدق رغبت نگاشته و از فواضل انعام پادشاه اسلام مایحتاج و اسباب معاش چون وظایف درس و تکرار مرتّب داشته هذا ذِکْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ «۵۸» و از نحاریر علمای امه و صنادید فضلای ایمه که مشتری از آفتاب دانش ایشان فروغ سعادت اقتباس نماید و عطارد از دقت فطنت ایشان اسرار علوم التماس کند، چهار دانشمند متبحر که عناصر کردار

هریک مدار کارخانه دین متین سید المرسلین بودند به رسم تدریس در مدرسه کریمه تعیین نمودند.

نخست جناب مولانای اعظم، قدوه نحاریر الامم مولانا جلال الدّین یوسف اوبهی و دیگر جناب‌عالی، مرجع الأفاضل و الأهالی مولانا جلال الدین یوسف حلاج و دیگر مولانای اعظم اکرم حاوی الکمالات، مولانا نظام الدین عبد الرحیم یاراحمد و دیگر مولانا الأمام افضل علماء الأنام خواجه ناصر الدین لطف اللّه خواجه عزیز اللّه مقرّر شدند.

و در روز اجلاس، حضرت خاقان سعید، در آن بقعه مبارک، تشریف حضور ارزانی داشت و اکابر ایام و مفاخر انام حاضر شدند و این علمای اعلام به

---

(۵۶). سورة النور ۳۷.

(۵۷). سورة الزّمر ۹.

(۵۸). سورة ص ۴۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۴

درس علوم اسلام چون فقه و تفسیر به تقریر دلپذیر اشتغال نمودند و در میدان بیان گوی سبقت به چوگان رویت از همگنان ربودند و منصب شیخی خانقاه معارف‌پناه به جناب شیخ الأسلام اعظم قدوهٔ مشایخ العالم خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض رفت و شرح بزرگی مشایخ آن خاندان محتاج شرح و بیان نیست.

مصرع

و الأمر اوضح من نار علی علم

و همچنین در خانقاه سایر مباشران اعمال و متصدیان اشغال از امام و مؤذن و واعظ و دیگر کارکنان مقرّر شدند و اوقاف شایسته بر این دو بقعه مبارکه بر سبیل اشتراک مقرر گشت و در این تاریخ یعنی سنه اربع و سبعین احوال این دو بقعه در غایت جمعیت و رفاهیت است و منصب شیخی به خادم الفقرا، حاوی این اوراق عبد الرّزاق بن اسحق مفوّض است.

مصرع

هرکسی پنج‌روزه نوبت اوست

القصّه قبهٔ الأسلام هرات به یمن تختگاه حضرت خاقان سعید مجمع اساطین سلاطین و مطلع خورشید پادشاهان روی زمین و کعبه احرار و ابرار و قبله اخیار و احبار و مسکن اقطاب و اوتاد و مأمن زهاد و عباد گشت.

قطعه

از جماعت روز جمعه جامع مجموع ارمی‌کند با کعبه روز حج اکبر همسری

اهل فضل او همه کامل در انواع علوم‌بوده هریک نادری در عهد خویش از نادری و کار شهر هرات در آن مرتبه رواج و رونق یافت که لطایف متنزهاتش دجله اشک بر رخسار بغداد روان ساخت و طراوت ثمراتش سمر سمرقند را در گوشه طاق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۵

نسیان انداخت.

مصرع

وین بود از دولت سلطان اعظم شاهرخ

و شرح بنای دار السلطنه هرات و احوال بلوکات و حالات ولایات قلم دو زبان به شرح و بیان تقریر نموده و تحریر فرموده هرکه را میل مطالعه آن باشد گورساله‌ای که علی‌حده در آن باب مسطور است به نظر اشرف مشرف سازد.

مصرع

تا میل آن‌که را بود و چون کند نظر

ذکر بنای باغ سفید و بنیاد کوشک

حضرت خاقان سعید فرمود که بر جانب شرقی شمال هرات به موضعی که پیشتر به باغ سفید* موسوم بود، در فضایی چون عرصه امید وسیع و بنایی چون ذروه فلک رفیع، مهندسان دانا و بنایان توانا، روز جمعه بیست و چهارم ذی قعده به طالع سعد و ساعت میمون عمارتی بنا نهادند و درهای باغ جنان بر روی جهانیان گشادند و به خوبترین صورتی طرح کشیدند و چهره اول الفکر آخر العمل به چشم بصیرت دیدند. اساسی که تا بنیاد جهان و نهاد عالم است کس مثل آن نشان نداده. باغی که شمیم نسیم آن نکهت مشک و عنبر به مشام جان فرستاده. و کوشکی که علو قدر از چرخ برین گذراند و اوج رفعت تا ذروه مشتری رساند.

قطعه

چمن از دلکشی چون عارض دوست‌سرایش از خوشی چون چهره یار

یکی را سعد گردون کرده معموریکی را بخت میمون بوده معمار چهارطاق ایوان مقرنس آن را به طاق مقوّس کیوان رسانیده و کنگره قصر رفیعش از نطاق مشتری گذرانیده. ایزار دیوار از احجار یشم مفروش و تماثیل منبت بر آن مثبت و منقوش، هرکس فسحت آن دید یا به آن نزهت‌سرا رسید روح روح‌پرور

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۶

فردوس اعلی شنید.

بیت

گلاب است گویی به جویش روان‌همی شاد گردد به بویش روان نقاشان چابک‌دست در هرخانه‌ای کارنامه‌ای پرداخته و بر هرغرفه‌ای منظره‌ای چون نگارخانه چین ساخته. عمارتی چنین عالی و اساسی چون کریاس گردون متعالی به یمن دولت و علوّ همت آن حضرت به اندک مدتی تمام شد.

مصرع

در غایت لطف و خرّمی گشت تمام

ذکر نهضت همایون به صوب ییلاق بادغیس و آمدن ایلچیان از ممالک

موکب نصرت شعار اوایل بهار میل ییلاق فرمود و اواخر ذی قعده به جانب بادغیس عزیمت نمود و در آن فضای خرّم، طبقات لشکرها با خیل و حشم، در ظلّ رایت فتح آیت که مطلع خورشید فیروزی است جمع آمدند و ابان‌تواچی که به ولایت اوزبک پیش امیر ایدکو رفته بود عود نمود و به عرض رسانید که امیر ایدکو در تعظیم قدر و تفخیم امر هیچ دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت و به ورود مکتوب سر افتخار بر فلک افراشت و از کلماتی که بر زبان فصیح امیر ابان رجوع کرده بود و حکایاتی که به ادای عذب او حواله نمود، استنشاق روایح مصافات و موالات به مشام صدق می‌رسید. مضمون آن‌که بنده و خدمتکار آن حضرتم و به هرچه فرمایند فرمانبردار.

توقع از اعطاف آن حضرت آن‌که همین طریقه مرعی داشته در رفع حجاب مغایرت و فتح باب مودت راه مراسلت و مکاتبت که سلوت مخلصان به آن تواند بود مفتوح و سلوک فرمایند و به سخنان صاحب غرضان التفات ننمایند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۷

بیت

قول صاحب غرضان گوش مکن بهر خدایار ما باش که ما از دل‌وجان یار توییم و به خدمات لایقه اشارت دریغ ندارند که در اتمام آن آثار دولتخواهی به ظهور رساند و همچنین از اطراف ممالک که پیش از این ایلچیان آمده بودند و مصحوب ایشان قاصدان رفته مجموع شادمان و خرّم به اردوی معظّم رسیدند.

ذکر قضایا که در عراق عجم واقع شد

چون میرزا اسکندر ممالک فارس مضبوط ساخت، کمند همت بر کنگره قصر تسخیر عراق عجم انداخت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را به جانب اصفهان روان فرمود و ایشان به قصبه ورزنه آمدند و قلعه آن را محکم ساخته میرزا رستم خبر یافت و قلعه را محاصره کرد و میرزا اسکندر آگاه شد. امیر تولک و امیر یوسف جلیل را به مدد فرستاد و خود نیز متوجه شد. میرزا رستم از آمدن تولک و یوسف جلیل واقف گشته به استقبال ایشان آمد. ایشان مرد میدان رستم نبودند. پناه به قلعه خرابه دستجرد بردند.

میرزا رستم و میرزا بایقرا که در آن زودی به عراق آمده بود عزم محاصره کردند. ناگاه شنیدند که میرزا اسکندر به قصر زرد رسید. میرزا رستم عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر چنان به تعجیل آمد که بعضی رستمیان را اسکندریان گرفتند و همچنان به سرعت می‌آمدند. میرزا رستم سه فرسنگ استقبال نموده هردو لشکر به هم رسیدند.

مصرع

غریو کوس و بانگ نای برخاست

و آن دو لشکر چون امواج بحر اخضر یا افواج دشت محشر برهم زدند و میرزا اسکندر ظفر یافته میرزا رستم به اصفهان درآمد و میرزا اسکندر به موضع آتشگاه فرود آمد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۸

پیش از این میرزا خلیل سلطان به موجب فرمان خاقان سعید از خراسان با ده هزار سوار به جانب عراق و آذربایجان آمده بود چنانچه شرح آن گذشت و مقرّر چنان بود که هرجا خواهد ساکن شود و او چندگاه در ولایت ری می‌بود. در این ولا، میرزا رستم کس فرستاده استمداد نمود. میرزا خلیل سلطان به قصد مصالحه میان برادران عزیمت فرمود و هرچند پیغام صلح پیش میرزا اسکندر فرستاد مفید نیفتاد و میرزا اسکندر در یک طرف اصفهان مقام داشت. میرزا خلیل سلطان از طرفی دیگر به اصفهان درآمد و میرزا اسکندر هرروز جمعی به دروازه فرستاده از طرفین جنگهای سخت می‌کردند. اما از عدم قوت، قوت اصفهانیان فوت شده از تعذر اسباب معیشت طاقت ایشان طاق شد. میرزا رستم به ضرورت اصفهان را گذاشته عازم جانب امیر قرایوسف گشت و میرزا اسکندر جمعی را تا قم در عقب فرستاد، اما نرسیدند. و میرزا خلیل سلطان در اصفهان بود و میرزا اسکندر همچنان عناد و خصومت می‌نمود. در این اثنا، جمعی از لشکر شول و اکراد بی‌اجازت میرزا اسکندر برگشتند.

بدین سبب ترک محاصره گرفته عازم شیراز شد و اصفهانیان به رنج غلا و بلای قحط مبتلا شدند و آتش جوع مشتعل گشت و صعوبت نایافت از حد گذشت.

از مواشی آنچه داغ استحلال بر جبین داشت هرکس به هرچه ممکن بود می‌خرید و به هیچ‌جا نمی‌رسید. تمام چوبهای عمارات و ستونهای ایوانات به‌جای هیزم بسوخت.

بیت

بسوخت آتش قهر تو جمله را تر و خشک‌چنین بود چو درافتد به مرغزار آتش و در ایام دربندان اصفهان گویند میرزا خلیل سلطان به سر پالیز درویشی رسید که در شهر به آب چاه مزروع گردانیده بود و درویش خربزه‌ای آورده شرط خدمت به ادا رسانید. میرزا

خواست که درویش را رعایتی فرماید میسر نشد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۳۹

درویش را عـذرخواهی نمود. فَاعْتَبِرُوا یـا أُولِی الْأَبْصارِ. «۵۹» میرزا خلیـل از اصـفهان به ری آمـده عرضه داشت به پـایه سـریر اعلی فرسـتاد: مضـمون آن‌که چون در اصـفهان، از جهت قحط نمی‌توانست بود به جـانب ری عود نمودیم. اکنون به هرچه فرماینـد عمل نماید.

ذکر آمدن سلطان احمد به تبریز و قتل او به فرمان امیر قرایوسف بن امیر قرامحمد ترکمان

سلطان احمد در دوازدهم محرم، از دار السلام بغداد عازم آذربایجان شد و در نواحی همدان اکراد آن بلاد را در قبضه اقتدار آورد. شاه محمـد بن قرایوسف در ییلاق اوجان واقف شده عزیمت خوی نمود و سـلطان بیست و هشـتم ربیع الأول در دولتخانه تبریز نزول فرمود و کسـان در عقب شـاه محمـد فرسـتاد. در سـلماس به او رسـیدند و او را گریزانیدنـد. در این حـال، امیر قرایوسف در ولاـیت ارزنجان بود و ضبط یا سامیشـی مهمّات آن نواحی می‌نمود و شـرح آن گـذشت. چون این خبر شـنید متوجه تبریز شد و روز جمعه بیست و هشـتم ربیع الآخر سـلطان قرایوسف در قریه اسد که دو فرسـخی تبریز است به‌هم رسیدند و از طرفین صفها کشیده و اسباب مقاتله و جـدال ترتیب داده ابواب محاربه و قتال گشادند. مطلع سـعدین و مجمع بحرین ج۳ ۱۳۹ ذکر آمدن سـلطان احمد به تبریز و قتل او به فرمان امیر قرایوسف بن امیر قرامحمد ترکمان ..... ص : ۱۳۹

بیت

ز پیکان الماس و پر عقاب‌نبد هیچ پیدا رخ آفتاب

ز سـرخاب سـرخ آب برسان رودگذر کرد بر دامن سـردرود آتش حرب برافروخت و تاب التهاب جان دلیران می‌سوخت. سلطان به نفس خود جنگهای مردانه و کوششهای بهادرانه فرمود. اما

---

(۵۹). سورهٔ الحشر ۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۰

مصرع

چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود

و سپاه سلطان مرد میدان ترکمانان نبود.

بیت

قضا را یکی تیر زهرآب‌دارگذر کرد بر بازوی شهریار

دلیران احمد شه سرفرازگرفتند در پیش راه دراز

هزیمت غنیمت شـمردند زودسراسـیمه گشتند برسان دود احمدیان رو به هزیمت نهادند و یوسفیان دست به غنیمت گشادند. سلطان خود را به باغی انـداخت و یکی از لئام تبریز، بهاء الـدین جولاه نام امیر یوسف را مطلع ساخت و جمعی به طلب او رفته چون چشـم پادشاه بر ایشان افتاد،

بیت

بدانست شه کامد او را زمان‌به دست قرایوسف ترکمان به حکم رضینا بقضاء اللّه تعالی این بیت خواند که:

بیت

چو با من بود لطف یزدان پاک‌نباشـد ز مردان مرا هیـچ باک دست به بنـد و گردن به کمند داده پیش قرایوسف آمده و بعد از انواع حکایـات به فرمـان امیر مشـار الیه به خبه هلاـک شـد و چون این خبر به عرض حضـرت خاقـان سـعید رسـید، از خواجه عبـد القادر گوینده که سالها ملازم سلطان می‌بود پرسید که برای سلطان احمد هیچ ساخته‌ای؟ خواجه این رباعی گفته و عملی ساخته به موقف عرض رسانید:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۱

رباعی

عبد القادر زدیده هردم خون‌ریزبا دور سپهر نیستت جای ستیز

کان مهر سپهر خسروی را ناگاه‌تاریخ وفات گشت قصد تبریز فی الجمله سلطان احمد را بعد از هلاک دو سه روز بر خاک انداختند به سـبب آن‌که فتنه‌انگیزان می‌ساختنـد که سـلطان به سـلامت بیرون رفت. تبریزیـان اجـازت خواسـته به مـوجب وصـیت سـلطان، در عمارت دمشقیّه پهلوی مادر و برادر مدفون شد.

سپردند تبریزیانش به خاک‌سوی خانه رفتند دل چاک‌چاک و شاه ولد بن شاهزاده شـیخ علی بن سلطان اویس که ملازم عم به تبریز آمده بود و سلطان علاء الدوله بن سلطان احمد که در قلعه عبد الجوز محبوس بود شربت شهادت چشیدند و به دمشقیه سر نهادند.

و سلطان در وقت عزیمت تبریز از پادشاه شروان امیر شیخ ابراهیم استمداد نموده بود و او پسر خود کیومرث را روان فرمود و در روز هزیمت سلطان احمد، کیومرث نزدیک رسیده متحیر بماند.

مصرع

نه رأی سفر کردن و نه روی اقامت

امیر قرایوسف او را گرفته در قلعه ارجیش حبس فرمود و امیر شیخ ابراهیم هرچند مال تقبل نمود مفید نبود.

چون امیر قرایوسف را این فتوحات میسـر شـد، از غارت و گناه تبریزیان که مدد سـلطان احمد کرده‌اند گذشـته، از راه مرند عزیمت یورت خود نمود و چندگاه آن‌جا بوده به عزم قشـلاق به تبریز آمد. در این اثنا شـنید که میرزا رستم از محاربه برادر و قحط اصفهان روگردان شـده متوجه تبریز است چنـانچه ذکر آن گـذشت. امیر قرایوسف شـرایط تعظیم تقـدیم نمود و چنـد روز طویهای سـنگینی فرمود و به عزم روان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۲

داشـتن میرزا رسـتم، اواسـط رجب، به طرف مراغه آمـد و در حـدود لیلاـن امیر محمـد سـارو ترکمان از جانب عراق عرب آمـده به تشـریف و نواخت مشـرف شـد و اواخر رجب، میرزا رسـتم را با نوکران خدمتهای خسـروانه و خلعتهای ملوکانه تعیین نمود و اسـبان خوب کشید و جمعی نوکران اعتمادی ملازم ساخته روان داشت و خود در غایت عظمت و نهایت ابهت به طرف تبریز رفت.

وقایع سنه اربع عشرهٔ و ثمانمایه ذکر قضایا که در خراسان واقع شد

اشاره

حضرت خاقان سعید در افتتاح این سال به سعادت و اقبال در ییلاق بادغیس بود چنانچه صریر قلم سخن‌پرداز شرح آن بازنمود و در این اثنا، میرزا عمر شیخ بن میرزا پیرمحمد از جانب فارس و عراق به خدمت آن حضرت آمد و سبب آن بود که میرزا اسکندر چون آن ممالـک در تصـرف آورد، صـلاح وقت در آن دیـد که میرزا عمر شـیخ و میرزا سـلطانعلی بن میرزا رسـتم را که برادرزادگان او بودند از مملکت عذر خواهد. چه ایشان را استعداد سلطنت از روی وراثت و استحقاق متعین بود. متوهم شد که ناگاه جمعی ایشان

را بر آن دارند که سر به طلب ملک برآرند و اختلال به سلطنت و زوال به دولت او رسد و شاهزادگان از این معنی منزه و مبرا بودند. فی الجمله ایشان متوجه دار الأمان خراسان شده اواخر محرم در ییلاق بادغیس دستبوس یافته منظور نظر کیمیا خاصیت گشتند.

و هم در ییلاق بادغیس، ایلچی هندوستان رسید که خضر خان پادشاه بعضی از آن ممالک اظهار اذعان نموده قاضی مولتان را که واسطه عقد اکابر آن دیار بود با تحف و هدایا ارسال نموده نام و القاب آن حضرت را زینت منابر و نقش دنانیر ساخته به عرض رسانید و آن حضرت ملتمسات او به ایجاب مقرون گردانیده و تشریفات گرانمایه پوشانیده انعام و اکرام نمود و اجازت مراجعت فرمود و حمزه چهره نوکر میرزا الغ بیک رسید و یکی را از مغولان مقید رسانید و عرضه داشت که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۳

امیر شیخ نور الدین پیش محمد خان پادشاه مغولستان رفته و او شمع جهان را به مدد او فرستاده قریب سیرام رسیدند و شرح این سخن گفته آید ان شاء اللّه تعالی.

و سلطان اویس پسر امیر ایدکو برلاس از جانب کرمان قاصد فرستاد که میرزا اسکندر ممالک فارس و عراق مضبوط ساخته عازم کرمان شده و در نواحی کرمان خرابی بسیار می‌کند.

در این ولا، باز نوکر میرزا الغ بیک آمده و مغولی را دربند آورده اخبار سایر (؟) کرد و شرح آن آید.

بعد از این، حضرت خاقان سعید خاطر خطیر از طرف ماوراء النهر جمع ساخته لشکرها را اجازت فرمود و از عرصه بادغیس عنان مرکب کامرانی به مستقر جهانبانی انعطاف داده در دار السلطنه هرات باغ زاغان* مرکز پرگار دولت و نقطه دایره خلافت آمد. و در این ایام، نوکر امیر شیخ ابراهیم از مملکت شروان رسیده پیشکشهای پادشاهانه به عرض رسانید و آن حضرت فرستاده را عنایت فرمود رعایت کرده بازگردانید.

و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملک به جانب مغولستان رفته و الجای بسیار گرفته و این سخن محتاج بیان است.

ذکر یاغی شدن امیر شیخ نور الدین کرّت ثانی

سابقا مذکور شد که امیر شیخ نور الدین در حوالی سمرقند منهزم گشت اما همچنان سودای استقلال در خیال داشت و هرزمان سر راهی می‌گرفت و هرطرف فتنه‌ای می‌انگیخت. نویین اعظم امیر شاه ملک عرضه داشت به پایه سریر اعلی فرستاد که شیخ نور الدین ترک یاغیگری نمی‌کند. اگر فرمان شود صوران را محاصره کنیم، شاید که آن صید وحشی به دام آید. حضرت خاقان سعید فرمود که صلاح و فساد آن طرف به عهده اوست. هرچه مصلحت داند چنان کند. و امیر شاه ملک اواسط رمضان سال گذشته از سمرقند متوجه صوران گشت و امیر موسی کا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۴

و امیر حمزه ترخان را منغلای ساخت و امیر شیخ نور الدین خبر یافته راه گریز پیش گرفت و پناه به مغول برد. امرای منغلا در عقب رفته بازماندگان او را اثر شیر در گله و گرگ در رمه نمودند و بازآمدند. امیر شاه ملک پیش امیر عبد الخالق پسر امیر خدای‌داد حسینی که در آن ملک صاحب طرفی بود فرستاد و پیغام داد که چون لشکر ما عود نماید هرآینه شیخ نور الدین ایمن گشته به صوران آید. باید که در کمین باشد که احتمال دارد که او را به دست آرد. امیر عبد الخالق که میان او و امیر شیخ نور الدین عداوتی عظیم بود.

مصرع

تیغی کشید و بر سر ره در کمین نشست

امیر شیخ نور الدین بی‌خبر در ولایت درآمد و امیر عبد الخالق ناگهان برو تاخت و جنگ بسیار کرده جمعیت او را پریشان ساخت و امیر شیخ نور الدین با سی سوار باز به جانب مغول رفت و امیر عبد الخالق اگرچه او را می‌توانست گرفت اندیشه کرد که اگر او را از میان بردارد، امیر شاه ملک او را نیز در آن طرف نگذارد.

فی الجمله امیر عبد الخالق از جمله غنایم ده هزار اسب گرفت و مریض شده بعد از هفتده روز وفات یافت.

بیت

به فیروزی انـدر بترس از گزنـدکه یکسـان نگردد سپهر بلنـد امیر شاه ملک جای او را، بعـد از تسـخیر آن بلاد، به تیمور ملک پسر دولـدای داد که در شـمایل او دلایل مردانگی و مخایل فرزانگی مشاهـده می‌افتاد. امیر شـیخ نور الدین پیش محمد خان پسر خضر خواجه پادشاه مغولستان رفت و سعی کرد که ایلچیان امیر شاه ملک را که آنجا بودند گرفتند و خان پانزده هزار مرد مقرر فرمود که همراه برادر او شـمع جهـان متوجه مـاوراء النهر شونـد و امیر شاه ملک وقوف یافته صورت حال عرضه داشت پایه سـریر اعلی کرد و میرزا الغ بیک در سمرقند توقف

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۵

نمود و امیر شـاه ملـک عزم رزم مخالفـان جزم کرد و مغولاـن به محاصـره سـیرام که در تصـرف کسان امیر عبـد الخالق بود اشـتغال داشتند. خبر توجه امیر شاه ملک یافتند.

عازم جانب او شدنـد. و امیر شاه ملک از عزیمت ایشان آگاه شـد. تـدبیری اندیشـید که موافق تقدیر آمد و شـرح آن‌چنان است که شایسـتم [را] که نوکر شایسته او بود با دو هزار سوار نامدار مقرر فرمود که ایلغار کرده به ولایت ینگی درآیند و به خانه‌های مغولان که در آن ولایت بود دسـتبردی نمایند. شایسـتم روز و شب سـرعت سیر نموده به نوعی شتافت که مخالفان را بر بستر امن در خواب غفلت خفته یـافت و آن مجموع را غارتیـده خانه‌ها را زیروزبر برگردانیـد و الجای بسـیار گرفته شـش هزار اسب به خـدمت امیر شاه ملک رسانید. مغولان این خبر شنیده از هم فروریختند و هریک به طرفی گریختند.

و امیر شاه ملک احوال معاودت مغولکان عرضه داشت پایه سریر اعلی نمود.

در وقتی که موکب همایون در ییلاق بادغیس بود آن حضـرت لشـکرها را اجازت داده به مستقر دولت مراجعت نموده چنانچه ذکر آن گذشت. این است شرح احوال که قلم عنبرین خال به طیب وعده آن مقال مشک‌سای گشت.

ذکر توجه حضرت خاقان سعید به جانب ماوراء النهر

چون امیر شـیخ نور الـدین از طرف مغولاـن طرفی برنبست و دنـدان طمع او در کـام ناکـامی شـکست روی به حیله آورده کسـان به مغولسـتان فرسـتاد و به صورت عرضه داشت پیغـام داد که بارهـا گفتم که امیر شاه ملک با شـما دوست نیست و غـدر می‌کنـد. باور نمی‌کردید. اینک تمام الوس را برهم زد. اگر تدارک این قضیه نخواهید کرد ضرر او زیادت خواهد شد.

محمـد خـان بـا لشـکر فراوان عازم ماوراء النهر شـده خبر به سـمرقند رسـید و میرزا الغ بیک شـرح واقعه به پایه سـریر اعلی رسانیـد. حضرت شاهرخی به احضار لشکرها فرمان فرمود و به دولت و سعادت عزیمت ماوراء النهر جزم نمود و چهارشنبه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۶

سلخ ربیع الأول از دار السـلطنه هرات به باغ مختار آمد و با لشـکرهای جهان روان شده به آب‌مرغاب رسـید و قاصد میرزا الغ بیک خبر رسانید که مغولان به ولایت خود بازگشتند.

و شـرح این حال از روی اجمال آن است که محمـد خان از تختگاه خود به موضع علان‌باشـی که میان ینگی و صوران است آمـد و امیر شیخ نور الدین ملحق شد.

محمد خان با اعیان دولت خود مشورت نموده مردم کاردیده تجربه یافته گفتند چه موجب است که ما برای شیخ نور الدین با قومی با قوت و با جمعی با شوکت دشمنی کنیم و حال جنگ معلوم نیست. ایلچی حافظ نام پیش امیر شاه ملک فرستاده پیغام داد که سابقا میان ما عداوتی نبود و صورت نزاعی که روی نمود به انگیز صاحب غرضان بود. این زمان با تو دوستی می‌کنیم. اگر میان تو و شیخ نور الدین نزاع باشد ما او را حمایت نمی‌کنیم. امیر شاه ملک ایلچی را رعایت کرده خوشدل بازگردانید و نوروزبخشی را با بیلاکات پادشاهانه به خدمت محمد خان فرستاد و از جانبین قواعد مصادقت تأکید یافت.

در این اثنا نوکر میرزا الغ بیک، ملک یساول رسید و به موقف عرض رسانید که میان میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک کدورتی واقع است. آن حضرت از جهت معاودت مغول و خبر ملک یساول در عزیمت جانب ماوراء النهر متردد بود و چند روز در النگ جیجکتو توقف نمود و امیر سید علی ترخان جهت تحقیق اخبار به سمرقند ارسال فرمود. امیر سید علی تفحص احوال نموده دانست که از آن وقت که آن حضرت امیر شاه ملک را عنایت فرمود و در ممالک ماوراء النهر صاحب‌اختیار ساخت، تمام امور بر وفق رای جمهور به فکر صایب و نظر ثاقب منتظم گردانیده و با میرزا الغ بیک در مقام نصیحت و دولتخواهی است امّا اکثر طباع خاصه پادشاهان را نصیحت تلخ آید. چه ایشان همه وقت طعم ایام را شیرین و خوشگوار به کام خود خواهند و همه عالم را فرود خود بینند و اگر امیر بنابر مصلحت خلاف رای شاهزاده کرده باشد اصحاب اغراض آن را بر بی‌حسابی و سبک داشت حمل کنند و بنوعی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۷

دیگر بازنمایند و چگونه گمان توان برد که نصیحت موجب عداوت گردد.

بیت

دارو سبب درد شد این‌جا چه امید استزایل شدن عارضه و صحت بیمار و امثال این قضایا از قید حسّاد و مکر اضداد بعید و بدیع نیست خاصه به درگاه سلاطین. فی الجمله امیر سید علی ترخان بازآمده شروع احوال به عرض رسانید و از آن طرف امیر شاه ملک متوجه مغول شد. حضرت خاقان سعید خواست که ضبط مملکت به نوعی نماید که مناسبت ناموس سلطنت باشد. بنابرآن، موکب ظفرنشان عازم سمرقند شد و به قبهٔ الأسلام بلخ آمده بر جیحون پل بستند و موکب منصور بیست و یکم جمادی الأولی عبور فرمود و میرزا الغ بیک و جمیع بزرگان در منزل قشقا شرف دستبوس یافتند و آن حضرت چون آفتاب در بیت شرف دار السلطنه سمرقند نزول نمود و به مزار اکابر آن دیار و صاحبقران نامدار رفته صلات و صدقات به مستحقان رسانید و مرغزار کان گل لشکرگاه گردانید و بعد از چند روز نوکر امیر شاه ملک سر امیر شیخ نور الدین را آورد و شرح این سخن از نوادر وقایع است.

شرح قتل امیر شیخ نور الدین به حسن تدابیر امیر شاه ملک به دست هرقداق

هرکه را تسییر درجه طالع به جرم قاطع رسد، هرآینه از نظر سعادت اثر نحوست یابد و هرصورت که با خود نقش بندد غیر آن در آیینه خیال جمال نماید.

بیت

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنانکه در آیینه تصور ماست و کسی را که در این معنی شکی باشد و حکایات گذشته را باور نکند گو

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۸

به چشم عبرت صورت این حال مشاهده نماید و به گوش هوش این حکایت استماع فرماید. چه در تواریخ قدما و مؤلفات فضلا چنین حادثه مطالعه نرفته و معاینه نگشته.

و کیفیت واقعه چنان بود که چون امیر شاه ملک عزیمت مغولستان نمود و در کنار سیحون عزم پل بستن نمود، امیر شیخ نور الدّین آگاه شد. قاصدی پیش چنگیز اغلان فرستاد و پیغام داد که من با امیر شاه ملک بد کرده‌ام و خود عذرخواهی نمی‌توانم نمود. توقّع آن‌که میان ما واسطه شوی و هرچه از این طرف تقبل نمایی به تقدیم رسد. چنگیز اغلان رمضان اوزبک را که از اعیان نوکران او بود و به چرب‌زبانی آب لطف به آتش عنف امتزاج می‌نمود روان نمود و فرمود که امید به جناب امارت‌مآب آن است که ملتمس رد نکند و نصیحت قبول فرماید. چه معلوم است که درخت دشمنی میوه پشیمانی بارآرد و تخم نزاع ثمره انقطاع دهد. شما را سوابق مودت و لواحق محبت در میان بوده اگر آن‌جناب نصیحت به سمع رضا اصغا نمایند من قبول می‌کنم که امیر شیخ نور الدین بعد از این در مقام رضاجویی درآید.

امیر شاه ملک گفت اگر سر صلح و صفا دارد، تومان آقا و برادر او شیخ حسن و نوکرش شنکم و پسرش محمود شاه را پیش ما فرستد تا سخن او اعتماد را شاید. این مثل مشهور است که هرکه شیر گرم خورده تا آب پف نمی‌کند نمی‌خورد. شیخ نور الدین ما را بسیار بازی داده است.

چون امیر شیخ نور الدین از جانب چنگیز نومید شد، علی کا نوکر امیر تابان را که مدت چهار ماه در بند داشت، پیش امیر موسی کا و امیر دولتخواجه فرستاد که شما تا کی جانب شاه ملک اندا گرفته‌اید. وقت آمد که طرف ما گرفته آشتی دهید.

اگر او به درشتی سخن گوید او را به لطف و نرمی از آن منع کنید. امرا سخن گفته امیر شاه ملک ایشان را پیش امیر شیخ نور الدین فرستاده خود متعاقب به صوران آمد و قاصد روان داشته گفت اگر به گناه اعتراف کرده می‌گویی «بد کردم» من با تو صلح می‌کنم و اگرنه میان من و تو جنگ است. امیر شیخ نور الدین گفت اگر امیر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۴۹

شاه ملک با دو نوکر به در قلعه آید تا من نیز با دو نوکر بی‌رسول و پیغام سخن کنیم بهتر باشد. بر این قرار هردو یکدیگر را دیده سلام کردند. کنار گرفته بوسیدند.

امیر شاه ملک گفت همه عالم را معلوم است که حضرت صاحبقران ترا به منزله فرزندان تربیت فرموده به درجه بزرگ امارت رسانید و تو خود انصاف ده که هیچ آفریده با این خاندان این جرأت بی‌حرمتی کرده که تو می‌کنی؟ حالا الماضی لا یذکر.

مصرع

که گفته‌اند بزرگان که از گذشته نگویند

من بر کرم حضرت خاقان سعید اعتماد دارم که تو اگر در مقام اعتذار آیی ترا گزندی نرسد. امیر شیخ نور الدین گفت ریسمان که بگسیخت درست نمی‌شود و اگر شود پیوند گره باقی ماند.

بیت

رشته چو گسیخت می‌توان بستامّا به میان گره بماند سخن صلح قرار نگرفت. امیر شاه ملک تومان‌آغا را سلام کرده و زمان حضرت صاحبقران را یاد آورده در گریه شد و امیر شاه ملک شیخ نور الدّین را گفت روز بلند شد و هوا گرم. از برای ما شامیانه و خوردنی فرست تا زمانی بیاساییم.

بیت

چند روزی که در این مرحله فرصت داری‌خوش بیاسای زمانی که زمان این‌همه نیست بدین سخن او را فریب داد. آه از دنیای غدار و فریب آن با یکدیگر.

القصّه موسی کا و امیر دولتخواجه چند نوبت آمدوشد کرده سخن صلح به جایی نرسید. امیر شاه ملک چون دید که امیر شیخ نور الدین صلح نمی‌کند فکر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۳، ص: ۱۵۰

هرقداق با امرا در میان آورد. امرا گفتند او از آن نیست که همچنین قصد او توان کرد.

مصرع

کجا همای به دام کسی درآرد سر

امیر شاه ملک با امرای دیگر سخن نگفته با خود گفت این کار جز به دلیری نمی‌شود و این سر با کسی نباید گفت.

مصرع

گر اهل عقلی این‌همه با خویشتن بگوی

امرا را گفت یک‌بار دیگر این بی‌دولت را نصیحت کنید که اگر خود فرزند [وار؟] پیش بندگی حضرت نمی‌روند، دو نوکر نیک خود را فرستد تا بازگشتن را ناموسی باشد. امرا رفته و امیر شیخ نور الدین با دو سوار نزدیک قلعه ایستاده با ایشان سخن می‌گفت. امیر شاه ملک هرقداق را گفت تو مرا به‌جای برادری بل بیشتر. اگر امروز قدم جرأت در پیش نهی و بر این معنی که در خاطر آمده اقدام نمایی شاید که ظفر روی نماید و نام دلاوری تو بر روی روزگار باقی ماند. در این حال که امرا بازگردند ترا پیش شیخ نور الدین باید رفت و او چون ترا بیند هرآینه طلبیده در آغوش خواهد گرفت. چون تو نزدیک رسی پیاده شو. چون سر فرودآورد که ترا در آغوش گیرد، او را دلیر و مردانه چنان در آغوش گیر که دستهای تو بر پشت او به‌هم رسد.

او را محکم گرفته از اسب فروکش. او را به زیر آوردن عهده تو و ترا نگاهداشتن عهده ما

و هرقداق به در قلعه رفته چون چشم شیخ نور الدین بر او افتاد آواز داد. هر قداق پیاده شده چند کرّت زانو زد و امیر شیخ نور الدّین خم شده و آغوش باز کرده او را در بغل گرفت. چون دست هرقداق غدار از پس پشت امیر به‌هم رسید، به هر زوری که داشت او را فروکشید و چون بر زمین افتاد زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از میان کشیده دو نوکر شیخ نور الدین که در برون قلعه بودند بر هرقداق تاختند و یکی شمشیر بر بازوی او فرود آورد و هرقداق شیخ نور الدین را به زانو نگاه داشته شمشیر حواله سوار کرد و چنان زد که لبهای اسب بریده شد و اسبان رم کرده شمشیر بر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۳، ص: ۱۵۱

روی شیخ نور الدین مظلوم فرود آورد چنان‌که انگشتهای دست او که منع تیغ می‌کرد و بینی با یک نیمه کاسه سر جدا شد و امیر شاه ملک از دور بر بالای بلندی چشم بر ایشان داشت. چون هرقداق دست بالا کرد، امیر شاه ملک با دویست سوار مکمّل تاخته به در قلعه رسید و هرقداق هنوز بر سینه شیخ نور الدین بود. چون مدد رسید برخاسته یک دو شمشیر دیگر بر او زد و سرش از تن جدا کرده بر خاک مذلت انداخت.

امیر شیخ نور الدین اگرچه روزی چند با امیر شاه ملک شطرنج منازعت باخت و در بساط مقابله و مقاتله اسب مخاصمت تاخت و در پس فرزین بند فریب ممکن ساخت عاقبت نظر از بازی خصم برداشته و فیل بند عذر او را عدم انگاشته در خانه مات نشست و رقعه حیات برافشاند.

بیت

به پیل‌بازی خود کر چه ساخت فرزین بندبه یک پیاده شه‌رخ ز اسب دور افتاد امیر شاه ملک هرقداق را که چنان امر خطیر ارتکاب نمود به تربیت و نوازش بسیار فرمود و او را گفت که همه عمر ممنون تو خواهیم بود. هرقداق عرضه داشت که اگر من در خدمت مشقتی تحمل کردم به امید رضای مخدوم بر من آسان گشت و کار چنین جز به مساعدت دولت نتواند بود و کدام خدمت از این زیادت باشد که نام خدمتکاری بنده در میان الوس باقی ماند و این‌همه نتیجه فکر صواب بندگی مخدوم است.

امیر شاه ملک بعد از این واقعه، قلعه صوران را محاصره کرد. حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک را طلبیده فرمود که اهالی قلعه از

تو در وهم‌اند. تو پیش ما آی تا ما کس فرستاده ایشان را طلب داریم. امیر شاه ملک کمر فرمان بسته روی به حضرت بهشت صفت که و اذ رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا آورد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵۲

مصرع

دست مدار از کمر مقبلان

ذکر معاودت حضرت خاقان سعید از جانب ماوراء النهر

چون مهمات ولایات ماوراء النهر به تجدید مضبوط شد و اطراف ممالک از آسیب بی‌باکان محفوظ گشت حضرت خاقان سعید عزم مراجعت فرموده موکب منصور از کان گل کوچ کرده به گوگ‌گنبد آمد. آن‌جا میرزا احمد میرک کمر انقیاد بسته شرف دستبوس یافت و به عنایت مخصوص گردانید و امیر شاه ملک نیز به سعادت ملازمت مشرف شد و آفتاب عاطفت از اوج جلال بر چهره احوال او تافت و میرزا الغ بیک در همان منزل طوی عظیم کرده پیشکشهای پادشاهانه به عرض رسانید و امیر شیخ حسن برادر امیر شیخ نور الدین عرضه داشت فرستاده اظهار انقیاد کرد. آن حضرت توکل چهره را فرستاده فرمود که اگر اهلی تومان‌آغا را پیش ما فرست و چون میان میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک اندک غباری شده بود، فرمان همایون نفاذ یافت که امیر شاه ملک عازم خراسان شود و موکب عالی با کوکبه دولت و اقبال در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز بانوی عظمی تومان‌آغا رسیده و آن حضرت در تعظیم شرایط تکریم تقدیم نموده قصبه کوسویه را به رسم سیورغال بر نوّاب او مسلم داشت و حالا در آن قصبه و نواحی، از آثار خیر او مدرسه و خانقاه و رباط به غایت معمور است.

ذکر وفات میرزا خلیل سلطان و والده‌اش خان‌زاده

موکب منصور چون به دار السلطنه هرات رسید، خبر واقعه جانسوز و نائبه جگرسوز شهزاده جهانیان نصیر الدین میرزا خلیل سلطان شنید که در ملک ری به عارضه دو سه‌روزه، شانزدهم رجب با حسرت شباب به منزل تراب رفت. از حدوث این حادثه و نزول این نازله دلهای عزیزان در آتش و جانها در کشاکش ماند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵۳

بیت

از بس‌که خون دیده احباب موج زداز گریه چرخ بر سر طوفان حباب شد هنوز گوش از صدمه صدای زلزله کوس رحیل خلیل خلاص نیافته طنین ارتحال والده‌اش مهد علیا خان‌زاده در شرفات قصر دماغ و غرفات حجره خیال پیچید.

مصرع

داغی نگشته نیک که داغی دگر رسید

و آن بانوی کبری در مشهد مقدس رضوی وفات یافت و در جوار روضه بزرگوار مدفون شد. مثل آدمی و احوال او و سرانجام و مآل او چون مسافری است که منزل اول او مهد است و مسکن آخر لحد و میان این دو منزل مرحله‌ای چند معدود و چند روزی محدود. هرسالی چون مرحله‌ای و هرفصلی چون رباطی و هرماهی فرسنگی و هرهفته میلی و هرروزی قدری و هرساعتی مسافتی و هر دمی قدمی و آدمی درو ایمن و از منزل آخرت فارغ گشته.

رباعی

بنگر که به بن رسید افسانه عمرآمد به گداز شمع پروانه عمر

تو غافل و خوش نشسته و باد اجل‌هم کاه امید برد و هم دانه عمر

ذکر قضایای ممالک فارس و عراق

میرزا اسکندر در ماه صفر لشکر معتبر از ممالک فارس مرتب ساخته عازم ولایت کرمان شد و اول به سیرجان رسیده محاصره کرد. سیرجانیان باره بیرون را به طرح ریخته در قلعه کوه گریختند و میرزا اسکندر جمعی را به محاصره گذاشته متوجه کرمان شد و هرجا لشکر او رسید از عمارت و زراعت اثر نماند. فوجی امرا به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵۴

رسم ایلغار به طرف بم و جیرفت* و سایر گرمسیرات فرستاده خود به نواحی کرمان آمد و جمعی که محاصره سیرجان می‌کردند به عیش مشغول شده طریقه حزم فرو گذاشتند. اهل قلعه ناگاه شبیخون آوردند و دستبردی نمودند چنانچه امرای محاصره به یک اسب و تازیانه به اردو آمده میرزا اسکندر غضب فرموده گریختگان را به نوعی ادب کرد که سبب عبرت دیگران شد و میرزا اسکندر امیر عبد الصمد را به جانب خبیص فرستاده سلطان حسین به دفع او از کرمان روان شده میان ایشان جنگی سخت به وقوع پیوست. عاقبت برهان الدین عبد الصمد ظفر یافت و همچنین امرا که به گرمسیرات رفته بودند غالب شده هردو گروه مظفر و منصور بازآمدند.

میرزا اسکندر بر ظاهر کرمان نزول فرمود. کرمانیان مرتضای اعظم سید شمس الدین بمی را قدس سره بیرون فرستاده مال و خراج قبول کردند.

میرزا اسکندر بنابر حسن اعتقاد که درباره سید اعظم داشت و نیز شنید که میرزا رستم از درگاه قرایوسف عود نموده به اصفهان رسید، صلح نمود و به جانب شیراز معاودت فرمود.

و چون میرزا رستم از جانب تبریز به اصفهان آمد، خواجه احمد صاعدی که صاحب‌اختیار بود با سایر اکابر عراق استقبال نمود و میرزا رستم یک دو ماه در اصفهان کامکار و کامران گذراند و چون خواجه احمد صاعدی خلاف احکام رستمی می‌کرد، میرزا رستم در باب قتل او با ارکان دولت مشورت نموده قرار دادند که چون به مبارکباد عید اضحی که در آن نزدیک واقع بود آید، او را تنها به مجلس آورده از میان بردارند و به موجب مقرر عمل نموده کار او تمام شد.

مصرع

نشنیده‌ای که هرکه بمرد او تمام شد

اصفهانیان با میرزا رستم دل دگرگون کردند و میرزا اسکندر نزدیک اصفهان رسیده میرزا رستم طاقت مقاومت نداشت به ضرورت عازم خراسان شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵۵

ذکر احوال قرایوسف و فرزندان او در این سال

چون امیر قرایوسف خاطر از جانب سلطان احمد جمع نمود و تختگاه دار الملک تبریز تصرف نمود، اراده‌اش آن بود که اسم خانیت در میان اولاد او باشد بنابرآن تختی زرین ساخت و طوی بزرگ ترتیب داد و اکابر اعیان آذربایجان را احضار نمود و پیربوداق [را] که ارشد اولاد او بود به تاج و کمر سرافراز ساخت و به پادشاهی برداشت و بر تخت زرین نشانده نوکروار پیش او به خدمت قیامت نمود و چند روز طویهای بزرگ فرمود و خلعتهای پادشاهانه و کمرهای خسروانه به اعیان آذربایجان و امرای ترکمان داد و همه پیشکشهای مناسب گذرانیدند و بعد از طوی بر صدر فرمان چنین نوشتند که: سلطان پیربوداق یرلیغیدین ابو النصر یوسف بهادر نویان سوزمیز.*

و هم در این سال، شاه محمد پسر بزرگتر امیر قرایوسف بغداد مسخر کرد و آن‌چنان بود که بعد از واقعه سلطان احمد، اولاد شاهزاده ولد بن شاهزاده شیخعلی بن سلطان اویس یعنی سلطان محمود و سلطان محمد و سلطان اویس حاکم بغداد شدند و میان ایشان اختلاف عظیم شد. امیر شاه محمد بن امیر یوسف در اردبیل بود. این اخبار شنیده طمع ملک بغداد کرد و ایلغار کرده ناگاه به دروازه سوق سلطان فرود آمد و در این حال، سلطان محمود پسر بزرگتر شاه ولد حاکم بود و از قبل او عبد الرحیم ملاح صاحب‌اختیار. جمعی از اشرار امیر بخشایش را که در زمان پادشاه شحنه بغداد بود گفتند باوجود تو این کشتیبان را چه محل حکومت باشد. اتفاق کرده ملاح را به قتل آوردند و بغداد پرغوغا شد. اولاد شاه ولد و دندی سلطان بنت سلطان اویس بغداد به طرح ریخته به جانب شوشتر گریختند و شاه محمد بغداد را گرفت و قلعه هیت و بعضی کردستانات در قبضه تسخیر آورد و سالها در آن مملکت فرمان او روان بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵۶

وقایع سنه خمس عشرهٔ و ثمانمایه و تتمه سنه اربع عشرهٔ

اشاره

میرزا رستم اواخر شهور سنه اربع عشرهٔ پناه به درگاه حضرت خاقان سعید آورد.

بیت

نهاده روی به درگاه او وضیع و شریف گشاده گوش به فرمان او قضا و قدر و شرف دستبوس یافته آن حضرت او را به حسن اشفاق و مکارم اخلاق معزّز و مکرّم داشت و چشم عنایت و نظر عاطفت بر انتظام احوال او گماشت و بار دیگر درباره او التفات پادشاهانه و اهتمام خسروانه بذل نمود و اسباب سلطنت مرتب داشته به جانب عراق فرستاد و آن حضرت زمستان در هرات اتفاق قشلاق فرمود.

ذکر عزیمت زیارت مشهد مقدس معلّی و بعضی قضایا و حکایات

چون سپاه سرما روی به انهزام و انتها آورد و مزاج هوا آغاز نشوونما کرد و نسیم اعتدال بخش صبا و تربیت اطفال نامیه آثار انفاس مسیحا نمود و آفتاب جهانتاب به دستیاری ابر گوهربار اظهار اسرار زمین فرمود، رای حضرت خاقان سعید که طلیعه آفتاب مطلع غیب و جام جهان‌نمای مجلس لا ریب است، اقتضای آن کرد که موسم عید اضحی زیارت مشهد مقدس رضوی که اهل تحقیق آن را برابر حج داشته‌اند به جا آورد و نهم ماه ذی قعده از دار السلطنه هرات عزیمت فرمود، به وقتی که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵۷

بیت

هزار نافه به هرگوشه‌ای گشاده صبا هزار عقد به هرمنزلی گسسته سحاب در این اثنا به سمع اعلی رسید که مودود گرمسیری که التجا به درگاه عالم‌پناه آورده بود- چنانچه مذکور شد- و مدت چندگاه در هرات ملازم درگاه همایون بود، چون مدّت توقّف او مدید شد و منازع او به عنایت مخصوص گشت، مودود در روزی چند دم اللیل حبلی می‌زد و به لعل و عسی تعلّل می‌کرد. درین وقت که موکب منصور عزیمت مشهد مقدس فرمود، مودود فرصت غنیمت دانسته در اثنای راه عازم گرمسیر شد. آن حضرت به تفحّص احوال او کسی به هرات فرستاد و چون قوّت دولت آن حضرت چنان بود که هرکه خلاف او بر دل گذراند جان نبرد و اگر پشت بر دولت کند محنت روی به او آورد، لاجرم چون مودود عزیمت گرمسیر نمود، در منزل برسین، جماعتی بلوچان که علی

تیمور رئیس و مهتر ایشان بود در شکار به او دوچار شدند. علی تیمور از او پرسید که بدین طرف چگونه افتادی. جواب داد که آن حضرت مرا به ولایت فرستاد. علی تیمور گفت که عنایت‌نامه باید نمود و الّا موقوف بود. مودود تیغ کشیده چند تن از بلوچان مجروح گردانید و بعضی را به درجه شهادت رسانید. علی تیمور فرار نمود و مودود تاخته در عقب او بود. تیمور پسر علی تیمور از پس مودود

مصرع

چو ابروی خوبان کمانی به چنگ

تیری بر شانه او زد که از سینه‌اش بیرون آمد و از اسب افتاد و تیر فنا از شصت قضا به هدف جان او رسید. جماعتی بلوچان مودودیان را مقید ساخته با سر مودود به هرات فرستادند و قاصدی که از اردوی همایون به تفحص حال مودود آمده بود، با سر مودود به یک روز به هرات رسید.

مصرع

هر که برتافت سر از حکم تو جان داد به باد مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵۸

و چون موکب همایون به طالع سعد و اختر فرخنده

قطعه

به وقت آن‌که به برج شرف رسد خورشیدبه گاه آن‌که به صحرا کشد صبا لشکر

دهان لاله کند ابر معدن لؤلؤکنار سبزه کند باد مسکن عنبر به مشهد مقدس معلی رسید و شرایط زیارت به‌جا آورده صدقات به مستحقان رسانید.

و در این ولا، مرتضای اعظم سید عز الدین حاکم مملکت قومس که چند جا ذکر بزرگی او گذشته از راه حسن اخلاق و صفای عقیدت به شرف ملازمت رسید و پیشکشها که از چنان بزرگی مناسب چنین حضرتی باشد گذرانید و عزّ قبول یافته به عواطف پادشاهانه سرافراز شد و در سلک امرای کبار و ملوک نامدار و سادات عظام انتظام یافت و نوکر امیر سید علی از بلده ساری و برادر امیر حسن کیا از فیروزکوه آمده پیشکشها و عرضه‌داشتها گذرانیدند و جمال حال ایشان به زیور اخلاص آراسته شد و رایات همایون به جانب دار الملک عود نموده امیر سید عزّ الدین چون دولت و سعادت ملازم بود و آن حضرت از راه بادغیس به موسمی که نقاش چابکدست طبیعی در تصویر حلل ربیعی دستکاری می‌نمود، شکارکنان و صیدافکنان جمعه عاشر محرم الحرام در دار السلطنه هرات مقام و آرام فرمود.

آمدن ایلچیان پادشاه خطای

در این ولا، از ولایت خطای، ایلچیان از پیش دای‌منک خان پادشاه چین و ماچین و سایر آن ممالک رسیدند. فرمان همایون نفاذ پیوست که شهر و بازارها آیین بندند و هرصنعت در کمال هنر ظاهر کرده و دکان خود را آراید و امرا به رسم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۵۹

استقبال بیرون رفته مقدم ایشان را بر خود مبارک داشتند و همه را به تعظیم تمام در شهر آوردند. زمانی بود چون روز جوانی فرح‌افزای و هنگامی چون شب وصل غم‌زدای. حضرت خاقان سعید فرمان فرمود که باغ زاغان را چون باغ جنان آراسته یساولان بهرام صولت ضرغام سطوت هرکس را محل و مقام تعیین فرمودند و حضرت خاقان سعید خورشیدطلعت چون آفتاب بر اوج رفعت و سریر سلطنت برآمد و عظمای امرا ایلچیان را به شرف دستبوس رسانیده و تبرکات گذرانیده سخنان ایشان عرضه داشتند و مکتوب پادشاه خطای به این عبارت بود:

صورت مكتوب پادشاه خطاى

داى‌منك پادشاه معظم نامه ارسال مى‌فرمايد به ديار سمرقند شاهرخ بهادر را. ما فكر مى‌كنيم خداوند تعالى جميع خلايق بيافريد آنچه در ميان زمين و آسمان است تا هريك به راحت و رفاهيت باشند. ما به تأييد امر خداى تعالى خداوند ممالك روى زمين گشته‌ايم به متابعت حكم الهى جهاندارى مى‌كنيم، به سبب اين ميان دور و نزديك فرق نمى‌كنيم. همه را بر ابرو يكسان نگاه مى‌داريم و پيش از اين شنيديم كه تو نيك عاقلى و كاملى و از همگنان بلندترى. به امر خداوند تعالى اطاعت مى‌نمايى و رعايا و عساكر را پرورش داده درباره همگنان احسان و نيكويى رسانيده‌اى. به سبب آن نيك شاد گشتيم. على الخصوص ايلچى فرستاديم تا كمخا و ترقو خلعت رسانيده و چون‌كه ايلچى آن‌جا رسيده تو نيك تعظيم امر ما نموده و مرحمت ما را نيك ظاهر گردانيده‌اى. همه خرد و بزرگ شاد گشته‌اند. فى الحال ايلچى فرستادى تا خدمت و تحفه اسبان و متاعهاى آن ديار رسانيدند. به جدّ صدق نمودن ترا ديديم كه شايسته ستايش و نوازش باشى. پيشتر دور مغول به آخر رسيد. پدر تو تيمور فوما به امر خداوند تعالى اطاعت آورده تاى زوى پادشاه اعلى ما را خدمت نموده تحفه ايلچيان منقطع نگردانيده سبب اين مردمان آن ديار را امان داده و همگنان را دولتمند گردانيده، ديديم كه تو به همت و روش پدر

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۱۶۰

نيك متابعت نموده‌اى. اكنون دو جيحون‌باى از كسان هزاره سوچو و دانك چنگك صده سون‌قونچى به اجمعهم فرستاديم با تهنيت و خلعت كمخا و ترغوها تا صدق ظاهر گردد. بعد از اين كسان فرستيم تا آى‌ورو كنند تا راه منقطع نشود تا تجارت و كسب به مراد خويش كنند. خليل سلطان برادرزاده تست. مى‌بايد كه وى را نيكوتر تربيت نمايى تا حق زادگى خويش به‌جاى آورده باشى. تو مى‌بايد كه به صدق و راى ما متابعت نمايى. اين است كه اعلام گردانيده مى‌شود.

و دو مكتوب ديگر همراه اين مكتوب فرستاده بودند يكى بيلاكات كه فرستاده بودند در آن‌جا مفصّل كرده و يكى بر مثال خط راه كه ايلچيان را باشد و هر مكتوب كه به زبان فارسى و خط فارسى نوشته در همان مكتوب به خط مغولى مضمون سخن به زبان تركى نوشته و در همان مكتوب به خطّ خطاى همان مضمون به زبان خود نوشته. حضرت خاقان سعيد مكتوب را اصفا نموده دقايق آن را به فكر دوربين ادراك فرمود و بعد از اطّلاع بر مقاصد همه را به اسعاف مقرون ساخته فرمان شد امرا ايلچيان را طوى دهند.

ذكر آمدن ملك قطب الدين از سيستان

در اين اثنا، ملك قطب الدين بن ملك محمود كه پيشتر از مراسم بندگى متقاعد بود، اعتماد بر لطف حضرت خاقان سعيد نمود و به دار السلطنه هرات آمده امراى كبار را شفيع انگيخت و دست در دامن اعتذار آويخت. امرا عرضه داشتند كه هرچند ملك قطب الدين در خدمتكارى از موضع ثبات لغزيده است رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا «۶۰» گويان با تيغ و كفن عازم درگاه عالم‌پناه است و غبار وحشت از آيينه ضمير منير آن حضرت زدوده ملك قطب الدين سعادت دستبوس يافت و به اميد مرحمت آن حضرت به حيات نو مستظهر گشت و قدرت استدعاى وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا

---

(۶۰) سورة الأعراف ۲۳.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۱۶۱

عَلى رُسُلِكَ «۶۱» در او پديد آمده از گناه استغفار و اعتذار نمود.

بيت

عذر به آن را که خطایی رسیدآدم از آن عذر به جایی رسید و قبول کرد که هرسال خواسته و احمال آراسته به خزانه عامره فرستد و به خدمت شایسته اقیام نماید و آنچه از خراج گذشته باقی باشد به او رساند و وظیفه بندگی به جا آرد. آن حضرت ملک نیمروز را به جانب ملک تفویض فرمود.

ذکر روان فرمودن ایلچیان خطا

چون مهمات ایلچیان خطا کفایت شد، اجازت انصراف یافته معاودت فرمودند و شیخ محمد بخشی به رسم رسالت با ایشان روان شد و چون پادشاه خطا تا غایت دین اسلام قبول نکرده بر مقتضی شریعت نمی‌روند، حضرت خاقان سعید از روی دوستی، دو نصیحت‌نامه عربی و فارسی فرستاد تا باشد که به نور هدایت ایمان مشرف شوند.

صورت مکتوب عربی

بسم اللّه الرحمن الرحيم لا اله الّا اللّه محمد رسول اللّه. قال رسول اللّه يعنى محمد عليه السلام لا يزال من امّتى امّة قائمة بامر اللّه لا ينصر من خذلهم و لا من خالفهم حتى يأتى امر اللّه و هم على ذلك و لما اراد اللّه تعالى ان يخلق آدم و ذريته قال كنت كنزا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق لا عرف فعلم ان حكمته جلت قدرته و علت كلمته من خلق نوع الأنسان احياء آثار العرفان و اعلاء اعلام الهدى و الأيمان أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ «۶۲» ليعلم

(۶۱) سورة آل عمران ۱۹۴.

(۶۲). هو الذى ارسل رسوله ... (سورة التوبة ۳۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶۲

الشرايع و الأحكام و سنن الحلال و الحرام و اعطاه القرآن المجيد معجزة ليفحم به المنكرين و يقطع لسانهم عند المنازعة و الخصام و ابقى بعنايته الكاملة و هدايته الشاملة آثاره الى يوم القيام و نصب بقدرة فى كل حين و زمان و فرصة و اوان من اقطار العالمين من الشرق و الغرب و الصين ذا قدرة و امكان و صاحب جنود مجنّده و سلطان ليروّج اسواق العدل و الأحسان و يبسط على رؤس الخلائق اجنحة الأمن و الأمان و يأمرهم بالمعروف و ينهيهم عن المنكر و الطغيان و يرفع بهم اعلام الشّريعة الغرّاء و ازاح من بينهم الشرك و الكفر بالتوحيد الزهراء فوفقنا اللّه تعالى بسوابق لطفه و لواحق فضله ان نسعى فى اقامة قوانين الشريعة الطاهرة و ادامة قواعد الطريقة الظاهره و امرنا بحمد اللّه ان يفصّل بين الخلائق و الرعايا فى الوقايع و القضايا بالشريعة النبويّة و الأحكام المصطفويه و تبنى فى كل ناحية المساجد و المدارس و تعمر الخوانق و الصوامع و المعابد لئلا يندرس اعلام العلوم و معالمها و ينطمس آثار الشريعة و مراسمها و لانّ بقاء الدّنيا و سلطنتها و استدامة آثار الحكومة و ايالتها باعانة الحق و الصواب و اماطة اذى الشرك و الكفر عن وجه الأرض لتوقع الخير و الثواب فالمرجو و المأمول من ذلك الجانب و اركان دولته ان يوافقونا فى الأمور المذكورة و يشاركونا فى تشييد قواعد الشريعة المعمورة و يراسلون الرسل و القاصدين و يفتحون المسالك للسايرين و التاجرين ليتأكد اسباب المحبة و الوداد و يتعاضد رسائل المودة و الأتحاد و يستريح طوائف البرايا فى اطراف البلاد و ينتظم اسباب المعاش بين صفوف العباد وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى «۶۳» وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.* «۶۴»

صورت مکتوب فارسی

به جانب دای‌منک پادشاه از شاهرخ سلطان سلام ما لا کلام. چون خداوند تعالی به حکمت بالغه و قدرت کامله آدم علیه السلام

بیافرید و بعضی فرزندان او را

---

(۶۳). سورهٔ طه ۴۷.

(۶۴). آل عمران ۳۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶۳

پیغمبر و رسول گردانید و به راستی به خلق فرستاد تا آدمیان را به حق دعوت کنند و باز بعضی از این پیغمبران را چون ابراهیم و موسی و داود علیهم السلام کتاب داد و شریعت تعلیم کرد و خلق آن روزگار را فرمود تا به شریعت عمل کنند و بر دین ایشان باشند و مجموع این رسولان مردم را به دین توحید و خداپرستی دعوت کردند و از آفتاب و ماهتاب و ستاره و شیطان و بت پرستیدن بازداشته و هرکدام را از این رسولان شریعتی مخصوص بود. اما همه در توحید خدای متفق بودند. چون نوبت رسالت و پیغمبری به رسول ما محمد مصطفی صلی اللّه علیه و سلم رسید شریعتهای دیگر منسوخ گشت و او رسول و پیغمبر آخر الزمان شد و همه عالمیان امیر و سلطان و غنی و وزیر و صغیر و کبیر را به شریعت او عمل می‌باید کرد و ترک ملت و شریعتهای گذشته می‌باید داد. اعتقاد به حق و درست این است و مسلمانی عبارت از این است. پیشتر از این به چند سال چنگیز خان خروج کرد و بعضی فرزندان خود را به ولایتها و مملکتها فرستاد. جوجی خان را به حدود سرای و قرم و دشت قبچاق فرستاد و در آن‌جا نیز بعضی پادشاهان، چون اوزبک و جانی خان و اروس خان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و به شریعت حضرت محمد مصطفی صلی اللّه علیه و آله سلم عمل می‌کردند و هولاگو خان را به بلاد خراسان و عراق و نواحی آن مقرر گردانیدند. پس از آن بعضی از فرزندان او که حاکم آن ممالک بودند چون آفتاب شریعت محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلم در دل ایشان بود همچنان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و به سعادت اسلام مشرف گشته به آخرت رفتند. چون پادشاه راستگوی غازان و اولجایتو سلطان و پادشاه سعید ابو سعید بهادر تا نوبت حکومت و فرمانروایی و سلطنت کامرانی به پدر و مخدومم امیر تیمور گورکان طاب ثراه رسید، ایشان نیز در جمیع ممالک به شریعت محمدی صلی اللّه علیه و آله و سلم عمل فرمودند و در ایام سلطنت و جهانداری ایشان اهل ایمان و اسلام را رونقی هرچه تمامتر بود. اکنون که به لطف و فضل خداوند تعالی این ممالک خراسان و ماوراء النهر و عراق و غیرها در قبضه تصّرف آمده در تمامی ممالک حکم به موجب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶۴

شریعت مطهّره نبویّه می‌کنند و امر معروف و نهی منکر کرده یرغو و قواعد چنگیز خانی مرتفع است و چون یقین و تحقیق شد که خلاص و نجات در قیامت و سلطنت و دولت در دنیا به سبب ایمان و اسلام و عنایت خداوند تعالی است با رعیت به عدل‌وداد و انصاف زندگانی کردن واجب است. امید به موهبت و کرم اللّه تعالی آن است که ایشان نیز در آن ممالک به شریعت حضرت محمد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم عمل کنند و مسلمانان را قوّت دهند تا باشد که پادشاهی چند روزه دنیا به پادشاهی آخرت که وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى «۶۵» متصل گردد.

و در این وقت از آن طرف ایلچیان رسیدند و تحفه‌ها آوردند و خبر سلامتی ایشان و معموری آن ممالک گفتند. محبت و دوستی که میان پدران بود، بر موجب محبهٔ الآباء قرابهٔ الابناء تازه گشت. ما نیز از این طرف محمد بخشی ایلچی فرستادیم تا خبر سلامتی رساند. مقرر آن است که این معنی سبب آبادانی ممالک و نیکنامی دنیا و آخرت است. توفیق رعایت اتحاد و مراقبت شرایط و داد رفیق اهل طریق باد.

حضرت خاقان سعید فرمود که ایلچیان اطراف را چون ایلچی محمد قرامان که با تحف روم آمده بود و ملک قطب الدین سیستانی و ایلچی پیرک از گرمسیر مجموع ملتمسات ایشان را ساخته و همه را به انعام و اکرام نواخته اجازت مراجعت نمود.

مصرع

بازرفتند خوشدل و خرّم

ذکر شاهان بدخشان و رفتن ایلچی به جانب ایشان

شاه بهاء الدین بدخشانی قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده که معتمدی روان فرمایند تا مال ولایت فرستد و فرزندان خود را به

---

(۶۵). سورهٔ و الضحی ۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶۵

شرف ملازمت مشرف سازد و آن حضرت امیر حمزه قتوقو را که از اعیان حضرت بود ارسال فرمود و مشار الیه به آن‌جا رسیده شاه بهاء الدین خیال محال و اندیشه استقلال به خاطر راه داده بود و انقیاد احکام ننمود و با نوکران میرزا ایجل در مقام مقاتله بود.

امیر حمزه بازآمده صورت واقعه به عرض رسانید. آن حضرت فرمود که امرای کبار امیر مضراب بهادر و امیر سید علی ترخان و امیر فیروز شاه متوجه بلخ شده در ظلل چتر فلکسای میرزا ابراهیم سلطان درآیند.

و امرا به بلخ رسیده میرزا ابراهیم سلطان همه را انعام فرمود و شاهزاده و امرا عزیمت بدخشان نمودند و از راه بغلان به اشکمش آمده شاه بهاء الدین به طرف بدخشان گریخت و لشکرها با امرا به بدخشان درآمدند و میرزا ابراهیم سلطان با لشکر پیاده در کشم توقف نمود و شاه بهاء الدین به کوههای سخت و بیشه‌های پردرخت رفته بود. لشکر منصور از کان لعل گذشته به ولایت سغنان و غند و پامیر درآمدند و آن مواضع منبع آب جیحون است و از آن‌جا نیز گذشته احمال و اثقال شاه بهاء الدین به دست لشکر افتاد و امرا به کوههایی برآمدند که در خیال مردم جبال نبود که کسی بیگانه بدانجا تواند رفت و هرکه به ایلی پیش آمد به مال و جان امان یافت. لشکریان بازگشته با غنیمت فراوان به شهر بدخشان رسیدند و حکومت آن ولایت را به شاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند که پیشتر به درگاه عالم‌پناه آمده بود و آثار نیکو بندگی به ظهور آورده. فرمان شد که در پناه رایت میرزا ایجل باشد.

در این اثنا، به مسامع جلال رسید که حرم محترم میرزا الغ بیک چون صدف به دردانه‌ای آبستن است. حضرت خاقان سعید از غایت و داد که نسبت به احفاد و اولاد داشت فرمود که آن صدف شرف را قبل از میعاد وضع حمل به خراسان آورند.

به موجب فرموده محفه‌های پادشاهانه ترتیب کرده با آغایان و خواجه‌سرایان از سمرقند متوجه خراسان شدند و نزدیک دار السلطنه آغایان و خواتین استقبال نموده به باغ زاغان فرود آوردند و عاشر جمادی الأولی بیگی‌کا، خان‌زاده همایون قدم از کتم عدم به حیّز وجود آمد و چهارشنبه پانزدهم ماه طوی به عظمت فرمودند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶۶

ذکر احوال ولایت خوارزم که در این سال هشتصد و پانزده داخل دیوان اعلی شد

چون احوال خوارزم در این دفتر مسطور نشده رقم قلم آن است که از ابتدای جلوس فرخ فال سال‌به‌سال به طریق اجمال بازنماید و شرح وقایع آن ولایت تقریر داده آید.

و صورت حال آن است که در زمان واقعه حضرت صاحبقران، امیر موسی‌کا حاکم خوارزم بود و قوم قراتاتار که آن حضرت ایشان را در هشتصد و شش از مملکت روم آورد چنانچه در مجلد اول مفصل است- در زمان سلطنت میرزا خلیل سلطان از ولایت ماوراء النهر گریخته به خوارزم رفتند و میان ایشان و امیر موسی‌کا آتش جنگ افروخته شد و شرار شرارت قراتاتار نواحی خوارزم را

سوخته عزم روم کردند و امیر ایدکو امیر الأمرای شادی خان از جانب دشت به طمع خوارزم متوجه گشت و امیر موسی کا به ماوراء النهر رفته امیر ایدکو در رجب سنه ثمان و ثمانمایه خوارزم را گرفت و امیرانکا را حاکم گذاشته به جانب دشت رفت.

و جمعی عراقیان در روز عیـد رمضان از میرزا خلیل سـلطان روگردان شده از سـمرقند عزم خوارزم کردند و آن‌جا رسـیده پیرپادشاه بن لقمان پادشاه بن طغا تیمور خان را که در مازندران از مصاف حضـرت خاقان سـعید گریخته پناه به خوارزم برده بود به پادشاهی برداشـته زر بسـیار که میرزا خلیل سـلطان بی‌شمار به ایشان داده بود به رسم نثار پریشان کردند و عازم مازندران شدند و قصه آمدن ایشان به مازندران سبق ذکر یافت.

و امیرانکا برقرار حاکم خوارزم بود تا در شهور سنه احدی عشر احدی خان وفات یافته فولاد خان پادشاه شد و امیر ایدکو به یوسون معهود صاحب‌اختیار بود و انکا را طلبیده بغلچه را حاکم خوارزم ساخت و فولاد خان در شهور سنه ثلاث عشر فوت شده تیمور خان پسر تیمور قتلغ خان پادشاه شد و قصد امیر ایدکو کرد و او منهزم به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶۷

خوارزم آمـده و یراق کرده به جـانب الوس رفت و در موضع سام که ده روزه خوارزم است اجق بهادر و غازان از جانب تیمور خان به او رسـیدند و عزم رزم کردنـد. بغلجه که پیش از این حاکم خوارزم بود به قتل آمـده امیر ایـدکو شکسـته به خوارزم رسـید و این حال اوایل سنه اربع عشرهٔ بود. دکنه و غازان متعاقب به خوارزم آمدند و امیر ایدکو را شش ماه محاصره کردند.

در این ولا خبر آمد که جلال الدین سـلطان پسـر تغمش خان تیمور خان را شکسـته اردوی او را غارت کرد و تیمور خان می‌رسد و قاصد جلال الدین سـلطان پیغام رسانید که پیش از این تیمور خان بود برای او شمشـیر می‌زدید. اکنون من خان شدم. سعی نمایید و ایدکو که دشـمن ماست به دست آرید. باز جلال الدین سـلطان کس فرسـتاد که اگر ایدکو پسر خود سلطان محمود و خواهر جلال الدین که همین پسر داشت فرستد و سکه و خطبه به نام ما کند با او جنگ مکنید و متوجه شوید.

امیر غازان که خواهر جلال الدین سـلطان در عقد او بود میل صلح نمود و دکنه که خواهر تیمور خان داشت آن خبر نابود انگاشت. در این حـال تیمور مفلوک نزدیک خوارزم رسـید غازان دکنه را به شـراب مشـغول کرده نوکر خود جان خواجه را فرسـتاد تا تیمور خـان برگشـته بخت را به قتـل آورد و جلال الـدین سـلطان شـنیده از امیر غازان منت‌دار شـد و نشان فرسـتاد که غازان خان ماست. فرموده او را حکم ما دانید و امیر دکنه برای تیمور خان عزا داشت و از امرای محاصره خضر اغلان به جهت اروغ بزرگتر بود. بعد از او دکنه، بعـد از ایشان غازان، در این حال از همه زیادت شد و امیر ایدکو صـلح کرد و او بیرون آمده یکدیگر را طوی دادند و امرا ترک محاصـره کرده متوجه جلال الدین سلطان شدند. قجولای بهادر در موضع بلوقیا بدیشان رسید و به طعنه گفت خوارزم ناگرفته چرا بازگشتیـد. امرا گفتنـد مـا مـدت هفت ماه تمام محاربه و محاصـره کرده با ده هزار مرد نتوانستیم گرفت. ترا خود سه چهار هزار مرد بیش نیست. صـلاح بازگشـتن است که ما سـخن صـلح گفته‌ایم و او پسر خود را پیش خان می‌فرستد. قجولای گفت یک نفس من ایدکو را کافی است. به این غرور عزم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶۸

خوارزم کرد.

و امیر ایـدکو خبر یـافته اسـتقبال نمود. چون لشـکر او کمتر بود به راه مکر و فریب شب مراحـل می‌پیمود و روز پنهـان می‌بود. چون نزدیک رسـیدند امیر ایدکو لشـکر خود را دو بخش کرد و جمعی را فرمود که چون به یاغی رسـند جنگ پیش برند و هزیمت شده پریشان شوند و گفته بود که نمد کهنه و جل اسب و توبره بر شـکل بوقچه‌ها بسته در وقت گریز هرطرف اندازند. چون امیر قجولای رسـید و مردم امیر ایدکو جنگ پیش برده گریختند لشکر قجولای به تصور آن‌که یاغی همین بود، از حرص الجا در قفای هزیمتیان تاختند.

بیت

از آدمی عجب چه که ماهی در آب نیزجان را ز حرص در سر کار دهان کند از طرف دیگر امیر ایدکو بهادر با تیغهای رخشان و سنانهای درفشان رسید.

قجولای با آن‌که لشکر او در پی یاغی رفته بود، جز جنگ چاره ندید و کوششهای بهادرانه و حمله‌های دلاورانه کرده عاقبت به قتل آمد و امیر ایدکو سر او را به خوارزم فرستاده فرمود که توق او را برپای کردند و نقاره‌چیان او نقاره می‌زدند و یاغی که در پی الجا رفته بود طوق خود را دیده جوق‌جوق می‌رسیدند و در دام بلا افتاده گردن در ذلّ غلّ و دست در قید بند می‌دادند تا به این تدبیر هزار آدمی دستگیر شدند و لشکر ایدکو غنیمت گرفته به خوارزم بازآمدند و اسیران را بندهای گران نهاده به رعایا سپردند. مقرر آن‌که از بندیان هرکه گریزد نگاه دارنده را به قتل آورده محله او را غارت کنند و مردم شهر در زحمت افتادند.

و درین سال یعنی سنه خمس عشر، حضرت خاقان سعید لشکری نامزد خوارزم فرمود. از امرای خراسان، امیر علیکا و امیر الیاس خواجه با سپاه گران روان شدند و از ماوراء النهر امیر موسی‌کا با پنج هزار سوار عازم آن دیار شد و نزدیک خوارزم به‌هم پیوستند و در آن زمان مبارکشاه پسر امیر ایدکو حاکم بود و بیکیجک

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۶۹

امیر دیوان و صدر قاضی. چون خبر لشکر محقق شد، اعیان ملک جمع آمده مشورت کردند. اکثر صلاح در صلح می‌دیدند و بعضی به راه جلا می‌رفتند و باقی جنگ و کارزار اختیار می‌کردند. در این اثنا، امیر علیکا ایلچی فرستاده استمالت گونه‌ای داد و صلح‌جویان ساوری بیرون فرستادند و اکثر مردم خوارزم دل بر صلح نهادند.

نوکران امیر سید علی ترخان و امیر الیاس خواجه به طرفی رفته بودند و جمعی را کشته و اسیر گرفته. خوارزمیان متوهم شدند و جمعی که مایل جنگ بودند جرأت نمودند و غلبه تمام از خاص و عام بیرون آمده جنگ درپیوست و چون سخن صلح در میان بود و لشکریان هرطرف پریشان، خوارزمیان آن روز تا شب جنگ سخت کردند و شب آوازه انداختند که امیر ایدکو و چنگیز اغلان رسیدند و نقاره شادیانه زدند. امرا روز جرأت ایشان دیدند و شب خبر ایدکو شنیدند. هم در شب عنان به عزم مراجعت تافتند و خوارزمیان در عقب آمده احمال و اثقال گرفتند.

حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متغیر شده فرمود که امیر سید علی ترخان و امیر شاه ملک عزم رزم خوارزم نمایند و لشکر ماوراء النهر پیش ایشان آیند و آن حضرت هرکه را دانست که در آن نوبت بر رعیت ظلم کرده بود، عتاب و خطاب فرمود و فرمود که چون در این کرت به توفیق الهی خوارزم مسخر شود از آن جماعت که در آن نوبت جرأت نموده‌اند، انتقام کشند و باقی رعایا را آسیبی نرسانند.

امرا نزدیک خوارزم رسیده شنیدند که پسر امیر ایدکو مردم خوارزم را خرخشه بسیار کرده و مال بی‌شمار گرفته بدین بهانه که شما طرف مخالفان داشتید و ساوری بیرون بردید و بعضی را کشته و جمعی را مقیّد ساخته، خوارزمیان از او متنفرند و نیز شنیده‌اند که حضرت خاقان سعید کسی را که بر رعیت خوارزم ظلم کرده گوش و بینی بریده و بر این جهت رعایا طبعا مایل این طرف‌اند و پسر ایدکو متوهم شده به جانب پدر گریخت و امرا این اخبار تحقیق کرده به ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و علما و اعیان شهر با ساوری و پیشکش بیرون آمده شهر تسلیم کردند و امرا مظفر و منصور به جانب خراسان و ماوراء النهر بازگشته و امیر شاه ملک

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۰

چند روز ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت فرمود و به مقتضی رای رزین و خاطر دوربین تمام مهام خواص و عوام سرانجام نمود و نوکران نیک به محافظت آن‌جا بازداشته متوجه پایه سریر اعلی شد و اوایل سنه ست عشر به دار السلطنه هرات رسید و به نوازش فراوان مخصوص گشت و بعد از چندگاه، حکومت خوارزم بدو مفوض شد و تا آخر ایام

حیات در تصرّف او بود.

ذکر احوال فارس و عراق و گرفتن میرزا اسکندر شهر قم را

میرزا اسکندر چون در ممالک فارس و عراق فرمانفرمای علی الأطلاق شد، قصد تسخیر بلده قم کرد و چند ایلچی به طلب خواجه محمد قمی فرستاد و از مردم خواجه امردی خوش‌شکل بود. او را نیز طلبید و خواجه به هیچ‌وجه ملتفت نمی‌شد.
میرزا اسکندر عزم محاصره قم نمود و قلاع نواحی آن را مسخّر فرمود و کوتوال قلعه گیو، علی دمه‌سر نام را مقیّد به در قم برد و در قم مردم جنگی بسیار بودند. جنگهای سخت کردند و میرزا اسکندر را کاری از پیش نمی‌رفت. در این حال نصر اللّه صحرایی حاکم ساوه اندیشید که هرگاه قم فتح شود نوبت ساوه خواهد بود و با آن‌که میان او و محمد قمی نیک نبود، عم‌زاده خود عماد کور را با چند سپاه جلد به مدد فرستاد و خواجه محمد را بدان سبب قوّت و شوکت زیادت شد. میرزا اسکندر از ظاهر قم برخاسته خواست به اصفهان رود. مظفر فراهانی که معتمد خواجه محمد بود، کتابتی پیش میرزا اسکندر فرستاد و پیغام داد که اگر حکومت مالی قم به من تفویض کنند و به عهد و سوگند مؤکّد سازند شهر تسلیم کنم. چون عهد و پیمان استحکام یافت، آن نمک‌به‌حرام آغاز مکر و فریب کرد و با خواجه محمد راست آورد که رعیت قم که اکثر در قلعه بودند به شهر روند تا محافظت شهر نمایند و مردم را در شهر متفرق ساخت و خود با خواص و برادرزاده خواجه محمد، امیر محمود، در شهر به رسم محافظت گشته در هرجا به هربهانه‌ای ملازمان امیر محمود را

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۱

می‌گذاشت چنانچه با امیر محمود بیشتر از پنج شش کس نماند. از دروازه کنگان بیرون رفته امیر محمود را گرفت و فوجی از لشکر میرزا اسکندر که به مشورت مظفر کافرنعمت در خانقاه خواجه علی صفی در بیرون همین دروازه بودند از کمین غدر بیرون آمده در شهر ریختند و امیر محمود را مقید به پای قلعه بردند. خواجه محمد را در قلعه چندان کس نبود که به دفع یاغی قیام تواند نمود. به ضرورت بیرون آمده او را به اصفهان بردند و خواجه محمد را با برادرزاده به قتل آوردند و حکومت قم رجوع به عبد اللّه پروانچی شد و ضبط مال حسب المعاهده به مظفر مقرر گشت و میرزا اسکندر در این سال اصفهان را تختگاه ساخت.
مصرع
اصفهان را صفای دیگر شد

ذکر احوال مملکت آذربایجان و امیر قرایوسف ترکمان

امیر قرایوسف اواخر سنه اربع عشر در آلاطاق ییلاق کرده اوایل سنه خمس به دیاربکر رفت و جهت پسر خود پیربداق که او را به پادشاهی برداشته بود- چنانچه مذکور شد- طوی بزرگ ترتیب نمود و هزار گوسفند و یک صد مادیان ذبح فرمود و امرا و اعیان آذربایجان و کلانتران ترکمانان را اسبان نامدار و پوستینهای زرنگار داد و عامه سپاه را رعایت کرد و صورت واقعه آن است که از سرداران روزگار که نام ایشان بر اوراق لیل و نهار نگاشته‌اند کسی لشکری آراسته‌تر از امیر قرایوسف نداشته. فی الجمله بعد از طوی متوجه بدلیس شده والی آن‌جا امیر شمس الدین شرایط خدمت به جا آورد و از آن‌جا به قلعه سارد رفته جمعی به محاصره آن بازداشت و به ماردین آمده خزاین در قلعه آن نهاد و کوتوالی آن به قرابها درداد و به طرف آمد و امیر قراعثمان روان شد و مزروعات آمد و جرموک را چرانیده اهالی جرموک امان طلبیدند و امیر قرایوسف به قرار آن‌که هزار اسب تسلیم نمایند امان داد و ایشان در ادا تعلل نموده امیر یوسف به غلبه قلعه را مسخر ساخت و قتل عظیم شد و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۲

از آن‌جا به شهر ارغن آمد و امیر قراعثمان به محاربه پیش آمد و شکست یافته به قلعه متحصن شد و امیر قرایوسف شهر غارت کرده و به عزم معاودت از آب فرات عبور نموده متوجه صحرای موش گشت و لشکر اجازت داده به تبریز آمد و شنید که لشکر او که به اردبیل رفته بودند بر اولاد جاگیر دست نیافتند و امیر بسطام در سلطانیه است.

امیر قرایوسف عزم عراق عجم کرد و اواسط جمادی الأخری به سلطانیه آمد و نامه و پیغام در سمع اولاد جاگیر جاگیر نیامد و از سر قهر اماکن و مساکن سلطانیه ویران شده امیر یوسف بیستم رجب به تبریز بازگشت و از جانب تراکمه قراباغ و شروان فارغ نبود.

دوازدهم شعبان از تبریز ایلغار کرد و به قراباغ آمده ایلچی پیش ابراهیم فرستاد و او را به صلح پیغام داد. امیر سیدی احمد شکّی و کستندیل گرجی با امیر شیخ ابراهیم اتفاق نموده به صلح درنیامدند و امیر قرایوسف از آب ارس گذشته از طرفین جنگ بسیار کردند و امیر شیخ ابراهیم و برادر او شیخ بهلول و کستندیل گرجی با غلبه بسیار گرفتار شدند و امیر قرایوسف کستندیل گرجی و برادران او را با سی‌صد نفر از ناوران گرج به تیغ آبدار به آتش دوزخ فرستاد و شماخی را غارت کرده به آذربایجان آمده صد تومان چارپای رانده بیشتر به سبب سرما تلف شدند و امیر شیخ ابراهیم و شیخ بهلول و مولانا ظهیر الدین قاضی را مقید به تبریز آوردند و جمعی که به صلح راضی نمی‌شدند به حبس و قید مبتلی گشتند.

امیر یوسف با امیر شیخ ابراهیم مقرّر کرد که آلات مرصّع که در مجلس شروان می‌داشته به خزانه سپارد و شیخ بهلول دویست تومان عراقی و مولانا قاضی صد تومان فرود آورده خلاص شوند و اموال مقرری به ادا رسانیده شیخ بهلول و قاضی اجازت یافتند و امیر شیخ ابراهیم در تبریز مانده اول بهار عنایت و احسان و کرامت امان شامل روزگار او شده عازم دیار خود گشت و امیر یوسف آخر محرم سنه ست عشر به ییلاق اوجان رفت و منصور برادرزاده بسطام در تبریز محبوس بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۳

وقایع سنه ست عشر حکایات تزویج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان

اشاره

حضرت خاقان سعید امتثال اوامر الهی نموده خواست که بر سنن نبوی گوهر شب‌افروزی که در درج سلطنت بود با کفوی مناسب امتزاج داده ازدواج فرماید و اندیشه عالم نورد در اطراف جهان جولان نمود و رقم این کار بر احفاد حضرت صاحبقران کامکار قرار فرمود و میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان معین شد و ارکان دولت و اعیان حضرت نثارها آورده زرافشانیها کردند و چند دست رخت فراشخانه و خیمه و خرگاه و مطبخ و آبخانه و سایه‌بان و شامیانه مرتّب گشت. بغال هلال نعال و اسبان صبارفتار و بختیان کوه‌پیکر هامون‌گذار قطارقطار بی‌حساب در شمار آمد و مجلس به‌سان آسمان به انوار کواکب آراسته و چون بوستان به انواع ازهار پیراسته گشت و منجمان ماهر طالع وقت اختیار کرده سادات و قضات و اکابر و اشراف را به باغ زاغان آوردند و چهاردهم جمادی الأخری درّی که در صدف سلطنت پرورده بود، در عقد نکاح درّی برج دولت میرزا جهانگیر آمد.

مصرع

مبارک باد این عقد همایون

ذکر قشلاق فرمودن حضرت خاقان سعید در مازندران به عزم یورش آذربایجان

از آن زمان که واقعه هایله پادشاه سعید شهید معزّ الدّین میرزا امیرانشاه در آذربایجان واقع شد، پیوسته حضرت خاقان سعید عزم یورش آذربایجان داشت و نقش انتقام مخالفان بر لوح اندیشه می‌نگاشت و از جهت حدوث وقایع که در بلاد ماوراء النهر و

خراسان تا حدود هندوستان به وقوع می‌پیوست- چنانچه شرح آن معروض گشت- آن عزیمت در عقده تأخیر مانده بود. اکنون چون به عون عنایت یزدانی و تأیید دولت آسمانی مجموع آن بلاد مضبوط شد و خبر انقلاب عراق عرب و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۴

مملکت آذربایجان و استیلای امیر قرایوسف ترکمان به مسامع جلال رسید آن حضرت عزیمت تسخیر عراق و آذربایجان فرمود و فرمان جهان‌مطاع به اطراف ارسال نمود مقرر آن‌که لشکرهای ماوراء النهر و خوارزم از آن حدود باخبر بوده احتیاط نمایند و باقی لشکرها به موعد لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَ لا تَسْتَقْدِمُونَ «۶۶» رسیده باشند و آلات مقاتله و ادوات مقابله ترتیب یافت و لشکرهای چون کوه آهن و دریای موج‌افکن منتظم گشت.

بیت

سپاه کوه‌پیکر فوج بر فوج‌چنانک از روی دریا موج در موج

سراسر با سنانهای زره سمز سر تا پای در آهن شده گم و چند زنجیر فیل کوه‌پیکر عفریت منظر که از سمرقند آورده بودند در مقدّمه مقرّر شد، هریک به ضخامت جثّه کوهی جسیم و به درشتی هیکل طوری عظیم.

بیت

همه ژنده فیلان گردون شکوه‌به تندی چو دریا به هیکل چو کوه و آن حضرت هژدهم رجب از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و چون لشکر منصور به نیشابور رسید، رای انور.

مصرع

کافتاب از فروغ آن تابی است

چنان اقتضا نمود که مکتوبی به جانب میرزا اسکندر روان فرماید و از عزیمت همایون اعلام نماید و دبیر روشن‌ضمیر نامه‌ای به این عبارت در کتابت آورد:

---

(۶۶). لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ* (الأعراف ۲۴، یونس ۴۹، النحل ۶۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۵

صورت مکتوبی که به میرزا اسکندر فرستاد

فرزندی اعزی خلد ملکه به سلام ما لا کلام مخصوص گشته معلوم فرماید که به فیض فضل الهی و یمن تأییدات نامتناهی، احوال این ممالک بر مناهج استقامت استقرار یافته و امور این ولایات بر مجاری استدامت استمرار پذیرفته و هرزمان از بارگاه صمدیت و درگاه احدیت درر کرم و غرر نعم نصیب دولت و قسمت حشمت ما می‌آید و هرمراد که بر خاطر گذرانیم دولت مساعدت می‌نماید و روزگار موافقت می‌فرماید. اکنون همت بر تفریق جمع و تمزیق شمل قرایوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایات آذربایجان مصروف است. حالا- عزیمت آن است که زمستان در مازندران گذرانیم و چون طلیعه بهار پیدا شود، رایات شاهی افراخته سواره و پیاده لشکر با اسبان پیل پیکر رخ بدین مهم آورده فرزین بند خصم را گشاییم و دسترد به او نماییم. چه از آن زمان که نازله هایله برادر و مخدوم پادشاه سعید شهید به وقوع پیوست تدارک آن قضیه فرض عین بل عین فرض دانسته‌ایم. اما به سبب بعضی قضایا که در این ممالک واقع شد- چنانچه جناب فرزندی را معلوم است- توجه بدان طرف میسر نمی‌شد. امروز بحمد اللّه تعالی ممالک خوارزم و خراسان و زابل و کابل تا اقصای هندوستان و مملکت ماوراء النهر تا نواحی ترکستان و مازندران با تمامت طبرستان، در تحت تصرف بندگان است و خاطر از جوانب جمع و حق تعالی قوت انتقام ارزانی فرموده صد هزار سوار هریک چون

ابری غران و برقی درخشـان در اردوی همـایون ملازم‌انـد و هیـچ آفریـده با این خانـدان- که عقـد ایامش از انفصام مصون باد- این جرأت ننموده که قرایوسف نموده و الحالهٔ هذه سودای اسـتبداد از سـر بیرون نکرده به شیوه مخالفت مستمر است. انتقام از او طبعا و شرعا و عقلا بر ما و شـما از واجبات و دفع او از مفترضات است. اگر ما با یکدیگر راه مباسـطت گشاده نداریم و جاده اتحاد نسپریم و در جذب منافع و دفع مضار متشارک و متشابک نشویم دشمن قوت گیرد و طمع او در مملکت زیادت گردد و می‌باید که در اول

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۶

بهـار با لشـکر متوجه شـده در حـدود ری اتفاق ملاقات باشـد و به هیأت مجموعی روی بـدین مهم آورده هرچه صـلاح وقت باشـد تقدیم افتد و پیش از ملاقات از امرا هرکه را صـلاح داند فرستد تا مشورت نموده هرچه مقرر باشد به اتمام رساند. ان شاء اللّه تعالی وحده.

و چون نامه تمام شد و شـرف اختتام یافت، در صـحبت ابو سعید ملک فرستاده آمد و حضرت خاقان سعید به موسمی که کفه میزان طیار شد و خریف از جاده اعتدال به طلوع سهیل میل انحراف نمود.

بیت

اسـتاد زرگر مهر بگشـاد دسـت و بازوافکنـده خرده زر در کفـه ترازو و فراش خزان صـحن بـاغ و بسـتان را بسـاط زربفت سـاخته و هرطرف دیبای هفت رنگ انداخته.

نظم

فرشی فکنده بود ز دیبای هفت رنگ گیتی ز بهر مقدم سلطان کامکار

از فرق شـاخ ریخته زرهای بی‌حساب‌بهر نثار موکب میمون شـهریار شـکارکنان و صـیدافکنان به جلگای مازنـدران درآمـد. اکابر و اشـراف از اطراف‌واکناف روی به اردوی همایون آوردنـد. امیر عز الـدین از هزاره‌جریب و امیر حسن کیا از فیروزکوه و امیر علی از آمـل و سـاری و حکام گیلانات بر درگاه جهان‌پناه جمع آمدنـد و مناسب مراتب به عنایت و عاطفت مخصوص شدنـد و حاجات و ملتمسات به شرف عرض رسانیده به اجابت مقرون شد و اجازت یافته بر سر اشغال و اعمال خود رفتند.

ذکر مخالفت میرزا اسکندر و اظهار یاغیگری

در آن زمان که موکب ظفرنشان در قشلاق مازندران بود، ابو سعید ملک از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۷

جـانب اصـفهان عود نمود و به عرض رسانیـد که مزاج میرزا اسـکندر از قـانون اعتـدال انحراف یـافته است و حال آن‌که چون واقعه میرزا پیرمحمد واقع شد- چنانچه گذشت- و میرزا اسکندر بر سریر سلطنت عراق و فارس متمکن گشت خطبه و سکه به نام و القاب حضرت خاقان سعید آرایش داد و ایلچی جهت رسانیدن این خبر به خراسان فرستاد. امّا چون خزاین به گوهر و زر مشحون گشت و عدد سپاه از ذرات آفتاب افزون شد، رایت جلالت تا محدّب فلک الأفلاک برافراشت و آیت سـلطنت به اقلام شهب ثواقب بر جباه کواکب نگاشت، هرروز آثار هیبت او در دلها بیشتر و هرساعت ساحت ولایتش وسیعتر می‌شد. علم بی‌نیازی بر بام آسمان برآورد و سر از ربقه اطاعت آن حضـرت به درآورد و بی‌حجتی ظاهر و دلیلی باهر، گمان برد که آن حضـرت جهت تسـخیر فارس و عراق به مازندران آمده و به ظنی خطا خود را در معرض خطر و بلا آورد إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً «۶۷» شیطان آمال و بسیاری ملک و مال او را بر آن داشت که جواب ناصواب از سـر غرور و گردنکشـی در صحبت نوکری که همراه ابو سعید ملک آمده بود به عرض رسانید. آن حضرت بدان سخنان التفات نفرمود و فرمود که اگر نتواند آمد، امیری با آن مقدار لشکر که یراق داند فرستد و نوکر او را رعایت نموده اجازت فرمود و نوکر به خدمت میرزا اسـکندر پیوسـته صورت حال عرضه داشت. میرزا اسکندر را شقاوت بخت و

نحوست طالع در چاه بلا و مهلکه فنا انداخت.

بیت

بلی شقاوت اصلی چو در کسی آویختبسا که شربت ناکامیش چشاند باز القصه مخالفت ظاهر کرده خطبه و سکه به نام خود ساخت و راه خراسان

---

(۶۷). سورهٔ یونس ۳۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۸

مسدود کرده سواران به سرحدها تاخت و جمعی از اصفهان به سمنان فرستاده صوفی‌آباد را غارت کردند و فوجی از راه بیابان به قهستان خراسان آمده. چون مردم این دیار خبردار بودند مخالفان از ضرب تیغ خراسانیان فرار نمودند. میرزا اسکندر را جمعی خوشامدگوی بی‌عاقبت بر مخالفت می‌داشتند و چنین امری خطیر را حسن تدبیر می‌پنداشتند و او را خود در این معنی به کسی احتیاج نبود. چه در عنفوان جوانی و ریعان زندگانی، به گنج و سپاه مغرور و به تاج و سریر مسرور شد و شهوات نفسانی و لذات جسمانی هرروز با تجرع اقداح راح به رواح می‌رسانید و هرشب در آغوش گل‌رویان صباح به صباح متصل می‌گردانید. باوجود مداومت مدام، سایر مسکرات و مخّدرات دیگر در کار بود.

مثنوی

چو خسرو کند میل مستی و خوابشود بی‌گمان کار ملکش خراب

مقاسات رنج و تعب کردن استایالت، نه بازی و می خوردن است

اگر شاه آگاه باشد مدامهمه کار عالم شود با نظام اللهم وفق للعدل و الأحسان.

ذکر ایلچی فرستادن میرزا اسکندر به اطراف و اظهار خلاف

میرزا اسکندر اظهار خلاف کرده نخست راهها مسدود فرمود و جمعی تعیین نمود که نواحی ری که ممرّ لشکر منصور بود آتش زدند و این چنان است که دریا را به انباشتن ترسانند و زمین را از زلزله به فشردن پا ساکن گردانند و دیگر از تخیلات، بیلاکات به سرحدها فرستاد و شیوه بغی و عناد خود را در خاطرها قرار داد. از آن جمله کافی اسلام را به طرف سیستان و قندهار و گرمسیر نامزد فرمود و چند سر اسب تازی و زینهای زرین و خلعتهای فاخر جهت سرداران ولایات مذکور ارسال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۷۹

نمود و شاه بهرام با کافی اسلام همراه بود و مکاتبات مصدر به این عبارت «القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین سلطان اسکندر من امره المطاع»* روان کرد، مضمون آنکه:

حضرت عزّت جل و علا از دیوان «تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ» «۶۸» سلطنت ممالك به ما ارزانی داشته به عنایت ازلی واثقیم که هرروز مواد این معانی در تزاید باشد. حالا مطمح نظر سعی و مطرح شعاع قصد ما آن است که بلادی که در تصرف جدّ ما امیر بزرگ صاحبقران بوده به تمامی مضبوط گردانیم. قرایوسف که خود را به وجود تراکمه استظهاری تصور کرده بود یک حمله ما را پای نیاورد.

بیت

سیل اگر سنگ را بگرداندچون به دریا رسد فروماند و تا آن زمان که حضرت شاهرخی با ما طریق ایلی و خویشی و دوستی مرعی داشت ما نیز رعایت جانب ایشان می‌کردیم. اکنون با لشکر گران متوجه مازندران گشته‌اند. ما نیز اصفهان را معسکر همایون ساخته

مقرر است که هفتـاد هزار سوار اوایـل بهـار جمع باشـند. می‌بایـد که ایشـان بـا ما یک‌جهت بوده سوار تاخت ایشان به حوالی هرات رسد و چون این قضیه را از پیش برداریم آن ولایت را با کابل و زابل و بعضی خراسان سیورغال ایشان خواهیم فرمود.

مثل مشهور ثبت العرش* ثم انقش را بر طاق نسیان نهاد.

بیت

چنین گفت رستم خداوند رخش‌به دشت آهوی ناگرفته مسنجش فی الجمله کافی اسلام عازم سیستان شد. قضا را در رباط اشتران نوکر داروغه

---

(۶۸). آل عمران ۲۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۰

طبس او را شناخته اسبان و بیلاکات را دیـد. عرضه داشت به دار السلطنه هرات فرستاد و میرزا سیورغتمش که در هرات قایم‌مقام حضرت خاقان سعید بود فرمود که نشانی به نام ملک قطب الـدین ارسال نمودنـد که کافی اسلام از طرف عراق بـدان‌جانب آمده می‌باید که او را پیدا ساخته بدین طرف فرستند و از آن‌جانب خدمت کافی به نواحی سیستان رسیده از آمدن خود خبر داد و ملک فی الحال کسان فرستاد تـا او را گرفته مقیـد سـاخته و بـا مکتوبـات و بیلاکات به جانب هرات بردنـد و از هرات به اردوی همایون رسانیدند. حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر با مهر و نشان و خاتمه و عنوان دید، حکایت مخالفت او که تا غایت محمول بر حسد و افترا بوده شکی در آن داشت به تحقیق باور فرمود و حجاب ظنّ از چهره یقین رفع نمود. باوجود این صورت، آن حضرت خواست که در معرض معارضه نیاید.

شعر

اذا انت قابلت المسیئ بما اتی‌فانت لعمری و المسئ سواء امرا عرضه داشتند که چون میرزا اسکندر آوازه عصیان در جهان انداخت و عالم آسوده را آشفته ساخت اگر در سیاست او اهمال رود عقد سلطنت منتظم نگردد.

بیت

اگر نباشـد تیغ سیاست سـلطان‌بنای ملـک به یکبـارگی شود ویران از راه معارضـهٔ الفاسـد و دفع الشر بمثله عـدول نبایـد نمود. آن حضـرت فرمود که آنچه شـما می‌گویید عین صواب و مصلحت ملک است. اما اگر فرزند اسکندر از روی نادانی و غرور جوانی بر حرکات ناشایست اقدام نمود تواند بود که به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۱

نصیحت پنبه غفلت از گوش او به درآید و بر قبایح اعمال و فضایح افعال خویش واقف شده از در توبه و انابت درآید و اگر دشمن باشد ز دست او چه برآید.

بیت

اگر به صلح میسر شود که بـا دشـمن‌ره رفـاق روی آشتی به از جنگ است ما را نظر بر آن است که رعیت زحمت نیابنـد. امرا دعا گفتند.

ذکر احوال عراقین و آذربایجان و توجه میرزا اسکندر به عزم رزم و از راه برگشتن

امیر قرایوسف زمسـتان در تبریز گذرانیـده اول بهـار به ولایت خود رفت و امیر ابراهیم را که در تبریز مقیّـد داشت گـذاشت چنانچه گذشت و همچنین محمد پسر منصور برادرزاده بسطام جاگیر که در تبریز اسیر بود درباره او عنایت فرمود و ولایت اردبیل و خلخال

را به رسم سیورغال به او کرم نمود و در آن ایام خلائق آذربایجان به قحط و غلا مبتلی بودند و نرخ غله به پایه‌ای رسید،

مصرع

کاز آن فرازتر اندر ضمیر پایه نماند

بیت

گشت چون پروین به قیمت سنبله‌کار گندم این‌چنین بالا گرفت قرایوسف تابستان به عراق عجم آمد و خرابی تمام به حال آن دیار خاصه سلطانیه و قزوین راه یافت. ناگاه امیر قرایوسف شنید که محمد پسر منصور که امیر او را گذاشته بود باز مخالفت نمود و در غره جمادی الأولی خواجه جمال الدین صفوی را در اردبیل گرفت و اسبان و دواب و نقود که موجود بود به باد تاراج داد و خواجه را در قلعه فرج که در حدود اردبیل است حبس کرد و در نواحی همدان خبر آمدن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۲

میرزا اسکندر شنید.

و شرح این سخن آن است که میرزا اسکندر عراق و فارس ضبط کرده اصفهان را مستقر سریر سلطنت ساخته بود و در آن‌جا عمارات علیه فرمود و اساس سلطنتی نهاد.

مصرع

که از ملوک عجم هیچکس ندارد یاد

و شهباز همتش در اوج رفعت پرواز نمود و به عزم تسخیر ملک آذربایجان از راه لرستان توجه نمود و با لشکر بیشتر از چون و چند به حدود نهاوند رسید و از آن طرف امیر قرایوسف عزیمت او شنید و هردو لشکر رو به یکدیگر آورده نزدیک آمدند. از قضای الهی امیر قرایوسف را عارضه‌ای عارض شد و اثر ضعف ظاهر گشت و از مردم او بسیاری بیمار شدند و به ضرورت مراجعت نمود و میرزا اسکندر خبر یافته گفت میرزا قرایوسف از بیم ما گریخت و دست عجز در دامن ضعف و مرض آویخت و شاهزاده سر افتخار بر اوج لامکان برافراخت و کمند همت بلند بر کنگره قلعه آسمان انداخت. القصّه، در غایت عظمت به اصفهان آمد و امیر یوسف به هنگام مراجعت به قلعه گاورود رسید. امیر باباحاجی که آن قلعه را مأمن ساخته با امیر یوسف دم مخالفت می‌زد، در این ولا، طریق موافقت مسلوک داشته با تحفه و بیلاک پیش آمد. امیر یوسف او را اکرام تمام نمود و ولایات که در حوالی گاورود بود سیورغال او فرمود و لشکر اجازت داده، عاشر جمادی الأخری به دولتخانه تبریز فرود آمد.

در این سال، شاه محمد بن قرایوسف از بغداد قصد امیر سارو ترکمان حاکم شهرزور کرد و از طرفین کوشش نموده شاه محمد غالب آمد و امیر محمد را گرفته در قلعه هیت محبوس کرد و فرزندان او را در بغداد شهربند فرمود و به عشرت اشتغال نمود.

و راوی اوراق، عبد الرزاق بن اسحق السمرقندی، درین سال در دار السلطنه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۳

هرات، دوازدهم شعبان از کتم عدم به ملک وجود آمد.

قطعه

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم‌دریغ و درد که غافل ز جان خویشتنم

چگونه طوف کنم در هوای عالم قدس‌چو در سراچه ترکیب تخته‌بند تنم

اگر ز خون دلم بوی شوق می‌آیدعجب مدار که همدرد نافه ختنم امید آن‌که عاقبت عافیت باشد. ان شاء اللّه تعالی.

وقایع سنه سبع عشر ذکر فرستادن میرزا بایسنغر از مازندران به خراسان

اشاره

چون فصل زمستان به آخر رسید و نسیم جان‌پرور بهار در اطراف صحرا و مرغزار و چمن و گلزار وزید، حضرت خاقان سعید فرزند سعادتمند

بیت

جوان و جوانبخت و روشن‌ضمیربه دولت جوان و به تدبیر پیر غیاث السلطنهٔ و الدین میرزا بایسنغر را که با شرف مراتب پادشاهی انوار مواهب الهی در جبین مبین او پیدا بود دلایل کامکاری و مخایل شهریاری در ناصیه همایونش هویدا می‌نمود، به امارت مملکت خراسان تعیین فرمود و شاهزاده رکاب فلک‌سای و عنان جهانگشای، اوایل محرم از قشلاق مازندران به صوب خراسان معطوف ساخت و چون خورشید عالم‌آرا عزم بیت الشرف کرده سایه همایون بر آن بلاد انداخت و چهارم صفر در مستقر دولت نزول فرمود.

مصرع

غیرت فردوس شد از قدم او هرات مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۴

از یمن موکب میمون و فروغ طلعت همایون عالمیان در ظلال اقبال آسودند و جهانیان در مهاد امن‌وامان غنودند.

قطعه

اسکندر آن زمان که هری را نهاد پی گر داشتی ز دولت و اقبال شه خبر

در وی به‌جای خاک سرشتی همه عبیردر وی به‌جای سنگ نهادی همه گهر اکابر و اشراف غبار موکب او را سرمه مثال در چشم افتخار کشیده می‌گفتند.

بیت

خاک سم سمند ترا تکیه‌گاه ناراین هردو گرد بالش مشکین دیده باد

ذکر تمرد سید علی کیا در ولایت ساری

در آن زمان که موکب ظفرنشان در قشلاق مازندران بود، جمعی ارباب غرض به سید علی کیا رسانیدند که خویشان و برادران او که صفت الأقارب کالعقارب دارند پیش امرا و نواب تقصیرات او می‌شمارند و می‌خواهند که حکومت آن ولایت به دیگری دهند و مزاج همایون به نسبت او دیگرگون است و در این اثنا او را به اردوی همایون طلب داشتند و او متوهّم شده عذری معلول و سخنی نامقبول گفت.

حضرت خاقان سعید را تعلل او عجیب و غریب نمود. چه به عنایت آن حضرت مملکتی وسیع در تصرف او بود. آن حضرت امرای عظام امیر مضراب بهادر و امیر الیاس خواجه را نامزد ولایت او فرمود و فرمود که پیش از ملاقات قاصد فرستاده مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۵

گویند که اگر به سخن صاحب غرضی متوهم شده‌ای عالمیان را معلوم است که بی‌رخصت شریعت قصد ملک و مال هیچ آفریده نداریم و از طریق عدل و احسان عدول نمی‌جوییم و راه ظلم و طغیان نمی‌پوییم. می‌باید که خود را در ورطه هلاک نیندازد و در کمند بلاـ مقید و مبتلی نسازد و در خرابی ولایت و خونهای ناحق نکوشد و صورت انصاف از چشم عقل نپوشد. اولا عنایتی که درباره او کرده‌ایم به دیده بصیرت مشاهده نماید و ثانیا مآل آن قضیه که به کجا می‌رسد ملاحظه کند. حالا بیست و سه چهار سال است که حضرت پدر مغفور ما آن مملکت به شمشیر گشاده و حکومت آن ملک هم به ایشان داده و ما نیز همان قاعده مسلم داشته‌ایم. به اختیار نمی‌خواهیم که در فرمان آن حضرت تغییر واقع شود و الّا مترصد این مهم بسپارند.

چون امیر سید علی کیا از توجه امرا و فرموده حضرت اعلی خبر یافت، کسان پیش امرا فرستاده خدمتها قبول کرد و پسر خود را با لشکر و هدایا به اردوی همایون فرستاد و آن حضرت گناه او بخشیده کرامت عفو ارزانی داشت.

ذکر قضایای ولایت ماوراء النهر در این سال

سابقا مذکور شد که در زمان عزیمت قشلاق مازندران فرمان شد که لشکرهای ماوراء النهر از همان حدود برخبر باشند. میرزا الغ بیک ایلچی فرستاده امیرک احمد را طلب فرمود و او توهّم کرده ابا نمود و میرزا امیرک احمد گفت که از مزاج میرزا الغ بیک می‌ترسم و نمی‌توانم آمد و بنده دولتخواهم. میرزا الغ بیک امیر بایزید پروانچی را که معتمد او بود به جانب اندگان ارسال نمود. فرمود که سخن او سخن من است. هرشرط و عهد که کند به آن وفا نمایم. امیر بایزید پیش او رسید چندان‌که سعی کرد به جایی نرسید. اما وعده کرد که پسر خود را به خدمت فرستد. آن وعده به سر آمد و پسر نیامد. میرزا الغ بیگ گورکان عازم اندگان شد و میرزا امیرک احمد قلاع آن نواحی مستحکم ساخته به کوه رفت. میرزا الغ بیک قلعه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۶

اخسی را که اعظم قلاع او بود محاصره فرمود و آن قلعه‌ای است که از شرفات آن سنبله فلک توان چید و از غرفاتش غلغله ملک توان شنید. اهالی قلعه به حصانت مغرور گشته آهنگ جنگ راست کردند و لشکر منصور اطراف قلعه را چون چشمه زره و خانه زنبور ساخته قلعه مسخر گشت و اموال فراوان به دست لشکریان افتاد و میرزا الغ بیک رعایا را در ساحت امن و حریم امان مقام داد و پاینده بکاول را کوتوال ساخته به جانب اندگان روان شد و میرزا امیرک احمد به کوههای سخت و دوردست رفته بود. میرزا الغ بیک امیر موسی کا و امیر محمد تابان را به حکومت اندگان مقرّر فرمود و موکب منصور به سمرقند معاودت فرمود.

و میرزا امیرک احمد از مراجعت میرزا الغ بیک خبر یافته با لشکری که از مغولستان به مدد او آمده بودند عازم اندگان شد. امیر موسی کا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین به عزم رزم از اندگان بیرون آمده به حوالی اوش رسیدند و چون از حال یاغی خبر نداشتند بی‌احتیاط فرود آمدند و میرزا امیرک از حال ایشان آگاه بود. ناگاه به سر ایشان رسید و امیر موسی کا و امیر محمد تابان و امیر علی و دیگر بهادران را به قتل آورده امیر رستم پسر امیر سلیمانشاه با مخالفان جنگ‌کنان عازم اندگان شد و میرزا احمد تا اندگان آمده جنگ بسیار کردند و امیر رستم و باقی امرا اندگان را نگاه داشتند و مغولان الجا گرفته به مغولستان بازگشتند.

ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید به جانب ممالک عراق و فارس

چون آفتاب عالمتاب به محاذات نقطه اعتدال ربیعی رسید و جمشید خورشید طناب سراپرده شاهی از دنبال ماهی بر گردن بره بست و از آبگیر حوت به نزهتگاه حمل آمد، حضرت خاقان سعید، چهاردهم محرم مکرم از جلگای مازندران عزم جانب ملک ری فرمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۷

بیت

ز نعل باد پایان تکاورزمین گفتی که گردونی است دیگر و چون رایات نصرت آیات سایه همایون بر خطه دامغان انداخت، ایلچی امیر بسطام از سلطانیه رسید و به موقف عرض رسانید که بنده خدمتکار آن حضرتم.

کمر خدمت بر میان و حلقه بندگی در گوش، منتظر فرمان.

مصرع

به هرچه حکم کنی نافذ است فرمانت

چون صیت نهضت همایون استماع نمودم، ارادت آن بود که به رسم اقامت خدمت زمین بوسیدمی، فامّا موانع روزگار بر خاطر نوّاب معدلت شعار واضح باشد.

اگر اعلام فرخنده اعلام عزم این‌جانب نمایند، ملتمس از نواب کامیاب آن‌که پیشتر شرف اعلام ارزانی فرمایند تا حسب المقدور مایحتاج خدام سرانجام نماید و تغار لشکریان و نعل اسبان به عزّ قبول مقبول آید.

بیت

کسی که عزّ قبول تو یافت در عالم‌به چشم همت او ملک ری نماید خوار گوش هوش به استماع اخبار آن طرف نهاده دل‌وجان به امتثال فرمان داده.

بیت

همه چشمیم تا پدید آیی‌همه گوشیم تا چه فرمایی آن حضرت ایلچی امیر بسطام را تربیت فرموده نوکری همراه او فرستاد و پیغام داد که بر نیکو بندگی او اطلاع یافتیم. باید که قلعه را استحکام داده پسر یا برادر خود را به اردوی همایون فرستد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۸

مصرع

تا اعتماد بر سخنش بیشتر شود

و چون موکب همایون به حوالی ری رسید، جمعی نوکران میرزا اسکندر از اصفهان گریخته آمدند و به عرض رسانیدند که لشکری از اصفهان نامزد محاصره ساوه شده و سبب آن‌چنان بود که در وقتی که رایت ظفرنشان در قشلاق مازندران بود، نصر اللّه حاکم ساوه التماس داروغه‌ای نمود و آن حضرت ملتمس مبذول داشته نوکری به ساوه فرستاد و میرزا اسکندر آگاه شده امیر یوسف جلیل و امیر جلبانشاه برلاس و امیر عبد اللّه پروانچی و سعد اللّه را نامزد محاصره ساوه کرد. حضرت اعلی بر این حال واقف شده جمعی از لشکر منصور نصرهم اللّه به انتصار نصر اللّه تعیین فرمود تا رعایای ساوه از مساوی آن گروه خلاص یابند. امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان و امیر دولتخواجه اناق و امیر چهارشنبه با ده هزار سوار نصرت شعار عازم آن جانب شدند.

امرای میرزا اسکندر از توجه امرا و عزیمت حضرت اعلی خبر یافته با یکدیگر مشورت نمودند. به اتفاق گفتند ما همه بنده و بنده‌زاده حضرت صاحبقرانیم. اگرچه میرزا اسکندر نبیره آن حضرت است اما بر قول و فعل او اعتماد نیست و حضرت شاهرخی فرزند صاحبقران است و فرزند به ولایت از نبیره اولی باشد. خاصه فرزندی که فرمانفرمای اقالیم عالم و پادشاه ربع‌مسکون باشد. امرا چون این معانی در بیان آوردند، هریک دیگری را در امتثال آن حضرت از خود راغبتر دیده مجموع اتفاق کردند که با لشکر منصور جنگ نمی‌کنیم و چون امیر یوسف جلیل در قضیه جهان‌ملک چنانچه گذشت با مخالفان اتفاق داشت بر او اعتماد نکردند و او را گرفته مقید ساختند و با امرای نامدار ملحق شدند و هنوز آن حضرت در ملک ری بود که این صورت در آیینه فتح روی نمود و فاتحه این یورش بی‌قتل و کشش چنین فتحی میسر شد.

و چون موکب ظفر شعار به قلعه شهریار آمد، بیان قوچین و پسر عبد اللّه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۸۹

پروانچی و سعد اللّه شرف زمین‌بوس یافتند و متعاقب نصر اللّه صحرایی به سعادت بندگی مستسعد گشت و به عنایت سرافراز شد و رایات نصرت آیات سایه دولت بر ولایت ساوه انداخت. امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایرامرا با امرای میرزا اسکندر رسیدند و یوسف جلیل را مقید رسانیدند و آن حضرت درباره امرای نو درآمده غایات عنایات به ظهور آورده امیر یوسف جلیل که بعد از واقعه جهان‌ملک در اطراف عالم سرگردان گشته و انواع حوادث بر سر او گذاشته عاقبت به اتفاق پدر به زیارت کعبه معظم فایض شده و بعد از آن ملازم میرزا اسکندر گشته چون پیش آن حضرت آوردند جریمه او را عفو فرموده گناه او را نابوده انگاشت و

مضمون عفا اللّه عمّا سلف بر لوح فرموده السلطان ظل اللّه نگاشت تا یوسف جلیل قوی‌دل و فسیح‌امل از گناه استغفار نمود شفیع المذنب اقراره و توبته اعتذاره و آن حضرت حکومت قم به عبد اللّه پروانچی ارزانی داشته امیر یوسف حاجی وزیر را به ضبط قلعه و کوتوالی گذاشت.

ذکر شکار فرمودن در صحرای ساوه

حضرت خاقان سعید در فضای دلگشای صحرای ساوه هوای صید و نشاط شکار فرمود.

بیت

چون رای پادشاه نشاط شکار کرداول به لطف صید دل روزگار کرد

و آنگاه چون به مرکب دولت سوار شدبر خسروان روی زمین افتخار کرد در آن بیابان گورخر بسیار مهیا شد، خاصه فصل بهار. لشکر نامدار جبال و صحاری یرگه کرده قمرغه شکار به‌هم پیوست. سگان معلّم* در دویدن و یوزان در غریدن و باز و شاهین و چرغ و لاچین در پرواز آمدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۰

قطعه

چون باز تو گشاده کند پر و بال خودخورشید را نهیب بود ماه را حذر

فردا به زیر سایه طوبی کند چراهرصید را که باز تو گیرد به زیر پر وحوش را در دشت میدان دویدن و طیور را در هوا مجال پریدن نماند. آن حضرت با امرای نامدار و وزرای سعادتیار و مبارزان بهرام اقتدار در بهترین ساعات بر اسبان ماه سیر هلال نعال چون خورشید بر سبز خنگ فلك سوار شدند و از خون وحشیان صحرا و بیابان لاله‌ستان گشت و گورخر و آهوی بسیار کشته سباع را مائده پرفایده به‌هم رسید.

و موکب ظفرنشان به جرا و فراهان آمد و پیشتر امیر حسن صوفی و امیر الیاس خواجه قلعه میغان که در آن نواحی بود محاصره داشتند و هنوز فتح نشده بود.

آن حضرت جمعی را به مدد ایشان فرستاده به فر دولت قاهره مسخر گشت و در مقام گرکان سه نفر از روسای اصفهان به آستان ظفرآشیان آمدند و به عنایت پادشاهانه و التفات خسروانه اختصاص یافتند.

ذکر رسیدن موکب ظفرنشان به حوالی اصفهان

چون رایات ظفر آیات نزدیك اصفهان رسید و به مرحله باغ رستم که دو فرسخی اصفهان است فرود آمد، هرکه را سعادت مساعدت نمود از اصفهان روگردان شده در سلك عبید و خدم منتظم گشت. شیخ محمد خویش امیر عباس گریخته رسید و متعاقب او شیخعلی قزاق با سیصد سوار به معسکر همایون پیوست و در مقام آتشگاه جمعی حشمیان به درگاه عالم‌پناه آمده به عرض رسانیدند که خیل خانه ما در بیرون دروازه اصفهان است. اگر مرحمت فرموده فرمایند که جمعی دلاوران نزدیك شهر آیند شاید که آن مسکینان از آن بلا خلاص یابند. حکم همایون نفاذ یافت که امیر مضراب بهادر و امیر الیاس خواجه نزدیك شهر رفته

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۱

معاودت نمایند که حشمیان به اردوی اعلی رسند. امرا چون باد که عرصه خاك بپیماید و سیل که از فراز به نشیب آید رو به شهر نهادند. قراولان میرزا میرزا اسکندر در برابر آمده از طرفین مردان مرد و دلاوران صف نبرد و گردان معرکه دلاوری و نهنگان دریای صفدری همه جنگجوی و تندخوی روی در روی آوردند. دلهای شیران بیشه جنگ و دلیران میدان نام و ننگ چون شعشعه

آفتاب در اضطراب آمد. میرزا بایقرا که از جفای برادر دلی پرآذر داشت چون آتش خروشان و دریای جوشان گشت.
امرا: امیر جلبانشاه برلاس و لطف اللّه بایان‌تمور و خضـر خواجه پسر امیر شیخعلی بهادر و توکل باورچی و علیشاه آزاد که هریک به نوک پیکـان کوه‌گـذار سوار را بر زین و زین را بر اسب و اسب را بر زین دوختـی و به تیغ صـاعقه فعـل آتش جهـانسوز در اطراف معرکه برافروختی حمله کردنـد. مبـارزان اصـفهانی در حمله اول محـل خود بـاز گذاشـته روی به محلاـت آوردنـد و بهـادران سپاه منصور در عقب ایشان ریختند و به تیغ جهانسوز و خدنگ آتش‌افروز خاك معرکه با خون برآمیختند.
امیر لطف اللّه بر سـر پل ایسـتاده حشـمیان را می‌گذرانید و چندان‌که یاغی قصد او کرده بود همه را به زخم شمشـیر بازگردانید و از آن طرف امیر عبد الصـمد و امیر جنید حمله‌های بهادرانه نمودند. اما لطف اللّه را از سـر پل دور نتوانسـتند کرد و زخم شمشـیر به او رسید و شمشیر او شکسته همچنان جنگ می‌کرد. عاقبت اصفهانیان گریزان شدند و دلاوران حشمیان را به اردوی همایون آوردند.
میرزا اسـکندر از شـکستی که در صدمه اولی به لشـکر او رسید و احوال کشتگان و مجروحان شنید، حیرت بر او مستولی شده آتش غیرت در نهاد او زبانه زد و از صـفحات احوال سـپاه نصـرت شـعار امارات فتـح و ظفر مشاهـده کرد و علامات زوال اقبال بر وجنات آمـال خویش معـاینه دیـد و ارکـان دولت خود را به خلوت طلبیـد و مشورت نموده بر آن قرار دادنـد که بـا تمام سـپاه بیرون آینـد.
لشکری چون ذرات آفتاب فراوان و چون قطرات سحاب بی‌پایان
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۲
بیت
لشکری بحر سیل و موج شکوه‌ثابت و پایدار همچون کوه
همه بهرام‌طبع و کیوان‌هوش‌همه پولادترك و آهن‌پوش از شهر بیرون آمدند و ندانستند که
بیت
هرکه را بخت رهبری نکندکوشـش و جهد یاوری نکند حضرت خاقان سعید فرمود که گورگای جنگ کوفته و دلاورانی چون قضا نافذ عزم بر باد پایانی چون عمر سبك‌رو روی به قهر اهل شهر آوردند.
بیت
به حکم شـهنشاه گردون شکوه‌بجوشـید لشـکر چو دریا و کوه چون صـفهای طرفین و لشـکرهای جانبین راست شـد، میرزا اسـکندر صولت و صدمت لشکر منصور دیده دانست که تاب مقاومت نمی‌آرد. سرداران عراق و گردنکشان فارس یراق و اتفاق کرده
مصرع
بجز پشت دادن ندیدند روی
وَلَّوْا عَلی أَدْبـارِهِمْ نُفُوراً «۶۹» برخوانـده روی برتافتنـد و لشـکر منصور در قفـای هزیمتیان شـتافتند. خلقی بسـیار به قتل آمـد و میرزا اسکندر نزدیك شد که به دست آید. به هزار حیله به اصفهان درآمد و موکب منصور به ظاهر اصفهان فرود آمد و در آن مقام شیخ وردی از قلعه شهریار و بایزید پسر بسطام از قلعه سلطانیه به درگاه عالم‌پناه آمده به عنایت سرافراز شدند.

---

(۶۹). سورة الأسرى ۴۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۳
در این اثنا، ناگاه سـیصد سوار پوشـیده از دروازه برانغار بیرون آمده آهنگ جنگ کردند. امیر الیاس خواجه در برابر آمده بسـیار به قتل آورد و باقی مقهور و مقسور به شـهر گریختنـد. اما امیر الیاس خواجه را زخم رسـید. حضـرت خاقان سـعید فرمود که دیوارهای حصار به طناب پیموده بر امرا بخش کردنـد چنانچه کسـی بی‌خبر از شـهر بیرون نتوانـد آمد. چهاردهم ربیع الأول لشـکرهای جهان،

تومان‌تومان و قشون‌قشون پیرامون شهر فروگرفتند.

ذکر فتح دار الملک شیراز و شرح آن

چون خبر موکب همایون حضرت خاقان سعید به دار الملک شیراز رسید، کلویان و کلانتران به اتفاق شیخ محمد سارق که داروغه میرزا اسکندر بود فکر عاقلانه کرده گفتند شک نیست که آن حضرت اصفهان را فتح خواهد فرمود و ما را استدعا خواهد نمود. اگر پیشتر کسان فرستاده صورت دولتخواهی عرضه داریم خدمتی به جا آورده باشیم. بر این اتفاق، پسر میرزا اسکندر و پسران امیر عبد الصمد و شیخ یساول و یوسف قورچی و داراب را که جماعت معتمد میرزا اسکندر بودند گرفتند و خطبه و سکه به نام و القاب همایون آراسته تحف و هدایا به درگاه عالم‌پناه فرستادند. حضرت خاقان سعید بکنه‌بخشی و لطف اللّه بایان‌تمور را به ضبط اموال و حکومت آن مملکت تعیین نمود و امیر حسن صوفی و امیر جلبانشاه برلاس را جهت آوردن پسر میرزا اسکندر و پسران امیر عبد الصمد روان فرمود.

در این ولا، سلطانشاه چهره که معتمد میرزا اسکندر بود و ضبط برجی معتبر می‌نمود، نوکرانش نمک‌به‌حرامی کرده او را کشتند و به اردوی اعلی آمدند و هر روز و هرزمان نقصان به اصفهانیان رسیده قوت لشکر منصور زیادت می‌شد.

اصفهانیان لاف جلادت زده بیرون می‌آمدند و مبارزان دلاور پیش می‌رفتند. اول به سر تیر یکدیگر را نگاه می‌داشتند و تیر و کمان گذاشته تیغ و سنان برمی‌داشتند و ریش و گریبان گرفته سر مویی در جنگ فرونمی‌گذاشتند. تا مدت محاصره به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۴

پنجاه روز کشید.

و در آن ایام، از اطراف ممالک اخبار به درگاه جهان‌پناه رسید. اول میرزا الغ بیک از ماوراء النهر شیخوی قراوناس را فرستاده حکایت قتل امیر موسی‌کا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین بر دست میرزا احمد میرک چنانچه گذشت به عرض رسانید. آن حضرت بر قتل آن امرای نامدار تاسف خورد و فرمود که قضایای عراق پیشنهاد همت عالی است. چون فراغی روی نماید در مستقر دولت تدارک آن شود. ان شاء اللّه تعالی.

دیگر نوکر بکنه بخشی از شیراز آمده عرضه داشت که امیر لطف اللّه بایان‌تمور، امیر جلبانشاه به قتل آورد به گمان آن‌که جلبانشاه خروج خواهد کرد. آن حضرت لطف اللّه نادان را که بر چنین امر بی‌تحقیق اقدام نمود و بکنه بخشی را عزل فرمود و امیر سید علی ترخان را به حکومت آن‌جا تعیین نمود و فرمود که آن غدر را تحقیق کند.

دیگر از ولایت تستر قاصدان دندی سلطان دختر سلطان اویس رسیده اظهار انقیاد کردند. آن حضرت ایشان را نواخته اجازت فرمود.

و دیگر در وقت عزم محاصره اصفهان عبد اللّه پروانچی و علی درویش را به جانب کاشان فرستاده بودند. ایشان رعیّت را ایل ساخته آن ولایت را ضبط نمودند و عرضه داشت رسید.

ذکر فرستادن مولانا غیاث الدین قاضی سمنان به اصفهان

در اثنای محاصره اصفهان به سمع همایون رسید که میرزا اسکندر از حرکات خود پشیمان شده باز خطبه و سکه به زیور القاب آن حضرت آراسته می‌سازد.

حضرت خاقان سعید را رأفت پادشاهانه و مرحمت بهانه می‌طلبید که او را نصیحت نموده به راه خیر دلالت کند تا باشد که از خواب غفلت بیدار شده دیگر آتش حرب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۵

افروخته نگردد و خدمتکاران قدیم که به ضرورت در آن طرف‌اند سوخته نشوند. بنابر آن، مولانا غیاث الدین سمنانی که دانشمند متورع بود، مقرر شد که به اصفهان درآمده به امیرزاده اسکندر گوید که سخن صلح‌نظر بر صلاح طرفین و اصلاح جانبین است تا مملکت خراب نشود و رعیت در اضطراب نباشد. قاضی به شهر درآمده سخن رسالت عرضه داشت و میرزا اسکندر از تندخویی و درشت‌گویی و مذمت و منقصت دقیقه‌ای فرونگذاشت و از استبداد بی‌بنیاد هیچ نیندیشید تا به موجب قضای رفته رسید به او آنچه رسید. قاضی بازآمده صورت ماجری به عرض رسانید. حضرت خاقان سعید دانست که میرزا اسکندر سخن صلح را بر عجز و قصور حمل می‌کند. هیهات هیهات.

شعر

و نحن رجال نرتدی الحلم شیمةو نغضب احیانا فنزوی العوالیا فرمود که علاج مزاج او جز به قهر دواپذیر نیست و حسم مواد فساد او جز به شمشیر در وسع تدبیر نه.

بعد از چند روز میرزا اسکندر امیر توکل قرقرا که بزرگترین امرای او بود و به دیانت و دانش آراسته و محمد بیک را با دو سه اسب پیش آن حضرت فرستاد و التماس نمود که آن حضرت عود نمایند تا من به فراغ خاطر پیش ایشان آیم. آن حضرت فرمود که اگر پیش ما آید او را عزیز داریم و اگر نمی‌آید به طرف یزد یا همدان رود. ما راه او بازدهیم. قاصد او رفته و سخن گفته راضی نشد. و همچنان بر سر عصیان بود و هرروز جنگ می‌شد و اگر سپاه نامدار به سعی بسیار بر بالای دیوار برمی‌آمدند، چون دیوار طرف شهر بیست گز یک‌انداز بود، مردم شهر به زخم تیر بیرونیان را از سر دیوار دور می‌کردند.

و در این اثنا، آن حضرت امیر سلطان بایزید برلاس و امیر چقماق* شامی را به تسخیر ابرقوه فرستاد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۶

ذکر جنگ سلطانی و فتح اصفهان

چون مدت محاصره اصفهان به درازی کشید. حضرت خاقان سعید همت عالی بر اتمام مهم اصفهان مصروف داشته اعلام گیتی‌ستان برافراشت و دوم جمادی الأولی که غره صباح دولت بود فرمان فرمود تا دلیران و دلاوران چون شیر ژیان و پیل دمان در حرکت آمدند. از نفیر نای و خروش کوس غلغله در طاس نگون گردون افتاد و آواز نعره و فریاد به قمه پروین و قبه چرخ برین رسید.

نظم

چنان شد زخم کوس و نعره و جوش‌که گردون پنبه محکم کرد در گوش مبارزان چون ابر و باد روان گشته تیر از کمان چون ژاله‌باران شد و چون سفیر تیر از تدبیر بازایستاد و کار بر زبان سنان و پیام حسام افتاد، بهادران طرفین و دلاوران جانبین دست در گریبان یکدیگر به دشنه و خنجر کار می‌ساختند و سرها بر مثال گوی در میدان معرکه می‌انداختند.

بیت

ز هرسو کشته چندانی بپیوست‌که راه جنگ بر لشکر فروبست

زمین از خون مردان موجزن گشت‌سپرها خشت و جوشنها کفن گشت آن روز از صباح تا رواح میان ارواح و اشباح قهر خدایی جدایی می‌فرمود و میان ضارب و مضروب و غالب و مغلوب فرق نبود. از خسته و کشته فضای هامون حکم کوه و پشته گرفت و از خوناب کشتگان زنده‌رود اصفهان گونه لاله‌ستان پذیرفت. عاقبت نسیم فتح و ظفر بر رایت حضرت خاقان سعید وزید و علم دولت مخالف چون بخت او برگردید و لشکر منصور نردبانها بر دیوار نهاده برآمدند و مخالفان از پا درآمدند. میرزا اسکندر با خواص

خود روی به قلعه نهاد و شب به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۷

موافقت حال پریشان ایشان تیرگی آغاز کرد.

بیت

بر چرخ بنات نعش و پروین‌بستند نقابهای مشکین و لشکر مظفر بر سر دیوارهای حصار مشعلها روشن کرده آن شب از پرتو مشاعل با روز مقابل بود. در این اثنا، امیر عبد الصمد گریخته پیش آن حضرت آمد.

میرزا اسکندر از فرار عبد الصمد آگاه شد، آه جگرسوز از درون غم‌اندوز برآورد و سراسیمه‌وار قلعه بازگذاشته فرار نمود. علی الصباح که

مصرع

جهان ز شعشعه آفتاب روشن گشت

سپاه نصرت‌پناه پای در کوچه غارت نهاده دست به تاراج برآوردند. چندان زواهر جواهر و کنوز نقود و طرایف حلی و لطایف اوانی و ظرایف ظروف و غرائب اقمشه و عجایب امتعه به دست لشکریان افتاد که کثرت آن ثروت هنگامه آز را در دلها شکست و عدّت آن غنیمت دروازه نیاز را بر خاطرها فروبست.

حضرت خاقان سعید را چون این فتح همایون دست داد، پشت دولت به مسند سلطنت بازنهاد و رسم ظالمان متهوّر و قانون عادلان مخیّر برداشت و بنهاد و فتح‌نامه‌ها به ممالك ماوراء النهر و ترکستان و کابل و غزنین و هندوستان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان روان فرمود و به مراسم شکر الهی قیام نمود.

چون میرزا اسکندر از قلعه بیرون رفت جمعی متعاقب رفته او را گرفته به خدمت حضرت خاقان سعید رسانیدند و چندان‌که از او سخن پرسیدند زبان مکالمه بسته به جوانب نپرداخت و از افعال ذمیمه شرمنده سر در پیش انداخته آن حضرت رعایت صله رحم فرموده او را به برادرش میرزا رستم سپرد که جانب اخوت فرو نگذارد* و خود نقش اجرام سماوی و تعبیه شطرنج دوران فلکی مهره اخوت به وصفی در ششدر انداخت و نرّاد قضا بر بساط دهر منصوبه‌ای باخت که جهانیان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۸

انگشت تحیر به دندان تفکر گرفتند. شخصی که از نازکی اگر در پرده حدقه حور شدی گفتی بستر درشت است و دور شدی، میل آهن تافته به جور در حدقه او کشیدند. نزدیك بود از آن حرکت در معرض مرضی مهلك افتد و موجب جنونی مفرط شود. نوبت سلطنتش به انقضا رسید و دور خلافت او به خلاقت کشید. از دور چرخ جفاپیشه و از جور سپهر خطااندیشه آن دولت منتهی شد و آن سعادت منقضی گشت.

ذکر حالاتی که بعد از فتح اصفهان وقوع یافت

چون دار الملك عراق حضرت سلطان آفاق را مسخر و مفتوح شد و سر سرداران و رقاب گردنکشان در طوق طاعت و حلقه عبودیت آمد، آن حضرت لشکر را از غارت منع فرمود و بر مصداق.

شعر

احسن الی الناس تستعبد قلوبهمفطالما استعبد الانسان احسان عمل نمود و سایه امن‌وامان بر احوال خواص و عوام اصفهان انداخت و همه را در حریم عدل و نعیم احسان مأوی ساخت و صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات فرموده بود به فقرا و مستحقان رسانید و ثلث مال یونت‌ییل به رعایا بخشید و نظم و نسق مهمات ملکی فرمود و به ضبط ممالك و حفظ مسالك اهتمام نمود و بعضی

لشکریان را به جانب خراسان اجازت مراجعت فرمود و خزاین خاص و زواهر جواهر و درر غرر و اوانی زرین و سیمین و اسلحه هندی و مصری و چینی آلات و فراشخانه به دار السلطنه هرات فرستاد و ممالک فارس و عراق به ارباب استحقاق رعایت فرمود چنانچه غزال مشکین رقم در مشام ایام عطرسای خواهد نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۱۹۹

ذکر تفویض ایالت اصفهان به جانب میرزا رستم بن عمر شیخ

میرزا رستم مدتی مدید در ممالک ماوراء النهر و ولایت خراسان و مازندران ملازم حضرت خاقان سعید بود و در چند معرکه به مراسم جانسپاری قیام نمود و پیش از این سالها در اصفهان حاکم و نافذ فرمان بود. در این وقت چون به تأیید مهیمن خلّاق تمام ممالک فارس و عراق در قبضه اقتدار قرار گرفت و مجددا رؤس منابر و وجوه دنانیر به نام و القاب همایون زیب و زینت یافت، آن حضرت حکومت تخت عراق و ایالت دار الملک اصفهان به جانب پادشاه معظم میرزا رستم مسلم داشت و جنابش باز بر سریر فرمانروایی آن مملکت ممکّن گشت و اکابر و اشراف رغبهٔ و رهبهٔ سر بر خط حکم او نهادند و به حکم احتساب و استحقاق صنادید دار الملک عراق عنان عبودیت به کف عنایت او دادند.

بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند و او نیز رعایا را که زیردست عنا و پایمال بلا گشته بودند حسن عنایت و لطف رعایت مرعی داشت و جمعی را که در سوابق ایام بر هرگونه اجرام و آثام اقدام نموده بودند نابوده انگاشت. ساکنان آن بلاد که از جور و بیداد هرطرف افتاده بودند، از عدل شامل و لطف کامل عزم اوطان نمودند و میرزا رستم تا در حیات بود حکومت مملکت اصفهان به موجب فرمان مفوّض به نوّاب دیوان او بود.

ذکر تفویض فرمودن ولایت همدان و لرستان به میرزا بایقرا

میرزا بایقرا در غره شباب و ریعان جوانی در میدان پردلی و پهلوانی آمده بود

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۰

و در شمایل او دلایل مردانگی و مخایل فرزانگی پیدا و هویدا می‌نمود. حضرت خاقان سعید چشم عنایت به حال او داشته و نظر مرحمت بر او گماشته ایالت همدان و قلاع بروجرد و نهاوند و تمام لرستان سیورغال او فرمود و فرمان داد که به عدل و داد همت بر آرایش و آسایش جهانیان مصروف دارد و نگذارد که هیچ آفریده دست ظلم بر روی کسی برآورد و ابواب انصاف و انتصاف میان قوی و ضعیف و وضیع و شریف مفتوح سازد و به حال تجار که طایران ممالک آفاق و ناشران مکارم اخلاق‌اند به واجبی پردازد. میرزا بایقرا آن وصایا به سمع رضا اصغا نمود و مراقبت حدود و محافظت عهود در شریعت جهانداری واجب و لازم دانسته متوجه آن ممالک شد.

و حضرت شاهرخی روی به ضبط سایر ممالک و نظم باقی مصالح آورده و ولایت ری را به جانب میرزا ایجل بن میرزا میرانشاه و مملکت قم را به شاهزاده سعد وقاص که هریک از حدیقه خانی شجری و از شجره جهانبانی ثمری بودند تفویض فرمود و حاصل آن ولایات را در وجوه اخراجات دیوان ایشان تعیین نمود و ابواب نصایح پدرانه بر روی دولت ایشان باز کرده اسباب تجملات پادشاهانه برای هریک مرتّب ساخت و فرمود که در قوانین معدلت‌آیین سلطنت اقتدا به آبای کرام و اجداد عظام نمایند و اکابر و اشراف آن مواضع را به نظر عاطفت و نشر مرحمت رعایت تمام فرمایند تا خاطرها بر ولا و وداد منقاد و معتاد شود و سبب آبادانی آن بلاد و دیار گردد. شاهزادگان وصایا شنیده به ولایت خود رفتند.

ذکر نهضت همایون به صوب دار الملک شیراز در عین انبساط و اهتزاز

خاطر همایون چون از مهمات ممالك عراق فراغت یافت عنان دولت و سعادت به صوب دار الملك فارس تافت و فرزند سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان را به ضبط آغرق گذاشت و رایت سرعت و اهتزاز به جانب شیراز برافراشت و چون ماه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۱

لوای همایون به طالع سعد و اختر میمون از افق خطه شیراز طالع شد و آفتاب طلعت آن حضرت بر اطراف آن مملکت لامع گشت، حکام شولستان و لورستان و باقی امرا و سرداران روی به اردوی همایون آوردند و به التفات پادشاهانه مفتخر و سرفراز گشتند و اهالی شیراز خاصه جمعی که پیش از این شرایط نیکو بندگی ظاهر ساخته بودند به عنایت اختصاص یافتند و نویین کامکار، افتخار الأمرا امیر مضراب بهادر به ایالت آن مملکت مقرر شده ده هزار سوار ملازم او تعیین گشتند و آن ولایت از طرف غربی تا خوزستان و از جانب جنوب تا هرموز نامزد او شد و در آن ایام امیر مضراب را عارضه‌ای عارض شد که اطبا از علاج آن عاجز آمدند و مرغ روحش از تنگنای قفس قالب به فضای جانفزای عالم ارواح پیوست.

بیت

از آن سرد آمد این قصر دلاویزکه چون جا گرم کردی گویدت خیز آن حضرت بازماندگان او را رعایت نمود و میرزا ابراهیم سلطان را طلب فرمود.

ذکر سیورغال فرمودن مملکت شیراز به شاهزاده عالی شان میرزا ابراهیم سلطان

رای آفتاب اشراق سلطان آفاق اقتضای آن فرمود که خورشید سپهر مملکت و ماه آسمان سلطنت میرزا ابراهیم سلطان را به سلطنت مملکت فارس و توابع تعیین فرمود و فرمود که اعتماد دولت بر معرفت مقادیر سپاه و حشم و مراتب عبید و خدم است و اعتضاد مملکت به رعایت دقایق امور جمهور و استحکام حدود و ثغور و اهتمام به احوال رعیت و انتظام دین و دولت و للّه الحمد که استحقاق آن فرزند سعادتمند زیادت از آن است که محتاج به این سخنان باشد. اما از راه شفقت پدرانه نصیحت پادشاهانه می‌رود. می‌باید که چنان سازد که رعایا در ظل رأفت مرفه‌حال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۲

به دعا اشتغال نمایند و لذت ایمنی و حلاوت انصاف به ذوق جان دریابند و حکم جزم کند که نواب جز طریق عدالت نسپرند و در تحصیل اموال دیوانی از قاعده معهود نگذرند و نام نیک که مجدد طراوت فلك و دعای خیر که موکّد اساس دولت و ثنای جمیل که جمال چهره جلالت و ثواب جزیل که موجب کمال سعادت است حضرت ما و آن فرزند سعادتمند را حاصل شود.

نظم

تا صیت نام نیك شود از تو مشتهرتا ذکر فعل خوب بود از تو یادگار اگر خواهی که نواحی دولت در قبضه اقتدار تو آمده رغبت رعیت در متابعت زیادت شود و از ملوك آفاق به مکارم اخلاق مستثنی شوی بر این قاعده که شنیدی کار کنی و از این تجاوز ننمایی.

شاهزاده جوانبخت زمین خدمت بوسیده بدان اعزاز و سلطنت به دار الملك فارس یعنی شیراز اهتزاز نمود و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده گفت:

بیت

من آن کمترین بنده‌ام شاه راکه بوسم همی خاك درگاه را

به بوسیدن خاك درگاه شاهزدم خیمه بر تارك مهر و ماه همانا صفای نیت و خلوص طویت بنده بر ضمیر منیر روشن باشد که اگر همه عمر نیشکروار کمر خدمت بسته دارد شکر یک مرحمت شاه نتواند که به‌جای آورد.

قطعه

چو طوطیان سخن‌گو اگر شود هردم‌به شکر شاه جهانم شکر نثار زبان

هنوز گفته نیاید ز صد هزار یکی‌گرم به هرسر مویی بود هزار زبان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۳

و آن حضرت بر کمال عقل و دانش او آفرین فرمود و ارکان دولت فارس را به متابعت او ترغیب نمود.

و اهالی آن مملکت روی بخت و سعادت به خدمت درگاه شاه آوردند و شاهزاده در مستقر عزّ و جلال دست دریانوال گشاد و در بارگاه جمشید احتشام بار خواص و عوام داد و در ارتفاع قدر و انتشار ذکر و علو مناقب و سموّ مراتب دوستان انصاف و دشمنان اعتراف آوردند.

مصرع

و الفضل ما شهدت به الأعداء

ذکر معاودت خاقان عالم‌ستان به جانب خراسان و آمدن میرزا الغ بیک از طرف سمرقند

حضرت سلطان آفاق چون به فروغ رای آفتاب اشراق ممالك فارس و عراق ضبط فرمود و ولایات به ارباب استحقاق تفویض نمود پای عزیمت در رکاب سعادت آورده عنان دولت به سمند جهان‌پیمای داد و از تختگاه فارس به دار العباده یزد آمد و از راه بیابان به قهستان خراسان عبور نمود و در قصبه جنابد به وثاق مرتضای اعظم افتخار اعاظم الوزراء فی العالم امیر سید زین العابدین نزول فرمود و سید مشار الیه خدمات پسندیده به تقدیم رسانید و انواع تحفه و بیلاکات لایق به رسم پیشکش گذرانید. چنانچه مولانا مقری قهستانی در قصیده‌ای شرح آن می گوید:

ابیات

فتح شد ملك عراق و نصب گشت اعلام دین‌خصم را زان فتح کسر، احباب را زان نصب جرّ

آن‌که از صد میل کرد انکار فعل و قول شاه‌شد چو پیش آمد به میلی چشم و گوشش کور و کر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۴ کار کار دولت است آن را که دولت داد حق‌کی رسد در کار او از زمره باطل ضرر

رنج راه و عین تاریکی سکندر را نصیب‌خضر را روزی ز عین آب حیات آمد مگر

تلخی حرمان شیرین قسم فرهاد آمده‌کام شیرین کرده خسرو در صفاهان از شکر

خسرو اعظم به قوهستان درآمد از عراق‌فتح و نصرت در رکاب، اقبال و دولت را نگر

قیمت خاك جنابد در عیون خاص و عام‌بهتر از کحل صفاهان شد که گشت او را ممّر

یکسر آمد تا وثاق قرة العین رسول‌مایه مجد و معالی حاوی فضل و هنر

میر زین العابدین آن کاز سیادت آمده‌پرتو نور سعادت از جبینش چون قمر

درخور بزم سلاطین شاه را طویی کشید‌آن‌چنان کاوصاف او از هرچه گویم بیشتر

گشت شاه از خدمت او خرم و خندان و شاددر نوازش قفل بگشاد از در درج درر

شد به فیروزی و دولت کامیاب و کامران‌رایت کشورگشایی باز سوی مستقر و بیست و دوم رجب در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و میرزا بایسنغر که در هرات قائم‌مقام آن حضرت بود، شرایط نثار و پیشکش تقویم نموده به شرف اعزاز سرفراز شد و

سرداران اطراف و گردنکشان اکناف روی به بارگاه همایون و درگاه میمون نهادند و ابواب سعادت بر وجوه دولت خود گشادند. امیر بسطام

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۵

جهانگیر که از عظمای امرای قدیمی عراق عجم بود و در سلطانیه و اردبیل تا حدود گیلان و اران و موغان با خیل و حشم و عبید و خدم ییلاق و قشلاق می‌نمود، در این ولا، طریق خدمتکاری مسلوک داشته به دار السلطنه هرات آمد و همچنین تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمدار و نصر اللّه صحرایی از ساوه و شاه ویس پسر سلطان تواچی از طرف غزنین رسیدند و به انواع عنایت و عاطفت مخصوص شدند.

و هم در این ایام از جانب امیر قرایوسف پیک و مکتوب مشتمل بر سلوک جاده دولتخواهی به درگاه شهنشاهی آمد* و سید عبد الکهف برادر سید عبد اللطیف از جانب مکه معظمه زادها اللّه تعالی شرفا و توقیرا با مکتوب حاکم مکه رسید و حضرت خاقان سعید

بیت

آن خسروی که هرکه زمین‌بوس او کندبر فرق آسمان نهد از افتخار پای همه را به انعام پادشاهانه و اکرام خسروانه اختصاص داد.

و در این اثنا، در درج سلطنت و دری برج خلافت

بیت

شاهی که مملکت ز جمالش کمال یافت‌عالم ز نور رای منیرش جمال یافت میرزا الغ بیگ گورکان از طرف ماوراء النهر به خراسان آمد و دوازدهم رمضان به دار السلطنه هرات رسید و به شرف ملازمت حضرت خاقان سعید مشرف گردید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۶

بیت

فرّخ رخ آن پدر که چنین باشدش پسرخرّم دل آن پسر که چنین باشدش پدر و به اتفاق نور حدقه سلطنت و نور حدیقه خلافت یعنی برادر کامران کامکار میرزا بایسنغر بهادر ملازمت پایه تخت فرقدسای به‌جای می‌آوردند. آفتاب دولت از مشرق سعادت بر اطراف مملکت تافت و چشم جهانیان از فروغ طلعت این دو قرة العین دین و دولت روشنی یافت. بازوی دولت از اعتضاد دو شاهزاده خورشید طلعت جمشید رایت قوی شد و پشت سپاه دین به دو شهسوار میدان کین متین گشت.

بیت

جهان را دولت این است مقصدفلک را صولت آن است مقصود دو ملک‌بخش کشورگشای و دو خورشیدطلعت مشتری‌رای پیش تخت پدر ایستاده آن حضرت به زبان حال، شکر ملک ذو الجلال به جا آورد.

شعر

نعم الاله علی العباد کثیرؤو اجلّهن نجابهٔ الأولاد

ذکر ولایاتی که حضرت خاقان سعید به فرزند سعادتمند میرزا بایسنغر عنایت فرمود

حق تعالی و تقدس چون ابواب سعادت بر روی دولت حضرت خاقان سعید گشاد و عنان اختیار عالمیان به قبضه اقتدار او داد به عین بصیرت در حقیقت وَ لا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۷

تَنْسَ نَصِیبَکَ «۷۰» مِنَ الدُّنْیا تاملی به سزا فرمود و از مضمون وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ «۷۰» تجاوز ننمود و عموم خلایق را از

حسن اشفاق بهره‌مند گردانید خصوصا فرزندان و قرابتان را به سلطنت ممالک رسانید و هرشهری که به خطبه همایون و سکه میمون مزین بود به دولتمندی که به آثار عقل اهتدا و به انوار عدل اقتدا داشت رجوع فرمود. چون وفور اقبال و ظهور اجلال در فرزند سعادتمند ثمره شجره سلطنت و نهال باغ خلافت، واسطه عقد سلطانی و رابطه سلک جهانبانی، معزّ الدّنیا و الدین میرزا بایسنغر بهادر آن حضرت مشاهده فرمود و فروغ آفتاب دولت در جبین مبین او معاینه بود شکر مواهب الهی به ادا رسانیده مضمون کلام درر نظام بر زبان گذرانید

که سپاس بی‌قیاس حضرت خداوندی را که تاج سرافرازی ما را به لعل و یاقوت اولادنا اکبادنا مرصّع ساخته از افسر خورشید درگذرانید و قطرات سحاب نسب ما را در صدف شرف درهای عالم‌افروز گردانید و از افق تفوق ما چندین نیر آفاق‌گیر طلوع یافت که از هریک نظر مهری بر ذرّات ذرّیات آدم تافت و در طالع مسعود ما به اجتماع این کواکب سعود که مشتری سعادت ابدی از حظوظ ایشان خواهد اتصالاتی نهاد که تاثیرات آن ایام دولت ما را.

مصرع

همه بشارت اقبال و کامرانی داد

و دودمان محتد ما را از آن چراغهای نورانی روشنایی بخشید که شاه اختران به‌سان درویشان دامن شعاع بازداشته نور فروغ آن خواهد چید. به شکرانه این درجه شرفی که خورشید وجود ما را در نوبهار جوانی و نوروز جهانبانی کرامت فرمود و گلستان عهد ما را بدین شکوفه‌های نودمیده شمیم‌عنبر نسیم فزود بر ما فرض عین است که مردم دیده جهان‌بین را در اطراف عالم طواف دهیم و به چشم عقل و نظر بصیرت نگاه کنیم و در آن مملکت که مصلحت دانیم قرة العینی نصب فرماییم. به

---

(۷۰). سورة القصص ۷۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۸

حکم این قضیه رای عالم‌آرای اقتضا فرمود که فرزند اعزّ ارشد ارجمند، دره تاج سلطنت، واسطه عقد المملکه غیاث الدّنیا و الدّین میرزا بایسنغر بهادر که از غیث رحمت غیب دری است که تاج خلافت را آب دهد و مهری است بر سپهر دولت که نگین سلطنت را تاب بخشد، درباره او تازه انعامی ارزانی داریم و مملکتی وسیع به نواب او سپاریم و امرای شجاعت پیشه ضرغام اندیشه و وزرای صاحب کفایت صابی درایت در دیوان او جمع فرماییم و علمای عالم و فضلای بنی آدم و ظرفای متفطن و شعرای متفنّن در سلک ملازمان او تعیین نماییم. بنابرآن، ولایت طوس و مشهد مقدس و ابیورد و سملقان و جرمغان و خبوشان و نسا و یازر و تمام مازندران و استراباد و شاسمان و کبودجامه و مضافات و منسوبات جرجان به آن فرزند ارزانی داشتیم و زمام مهام آن ولایات به قبضه اهتمام نوّاب او بازگذاشتیم. اگرچه ذات قرة العین را علیه عین اللّه سعادت ابدی و عنایت سرمدی از عهد مهد که مهر سکوت از حقه یاقوت برداشته تا این زمان که بر بساط نشاط به ارتباط و انبساط قادر گشته در همه احوال مرضی خصال و محمود فعال بوده و در نظر اهل بینش صورت و سیرت او مستحسن نموده و به تأدیب ادّبنی ربی از تعلیم مؤدیان استغنا یافته و انوار الهامات الهی بر مرآت آگاهی او تافته اما از آن‌جا که مهر و شفقت آبا در حق مردم دیده به منزله

مصرع

آفتاب است در اضاءت چشم

خواستیم که شعله‌ای از رای انور خویش که لمعه‌ای است از برق یهدی اللّه لنوره من یشاء پیشوای عزایم او سازیم تا در نور آن ناهمواریهای جهان را به دیده دوربین معاینه دیده مغاکهای آن را به دیده‌های معاندان انباشته گرداند و دست اعتصام در حبل اللّه به اعتقاد متین محکم ساخته سررشته طناب انصاف از غایت اطناب به مشارق و مغارب رساند باید که رعیت در سایه آفتاب رعایت او

که نمودار سایه‌بان ظل اللّه است آسایشی یابد که نبات را زیر دامن سحاب و نیلوفر را در آب و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۰۹

دیده را در بستر پلک هنگام خواب حاصل آید. کوس عدل را آوازه به حدی بلند گرداند که از غلغله آن، نوشیروان از خواب ابد برخیزد و ظلم به غایتی رم خورد که تا عهد ضحاک به پای پس گریزد و در چهار سوی ولایت از دو الف انصاف دو دار سیاست نصب فرماید که عوانان خائن را از مشاهده آن مرتبه عالی نماید و در شرق و غرب عالم آفتاب‌وار متجسّسان گمارد که مثلا اگر آفتاب در کلبه درویشی به گرمی سر درآرد و الطاف فرزندی از آن آگاه شود، از ابر کف پرده راحتی بر آن بالا کشد و هرطرف که قصه محتاجی غنچه مثال از شاخسار انامل سر برآرد نسیم گرمی بر آن سوی وزاند تا آن بی‌برگ را در چمن امید گل مراد شکفاند. از ناوک آه پیران کمان‌پشت که در دل شب گشایند ایمن نخسبد که از سپر ماه روشن گذرانند.

سادات و علما و مشایخ را به مواهب انعام و مواجب اکرام و مراسم تعظیم و مناظم تکریم معزّز و مکرم دارد و چشم عنایت و نظر مرحمت بر ایشان گمارد و اگر خواهد که دایره‌داران لشکر پرگاروار قامت خدمت دوتا کرده زمین‌بوس کنند دوایر تنگه‌ها بر لوح خاک چنان گردان گرداند که پرگار سپهر در حیرت آن سرگردان ماند و اگر دور این سوداخاطر خطیر را سرگشته سازد که چندین دوایر نقود از کجا آید یقین داند که دایرات لشکرها برای این کار باشد. هرگاه مدوّرات دوایر لشکر سلطانی دایر گشت، مدوّرات سکه شیطانی چندان گرد توان آورد که گرد نتوان آورد بلکه دور خزانه دایره‌ای باید که پرگار سرگردان اندیشه را گرداگرد آن دور میسر نشود و چون پرگار کار بر این مرکز راست بایستاد بعد از آن دوایر سپهر پیرامون رضای فرزندی گردد.

مصرع

چو پرگار در زیردست مذهّب

جمعی بهادر که ناموری در بابها باشند اگرچه در سلک نسبت سهل قیمت‌اند ایشان را از سمت سماط خسروی دور نگرداند و نظم امور ایشان را زیور نطاق عزت و پیرایه کمر شمشیر دولت داند. دهاقین که چشم نیاز در هوا داشته کار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۰

خود را آبی می‌جویند و آسمان با مهر تمام جگر ابر را قطره‌قطره کرده تا بر کشت ایشان مایه لطفی می‌بارد و زمین در درون پاره‌پاره تخم پراکنده ایشان را پرورش داده امید بردارد باید که در معاملات ایشان طریق انصاف مسلوک دارد تا از دود رقم ظلم اهل قلم

مصرع

در خرمنشان نیفتد آتش

و سایر محترفه و پیشه‌وران را از جور و حیف محفوظ دارد و به عین عنایت ملحوظ گرداند.

سبیل امرا و کبرا و سادات و قضات و ائمه و امم و خدم و حشم و عامه رعایا و کافه برایای ولایات مذکوره آن‌که پادشاه و فرمانروای خود فرزند اعز را دانسته تمام آن ممالک را محکوم حکم او شناسند و سعادت دولت او که آن ولایات را مساعدت نموده غنیمتی عظیم و موهبتی جسیم شمرند و شکر عطای ربانی و مدح و ثنای سلطانی به‌جای آورند و از ابتدای سنه ثمان عشر معاملات آن ولایات را به نواب و گماشتگان فرزند اعز جواب گویند و سر از ربقه طاعت و گردن از طوق اطاعت برنتابند تا موجب ازدیاد معدلت و مرحمت او شود. ان شاء اللّه تعالی.

وقایع سنه ثمان عشر نهضت حضرت خاقان سعید به جانب سرخس و رفتن میرزا بایسنغر به جانب طوس

اشاره

در اول فصل بهار و هنگام اعتدال لیل و نهار که امزجه مرکبات طبایع از نشوونما در اهتزاز آمده مرغان خوش‌آواز در پرواز شدند، حضرت خاقان سعید منتصف ذی الحجه سنه سبع عشر از دار السلطنه هرات به جانب سرخس نهضت فرمود و در آن بلده شرف زیارات مشایخ دریافته عزیمت مهنه مبارک نمود و در مزار مورد الأنوار صاحب السّیر و الطّیر سلطان طریقت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۱

شرایط زیارت و آداب آن مقام به‌جا آورد و چند روز در صحاری دشت خاوران به عزم شکار سوار شد و کلنگ بسیار به چنگل چرغ و شاهین و شنغار افگار و گرفتار گشت.

و بعد از فراغت از شکار، رای اصابت شعار شاهزاده جوانبخت میرزا الغ بیک را اجازت معاودت به ماوراء النهر ارزانی داشت و امرای اطراف مثل امیر بسطام جاگیر و تاج الدوله رستمداری و دیگران را رخصت مراجعت داد و در اواخر ذی الحجه سنه سبع عشر، جناب میرزا بایسنغر بهادر عزم ولایاتی نمود که به تجدید مفوض دیوان او شده بود و جهت استمالت خواطر و مصالح اکابر و اصاغر بر آن بلاد گذری فرمود و اهالی و اعالی قدوم موکب عالی را که سبب آسایش و آرامش آن بلاد است مراسم استقبال و شرایط تعظیم و اجلال به جا آوردند و شاهزاده هراختلال که به احوال آن بلاد راه یافته بود به انواع رعایت و عنایت اصلاح فرمود و چند روز به صید افکندن و جانور پرانیدن اشتغال فرمود.

بیت

هرجانور که از سر دستش گشاد یافت‌مرغان چرخ را همگی تارومار کرد و بعد از چندگاه به بارگاه سلاطین‌پناه بازآمد.

و حضرت خاقان سعید به صوب ولایت بادغیس عزیمت فرمود و اوایل محرم امرا که در طرف خوارزم بودند به اردوی اعلی رسیدند و به عرض رسانیدند که احوال آن دیار به حسن تدبیر نویین کامکار امیر شاه ملك قرار یافت و امیر حسن کا که به رسم رسالت پیش امیر قرایوسف رفته بود بازآمده احوال آن ممالك عرضه داشت نمود و اواسط محرم، امیر شاه ملك به موکب همایون پیوست و در این ایام در خراسان چندان باران آمد که عمارات ویران شده اکثر قنوات انباشته گشت و اواسط صفر خبر وفات دندی سلطان دختر سلطان اویس از جانب شوشتر رسید و آن حضرت امیر توکل برلاس را به جانب فارس پیش میرزا ابراهیم سلطان فرستاد و رایات

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۲

همایون عزیمت معاودت به صوب دار السلطنه هرات نمود و دوم ربیع الأول در باغ زاغان به دولت و اقبال نزول اجلال فرمود.

ذکر بنای قلعه دار السلطنه هرات

اهل بصیرت بر مقتضی وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ «۷۱» سعیها نموده‌اند که نام ایشان در جریده ایام باقی باشد به نوعی که سیلاب فنا آن را محو نتواند کرد و از تندباد فتنه و شر پریشان و ابتر نشود. هوشمند کامل و خردمند بینادل، در تشیید بنایی کوشد که غبار خاك توده روزگار حسن رخسار آن نپوشد و اسم علو و رسم سمو آن در جهان ناپایدار یادگار ماند. بنابراین مقدمه، حضرت خاقان سعید، در این سال به تشیید حصن حصین و تسدید قلعه منیع متین در دار السلطنه هرات اشارت فرمود.

شعر

ان آثارنا تدل علینافانظروا بعدنا الی الآثار و آن قلعه‌ای است بر دیوار شمال شهر که در زمان ملوك کرت ملك فخر الدین ساخته به حصار اختیار الدین مشهور بود و نوکر او محمد سام در این قلعه امیر دانشمند را که از امرای معتبر خدابنده اولجایتو سلطان بود قتل فرمود و امیر صاحبقران در وقت فتح هرات دیوارهای شهر خراب کرد. اما قلعه را به معتمدان سپرد و بعد از چندگاه فرمود که میان

قلعه و دیوار اصلی شهر فاصله‌ای پیدا سازند تا قلعه را سرکوبی نباشد. پنجاه گز دیوار از جانب شرق به زمین رسانیدند و هفتصد هزار مرد به موجب نسخه کار کرد و حضرت خاقان سعید چون سریر سلطنت جهان را مشرف ساخت دیگرباره درباره عمارت شهر طرح جدید انداخت چنانچه شرح آن مذکور شد

---

(۷۱). سورة الشعراء ۸۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۳

و آن حضرت در این تاریخ فرمود که همان حصار قدیمی که بر روی خاک به خشت خام بود به سنگ و آهک و گچ و آجر قلعه‌ای ساختند که بر بسیط خاك بنایی بدان حصانت و اساسی بدان رصانت در هیچ مملکت به تکلفتر از آن نپرداختند.

بیت

حصنی حجرش جواهر پاك‌اصلش چو ستون زمین افلاك چند بیت در صفت قلعه و تاریخ عمارت که بعضی از آن به کاشی بر کتابه قلعه مبارك نوشته‌اند ثبت افتاد:

قطعه*

نهادند بنیاد این حصن عالی‌به میمون زمان و به فرخنده اختر

ربیع دوم ضاد وی ح ز هجرت‌که رفته ز بطحا به یثرب پیمبر

به وضعی نهادند اول هری راکه شد پنج دروازه در وی مقرّر

همان پنج در پنج برج حصارش‌ببین و بدان جمله در ضرب بشمر

دلیل ثبات بنایش بدانی‌اگر خرده‌دانی در این نیک بنگر

زیادت شود اصل و فانی نگرددکه دایر بود آن عدو تا به محشر

مهندس نهاده درون و برونش‌قصوری مقرنس بروجی مدور

ز روی لطافت چوایوان کسری‌ز راه حصانت چو سدّ سکندر

بنای کمالش چو ایوان کیوان‌به زلزال دوران نگردد مبّتر

سراپای او جمله زیب است و زینت‌زوایای او جمله زر است و گوهر

نهادش چو جان است در جسم ارکان‌سوادش چو نور است در چشم اختر و الحمد للّه علی حسن الأختتام.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۴

فرستادن استمالت‌نامه به جانب میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ

میرزا احمد امیرک چون در حوالی اندگان، امیر موسی کا و محمد تابان و علی قوچین را به قتل آورد و چنانچه مذکور شد، از میرزا الغ بیک ترسیده عزم کاشغر نمود که به مغولستان پیش محمد خان رود و حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او را شنیده توکل نوکر او را با استمالت‌نامه‌ای به خدمتش فرستاد. مضمون آن‌که:

اطال اللّه تعالی بقاؤه فی خلود السعادات الأبدیه و حصول المرادات السّرمدیهٔ. وفور سلام و صنوف تحایا که نسایم آن از مهب فیض اشفاق باشد و به ریاض نفحات حفادت گذرد، مزین به زینت مهربانی و محلّی به حلیه تعطف جاودانی تأمل نماید و همگی خاطر عاطر و جملگی ضمیر منیر متعلق احوال شناسد.

اشتیاق و آرزومندی به ملاقات عزیز فرزندی فوق الحد تصور کند. توفیق ذوق تلاقی مقدر باد. شانزدهم ربیع الأول از دار السلطنه

هرات نفاذ می‌یابد در حالتی که شکر مواهب یزدانی واجب است للّه الحمد و المنه.

چنین استماع می‌رود که میان او و فرزند الغ بیک به مجرد سخنان نامعتبر اهل فساد صورتی که متضمن تشویش بلاد و عباد باشد روی نموده و این خبر در مملکت عراق به ما رسید و به سبب بعد مسافت به تدارک آن نپرداختیم و چون به دار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که آن فرزند عازم مغولستان است. به غایت بعید و بدیع نمود. چه کمال اهتمام این‌جانب نسبت با برادران و فرزندان من المهد الی العهد معلوم دارد. وثوق کامل و اعتقاد شامل آن‌که از سر استظهار تمام متوجه شود تا بنای پدر فرزندی کالجبال الرّاسیات ثابت باشد. این صورت از روی رعایت صله رحم و راه مسلمانی و غم‌خواری مسلمانان رفع افتاد. از تکلف و تصلّف و حمل بر شائبه مکر و حقد عاری است. جمعی که ملازم‌اند شاید متوهم شده آن فرزند را مانع آیند که حرکات ناشایست از ایشان اختیارا و اضطرارا صادر شده مجموع را

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۵

ایمن سازد که ما جریمه همه را عفو فرمودیم. الماضی لا یذکر حقّا ثم حقّا که همه را در پناه رأفت ماوایی خواهیم داد و التوفیق من اللّه المنّان.

مصرع

عمرت چو نتیجه خرد باقی باد

ذکر آمدن ایلچی قرایوسف و خبر وفات میرزا ایجل

امیر قرایوسف، آخر محرّم، از خواص خود امیر مردانشاه نام که در سخن‌گزاری مشهور خاص و عام بود ارسال نمود و فرستاده چون به شرف بساطبوس مشرف گردید، مکتوبی به وسیله امرای عظام به عرض رسانید مضمون آن‌که اگر آن حضرت قلعه سلطانیه را به این‌جانب ارزانی دارند آنچه وظیفه دولتخواهی باشد به جا آرم. حضرت خاقان سعید فرمود که نشان صدق آن خواهد بود که ایلچیان آمدوشد نموده پسر خود را پیش ما فرستد. هرگاه چنین کند ما سلطانی آن دیار تا به قلعه سلطانیه چه رسد بدو ارزانی داریم و ایلچی را رعایت نموده اجازت مراجعت فرمود.

و در این اثنا خبر آمد که میرزا ایجل را که آن حضرت بعد از فتح ممالک عراق و فارس به حکومت مملکت ری فرستاده بود- چنانچه گفته آمد- شاهزاده چند روز در آن ملک به عیش گذرانیده روزگار جفاکار و سپهر بی‌مهر حسد برد و مرضی مهلک روی نموده مرغ روحش از تنگنای قفس قالب مظلم قصد پرواز عالم علوی کرد و ودیعت حیات را اواخر محرم به متقاضی اجل سپرد.

بیت

دریغا که آن شاه مقبل نماندردریغا که شهزاده ایجل نماند حضرت خاقان سعید بر وفات میرزا ایجل تأسف بسیار نمود و امیرزا ایلنگیر را به‌جای او مقرر فرمود و امیر یوسف خواجه و امیر قناشیرین و امیر عجب‌شیر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۶

در حدود آن ولایت معین شدند و امیر الیاس خواجه با لشکر گران به صوب مازندران روان شد و چون خبر توجه امیر قرایوسف به قصد سلطانیه معلوم شد، آن حضرت امیر ابراهیم امیر جهانشاه را با بیست قشون فرستاد که به امیر الیاس خواجه پیوسته به جانب ری روند و به اتفاق امرا که آنجااند اگر امیر قرایوسف متوجه شود به مقابله او درآیند و الّا در آن حدود و نواحی بوده اطراف ممالک ضبط نمایند. امرا به موجب فرموده عمل نمودند.

ذکر رفتن میرزا سعد وقاص پیش امیر قرایوسف

عاشر ربیع الأول، از جانب بلده قم عرضه داشت امیرزاده سعد وقاص رسید مضمون آن‌که امیر بسطام جاگیر خبر توجه امیر قرایوسف به جانب سلطانیه شنیده و پسر خود را در قلعه گذاشته پیش بنده آمد. او را گرفته‌ام به هرچه حکم شود عمل نمایم.

حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متغیر گردید و فرمود که ما بسطام را تربیت کرده‌ایم و چون دشمن قصد او کند و او پناه به ولایت ما آورد او را به لشکر و مال مساعدت می‌باید نمود. چه محل قید اوست. می‌باید که چون فرمان رسد، امیر بسطام را به واجبی رعایت نماید و اردشیر تواچی بدین مهم مقرر شد و استمالت‌نامه‌ای به نام بسطام به مبالغه تمام فرستاده آمد و میرزا سعد وقاص را جمعی مفسدان گفتند که پیشکشی همچو بسطام داری. به درگاه امیر قرایوسف باید رفت که همه عمر ممنون خواهد بود و شاهزاده ساده‌دل به قول قومی مضلّ فریفته شده قتلق خواجه را در قم بر سر اغروق گذاشت و بسطام را گرفته با سیصد سوار در بیابان عصیان و تیه ضلال گمراه گشته متوجه امیر یوسف شد و امیر یوسف مقدم او را عزیز داشته به استظهار او طمع عراق عجم کرد و او را دلداری نموده گفت:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۷

بیت

تو سروی به سوی چمن آمدی‌سوی خانه خویشتن آمدی و امیر بسطام را اطلاق نموده تربیت فرمود و میرزا سعد وقاص میل اقامت نموده امیر قرایوسف اخی فرج پسر امیر بسطام را نامزد قم فرمود و او متوجه شد که حرم شاهزاده را به آذربایجان برد و نزدیک قم رسید. آغابیگی بنت میرزا میرانشاه حرم محترم میرزا سعد وقاص زنی عاقله عالی‌همت بود. در آن حال با خود گفت سعد وقاص غلطی کرد. اگر ما در آن مملکت بیگانه افتیم

بیت

ز دشمن نیاید بجز دشمنی‌به فرجام هرچند نیکی کنی لحظه فلحظه شاید قصد او کنند. بعد از آن حال ما در میان ترکمان چون باشد. از آن‌جا که کمال تدبیر و بعد غور و مکر او بود، نوکران خود را مکمل ساخت و چون تراکمه رسیدند همه را گرفتند با تمور شیخ و قتلق خواجه و شیخعلی زنده که محرک میرزا سعد وقاص به جانب یاغی بودند به قتل آورد و سرهای آن نامردان را آن شیرزن همراه نوکر خود شیرزاد پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و شرح واقعه اعلام داد. آن حضرت بدین مردانگی او را تحسین فراوان فرمود.

شعر

و لو کان النساء بمثل هذالفضّلت النّساء علی الرجال مصرع

باوجود او بود تأنیث خورشید افتخار

و شیرزاد را رعایت نمود و شیرعلی نوکر میرزا رستم را با او همراه کرده با استمالت‌نامه‌ای به طرف قم روان فرمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۸

ذکر یاغی شدن میرزا بایقرا و قتل میرزا اسکندر به فرموده برادر میرزا رستم*

چون میرزا سعد وقاص به ترکمانان ملحق شد، مملکت قم و کاشان تا همدان محل فتنه و تشویش گشت و در زمان فتح اصفهان، میرزا رستم میرزا اسکندر را میل کشیده بود و حضرت خاقان سعید نپسندیده و آن بصیر را پیش برادر صغیر او میرزا بایقرا روان فرمود که شاید شفقت اخوت در حرکت آید و چون به برادر پیوست روز و شب با خود

مصرع

نقش تغییر مملکت می‌بست

در آب و آینه صورت فتنه می‌جست و در خواب و بیداری طلب حادثه‌ای می‌کرد. اگرچه از حلیت بینایی عاطل بود، در فتنه‌انگیزی بینایان را اسب و رخ طرح می‌داد. رفتن میرزا سعد وقاص را فرصتی دانسته غنیمت شمرده و میرزا بایقرا را گفت به هیچ‌وجه در این حدود نمی‌توان بود. چه میرزا سعد وقاص با لشکر ترکمان عنان‌ریز خواهد راند و آن زمان مجال گریز نخواهد ماند. عاقبت به اغوای جمعی مفسد شریر از قلت عقل و عدم تدبیر این خیال کج راست آوردند که قاصد شیراز شوند.

شعر

و اذا اراد اللّه رحلة دولةمن دار قوم اخطأوا التدبیرا و چون اقتضای مرور دهر و استدعای جنبش چرخ و نتیجه قران نحسین در سرطان که هم در آن اوان واقع شد آن بود که کار مملکت فارس از دست حوادث دراز از پای افتاد. میرزا بایقرا به مقتضای مستی شباب و سرعت بطربل سایقه قضا و قدر به اتفاق میرزا اسکندر عازم شیراز شد و نوکر میرزا اسکندر مراد تلبه عاقلی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۱۹

کرده به جانب اصفهان گریخت و میرزا رستم را از فکر تباه ایشان آگاه کرد.

میرزا رستم خواست که عقد جمعیت ایشان از هم فروریزد و جمعی به سر راه فرستاد و میرزا اسکندر را شقاوت بخت و نحوست طالع به موجب لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولًا «۷۲» در هاویه هوان انداخت و لشکر اصفهان در حوالی جربادقان به مخالفان رسید و میرزا اسکندر به دست الوس بیک و اصیل گرفتار شد و او را به اصفهان پیش رستم زمان بردند. میرزا بایقرا را بدین سبب تیغ قصد در نیام توقف و تیر سعی در جعبه تخلف ماند و چند روز در گندمان گذراند و میرزا ابراهیم سلطان خبر مخالفت میرزا بایقرا استماع نمود و ارکان دولت را جمع آورده مشورت فرمود و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند، چون سونج خواجه و اردوان و مزید باشلیق را بند کرده همراه معتمدی به جانب خراسان فرستاد و بندیان در خان* حبش که میان ابرقوه و مشهد مادر سلیمان است، معتمد را به قتل آوردند و به گندمان پیش میرزا بایقرا رفتند و بر توقف ملامت کرده بر تعجیل تحریض نمودند.

بیت

جهانگیری توقف برنتابدجهان آن‌کس برد کو به شتابد میرزا بایقرا باز عزم شیراز کرد و میرزا ابراهیم سلطان نیز اسباب قتال ساخته به استقبال بیرون آمد و در حوالی بیضا سواد طرفین به‌هم رسید. نفیر نای و خروش کوس صدا در طاس نگون گردون انداخت و آوازه نعره و فریاد دلیران را بیخود ساخت.

بیت

از غریو کوس شد سقف هوا پرمشغله‌وز فروغ تیغ شد روی زمین پرمشعله

---

(۷۲). سورة الأنفال ۴۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۰

در این ولا، بعضی نوکران میرزا ابراهیم سلطان مثل شیخ چهره و مسعود شاه شول و غیرهما به جانب میرزا بایقرا تاختند و بازگشته تیر در روی ولی‌نعمت انداختند و جمعی عراقیان در پرده مخالفت راست آمده همین راه می‌ساختند. میرزا ابراهیم سلطان این معنی دریافت و عنان به جانب ابرقوه تافت و شب به شیراز آمده والده خود طوطی آغا و از خزانه نقد وجوه برداشته تا ابرقوه جایی توقف ننمود.

میرزا بایقرا صباح جمعه اواخر ربیع الأول به دروازه اصطخر* شیراز آمد و تا چاشتگاه سواره ایستاده چون شهر از پادشاه خالی بود، سادات و قضات و اکابر و کولویان بیرون آمده میرزا بایقرا را به شهر درآوردند و میرزا رستم چون این خبر شنید میرزا اسکندر را که خمیرمایه فتنه بود به قتل رسانید و عزّ من لا یموت.

ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید به جانب مملکت فارس کرّت ثانی

حضـرت خاقان سـعید چون خبر مخالفت میرزا بایقرا شـنید، رای عالم‌آرای که مصباح ظلمت‌زدای و مفتاح جهانگشای بود، در آینه تـدبیر چنان مشاهـده نمود که پیش از آن‌که او را قوتی پیـدا شود دفع او کنـد. امیر جلال الدین فیروز شاه را با سـپاه رزمخواه از راه بیابان یزد فرمود که به میرزا ابراهیم پیوسته در ازالت خلل و ازاحت علل کوشند و امیر غیاث الدین شاه ملك را به جانب ری فرستاد که با امرا که در آن حدوداند ملحق شود و امیر شیخ لقمان برلاس مقرر شد که لشکرهای ختلان و قندز و بغلان* و آن نواحی را به اردوی اعلی رساند و در اندك زمانی لشکر فراوان جمع آمدند.

بیت

چو شد کار لشکر همه ساخته‌وزیشان دل شاه پرداخته آن حضرت هفتدهم جمادی الاخری از دار السلطنه هرات نهضت فرمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۱

بیت

به شـبگیر هنگام بانگ خروش‌برآمد ز درگاه آوای کوس و در مزار بزرگوار شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بعد از تقدیم آداب آن عالی‌مقام از مردم امیر قرایوسف جاسوسی گرفته احوال آن طرف معلوم شد.

و از سـمرقند نوکر میرزا الغ بیك رسیده عرضه داشت رسانید که محمد خان پادشاه مغولستان دعوت حق را لبیک اجابت گفته نبیره خضر خواجه اغلن نقش جهان پسر شمع جهان را به‌جای او نشاندند.

و موکب منصور از نشابور عبور فرموده به حدود بسطام رسید و امیر علاء الدین علیکه امیر سید علی کیا را از آمل و ساری، به طریق خـدمتکاری به دولت ملازمت رسانیـد و به عنایت مخصوص شـده جهت ترتیب لشکر به ولایت خود رفت و امیر حسن کیا از قلعه فیروزکوه به اردوی همـایون آمـد و شـرط خـدمت به‌جای آورد و امیر معصوم برادر امیر بسـطام از طرف اردبیل رسـید و احوال امیر قرایوسف که در حوالی تبریز بود به عرض رسانید.

فرمان جهان‌سـتان نفاذ یافت که امرا که در حـدود ری‌انـد متوجه طرف شـیراز شونـد و قاصـد به جانب ابرقوه رفت که جلال الـدین فیروز شاه در رکاب میرزا ابراهیم سـلطان به صوب کوشك‌زرد روند و به امرا که پیشتر رفته‌اند پیوندند و به اتفاق عازم شیراز شوند. لشکرها به موجب فرموده در قصر زرد به‌هم رسیدند.

بیت

بر این‌گونه رفتند تا قصـر زردز گرد سپه شد جهان لاجورد چون میرزا بایقرا خبر توجه لشـکرها شـنید در مضـیق تفکر و طریق تحیر سرگردان گردیـد. اما به شـیوه تجلد خود را می‌داشت و به اندیشه خیال محال می‌پنداشت که موکب منصور به خود عزیمت نفرمود و آوازه آمدن آن حضرت جهت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۲

بیم او خواهد بود. چون میرزا ابراهیم سلطان با لشکرهای جهان به حوالی شیراز آمد، میرزا بایقرا چهار دیوار حصار، ملجأ و گریزگاه و مأمن و پنـاه سـاخت و موکب منصور از راه قم و کاشان بیست و یکم شـعبان به اصـفهان رسـید و در آن مقام قاصـد میرزا ابراهیم سلطـان عرضه داشت رسانیـد که میرزا بـایقرا در شـیراز است. آن حضـرت از اسـتماع این خبر عزایم پادشاهـانه در حرکت آورده از موضع دشت مهیار به رسم ایلغار بر سـمند باد رفتار سوار شد. با سـپاه نصـرت بر یمین و لشـکر ظفر بر یسار، ثالث رمضان اعلام فتح پیکر و چتر فرخ‌اختر از افق اللّه اکبر طالع شـده به ظاهر شـیراز رسـید و در فضای جانفزای میـدان سـعادت سـراپرده دولت بازکشـید. چون میرزا بایقرا از وصول رایات ظفرآیات خبر یافت دانست که اختر شب‌تاب تاب آفتاب عالمتاب ندارد.

بیت

درفشیدن ماه چندان بودکه خورشید تابنده پنهان بود در حال بی‌نظم امور وغا و ترتیب اسباب هیجا، نوکر خود قشلاق را پیش شاهزاده جوانبخت غیاث الدین میرزا بایسنغر فرستاده طلب شفاعت نمود.

بیت

که من بنده‌ام تا چه فرمان دهی‌وگر تیغ بر تارکم می‌نهی شاهزاده ملتمس او مبذول فرموده به عرض حضرت اعلی رسانید که امثال این افعال از بایقرا بدیع و شنیع است. اما تا عاصی مرتکب معاصی نشود و مجرم بر جرایم اصرار ننماید آیینه عفو فروغ ندهد و پیکر احسان در معرض استحسان نیاید.

اکنون اگر اجازت باشد او را با تیغ و کفن به درگاه عالم‌پناه آورم تا منشور مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «۷۳» موشح گردد. آن

---

(۷۳). مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (سورة الأنعام ۵۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۳

حضرت شفاعت فرزند سعادتمند قبول فرمود و میرزا بایقرا شب شنبه پنجم رمضان شرمسار و خجل از شیراز بیرون آمده شرف دستبوس یافت و آن حضرت ذیل عفو بر زلت او پوشیده از گذشته درگذشت و غیر از دو سه تن که از برای صلاح عام به یاسا خاص شدند هیچ آفریده به امری مؤاخذ نگشت و چشم عنایت بر اهالی آن مملکت گماشت و شعار استشعار

مصرع

از چهره روزگار ایشان برداشت

ذکر حالاتی که بعد از واقعه میرزا بایقرا وقوع یافت

چون خاطر حضرت اعلی از قضیه میرزا بایقرا فراغی یافت و او نیز از غایت انفعال مجال ملازمت نداشت و گذاشتن او در آن ممالک محل اعتماد نبود، رای عالی چنان اقتضا فرمود که او را به طرف قندهار و گرمسیرات فرستد تا به میرزا قیدو مصاحب باشد و خدمتش را به معتمدی سپرده روان داشت و موکب عالی به دار الملك شیراز درآمد و فرمان قضا مضا نافذ شد که عظمای امرا با لشکرها که در عهده اهتمام ایشان است به علفخوارها روند. امیر یادگار شاه ارلات و امیر نوشیروان برلاس با لشکرهای برانغار به طرف قلعه سفید و شولستان رفتند و امیر شاه ملك با تومانهای جوانغار به جانب شبانکاره روان شدند و میرزا رستم عازم اصفهان گشت.

و آن حضرت بلده فرخنده شیراز محل اقامت ساخت و به مصالح مملکت پرداخته مفسدان را برانداخت و اساس سلطنت فارس که سمت اندراس یافته بود بار دیگر به عدل شامل آن حضرت معمور شد و امرای لرستان و شولستان

مصرع

به درگاه عالم‌پناه آمدند

و ملك گرگین از ولایت لار و ناحیت دریا بار احرام کعبه آمال بسته به شرف قبله اقبال مشرف شد و پیشکشهای پادشاهانه به موقف عرض رسانید و محل قبول یافت و آن حضرت همه را انعام و اکرام فرموده به اوطان و بلدان ایشان اجازت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۴

مراجعت فرمود.

و آن حضرت پیشتر ایلچی به جانب شوشتر فرستاده بود و سلطان اویس بن شاه ولد بن شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس را استمالت داده و او فرستاده را معزّز و مکرم داشته و قاصد همراه ساخته به شیراز آمدند و حضرت اعلی ایلچی را رعایت فرموده رخصت معاودت نمود و باقی ماه مبارک رمضان در دار الملک شیراز گذرانید و هلال فرخ فال شوال به فروغ عالم‌افروز جهان را منور گردانید.

بیت

روز طرب رخ نمود روزه به پایان رسیدرایت سلطان عید بر سر میدان رسید و آن حضرت جهت اقامت صلوهٔ عید عزیمت مصلّی فرمود.

بیت

خوشا نسیم مصلی و آب رکنابادغریب را وطن خویش می‌برد از یاد اهالی شیراز به زبان نیاز با هزار اعزاز می گفتند

قطعه

طلوع کوکبه عید بر تو میمون بادکه هست طلعت تو بر جهانیان میمون

مخالف تو چو ماه از محاق در کم‌وکاستو لیک دولت تو چون هلال روزافزون

ذکر سیورغال فرمودن بعضی ممالک عراق عجم به جانب امیر اعظم الیاس خواجه بهادر

چون ممالک عراق عجم بار دیگر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۵

مصرع

تعلق به دیوان اعلی گرفت

حضرت خاقان سعید در هرولایت سرداری که رعایا در کنف رعایت و برایا در پناه حمایت او توانند بود تعیین فرمود. نویین اعظم و رستم روز رزم امیر مبارز الدین الیاس خواجه بهادر را به امارت مملکت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود گیلان بازداشت و زمام تمام مهام آن ولایات به قبضه عدالت و شجاعت او باز گذاشت و فرمان اعلی نفاذ یافت که اموال و متوجهات آن ولایات در وجه اخراجات لشکرها که ملازم او باشند صرف نماید و در تمهید معدلت و تشیید مرحمت که موجب نیکنامی دنیا و آخرت است تقصیر جایز ندارد و مقاصد خلایق را علی تفاوت درجات به حصول موصول داشته از ملاحظه انزل الناس منازلهم طرفهٔ العینی غافل نباشد و از صلاح و فساد و ضبط ممالک و حفظ مسالک به قدر قدرت خبردار بوده پیوسته قاصدان جهت اخبار و استخبار به درگاه فلک‌اقتدار فرستد و در استمالت رعیّت و آبادانی ولایت و ترغیب زراعت و تحریض عمارت اهتمام تمام به جای آرد و در قهر مفسدان و قمع شریران سعی بلیغ نماید تا مرضی الأثر و محمود الخبر باشد.

مصرع

در همه عالم به از نیکی نباشد هیچ کار

ذکر عزیمت سلطان آفاق به عزم زیارت حضرت شیخ مرشد ابو اسحق

بر ارباب الباب چون فروغ آفتاب عالمتاب واضح است و بر کبیر و صغیر چون پرتو خورشید جهانگیر لایح که تحصیل سعادات دارین و تکمیل مرادات منزلین به وسیله حجت اولیای دین و ذریعه ارادت اصحاب یقین تواند بود، بنابرآن حضرت خاقان سعید عزیمت زیارت حضرت قدس منزلت عرض منقبت، قطب آسمان ولایت، مهر سپهر هدایت، مرشد الخلق الی الحق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۶

شعر

سمی خلیل اللّه مرشد خلقه‌رشید بنور اللّه نور قبره

توسل ارباب الهدایهٔ بابه‌و مخزن اسرار الولایهٔ صدره

فان رمت اصحاب المنی بوسیلهٔالا انما خیر الوسائل نذره مقرب حضرت الخلاق، قطب الآفاق، الشیخ المرشد ابو اسحق ابراهیم قدس سرّه العزیز و فیضه العمیم.

بیت

حدیث قبه زرین رواق سیمین طاق*کتابه‌ای است بر ایوان شیخ ابو اسحق شعر

ثلاثهٔ تشرق الدّنیا ببهجتهاشمس الضحی و ابو اسحق و القمر فرمود و چون بدان مزار متبرک و مرقد مبارک که به حقیقت مقصد دعوات مقبوله و مهبط برکات مأموله است رسید جبین اخلاص و اعتقاد بر آستان فلک نهاد نهاد و شرایط تبجیل و تقبیل و ما یکون من هذا القبیل به تقدیم رسانید و مجاوران و ساکنان را به فضل انعام و بذل اکرام خوش‌وقت گردانیده و هنگام مراجعت به زیارت آفتاب فلک هدایت و مرکز دائره ولایت سیدی داود قدس سره فرمود و شرف تقبیل خرقه بهترین عالم صلی اللّه علیه و سلم دریافت و به مجموع زیارات و مشاهد بزرگان کازرون رفته استمداد نمود و از راه کول به جانب شیراز عود نمود.

و عنایت آن حضرت بار دیگر سلطنت مملکت فارس را به فرزند سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان ارزانی داشت و ایالت تختگاه سلیمانی را به حسن معدلت او بازگذاشت و به طریق نصیحت بر زبان شفقت راند که اگر زمانه چشم زخمی رساند شاید که حسن حکمت الهی در آن باشد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۷

مصرع

شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد

تا از خواب غفلت بیدار شده عواقب امور به چشم بصیرت بیند و پشت به مسند اتفاقات دولت که مانند زیارت طیف و سحابه صیف است بازننهد. از واقعه زمان و حادثه آسمان ننشیند.

مصرع

مشو غافل که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن

شکر للّه تعالی که به ذات بی‌مثال فرزندی طول اللّه عمره از نوایب زمان و مکاره حدثان آسیبی نرسید و طایفه‌ای که هواجس خذلان و وساوس شیطان در ایشان متمکن بود جزای اعمال دیدند و سزای افعال کشیدند و حالا اختیارا و اضطرارا سر بر خط عبودیت دارند. بعد از این رجا به فضل الهی واثق است که هرروز رایات دولت عالی‌تر و آیات نصرت متوالی‌تر باشد باید که صورت التعظیم لامر اللّه بر صفحه خاطر نگاشته و معنی و الشفقهٔ علی خلق اللّه مرعی داشته به مقتضی آن عمل نماید.

و آن حضرت اصول و اعیان آن مملکت را ترتیب و عنایت فرموده کار مملکت فارس صار کما کان و الغناء زیادهٔ. اما بعضی اهالی و متوطنان فارس به سبب آن فتنه پایمال قضا و قدر و دست‌فرسای خوف و خطر گشتند و اعلام عالم‌ستان به تأیید ملک مستعان از تختگاه سلیمان علیه السلام عازم دار الأمان کرمان شد.

ذکر نهضت موکب ظفرنشان به جانب مملکت کرمان

حضرت خاقان سعید در آن زمان که عزیمت تسخیر مملکت فارس می‌فرمود نشانی به جانب کرمان پیش سلطان اویس بن امیر

ایدکو برلاس ارسال نمود. مضمون آن‌که:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۸

«هرکه را سعادت جاودانی مساعدت نماید و عنایت ربانی نشان فرمانبرداری او را به توقیع اولی الامر منکم موشّح فرماید بر عامه خلایق واجب است که احرام خدمت او بسته روی به حریم اخلاص نهند و دست در فتراک اطاعت او زده عنان به قبضه ارادت او دهند به تخصیص کسانی که به سوابق مرضی مستظهر بوده آبا و اجداد ایشان در وظایف خدمتگاری این خاندان آثار ید بیضا نموده‌اند و درجه بلند و منصب بزرگ یافته اعنی جناب برادری که به واسطه تربیت و عنایت ما در مسند امارت متمکن است و توقع و چشم‌داشت از طیب اعراق و کرم اخلاق آن است که چون بر مضمون مفاوضه واقف گردد، بی‌توقّف و تفکر و تردد بدین جانب حرکت فرماید چند کرّت مکتوب نشسته و استدعا نموده اثر اجابت پیدا نشد مانع آن نهضت مبارک معلوم نیست. اگر شرایط اخلاص و طاعتداری به‌جای آورد دواعی همت ملکانه و مساعی مکرمت شاهانه بنابر قضیه مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها «۷۴» در تقریب و ترحیب اثر ثمره اخلاص و فر سعادت اختصاص ظاهر گرداند و اگر از ربقه طاعتداری سرتافته عصیان ادبار او را دریافته باشد و سوابق حقوق به لواحق عقوق تبدیل نماید هرآینه به موجب حکم ذلك بما قدّمت ایدیكم بواعث سیاست در تعریک او تحریک داده آید. بحمد اللّه قدرت مراعات و قوت مکافات حاصل است.»

چون ایلچی به کرمان رسید و از احوال سلطان اویس تفرس نمود معلوم کرد که خاطر آمدن ندارد و ایلچی بازمانده عذر معلول که در تأخیر توجه گفته بود به عرض رسانید و چون جواب نه بر وفق صواب بود و در وقت فتح اصفهان که او را طلبیده بودند نیز تقاعد نموده بود، این عذرنا مسموع ضمیمه آن شد و مزاج همایون متغیر گشته آتش غضب اشتعال یافت و عنان اهتمام به صوب انتقام والی کرمان تافت و والده و نوکران او را که خدمتی علی الرسم آورده بودند قید فرمود و عساکر دریاموج انجم‌فوج، به جانب کرمان عزیمت نمود.

---

(۷۴). سورة الأنعام ۱۶۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۲۹

بیت

سحرگه به هنگام بانگ خروس‌نهادند بر کوهه پیل کوس اعلام ظفرپیکر و چتر فرخ‌اختر از دار الملك شیراز در اهتزاز آمده به نواحی سیرجان رسید و آن حضرت به زیارت مرقد منوّر و مشهد معطر شاه شجاع کرمانی که جلوه‌گاه طاوسان بساتین انس و تذروان ریاض قدس است فرموده شرایط زیارت به جای آورد و میل نظاره قلعه سیرجان کرد و آن قلعه‌ای است که کاتبان دیوان ایوان نیلوفری به خامه خورشید خاوری گوییا بر کتابه آن نوشته‌اند که.

بیت

فلك را این سرافرازی از آن است‌که برجی از حصار سیرجان است در این اثنا، مرتضای اعظم و شیخ الأسلام معظم، امیر سید شمس الدین بمی قدس سره از طرف کرمان آمد و آن حضرت جناب مشار الیه را اکرام و احترام فرمود.

خدمت سید زبان به شفاعت ان تعذبهم فانهم عبادك گشاده تقبل نمود که اگر آن حضرت لشکر را از خرابی منع فرمایند و عنان عزیمت به جانب خراسان انعطاف فرمایند، جناب سید سلطان اویس را شاء ام ابی به دار السلطنه هرات آرد. آن حضرت با آن‌که از سلطان اویس رنجیده بود شفاعت بزرگ رد نفرمود و حکم همایون نافذ شد که لشکر خرابی نکند و امرا که به تاخت جیرفت و گرمسیرات رفته بودند باز آمدند و موکب ظفرنشان به جانب ممالك خراسان مراجعت نمود.*

وقایع سنه تسع عشر ذکر معاودت از ولایت کرمان به صوب مملکت خراسان

اشاره

چون قضیه کرمان به توسط مرتضای اعظم سید شمس الدین و وعده آمدن سلطان اویس موقوف شد، حضرت خاقان سعید، از قصبه سیرجان به راه بیابان عازم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۰

خراسان گشت و ولایت قهستان از یمن مقدم خاقان گیتی‌ستان رشک روضه رضوان آمد و اهالی خراسان چندان نشاط و انبساط نمودند.

مصرع

که زبان وصف آن نیارد کرد

و اکابر و اصاغر و قوی و ضعیف و وضیع و شریف و کبیر و صغیر و برنا و پیر به هزار زبان می‌گفتند.

بیت

منت خدای را که به تن جان رسید بازجان را رسید مژده که جانان رسید باز

سرو سهی که از چمن ملک رفته بودسوی چمن چمان و خرامان رسید باز

یعنی معین دولت و دین خسرو زماناز ملک فارس سوی خراسان رسید باز و آن حضرت اواسط محرم در دار السلطنه هرات نزول اجلاس فرمود اهالی آن بلده را به حسن عنایت و لطف عاطفت رعایت نمود.

ذکر میرزا امیرک احمد و میرزا ایلنگیر و فکر فاسد و تدبیر کاسد ایشان

میرزا امیرك احمد بن میرزا عمر شیخ که در نواحی اندگان عصیان میرزا الغ بیك گورکان نموده امرا را به قتل آورده و به جانب کاشغر رفته بود و حضرت خاقان سعید رعایت صله رحم نمود و استمالت‌نامه فرستاده او را طلب فرمود چنانچه شرح آن گذشت در این اثنا، به دار السلطنه هرات آمده به شرف ملازمت مشرف گشت و او با میرزا ایلنگیر بن میرزا ابا بکر مصاحب شد. صبح و شام به شرب مدام مشغول بودند و جمعی نوکران فتان تخیلات سلطنت و تسویلات شیطنت در خواطر ایشان نشاندند و شرح قضیه به مسامع علیه رسید. در اثنای این حال و جست‌وجوی این مقال از پیش میرزا قید و عرضه داشت رسید: مضمون آن‌که میرزا بایقرا طایفه‌ای

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۱

هتاك سفاك با خود متفق ساخته قصد میرزا قیدو کرد و او بر مکر او وقوف یافته میرزا بایقرا را گرفت و مفتنان را به عالم عدم فرستاد و میرزا بایقرا در سلاسل و اغلال موقوف اشارت آن حضرت است.

امرای کامگار و نواب نامدار به موقف عرض رسانیدند که حقیقت اقرب الأقارب عقرب العقارب ظاهر شد و قبایح افعال و فضایح اعمال شاهزادگان از حدّ عد تجاوز نمود هرچند ایشان را کاری دست نمی‌دهد اما مترصّد فتنه‌اند. مبادا که ناگاه چشم‌زخمی رسد که تدارك آن ممکن نباشد و بعد از این بر ایشان اعتماد نماند و واجب است که تأدیب ایشان چنان واقع شود که مردم دوربین را دیده عبرت در آن حیران ماند. چه کفران نعمت و نسیان تربیت سبب انهدام قصر حیات است و موجب انهزام خیل ثبات. آن حضرت باوجود این حالات شفقت نموده فرمود که میرزا امیرك احمد متوجه خانه کعبه شود و میرزا بایقرا از آب سند گذرد و در ممالك هند هرجا خواهد باشد و میرزا ایلنگیر را در کشتی نشانند.

مصرع

تا بخت و طالعش به کجا سر برآورد

هریک را چند نوکر ملازم ساخته از حدود ممالک محروسه بیرون بردند.

مصرع

رفتند چنان‌که آمدن نیست دگر

ذکر جلوس شاهزاده عالمیان غیاث الدین میرزا بایسنغر بهادر بر مسند دیوان

حضرت خاقان سعید

بیت

نوباوه باغ پادشاهی گلدسته گلشن الهی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۲

غیاث الدولهٔ و الدین میرزا بایسنغر را که خاطر نقادش مخزن اسرار دانش و ضمیر وقادش مطلع انوار آفرینش بود فرمود که در دیوان اعلی نشیند.

بیت

به فریاد فریادخواهان رسدبه داد دل دادخواهان رسد شاهزاده ستوده ذات پسندیده‌صفات چون روح منور و عقل مصور افسر فرخندگی بر سر و قبای زیبندگی در بر، سریر دیوان را به فرّ مقدم مزین گردانید و مهمات عالمیان را به مقتضای عدالت به فیصل می‌رسانید. گاه به استماع قضایا و دعاوی رعایا که ودایع حضرت عزت‌اند به موجب کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته مشغول گشته به نص فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِ «۷۵» حکم می‌فرمود و گاه به نظر غضب در حال ظالمان جفاکار نگار کرده به فرموده وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ «۷۶» عمل می‌نمود و در دیوان خاقان کامگار روزبار بر یمین و یسار ملوک نامدار و دانایان روزگار کمر انقیاد بسته ایستاده بودند و گوش هوش به استماع فرمان نهاده به دل‌وجان امتثال آن می‌نمودند.

قطعه

ز بس هجوم سلاطین چنان شدست درش که آفتاب به صد حیله یابد آن‌جا بار

کسی گمان نبرد در جهان به انصافش که بر دلی رسد از گردش سپهر آزار

---

(۷۵). سورهٔ ص ۲۶.

(۷۶). سورهٔ البقرهٔ ۱۷۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۳

آمدن امیر شمس الدین بمی قدس سره

جناب سیادت‌مآب امیر شمس الدین بمی که قضیه سلطان اویس بن امیر ایدکو را متعهد شده بود از جانب کرمان به دار السلطنه هرات آمد و به عرض همایون رسانید که سلطان اویس موعظه و نصیحت اگرچه بسیار شنید اندکی نشنید.

حضرت خاقان سعید را نایره خشم اشتعال یافته به احضار لشکرها فرمان فرمود و امرای نامدار و لشکر بسیار نامزد جانب کرمان شدند. امرا: امیر ابراهیم برلاس و امیر یادگار شاه ارلات و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش و امیر حسین صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و امیر قناشیرین و امیر موسی و از ماوراء النهر امیر عادل بیک و امیر اسکندر و امیر ابا بکر آق‌تیمور و از سیستان شاه قطب الدین و از فراه شاه اسکندر ینالتکین و باقی سرداران مملکت نیمروز و امرای فارس و عراق با چهل هزار سوار

نصرت شعار اوایل ربیع الآخر به نواحی کرمان رسیدند و کرمان مجمع فتنه و بلا و مسکن رنج و عنا شد.

سلطان اویس به یراق مقابله و مقاتله از شهر بیرون آمد. اما از بیم سپاه ظفرپناه روبه‌روی نتوانست ایستاد. پشت به دیوار حصار باز داد.

بیت

دشمن چو کوه حمله ما را نداشت پای‌زان رو چو کاه پشت به دیوار باز داد لشکر منصور به شدت سنان وحدت تیغ بران و دیده‌دوزی عقاب پران آهنگ جنگ کردند و سپاهیان کرمان به قدم محاربه پیش آمدند. هرروز از آن زمان که شاه عرصه نیلوفری به عزم جهانگیری از افق بحر نیلگون سر برآورد تا آن ساعت که خرگاه رحلت بر اطراف بنفشه‌زار مغرب زد گردن‌افرازان فضای وغا و سربازان میدان هیجا فرش ادیم رنگ زمین را به خون دلیران طراوت اطلس لعل می‌دادند و به زبان سنان و بیان شمشیر جان‌ستان شرح جدال و عرض قتال می‌کردند. برین منوال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۴

هفتاد روز گذشته اهل شهر به تنگ آمدند. سلطان اویس به تضرع سفرا پیش امرا فرستاد که اگر حضرت خاقان سعید خون او را بخشیده مرحمت فرماید او اعتماد نموده به خدمت بندگی حضرت آید. امرا صورت قضیّه را عرضه داشت پایه سریر اعلی کردند. چون طبیعت حضرت بر مرحمت مجبول بود، ملتمس مبذول نموده فرمود که سلطان اویس چند کرت وعده کرده وفا ننمود و اگر حالا در این قول صادق است معتمدی را فرستد و الّا تا شهر مسخر نشود امرا برنخیزند. امرا چون رخصت مصالحه یافتند مصلحت چنان دیدند که امیر شیخ حسن که جملة الملک آن مملکت بود با سلطان اویس عهد و پیمان بسته پیش آن حضرت برند و لشکر از ظاهر کرمان برخیزد. کرمانیان شادمان گشته امیر شیخ حسن را به موجبی مقرر و خدمتی درخور روان ساخته لشکرها از در کرمان برخاست.

امیر حسن صوفی و باقی امرا، اواخر رجب، به هرات آمده امیر شیخ حسن را به شرف پای‌بوس رسانیدند و او عرضه داشت که هرچند عواطف بی‌کرانه و عوارف بی‌بها و بهانه آن حضرت زیاده از آن است که هرچه فرماید بر آن وثیقتی باید یا معاهدتی شاید، اما از برای تیمن و تفأول به نام باری عز و علا چون معاهده میان اصناف عالمیان و طبقات آدمیان سنتی مألوف و عادتی معروف است و ممالیک را با مالکان این نوع مباسطت وقوع یافته سلطان اویس از بهر اطمینان خود بنده را فرستاد که از بندگی حضرت عهدنامه برم تا بی‌تردد متوجه زمین‌بوس شود.

آن حضرت فرمود که للّه الحمد که قوت کامل و قدرت شامل به نوعی حاصل است که اگر خواهیم لطفا او عنفا او را حکم شنوانیم. اما بنابر التماس سلطان اویس به نیت درست و اعتقاد صافی خدای را جل و علا- یاد می‌کنیم که از این ساعت که این عهدنامه در میان آمد، دل و زبان ظاهر و باطن در این سخنان یکسان دارم که با سلطان اویس هیچ بدی در دل ندارم و قصد او نکنم و به قدر وسع در دفع قاصد او کوشم و اگر پیش ازین جهت مصلحت ملک حکم کرده‌ام یا مواضعه داشته‌ام یا پیغام داده یا نامه‌ای نوشته‌ام این زمان خلاف آن کنم و تا او

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۵

بدین که وعده کرده وفا نماید ما نیز برین وجه که تقریر کرده‌ایم ثابت باشیم و برین عهد تا از طرف او نقصی پیدا نیاید وفا نماییم. او می‌باید که به استظهار تمام متوجه شود.

مصرع

کاز این طرف همه لطف و رعایت است و عنایت

چون حکایت مخالفتی درمیان آمده اگر او از آمدن ابا نماید در ذمت همت سلطنت فرض عین است لشکر فرستادن بل عین فرض

خود متوجه شدن. اگر آید از برادران و فرزندان عزیزتر باشد.
امیر شیخ حسن بر این عهد و پیمان عازم کرمان شد.

ذکر قضایای ماوراء النهر

جناب مغیث الدین میرزا الغ بیگ هفتدهم محرم در ساحل آب خجند برابر شاهرخیه* سراپرده همایون بازکشید و از جانب خوارزم خبر رسید که جبار بردی چنگیز اغلان را گریزانیده الوس اوزبک را مسخر ساخت. میرزا الغ بیگ به عزم معاودت بر سیحون پل بسته اواخر صفر به سمرقند رسید.
و در ربیع الأول، امیر حمزه ترخان به آن جهان خرامید و برادرانش امیر محمد صوفی و امیر سید احمد به جهت تعزیت عزیمت ماوراء النهر نمودند و میرزا الغ بیگ ایشان را نوازش و پرسش فرمود و رعایت کرده رخصت معاودت داد.
و میرزا امیرک احمد که در زمان عصیان ساکن کاشغر بود، چون متوجه خراسان گشت- چنانچه شرح آن گذشت- امیر شیخ علی طغایی را به نیابت خود در کاشغر گذاشته بود. امیر شیخعلی پسر خود را به سمرقند فرستاد و روح امیر بزرگ را شفیع ساخت که میرزا الغ بیگ گناه او را بخشد و کسی به کاشغر فرستد تا او مملکت تسلیم نموده متوجه سمرقند شود. میرزا الغ بیگ صدیق و علی مکریت را روان فرمود و طغایی کاشغر تسلیم نموده به سمرقند آمد و شاهزاده او را تربیت کرد.
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۶
در وقتی که حضرت خاقان سعید از جانب مملکت فارس به خراسان رسید ایلچیان نقش جهان پسر شمع جهان از طرف مغولستان آمده بیلاکات و تنسوقات آن ولایات آورده اظهار انقیاد نمودند و آن حضرت ایلچیان را به مواهب انعام نواخته و اسباب مصادقت محکم ساخته رخصت عود فرمود.
و از جانب ولایت اوزبک، پسران خواجه لاق گریخته آمدند و عرضه داشتند که ولایت اوزبک به‌هم برآمده.

ذکر مخالفت نوکران میرزا قیدو با او

حضرت خاقان سعید در آن زمان که ممالک قندهار و افغانستان تا حدود هندوستان سیورغال میرزا قیدو بهادر فرمود، امیر بهلول برلاس را به ضبط مصالح آن ممالک ملازم او تعیین فرمود و این بهلول در وقت مخالفت امیر شیخ نور الدین با او موافق بود و چون شیخ نور الدین مغلوب شد امیر بهلول را پیش آن حضرت آوردند. از کمال مرحمت از سر گناه او گذشته او را ملازم میرزا قیدو ساخت. بنابر آن‌که در زمان حضرت صاحبقران پدر او ملازم میرزا پیرمحمد بود، بهلول برلاس امیر الأمرای قیدو شده مستی حکومت او را بر نسیان حقوق داشت و تربیت او را نابوده انگاشت و طریق وفا و مردمی را پشت‌پا زده دست در دامن بی‌باکی محکم ساخت و سر از گریبان تسلط برآورده جمعی را چون حسن اختاچی و لقمان‌قرا و عثمان علی با خود موافق ساخته عهد بستند که میرزا قیدو را از میان بردارند و میرزا سنجر برادر او را به جای او نصب کنند. میرزا قیدو آگاه شد. از میان ایشان کناره گرفت و صورت حال عرضه داشت آن حضرت نمود. حضرت اعلی امیر نوشیروان و جمعی قوچینان را با دو هزار سوار نامزد آن طرف کرده فرمود که میرزا قیدو را به مقر عزّ او رسانند و مخالفان او را آواره گردانند. نوکران قدیمی میرزا پیرمحمد که در میان یاغیان بودند، چون آوازه سپاه نصرت پناه شنودند از نمک‌حرامان برگشته میل ولی‌نعمت نمودند و میرزا قیدو به لشکر مستظهر شده چون آفتاب تیغ جهانگشای گشاده‌روی به مخالفان
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۷
آورد و اعدا تاب مقاومت نیاورده ذره‌وار متفرق و پریشان شدند و میرزا قیدو مظفر و منصور به تخت بخت خود رسید و بهلول

برلاس و حسن اختاچی اعتماد بر کرم آن حضرت نموده عازم خراسان گشته و امرا را شفیع ساخته به گناه اعتراف نمودند. آن حضرت رقم عفو بر جریده جریمه ایشان کشید و از آن درگذشت.

مصرع

گناه را کرم او به از هزار شفیع

اگرچه ملامت فرمود مؤاخذه نفرمود.

در این اثنا، ایلچی خضر خان از جانب تختگاه هندوستان دهلی رسید و به اتفاق فرستاده آن حضرت که بعد از فتح ممالك فارس به آن طرف رفته بود و همراه ایلچی بازآمده پیشکشهایی پادشاهانه به عرض رسانید و عرضه داشت که میرزا قیدو قاصد فرستاده که در ممالك هندوستان خطبه و سکه به نام او کنند و ما موقوف اشارت آن حضرتیم و التماس نمود که چون اکثر ولایات هندوستان تابع فرمان خضر خان است اگر در خطبه از برای تسکین فتنه نام او برند نواب حضرت حاکمند.

آن حضرت ایلچی را رعایت نموده و ایلچی دیگر همراه ساخته فرمود که در خطبه اولا ذکر القاب حضرت شاهرخی کنند و آخرا نام خضر خان برند.* برین فرموده ایلچیان عزیمت نمودند.

ذکر فرستادن میرزا سیورغتمش به طرف بدخشان

شاه نیکپی شاه از طرف بدخشان چهاردهم ربیع الأول به دار السلطنه هرات آمد و بر درگاه جهان‌پناه از برادران و قرابتان شکایت کرد و شرح آن حکایت که شاه بهاء الدین برای ادای مال بدخشان ایلچی طلبیده بود و باز تمرد نموده و لشکر منصور قصد او کرده او پناه به کوههای سخت برده به تفصیل گزارش یافت و امرا که در بدخشان به طلب شاه بهاء الدین هرسو شتافتند و از او اثر و نشان نیافتند مملکت بدخشان به شاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند. شاه بهاء الدین به ولایت مغول

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۸

رفته و از آن‌جا مأیوس بازآمده باوجود این حرکات اعتماد بر کرم آن حضرت کرده به هرات آمد و احوال اختلال بدخشان بازنمود. خاطر خطیر آن حضرت که عکس‌پذیر انوار تقدیر است ضبط و دارایی آن مملکت را به فرزند سعادتمند میرزا سیورغتمش بهادر عنایت فرموده و عنان اوامر و نواهی آن نواحی را به کف کفایت و قبضه درایت نواب او تفویض نمود و جناب شاهزاده اوایل جمادی الأخری با لشکر عازم آن طرف شد و آن ولایت به یمن قدوم او زینتی تازه و رتبتی بی‌اندازه یافت و ساکنان آن ولایت آسوده شدند.

و امیر سلطان احمد هلال به موجب فرموده عزیمت آن طرف نموده شاه بهاء الدین هم اجازت یافت.

وقایع سنه عشرین و ثمانمایه ولادت شاهزاده رکن الدین میرزا علاء الدوله

اشاره

طالع عالم مبارك شد به میمون اختری گرد نان مملکت را دوش پیدا شد سری کواکب مراد از افق عنایات الهی طلوع کرد و نجوم کامرانی از سطح تأیید ربانی برآمد. کیوان ایوان پادشاهی روی به خانه شرف آورد و برجیس سپهر سلطنت به اوج کمال پیوست یعنی ولادت با سعادت شاهزاده رکن الدین میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر شب پنج‌شنبه غره جمادی الاولی وقوع یافت.

بیت

طلوع کرد به تأیید حق ز برج جلال‌بر آسمان شهی اختری همایون‌فال خورشید روشن‌ضمیر سواد آن شب را چون سرمه در چشم

کشـید و به آن نیـل عـارض دلفروز روز را بیـاراست. گردون خوشه قیمتی پروین بر طبق عرض نهـاده سـفیده‌دم درست مغربی را به رسم نثار پیش آورد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۳۹

بیت

دهان او فلک از آفتاب پر زر کردبدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد ساعتی که سعود آسمانی به آن تولا نمود و طالعی که مشتری از آن استفادت سعادت فرمود، زهره به نوای روح‌افزا پیر صاحب‌تمکین کیوان را در رقص و حالت آورده و بهرام به صاحب طالعی شـرف سـعد اکبر یافته عطارد به اصـطرلاب آفتاب ارتفاع وقت گرفته و به دوات سـیمین ماه و کلک زرین شهاب زایچه طالع همایون به جدول صبح و شنگرف شفق بر اوراق افلاک کشید. حضرت خاقان سعید و جناب شاهزاده جوان‌بخت میرزا بایسنغر را از طلعت قرة العین نور دیـده فزود و صورت دلخواه در آیینه مراد روی نمود. امید به فضل الهی واثق است که به اعلی مدارج پادشاهی ارتفاع خواهد فرمود. للّه الحمد که نقشی که در آیینه خیال آمده بود همان بعینه جمال نمود.

ذکر احوال امیر سید فخر الدین وزیر و مآل حال او

در این سال، به حسب اقتضای قضای آسـمانی و حکم تقدیر یزدانی رنگی از خم روزگار آشکارا شد و نقشی از کعبتین فلک روی نمود که از اول عهـد جهان الی یومنا هـذا در نظر مورخان و قلم محرران نیامـد. بنابرآن شـرح آن بر قلم آمـده تا اصـحاب خبرت به چشم عبرت و دیده بصیرت در احوال روزگار و اوراق لیل و نهار نظر کنند و به دولت فانی مغرور نشوند.

مصرع

ده‌روزه مهر گردون افسانه است و افسون

و تفصـیل این سخن آن است که چون میرزا بایسنغر مسند دیوان را مشرف ساخت، امیر سید فخر الدین به انفراد صاحب‌دیوان بود و در اخذ و ردّ و حلّ و عقد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۰

متفرّد و اعیان موفور و روزگار نامحصور حاصل کرد و از کثرت اموال قارون وقت و در نخوت جاه و جلال فرعون عهـد شـد. و در آن ایام حضـرت خاقان سـعید، به سـعی میرزا بایسـنغر، صاحب اعظم خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را به شـرکت سید در دیوان نشانـد و صـاحب مشـار الیه خوش‌ذهن و حاضـرجواب بود و بر معاملاـت وقوف یـافته به جـدّ و هزل لطیفه‌های پرمائـده خرج می‌کرد و سـید را مجـال تغلّب نمی‌داد و او به تنگ می‌آمـد. اما جز تحمّل چاره نـداشت و چون معارض بر مکنون اسـرار و مخزون ضمیر واقف بود خوف او زیادت شد.

و در تاریخ سـنه عشـر و ثمانمایه خواجه غیاث الدین سالار سمنانی برسید تقریر کرد و او را معزول ساخته یک سال میر دیوان شد و باز سـید بر خواجه غیاث الدین رعایت رعیت می‌نمود. اما مهمات امرا به موجب دلخواه سـرانجام نمی‌فرمود. خواجه و عمال او را به عرضـگاه حسـاب آورده خبـط و تخلیـط ایشـان به تحقیق پیوست و همه را مقیـد ساخته وزارت خواجه غیاث الـدین چون سـیل زود منقطع شـد و روزگار چنان او را بیفشـرد که خون از ناخنش بیرون آمـد و مسـتوفی قضا به قلم فنا رقم انتها بر جریده او کشـید و باز سید فخر الدین به اسـتقلال صاحب‌دیوان شد و از آن جماعت که درباره او سـعی کرده بودند به تکلف عنیف سـیصد تومان بر کار نشاند و در استهلاک و استیصال آن طایفه غایت شرارت به جا آورد.

بیت

روزی که دست یابی بر اهل روزگاردر عاقبت نظر کن و کوتاه دار دست

دست ستم دراز مکن این قدر بدان‌کایزد در اجابت مظلوم در نبست سفک دماء مذموم است و ساعی آن کوتاه عمر. فی الجمله سید از حضیض خمول باز به اوج قبول ترقی نموده پایه و منصبی یافت که ورای آن در تصور نگنجد و رونق کار او به حدی رسید که فرمان او در اطراف جهان چون قضا و قدر نافذ شد.

درگاه او ملجأ صغار و کبار و بارگاه او امیدگاه احرار و احبار و اخیار و اشرار آمده

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۱

آنچه او را در وزارت میسر شد، هیچ وزیر بل امیر را دست نداد و به غایات خلاصه مرادات اصحاب قلم و مراقی همم بنی آدم رسید و در جمیع امور تقدیر موافق تدبیر او آمده سطوت جبروت و نخوت بروت برو چنان مستولی شد که پای بر گردن اصحاب دیوان و اکابر جهان نهاد. ملوک ایام و صنادید انام و اشراف اطراف و اعیان زمان به درگاه او رفته در وهله اولی هیچ آفریده را بار نبود و چون به چند واسطه رخصت شدی و از چند دربند گذشتی غیر از معدودی نام برده دیگری را مجال دخول محال بود و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتی. بارها در خاطر عقلا می‌گذشت که اگر این صاحب از مناره احتشام فروافتد صدپاره شود.

مصرع

بقدر الأرتفاع یکون صرعه

در این ولاـ که شاهزاده عالی‌جناب میرزا بایسنغر مسند دیوان را به شرف جلوس بیاراست و به سرعت درایت و حدّت فطانت که نمونه برق لامع و آفتاب ساطع بود به تحقیق معاملات التفات فرمود و صورت معاش ناپسندیده و صفت زندگانی ناستوده و طمع اموال مسلمانان و تصرف وجوه دیوان و خیانات و جنایات سید روی نمود، عمال دیوان هرچند بر این سخنان وقوف داشتند باوجود سیاست سید مجال جدال و قوت مقاومت محال می‌پنداشتند. چون مزاج بایسنغری بر او متغیر شد، امیر علی شقانی که سید او را منکوب ساخته بود عرضه داشت که مبلغ دویست تومان روشن سازد و چهره حال او که به‌سان نیلوفر کبود بود چون گل طری تازه و خندان شد و شاهزاده عالی‌جناب فرمود که معاملات سید را تحقیق کنند و میر علی نخست سخن تصرف خزانه گفت. فرمان شد که عرض خزاین کنند. خزانه‌دار جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوه خزانه بازآرید تا بخیه بر روی کار نیفتد. از آن جمله خواجه پیرعلی بن محمد بایزید بود محرم اسرار سید که بر قضایای نهانی اطلاع داشت و تمسکات او و پدرش در دست خزانه‌دار بود. ایشان سید را متقاضی و او هرروز دفعی می‌گفت تا سخن به خشونت رسیده قضیه به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۲

دورودراز کشید و میان سید و پیرعلی بر ساز ناسازگاری پرده مخالفت را آهنگ بلند شد بلکه کار از پرده‌پوشی گذشت و راز از پرده بیرون افتاد.

حضرت خاقان سعید این جماعت را حاضر فرمود به مواجهه تفحص نموده خزانه‌دار گفت زر پیرعلی برده. پیرعلی گفت به سید داده‌ام و سید انکار نمود. آن حضرت درباره سید عنایت کرده فرمود که آنچه از خزانه برده‌اند و مقرّاند به خزانه فرود آورند و بر هرکس چیزی روشن شود بازدهد و هرکه را در میان آن معامله بود بدین خیانت مقید فرمود و سید بر مسند دیوان نافذ فرمان و استرداد وجوه خزانه مفوض به رای او بود. احوال آن جماعت چنان شد که.

مصرع

وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارگی

اما چون این سخن در میان آمد و ایقاقان هرچه از وهم با خود نیز نمی‌توانستند گفت به آواز بلند دل‌پرداز می‌کردند. حضرت خاقان سعید فرمود که تحقیق معاملات سید کنند و جمعی که مالها به او داده بودند از اکثر خطها ستدند.

سید دانست که شاء ام ابی در واقعه‌ای مشکل و مهلکه‌ای هائل خواهد افتاد.

مصلحت وقت در آن دید که مدعای خصمان قبول کرده آن مبلغ حصار او باشد، حالا به نقد از سؤال و جواب خلاص یابد. مبلغ دویست تومان کپکی قبول کرد که به یک سال جواب گوید. چنانچه هرروز مبلغ سی و سه هزار و سیصد و سی و سه دینار و دو دانگ زر عراقی باشد و سید را مقیّد ساخته به محصل سپردند. در این اثنا رقعه‌ای به نیاز پیش میرزا بایسنغر فرستاد که:

بیت

جگر در تاب و دل در موج خون است گر آری رحمتی وقتش کنون است و روح حضرت رسالت را صلی اللّه علیه و آله و سلّم شفیع آورده بود. جناب شاهزاده جواب فرمود که:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۳

جناب سیادت‌مآبی اشارتی که در باب استخلاص نوشته بود و فرموده بود که از برای روح حضرت رسالت به فریاد رسند. آری آری.

شعر

لئن فخرت بآباء ذوی حسب‌لقد صدقت و لکن بئس ما ولدوا هیچ شک نیست که روح حضرت رسالت به این افعال راضی نیست و مع هذا تحقیق شناسد که ما را با او یا هیچ آفریده در عالم غرضی نیست. او از کرده و گفته خود براندیشد.

بیت

گر بد نکرده‌ای ز کسان چشم بد مدارپیوسته در حمایت کردار خویش باش ان اللّه یمهل و لا یهمل مکافات قصد جان و زن و فرزند مردم می‌باید کشید.

سوء اعمال و قبح افعال سبب وبال و نکال می‌شود.

بیت

ظلم کردی عدل می‌داری طمع اینت محال‌شربتی دادی به مردم هم از آن شربت بگیر سید چون جواب شنید از حیات مأیوس شده پناه به نواب مهد علیا گوهرشاد آغا که والده شاهزاده بود برده التماس شفاعت نمود و دل رحیم شاهزاده بر تضّرع و ابتهال و اختلال احوال او بخشود و حکم برداشتن بند او فرمود. امّا فرود آوردن قسط هرروزه برقرار بود.

و سید باز در هوس وزارت نه شب می‌غنود و نه روز می‌آسود. آتش طمع او چنان اشتعال یافت که مال عالم را در معده حوصله خود لقمه‌ای می‌پنداشت و اکثر وجوه که به دیوان فرود می‌آورد از طیارات می‌انگیخت. از جمعی نقد و از بعضی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۴

قباله می‌گرفت. با آن‌که پهلو به بستر داشت پنبه غفلت از گوش نمی‌کشید و دایما دهان گشاده و زبان به کام نهاده که از فلان چند تومان و از بهمان چنین و چنان حاصل می‌توان کرد. اما روزگار امان نداد. از قصه غصه و بلبال اهوال به امراض مختلفه و علل متضادّه مبتلی شد. سودای وزارت دماغ او مخبّط ساخته صفرای مالیخولیا بر سر او تاخت. ضربان دل و خفقان نفس و زردی یرقان و عطش استسقا بر ظاهر و باطن او مستولی شده صاحب فراش گشت و دست اطبای ماهر از معالجه او قاصر آمد. حسرت وزارت در سینه پر کینه او با دلی از شدت انتقام گرم و نفسی چون دم زمهریر سرد و چهره‌ای چون برگ زریر زرد با هزار اندوه و درد گرفتار کردار خود گشته از قید وجود خلاص شد و اواخر جمادی الأولی رخت حیات به منزل ممات کشید.

مشاهیر خراسان و عراق بل صنادید آفاق باوجود او به حیات خود واثق نبودند و در روز واقعه او خلایق در مجلس تعزیت به امر و اشارت تهنیت می‌گفتند.

شاید در هیچ زمان مجلسی چنان مشاهده نشده باشد.

مصرع

نوید امن‌واماان خاص و عام می‌دادند

خواجه مرشد منشی در تاریخ او فرموده.

قطعه

مشهور عصر، سرور آفاق فخر دین کاز احتشام سقف فلک بود پست وی

از صدمت قضا شب یک‌شنبه اوفتاددر گنبد سپهر صدای شکست وی

تاریخ فوت او به تأمل از این بدان‌ایمن دلند اهل جهانی ز دست وی امید به کرم واهب المواهب آن‌که عاقبت کار همه به خیر باشد.

مصرع

با کریمان کارها دشوار نیست مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۵

ذکر آمدن میرزا الغ بیک گورکان به خراسان و شرح قضایای ماوراء النهر

جناب مغیث الدولة و الدین میرزا الغ بیگ از ماوراء النهر عازم خراسان شد و از جیحون عبور نموده خبر وصول او به حضرت خاقان سعید رسید و مهد علیا گوهرشاد آغا و غیاث الدین میرزا بایسنغر و میرزا محمد جهانگیر و میرزا محمد جوکی و باقی شاهزادگان و نوینان و عظمای امرا چند فرسنگ استقبال نمودند و شرایط اکرام و اجلال به‌جای آوردند و نوزدهم ربیع الأول شاهزاده به شرف آغوش حضرت خاقان سعید استسعاد یافت و آن حضرت

مصرع

به دیدار فرزند شد شادمان

و چند روز طویهای پادشاهانه و جشنهایی خسروانه مرتب داشتند.

و آخر ماه ایلچیان خطا را که پیش از این به چند ماه آمده بودند طوی داده و انعام فرموده بیلاکات تعیین فرموده اجازت مراجعت یافتند و هم در آخر ماه سلطان اویس بن امیر ایدکو را که از جانب کرمان آمده بود به سمرقند فرستادند.

و در اوایل ربیع الآخر میرزا الغ بیک میرزا محمد جهانگیر و امیر شاه ملک را که در آن زودی از خوارزم آمده بودند طوی سنگین فرمود و باقی امرا را به خلعتهای پادشاهانه و اسبان خوب دلجویی نمود و امرا و مقربان میرزا بایسنغر را رعایت کرد و اوایل جمادی الأولی عازم ماوراء النهر شده میرزا محمد جوکی را همراه برد و به یک هفته از هرات به سمرقند آمد و یراق قشلاق در حوالی آب ترک فرموده بیست و یکم رمضان در یورت قشلاق فرود آمد و لشکرها جمع شدند و میرزا الغ بیک چند اغلان اوزبک را که مقیّد داشت اطلاق فرموده به ولایتشان فرستاد و دهم حوت که اوایل محرم سنه احدی و عشرین بود از یورت قشلاق به طرف سمرقند معاودت نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۶

ذکر آمدن ایلچیان خطا و فرستادن امیر اردشیر تواچی همراه ایشان

پادشاه خطا دایمنک خان باز ایلچیان فرستاده در ماه ربیع الأول رسیدند.

کلانتر ایشان بی‌باچین و توباچین و جات‌باچین و تتق‌باچین با سیصد سوار و تحفه و بیلاک بسیار شنقار و اطلس و کمخا و ترغو و آلات چینی و غیره رسانیدند و برای شاهزادگان و آغایان علی‌حده بیلاکات پادشاهانه آورده بودند و مکتوبی مشتمل بر معانی که طراز وسایل گذشته باشد و ذریعه استعطاف آینده آید. مضمون آن‌که

از جانبین رفع حجاب مغایرت و بیگانگی بایـد نمود و فتح باب موافقت و یگانگی فرمود تا رعایا و تجار به مراد خود آیند و روند و راهها ایمن باشد.

و در کرّت اول ایلچیان آمـده بودنـد. چون مراجعت نمودند، امیر سـید احمد ترخان اسب بوری جهت پادشاه روان داشـته بود. و در نظر پادشاه به غایت مسـتحسن نمود و برای او چیز بسـیاری فرستاده بود و صورت آن اسب را نقاشان آن‌جا کشیده با دو اختاچی که عنان اسب را از دو طرف گرفته بودند ارسال نمودند و ایلچیان را مهمانداری کرده و مهمات ساخته چنان‌که گذشت روان داشـتند و آن حضرت اردشیر تواچی را همراه ایلچیان به جانب خطای فرستاد.

ذکر نهضت رایت نصرت‌نشان به جانب ولایت قندهار و اسباب آن

مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۳ ۲۴۶ ذکر نهضت رایت نصرت‌نشان به جانب ولایت قندهار و اسباب آن ..... ص : ۲۴۶

رت خاقان سـعید نوبت ثانی که فتـح ممالک فارس فرمود، میرزا بایقرا را باوجود قبایح افعال شـفقت و رعایت نمود و مقتضـی صـله رحم به‌جای آورده او را به طرف قندهار فرسـتاد که مصاحب میرزا قیدو باشد و میرزا قیدو رعایت او می‌نمود. اما میرزا بایقرا مودّب و مهـذب نگشـته در بنـد قصـد او بود. میرزا قیـدو آگـاه شـده و او را گرفته صورت واقعه عرضه داشت پایه سـریر اعلی نمود. فرمان همایون نفاذ یافت که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۷

او را از آب سند گذرانند تا در ملک هند هرجا خواهد باشد.

و در این اثنا خبر آمـد که پسـر سـیفل قنـدهاری و ملک محمـد که به موجب حکم هریک در آن ولایات صاحب طرفی بودند باهم نزاع می‌کننـد و رعیت به غایت در زحمت‌اند. آن حضـرت امیر حسن صوفی ترخان را به آن جانب فرسـتاد و چون امیر به آن جانب رسید شنید که پسر سلطان تواچی شاه اویس نام غزنین را محاصره دارد و سلطان بایزید پسر سیفل به گرمسیر درآمد و جمعی دزدان افغان در گرمسیر و نواحی قندهار تا کنار آب سـند مردم را به فغان آورده‌اند. امیر حسن صوفی احوال ارسال نمود. حضـرت خاقان سعید صـلاح ملک در آن دید که زمسـتان در آن حدود قشلاق فرماید و میرزا قیدو میرزا بایقرا را به جانب هندوستان نفرستاده بود. آن حضـرت قاصـدی پیش میرزا قیـدو فرسـتاد که چون میرزا بایقرا به طرف هنـد نرفته او را بـدین جانب فرسـتد و رایات ظفر آیات اواسط سنبله منتصف رجب از دار السلطنه هرات به سر پل مالان فرمود و در آن منزل به شرایط ادای دعای استفتاح اشتغال نمود.

و در همان روز جهان اوچقرا از جانب میرزا قیـدو رسـید و به موقف عرض رسانید که میرزا بایقرا می‌رسد. آن حضـرت جهان را در روز پیش میرزا قیـدو فرسـتاد و پیغام داد که ما به جهت هزاره عازم آن طرف شـده‌ایم. او بایـد که خاطر خود بـد نکند و چون میرزا بایقرا رسـید آن حضـرت خضـر خواجه را ملازم او به سـمرقند فرستاد و موکب ظفرشعار به سه روز به قصبه اسفزار آمد و در سر پل تبـان سـراپرده جهانسـتان بازکشـید و میرزا بایسـنغر به اردوی همـایون پیوست و بعـد از هفته‌ای رکـاب ظفر انتساب حرکت نموده و کمیت صبا رفتار مراحل و منازل پیموده چهاردهم شعبان در لب آب هیرمند که یورت قشلاق مقرر بود نزول فرمود.

و در روز دیگر امیر حسن صوفی از جانب قندهار رسـید و امرای نامدار با لشـکر بسیار به عزم ایلغار سوار شدند و آن حضرت ستیزد را پیش میرزا قیدو فرستاد و فرمود که او از آن طرف پیش آید و موکب همایون از این طرف جنبش نماید تا به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۸

اتفاق هزاره را از میان بردارنـد و چون درمیان اشـرار جمعی اخیار خواهند بود که در سوء اعمال و قبح افعال به آن بی‌باکان موافقت نخواهنـد نمود و هرگـاه سپاه ظفرپنـاه در آن دیار دست اقتـدار برآورد هرآینه آن بیچارگان پایمال محنت و بلا شونـد، بنابرآن آن حضـرت مولانـا صـدر الـدین ابراهیم را که منصب عـالی صـدارت به جـانب او مفوّض بود به صوب هزاره ارسـال نمود و فرمود که

کلانتران ایشان را نصیحت کرده به خدمت آورد. در این اثنا، رای ذو الحین که حضرت صاحبقران در زمان فتح هندوستان او را تربیت فرموده بود به رهنمونی دولت اقبال‌وار به درگاه عالم‌پناه آمد و عزّ بساطبوس یافته به عواطف پادشاهانه مخصوص شد و میرزا سیورغتمش با امرای کبار، امیر ابراهیم امیر جهان شاه و امیر نوشیروان از جانب بدخشان عزیمت نموده به اردوی همایون رسیدند و ملک قطب الدین با لشکر سیستان ملحق شد و سپاهی چون ادوار افلاک بسیار و لشکری چون ذرات آفتاب بی‌شمار در ظلال اعلام آسمان مثال جمع آمدند و موکب نصرت شعار به جانب قندهار نهضت نمود و بیست و دوم شعبان به ظاهر قندهار نزول فرمود و امرای میرزا بایسنغر به ایلغار جانب هزاره مقرر شدند.

و اواخر همین ماه مولانا صدر الدین ابراهیم رسید و به محل عرض رسانید که سرداران هزاره به شرف بساطبوس می‌رسند و بدان سبب امرا که عازم ایلغار بودند توقف نمودند و به مسامع جلال پیوست که خیل خانه شوری در مقام عنادند و انقیاد نمی‌نمایند. فرمان عالی نافذ شد که امیر یوسف خواجه و امیر نوشیروان و امیر حمزه آتش غارت و تاراج در خان‌ومان ایشان اندازند و ماده فساد آن قاطعان طریق را بکلی منقطع سازند و سیم ماه مبارک رمضان اکابر ولایت و شهر غزنین قاضی خواجه لقمان و ملک و غیره.

مصرع

به درگاه عالم‌پناه آمدند

و کلانتران خیل خانه برمل و افغان خرشوانی شرف زمین‌بوس یافتند.

و ستیزد از پیش میرزا قیدو آمده عرضه داشت که شاهزاده فرار نمود. آن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۴۹

حضرت فرمود که ترسیده باشد و ترحم نموده کسی در عقب نفرستاد و نهم ماه بخت مراد از جانب میرزا قیدو آمده نمود که از مردم شاهزاده کسی در کابل نماند.

آن حضرت امیر ابراهیم امیر جهانشاه را نامزد آن طرف کرده فرمود که اگر قیدو پیش آید و صلح کند آن ولایت به او گذاشته بازگردد و الا آن مملکت را ضبط نماید و بعد از دو روز میرزا سنجر برادر میرزا قیدو آمده به عواطف پادشاهانه اختصاص یافت و امرا و کلانتران هزاره اسبان نامدار فرستاده مال‌ومنال قبول کردند و موکب همایون به جانب آغروق که در لب آب هیرمند بود به دولت و سعادت معاودت فرمود.

ذکر آسیب کسری که به دست همایون حضرت خاقان سعید رسید

چون عنایت حضرت مالک الملک سبحانه ابواب سلطنت مملکت عالم بر روی حضرت خاقان سعید گشاد و زمام مهام جهانیان به قبضه ارادت آن حضرت داد و آفتاب سعادت او را به درجه عالی ظل اللّه رسانید سایبان دولت او را از ذروه فلک اعلی گذرانید.

قطعه

ملوک ماضیه را پیش ازین ستاره فتح‌به آسمان سعادت برآمدی گه‌گاه

و لیکن اکنون هردم صد آفتاب ظفرطلوع می‌کند از سایبان ظل اللّه لاجرم به هرطرف که روی آورد فتح و ظفر استقبال نمود و به هرجانب که عزیمت فرمود دولت و سعادت ملازم رکاب‌ظفر انتساب بود.

بیت

بر هرطرف که چشم نهی جلوه ظفروز هرجهت که گوش کنی مژده امان و در یورش قندهار که امرای نامدار از همه طرف مظفر و کامکار بازآمدند

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۰

زمانه خواست که نیل عین الکمال بر جمال حال فرخنده‌مآل آن حضرت کشد.

بنابرآن چون عنان جهان‌ستان به جانب آغروق همایون و یورت قشلاق معطوف ساخت و بر سمند غزال‌رفتار غزاله دم‌دار سهیل‌چشم سپهرجسم، کیوان‌خشم مشتری‌جبین بهرام‌کین، آفتاب‌انبساط زهره‌نشاط عطاردفطنت ماه‌سرعت، چون آفتاب بر سبز خنگ فلک سوار شد، ابر صفت براقی که چون برق بر روی هوا بی‌آرام بود و آتش گوهر بادپائی که به‌سان آب به خوش‌خرامی بساط خاک می‌پیمود، در اثنای تک و تاز و نشیب و فراز به جهت دفع آسیب عین الکمال به سر درآمد و حضرتی که پای عزت بر تارک کیوان می‌نهاد از پشت اسب بر روی زمین افتاد و دست مبارك را آسیب کسری رسید و فغان از جان جهان برآمد و ذات بی‌مثال را که عین سعادت و اقبال بود از تصاریف ایام بی‌فرجام صدمت ناتوانی رونمود. دستی که بوسه جای سلاطین عالم شایستی از چشم‌زخم زمانه‌اش آسیب کسر نبایستی. لیکن انبیا که خاصان درگاه کبریااند به این نوع زحمت و بلا مبتلی‌اند. موسی علیه السلام که در جهان به‌سان آفتاب انوار ید بیضا نمود اول دست مبارك او به شعله آتش دشمن محترق باید بود و حضرت مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که از دندان و لسان عذب البیان او در عالم‌افروز وحی می‌تافت دندان گوهرفشان او نقصان کسر یافت.

القصه چون آسیب کسر روی نمود و در اردوی همایون شکسته‌بندی حاذق نبود، قاصد همعنان باد به دار السلطنه هرات آمد و استاد میروی کمان‌گر که از ماهران آن فن بود همراه شمال و صبا به اردوی اعلی رفت و به حکمت افلاطون و معرفت بقراط در انواع معالجه ید بیضا نمود و در ازالت علت و استرداد صحت برهان انه مؤید بروح القدس به ظهور آورد و به یمن دعای گوشه‌نشینان که.

مصرع

دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند

و به حسن عقیده مخلصان که فان دعاء المخلصین مجاب، ذات خورشید فراز حضیض اعتلال به اوج صحت و کمال اعتدال رسید و رنج و ناتوانی به اعدای

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۱

دولت انتقال کرد.

مصرع

صحت کمال دارد و علت زوال یافت

و استاد میرو به صنوف اکرام و الوف انعام چنان بهره‌مند گردید که همه عمر آسیب فقر و درویشی ندید.

ذکر تفویض وزارت

در این اثنا، رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که صدر مسند وزارت به مکان وزیری آراسته باشد که به رای صائب و فکر ثاقب بر سیاق آصف و دستور نظام الملك طوسی عمل نماید و خامه ملك و دین در یمین کان یسار او قرار گرفته و خاتم عز و تمکین به یسار یمین آثار او شرف یافته تا عرصه ربع‌مسکون از فروغ رای همایون،

مصرع

چون طلعت آفتاب روشن باشد

و بسیط عالم از مسیر قلم دستور آصف تدبیر طراوت گلشن یابد. به حکم سیاق این کلمات و سباق این مقدمات، حضرت خاقان سعید تفویض منصب وزارت به جانب خواجه اعظم، دستور اعاظم الوزرا فی العالم خواجه غیاث الدین پیراحمد الخوافی فرمود. زمام حلّ‌وعقد و قبض‌وبسط به کف کفایت و قبضه درایت او سپرد و او از کمال کاردانی در ازدیاد اموال دیوانی به نوعی شروع نمود

که هم رعایت رعیّت مرعی بود و هم در مهمّ دیوان فوت و فروگذاشت نفرمود.

و در سخنان حکما مذکورست و در کتب اکابر مسطور که هرچند پادشاه به ذات خود کامل و عادل و تمشیت مصالح سلطنت را قابل و متأهل باشد بی‌وزرای کافی کاردان کار مملکت سامان نیابد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۲

شعر

فاصابهٔ الخلفاء فیما حاولوامقرونهٔ بکفایهٔ الوزراء چه ملوک اگر به نفس شریف به امور ملک قیام نمایند وزیر باشند نه پادشاه و چون از وزیر ناگزیر است و وزیر دست و دل و زبان و چشم و گوش پادشاه است باید که در مصالح مال و ملک و لشکر و اسرار نهانی چنان‌که بر اعضا و جوارح مبارک اعتماد دارد او را نیز معتمد داند و مجال طعن طاعنان و خبث خبیثان ندهد. چه طعن وزیر بنابر مقدمه مذکور طعن در ذات پادشاه است و هرروز وزیر دانا و نایب مناسب یافت نشود و بعد از مقام سلطنت هیچ منصب عالیتر از وزارت نیست. فی الجمله چون مسند دیوان به وجود جناب خواجه مشرف گردید، انوار معدلت حضرت خاقان سعید، چون فروغ خورشید به شرق و غرب عالم رسید و مدت سی سال ممالک هفت کشور به حسن تدبیر آن وزیر دانشور طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانه چین داشت و قلم بدایع‌نگار بر اوراق لیل و نهار شرح آن روزگار خواهد نگاشت.

بیت

شهنشه به تدبیر دانا وزیربه کم روزگاری شد آفاق گیر

همه کار شاهان خورشید چهرزرای وزیران رسد تا سپهر

وزیری چنین شهریاری چنان‌جهان چون نگیرد قراری چنان

ذکر رسیدن سلطان آفاق به یورت قشلاق و آمدن اخبار اطراف و معاودت به مستقر دولت

حضرت خاقان سعید منتصف رمضان در کنار آب هیرمند به آغروق همایون

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۳

رسید و در آن مقام میرزا علی بن میرزا رستم از جانب اصفهان آمده پیشکش‌های پادشاهانه به عرض رسانید و عزّ قبول یافت و اواخر رمضان، امیر ابراهیم امیر جهانشاه از جانب کابل آمده عرضه داشت که میرزا قیدو به کابل رسید و عازم اردوی همایون است و امیر شیخ لقمان برلاس به تحصیل اموال که مردم هزاره متقبل شده بودند عزیمت نمود و میرزا سیورغتمش به موجب فرمان متوجه ولایات خود شد و امیر نوشیروان و امیر یوسف خواجه و امیر حمزه که به ایلغار خیل‌خانه شوری رفته بودند در آن دیار آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته مظفر و منصور بازآمدند و میرزا علی بن میرزا رستم به انعام تمام و اکرام ما لا کلام اختصاص یافته به موجب اجازت مراجعت نمود و در این ولا به عرض همایون رسید که جماعت افغان هزاره در ادای اموال تقبل تعلل می‌نمایند. آن حضرت امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی و امیر بوته را به تاخت آن جماعت معین ساخت و امرا کار ایشان ساخته و همه را از بنیاد برانداخته بیستم ذیقعده با غنایم بازآمدند.

و آن حضرت منتصف ذی الحجهٔ عزیمت معاودت نموده از یورت قشلاق کوچ فرمود و اول بهار که اطراف دشت و کوهسار به انواع ریاحین و لاله‌زار عکس چهره نگار و نمودار رخسار یار بود رایت ظفرآیت نهضت فرمود.

بیت

درای شتر خاست از کوچگاه‌سر آهنگ لشکر درآمد به راه

ز رنگین علمهای گوهرنگارهمه روی صحرا شده نوبهار

درآمد به زین شاه گیتی‌نوردز گیتی به گردون برآورد گرد و میرزا سنجر و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکا و امیر فیروز شاه مقرر شدند که ضبط آن ممالك نمایند و میرزا قیدو را به دلخوشی به هرات آورند و اگر نیاید الوس او را تاخته و او را پیدا ساخته به پایه سریر اعلی رسانند.

مصرع

گر نیاید دولت او را موکشان خواهد رساند مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۴

و آن حضرت امیر عبد الصمد را به حکومت گرمسیر تعیین نمود و امیر حسام را به کوتوالی قلعه قندهار مقرّر فرمود و رایت منصور روی به سوی مستقر خلافت آورد.

بیت

ایام به کام و اختران فرمانبرافلاك نهاده بر خط فرمان سرا! و موکب معزّز معظم دوم شهر محرم المکرم به دار السلطنه هرات رسید و اعیان خراسان به تخصیص مقیمان آن بلده فرخنده مراسم نثار و پیشکش به تقدیم رسانیدند.

بیت

بزرگان شهر آفرین خواندندبر آن گوهری گوهر افشاندند و جمعی امرا که به طلب میرزا قیدو رفته بودند در استمالت جانب او سعی بلیغ نمودند و چون شهزاده را مرحمت آن حضرت معلوم شد مصاحب امرا عازم هرات گشت و آخر محرم شرف تقبیل انامل فیاض یافته به غایات عنایات مفتخر و سرافراز آمد.

وقایع سنه احدی و عشرین ذکر اجازت ایلچیان آذربایجان و خبر وفات میرزا سعد وقاص

اشاره

چون موکب همایون از یورش قندهار مظفر و کامکار بازآمد، ایلچیان امیر قرایوسف و امیر قراعثمان که پیشتر از جانب آذربایجان آمده بودند همه را رعایت نمود و در ماه صفر رخصت معاودت نمود و اوایل ربیع الأول خبر آمد که میرزا سعد وقاص که بی‌موجبی از حضرت خاقان سعید روگردان شده و مملکت قم که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۵

سیورغال او بود گذاشته عازم آذربایجان گشت، چنانچه شرح آن گذشت. در عنفوان جوانی و عنفوان زندگانی از منزل فانی به سرای جاودانی رحلت نمود و آن حضرت از فرقت شاهزاده پاکیزه صورت ستوده سیرت ملول و محزون شده مراسم تعزیت به‌جای آورد.

مصرع

آری همه کاروبار عالم هیچ است

ذکر فرستادن امرا به عزم تسخیر ولایت بدخشان

در این اثنا، به مسامع جلال رسید که شاهان بدخشان اظهار عصیان می‌نمایند. حضرت خاقان سعید سید احمد الپ‌قرا را که به رسوم رسالت و آداب سفارت آراسته بود به جانب شاهان روان فرمود و سید احمد به آن‌جا رسیده کلمات وعد و وعید و حکایات ترغیب و ترهیب در ضمیر آن طایفه جای‌گیر نیامد. سید احمد بازآمده عرضه داشت که شاهان پشت به کوه دارند و سر در طوق طاعت در نمی‌آرند. آن حضرت امرای کبار امیر ابراهیم امیر جهانشاه و امیر شیخ لقمان و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروز شاه و امیر

حمزه را مقرر فرمود که سپاه قندز و بغلان و ختلان و ارهنگ و سالی‌سرای* جمع آورده در ظلال رایات شاهزاده جوان‌بخت میرزا سیورغتمش متوجه بدخشان شوند.

امرا چون به بلخ رسیدند، شاه بهاء الدین که بزرگتر شاهان بود از جانب بدخشان آمد و امرا او را گفتند کلانتر شاهان تویی. اگر متقبل می‌شوی که مال آن ولایت به دستور زمان حضرت صاحبقران به خزانه عامره رسانی ما شفیع شویم که حضرت خاقان سعید حکومت آن ولایت ترا دهد. شاه گفت اوقات من بر عبادت مقصور است و اختیار ولایت پسر و برادر من دارند. امرا ایلچی پیش پسر و برادر او فرستاده جواب صواب ندادند. امرا صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کردند.

فرمان شد که شاه بهاء الدین را به هرات فرستاده امرا عازم بدخشان شوند تا معامله آن‌جا به قطع رسد معاودت ننمایند. امرا به موجب فرموده عمل نموده متوجه گشتند و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۶

میرزا الغ بیك پنج هزار سوار به مدد امرای کبار فرستاده بود و لشکرهای ولایات به موجب فرموده جمع آمدند.

بیت

سپاهی گردان سنگ چون کوه قاف‌همه سنگ فرسای و آهن شکاف چون امرا و لشکرها به موضع کشم رسیدند، پسر شاه بهاء الدین که لاف جلادت زده بود و به وفور شوکت مغرور گشته دانست که از کم‌عقلی خطری بزرگ ارتکاب نموده و از بی‌فکری املی دراز پیش گرفته جناب شیخ الأسلام خواجه تاج الدین حسن عطار را که از کبرای اولیای بزرگ بود شفیع ساخته سر بر خط بندگی و قدم در دایره فرمانبرداری نهاد و جناب شیخ الأسلام با امرای عظام ملاقات کرده سخن شفاعت در میان آورد و امرا صورت شفاعت جناب شیخ عرضه داشت پایه سریر اعلی کردند و آن حضرت شفاعت جناب خواجه حسن را به حسن قبول مقبول داشته گناه بدخشانیان را به ذیل عفو پوشیده و خط احسان بر جرایـد جرایم ایشان کشید و بدخشانیان مال معهود مع الزّیاده تقبل نمودند و امرا مظفر و منصور اوایل رمضان بازآمدند و حکومت بدخشان برقرار بر شاهان قرار یافت و نشان همایون در آن باب به نفاذ پیوست.

بیت

به خواهندگان گر کسی زر دهدبه‌جای زر او شهر و کشور دهد

ذکر عصیان میرزا قیدو و گرفتار شدن او

هردولتمندی که عنایت ازلی ابواب سعادت بر روی او گشاید و ارادت لم یزلی صورت بهبود در آیینه مقصود او نماید، چنان باید که خویشان و قرابتان را چون

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۷

فرزندان و برادران داند و از مواهب ایزدی همه را بهره‌مند گرداند چنانچه حضرت خاقان سعید، نسبت با جمیع اقربا ابواب مشارکت در ممالك مفتوح فرمود و برای هریك ولایتی و مملکتی تعیین نمود و مقتضی آن لطف و کرم بر دودمان معظّم آن بود که به دعای دولت مشغول باشند و در شناخت و شکر آلاء به اقصی الغایۀ کوشند و از کفران نعمت احتراز نمایند و به ادای شکرگزاری در مقام عبودیت و نیاز آیند و من شکر فانما یشکر بنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم.

تشبیب این مقدمات و تمهید این کلمات قضیه میرزا قیدو است که آن حضرت به چه نوع تربیت فرمود و در حالتی که پدرش میرزا پیرمحمد را علی تاز شهید کرد، آن حضرت کشندگان او را به عقوبت تمام قتل کرد و حکومت بلخ به میرزا قیدو داد و چون ایل و الوس او بسیار شده رایت دولت برافراشته تمامت ممالك گرمسیر و قندهار و بلاد سند تا حدود هند برو مسلم داشت و در آن بلاد

چنان قوی شد که پیش خضر خان والی هندوستان فرستاد و پیغام داد که سکه و خطبه در ممالک هند از شهر قنوج تا حدود مولتان به نام او کنند و باوجود آن حضرت بر این نوع جرأت اقدام نمود و در وقتی که امیر بهلول برلاس و حسن اختاجی یاغی شده قصد او کردند و او گریخته صورت واقعه نمود و حضرت خاقان سعید ده هزار سوار مقرر فرمود که به آن‌جا رفته شاهزاده را به مقر عزّ او رسانند و میرزا قیدو به قوت این خبر بر مخالفان مستولی شد. با این‌همه عواطف چون موکب ظفرشعار در گرمسیر و قندهار قشلاق فرمود، میرزا قیدو جای خود گذاشته از شرایط خدمت تقاعد نمود و مرحمت پادشاهانه فوجی نفرستاد که او را به عنف آورند و روی از آن طرف تافته امرا را فرمود که با او به لطف و مدارا معاش کنند و چون ایمن گردد او را به پایه سریر اعلی برسانند و چون شاهزاده به مجلس همایون رسید به عین عنایت ملحوظ شد چنانچه شرح این احوال به تفصیل و اجمال گفته شد.

و شاهزاده چندگاه در دار السلطنه هرات به احترام تمام گذرانید و چون طالع واژون و بخت نگون روزگار او را آشفته گردانید و من یضلل اللّه فما له من هاد جمعی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۸

ملازمان فتنه‌جو تخیّلات سلطنت و تسویلات شیطنت در خاطر شاهزاده نشانده او را بر آن داشتند تا بی‌موجبی شب دوشنبه نوزدهم رجب از دار السلطنه عازم قندهار شد.

چه اعوان و انصار او در آن دیار بسیار بودند و هم در ساعت خبر به سمع اعلی رسید.

آن حضرت میرزا بایسنغر را فرمود که با دلاوران پسندیده و دلاوران کاردیده بر بادپایان چون عمر شتابان به جانب ولایت هرات‌رود روان شدند و امیر حسن صوفی ترخان و امیر فرمان شیخ و جمعی امرا بر اثر شهزاده روان شدند و میرزا قیدو نیمشب به قریه توران رسیده و بوته داروغه او به شهر می‌آمد. نوکران میرزا قیدو خواستند که اسبان بوته را بگیرند و نتوانستند و مردم بوته دانستند که شاهزاده رو به راه فرار بل ادبار نهاده بوته بازگشته قاصدی چون باد به او به فرستاد و شرح واقعه پیغام داد. میرزا قیدو صباح به حوالی اوبه رسید. وقوف او بهیان دانست. مجال توقف نبود. به سرعت عزیمت نمود. خواجه نظام الدین که ضابط ولایت بود با جمعی در عقب او روان شد و شاهزاده ساعت‌به‌ساعت ایستاده جنگ می‌کرد تا جنگ‌کنان به مزرعه ناب رسیدند. میرزا قیدو در پناه دیواری کمین کرد و چون نظام الدین شیرازی و اوبهیان از او گذشتند، میرزا قیدو بر ایشان تاخت و مجموع را پریشان ساخت و خواجه نظام الدین را زخمی سخت رسید و میرزا قیدو به قریه سپرز رفته مردم آن‌جا نیز آگاه بودند. ملک قطب الدین سر راه گرفته جنگ مردانه کرد و بهلول را که پشت سپاه میرزا قیدو بود به قتل آورد و میرزا بایسنغر چاشتگاه به قصبه او به رسید و زخمیان مزرعه ناب را دید. باوجود شدّت گرما و حرارت هوا نه از فوت آن جماعت که فدایی شده‌اند در دل یأسی و نه از عدّت ایشان که بی‌باک گشته‌اند در خاطر هراسی.

بیت

چو رستم رخش را از صف برانگیخت‌وزان شورش چو دریا کف برانگیخت و میرزا قیدو را در حوالی قریه سپرززمانی توقف شده بود و منغلای

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۵۹

میرزا بایسنغر به او رسید و پهلوان محمود دندانی بهادری تمام نمود و دشمنان را کجا در خیال می‌گذشت که میرزا بایسنغر به نفس شریف به او رسد. ناگاه ماه رایت شاه از افق معرکه طالع شد و آفتاب طلعت عالم‌افروز از مشرق سعادت برآمد. میرزا قیدو متحیر گشته پیاده شد. دست به بند داد و گردن به کمند نهاد.

مصرع

کجا روم که کمند تو می‌کشد بازم

و امیر فرمان شیخ او را بسته پیش بایسنغر آورد.

مصرع

به قید شاه قید و شد مقیّد

باقی مخالفان جمعی در قید اسار گرفتار آمدند و فوجی به راه فرار رفتند و میرزا بایسنغر فرمود که کسی را زحمت ندهند غیر صدر جهان که محرک فتنه بود و به یاسا مخصوص گشت و شاهزاده مظفر و منصور معاودت نموده میرزا قیدو را مقیّد به خدمت حضرت خاقان سعید رسانیدند.

بیت

زهی سعادت و اقبال آن‌چنان پدری که از مساعدت بخت آن پسر دارد و حضرت اعلی شکر نعمای حق تعالی به‌جای آورد و در سیاست اصحاب جرایم به موجب مصلحت و مقتضی شریعت عمل نمود و میرزا قیدو را در قلعه اختیار الدین حبس فرمود و جمعی که آثار شجاعت اظهار کرده بودند همه را رعایت و عنایت فرموده پایه قدرشان از اقران گذرانید.

ذکر ولایات که به شاهزاده جلال الدنیا و الدین میرزا سیورغتمش به رسم سیورغال مفوّض شد

چون خاطر خطیر پادشاه گردون‌سریر را از جانب میرزا قیدو فراغت روی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۰

نمود، ولایاتی که مفوّض به جانب او بود به فرزند سعادتمند، درّ صدف جلال و دری فلک اقبال، جلال الدین میرزا سیورغتمش به رسم سیورغال عنایت فرمود و تمام ولایات کابل و غزنین و قندهار و افغانستان با اعمال هند و سند که تعلق به میرزا قیدو داشت مجموع آن ممالک را به تصّرف نواب فرزند دولتمند بازگذاشت و فرمود که چنانچه اقتضای رای رزین و اهتدای عقل دوربین او باشد رعایت رعایا و حمایت برایا که زاد معاد و عناد یوم التّناد است پیرایه سیرت و سرمایه سعادت سازد و با خلایق که ودایع حضرت خالقاند طریق مرحمت و سبیل معدلت مسلوک دارد که ارحموا من فی الأرض یرحمکم من فی السماء و در حراست حدود به عدل و کیاست احتیاط و سیاست به‌جای آورد و راهها از دزدان و قطاع الطّریق پاک گرداند و حفظ مسالک از لوازم ضبط ممالک داند و در همه ابواب لطف مجاملت و حسن معاملت رعایت نماید و همگنان را به نظر عنایت ملاحظه فرماید تا نام نیک ما را و او را حاصل آید. ان شاء اللّه تعالی.

و پادشاه جم اقتدار چندان راید فواید و در رشاهوار در کنار خاطر او یادگار نهاد که جوهرشناس عقل با کمال دانایی از معرفت قیمت آن قاصر آمد و ناطقه سخن‌سرای قلم با چندان جولان در میدان معانی و بیان از شرح فواید و منافع آن عاجز شد.

شاهزاده چون دید که حضرت خاقان سعید جواهر الفاظ در سلک عبارات انتظام داد و ابواب نصایح بر روی دولت او گشاد، روی تواضع و مسکنت بر خاک عجز نهاد و گفت که

بیت

ای شهریار وقت و شهنشاه روزگارجاوید باش در کنف لطف کردگار بنده بر این درگاه که مدار لطف و کرم ازو ملاذ سلاطین عالم است حلقه بندگی در گوش و غاشیه چاکری بر دوش دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۱

بیت

برین آستان همچو خاک درم‌کمر بسته حکم و فرمان برم و شاهزاده نامدار درهای شاهوار که پدر بزرگوار بر فرق روزگار او نثار و ایثار فرمود همه را به گوش هوش استماع نمود و با مجموع خیل و حشم و عبید و خدم عازم آن ولایت شد و اکابر آن ممالک در

اقامت خدمت و مداومت ملازمت بر یکدیگر سبقت نمودند.

ذکر توجّه حضرت خاقان سعید به عزم زیارت مشهد مقدس منور معلّی

سلطان عالی‌شان اوایل شعبان عزیمت زیارت سلطان خراسان

بیت

علی بن موسی رضا گوی و بس‌که القاب یابد ز نامش کمال فرمود و چون به آن مقام متبرک و مشهد مبارک رسید شرایط زیارت به‌جای آورده نذور و صدقات به مستحّقان رسانید و قندیلی سه هزار مثقال طلا که آن حضرت به حسن ارادت ساخته‌وپرداخته فرمود که در گنبد مرقد آویختند و پیش از این مهد علیا گوهرشاد آغا مسجد جامعی* در جوار قبه حضرت امام علیه الصلوهٔ و السلام بنا نهاده بود در غایت تکلف و تزیین. در این ایام، نزدیک به اتمام رسید و آن عمارت بالطافت در نظر حضرت خاقان سعید به غایت مستحسن نمود و آن حضرت چهارباغی و سرایی در جانب شرقی مشهد طرح انداخته مکمل ساخت که هرگاه عزیمت زیارت مشهد نماید موکب همایون در آن باغ و سرا نزول فرمایند. و آن حضرت از مشهد به طرف شهر طوس رفته و میامن آن مزارات با برکات دریافته به عزم معاودت به جانب دار السلطنه هرات نهضت فرمود و غره رمضان در مستقر دولت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۲

فرود آمد.

ذکر احوال ولایات ماوراء النهر در این سال

شاهزاده جوان‌بخت زیبنده تاج و تخت، مغیث الدین میرزا الغ بیک پادشاهی بود حکمت‌پژوه و شهریاری صاحب شکوه. در روزگار دولت و ایام ایالت او رعیت مملکت ماوراء النهر و ترکستان از ظلمات ظلم به سرچشمه آب حیات عدل و احسان رسیدند و جمیع خلایق در حدایق امن‌وامان و چمن فراغت و رفاهیت آرمیدند. در تربیت ارباب حقایق بر پادشاهان جهان سابق و فایق بود و در تجدید معالم عدل و تأکید مراسم فضل جدّ بلیغ و سعی جمیل به وجهی نمود که انوار شواهد و آثار دلایل آن بر روی روزگار واضح و لایح خواهد بود.

بیت

درگهش کعبه حاجات خلایق بودی‌حضرتش مجمع ارباب حقایق بودی و ادب این تدوین آن بود که قلم فرخنده رقم هرجا به نام و القاب آن پادشاه عالی‌جناب رسد طناب سخن به حدّ اطناب کشد. اما چون در اول کتاب عذر آن خواسته نخواست که تجویز تغییر کند و چون حدیث انتخاب در باب بسط القاب گذارش یافت، جواد خوش‌خرام قلم عنان سرانجام رقم به صوب حکایات مرغوب و ضبط سخنان خوب خواهد رفت

بیت

از صدای سخن خوب ندیدم خوشتریادگاری که در این گنبد دوار بماند فی الجمله میرزا الغ بیک اوایل محرم از یورت قشلاق به نواحی خجند به دار السلطنه سمرقند آمد چنان‌که گفته شد و اوایل صفر لشکری که به جانب خوارزم به مدد امیر شاه ملک رفته بود مظفر و منصور بازآمد و در دهم صفر خبر وفات

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۳

خان مغول رسید و در ربیع الأول نوکر صدیق بهادر از جانب کاشغر آمده عرضه داشت که اویس اغلان نقش جهان را که خان جته بود به قتل آورده و در میان مغولان آشوب است.

بیت

چو در لشکر دشمن افتد خلاف‌تو شمشیر خود را بمان در غلاف میرزا الغ بیک معتمدی به تفحص احوال امرای مغول ارسال نمود و جمعی مغولان که در ارگ سمرقند محبوس داشت اطلاق فرمود و شاهزاده محمد جوکی ماه رجب عازم ماوراء النهر شد و چون از جیحون عبور نمود، میرزا الغ بیک جمعی امرا را به رسم استقبال ارسال فرمود و برادران چون دو اختر سعد در برج جهانداری قران کردند و چون دو گوهر عالم‌افروز در درج کامکاری قرین شدند.

بیت

دو شهریار گزین دو نامدار رزین‌دو اختیار زمان دو افتخار زمین و میرزا جوکی در باغ دلگشا فروآمد و میرزا الغ بیک چند روز پیوسته شرایط ضیافت به هرگونه لطافت به‌جا آورد و ساقیان ماه‌سیما و مطربان زهره‌نوا باده‌های گلرنگ به آواز عود و چنگ می‌پیمودند و عقل و هوش از جان بی‌دلان می‌ربودند.

مصرع

مطرب و ساقی صلای عیش و راه دل زدند

در این اثنا معتمدی که به تفحص احوال مغولستان رفته بود بازآمده شرح پریشانی آن دیار رسانید و میرزا الغ بیک خاطر همایون از اطراف جمع ساخته میرزا محمد جوکی را انعام پادشاهانه فرمود و به اتفاق عازم خراسان شدند و منتصف شهر شوال رایات خورشیدسای و اعلام عالم‌آرای آن دو شاهزاده جهان‌بخش آسمان رخش

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۴

بیت

دو خورشید فلک قدر و دو جمشید همایون رخ‌جوانمرد و جوانبخت و جوان عمر و جوان دولت از سمرقند بیرون آمده بیست و ششم شوال در ضمان سعادت و اقبال به دار السلطنه هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید که به رسم قوشلامشی به ولایت فراه رفته بود چون به دولت و سعادت معاودت فرمود شاهزادگان شرایط استقبال به‌جای آورده در رباط امیر داود شرف دستبوس دریافتند و آن حضرت درباره فرزند سعادتمند انواع نوازش و عنایت فرموده طوی‌های پادشاهانه ترتیب نمود و رخصت مراجعت ارزانی داشته پنجم ذی الحجه به دار السلطنه سمرقند رسید.

وقایع سنه اثنتین و عشرین و ثمانمایه آمدن ایلچیان خطای کرّت ثالث

اشاره

سابقا در شهور سنه عشرین مذکور شد که دای‌منک خان پادشاه خطا ایلچیان به درگاه همایون فرستاد و حضرت خاقان سعید، اردشیر تواچی را همراه ایلچیان روان فرمود. در این ایام اردشیر بازآمده احوال آن ولایت و رسیدن ایلچیان به موقف عرض رسانید و آخر رمضان ایلچیان بی‌تاچین و خان‌تاچین به هرات آمدند و پیشکش و بیلاک و مکتوب گذرانیدند و مکتوب پادشاه خطا به قاعده ایشان نقل کرده شد.

طریق خطاییان آن است که در مکتوب نام پادشاه در اول سطر نویسند و سطرها به مقداری اندک از آن فروتر گیرند و هرجا در اثنای مکتوب به نام خدای تعالی رسند به آن‌جا که رسیده باشد گذارند و باز نام اللّه تعالی از اول سطر گیرند و اگر چنانچه به ذکر پادشاه رسید همین طریقه مسلوک دارند و این مکتوب که در این تاریخ فرستادند به همان طریق لفظا باللفظ نوشته شد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۵

صورت مکتوب خطا بلا تغییر

«دای‌منک پادشاه معظم نامه‌ای ارسال می‌فرماید به شاهرخ سلطان ما تأمل می‌کنیم.

خداوند تعالی و دانا و عاقل و کامل بیافرید او را تا مملکت اسلام ضبط کنند. سبب آن مردمان آن مملکت دولتمند گشته‌اند سلطان روشن رای و دانا و کامل و خردمند و از همه اسلامیان عالیتر و به امر خداوند تعالی تعظیم و اطاعت به جای آورده و در کار او عزّت داشت نمود که موافق تأیید آسمانی است. ما پیشتر از این ایلچیان امیر سرای لیدا باجمعهم فرستادیم به نزدیک سلطان رسیده‌اند به آداب رسوم اکرام و اعزاز بسیار فرموده‌اند. لیدا و اجمعهم به مراجعت رسیدند و عرض نمودند. بر ما همه روشن و معلوم گشت و ایلچیان بیک‌بوقا و غیره به لیدا و اجمعهم باهم هدایا، شیر و اسبان تازی و یوزان و چیزهای دیگر فرستادند. همه بدین درگاه رسانیدند. ما همه را نظر کردیم. صدق و محبت ظاهر گردانیده‌اند. ما به غایت شاکر گشتیم. دیار مغرب که جای اسلام است از قدیم دانایان و صالحان هیچ‌کس از سلطان عالیتر نبوده باشد و مردمان آن مملکت را نیک می‌تواند امان و تسکین دادن که بر وفق رضای حق است جل جلاله چگونه خداوند تعالی راضی و خشنود نباشد. مردانه مردان با همدیگر به دوستی بودند. دل به دل چو آیینه باشد، اگرچه بعد مسافت باشد. گوییا در نظر هستی همت و مروت از همه‌چیز عزیزترست. لیک در تبع آن نیز چیزی عزیز شود.

اکنون علی الخصوص لیدا و جانکقه باجمعهم با ایلچیان بیک بوقا و غیره را باهم فرستاده شد که نزدیک سلطان هدایا سونکقوران هفت دست است که برسانند. این سونکقوران را ما به دست خود پرانیده‌ایم و نیز هدایا کمخاع غیرهم فرستاده شد.

سونکقوران اگرچه در مملکت چین ما نمی‌باشد لکن علی الدوام از اطراف دیار برای ما تحفه می‌آرند. به سبب آن کمی نیست. در آن‌جای شما کمیاب بوده است.

خاصانه ارسال داشته شد تا مقابل همت عالی سلطان قرمچی باشد. اگرچه اشیا

کمینه است، لیکن حوصله محبت ما باشد به قبول سلطان وصول یابد. من بعد باید که صدق محبت زیاده شود و ایلچیان و تاجران پیوسته آمد شد کنند و منقطع نباشد تا مردمان همه به دولت امن‌وامان و رفاهیت باشند. البته خداوند تعالی لطف و مرحمت زیادت گرداند. این است که اعلام کرده شد. تمت.»

و مکاتیب ایشان هرکرت که پیش حضرت سلطان آفاق آورده‌اند سه مکتوب بوده و در هرمکتوبی سه نوع خط، یکی به این خط مشهور که این سواد نوشته شد به عبارت فارسی و دیگری به خط مغولی که خط ایغوران است به زبان ترکی و دیگری به خط خطایی و زبان اهل خطایی. مضمون هرسه خط یکی. و مکتوب دیگر هرچه فرستاده بودند از جانوران و تقوزات و هدایا در آن مکتوب مفصّل ساخته همچنین به هرسه زبان و هرسه خط و یک مکتوب به مثال خط راه هم به همین طریق به هرسه زبان و هرسه خط و تاریخ و ماه و سال از ابتدای حکومت آن پادشاه نوشته باشد.

مصرع

زین‌سان بود حکایت و خطّ خطاییان

ذکر تزویج میرزا محمد جوکی بهادر با مهرنگار آغا دختر پادشاه مغولستان

در آن زمان که شمع جهان پادشاه مغولستان پسر خضر خواجه خان دعوت حق را اجابت کرد و برادرش محمدخال به سلطنت الوس مقرّر شد، ایلچیان پیش حضرت خاقان سعید فرستاده اظهار انقیاد کرد. آن حضرت امیر حسن‌کا را که به آداب رسالت آراسته بود و چند کرّت در زمان حضرت صاحبقران به مغولستان رفته مصاحب ایلچیان روان فرمود و اقتدا به فرموده تناکحوا توالدوا تکاثروا*

نمود و از برای فرزند سعادتمند

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۷

بیت

نخل باغ پادشاهی درّ درج سلطنت‌مطلع نور الهی آفتاب دین و داد اعنی میرزا محمد جوکی بهادر کریمه‌ای از خاندان سلطنت و دودمان خانیت خواستگاری نمود. محمد خان به غایت شادمان گشته قرائن محبت با وسایل قرابت دست درهم داد و مهد علیا مهرنگار آغا دختر شمع جهان نبیره پادشاه خضر خواجه که در میان کرام بنات و ابکار مخّدرات چشم و چراغ دومان سلطنت و فروغ خاندان خانیّت بود جمعی ارکان دولت همراه ساخته با تجمل هرچه تمامتر، از مغولستان روان فرمود و هودج عصمت پناهش بیست و پنجم رمضان به ظاهر دار السلطنه هرات رسید و شرایط استقبال به‌جای آورده مهد علیا گوهرشاد آغا طویهای پادشاهانه ترتیب نمود و فرمود که در باغ زاغان مجلسی نمودار روضه رضوان به گلر خان ختن و چین آرایش و تزیین یافت و خرگاهها و سایه‌بانها سر به سپهر افراشته در میان النگ خرگاهی بزرگ فلک پیکر گردون منظر و شادروان کیوان محل به فروش و اوانی خسروانی آراستند و محل و مقام هریک از خواتین و گلین اغول معین گشت.

شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و ایلچیان اطراف مملکت را ساوری مقرر شده یساولان بر اسبان خاص نشستند و به تیر یاسال راست کردند و در خوبترین طالعی و بهترین ساعتی کواکب از برج شرف تافته و قمر در طربخانه ثور شرف یافته کار تزویج پرداختند و ماه منور را قرین آفتاب انور ساختند و جواهر و لآلی بر سر نیّرین افشاندند و زهره دولت را پهلوی مشتری سعادت نشاندند و سرو چمن خلافت و غنچه باغ خانیت را به آیین شرع نبوی و قوانین دین مصطفوی صلی اللّه علیه و آله و سلم دست به یکدیگر دادند.

بیت

دو اختر بر اوج سعادت نشان‌نمودند بر تخت شاهی قران

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۸ یکی مهر برج سپهر جلال‌دگر گوهر درج حسن و جمال حسن جشن از نیکویان سروقد گلنار خدو شاهدان ماه‌پیکر جوزا کمر بوستانی بود پر گل و نسرین و آسمانی نمود پرزهره و پروین.

بیت

همه شکر لب و بادام‌چشم و پسته‌دهن‌بنفشه‌زلف و سمن‌روی و نسترن‌رخسار مجلس انس و خرمی به‌سان بهشت برین آرایش یافت و آفتاب عیش و عشرت بر اطراف مملکت تافت و ساقیان ماه منظر جام جان‌پرور به مشتاقان رسانیدند و مطربان شیرین‌لقا نوای روح‌افزا از مزهر زهره گذرانیدند و مطربان شکرین انفاس از هرگونه قول زهره را شرمنده در قانون مزهر ساختند و چون ایام جشن همایون به انجام رسید، حضرت خاقان سعید جمعی را که ملازم هودج مهد عالیه آمده بودند انعام تمام فرموده و شاهزادگان و آغایان و ارکان دولت چند روز طویها کردند و فرستادگان محمد خان آخر شوال اجازت مراجعت یافته عازم مغولستان شدند و آن حضرت تابستان در حدود بادغیس ییلاق فرموده با ارکان دولت مشورت نموده عزیمت یورش آذربایجان تصمیم یافت.

احوال ممالک ماوراء النّهر در این سال

در اوایل این سال، هفتم ماه محرم مکرم، بانوی عظمی و خاتون کبری آقا بیگم دختر میرزا محمد سلطان که حرم محترم میرزا الغ بیک گورکان بود به دار الجنان رحلت نموده در گنبد مدرسه والدش مدفون شد و میرزا الغ بیک باوجود کمال وقار بی‌صبر و قرار شده قطرات عبرات بر صفحه رخسار می‌ریخت و هرنفس از آه و فغان شعله‌های آتش می‌انگیخت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۶۹

نظم

شد گرم دمش چون نفس کوره آتش‌شد تنگ دلش چون دهن کوزه سیماب عاقبت دست وقار در دامن اصطبار زده دهان گوهرنثار به آیه کریمه إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ «۷۷» گشاده و ترویح روح او را صدقات به مستحقان داد و رسم آش و اطعام و ختمات کلام ملک علام به‌جای آورد.

و ابو اللیث از جانب اندگان آمده به عرض رسانید که پسر بهرام از جته گریخته به کاشغر آمد و جمعی دیگر متعاقب می‌رسند و در سلخ ربیع الآخر براق اغلان از الوس اوزبک روگردان شده التجا به آستان میرزا الغ بیک گورکان آورد و شرف دستبوس یافته به عنایت مخصوص شد و در سلک شاهزادگان منتظم گشت و چندگاه در سمرقند بوده و میرزا الغ بیک یراق براق پادشاهانه فرموده اجازت مراجعت یافت و اواخر ماه رجب از کاشغر خبر آمد که دختر امیر خدای داد قصد پادشاه کرده و میان مغولان بلقان است و در آخر همین ماه ایلچیان خطا که اردشیر تواچی همراه ایشان آمده بود به سمرقند رسیدند و پیشکشهای خاصّه میرزا الغ بیک گذرانیدند و شاهزاده ایشان را طوی خورانیده غره شعبان به جانب خراسان فرستاد و سخن آمدن ایشان به خراسان مشروح گشت.

و میرزا الغ بیک، اوایل شعبان، عزم یورش تغماق* فرمود و امیر اسکندر هندوبوقا را در سمرقند تعیین نمود و از باغ دلگشا به قرابلاق رفته و آن‌جا نوکران امیر خداداد از جانب مغول آمده شرف زمین‌بوس یافتند و روز دیگر، نوکر صدر اسلام تواچی از طرف جته رسیده اسبان پیشکش به عرض رسانیدند و جناب میرزا الغ بیک بر گذر چناس از آب خجند گذشته حسن که در خدمت مهد علیا مهرنگار خانیکه که شرح آوردن او به خراسان مذکور شد رسید و میرزا الغ بیک جهت ثمره شجره خانی

(۷۷). سورة البقرة ۱۵۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷۰

سوار شده او را به آیین و ترتیب گذرانید و از تاشکند کوچ فرموده نزدیک بورلاق فرود آمد و آن‌جا شخصی بال هو نام از جانب اوزبک گریخته آمد و خبر پریشانی اوزبکیان آورد و بازرگانی هم از آن طرف رسیده موافق خبر سابق گفت. میرزا الغ بیک عزیمت معاودت نمود و امیر ارسلان خواجه ترخان و امیر یادگار فتان را رعایت و اجازت فرمود و جمعی سردار مقد مهم محمود ترخان را به طرف کاشغر روان ساخت و در آن صحرای دلگشا شکار انداخت و بیست و هفتم رمضان از آب سیحون عبور نموده دوم شوال به سعادت و اقبال در سمرقند بی‌مانند نزول اجلال فرمود و ایلچیان خطای که از خراسان بازگشته بودند ایشان را طوی داد و قاصد همراه ایشان به جانب خطای فرستاد و آخر شوال عازم بخارا شده اکابر آن‌جا شرایط استقبال به‌جای آوردندند و چهارم ذیقعده در ارگ بخارا فرود آمد و دیگر روز به قریه اردوکجن رفته نوکران امیر شاه ملک از جانب خوارزم رسیدند و جانوران پیشکش به عرض رسانیدند و شاهزاده دهم ذیقعده به مدرسه‌ای که معمار همت عالی او ساخته بود در درون بخارا درآمد و طلبه علم و ارباب استحقاق را انعام نموده رعایت فرمود و عازم سمرقند شده در قریه کوفین، امرا که به جانب کاشغر رفته بودند بازآمده در این منزل به موکب همایون پیوستند و بیست و سیم ذی الحجه به دار السلطنه سمرقند فرود آمد.

ذکر احوال فارس و عراقین و آذربایجان در این سال

در این سال، مملکت فارس به حسن معدلت و یمن مرحمت شاهزاده عالی‌جناب مفسر سرّ وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا «۷۸» و مدبّر بر وَ تِلْکَ حُجَّتُنا آتَیْناها إِبْراهِیمَ عَلی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ. «۷۹»

(۷۸). سورة ابراهیم ۱۲۵.

(۷۹). سورة الأنعام ۸۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷۱

بیت

خاطر عاطرش مفسّر سرّظاهر طاهرش مدبّر برّ معز الدّنیا و الدّین ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان در غایت رفاهیت و کمال جمعیت بود و همچنین دار الامان اصفهان به عدل و احسان میرزا رستم معمور و آبادان. اما ولایات عراق عرب و بعضی از عراق عجم و ممالک آذربایجان از جور و طغیان امیر قرایوسف ترکمان ویران و رعایا از ظلم و بیداد در فریاد و افغان بودند.

همه‌کس روی نیاز بر زمین داشته و دست دعا به آسمان برافراشته.*

بیت

در همه ملک آن طرف بود ز جور ترکمان‌روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان

وقایع سنه ثلاث و عشرین ذکر نهضت حضرت خاقان سعید به جانب مرو

اشاره

چون سلطان هفت اقلیم گردون رایت همایون برافراخت و آفتاب عالم‌آرا سایه سعادت بر بیت شرف انداخت و غزاله سپهر از آبگیر حوت میل چراگاه حمل نمود و قوی انامیه در اطراف صحرا و بساتین عمال سبزه و ریاحین را عمل فرمود.

بیت

شاه انجم چو مشرف کند ایوان حمل‌عامل نامیه را بازفرستد به عمل حضرت خاقان سعید به طریق قوشلامشی عازم ولایت مرو شد و چندگاه در آن فضای دلگشا به جانور پرانیدن و یوز دوانیدن نشاط و انبساط نمود و باز چون تیر از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷۲

شصت شاه جهانگیر پرواز می‌کرد و با نسر طائر همراه می‌شد و از آواز جلاجل کوه و صحرا پرصدا می‌ساخت و به زخم شهپر مرغ تیزپر از بالای گردون به زیر می‌انداخت و یوز از شره دیدن نخجیر همه تن چون پروین‌چشم گشته بود و از خون شکاری چشم او چون دیده کبک کوهساری چشمه خون می‌نمود و چند روزی چون به عیش و خرمی گذرانید عنان سمند جهان‌پیمای به صوب ییلاق جانفزای بادغیس معطوف گردانید و از آن‌جا عزم دار السلطنه هرات نمود و عزیمت یورش آذربایجان مصّمم فرمود.

ذکر یورش عراق و آذربایجان و فتح آن ممالک به عون ملک مستعان

حضرت ایزد متعال تعالی شأنه تاج دولت و اقبال سعادتمندی را کرامت* فرماید که به همت عالی نهمت تقویت دین مبین و تمشیت شرع سید المرسلین نماید و سریر سلطنت و جهانداری مسند دولتمندی تواند بود که انوار آفتاب عدل او در اطراف عالم آثار ید بیضا نمود و چون حضرت خاقان سعید از بدایات احوال تا نهایات سلطنت و جلال طریقه [سلوک؟] مسلوک داشت ضمیر منیر همه عمر بر این شیوه گماشت لاجرم عنایت الهی به حکم إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً «۸۰» در هرحرکتی فتحی و برکتی میسر می‌گردانید و فیض فضل نامتناهی به موجب وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً «۸۱» از هرطرف بشارت نصرت و ظفر به مسامع جهانیان می‌رسانید، هرروز قواعد دولت استحکام دیگر می‌یافت و هرزمان معاقد سلطنت استقرار دیگر می‌گرفت. سرادق اقبال سر به ذروه فلک الأفلاک رسانیده و شادروان آمال ظلال جلال از ایوان کیوان گذرانیده.

(۸۰). سورة الفتح ۱.

(۸۱). سورة الفتح ۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷۳

بیت

خاقان اکبر کاز قدر دادش قضا درغ ظفریک میغ دو رعش بر کمر نه چرخ مینا داشته و از شواهد این مقال و دلایل این احوال فتح ممالک عراق و آذربایجان است که چون رایات ظفرآیات متوجه آن ولایات شد نصرت و ظفر به احسن صور و ایسر وجوه میسر گشت.

و باعث بر این عزیمت آن بود که آن حضرت نوکری صدیق نام به جانب امیر قرایوسف ارسال نمود و پیغام فرمود که امیر یوسف باید که به راه موافقت آید و از طریق فساد به شیوه صلاح و سداد گراید و صدیق مضمون رسالت به ادا رسانیده امیر قرایوسف امارات عصیان ظاهر گردانید و صدیق بازآمده مصدوقه آنچه مشاهده نموده بود عرضه داشت و گفت امیر قرایوسف سودای ارتقای مدارج سلطنت و تمنای اعتلای معارج دولت در خیال دارد و خود را در آن مملکت سلطانی به استقلال می‌شمارد و امرای اطراف اوامر او را مطیع‌اند و فرمان او در آن ممالک مطاع است.

حصون حصین ساخته و قلاع متین پرداخته. رسوم شرعیه مختل و بقاع خیر بی‌رونق و معطّل. ایام و لیالی به فسق و فجور می‌گذراند و خیال استقلال دماغ او را مخبّط می‌گرداند.

چون شرح این احوال به مسامع جلال رسید و از آن زمان که سلطان سعید شهید معزّ الدین میرزا میرانشاه گورکان را در ممالکت آذربایجان آن واقعه هائله روی نمود، همیشه همت عالی‌نهمت حضرت خاقان سعید بر انتقام مخالفان و اخراج آن ممالک از قبضه تصّرف متغلبان مصروف بود، فاما به سبب موانع که در اطراف ممالک محروسه واقع می‌شد، عزیمت آن طرف در عقده توقف می‌ماند. در این ولا، چون به عنایت یزدانی و تأیید آسمانی از حدود خطای تا نواحی عراق عرب و آذربایجان و از اقصای ترکستان تا پایان هندوستان در قبضه اقتدار قرار یافت انوار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷۴

عزایم پادشاهانه که قرین قضا و قدر و همنشین فتح و ظفر است بر تسخیر عراق عرب و آذربایجان تافت.

بیت

خطه ایران و توران چون سلیمان زمان‌یافت در زیر نگین آمد خطاب از آسمان

کاین زمان شمشیر کین بر فرق ترکان آزمای‌در دیار ترکمان نی ترک‌مان نی ترکمان و فرمان همایون نفاذ یافت که امرای تواچی سانات لشکرها بازطلبند و سپاه از مواضع در جنبش آمده به میعاد مقرر لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً «۸۲» به محل معین جمع آیند و در وجه مواجب و مرسومات مالی موفور و نقدی بی‌حساب اکلکا عنایت فرمود و ترتیب مصالح مجادله و مقاتله و اسباب استعداد محاربه تعیین نمود و سی هزار دست جیبای مکمل* در جیبا خانه همایون موجود بود و هزار دیگر بر آن افزوده حکم فرمود که هنگام یورش مبارک مرتب سازند و در ممالک محروسه از اقصای کاشغر و ترکستان و ماوراء النهر و خراسان و زابل و کابل و سیستان و کرمان و فارس و خوزستان و اصفهان و ری و مازندران به هرولایت هرآلت از تیر و کمان و تیغ و سنان و خنجر و سپر و باقی اسلحه دیگر که سپاهی را به آن حاجت افتد از اموال ممالک به قیمت وقت گرفته به معسکر همایون رسانند و ایلچیان جهت سرانجام این مهام به اطراف ولایات رفتند و میرزا الغ بیک به موجب فرمان به ضبط مملکت ماوراء النهر و ترکستان و مغولستان معین شد و ده هزار سوار از لشکرهای آن دیار مقرر شدند که در این یورش حاضر شوند و میرزا سیورغتمش در ولایت گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین تا نواحی هندوستان فرمان‌روان بود و به ضبط آن حدود قیام نمود و امیر سید احمد ترخان به حکومت

خراسان مقرر شد.

(۸۲). سورة النحل ۶۱: يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۲۷۵

و حضرت خاقان سعيد پانزدهم شعبان* در دار السلطنه هرات از باغ زاغان نهضت فرمود و در النگ‌كول ماغان نزول فرمود. و به سبب حرارت هوا و جمع آمدن لشكرها چند روز در آن منزل متوقف بود، نويين اعظم امير شاهملك از جانب خوارزم به اردوى اعلى آمد و به اتفاق امير حسن صوفى ترخان به طريق منغلاى روان شدند و موكب ظفرنشان چهاردهم رمضان كه نيّر اعظم سايه بر برج ميزان افكنده بود از كول‌ماغان كوچ فرموده و از تمام ممالك محروسه سوسى (؟) ماوراء النهر پانزده هزار سوار و پياده از اكابر و اشراف و سپاهيان با سردار تازيك به رسم نامبردار معين شد كه ملازم اردوى همايون باشند غير لشكرهاى مقررى ولايات و دوازدهم ماه به تربت متبرك جام رسيده شرايط زيارت آن فرخنده مقام به‌جاى آورد و هژدهم ماه رباط ديز* باد مخيم اردوى همايون شد و آن حضرت در جلگاى نشابور هواى صيد و نشاط شكار فرمود و بر اسب سپهر سير هلال نعل چون خورشيد بر سبز خنگ فلك سوار شد.

بيت

به نيكويى چو تذرو و به فرخى چو هماى‌به رهبرى چو پلنگ و به سركشى چو عقاب و هرطرف كه بر اثر شكار مى‌تاخت به نشان نعل آتش‌فشان روى زمين پر ماه و پر ستاره مى‌ساخت.

بيت

پر ماه و پر ستاره شود هرزمان زمين‌زان شانزده ستاره كه بر چارماه اوست سگان تازى از حرص شكارى چون باد آتش پاى گشته مانند سيل زمين پيماى شدند و يوزان كارى جهان فراخ بر وحوش و سباع چون ديده مور و چشم مار تنگ ساختند و موكب منصور بيست و نهم رمضان شكاركنان از نشابور عبور نمود و

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۲۷۶

ميرزا بايسنغر با امراى تومان در مقدمه روان شد و بيست و نهم ماه قصبه بحرآباد معسكر همايون گشته رشك تختگاه كيقباد آمد و جناب خلافت‌مآب به سعادت زيارت حضرت قدوة المشايخ، اعتضاد المحقّقين، شيخ سعد الدين المحويى قدس سره استعداد يافته شرايط عيد صيام در آن فرخنده مقام به تقديم رسانيد و ششم شوال به دولت و اقبال سايبان عظمت و جلال در مرغزار خرقان بازكشيده شرف مزار بزرگوار حضرت شيخ ابو الحسن خرقانى قدس سره دريافت و هفتم ماه به زيارت سلطان العارفين شيخ ابو يزيد رحمة اللّه عليه فرموده وظيفه نيازمندى به ظهور آورد و عاشر شوال به ظاهر دامغان نزول فرمود و چند زنجير فيل كه پيشتر در مازندران مى‌بود هريك به ضخامت كوهى مهيب و به درشتى هيكل طورى عظيم آراسته به برگستوانهاى ذيال و اسلحه بى‌مثال.

بيت

همه ژنده فيلان گردون شكوه‌به تندى چو دريا به هيكل چو كوه با لشكرهاى خوارزم و نسا و باورد و سملقان و جرمغان و جرجان و مازندران به اردوى همايون ملحق شدند و چهاردهم ماه چتر ثريا مقام چون بدر تمام از افق ولايت سمنان برآمد و شرط زيارت شيخ ربّانى ركن الدين علاء الدوله سمنانى قدس اللّه سره به جا آورد و در آن مقام لشكرهاى سيستان و فراه و قهستان و نواحى گرمسير و قندهار و هزاره آقا و غزنى و كابل ضميمه سپاه ظفرپناه شدند و در مرحله باغ امير اعظم الياس خواجه با لشكرها و سرداران بلده قم و كاشان شرف بساطبوس يافته بيستم شوال از دره‌نمك گذشتند و به حدود رى درآمده نزديك ورامين فرود آمدند و در آن منزل شاهزاده عالى‌جناب ميرزا ابراهيم سلطان با سپاهى بى‌قياس از جانب دار الملك فارس رسيد و به عنايت و

عاطفت مشرف گردید و میرزا رستم بهادر با لشکرهای فراوان از طرف اصفهان و امیر قناشیرین و امیر چقماق از صوب یزد و کرمان به جلگای ملک ری درآمده به اردوی اعلی پیوستند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷۷

بیت

درآمد در آن دشت لشکر چنان‌که در جنبش آمد زمین و زمان

سپاهی چو مور و ملخ بی‌شماردلیران جنگی و مردان کار لشکری که عدد آن در نگارخانه خیال نمی‌گنجید و قوت وهم سیاهی آن سپاه را به میزان فهم نمی‌تواند سنجید. امرای تواچی چند روز احتیاط سان لشکرها کرده دویست هزار سوار در شمار آمد* و مفصل به موقف عرض رسید و امیر معصوم جاگیر از قلعه شهریار متوجه زمین‌بوس گشته در سلک خدام انتظام یافت و چند روز موکب همایون در حدود ری توقف نمود و به تدبیر یاسامیشی اشتغال فرمود.

و از آن طرف، امیر قرایوسف در مقام تصّلف و جلادت بود و در طریق شجاعت راه مبارزت می‌پیمود. ترکمانان دعوی مقابله و آهنگ مقاتله داشتند و نقش محاربه و قتال بر لوح خیال می‌نگاشتند. هرچند در برابر لشکر منصور عجز و قصور و ضعف و فتور او ظاهر بود، اما اصحاب رای و فرهنگ و فارسان میدان جنگ را در این قضیه محل تفکر و مقام تحیّر بود و هرکسی را در آیینه خاطر صورتی روی می‌نمود و خواطر پریشان و از عاقبت حال که معلوم نبود همه‌کس هراسان. چه امیر قرایوسف با نام بهادری استعداد تمام حاصل داشت و باوجود کمال شجاعت آلاب حرب همه‌روز با او بود و سپاهش را اسبان آسوده و لشکر منصور از راه دور آمده و اسبان ضعیف شده و با این‌همه فصل زمستان قریب و صورت فتح و ظفر پیش مردم کم‌خطر بدیع و غریب. اما جمعی که نصرت ایزدی را به کرات قرین رایات ظفرآیات دیده بودند به یقین دانسته که آن حضرت مؤید من عند اللّه است دل برجای داشته دغدغه به خاطر ایشان نمی‌رسید.

و پیشتر امیر اعظم غیاث الدین شاهملک از پیش خود نوکری پاینده نام به جانب امیر قرایوسف فرستاده بود و نصیحت عاقلانه فرموده مضمون آن‌که از کاری که عاقبت آن وخیم و خاتمت آن ذمیم باشد باید که احتراز نماید. اگر پیش از این

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷۸

حرکتی که موجب خلاف بود سهوا و عمدا واقع شد مضی ما مضی. امروز صلاح در آن است که به اعتذار پیش آید و از ترک جنگ به آن حضرت ننگی به نام او عاید نخواهد شد. باید که سخن نیک‌خواهان شنیده ولایت سلطانیه و قزوین را به دیوان اعلی گذارد* تا حضرت خاقان سعید ممالک آذربایجان و بغداد تا دیار شام و روم بر او مسلم دارد. امیر قرایوسف به قوت شجاعت نه چنان مغرور بود که نصیحت و موعظت اصلاح او توان نمود. فرستاده را در تبریز حبس فرمود و از اطراف ولایات آذربایجان و بغداد و ارّان و موغان و توابع آن لشکر فراوان و سپاه گران جمع آورده هرچه در خزانه داشت بر ایشان تفرقه کرد و حضرت خاقان سعید

بیت

شه دادگر داور دین‌پناهچو دانست کار است دشمن سپاه از سر نیاز و اخلاص در مناجات حضرت بی‌نیاز بنده‌نواز چاره‌ساز می‌گفت اگر عنایت تو بدرقه طریق ظفر نباشد لشکر و عدّت عالمی هیچ است و اگر هدایت تو در این طریق رفیق نگردد راه فتح و نصرت پیچ‌درپیچ.

بیت

ای همه هستی ز تو پیدا شده‌خاک ضعیف از تو توانا شده

از پی تست این‌همه امید و بیم‌هم تو ببخشای و ببخش ای کریم

چاره ما ساز که بی‌یاوریم گر تو برانی به که رو آوریم ای دست اوهام از دامن ادراک کمالت کوتاه! و ای پیر صائب‌تدبیر عقل در بیابان عرفانت سرگشته و گمراه! کدام دل که در قبضه یفعل اللّه ما یشاء بی‌چاره نیست و کدام جان که به تیغ و یحکم ما یرید پاره‌پاره نیست. اگرچه صاحب تاج و تختیم، لازمه ما درماندگی و بندگی است و اگرچه خداوند اقبال و بختیم صفت ما بیچارگی و سرافکندگی است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۷۹

بیت

خداوندا همه سرگشتگانیم‌اگرچه مالک ملک جهانیم

ز سر تا پا همه هیچیم در هیچز پا تا سر همه پیچیم در پیچ

همه بیچاره‌ایم و مانده بر جای‌بر این بیچارگی ما ببخشای بعد از استخاره و مناجات و رفع حاجات به حضرت رفیع الدّرجات روی عجز بر خاک تضرع نهاد و از صمیم دل و صدق نیت از حضرت عزت فتح و نصرت مسألت نمود و از سروش غیب نوید اجابت شنود و فرمان فرمود که حفاظ و قراء که ملازم پایه سریر اعلی بودند دوازده هزار سوره فتح ختم فرمودند و حضرت خاقان سعید از سر ثبات قلب.

مصرع

ثابت و پایدار همچون کوه

پای عزم در رکاب عالم‌ستانی آورد و به دست حزم عنان جهانگشایی گرفته به ضبط لشکر اشتغال نمود و تقدیر که يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ «۸۳» عبارت از آن است، ابواب سعادت بر روی دولت آن حضرت به خوبتر وجهی می‌گشود.

بیت

با تو عهد فلک آن است که هرکس که کشداز تو سر زود نهد پیش تو بر خاک جبین آن حضرت امیر یوسف خواجه را با هزار سوار نامدار به جانب قزوین فرستاده و قاسم نوکر امیر قرایوسف قزوین را گذاشته روی به سلطانیه نهاد و امیر یوسف خواجه اهالی قزوین را ایمن ساخته وعده داد و اکابر آن‌جا به درگاه عالم‌پناه شتافته و شرف دستبوس یافته فرمان همایون نافذ شد که لشکریان به قزوین نروند و

---

(۸۳). سورة الفتح ۱۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸۰

تعرض نرسانند و از آن‌جانب چون قاسم به سلطانیه گریخت و امیر جهانشاه پسر امیر قرایوسف که حاکم سلطانیه بود خبر شنود و به جمع ذخیره و حرب اهتمام تمام فرمود و فرمود که کاه و هیمه رعایا به قلعه آوردند و تراکمه بدین بهانه سلطانیه را غارت کردند و درهای سراها و تخته‌های دوکانها به جهت چپر بستن به قلعه کشیدند و هرکه استعدادی داشت به قلعه درآمده باقی رعیت به جانب طارمین و گیلانات رفتند و ترکمانان مستعد جنگ و قتال و حرب و جدال شدند.*

بیت

بر آراسته مردم ترکمان‌به تیغ و سنان و به تیر و کمان

ذکر وفات امیر قرایوسف کینه‌پرور و رسیدن آن خبر به خاقان هفت کشور

حضرت خاقان سعید هر مهمی که مطمح‌نظر همت‌عالی می‌ساخت و پرتو ضمیر خورشید تأثیر بر آن انداخت، امارات من صحّح

العّزم ساعده التوفيق روى مى‌نمود و دلائل هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ «۸۴» روشن و پيدا بود.

بيت

فلك در طاعت درگاه او احرام بربسته‌ملك دست دعا بهر فتوح شاه بگشاده دليل صدق اين مقدمه آن است كه چون رايات آفتاب اشراق سايه همايون بر ممالك عراق انداخت و عرصه آن ملك را به ظلال مواكب و نعال مراكب مكلل و مهلل ساخت و در آن ايام ميرزا جهانشاه قلعه سلطانيه را استحكام مى‌داد، ناگاه قاصدى از طرف تبريز رسيد و خبر خير رسانيد كه قرايوسف در حوالى اوجان جان به

(۸۴). سورة الأنفال ۶۲.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۲۸۱

حق تسليم كرد و به هزار درد و داغ جهان را وداع فرموده و تراكمه چون سيماب در اضطراب آمده و سراسيمه شده قلعه سلطانيه را ريختند و به جانب تبريز گريختند و از اين‌جانب قلاق به صوب قزوين رفته بود. يازدهم ذيقعده در مقام آق‌خواجه به اردوى همايون آمده و خبر وفات امير قرايوسف آورد و همان روز قاضى سلطانيه مرتضاى اعظم سيد شهاب الدين عبد اللّه به درگاه جهان‌پناه آمد و همين خبر به سمع اعلى اسمعه اللّه البشائر رسانيد و وقوع واقعه محقق شد.

بيت

بى‌درد سر نيزه و آمد شد پيكان‌آن فتح كه مفتاح امان بود برآمد آرى حق سبحانه جناب شاهرخى را مظفر و منصور آفريده بود كه بى‌آسيب حرب و تحمل طعن و ضرب صورت فتح به وجهى چنين خوب روى نمود و آن حضرت اين معنى را از نتايج لطف يزدانى شناخت كه هماى سعادت آسمانى سايه نصرت و ظفر بر چتر آفتاب پيكر آن حضرت و انوار نصرا عزيزا از جبين انصار آن حضرت طالع شد و آثار فَتْحاً مُبِیناً «۸۵» طراز رايات همايون آمد.

بيت

إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً «۸۵»بر علم خسرو مشرق ببين موكب جهانگشاى و عنان آسمان‌ساى به جانب سلطانيه روان شد و شهزاده جوانبخت ميرزا بايسنغر به فرمان خاقان ظفر شعار به رسم ايلغار عازم دار الملك تبريز گشت و امير علاء الدين عليكه كوكلتاش و خواجه قطب الدين محمد مشرف سمنانى براى ضبط اموال و جهات ديوانى در ركاب شاهزاده عالى‌جناب متوجه شدند و شاهزاده ظفرنشان ميرزا ابراهيم سلطان با لشكرهاى فارس از راه سجاس به جانب

(۸۵). اشاره است به إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً (سورة الفتح ۱).

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۲۸۲

مراغه رفت و رايات نصرت آيات چهاردهم ذى قعده به صاين قلعه رسيده پانزدهم ظاهر سلطانيه معسكر همايون مقرّر شد و رعايا بعد از رفتن اميرزاده جهانشاه‌پناه به قلعه برده بودند آن حضرت ترحم نموده رعايا را كه زيردست عنا و پايمال بلا گشته بودند فرمود كه چندان در قلعه توقف نمايند كه تمام لشكر گذرد و بعد از آن بيرون آمده شهر و بازار آبادان كنند و امير موسى* را به ضبط قلعه و محافظت رعيت بازداشت و از سلطانيه كوچ فرموده بيست و هشتم ماه به اردبيل رسيد و زيارت شيخ المشايخ شيخ صفى الدين قدس سره دريافته به بركت صحبت شيخ علاء الدين خواجه على استعداد يافت و به راه موغان هشتم ذى الحجه از آب ارس عبور نمود و نهم ماه در قراباغ اران به يورت قشلاق نزول اجلال فرمود.

بيت

به هر مقام که اعلام او قرار گرفت‌معین و حافظ او بود ایزد متعال و اشراف از اطراف و اکناف روی به درگاه جهان‌پناه آوردند.

ذکر عاقبت احوال قرایوسف

امیر قرایوسف چند سال به دولت و اقبال در ممالك آذربایجان کامکار و کامران بود و تسخیر ولایات دیاربکر و عراق عرب و بعضی عراق عجم نموده ضبط آن حدود می‌فرمود. در این اثنا چون از عزیمت اردوی اعلی خبر یافت نور رایش در ظلمات حیرت افتاده خضر تدبیرش در وادی حیرت راه صواب گم کرد و با خواص خود مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که لشکرها جمع آورده در برابر صف‌آرایی کرده.

بیت

تا قبضه شمشیر که پالاید خون‌تا آتش اقبال که بالا گیرد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸۳

و از اطراف ممالك آذربایجان و اران و موغان و دیاربکر و عراق عرب لشکر بسیار جمع آورد و در ولایت تبریز لشکر پیاده که هرگز معهود نبود طلب نمود و این بدعت بر او مبارك نیاید و از تبریز بیرون آمده سپاهی عرض داد [چون] ذرات آفتاب فراوان و چون قطرات سحاب بی‌پایان.

بیت

همه بهرام‌طبع و کیوان‌هوش‌همه پولادترك و آهن‌پوش همه جوانان نوخاسته و سراسر به زره و جوشن و تیغ و سنان آراسته. غافل از آن‌که

بیت

هرکه را بخت رهبری نکندکوشش و جهد یاوری نکند در این ولا، قرایوسف را عرض مرضی طاری شد* و بیم عظیم در صمیم ضمیر او جای‌گیر شد. از کرده پشیمان و از گفته هراسان بود. اما باوجود ندامت جلادت می‌نمود و لاف قتال و جدال می‌زد و دعوی سرکشی و استقلال می‌کرد.

قطعه

بساط حکومت بگسترده بودولی مهل و فرصت ندادش حیات

چنین طرفه منصوبه‌ای دست دادز یک‌سوی شهرخ دگر سوی مات تا به حکم تقدیر ربانی و امضای قضای آسمانی دنیای فانی را وداع کرده به سرای جاودانی رحلت نمود و پنجشنبه هفتم ذی‌قعده از این سرای سپنج و منزل عنا و رنج به دار القرار رفت. جماعت تراکمه متفرق شده به تجهیز و تکفین او پرداختند و او را در همان خرگاه که وفات یافته بود انداختند و هریک به طرفی رفته کار خود می‌ساختند. امیر قرا که مقدم امرا بود، با قدم‌پاشا که محبوبترین خواتین او

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸۴

بود خواستند که یکی از فرزندان امیر یوسف را به پادشاهی بردارند و باقی پیش او جمع آیند. از فرزندان کسی حاضر نبود. امیر شاه محمد در بغداد بود* و امیر اسکندر در کرکوك و امیر سپند به عبد الجوز و امیر جهانشاه به سلطانیه و امیر ابو سعید در آذربایجان بودند. آن فکر به جایی نرسید و هرکس به جایی رفتند. غزان پادشاه پسر امیر مصر، برادرزاده قرایوسف، نفایس خزاین تصرف نموده متوجه قلعه اونیك شد و امیر قرا و قدم‌پاشا به‌طرف قلعه النجق رفتند و زینل بیگ پسر امیر یارعلی که برادرزاده دیگر بود به جانب اردبیل رفت و امیر بایزید کرد میل کردستان نمود و امیر علی پادشاه به پسران سعد پیوست و محمد جنگی و امیر الیاس* عازم دیار بکر شدند و عقد جمعیت ایشان بدین‌سان پریشان شد.

قطعه

دل منه بر دنیی و اسباب اوزان که از وی کس وفاداری ندید

پند گیر از حال میر ترکمان‌آن‌که از شمشیر او خون می‌چکید

از نهیبش پنجه می‌افکند شیردر بیابان نام او چون می‌شنید

عاقبت تبریز و بغداد و عراق‌چون مسخر کرد و وقتش دررسید

«بوده وقتش» گشته تاریخ و یقین‌هرکه را وقتش رسد خواهند دید

هرکه او جان باشدش بیند یقین‌آنچه او در منزل اوجان بدید و این بیت نیز در تاریخ فوت اوست:

بیت

وفات میر یوسف شاه تبریزکتابت شد به تاریخ «کتابت» ۸۲۳ القصه باوجود آن‌که لشکر منصور در حوالی ری بود و واقعه قرایوسف در نواحی اوجان روی نمود، تراکمه چنان به‌هم برآمدند که میت را در خرگاه گذاشته راه گریز برداشتند و آحاد الناس خرگاه غارت کرده جامه‌های میت را از بر او

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸۵

کشیدند و گوش او را با حلقه طلا بریدند. پنجشنبه هفتم ذیقعده این واقعه بود. جمعه هشتم سیدی محمد کججانی و باقی اکابر تبریز، پاینده نوکر امیر شاهملک را، از حبس بیرون آورده عذرخواهی نمودند و جثه قرایوسف را از راه تبریز به طرف ارجیش بردند* و در مرقد آبای او مدفون ساختند و در وقتی که رایات همایون به ارجیش رسید، جمعی نوکران میرزا بایسنغر قبر او را شکافته جسد او را دیدند که به غایت مهیب بود.

بیت

چون قصد مرده بعد هلاکش کسی نکردکاری چنین ز مردم دانا عجب نمود

ذکر رسیدن شاهزاده اعظم غیاث الدین میرزا بایسنغر به دار الملک تبریز

شاهزاده اعظم میرزا بایسنغر بهادر با سپاه ظفرپناه

یلان دلاور که در رزمگاه‌به نیزه ربایند از چرخ ماه منتصف شهر ذی قعده به ممالک آذربایجان درآمده به دولت‌خانه فرود آمد و اتباع قرایوسف چون کوکب از طلوع خورشید ناپدید شدند.

بیت

چو خورشید چترش درخشنده شدعدو چون ستاره پراکنده شد و خطبه و سکه به نام و القاب همایون آرایش یافت.

قطعه

خطبا را زبان به ذکر تو ترتا ممّر سخن زبان باشد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸۶ سکه‌ها را دهان به نام تو بازتاز زر در جهان نشان باشد و اوامر پادشاهانه در آن دیار و بلاد نافذ و مسلم شد و ملوک اطراف و گردنگشان اکناف رغبهٔ او رهبهٔ در دایره خدمت و ربقه اطاعت آمدند و شاهزاده عالی‌جناب در رعایت رعیت صورت عدالت منظور نظر عنایت داشته قاعده مملکت بر سنن استقامت قرار گرفت.

و از کسانی که در دار الملک تبریز پیش میرزا بایسنغر آمدند، امیر علی بیک پسر امیر قراعثمان بود که امیر قرایوسف او را گرفته در تبریز محبوس داشت و چون آوازه لشکر به امیر قرایوسف رسید قصد قتل او کرد. امیر قرا گفت حالا لشکر سنگین قاصد ماست. اگر امیر قراعثمان خبر قتل فرزند شنود او نیز از این طرف متوجه ما شود. امیر قرایوسف را این سخن مقبول افتاده او را مصاحب خود

مقید می‌داشت.

چون امیر قرایوسف وفات یافت، امیر قرا یک دست جیبای مکمل و اسب و جامه به او داده گفت هرجای روی اجازت است و او نمدپوش در تبریز پیش میرزا بایسنقر آمده احوال خود عرضه داشت و جناب بایسنغری درباره او عنایت و رعایت فرموده در وقت عزیمت قراباغ به موجب اجازت شهزاده به طرف پدر رفت.

و شاهزاده برحسب اشارت علیه عازم صوب قلعه گاورود شد و امیر علاء الدین علیکا مصالح رعیت و مهمات مملکت به واجبی ساخت و رسوم محدث که قرایوسف اختراع کرده بود برانداخت و به نظم امور شرعیه و ضبط مصالح کلیه پرداخت و اکابر و اشراف آن مملکت همراه او، اواخر ذی الحجه، در قشلاق قراباغ، به اردوی همایون رسیدند.

ذکر عزیمت میرزا بایسنغر به جانب قلعه گاورود و آوردن امیر باباحاجی

میرزا بایسنغر بهادر عزم صوب قلعه گاورود فرمود و سبب این عزیمت آن بود که امیر باباحاجی پسر امیر شیخ محمد عراقی تواچی نواحی گاورود را ضبط نموده

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸۷

خود را حاکمی مستقل می‌دانست و در زمان میرزا عمر، امیر جهانشاه جاکو امیر شیخ محمد را به قتل آورد و میرزا عمر امیر باباحاجی را با جمعی امرا فرستاد که امیر جهانشاه را گرفته پیش او برند. جماعت امرا بر امیر جهانشاه مسلط شده باباحاجی را بر آن داشتند که به جهت قصاص خون پدر او را به قتل رساند و شرح این سخن در قضایای میرزا عمر گذشت.

و در وقت توجه میرزا عمر به جانب خراسان، امیر باباحاجی توقف نموده تخلف ورزید. در این ولا که حضرت خاقان سعید سایه التفات بر ممالک آذربایجان انداخت و قراباغ اران را به قشلاق همایون مشرف ساخت، امیر باباحاجی توهم نموده خود نیامد و برادر خود را به خدمت آن حضرت فرستاد و حضرت اعلی فرمودند که ما چون گناه او را عفو کردیم، چرا خود نیامد و حکم جهان‌مطاع نفاذ یافت که میرزا بایسنغر به آن طرف عزیمت نماید و امیر باباحاجی را به پایه سریر اعلی رساند. و امیر باباحاجی قلعه گاورود را استحکام داده مستعد جنگ ایستاده بود. فی الواقع که امیر باباحاجی سرداری دلاور بود. چنان‌که چند سال که قرایوسف در آن مملکت استقلال داشت، امیر باباحاجی به او طریق مخالفت می‌سپرد و مدّتی مدید این شیوه به سر برد تا آخر کار خود پیش قرایوسف رفت و امیر یوسف به غایت ممنون شده مواضع که در اطراف قلعه گاورود بود بر او مسلم داشت چنانچه شرح این سخن در قصه معاودت قرایوسف از جانب اصفهان گذشت، یعنی در سنه ست عشر، قرایوسف قصد اصفهان کرد و به سبب مرض از راه بازگشت و در وقت بازآمدن، امیر باباحاجی پیش او آمد چنانچه در آن محل مسطور است.

القصّه شهزاده در قلب شتا که مقلوب او مقبول عقلاست، به ظاهر قلعه گاورود رسید. امیر باباحاجی در موافقت متردّد و از مخالفت متوهم بود. میرزا بایسنغر قاصد پیش او فرستاده مرحمتی که از این خاندان همایون شامل حال پدر و قبایل او شده بود یاد فرمود و فرمود که در این کار به چشم عقل نگاه باید کرد که مآل

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸۸

مخالفت به کجا خواهد رسید و اگر موافقت فرموده پیش آید، او را گرامی داشته مملکت بر او مسلم باشد و موضعی دیگر اضافت شود و حضرت خاقان سعید حکم فرموده است که کسان امیر جهانشاه ذکر قصه نکنند. امیر باباحاجی مستظهر گشته از اوج فرماندهی به حضیض فرمانبری آمد و سر در قبه رقیت و گردن در طوق طاعت آورد* و میرزا بایسنغر مکارم اخلاق پادشاهانه و مراحم عواطف خسروانه درباره او به ظهور رسانید و امیر باباحاجی در رکاب شاهزاده عالی‌جناب عازم قراباغ شد و شانزدهم ذی الحجه سعادت بساطبوس یافته پیشکشها گذرانید و در سلک امرا منتظم شد.

ذکر احوال مملکت ماوراء النهر در این سال

اوایل سنه اربع ایلچیان خطای که پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند و جمعی که به شیراز پیش میرزا ابراهیم سلطان رفتند و بعضی که به خوارزم پیش امیر شاهملک بودند مجموع باز گشته به سمرقند رسیدند و حضرت اعلی، امیر شادی خواجه و میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارقداق و امیر شاهملك اردوان و شاه بدخشان خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان خطایی فرستادند.

و میرزا الغ بیگ، یازدهم محرم، این جماعت و ایلچیان خطایی را طوی بزرگ فرمود و رعایت تمام نمود و غرّه صفر به جانب خطای روان شدند و بسیار از تجار و مردم هردیار آن سفر اختیار کردند و حکایات و حالات و احوال و اوضاع آن ولایات در رفتن و آمدن ایلچیان چنانچه استماع افتاده شاید که در سنه خمس و عشرین

مصرع

قلم به حسن رقم شرح آن سخن گوید مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۸۹

ذکر عمارات عالیه در دار السلطنه سمرقند

ز دولتها رسد گویی بشارت‌که شاهان را شود میل عمارت

عماراتی که در آفاق باشدچنان به کاز لطافت طاق باشد

چو انوار قمر از روشنایی‌چو ایوان فلك در دیرپایی چون به توفیق ربّانی و تأیید آسمانی عرصه جهان و ساحت گیهان به انوار معدلت و آثار مرحمت سلطان سلیمان تخت، فریدون بخت، شاهرخ سلطان آراسته شد و از اقصای خطای تا حدود روم و از نهایات ترکستان تا پایان هندوستان، امتثال فرمان آن حضرت می‌نمودند و اشارات عالیه را در مقام انقیاد بودند و از شمال اقبال و صبای اعتنای او در گلشن اسلام هرروز غنچه بهجتی می‌شکفت و در چمن زمین هرساعت نهال افضال سر می‌کشید و ریاض علوم از سحاب رأفت او هرزمان سیراب می‌شد و بستان شریعت از زلال معدلت آن حضرت هردم خرّم و تازه می‌گشت و پیوسته قوت دولت در بسطت مملکت و طراوت سلطنت می‌افزود و ممالك محروسه خاصه مملکت ماوراء النهر در غایت رفاهیت و کمال جمعیت بود و شاهزاده جوانبخت مغیث الدین میرزا الغ بیگ گورکان میل ساختن بقاع خیر و عمارات عالیه فرمود.

بیت

مرّوح بقعه‌ها فرخ بناهاکه گوید عقل کل آن را ثناها

به عزّ دولت سلطان الغ بیگ‌مکمل گشت چندان بقعه نیک

که از هربقعه فردوس‌مانندفزون شد رونق ملك سمرقند و در درون شهر سمرقند، موضعی که سردواتیك گویند- وسط بلده و مرکز خطّه، نزدیك ارگ‌عالی، اطراف آن بازارهای معمور و خاندانهای مشهور- مدرسه و خانقاهی برابر یکدیگر بنا فرمود و چند سال در اتمام آن دو مقام اهتمام تمام بذل

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۰

نمود و در رفعت و تزیین غیرت سپهر برین و رشك نگارخانه چین آمد و در متانت بنیان و لطافت ارکان هیئت هرمان و صورت توأمان نمود و فی الواقع که لطافت آن دو عمارت به قلم تحریر و رقم تقریر نقش‌پذیر نیست.

و شاهزاده کیوان‌وقار مشتری‌آثار مستغلات بسیار و مزارع و انهار بر آن بقاع وقف فرمود و اعلام علما و نحاریر فضلا به تدریس و افادت در مدرسه تعیین نمود و همچنین در خانقاه مشایخ و مباشران صاحب وقوف بازداشت و زمام مهام آن دو عالی‌مقام به قبضه

اهتمام کاردانان بازگـذاشت و از مسـتغلات و مزروعات موقوفات هرسال چندان حاصل می‌شد که مبلغی خطیر از مصارف ضـروریه آن دو بقعه زیـادت می‌آمـد و در خزانه همان دو بقعه مخزون می‌شـد و بی‌تکلف در جمیع بلاد اسـلام الی ما شاء اللّه الملک العلام بقعه‌ای نزدیک به آن دو فرخنده‌مقام* نشان نتوان داد. حاوی اوراق، عبد الرزاق، به حسن اتفاق، چندگاه که در دار السلطنه سمرقند مقیم بود، احوال به رأی العین مشاهده نمود.

و میرزا الغ بیگ که در علوم و فنون صاحب نصیب اوفی و نصاب مستوفی بود

بیت

همه دانند کاندر هرشماری‌به از دانش نباشد هیچ‌کاری

کسی قابل بود از بهر شاهی‌که تعلیمش بود فضل الهی

به شاهان گرنه علم ایزد روان کردبه یک سر کار عالم چون توان کرد

خداوندان مسند در هراقلیم‌اگرچه ز اسمان دارند تعلیم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۱ و لیکن علم کسبی هم شگرف است‌که نی یک حرف در خط چون دو حرف است

اگرچه مه به زیور نیست محتاج‌شرف یابد چو از پروین کند تاج

زری گر دارد افزون قیمت خـویش‌به گـوهر بسـتن آخر قیمتش بیش خـواست که انوار دانش خویش چون اشـراق آفتـاب در اقطـار آفاق ظاهر گردانـد و فروغ ادراک از مقعّر خاک به محـدّب فلک الأفلاک رساند و صدای رصد کواکب در گنبد گردون اندازد و طنطنه این کار بزرگ در اطراف ربع‌مسـکون منتشـر سازد. بنابرآن با خواص حکما و فحول عقلا و مهنـدسان عطارد ذکا و فیلسوفان مجسـطی‌گشا که در جمیع علـوم و حقـایق معقـول و مفهـوم به تخصـیص ریاضـی و حکمی اعجوبه عصـر و نـادره دهر بودنـد، مثل افلاطون زمان مولانا صـلاح الدین موسـی قاضـی‌زاده رومی و بطلیموس دوران، مولانا علاء الدین علی قوشچی که تربیت یافته میرزا الغ بیـک بود و به زبـان عنایت او را فرزنـد خطاب فرمود و این دو محقق دانشـمند در سـمرقند اقامت داشـتند و مولانای اعظم غیاث الدین جمشـید* و مولانای معظم معین الدین* که میرزا الغ بیگ ایشان را از کاشان به سمرقند برده بود انجمنی ساخت و در معرفت دقـایق تنجیم و ادراک غوامض تقـاویم بـا آن دانشوران که به مـدد عقـل کل بر کیفیت هرجزوی از اجزای سپهر واقف بودنـد و به خطوات اقدام مسافر وهم کمیت طول و عرض عالم علوی و سـفلی می‌پیمودند و در ابعاد و سطوح اجرام هیچ دقیقه‌ای مهمل و هیچ ثانیه‌ای نامرعی نماند و در ارتفاع درجات مرتبه سخن به فلک الأفلاک رسانده سخنان پرداخت.

و بعد از تحصـیل کمالات و تکمیل آلات میل اسـتنباط رصد و اسـتخراج زیج فرمود و در شـمال سمرقند، مایل به مشرق، مقام لایق تعیین نمود و به اختیار حکمای نامدار طالعی که آن کار را شاید مقرّر شد و بنای آن چون اساس دولت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۲

پایدار و بنیاد آن چون قاعده سلطنت اسـتوار اسـتحکام یافت. تأکید بنیان و تشـیید ارکان چون قواعد جبال تا موعد یوم تَسِیرُ الْجِبالُ سَیْراً «۸۶» مأمون از زوال و مصون از اختلال آمد و هیئت افلاک تسـعه و اشـکال دوایر تسعه و درجات و دقایق و ثوانی تا عواشـر و افلاـک تـداویر و کواکب سـبعه سـیاره و صور کواکب ثـابته و هیئت کره ارض و صور اقـالیم با کوهها و دریاها و بیابانها و آنچه از توابع آن باشد به نقوش دلپذیر و رقوم بی‌نظیر در درون خانه‌های آن عمارت عالی‌بنیاد رفیع‌نهاد که نمودار قصـر مقرنس سـبع شداد بود ثبت و تحریر فرمود و تقویم آفتـاب و سـایر کواکب را رصـد کرده بر زیـج جدیـد ایلخانی که جناب حکمت‌مآب خواجه نصـیر الدین طوسی استخراج نموده بود فواید و لطایف افزود و در تقویم آفتاب و کواکب دیگر تفاوت صریح ظاهر ساخت.

و حکمای بزرگ در آن مهم نازک ممد و معاون بودند و آوازه آن امر خطیر در بلاد و امصار اشتهار و انتشار یافت و شاهزاده موفق گردیـد تـا آن زیـج یافته به اتمام رسـید و به زیـج سـلطانی گورکانی موسوم شـد و در میان مهره صـناعت تنجیم و اصـحاب تقاویم

معمول و متداول است.

و چون سـخن عمارات عالیه و شـرح زیج به نوع بسـطی اختتام یافت، عنان جواد خوشـخرام قلم را به صوب حدیث تاریخ و اسلوب معهود باید تافت.

در این سـال، در مملکت مـاوراء النّهر، امیر یادگـار فتـان که حاکم سورام بود وفات یافت و میرزا الغ بیک امیر شاه ولی را به‌جای او مقرر فرمود و اواخر جمادی الأخری امیر جهانشاه ولد امیر قمر الدین التجا به آستان میرزا الغ بیگ آورد و به عنایت مخصوص شد.

و هم در این ماه، قل محمد پسر امیر خدای‌داد که صاحب وجود مغولستان بود به سمرقند آمد و تربیت یافت.

---

(۸۶). سورة الطور ۱۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۳

تتمه قضایای ماوراء النّهر ذکر عزیمت مهدعلیا گوهرشاد آغا به جانب سمرقند فردوس‌مانند

در آن زمان که حضـرت خاقان سـعید عزیمت عراق و آذربایجان فرمود، مهدعلیا گوهرشاد آغا در دار السـلطنه هرات توقف نمود و شاهزاده محمـد جوکی بهادر ملازم والـده بزرگوار بود و چون فتـح عراق و آذربایجان و دفع امیر قرایوسف ترکمان واقع شـد و آن اخبار به خراسان و ماوراء النهر رسـید، میرزا الغ بیگ خواست که چنـد روزی به فرموده الجنـهٔ تحت اقـدام الأمهات به خدمت والده نامـدار گوهرشاد آغا که بلقیس روزگار بود قیام نمایـد و آمدن شاهزاده از ماوراء النهر دشوار بود. بنابرآن التماس نمود که مهدعلیا عزیمت سـمرقند فرماید و هودج عصـمت‌پناه اوایل ربیع الأول رو به راه آورد و میرزا محمد جوکی ملازم بود و چون میرزا الغ بیک خبر عزیمت آن حضرت شنید به عزم استقبال متوجه گردید و در حوالی بخارا سعادت ملاقات میسر شد و شرف پای‌بوس دست داد و به اتفاق عازم دار السلطنه سـمرقند شـده اواسط ربیع الآخر در سـمرقند فردوس‌ماننـد فرود آمدنـد و منتصف ماه در باغ چنار طوی پادشاهانه و جشن خسـروانه مرتب شـد و چند روز به نشاط و انبساط گذرانیده میرزا الغ بیگ اسـبان با زینهای زر و قطارهای استر و شتر با رخوت سـقرلاط و قطیفه قرمزی و دیگر تقوزهای نفیس به رسم پیشـکش کشـید و مهدعلیا عزیمت خراسان فرمود و میرزا الغ بیگ به تعظیم و احترام تا رباط یام مشایعت نمود و از جهت مبالغه حضرت والده بازگشت و میرزا محمد جوکی را نیز وداع فرموده و رعایت نموده ملازم والده روان ساخت.

و میرزا الغ بیـگ عزم یورش مغولسـتان جزم فرمود و بـا لشـکر فراوان اواسـط جمادی الأخری عزیمت نمود و از قربولاق امرای کبار امیر اسکندر و امیر هری ملک و امیر بایزید را به طریق ایلغار روان ساخت و اواخر ماه ملک اسلام از طرف مغول

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۴

رسیده صورت دولتخواهی مغولان به عرض رسانید و میرزا الغ بیک به سعادت معاودت نموده غره رجب در سمرقند فرود آمد.

ذکر ولادت شاهزاده عبد اللّه بن میرزا الغ بیک و بقایای قضایا

پیش از آن‌که میرزا الغ بیگ در سـمرقند فرود آیـد و آن خطه را به نور طلعت پادشاهانه بیاراید، قاصدی از جانب سـمرقند رسـید و بشارت رسانید که

بیت

طالع شد از سپهر شـرف کوکبی منیرخورشـید رای و زهره رخ و مشتری ضمیر هرچند حضرت حق تعالی جل و علا مفاتیح ممالک عالم در قبضه اقتـدار خاقان کامکار نهاده بود و زمام حل‌وعقد جمهور بنی آدم به دست اختیار فرزندان نامدار آن حضـرت داده، امّا

میرزا الغ بیگ از این بشارت فال دیگر گرفت. چه وقت ولادت با سعادت سرداران اطراف و کردنکشان اکناف روی امید به درگاه عالم‌پناه آورده بودند و اتفاق ولادت اوایل رجب بود. و میرزا الغ بیگ به یافت این بشارت نشاط و انبساط نمود و بزم جمشیدآیین رشک نگارخانه چین ترتیب فرمود.

بیت

آن روز به وقت بامدادانزین مژده چو شد زمانه شادان

برداشت زمانه با صد امیدزرین دهلی ز جرم خورشید

صبح آمد و کرد گوهرافشاناز مهر به هرطرف زرافشان و چند روز پیوسته به عیش و عشرت نشسته بودند و مجلس خرمی آراسته و مطرب نشسته و ساقی برخاسته.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۵

بیت

نشسته شهنشاه گیتی‌فروزبه فیروزی آورده شبها به روز

نبودی ز شه دور تا وقت خوابمغنی و ساقی و رود و شراب

مغنی سراییده بر بانگ رودبه عشرتگه شه نوآیین سرود

که دولت پناها جوانبخت باش‌همه سال با افسر و تخت باش

علم بر فلک زن که عالم تراست‌به عشرت درآویز کان هم تراست و چون از مجلس عشرت فراغت روی نمود، خاطر خطیر به ضبط مهمات سلطنت التفات فرمود.

و تاسع رجب از پیش امرا که به ایلغار رفته بودند قاصد رسید و به عرض رسانید که کلانتران مغولان بر ایلی آمده ضمیمه سپاه ظفرپناه شدند و شانزدهم ماه سرداران مغول به سمرقند آمده شیر محمد اغلان و سارق اغلان و صدر اسلام که کلانتران بودند شرف دستبوس یافتند و ایشان را به محل مناسب فرود آوردند و میرزا الغ بیک همه را طوی بزرگ داده به تشریفات فاخر و انعامات وافر مشرف گردانید.

در این اثنا خبر آمد که امرای مغول پسر قمر الدین را کشته‌اند و پسر دیگر فرار نموده روی امید به درگاه جهان‌پناه دارد. و سیم شعبان به سمرقند رسید و عاطفت پادشاهانه شامل احوال او شد و آخر ماه صوفی اغلان از پیش براق اغلان آمده جانور و اسب و دیگر تبرکات آورد و پسندیده آمد و غره رمضان آبوکا و فولاد تیمور با جمعی از جانب جته رسیدند و تربیت یافتند و شب ششم شوال به مسامع جلال رسید که شیر محمد اغلان و سارق اغلان و قل محمد و غلبه‌ای از مردم جته گریختند. میرزا الغ بیگ فی الحال سوار شد و نماز پیشین ایشان را در کجکینه ییلاق دریافت و شیر محمد اغلان و سارق اغلان را گرفت و امرا را جهت گرفتن باقی گذاشته عود نمود و به مستقر دولت فرمود و امرا مخالفان را گرفته بعد از چهار روز به سمرقند آمدند و میرزا الغ بیگ کرم فرموده گرفتاران را باوجود گناه رعایت نمود و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۶

سیزدهم ذی الحجه ملك اسلام و صدر اسلام را اجازت داده به جانب کاشغر فرستاد و شانزدهم شیر محمد اغلان را یراق پادشاهانه نمود و به ولایت او روان فرمود و آخر ماه خبر فتح قلعه روح از طرف کاشغر آمد و میرزا الغ بیگ به عزم قوشلامشی متوجه ولایت بخارا شد.

وقایع سنه اربع و عشرین ذکر قشلاق فرمودن در قراباغ اران و باقی حکایات

اشاره

حضرت خاقان سعید نهم ماه ذی الحجهٔ به عزم قشلاق در قراباغ اران فرود آمد و ملوک اطراف به اصناف هدایا به درگاه جهان‌پناه آمدند و بارگاه اشرف سجده‌گاه صنادید و اشرف و بوسه جای اکابر اکناف شد و در روز نزول، پسر محمد دواتی و کلانتران اوچ اغلان شرف بساطبوس یافتند و خاقان سعید روز عید به آداب قربانی و شرایط آن‌وقت سعید قیام نمود و سرداران و حکام آن ممالک را انعام و اکرام فرمود و در روز عید امرای مملکت مصر، باش بیگ و غیره که از سلطان مصر روگردان شده بودند، به دولت ملازمت رسیدند و هم در این‌روز، سیدی از ولایت لرستان که سابقا پیش امیر قرایوسف رفته بود به درگاه عالم‌پناه آمد و امرای عراق، امیر حاجی مسافر و کلانتران حشم زنگلو و امیر حسین که سردار تراکمه خضر تو بود و امیر جنید جار بیردی به اردوی همایون رسیده مجموع به عنایات بی‌غایات اختصاص یافتند و چهاردهم ذی الحجه، امیر خلیل اللّه بن* امیر شیخ ابراهیم که در شمایل او دلایل مردانگی و در خصایل او مخایل فرزانگی ظاهر و پیدا بود و از حرکات و سکنات او آثار نجابت و انوار سعادت روشن و هویدا می‌نمود، از ولایات شروان متوجه زمین‌بوس گشته پیشکشهای پادشاهانه به عرض رسانید و سوابق خدمات آبا و اجداد به لواحق نیکو خدمتی تازه گردانید و به نظر عنایت و عین عاطفت سرافراز شد و به اعزاز و اکرام امتیاز یافت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۷

بیت

سری که سوده شود بر زمین خدمت توز یک قبول تو تا حشر سرفراز آمد و برادرش امیر منوچهر که به شجاعت و جلادت اشتهار داشت، به تقبیل انامل فیاض مشرّف شد و هم در این‌روز، سیدی احمد پسر سیدی علی از ولایت شکی رسیده پیشکشهای لایق به عرض رسانید و به تشریفات گرانمایه مخصوص شد و همچنین امیر قوستای و سید احمد قرامان و کلانتران تالش به درگاه همایون آمدند و امیر عیسی برادر امیر تیزک و پیرعلی برادر عین الملک و امیر شیخ قبانی با امیر جعفر بن امیر منصور که نایب قرایوسف بود و حضرت خاقان سعید سالها او را منصب دیوان عنایت فرمود، مجموع اواسط ذی الحجه به شرف دستبوس مشرف شدند و شانزدهم ماه، میرزا بایسنغر از جانب قلعه گاورود رسیده امیر باباحاجی را به بارگاه اعلی رسانید و دست اعتبار در کمربند جوزا زده پای افتخار از اوج ثریا گذرانید و روز دیگر یاراحمد و شیرزاد پسر امیر قرامان از ولایت گنجه و بردع آمده عزّ بساطبوس یافتند و ایلچیان گرجستان الکسندر پسران کستندیل هم از ولایت گرج رسیده سخنان حاکمان خود عرضه داشتند. دیگر روز امیر بیرم بیگ* از جانب خوی به سعادت ملازمت مشرف شد. نوکر امیر قراعثمان از ولایت دیاربکر و نوکر امیر شمس الدین از بدلیس عرضه‌داشتها رسانیدند. روز دیگر امیر حیدر کیا عم‌زاده مرتضای اعظم امیر سید رضا با تنسوقات گیلانات رسید و همین روز علیکا پسر جالق و حاجی باخبر و شیرکرد و شبلی بهادر و چوپان پسر امیر شیخعلی اویرات که سرداران آن ولایت بودند به دولت ملازمت مستسعد گشتند و امیر حیدر کیا رخصت مراجعت یافته به جانب گیلان رفت و امیر سهم الدین شنگل برادر امیر شیخ لیراوی از دزکلات آمد. روز دیگر نجم الدین جلال طارمی رسید و آخر ماه یادگار شاه به درگاه همایون آمد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۸

بیت

ز بس‌که بر در او سجده می‌برند ملوک‌مجال نیست قدم را ز ازدحام جباه و اوایل محرم، امیر اعظم علاء الدین علیکا کوکلتاش با اکابر و اهالی و قضاهٔ و موالی از دار الملک تبریز به قراباغ آمد و هفتم محرم ایلچی مغول، اندکوی یارغوجی از پیش پادشاه مغولستان رسیده سخنی که داشت به عرض رسانید و شاهزاده سزاوار خلعت و اتخذ اللّه ابراهیم خلیلا میرزا ابراهیم سلطان که به حدود مراغه رفته بود عازم اردوی اعلی گشته و بر تبریز گذشته چهاردهم محرم به ملازمت خاقان کامکار و پدر بزرگوار رسید.

بیت

ندارد پدر هیچ بایسته‌ترز فرزند شایسته شایسته‌تر و در اواخر محرم ملک عز الدین شیر که بزرگی خاندان او از شرح مستغنی است، از وسطا متوجه آستان سعادت‌آشیان شده اصناف پیشکش به عرض رسانید و مقبول قبول آمده و سلخ محرم، امیر اسپهبد از ستاره به درگاه عالی رسید.

ذکر شکار فرمودن حضرت خاقان سعید

حضرت خاقان سعید در صحاری اجنام که در زمستان وحوش آن حدود در آن محل جمع می‌شوند عزم شکار فرمود. به موسمی که سپهر کحلی‌پوش از شدت سرمای بهمن سنجاب سحاب در سر کشیده بود و کوه و هامون پوستین فنک و قاقم پوشیده عساکر منصور را که پشت امید به آفتاب عنایت آن حضرت گرم بود و تمام آن بیابان را به سم بادپایان گیتی‌نورد آب‌سیر آتش‌فعل درنوردیدند از هول آتش پیکان تیر مغز در سر شیر و ببر آب گشته و از بیم خنجر آبگون دل در بر سباع و وحوش خون شده بود و نوک پیکان غنچه شکل از تن آهویان مشکین‌ناف و نخجیران

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۲۹۹

کافوری شکم لاله و خیری می‌نمود و از چشم خون می‌گشود چند روز صید و شکار بسیار انداختند.

ذکر مخالفت نصر اللّه صحرائی در بلده ساوه و گرفتاری او

در آن زمان که موکب ظفرنشان از ری عبور نموده عازم آذربایجان بود به مسامع جلال رسید که نصر اللّه صحرائی که از خاک بر گرفتگان این درگاه و تربیت‌یافتگان این بارگاه بود- چنانچه در یورش اصفهان شرح آن گذشت- کفران نعمت نموده و خطبه و سکه در بلده ساوه به نام امیر قرایوسف کرده بود.

حضرت خاقان سعید بر آن افعال اطلاع یافته التفات نفرمود. امیر غیاث الدین شاهملک از ری قاصد به ساوه فرستاده نصر اللّه را بازخواستی بلیغ نمود و او چون جهودان خیبر سر از چنبر اطاعت بیرون آورده پای از دایره متابعت به در نهاد و بر عصیان و کفران راسخ ایستاد. امرا چنان صلاح دیدند که به دفع مساوی اهل ساوه مشغول نشوند. چه مهم اهم در پیش است و امرای ماوراء النهر، امیرزاده رستم برلاس و سلطان بایزید اروس بوقا و کجک محمد با تومانات به محاصره ساوه مقرر شدند. در این وقت امرای ماوراء النهر که ساوه را فتح کردند، نصر اللّه را همراه به قراباغ آوردند. آن حضرت باوجود چنین جرایم ذیل عفو بر زلّات او پوشیده به جان امان داد.

و امیر اسفندیار دربندی حاکم باب الابواب کمر اخلاص بسته پیش آن حضرت آمد و تربیت یافته معاودت نمود و همچنین ملوک و حکام که به اردوی فلک احتشام آمده بودند به مواهب انعام و مواجب اکرام مشرف شده عزم اوطان نمودند و در این اثناء ایلچی خضر خان از مملکت دهلی رسیده تنسوقات و بیلاکات به عرض رسانید و امیر خلیل اللّه دیگربار از شروان به اردوی ظفرنشان آمده وظیفه ملازمت به‌جای آورد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۰

ذکر نهضت سلطان آفاق از یورت قشلاق و طلوع کوکبه بهار و تتمه قضایای آن دیار

چون سلطان نیمروز بر تخت بهرام دست یافت و لشکر روم بر جیش حبش، یعنی سپاه شب زیادت شد.

بیت

موی و روی تو شب و روز برابر بودندعاقبت پرتو رخسار تو غالب آمد حضرت خاقان سعید نوزدهم ربیع الأول از قراباغ کوچ

فرموده عـازم تبریز شـد و بیست و دوم در حوالی بیلقـان فرود آمـد و آن‌جـا به سـمع اعلی رسـید که عطا بهادر که از نوکران جناب مرحـوم میرزا عمر بـود و از قرابـاغ به مـوجب فرمـان به ضـبط الوس جغتـای که در آن حـدود تعلق به او می‌داشـته توجه نمود، او را تراکمـه گرفته پیش امیرزاده اسـپند بردهانـد. آن حضـرت فرمـود که شـاهزاده ابراهیم سـلطان بـا فارسـان فـارس و امیر غیـاث الـدین شاهملك با بیست هزار سوار نامدار به طرف نخجوان و سـرماتو که یورت قدیم پسـران سعد که اصل ترکمان است روند و امیرزاده اسـپند را نیز در آن حـدود نشان می‌دادنـد* و میرزا ابراهیم سـلطان غره ربیع الثانی متوجه آن طرف شـد و در این اثنا، نوکر امیرزاده اسپند به اردوی اعلی آمده صورت دولتخواهی به عرض رسانید و آن حضرت او را تربیت فرموده بازگردانید.

ذکر تزویج بنت میرزا ابا بکر با امیر خلیل اللّه شروانی

در آن زمان که میرزا میرانشاه گورکان و میرزا ابا بکر با لشـکر ترکمان محاربه کردنـد و میرزا ابا بکر عنان برتافت، یك دختر میرزا ابا بکر با پرستاری چند به دست امیر قرایوسف افتاد و آن امیر دانا بر عادت اکابر او را در حجر عاطفت و کنف

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۱

رعایت می‌داشت و چون بزرگ شـد او را نکاح کرده از خواتین به مزید حرمت گذراند و چون امیر یوسف به عالم بقا رحلت نمود و موکب همایون در قراباغ قشلاق فرمود، آن کریمه به اردوی اعلی آمده به نواخت پادشاهانه سرافراز شد و شاهزاده خلیل اللّه چون به صـدق نیت و صـفای عقیـدت ملازم رکـاب همـایون بود آن حضـرت خواست که او را به نوعی تربیت فرمایـد که حسن عنـایت دربـاره او به خوبتر وجهی روی نمایـد. بنـابرآن، آن گوهر درج سـلطنت را نـامزد او فرمود. امیر خلیل اللّه به ساختگی طوی اشـتغال نمود و والده او از شـروان با تجملات فراوان که مناسب چنان کاری بزرگ باشد به اردوی اعلی آمد و اسباب طوی ترتیب داده ائمه و قضـات را حاضـر ساختنـد و آن درۀ التـاج پادشـاهی را بـا امیر خلیـل اللّه اواخر ربیع الأـول، انعقـاد شـرعی حاصل آمـد و در منزل قراقومک

بیت

آسـمان ساخت در آفاق یکی سور و چه سورکه از آن سور شد اطراف ممالك مسرور اسباب عیش و عشرت ساخته و بزم خرمی به خوبتر صورتی پرداخته شـد و چنـد روز طویهـای پادشاهـانه کردنـد و امیر خلیـل اللّه را نهـال اقبال و کامرانی دربر آمـده به تجـدید شروان شاه ثانی شد و خاص و عام و نزدیک و دور خرم و مسرور گشتند.

ذکر عصیان یاراحمد قرامان و گرفتاری او و فتح قلعه اسفرزن

امرا در منزل قراقومك به موقف عرض رسانیدنـد که یاراحمد قرامان آثار عصـیان ظاهر ساخته نوکران امرا را که در ولایت گنجه و بردع بودند غارت کرده. رای عالی بر آن قرار یافت که شاهزاده اعظم میرزا بایسنغر همت عالی به تدارك آن مهم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۲

مصروف دارد و امرای نامدار در رکاب او چهارم ربیع الثانی متوجه شدند.

و پنجم ماه اردوی گردون اشـتباه در جنبش آمده قراول تپه معسـکر همایون شد و در آن منازل خوش و مراحل دلکش، چند روز به مساعدت بخت فیروز گذرانیده بیست و پنجم ماه منزل حسن‌خانی مخیم اقبال و کامرانی شد.

و میرزا بایسـنغر چون به طرف یاراحمـد قرامان روان شـد، یاراحمـد از گنجه عازم گرجسـتان گشت و از راههای سـخت و بیشه‌های پردرخت گـذشت و قلعه اسـفرزن را که در تصـرف کـاوس بود به جهت خویشـی که بـا او داشت پناه و گریزگاه ساخت و عمارت اسـفرزن پیش از بنای اسـلام بوده اهل گرجستان و روم و ابخاز و فرنگ آن قلعه و کلیسایی که در آن‌جاست تعظیم تمام می‌کنند و

آن قلعه در میان بیشه‌ای بر روی سنگ خارا واقع است و نهری به رنگ نیل و زور پیل به‌جای خندق در پایان آن روان و برج‌وبارو کوه شامخ راسی و راسخ. یاراحمد چون به آن معقل حصین استظهار یافت بر سنن غرور که أ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي «۸۷» فروچاه شد. شاهزاده لشکریان را که

بیت

به شمشیر از بیشه شیر آوردندبه پیکان مه از چرخ زیر آورند فرمود که ممر لشکر فرسنگ به فرسنگ از خار و خرسنگ خالی ساختند و میرزا بایسنغر از راههای دشوار و معابر انهار عبور فرمود و آفتاب رایت ظفرشعار سایه بر آن دیار انداخت و از طنطنه گورکه و کوس و غلغله طبل و نقاره و صدای نای رویین و خروش زنگ زرین زلزله در کوه و ولوله در آن گروه افتاده و لشکر منصور از اطراف چپر بسته جنگ پیش بردند و اهل قلعه با آن‌که تاب مقاومت نداشتند حرکت المذبوحین نموده نقش غلط بر لوح خیال می‌نگاشتند. دو سه روز در مقام مقابله

---

(۸۷). سورة الزّخرف ۵۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۳

آمده عاقبت به علم الیقین دانستند که اگر از تیغ شاه جهان امان نجویند امکان تدارک نماند. یاراحمد از روی عجز و اضطرار

بیت

تیغ و کفن گرفته فدا کرد جان خویش آمد برون ز قلعه و بگذاشت کارزار شاهزاده عالی‌جناب رقم عفو بر جریده جریمه او کشید. او را ایمن ساخت و بعد از تسخیر قلعه عازم اردوی اعلی شد.

مصرع

فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار

و اواخر ربیع الأول در منزل حسن‌خانی به شرف ملازمت حضرت خاقان سعید استسعاد یافت. روز دیگر یاراحمد را سربرهنه و دست و گردن بسته پیش آوردند.

بیت

سری که گردن از امرت کشید گردونش بر آستان تو اکنون کشان‌کشان آورد و آن حضرت بر حال یاراحمد مرحمت فرمود و در عتاب او زیادت از این نفرمود که خود را بی‌اعتماد کردی و خون او را بخشیده به امیر چهارشنبه سپرد. و اردوی اعلی از منزل حسن‌خانی به موضع کتمه غیاثی آمد و آن‌جا نوکر امیر علی نبیره امیر طهرتن از جانب ارزنجان آمده پیشکشها گذرانید و صورت دولتخواهی به عرض رسانید و غره جمادی الأولی نوکر ایوانی حاکم گرجستان رسیده اظهار انقیاد کرد.

و روز دیگر در کنار آب‌بندی ایلچی الکسندر از گرجستان آمد و قاصد امیر شاهملک عرضه داشت آورد که علیکای جالق و سید احمد دیزک یاغی شدند و امیر قراعثمان با امیرزاده اسکندر جنگ کرده* و امیر عثمان انهزام یافته و امیر شمس الدین نوکر امیر جاکو که مدتها در طرف ارزنجان و کماخ مانده بود به شرف بساطبوس

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۴

مشرف شد و به نظر عنایت مخصوص گشت و نوکر امیر قراعثمان و قاضی محمد از پیش امیر شمس الدین بدلیسی رسیده عرضه داشت ایشان مشتمل بر دولتخواهی رسانیدند و حاکم گرجستان طاءتونام نوکر و پیشکش فرستاد.

و در منزل قراکاروان‌سرا، امیر محمد فضل اللّه از طرف امیرزاده اسپند آمده احوال عرضه داشت و بابا حاجی از گرمرود و سهند از عادل جوز رسیدند.

و موکب منصور، روز سیم جمادی الأولی از آب ارس عبور نموده در پای ماسته کوه نزول فرمود.

ذکر فتح قلعه بایزید و شرح آن

حضرت خاقان سعید از آب ارس و پای ماسته کوه گذشته به جلگای ازراب درآمد و آن‌جا به سمع اعلی رسید که قلعه بایزید که از قلاع نامدار آذربایجان است و امیر قرایوسف در وقت آوازه رایات همایون ذخایر و نفایس به آن‌جا فرستاده و بعد از واقعه او امیرزاده اسپند آن قلعه را ماده استظهار دانسته مردم خود را در آن قلعه نشانده و بی‌تکلف آن قلعه کوهی است سر بر کره اثیر کشیده و خارایی پرده بر چرخ اطلس دریده. وهم را عروج بر بروج آن محال و فکر را صعود بر مصاعد آن تصوری باطل. چشم زمانه را اطلاع بر ارتفاع آن عیان نبود و گوش سپهر نمی‌شنود که آن قلعه را به کوشش توان گشود.

بیت

و لیکن چو خشم آورد بخت شوم‌شود سنگ خارا به کردار موم القصه آن حضرت بیست و سوم جمادی الأولی به حوالی قلعه آمده مستحفظان را به انقیاد خواند. حسام الدین نوکرزاده امیر اسپند بیرون آمد و به عرض رسانید که امیرزاده اسپند خاتون خود را با ذخایر بسیار این‌جا گذاشته و تا جان در تن دارند از دست نخواهند داد. آن حضرت فرمود که ترا دولت مساعدت نمود که بیرون

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۵

آمدی. آری

بیت

آن را که خدای دولتی خواهد کردناگاه ز سنگ خاره بیرون آید و حسام الدین را مصاحب امیر محمد خواجه چهره ساخته سالها چون فتح و ظفر ملازم آستان خاقان هفت کشور بود و لشکر نصرت شعار قلعه را دایره‌وار در میان گرفتند و از اطراف و جوانب سایبانها برافراشته خیمه‌ها برپا کردند و از سهم صلابت آن حال دلهای مخالفین در سینه طپیدن گرفت و عقول خیره و رایها تیره گشت. لشکری انبوه که کوه از شکوه ایشان در زلزله افتد مانند آتش خروشان و به‌سان بحر از باد دمان گشته، در قرب نیم ساعت دامن کوه که شهربند ایشان بود و طویله اسبان و انبارهای غله بازستاندند و مانند مور و ملخ رو به قلعه آورده و سپر در سر کشیده به کوه بالا رفتن گرفتند و چندان‌که اهل قلعه به سنگ و تیر زخم می‌زدند و لشکر منصور مجروح شده می‌غلطیدند دیگری پای بر زبر رخمی نهاده بالا می‌رفت و در کمر کوه که ممر قلعه بود چند برج بر روی خارا می‌نمود. نوکران میرزا بایسنغر زور بر آن‌جا آوردند و جماعتی از چاخویان سپرها گرفته قصد آن برجها کردند و اگر کسی را از زخم سنگ و تیر آسیبی می‌رسید او را پس کشیده پیش می‌رفتند تا به چنگل و ناخن بر روی خارا بالا رفته خود را به پای برجها رسانیدند و برجها را سوراخ کردن گرفتند و قاپوچیان قادرند از روی سپر و پشت چپر اهل قلعه را مانند بال سیخول «۸۸» و پشت خارپشت گردانیده هرجا مقدار انگشتی از سر برج ظاهر می‌شد صد تیر پی‌درپی آن‌جا می‌رسید و سنگی که می‌انداختند نتوانستند دید که بر کجا می‌آید. به یک ساعت چاخویان به چابکی و جلادت بروج را سوراخ کرده خلل در

---

(۸۸). سیخول به معنای خارپشت بزرگ است. نام دیگری نیز برای این حیوان در فرهنگها آمده به صورت اسغر یا اسغره (ر ک فرهنگ رشیدی و لغت فرس).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۶

حصار و زلل در کار ایشان افتاد. لشکر ظفر شعار در صدمه اولی طامه کبری به ایشان نمودند و در مقدمه نوکران میرزا محمد جوکی بر بالای آن قلعه منیع و ذروه آن کوه رفیع مکابرهٔ بررفتند و مضمون يَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً وَ تَسِيرُ الْجِبالُ سَيْراً «۸۹» نقد وقت

شد و جمعی که بر پشت دروازه بودند زخمدار و افگار فغان الأمان برآوردند و پیش از آن‌که اهل قلعه را ایمن سازند، بعضی بهادران که بر بالای کوه رفته بودند خود را در قلعه انداختند و انوار ظفر از صفحه خنجر پر گوهر پیدا شد و چنین حصنی که تسخیر آن در سر ملوك گذشته نگذشته و هوای فتح آن در ضمیر سلاطین رفته نیامده قهرا و قسرا به ضرب تیغ یلان سپه‌شکن صف‌آرای و زخم پیکان گردان‌عدو بند قلعه‌گشای از اول بامداد تا آخر نماز پیشین به امداد فضل الهی مفتوح شد.

قطعه

فتح و ظفر به جوهر تیغ تو قائمندنی نی که تیغ تو همه فتحی مجسم است

نوك سنانت بر ورق نصرت و ظفرحرفی است کاندر و همه آفاق مدغم است حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح همایون شکر حضرت پروردگار به جا آورد و سپاه نصرت شعار غنایم بسیار گرفت و موکب آفتاب اشراق بر سمت ییلاق الاطاق که در فصل تابستان هوای زمستان دارد روان شد و بیست و هفتم جمادی الأولی در دامن زرنجی فرود آمد.

مصرع

به عزّ دولت آن‌جا ساخت منزل

---

(۸۹). سورة الطور ۱۰، ۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۷

ذکر اجازت فرمودن امرا و آمدن پسران امیر قراعثمان به اردوی همایون

رای جهان‌آرای اقتضای آن «۹۰» فرمود که آغروق در دامن زرنجی توقف نموده باقی لشکر روی به قلع‌وقمع اعادی آورند و آن حضرت بدین عزیمت اواخر جمادی الأولی پای عزم در رکاب عالم‌ستانی آورده عنان نصرت به دست تأیید گرفت و با پنجاه هزار سوار همه با ملابس زره و جوشن و مراکب چون کوه آهن از حدود ابقا روان شد.

بیت

یکی روز کاز گردش روزگاربه دست آمدش طالع کامگار

عنان تاب شد شاه فیروز جنگ‌میان بست بر کین بدخواه تنگ موکب منصور غره جمادی الأولی دریای اخلاط بر دست چپ گذاشته به ارجیش رسید و امیر قنا شیرین را به جانب قلعه عادل جوز فرستاد. رایات همایون متوجه اخلاط گشته به کول سنایی فرود آمد و در آن مقام امیر قنا شیرین که فتح عادل جوز کرده بود، سرداران آن‌جا قدوس و زاهد را به اردوی همایون رسانید و آن حضرت از نواحی اخلاط گذشته در منزل مرکتو که مرغزار خرّم بود چند روز توقف نمود و امیر محمد کرد اخلاطی به درگاه عالم‌پناه آمده اخلاط مسخر گشت و امیرزاده اسپند، در صحرای موش از آوازه سپاه منصور به دیاربکر رفته از آب فرات گذشت و امیر شمس الدین بدلیسی احرام ملازمت بسته به قبله اقبال و کعبه آمال آمد و به عنایات مخصوص شد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه موش قلعه را تسلیم کرده شرف ملازمت یافت و امیر دولدای که به موجب فرمان حضرت صاحبقران در قلعه اونیك و آن حدود می‌بود، در این ولا به اردوی اعلی آمده به تقبیل اناهیل فیاض سرافراز شد و

---

(۹۰). ر ك به دولتشاه ص ۳۹۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۸

ملك محمد پسر ملك عز الدین شیر که صاحب‌اختیار آن دیار بود با سرداران و کلانتران به سعادت ملازمت مشرّف شد و امیر علی پسر امیر قراعثمان و کلانتران آق‌قوینلو به اردوی همایون رسیدند و ظاهر اخلاط مرکز اعلام آمد و شانزدهم جمادی الأخری ولایت

ارجیش، از دولت نزول همایون سعادت برجیس یافت و امیر بایزید پسر دیگر امیر قراعثمان آن‌جا به دولت ملازمت مشرف شد و روز دیگر اردوی همایون در آق‌بلاق به آغروق پیوست و حکم همایون نفاذ یافت که شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شاهملک به جانب علیکا جالق و سید احمد دیزک روند و آن بی‌باکان را که سر به مخالفت آورده‌اند و گردن‌کشی می‌کنند گوشمالی به سزا دهند.

ذکر مشورت فرمودن در باب اولاد قرایوسف با امرا و رسیدن امیر قراعثمان و رخصت امرای اطراف

چون حضرت خاقان سعید به آغروق همایون رسید با امرای کبار مشورت فرمود. رای بر آن قرار یافت که سرداران و کلانتران ولایات را انواع رعایت و اصناف عنایت نموده همه را به رخصت معاودت فرماید و آن حضرت العود احمد خوانده عازم تبریز شود. بنابرآن امیر خلیل اللّه به جانب شروان و امیر اسفندیار به طرف دربند و قوستای به ارّان و ملک محمد بن ملک اعظم به کردستان و امیر شمس الدین به بدلیس و امیر محمد کرد به اخلاط و ملک الأمرا به حسن کیف و پسر سلطان سلیمان به صوب خیزان اجازت یافته روان شدند و مجموع به صلات پادشاهانه و تشریفات خسروانه مشرف گشته به اوطان خود رفتند و نوکر امیر عیسی از النجق آمده صورت دولتخواهی به عرض رسانید و امیر شیخ قبانی بار دیگر شرف بساطبوس یافت و امیر قراعثمان به سعادت ملازمت مشرف گشته پیشکشهای مناسب گذرانید و حسن اخلاص سابق را به خدمات لایق لاحق گردانید و به خلعتهای شاهوار* و اسبان راهوار و کلاه ملمّع و کمر مرصّع و صنوف اکرام و فنون انعام و شرف اعزاز

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۰۹

مخصوص و ممتاز شد.

مصرع

دست مدار از کمر مقبلان

ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با اولاد امیر قرایوسف و انهزام تراکمه

در این اثنا که موکب ظفرلوا عازم تبریز شد به سمع جلال پیوست که پسران امیر قرایوسف امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند با لشکری فزون از چون و چند عازم آذربایجان شده‌اند و نزدیک اخلاط و عادل جوز رسیدند. امرا و اعیان به اتفاق امیر قراعثمان که در آن ولا- از امیرزاده اسکندر روگردان شده بود عرضه داشتند که تا اتباع امیر قرایوسف را استیصال کلی نشود امور این مملکت انتظام نمی‌گیرد و احوال اختلال خاص و عام التیام نمی‌پذیرد. حضرت خاقان سعید سخن امیر قراعثمان و سایر دولتخواهان به سمع رضا اصغا نمود و از شهرنو به طرف ارجیش معاودت فرمود.

امیر الیاس خواجه و امیر قراعثمان را به طریق منغلای به جانب عادل جوز روان داشت و رایات همایون به صوب ارجیش برافراشت و دوازدهم رجب به بندماهی و روز دیگر به ارجیش رسید.

و از جانب میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاهملک قاصد آمده به عرض رسانید که قوت دولت آن حضرت علیکا جالق و سید احمد دیزک را گریزانید و پسر علیکا را گرفته ایل و الوس او را زیروزبر گردانید و چهاردهم ماه جمعی آغایان از جانب دار السلطنه هرات رسیدند و در پرده‌سرای عصمت و عفت محرم حرم گردیدند و شانزدهم زین الدین عبد الحمید به رسم رسالت از مکه معظمه از پیش والی آن امیر حسن عجلان* رسید و شرح اخلاص اکابر آن مقام بزرگ به عرض رسانید و امیر محمد خواجه چهره که با امرای منغلای رفته بود با قراول امیرزاده اسکندر جنگ کرده غالب آمد و دو کس را گرفته پیش حضرت آورد و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاهملک که به حرب علیکا جالق و سید احمد رفته بودند مظفر و منصور با غنایم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۰

نامحصور بازآمدند و اولاد امیر قرایوسف چند نوبت ایلچیان فرستاده سخن صلح به وسیله امرای عظام به موقف عرض رسید. اما به جایی نرسید.

و آن حضرت عزم رزم ترکمان جزم فرمود و هرروز به جانب ایشان کوچ می‌فرمود تا روز دوشنبه بیست و هفتم رجب المرجّب که عش رجبا تر عجبا اردوی همایون به موضع قروق قورقاق فرود آمد و لشکر ترکمان در حدود الشکرد و به موضعی که یخشی گویند آغروق نشانده و جرکنده یورت خود را استحکام دادند و چون سدّ سکندر ایستاده.

بیت

شده غرق آهن ز سر تا به پای‌همه کوه کوبان پولادخای و چند هزار سوار نامدار نیزه گذار قریب دو فرسنگ از اغروق خود پیشتر آمدند و صف جنگ برآراست و از این طرف حضرت خاقان سعید به توفیق ربّانی و تأیید آسمانی آداب لشکرکشی و اسباب سپه‌آرایی ترتیب داده میمنه و میسره به شاهزادگان نامدار و نویینان کامکار و شیران جنگجوی و دلیران تندخوی آراسته شد و چند زنجیر فیل هریک به ضخامت کوه ثقیل در پیش قلب لشکر با جمعی تیراندازان بر پشت فیلان

بیت

به پشت زنده فیلان برنشسته ناوک‌اندازان‌چو عفریتان آتشباز بر تلهای خاکستر بازداشتند و ترکمانان را اندیشه فیلان هراسان داشت که اسبان ایشان هرگز فیل ندیده بودند و تدبیر اندیشیده گاوان به قوت را جوالهای کاه بار می‌کردند و بیلاسها و چوبها مشابه و مانند فیل می‌ساختند و بعضی فیل مجسم از گل ساخته بودند و آن را بر گستوان پوشیده مردان مسلح بر آن سلح‌شوری می‌کردند و ترکمانان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۱

اسبان بر آن می‌دوانیدند تا اسبان بر آن صورت رام شوند.

فی الجمله بهادران جانبین و مبارزان طرفین در طرد و چالش و ناورد و نالش آمدند. آواز طبل و نعره کوس و صدای کرّنای چون رعد و برق در جوش و خروش آمدند.

بیت

ز آواز و غلغل جهان جوش کردز کوکب فلک پنبه در گوش کرد و از سحاب کمانها باران سهام باران شد و تیغها چون صاعقه بارقه رخشان گشت.

بیت

برآمد یکی ابر زنگارگون‌فروریخت از دیده دریای خون

در آن سیل کازپای شد تا به فرق‌یکی ماند کشته یکی گشته غرق پردلان آثار مردانگی می‌ساختند و در میدان شجاعت جان در ورطه هلاک می‌انداختند. سپر با سر سروران سخت‌روئی پیش آورد و تیغها با گردن گردنان زبان سرزنش دراز کرد و از طرفین حمله‌های تند کرده هردو گروه چون کوه آهن ثابت‌قدم و پای‌برجای بودند.

بیت

ز هرسو نمودند هوش و درنگ‌که سرعت پشیمانی آرد به جنگ آن روز از آن زمان که سلطان شرقی انتساب آفتاب از افق چین طالع شد تا آن هنگام که در ظلام شام غارب گشت خون از تیغ چون باران از میغ می‌بارید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۲

بیت

برآمد در آن دشت بارنده میغ‌تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

چنین بود تا روز بیگاه گشت‌ز شب دامن روز کوتاه گشت حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمد و فرمود که پیش لشکر جر کنند و بهادران شب همه شب پاس دارند.

نظم

رقیبان لشکر به آیین پاس‌نگهبان‌تر از انجم ره‌شناس روز دیگر که صبح عالم‌آرای از افق مشرق طالع شد و آثار طلیعه سحر در اقطار جهان منتشر گشت و شاه انجم سپر شنگرفی از افق سیمابی برآورد و تاج گوهرنگار از تیغ کوهسار نمود و رایات لعل پیکر از طرف شرق برافراخت و پرچم شب از روی بیرق روز برگرفت. حضرت خاقان سعید که ماه از آفتاب طلعت او فروغ یافت و آفتاب از پرتو رای او روشنی پذیرفت. فرمان فرمود که سپاه نصرت‌پناه به عزم رزم و پیکار سوار شدند.

بیت

سحرگه به هنگام بانگ خروس‌نهادند بر کوهه پیل کوس

شهنشه به اسب اندر آورد پای‌بجنبید چون باد لشکر ز جای و لشکر قیامت اثر که جبال از هیبت آن می‌گداخت و آسمان از صلابت آن سپر خورشید می‌انداخت.

قطعه

گردون اثر زمانه تهور اجل نهیب‌انجم عدو ملائکه نصرت قضا توان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۳ جوشان چو اژدها وز آسیبشان به کوه‌در سنگ سال و مه چو کشف اژدها نهان

هریک به‌جای جامه دیبا و جام می‌در بر فکنده جوشن و بر کف نهاده جان میمنه و میسره آراسته روی به خصم آوردند و قریب نیم فرسنگ پیش رفتند و ناگاه سپاه ترکمانان با ساز و عدّت فراوان پیدا شد.

قطعه

خونخواره لشکری چو ستاره به انبهی‌صفها کشیده بر صفت راه کهکشان

بگذاشته حیا و کم انگاشته حیات‌برداشته حسام و برافراشته سنان و از طرفین به‌سان تعبیه شطرنج بر بساط آوردگاه صف‌آرا گشتند و از مردان جنگی فضای صحرا تنگی گرفت و از شدّت و صلابت آن دو گروه کوه ستوه پذیرفت. هردو لشکر چون دو دریای اخضر در تمّوج آمدند و چون دو کوه پولاد، از صرصر تندتر بر یکدیگر حمله کردند.

قطعه

پس هردو طایفه به نبرد اندر آمدندبر یکدگر کشیده همه تیغ خون‌فشان

این را زمانه داده به فیروزی اقتدارو آن را ستاره کرده به بد روزی امتحان

از هیبت بلارک چون برگ گندناشخص مبارزان شده چون شاخ زعفران

از صاعقه چو باطن آتشکده زمین‌وز زلزله چو ظاهر فالج زده زمان روی هوا از نیزه‌ها دلاوران نیستان بود و در آن میان آثار شجاعت مبارزان صولت شیر ژیان می‌نمود.

بیت

شهسواران در میان نیزه‌ها جولان‌کنان‌چون بر اطراف نیستان حمله شیران نر برق خنجر بر جان دلاوران خندان و سرشک تیغ یمانی بر تن کشتگان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۴

گریان و در این‌روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ از برانغار جنگی کرد که داستان رستم‌دستان و هفت‌خوان مازندران بر طاق

نسیان مانـد و امیر ابراهیم امیر جهانشاه هم از جوانغـار مردانگیی نمود که آثار فرزانگی او بر صـفحه روزگار واضـح خواهـد بود و پیرحسین سعد را که روی رزمه سپاه ترکمان و پشت لشکر ایشان بود دستگیر کردند و آن حضرت فرمود که سپاه ظفرپناه کوه تا کوه خیمه و خرگاه در جنگ‌گاه فرود آمدند و جمعی گریختگان از طرف ترکمانان آمده عرضه داشتند که پسران امیر قرایوسف دل بر مرگ و تن بر جنگ نهاده‌اند و عنان طغیان به دست عصیان داده می‌گویند:

بیت

ز مرگ ار بترسی بنه خود و ترک که جنگ او کند کو نترسد ز مرگ و چون جمشید خورشید از ایوان زرافشان به خلوتسرای مغرب خرامید و جمال آسمان‌افروز روز در نقاب شب تیره نهان گردانید و عرصه عالم جولانگاه سپاه زنگ آمد و جیش حبش از پشت کره خاک روی به ذروه افلاک نهاد و عقل دوربین در وادی اندیشه سرگردان گشت و وهم تیزتک در بیدای ضلالت گرفتار شد مبارزان طرفین و دلاوران جانبین به رسم طلایه از هردو سپاه آگاه بودند و شب تا روز به شرایط پاس قیام نمودند.

روز دیگر که سلطان جهانگشا و خسرو عالم‌آرای خورشید بر سبز خنگ فلك سوار شد و تیغ لعل پیکر از نیام برکشید و سپر زرّین از روی سپهر زنگاری برآورد، حضرت خاقان سعید فرمود که سپاه ظفرپناه به عزم رزم سوار شدند و طبل حرب فروکوفتند.

بیت

جهان خسرو آهنگ پیکار کردبه بدخواه بر چشم بدکار کرد

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۵ ز غریدن کوس خالی دماغ‌زمین‌لرزه افتاد بر کوه و راغ

خروشیدن کوس رویینه‌کاس‌نیوشنده را داده از جان هراس و در این‌روز سپاه ظفرنشان به عظمتی روان شد که از رماح نیزه‌وران بر صحن صحرا بیشه‌ها عیان بود و از عکس تیغ خون‌افشان روی هوا پر شهاب درفشان می‌نمود و سپاه ترکمان چون ذرات آفتاب بسیار و به‌سان قطرات امطار بی‌شمار.

همه چون شیر و پیل قوی‌یال و بزرگ‌هیکل و مثل پلنگ و نهنگ خارادل و آهنین جگر و مانند ببر و گرگ الماس‌چنگ و فولادبر.

بیت

سپاهی چو آشفته‌پیلان مست‌همه نیزه و گرز و خنجر به دست

گرفته سپرها ز چرم نهنگ‌برافکنده بر گستوان بر پلنگ در برابر آمدند. هردو لشکر چون دو کوه پولاد صف کشیدند و چون بحر اخضر از باد صرصر در تموج آمدنـد. فضـای لشـکرگاه از جوشن و زره‌دار آهنین شـد و هوای رزمگاه از برق تیغ و صاعقه سـنان آتشین گشت و آن دو لشکر قیامت‌اثر درهم آمیختنـد و به نیزه و شمشیر باهم برآویختند. از آواز کوس و نقاره گوش گردون کر شد و از فغان اسبان و غریو دلیران و نعره نره شیران زلزله در کوه و غلغله در گروه افتاد. میرزا رستم

بیت

عـدو شکار چو رستم جهانگشـای چـو آرش‌خردپرست چو دستان هنرنمـای چو نیرم به اتفـاق امیر ابراهیم جهانشاه در آن معرکه شجاعتی نمودند که روان رستم‌دستان بر جان ایشان آفرین خواند و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر محراب ترخان هم از دست راست

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۶

بیت

به نوک سـنان و به تیر خدنگ‌ربودنـد از روی خورشـید رنـگ و از جوانغـار امیر علاء الـدین علیکای کوکلتاش و امیر جلال الـدین فیروز شـاه و امیر فرمـان شـیخ جـای خود نگـاه داشـته دست راست مخـالف بر ایشان حمله کرد و امیر بوته و خواجه محمـد مشـرف سمنانی و جمعی را که در سالاری دستی نداشتند پیش راندند. تراکمه آن گوشه را مفت دانسته تنی چند به درجه شهادت رسانیدند و خواجه محمد نیز بساط زندگی طی کرد.

بیت

چنین است تا بوده گردان سپهر که بانوش زهر است و با کینه مهر از صدمات و حملات نزدیک بود که تراکمه گوی ظفر به چوگان تصرّف به هوگاه (؟) مقصود رسانند و چند قطار شتر رانده با خود فتحی تصوّر کردند. در این حال حضرت خاقان سعید فرمود که در میان میدان خرگاه طهارت خانه زدند و به عزم ادای نماز چاشت که مدهٔ العمر آن حضرت وظیفه داشت از سمند عالم نورد فرود آمد و به تأنی تمام طهارت کامل ساخته در نماز شروع نمود و به کمال خضوع و خشوع نماز ادا فرمود و روی نیاز بر زمین اخلاص نهاده و دست امید به سوی آسمان گشاده از حضرت بی‌نیاز فتح و نصرت طلبید و چون دانست که تیر دعایش به هدف اجابت رسید پای دولت در رکاب سعادت درآورد و باز در مستقر قول قرار و آرام گرفت.

و امیر صائب‌تدبیر غیاث الدین شاهملک ملازم رکاب عالی بود. درین وقت صورت خوب در آیینه اندیشه او رو نمود و به مقتضی الحرب خدعهٔ فرمود که نقاره بشارتی زده آوازه درانداختند که امیرزاده اسپند را گرفتند و شاهزاده میرزا بایسنغر چون از تفرقه دست چپ آگاه شد از قنبل قول به‌سان شهسوار انجم با جمعی دلاوران نامدار که به تیغ آبدار و پیکان آشتبار دمار از دشمنان بادپیمای خاکسار برآورند عزم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۷

آن طرف نمود و حضرت خاقان سعید فرمود که پنج هزار سوار برگستوان‌دار

مصرع

گردان نامجوی و دلیران نامدار

به مدد شاهزاده رفتند و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بی‌چون روان شد و سپاه نصرت شعار به یکبار در جنبش آمد و نائره قتال و جدال التهاب و اشتعال یافت.

قطعه

شعله رمحت شهاب ثاقب آمد روز جنگ‌کاز شیاطین اعادی می برآوردی دمار

احتراق انجم سیاره ثابت کی شدی‌گر نرفتی ز آتش تیغ تو بر گردون شرار پردلان را کار از تیر و کمان به تیغ و سنان رسید و بر اطراف معرکه خون چون رود سیحون و جیحون روان بود. اولاد امیر قرایوسف و امرای ترکمان بر گمان آن‌که آلات حرب و استظهار بسیار داشتند خود را به خیال محال مرد نبرد می‌پنداشتند.

چون ظهور لشکر منصور و قوت دولت سپاه ظفرپناه معاینه دیدند رخسار امیدشان تیره و چشم امل خیره ماند و امیرزاده اسکندر هرچند سعی کرد که لشکر خود را یاسامشی کند نتوانست و به ضرورت عزیمت هزیمت کرد و چون سایه از شعاع آفتاب و تذرو از چنگل عقاب گریزان شد و بسیاری از تراکمه در قید اسار گرفتار شدند.

بیت

سر رایت شاه بر شد به ماه‌ز غوغای دشمن تهی گشت راه

ز هرسو کشان دشمنی چو نهنگ‌به گردن در افسار یا پالهنگ

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۸ گروهی که چون پیل کردند زورفتادند چون پیل در پای مور

چو خصمان گرفتار خواری شدندبسی در میان زینهاری شدند و آفتاب دولت حضرت خاقان سعید بر اوج سلطنت لامع شد و ماه رایت نصرت از مطلع سعادت طالع گشت و آن حضرت حصول این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود از محض عنایت پروردگار دانست و سجدات شکر به‌جای آورد و فتح‌نامه‌ها به اطراف ممالک ماوراء النهر و ترکستان و خراسان و زابل و کابل و سیستان و هندوستان و مازندران و فارس و عراق بل تمام آفاق ارسال فرمود و شکر مواهب الهی به واجبی ادا نموده و

لشکر منصور غنایم نامحصور گرفتند.

بیت

ز بس غارت آوردن از بهر شاه‌غنیمت نگنجید در عرض گاه

همه روی صحرا پر از خواسته‌به گنجینه‌ها گوهر آراسته و این فتح همایون نشان غره شعبان* در موضع الشکرد که یخشی گویند روی نمود.

و آن حضرت روز دیگر کوچ فرمود و در راه نظر سلطان عالم‌ستان بر اسیران ترکمان افتاد.

بیت

ببخشود بر سختی کارشانز شمشیر خود داد زنهارشان و بر مصداق

شعر

احسن الی الناس تستعبد قلوبهمفطال ما استعبد الأنسان احسان حکم اطلاق آن‌همه فرمود و آن حضرت از راه خوی منتصف شعبان به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۱۹

دار الملک تبریز رسید و مردم تبریز را که بیم غارت بود آسیبی نرسید و رعایا به یمن عدل و احسان در اوطان خویش به امن‌وامان بودند.

ذکر معاودت از مملکت آذربایجان به صوب ولایت

چند روز به مساعدت بخت فیروز دار الملک تبریز مستقر سریر خلافت آمد و اهالی آن‌جا شرایط خدمتکاری و مراسم جانسپاری به جا آوردند و رای عالم‌آرا که خورشید جهان‌افروز از فروغ آن نور و ضیا به طریق التماس اقتباس نماید اقتضای آن فرمود که رایات ظفرآیات به عزم معاودت نهضت نمود و اوایل رمضان خاقان سپهر آستان به سلطانیه آمد و ملوک و حکام آذربایجان را رعایت و عنایت فرمود و امثله و احکام همایون ارزانی داشته رخصت مراجعت فرمود و خاقان ظفرقرین در حدود قزوین لشکرهای فارس و عراق را اجازت داد و میرزا ابراهیم سلطان به راه درگزین متوجه فارس شد و میرزا رستم بهادر عازم اصفهان گشت و همچنین به ولایت یزد و کرمان و کاشان سرداران به موجب فرمان‌روان گشتند و آن حضرت از ملک ری به سبب گرمی هوا چند روزی به شبگیر گذشت و امیر الیاس خواجه را با لشکر گران در ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم گذاشت و موکب ظفرنشان اواخر رمضان به مملکت خراسان درآمد و نویین اعظم امیر شاهملک اجازت یافته از راه استراباد به خوارزم رفت و آن حضرت بر عادت معهود در هرشهر و مملکت زیارت مشایخ و اکابر فرمود و از روحانیت اهل اللّه استمداد نمود و از حسن اتفاق، در وقت عزیمت آن حضرت غره شوال سنه ثلاث و عشرین در مزار مورد الأنوار قطب الأولیاء و المحققین شیخ سعد الملهٔ و الدین الحمّویی قدس سره نزول فرمود و هنگام مراجعت غره شوال سنه اربع در همان منزل مبارک نزول اقبال واقع بود و آن حضرت در نیشابور به سعادت زیارت اکابر مشرف شد و از آن‌جا به جانب مشهد مقدس معلی عزیمت نمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۰

شعر

سلام علی التّرب الّذی ضمّ جسمه‌فیا نعم مشهور و یا نعم مشهد و شرف آن روضه مبارک و بقعه متبرک دریافت و انوار آن بر روزگار فرخنده آثار تافت و نوزدهم شوال در دار السلطنه هرات مرکز دایره دولت و اقبال آمد و اکابر و اشراف شرایط استقبال و مراسم تعظیم و اجلال به‌جای آوردند و نثار و پیشکش به تقدیم رسانیدند.

بیت

مخالف‌شکن شاه فیروزبخت‌به فیروزه فالی درآمد به تخت

بزرگان شهر آفرین خواندندبر آن گوهری گوهر افشاندند

همه شهر و کو را بیاراستندکه دیدند از او آنچه می‌خواستند

ذکر قضایا که بعد از استقرار در دار السلطنه هرات ظهور یافت

چون موکب ظفرنشان از یورش عراق و آذربایجان به دولت و سعادت معاودت نمود و رایات نصرت آیات در دار السلطنه هرات استقرار فرمود، ایلچیان هندوستان از پیش والی دهلی خضر خان رسیدند و پیش از یورش آذربایجان خضر خان التماس نموده بود که حضرت خاقان سعید قاصدی به جانب او فرستد و آن حضرت مولانا امیر خواجه را که به فصاحت بیان و طاقت لسان مشهور بود ارسال نمود و خضر خان فرستاده را رعایت بسیار نمود و تبرکات و بیلاکات در صحبت مولوی فرستاد و اساس دولت خود را به اظهار نیکو بندگی استحکام داد. از جمله عجایب آن دیار کرگدن آورده بودند حیوانی غریب شکل، عجیب هیئت، شبیه گاو و سمها شکافته. یک شاخ بر میان پیشانی و هیچ آلت جارحه بر پوست آن جانور

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۱

کارگرنه. و از پوست او سپر معتبر توان ساخت. اگرچه به جثه برابر گاو باشد. اما گویند با پیل جنگ کند و غالب آید. فی الجمله آن جانور را به صنعتهای غریب از گردون و غیره به دار السلطنه هرات رسانیدند.

و محمد طیب که از قراباغ اران به موجب نشان عازم مصر و شام شد، چون به مصر رسید سلطان شیخی وفات یافته بود و مظفر تاتار صاحب‌اختیار آن دیار شده ایلچی را رعایت نمودند و عرضه داشت نوشتند که اگر موکب همایون عنان دولت به صوب این مملکت معطوف فرماید آنچه وظایف دولتخواهی باشد به‌جای آورده شود و محمد طیب اواخر شوال به دار السلطنه هرات رسید و عرضه داشتهای اکابر آن بلاد به عرض رسانید.

و سلطان قوشچی که هم از جانب قراباغ به جانب دشت قبچاق رفته بود و محمد خان او را رعایت فرموده و اظهار دولتخواهی نموده در ماه ذی قعده بازآمد و صورت اخلاص خان عرضه داشت.

ذکر قضایای ماوراء النهر و ولادت میرزا عبد الرحمن

میرزا الغ بیک در اوایل محرم سنه اربع و عشرین به هوای جانور پرانیدن عازم بخارا شد و چون شهباز خاطر همایون از نشاط شکار و پرانیدن شاهین و شانقار فراغت یافت موکب منصور به دستور معهود در ظاهر بلده فاخر قشلاق فرموده و جمعی ایلچیان از جانب ولایت تبت رسیده میرزا الغ بیک همه را رعایت فرمود و اجازت مراجعت نمود و حضرت وهاب بی‌منّت و فیاض بی‌ضنت جناب الغ بیک را فرزند سعادتمند ارزانی داشت و هشتم محرم جهان به نور حضور او مشرف شد و موجب نشاط و سبب انبساط آمد و نام همایون میرزا عبد الرحمن معین شد.

بیت

به فرزانه فرزند شد سربلندکه فرخ بود گوهر ارجمند

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۲

و ششم جمادی الأولی از مغولستان خبر آمد که محمد اغلان مخالف را قهر کرده پادشاه است و هفتم ماه ابو اللیث از اندگان آمده احوال آن طرف به عرض رسانید واغدی نوکر پیر محمد اغلان و نوکر صدر اسلام رسید و امیر ارسلان خواجه ترخان از ولایت

سوران آمـد و در ماه رجب علی کمریت و ابو اللیث نوازش یافته به جانب انـدگان به موجب فرمان بازرفتند و امیر جهانشاه ولد امیر قمر الـدین رسـیده از آمـدن خـدابردی خبر داد و تربیت یـافت و هفتم شوال نوکر ابو اللیث خبر جنگ مخالفان و گرفتاری مراجق و دیگران رسانیـد و نوکر محمـد سدیـد از سولقـان خبر آورد که پسـران پولادتمور که از محاربه جته گریخته بودنـد گرفتار شدنـد و میرزا الغ بیگ اواخر ذی قعـده عازم بخارا شـد و زمسـتان گذرانیده بهار سـنه خمس عزیمت خراسان فرمود و به دولت ملازمت پدر بزرگوار و خاقان کامگار استسعاد یافت.

وقایع سنه خمس و عشرین ذکر لشکر کشیدن میرزا ابراهیم سلطان به جانب خوزستان

اشاره

چون مملکت خراسان بل ممالک جهان به حسن و یمن عاطفت حضـرت خاقان سعید در غایت رفاهیت بود و هیچ آفریده را خلاف آن حضـرت در خـاطر خطور نمی‌نمود، لاـجرم قلم فرخ رقم در اوایـل این سـال احوال سـایر بلاـد و دیـار به نظر اهـل اعتبـار خواهد رسانید و نخست قضایای فارس و خوزستان در این داستان گفته شود.

ان شاء اللّه تعالی.

میرزا ابراهیم سـلطان چون از یورش عراق و آذربایجـان به دار الملـک شـیراز معاودت نمود و اکابر و اشـراف اطراف مملکت فارس رسم تهنیت به‌جـای آوردنـد و حکام خوزسـتان بـدانچه متوقع بود اقـدام ننمودنـد و در قواعـد خـدمتگاری متقاعـد بودنـد، شاهزاده جـوانبخت به صـوب خوزسـتان نهضت فرمود و لشـکر دریـا موج انجم فوج به ولاـیت خوزسـتان درآمـده حویزه و دزفول را مسـخر ساختند و بقایای رعایا پناه به قلعه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۳

شوشتر بردنـد و سپاه منصور قلعه را محصور سـاخت و حکـام آن دیار به مـدافعت روزگار می‌گذرانیدنـد و ایلچی فرسـتاده در ذی الحجه سـنه اربع و عشـرین به درگاه عالم‌پناه که ملجأ سلاطین روی زمین است رسید و تظلم و استغاثت نمود که ما بنده و خدمتگار این درگـاهیم و خلاف حکم از ما حرکتی صادر نشـده درخواست آن‌که سفارشـی به جانب میرزا ابراهیم سـلطان عنایت فرماینـد تا لشکر فارس ترک محاصره شوشتر نمایند. بعد از آن از فرموده این درگاه تجاوز ننماییم و مال دهیم و به لشکر آییم. آن حضرت

مصرع

به فریاد آن دادخواهان رسید

نشـان همـایون به جـانب فرزنـد سـعادتمند فرسـتاد. مضـمون آن‌که: «چون رعایـای خوزسـتان وظایف خـدمتکاری به جا آورنـد آن مملکت را به شرایط مقرره به ایشان گذاشته عازم شیراز شوید».

شـاهزاده به موجب فرموده عمـل نمود و رعایـای خوزسـتان به شـروط وفا ننمودنـد تا در این سال خمس و عشـرین باز میرزا ابراهیم سلطان، با لشکر گران متوجه خوزستان شد و آن مملکت را قهرا قسرا مسخر کرد و رسوم بدعت و قواعد فساد برافتاد و اساس دین و دولت استحکام داد و سکّه و خطبه به نام و القاب همایون آرایش یافت و آوازه فتح ولایت خوزستان به مسامع جهانیان رسید.

آمدن شاهان بدخشان به درگاه سلاطین‌پناه

شاه سـلطان محمود و شاه ارغون شاه روی امید به درگاه آسمان رفعت آوردند و سیم صفر به دار السلطنه هرات رسیده به وسیله امرا به مجلس همایون درآمدند و حضرت خاقان سعید شاهان را اعزاز و تکریم نمود و در جرگای ملوک و امرا جای ایشان تعیین فرمود

و ایشان صبح و شام به آداب ملازمت قیام می‌نمودند و در ضمیر منیر آن حضرت حسن اعتقاد می‌فزود تا عنایت حضرت شامل احوال

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۴

شاهان شده فرمان فرمود که امرای کبار مهمات شاهان ساخته‌وپرداخته همه را تشریفات فاخره پوشانیدند و اجازت مراجعت یافته به ولایت خود بازگشتند.

ذکر نهضت همایون به جانب زاوه و محولات و عزیمت میرزا بایسنغر به طرف طوس

حضرت خاقان سعید، زمستان به دولت و سعادت، در دار السلطنه هرات گذرانید و اوایل حوت موافق اواخر ماه صفر به طرف ولایت زاوه و محولات نهضت فرمود و چند روز به مساعدت بخت فیروز به شکار و قوشلامشی اشتغال نمود و جناب میرزا بایسنغر به موسمی که نسیم صبا مسیح‌آسا داعیه احیا داشت و باد فروردین بر اوراق سبزه و ریاحین نقش نگارخانه چین می‌نگاشت و سحاب روی لاله آتشین به به آب لطافت می‌شست و در اطراف باغ و بوستان نمودار درفش کاویان و گنج شایگان می‌رست عزم جانب ولایت طوس و مشهد مقدس معلی فرمود و چون بادپای در مرکب پای‌باد درآورد و عنان به سمند آب سیر آتش گهر داد و خاقان کامکار و شاهزاده نامدار هرطرف که رایات برافراختند صحرا و بیابان را از شکاری خالی ساختند. باز زره‌پوش چون تیر از شصت شاه جهانگیر می‌جست و در پرواز با گردون همراز می‌شد و از صدای جلاجل کوه و صحرا پرآوازه می‌کرد و به زخم شهپر مرغ تیزپر از بالای گردون به زیر می‌انداخت و فضای هوا از طیور بازمی‌پرداخت و آن حضرت چند روز متعاقب صید و شکار فرمود و بعد از فراغت معاودت فرمود و نهم ربیع الأول به مستقر دولت فرود آمد و در همین روز میرزا الغ بیگ که از ماوراء النهر عزیمت نموده بود به هرات رسید.

آمدن میرزا الغ بیگ به خراسان

در سال مقدم مسطور است که میرزا الغ بیگ قشلاق در بخارا فرمود و چون فصل بهار به اقبال اعتدال لیل و نهار زینت باغ و گلزار شد و کوه و دشت نمودار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۵

بهشت برین گشت

بیت

چمن حکایت باغ بهشت می‌گویدنه عارف است که نسیه خرید و نقد بهشت میرزا الغ بیگ به رسم تهنیت مقدم همایون که از یورش عراق و آذربایجان به دولت و سعادت معاودت نمود و در مستقر خلافت اقامت فرموده متوجه خراسان شد و اکابر ماوراء النهر مثل جناب شیخ الأسلام خواجه عصام الدین و خواجه نظام الدین که چون ماه و آفتاب از مزید القاب استغنا دارند و خواجه ابو الفضل خواجه ابو اللیث ملازم شاهزاده نهم ربیع الاول به دار السلطنه هرات رسیدند و به دولت دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف گردیدند و جناب میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس و مشهد بازآمده برادران در بارگاه پادشاه عالم‌پناه به دیدار یکدیگر شادمان شدند و میرزا الغ بیگ به شکرانه آن‌که حضرت خاقان سعید به سلامت و سعادت به مستقر دولت و سلطنت رسید طوی پادشاهانه ترتیب نمود و امرای سپاه و اعیان درگاه را به عنایات پادشاهانه اختصاص فرمود و قرب دو ماه در ملازمت حضرت به دولت گذرانید و اجازت معاودت یافته عنان عزیمت به صوب ماوراء النّهر معطوف گردانید و پای دولت در رکاب سعادت آورده بر سمند عالم نورد سوار شد.

بیت

چون فلك عالم نورد و چون قمر منزل گذارچون ثوابت رهنمای و چون عطارد کاردان و به مدت یک هفته از دار السلطنه هرات به خطه فردوس‌مانند سمرقند رسید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۶

مصرع

بهشت روی زمین خطه سمرقند است

ذکر ولادت میرزا ابو القاسم بابر بهادر میرزا بایسنغر

در این سال، هفتدهم رجب شاهزاده میرزا ابو القاسم بابر در احسن ساعات و ایمن اوقات از کتم عدم به عالم وجود آمد. انوار مولد همایونش ساحت عالم روشن ساخت و گلزار روزگار به سعادت ولادت او طراوت گلشن یافت. میرزا بایسنغر به فرح و نشاط اسباب عیش و عشرت ترتیب نمود و حضرت خاقان سعید و ارکان دولت را طوی به عظمت فرمود و چندگاه از صبح تا شام و از شام تا بام خواص و عوام ابواب مسرت گشادند و خلایق دست‌افشان و پای‌کوبان قدم بر بساط نشاط نهادند.

و چون خاطر همایون را از بزم عشرت فراغت روی نمود، اندیشه صوابنمای به تدبیر امور ملکی التفات فرمود و امیر یوسف خواجه و امیر سیدی را با سه هزار سوار نامدار به معاونت و امداد امیر الیاس خواجه فرستاد که به اتفاق از آن حدود برخبر باشند و عراق عجم را ضبط نمایند.

و آخر شعبان، نوکران امیر خلیل اللّه شروانی و امیر سیدی احمد شکی به دار السلطنه هرات رسیدند و عرضه داشت و پیشکش به موقف عرض رسانیدند و آن حضرت فرستادگان را تربیت فرمود و اجازت مراجعت نمود.

مصرع

غرق انعام و کرم سوی وطن رفتند باز

ذکر ولادت میرزا محمد قاسم بن میرزا محمد جوکی

مبشران سعادت بشارت دادند که اختر سلطنت از مطلع اقبال طلوع کرد و کوکب دولت از افق پادشاهی برآمد و غره رمضان جهان از فروغ طلعت میرزا محمد قاسم روشنی یافت و عرصه عالم از نور ظهور او رونق دیگر گرفت و میرزا محمد جوکی را نهال آمال و امانی و ثمره شجره شادمانی از وجود آن موجود که سرالأولاد ثمرة الفؤاد بود برآمد و از طلعت همایون و غره میمون آن نور دیده روشنایی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۷

چشم جان افزود و میرزا محمد جوکی طوی به عظمت ترتیب نمود و ارکان دولت و اعیان حضرت را انعام و اکرام فرمود.

ذکر آمدن ایلچیان که به مملکت خطای رفته بودند و شرح غرایب و عجایب آن دیار

در وقایع سنه اثنتین و عشرین مذکور است که حضرت خاقان سعید ایلچیان، مقدمهم شادی خواجه، نامزد مملکت خطای فرمود و میرزا بایسنغر سلطان احمد، غیاث الدین نقاش را ارسال نمود و به تأکید تمام خواجه غیاث الدین را گفته بود که از آن‌روز که از دار السلطنه هرات بیرون رود تا به روزی که بازآید، در هرشهر و ولایت آنچه بیند از چگونگی راه و صفت ولایت آن بلاد دیار و اطوار ملوك نامدار روز به روز به طریق روزنامه ثبت نماید. در این سال، یعنی خمس و عشرین فرستادگان یازدهم رمضان به هرات

رسیدند و بیلاکات و تنسوقات پادشاه خطای به عرض رسانیدند و حکایات غریب و کلمات عجیب از اوضاع و رسوم آن ممالک تقریر کردند و چون خواجه غیاث الدین مضمون آن ولایات و حکایات بی‌غرض و تعصب نوشته بود، زبده و نقاره آن سخنان ثبت افتاد و العهدة علی الرّاوی و در این مقام شرح این کلام به نوع بسطی اختتام خواهد یافت.

ایلچیان شانزدهم ذیقعده از دار السلطنه هرات روان شدند و نهم ذی الحجه به بلخ رسیدند و از کثرت بارندگی تا غره محرم سنه ثلاث و عشرین در بلخ ماندند و از آن‌جا روان شده بیست و دوم به سمرقند رسیدند و میرزا الغ بیک پیشتر ایلچیان خود سلطانشاه و محمد بخشی را با جمعی خطاییان فرستاده بود. ایلچیان خراسان در سمرقند توقف نمودند تا ایلچی میرزا سیورغتمش، ارغداق و ایلچی امیر شاهملک، اردوان و ایلچی شاه بدخشان، تاج الدین جمع آمدند و به اتفاق ایلچیان خطای عاشر صفر از سمرقند بیروند رفتند و از تاشکند و سیرام و آشپره گذشته یازدهم ربیع الآخر به ایل مغول درآمدند و خبر یافتند که اویس خان قصد شیراغلان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۸

کرده الوس به‌هم برآمده و باز خبر صلح و تسکین فتنه رسید و امیر خداداد که صاحب‌اختیار آن دیار بود به ایلچیان رسیده استمالت داد و پیش اویس خان رفت و ایلچیان هیژدهم جمادی الأولی به موضع بیلغوتو که از حساب محمد بیک بود رسیدند و چندان توقّف کردند که داجیان و نوکران شاه بدخشان ملحق گردیدند و از بیلغوتو کوچ کرده بیست و دوم از آب کنگر گذشته بیست و سیم محمد بیک حاکم الوس را دیدند و پسر محمد بیک، سلطان شادی گورکان داماد شاه جهان بود که دختر دیگر او را میرزا محمد جوکی داشت و بیست و هشتم به جلگای یلدوز از ایل شیر بهرام درآمدند و در آن بیابان بی‌پایان با آن‌که آفتاب در سرطان «۹۱» بود آب دو انگشت یخ می‌بست.

و هشتم جمادی الأولی خبر آمد که پسران محمد بیک داجی را که ایلچی اویس خان بود غارت کردند. ایلچیان متوهّم شده با آن‌که اکثر ایام باران و ژاله بود از دره‌ها و کوهها به سرعت گذشتند و آخر ماه به شهر طورفان رسیدند* و در این شهر، بیشتر بت‌پرست بودند و بتخانه بزرگ داشتند و در پیشان صفّه صورتی بزرگ بود و می‌گفتند صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آن‌جا کوچ کرده پنجم ماه به قراخواجه رسیدند و دهم ماه خطاییان آمده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان نوشتند و نوزدهم به قصبه اتاصوفی فرود آمدند و آنجا یکی از خاندان مصطفوی و فرزندان مرتضوی، خانزاده تاج الدّین از سادات ترمذ داماد امیر فخر الدین حاکم مسلمانان قامل بود لنگری ساخته و لنگر اقامت انداخته.

و بیست و یکم رجب به شهر قامل رسیدند و در این شهر امیر فخر الدین مسجد عالی و معبد متعالی ساخته و در غایت تکلف پرداخته بود و کافران نزدیک مسجد بتخانه‌ای داشتند که بر اطراف آن بتان خرد و بزرگ به صور بدیع نگاشته بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو بر یکدیگر حمله کرده نمودند و منگلی تیمور بایری جوانی

---

(۹۱). یعنی تیرماه، ماه اول تابستان بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۲۹

صاحب‌جمال حاکم قامل بود.

و از آن‌جا بیست و پنج، راه چول و بادیه قطع کرده به هردو روز آب می‌یافتند و دوازدهم ماه شعبان، در اثنای بیابان، به شیر و گاو قطاس دوچار شدند و آن‌جا گاو چنان بزرگ می‌شود که گویند نوبتی سواری را از پشت زین به سر شاخ ربود و مدتی بر سر شاخ او بود.

مصرع

باشد سخنی غریب اگر راست بود

و چهاردهم شعبان به منزلی رسیدند که از آن‌جا تا سکجو که اول شهر خطاست ده‌روزه راه چول بود. جمعی خطاییان خبر ایلچیان یافته به موجب فرمان استقبال نمودند و به یک روز در مرغزاری صفه عالی ساخته و سایبانها افراخته و شیره‌ها و صندلیها نهاده و خوردنیهای غاز و مرغ و گوشت پخته و میوه‌های خشک و تر بر طبقهای چینی ترتیب داده بودند و زبر سر هرشیره نخلی بسته و سبزیها و خوانها آراستند و در آن بیابان طویی مرتب ساختند که در شهرها میسر نشود و چون از طعام فارغ شدند، انواع مسکرات در کار آوردند و همه‌کس را گوسفند و آرد و جو و مایحتاج دادند و اینها را به احترام تمام پیش ایلچیان فرستادند و نسخه گرفتند که ایلچیان هرکس چند نفر نوکر دارد و داجیان حجت گرفتند که زیادت نگویند که هرکس که دروغگوی شد او را وقعی نمی‌ماند و بازرگانان در سلک نوکران منتظم شده خدمت می‌کردند و نسخه به این تفصیل بود:

امیر شادی خواجه و گوگجه دویست نفر. سلطان احمد و غیاث الدین صد و پنجاه نفر. ارغداق شصت نفر. اردوان پنجاه نفر. تاج الدین پنجاه نفر و ایلچیان میرزا الغ بیک رفته بودند و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان هنوز نرسیده و شانزدهم شعبان ایلچیان را خبر کردند که امروز دانک‌جی که حاکم آن سرحد است طوی پادشاهانه می‌دهد. ایلچیان به یورت او آمدند و خطاییان به صورت مربّع فرود آیند طناب در طناب. چنانچه هیچ آفریده به میان در نتواند آمد مگر از چهار دروازه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳۰

که بر چهار طرف آن مربع گذاشته‌اند و میان آن فضایی بزرگ و در میان فضا دکانی بلند ساخته مقدار یک جریب و خیمه بزرگ دو تیره خطایی در پیش شده مثل شاه‌نشینی دامنها برداشته و تالاری از چوب و سایبانها چنانچه یک جریب تمام سایه بود و در زیر دو تیره بزرگ، صندلی داجی نهاده از چپ و راست صندلیهای دیگر و ایلچیان بر جانب چپ و امرای خطا بر طرف راست نشستند و پیش ایشان تعظیم طرف چپ زیاده از طرف راست است.

مصرع

که شاه عادل دل در بدن بود سوی چپ

و پیش هریک از ایلچیان و امرا دو شیره نهادند. در یکی گوشت پخته و غاز و مرغ و میوه‌های خشک خطایی و در یکی کلیچه و نانهای خوب و نخلی از کاغذ و ابریشم به غایت خوشنما و در پیش باقی مردم هریک شیره‌ای بود و در برابر گورکه پادشاهی که بر مقامی بلند بود، خمها و خمرهای چینی و صراحیهای خرد و بزرگ و چینی و نقره بود و در چپ و راست گورکه مطربان ایستاده یاتوغن و کمانچه و پیپه و نی دو نوع که در سر و پهلو نفس کنند و تنبک و موسیقار و طبل دوروی بر سر سه‌پایه نهاده و صنج و چهارپاره و دهل همه را به اصول و نوا درآوردند و پسران صاحب‌جمال سرخی و سفیده مالیده و به‌سان دختران مرواریدها در گوش کشیده بازیگریها کردند که

مصرع

مثل آن در زمانه نتوان دید

و از این فضای گشاده تا چهار دروازه مردان جیباپوش نیزه‌ها در دست از دو طرف راه ایستاده پای از پای برنمی‌دارند و یساول حاجت نیست و مردم را در محل مناسب نشانده و کاسه داشته قوش و قراو دادند و خوردند. امیر دوسون حاکم دیوان کاسه داشت و صندوق نخل‌بندی با او می‌بردند. هرکه را کاسه دادند شاخچه نخل بندی بر سر دستار او زده مجلس را گلستانی ساخت و بازیگران از کاغذ مقوّا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳۱

صورت جانوران ساخته بر روی بسته بودند و به هیچ‌وجه روی و گوش ایشان نمی‌نمود و بر اصول خطاییان رقص می‌کردند و پسران همچون آفتاب صراحیهای شراب ناب در دست ایستاده و بعضی طبقهای نقل بر کف از فندق و عناب و چهار مغز و شاه‌بلوط

مقشّر و لیمو و سیر و پیاز در سرکه پرورده و تره‌های دیگر و خربزه بریده و هندوانه بریده در طبقی خانه خانه جداجدا بر کف نهاده. چون امیر کسی را کاسه می‌داشت، آن پسر طبق پیش می‌آورد تا هرنقل که میل کند تنقل سازد. دیگر لک‌لکی بزرگ به غایت شبیه ساخته‌اند، چنانچه پسری در درون او می‌رود و آن لک‌لک بر اصول پای می‌کوفت و هرطرف سر می‌جنبانید به نوعی که مردم حیران می‌شدند. آن روز تا شب مجلس عیش و نشاط در غایت خرمی و انبساط بود.

و هفدهم ماه شعبان به چول درآمده بعد از چند روز به قراول رسیدند و این قراول قلعه‌ای است محکم، اطراف آن کوه و راه آن‌چنان‌که از در قلعه درمی‌باید آمد و به دری دیگر بیرون رفت. ایلچیان به قلعه درآمده همه را شمردند و نام نوشتند و از قلعه بیرون گذاشتند.

و از قراول به شهر سکجو آمدند و داجیان ایلچیان را در یام خانه بزرگ که بر در شهر بود فرود آوردند و رخوت ایشان مجموع ستانده و به دفتر برده سپردند و مایحتاج از مأکول و مشروب و مفروش و مرکوب در یام خانه‌ها مرتب می‌داشتند.

هرشب کتی و دستی جامه خواب ابریشمین با یک خدمتگار فرمانبردار برای هرکس مقرر و مرتب بود.

و این سکجو شهری معظم و قلعه‌ای محکم است مربعی درست، بازارها گشاده. عرض بازار پنجاه گز شرع همه آب زده و جاروب کشیده. در خانه‌ها خوک اهلی و در دکان قصاب گوشت گوسفند و گوشت خوک پهلوی هم آویخته و در بازارهای ایشان چهارسوی بسیار و بر سر هرچهارسو طاقی از چوب مجّوزه بسته در غایت تکلف و کنگره‌های بر وی نهاده هم از چوب و مقرنس خطایی بسته و بر باروی شهر در هربیست قدم برجی سرپوشیده ساخته و چهار دروازه بر چهار دیوار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳۲

شهر برابر هم گشاده از غایت راستی نزدیک می‌نمود و از میان شهر تا دروازه راه بسیار بود و بر پشت هردروازه کوشکی دوطبقه خرپشته به رسم خطایی چنان‌که در مازندران. اما در مازندران به سفال بی‌رنگ پوشند و خطاییان به چینی پوشیده‌اند. و در این شهر چند بتخانه بود هریک قریب به ده جریب به غایت پاک و زمین آن از خشت پخته تراشیده فرش انداخته و خشت پخته آن به‌سان سنگ جواهر دارد و بر در بتخانه‌ها پسران خوش‌شکل ایستاده و صلای عیش و عشرت درداده مردم غریب را رهبری می‌کنند و از راه‌بری می‌کردند.

و این اول شهر خطاست و از این‌جا تا خان‌بالق که تختگاه پادشاه است نود و نه یام بود همه معمور. هریامی برابر شهری و قصبه‌ای و مابین یامها چند قرغو و کی‌دی‌فو. قرغو عبارت است از خانه شست گز بلندی و دایم ده کس در این خانه باشند و آن را چنان ساخته‌اند که قرغوی دیگر می‌نماید. چون قصه‌ای پیش آید مثل لشکر بیگانه فی الحال آتش کنند تا آن قرغوی دیگر دیده آتش کند. همچنین آتش می‌کنند تا در یک شبانروز سه ماهه راه واقف شوند که حالی واقع است و مکتوب مشروح متعاقب می‌رسد و در کی‌دی‌فو به دست یکدیگر داده می‌رسانند و کی‌دی‌فو عبارت از خانه‌واری چند است که در محلی ساکن گردانیده‌اند و یاساق و مهم ایشان آن است که چون مکتوب یا خبری رسد شخصی آماده ایستاده در حال به کی‌دی‌فو دیگر رساند و همچنین تا آن زمان که به پای تخت رسد و از کی‌دی‌فو تا کی‌دی‌فوی دیگر دو مره است و هرشانزده مره یک فرسنگ شرع است و جماعتی که در قرغو باشند هرده روز به نوبت ده کس آید و آن ده که آن‌جا باشند روند. اما جمعی که در کی‌دی‌فو باشند همانجا ساکن‌اند و خانه‌ها ساخته عمارت و زراعت دارند.

و از سکجو تا قمجو که شهری دیگر است بزرگتر از سکجو نه یام بود و دانک‌جی که بزرگتر داجیان سرحد بود در این شهر حاکم است و در هریامی چهار صد و پنجاه اسب و درازگوش یرغه برای ایلچیان می‌آوردند و پنجاه شست عرابه و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳۳

پسران که موکل اسبان بودند، ایشان را بافو گویند و موکلان درازگوش را لوفو و آنها که عرابه می‌کشند چینو و عرابه‌کشان بسیار

باشند که ریسمانهای عرابه گرفته بر دوش می‌برند. و در راه هرچند بارندگی و کوه باشد آن پسران عرابه‌ها از یام به یام می‌رسانند. هرعرابه را دوازده کس می‌برند پسران خوش‌شکل مرواریدهای دروغی خطایی در گوش و مویها بر سر گره زده و اسبان با زین و لجام و قمچی می‌آوردند و با فویان تا یام دیگر بر سر جلا و به‌سان پیکان به تعصب می‌دوند و در هریامی گوسفند و غاز و مرغ و برنج و آرد و عسل و دراسون و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده و تره‌ها می‌دهند و در هرشهر ایلچیان را طوی دهند و دیوان‌خانه را دوسون می‌گویند. در هردوسون که طوی باشد، اول پیش گورکه و به طرف تختگاه پادشاه تختی نهند و پرده‌ای آویخته و شخصی پهلوی تخت ستاده و نمدی بزرگ پاک در پای انداخته و امرا و ایلچیان بر بالای آن نمد و باقی مردم در پس پشت ایشان صف صف به‌سان مسلمانان در صفهای نماز ستاده و آن‌کس که بر پهلوی تخت باشد به زمان خطایی ندائی کند سه‌بار. بعد از آن داجیان سه‌بار سر بر زمین نهند و ایلچیان و مردم را نیز تکلیف کنند سه‌بار سر نهاده هرکس به سر شیره‌های خود رود و در این‌روز که دانکجی در قمجو مسلمانان را طوی می‌داد و دوازدهم رمضان بود، از ایلچیان درخواست کرد که طوی پادشاه است و شما را عزیز داشته چیز خورید.

ایلچیان درخواست کردند که در دین ما روا نیست. دانک‌جی ایشان را معذور داشته هرچه ترتیب کرده بود، به وثاقهای ایشان فرستاد.

و در این شهر قمجو بتخانه بود پانصد گز در پانصد گز و در میان آن بتی خسبیده پنجاه قدم طول آن بت و نه قدم طول کف پای او و دور کله سر او بیست و یک گز و بتان دیگر پس پشت او و بالای سر او هریک گزی و کمتر و بیشتر، صورت بخشیان هریک به مقدار آدمی همه چنان متحرک که گویی زنده‌اند و بر دیوارها صورتگریهای خوب کرده. این بت بزرگ خسپیده یک دست به زیر سر نهاده و یکی بر روی ران و او را مطلا کرده‌اند و نام آن شکمانی‌فو می‌گویند و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳۴

فوج‌فوج می‌آیند و پیش آن بتک سر بر زمین می‌نهند و در گرد آن عمارت همچون خانه‌های کاروانسرا بت‌خانه‌ها بود با انواع پرده‌های زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته بودند و در این شهر قمجوده بتخانه معظم بود.

و خانه‌ای دیگر ساخته بودند که مسلمانان آن را چرخ‌فلک می‌خوانند مثل کوشکی مشمن و از زیر تا بالا- پانزده طبقه و در هرطبقه‌ای منظرهای مقرنس خطایی و غرفه‌ها و ایوانها و بر گرد منظرها در افزینها و انواع صورت ساخته مثل تختی زده و پادشاهی نشسته و از چپ و راست، خادمان و غلامان و دختران ایستاده، در مجموع آن پانزده طبقه منظرهای خرد و بزرگ ساخته بودند و صورتهای بدیع پرداخته و در زیر آن کوشک صورت دیوان که آن را بر دوش گرفته‌اند و دور آن کوشک بیست گز بود و بلندی دروازه ده گز، همه از چوب تراشیده، امّا چنان مطلا کرده که گویی تمام طلاست و سردابه‌ای در زیر آن، میلی از آهن از زیر تا بالا در آن تعبیه کرده و یک سر میل بر کرسی آهن نهاده و سر دیگر بر سقف خانه‌ای که آن کوشک در آن‌جاست محکم کرده چنان‌که در سردابه به اندک حرکتی آن کوشک معظّم در حرکت می‌آید. مجموع نجّاران و حدادان و نقاشان عالم باید که از آن‌جا تعلیم صنعت گیرند.

و هرچند به خان‌بالق نزدیکتر می‌شدند، در شهرها و یامها طویهای ایلچیان زیادت می‌دادند و در این شهر قمجو رختها و چهارپایان ایلچیان را سپردند و به وقت بازآمدن همه را بازدادند و آنچه برای پادشاه آورده بودند از ایلچیان ستادند مگر شیر که میرزا بایسنغر فرستاده بود و پهلوان صلاح الدین شیربان خود به درگاه رسانید.

القصه هرروز به یامی و هرهفته به شهری می‌رسیدند تا چهارم شوال به آب قراموران که برابر جیحون بود رسیدند و بر آن آب پلی به زنجیر و بیست و سه کشتی بسته بودند هرزنجیر به سطبری ران آدمی ده گز از هرطرف بر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳۵

خشکی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهن هریک به سطبری میان مردی در زمین محکم کرده و زنجیرها بر آن استوار ساخته و کشتیها را به قلابهای بزرگ و زنجیرها استحکام داده و بر بالای کشتیها تخته‌ها انداخته و همه محکم و هموار ساخته ایلچیان بی‌زحمت عبور نمودند و در آن طرف آب قراموران شهر معظم بود.

ایلچیان را طوی دادند بیشتر از طویهای پیشتر و در این شهر بتخانه‌ای عظیم بود چنان‌که از سرحد خطای تا آن‌جا مثل آن عمارت ندیده بودند و سه خرابات و اختران صاحب‌جمال. اگرچه دختران خطایی بیشتر صاحب حسن‌اند امّا آن شهر را حسن‌آباد خوانند و از آنجا بر چند شهر دیگر گذشته. دوازدهم ذیقعده به آبی رسیدند در برابر جیحون و از آن‌جا به کشتی سلامت بگذشتند و از چند آب دیگر به کشتی و پل عبور نموده.

بیست و هفتم به شهر صدین‌فو رسیدند. شهر معظم و غلبه بسیار و بتخانه‌ای به عظمت و بتی جسیم از برنج ریخته و مطلّا کرده پنجاه گز در بلندی متناسب اعضای، بر اعضای او صورت دستها، بر کف هردست صورت چشمی و آن بت را هزار دست خوانند و در خطای شهرتی دارد و کرسی از سنگ خوب تراشیده که این بت و عمارت بر آن کرسی است و دیگر رواقها و منظرها و غرفه‌ها بر گرد او، چند آشام. آشام اول از کله پای او گذشته و آشام دوم به زانوی او نرسیده و دیگر از زانوی او گذشته و دیگری به میان رسیده و دیگری به سینه همچنین تا سر و سر آن عمارت متکلف به مقرنس درآورده و چنان پوشیده که مردم در آن حیران‌اند و هشت آشام است و در همه آشامها از درون و برون توان گردید و این بت را ایستاده ساخته‌اند و دو قدم او که هریک قرب ده گز باشد بر بالای دو تیغه ریخته ایستاده و آن خود نمی‌نماید و گویی معلق ایستاده. صد هزار خروار برنج تخمینا در آن عمل خرج شده باشد و دیگر بتکان خرد ساخته‌اند از گچ و رنگ‌آمیزی کرده و کوهها و کمرها از گچ نموده و در آن کوهها و کمرها و غارها و مغاره‌ها صورتگری کرده چنان‌که بخشیان و رهبانان و جوکیان در چله نشسته‌اند و ریاضت می‌کشند و قجقار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳۶

و تکه و ببر و پلنگ و اژدرها و درختان نموده و بر دیوارها صورتگریها کرده در کمال مهارت و عمارات اطراف در غایت لطافت و در این شهر نیز چرخ گردانی مثل قمجو اما از آن بزرگتر و به تکلفتر.

و همچنین هرروز چهار فرسنگ و پنج فرسنگ می‌رفتند تا هشتم ذی الحجه هنوز تاریک بود که به دروازه خان‌بالق رسیدند. شهری به غایت بزرگ چنانچه هر دیواری یک فرسنگ بود و بر دیوارهای دور شهر به سبب آن‌که هنوز عمارت می‌کردند، صد هزار خوازه بسته بود و هنگام صبح دروازه نگشوده بودند. ایلچیان را از برجی که عمارت می‌کردند به شهر درآوردند و بر در کریاس پادشاه فرود آوردند و بر در کریاس مقدار هفتصد قدم فرش سنگ تراشیده انداخته بود. پیاده از روی فرش گذشته به در اردو رسیدند. بر هرطرف در پنج پیل ایستاده و خرطومها به راه داشته.

ایلچیان از میان خرطومها. گذشتند و درون رفتند. قریب صد هزار آدمی، آن زمان که هنوز روشن نشده بود بر در سرای پادشاه بودند. چون ایلچیان درآمدند فضایی دیدند به غایت وسیع و جانفزای و هوایی بسیار لطیف و دلگشا و در پیش آن کوشکی کرسی آن سی گز و بر بالای کرسی ستونهای پنجاه گزی برپای کرده و عمارات بر بالای آن و طنبی ساخته شست گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه، میانی بزرگتر پشت دروازه چپ و راست گورگه و ناقوس نهاده آویخته و دو کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی به تخت برآید و قرب سیصد هزار آدمی بر درگاه جمع گشته بود و هزار مغنّی ایستاده و آواز بم و زیر باهم ساز کرده به زبان خطایی و اصول ایشان دعای پادشاه می‌گویند و دو هزار دیگر سلاحدار ناچخ و دورباش و زوبین و حربه و خشت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز در دست داشتند و بعضی بادبیزن خطایی و چتر گرفته و بر اطراف آن فضا خانه‌ها و صفه‌ها و ستونهای معظم بر کنار صفه‌ها و دیوار خانه‌ها مجموع شبکه و فرش سنگ تراشیده.

القصّه چون روشن شد، آنها که بر بالای کوشک منتظر پادشاه بودند گورگه و دهل و دمامه و سنج و نی و ناقوس فروکوفتند و آن

سه دروازه را گشادند و خلایق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۳، ص: ۳۳۷

درون دویدند و قاعده در دیدن پادشاه دویدن است. چون از این فضا به فضای دوم رفتند و آن نیز به غایت وسیع و دلگشا بود و در برابر کوشکی از اول به عظمت‌تر تختی آوردند مقدار چهار گز و گرد تخت مثلث همچو خرگاهی قسین گرفته از اطلس زرد، مجموع زرافشان خطایی کرده و نقوش خطایی سیمرغ و اژدره نموده و بر بالای تخت کرسی از زر نهاده و از چپ و راست خطاییان صف کشیده ایستاده اول امرای تومان و هزاره و صده به غایت بسیار. هریک را در دست راست تخته‌ای مقدار یک گز شرع طول و در عرض یک چارک و به غیر آن در جایی ننگرند و در عقب ایشان فزون از حد و شمار جیباپوشان و نیزه‌داران و بعضی شمشیرهای برهنه در دست. صفها راست ایستاده مجموع چنان خاموش که گویی یک متنفس این‌جا نیست.

و پادشاه از حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره پنج پایه بر تخت نهادند و بر بالای تخت صندلی از زر. پادشاه بر تخت برآمد و بر صندلی نشست. مردی میانه‌بالا محاسنی نه بزرگ و نه کوسه، مقدار دویست سیصد موی از میان محاسن چنان دراز که سه چهار حلقه در کنار پادشاه زده بود و از چپ و راست تخت، دو دختر ماهروی مویهای خود بر میان سر گره زده گردن و عارض گشاده و مرواریدهای بزرگ در گوش و کاغذ و قلم در دست منتظر که پادشاه چه فرماید.

هرچه بر زبان پادشاه گذرد قلمی کنند و چون در حرم رود نوشته به عرض رسانند.

اگر حکمی تغییر باید کرد، خط بیرون فرستند تا اهل دیوان بدان موجب عمل کنند. فی الجمله چون پادشاه بر تخت قرار گرفت و صفها از برابر روی پادشاه ایستاد ایلچیان را با بندیان دوشادوش پیش پادشاه بردند.

اول یارغوی بندیان پرسیدند. هفتصد کس بودند. بعضی دو شاخه بر گردن و بعضی دست و گردن در تخته و پنج شش را بر تخته دراز دربند کرده سرها از تخته بیرون و هریک را کسی موکّل. موی گناهکار گرفته منتظر تا پادشاه چه حکم فرماید. جمعی را زندان و بعضی را قتل فرمود و در مجموع خطا هیچ امیر و داروغه را

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۳، ص: ۳۳۸

حکم قتل نیست. هرکس گناه کرد گناه او را بر تخته پاره‌ای نوشته در گردنش آویختند با زنجیر و دو شاخه و هرچه حدّ گناه اوست در کیش کافری و به جانب خان‌بالق پای تخت روان کردند اگر یک ساله راه است جایی نمی‌تواند بود تا به آنجا نرسد.

بعد از آن ایلچیان را نزدیک تخت بردند به مسافت پانزده گز و امیری زانو زده، به خط خطایی احوال ایلچیان نوشته برخواند. مضمون آن‌که از راه دور از پیش حضرت شاهرخی و فرزندان او ایلچیان آمده‌اند و برای پادشاه تبرکات آورده و به پای تخت به سر زدن آمده‌اند. مولانا حاجی یوسف قاضی که از امرای تومان و مقربان پادشاه بود و از دوازده دیوان پادشاه یکی تعلق به او می‌داشت پیش آمد با چند نفر از مسلمانان زبان‌دان و ایلچیان را گفتند اول دوتاه شوید و بعد از آن سر بر زمین نهید. سه کرت ایلچیان سر نهاده پیشانی بر زمین نرساندند. بعد از آن مکتوب حضرت شاهرخی و جناب بایسنغری و باقی شاهزادگان و امرا را در پارچه اطلس زرد پیچیده به دو دست بلند گرفتند و قاعده اهل خطای آن است که هرچه تعلق به پادشاه دارد در زرد می‌پیچند. مولانا قاضی آمد و آن مکاتیب ستده به خواجه‌سرای که پیش تخت پادشاه بود داد و خواجه‌سرای پیش پادشاه برد و پادشاه گرفت و گشاد و دید و باز به خواجه‌سرا داد و پادشاه از صندلی فرود آمده بر تخت نشست و سه هزار جامه آوردند: هزار دگله و دو هزار قبا. و خویشان و فرزندان را قبا پوشانید و هفت نفر از ایلچیان نزدیک او آوردند: شادی خواجه و گوگجه و سلطان احمد و غیاث الدین و ارغداق و اردوان و تاج الدین. و ایشان زانو زده پادشاه احوال حضرت شاهرخی پرسید و بعد از آن پرسید که قرایوسف ایلچی می‌فرستد و مال می‌آورند؟

گفتند آری و داجیان نیز دیدند که ایلچیان او آمده بودند و مال آورده. دیگر پرسید که نرخ غله آن‌جا گران است یا ارزان و نعمت

فراوان؟ گفتند غله ارزان است و نعمت فراوان. گفت: آری. چون دل با خدای راست است حق تعالی نعمت فراوان ارزانی داشته. دیگر گفت ایلچی می‌خواهیم به قرایوسف فرستیم که آن‌جا اسبان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۳۹

خوب‌اند. در راه ایمنی هست؟. ایلچیان گفتند راه امن است. اگر حکم سلطان شاهرخ باشد. گفت آن را دانسته‌ام. از راه دور آمده‌اید. برخیزید و آش خورید.

و ایلچیان را به فضای اول بردند و هریک را یک شیره و صندلی نهادند و بر هرشیره چنانچه پیشتر گفته شده بود آش خوردند و ایشان را به یامخانه بردند و در یامخانه در هرخانه‌ای کتی خوب و بستر و بالش اطلس و کمخا و کفش کمخا در غایت نازکی دوخته و کوشکه و جنبلق و صندلی و منقل و جایگاه آتش و ده کت دیگر از چپ و راست با بستر و بالش اطلس و کمخا و زیلوچه‌ها و حصیرهای نازک هرکس را بدین نسق در یک خانه مقرر کرده و دیگ و کاسه و چمچه و شیره و هر روز ده کس را یک گوسفند و یک غاز و دو مرغ و هریک را دو من شرع آرد و یک کاسه بزرگ برنج و دو کلیچه بزرگ با حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و سرکه و نمک و تره‌های ملون و دو کوزه دراسون و یک طبق نقل و چند خدمتکار صاحب حسن بر دو قدم از بام تا شام و از شام تا بام.

روز دیگر نهم ذی الحجه هنوز شب بود که سچین آمد یعنی شقاول. ایلچیان را گفت برخیزید که پادشاه طوی می‌دهد و اسبان با زین آورده ایشان را سوار کرد و به اردوی پادشاه برد و ایشان را در کریاس اول نشاندند تا روز و آن زمان قرب دویست سیصد هزار آدمی جمع شده بودند. چون روز شد آن سه دروازه گشادند و ایلچیان را به پای تختگاه داد بردند و از برای پادشاه پنج‌بار سر بر زمین نهادند و پادشاه از تخت فرود آمده ایلچیان را بیرون بردند و فرمودند که خود را سبک کنید که در میان طوی به قضای حاجت بیرون نمی‌توان آمد. ایلچیان پراکنده گشته باز جمع شدند و درون رفته از کریاس اول و دوم که تختگاه داد است گذشته به کریاس سیم درآمدند. صحنی به غایت گشاده فرشهای خوب از سنگ تراشیده و در پیش آن طنبی بزرگ شست گز. روی اردو و کوشکها و روی عمارت و در خانه‌های خطاییان بر جانب جنوب باشد و درون طنبی تختی به عظمت نهاده از قد مردی بلندتر و از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۰

سه طرف نردبانهای نقره یکی از پیش و دو از چپ و راست و دو خواجه‌سرا ایستاده و بر دهان چیزی بسته، از کاغذ مقوّا تا بن گوش و باز تختی خردتر بر بالای آن تخت نهاده مثل صندلی اما بزرگتر. گوشه‌های بسیار دارد و متکا دارد و پایه‌های غریب و از چپ و راست مثل عودسوزی یا قبه‌ای که بر سر آن نهاده‌اند مجموع آنها از چوب مطلّا کرده‌اند.

مصرع

تو گفتی همه خود مجسم طلاست

مولانا قاضی گفت هشت سال است که این تخت طلا کرده‌اند و در این مدت هیچ از آن نسوده و دیگر ستونها و پله‌ها و چوبهای این عمارت از جوشه رنگ کرده و روغن داده که استادان ربع‌مسکون در آن حیرانند و شیره‌های طعام و نقل و نخلبندی پیش پادشاه نهاده و از چپ و راست تخت داجیان صاحب وجود ایستاده و ترکش و شمشیر بسته و سپر حمایل کرده و در پس پشت ایشان سپاهیان ناچخها گرفته و جمعی شمشیرهای برهنه داشتند و در طرف چپ که پیش ایشان زیاده از راست است جای ایلچیان بود. پیش امرا و هرکس که تعظیم کنند سه شیره نهند و از آن فرودتر دوتا به یک شیره و شاید که در آن روز هزار شیره مرتب بل زیاده پیش مردم نهاده باشند و دیگر پیش تخت پادشاه نزدیک پنجره طنبی گورگه بزرگ نهاده و شخصی بر بالای صندلی بلند ایستاده و پهلوی او اهل ساز منتظر و پیش تخت هفت چتر هفت رنگ و برون طنبی چپ و راست قریب دویست‌هزار سلاحدار ایستاده و برابر تخت مقدار گزوار که به کمان سخت اندازند مثل جنبلق ده گز در ده گز، دیوار آن از اطلس زرد و در درون آن

آش پادشاه ترتیب کنند و دراسون و هرگاه جهت پادشاه و دراسون آرند اهل ساز به یکبار آغاز ساز کنند و آن هفت چرخ‌زنان می‌آیند تا نزدیک تخت و آن آش یا دراسون را در حقه بزرگ نهاده‌اند و سرپوش هم از جنس حقه پوشیده. چون اینها مرتب شده ایلچیان برپای ایستاده دری از پس تختگاه در حرم بود و پرده بزرگ آویخته و طناب ابریشمین بر دو طرف بسته و سرهای طناب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۱

دو خواجه‌سرا گرفته و میان طناب بربکره‌ای بود که چون آن طناب را بکشند آن پرده پیچیده شود. به این نوع در باز شده پادشاه بیرون آید و سازها می‌نوازند.

چون پادشاه نشست همه خاموش شدند و بالای سر پادشاه به ده گز بلندی کلّه بسته بودند چون سایبانهای چهارده گزی از اطلس زرد و چهار اژدر که باهم در حمله‌اند بر آن باسمه زده. چون پادشاه قرار گرفت ایلچیان را پیش برده پنج کرت سر بر زمین نهادند و بازگشته به‌جای خود پیش شیره‌ها نشستند و غیر آن‌که بر سر شیره‌ها بود هرساعت آشها و گوشتهای بره و غاز و مرغ و دراسون می‌آوردند و بازیگران به بازی درآمدند. اول جماعتی پسران چون ماه به‌سان دختران سرخی و سفیده کرده مروارید در گوش و جامه‌های زربفت پوشیده و نخلها و گلها و لاله‌های ملوّن که از کاغذ رنگین و ابریشم بسته بودند بر دست گرفته و بر سر خلانیده بر اصول خطاییان در رقص آمدند و بعد از آن دو پسر ده ساله بالای دو چوب معلقها زدند و شخصی براستان خوابید و پای خود را بالا داشت و چند نی بزرگ پای او نهادند و شخصی دیگر مجموع آن نیها را به دست گرفت و پسری ده دوازده‌ساله آمد و بر بالای آن نی‌ها رفت. درازی هرنی هفت گز بوده باشد. آن پسر بر سر آن نیها انواع بازیها کرد و به آخر یک‌یک نی می‌انداخت تا یک نی ماند. بر سر آن معلقها زد و بازیها کرد و بعد از آن حرکات غریب ناگاه از سر نی خطا شد چنان‌که همه‌کس گفتند افتاد. آن شخص خفته بر پای جست و او را در هوا گرفت.

و از اهل ساز شخصی یاتوغن نواخت و دوازده مقام اصل نموده برخلاف اصول خطاییان و شخصی دیگر پیپه ساز کرد و دیگر موسیقار و باز هم از این با یکی یک دست بر یاتوغن و یک دست بر موسیقار و صاحب موسیقار یک دست بر موسیقار و یک دست بر پیپه و صاحب پیپه یک دست بر پیپه و یک دست بر سوراخهای نی و صاحب نی دهان بر نی و چار پاره در دست. مجموع بر اصول که خارج نبود.

و این مجلس تا آخر نماز پیشین برداشت و پادشاه بازیگران و گویندگان را هم در مجلس نقد انعام فرمود و پادشاه در حرم رفته ایلچیان را اجازت شد و در صحن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۲

این فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ و زغن و آقار و موسیچه میوه‌ها و ریزه‌ها که افتاده بود می‌ربودند و از آدمی نمی‌رمیدند و ایشان را کسی مزاحم نمی‌شد.

القصه از هشتم ذی الحجه سنه اثنتین و عشرین تا اوایل جمادی الأولی سنه ثلاث که مدت پنج ماه باشد ایلچیان در این شهر بودند و هرروز علفه‌ای که روز اول مقرر کردند به تمام به ایشان می‌رسید و چند کرت طویها کردند و در هرطوی بازیگران نوعی دیگر، بهتر از پیشتر بازیها کردند. فی الجمله روز دیگر طوی اول که عید اضحی بود- و پادشاه در شهر خان‌بالق از برای مسلمانان مسجدی ساخته است- ایلچیان و جمعی مسلمانان در آن مسجد نماز عید گزاردند و بعد از دو روز، ایلچیان را باز طوی داد و عظمت به نوعی دیگر نمود و در هفدهم ذی الحجه جماعت گناهکاران را به سیاستگاه فرستادند و قاعده کافرکان خطایی در دفترها نوشته که از بهر هرگناهی چه عقوبت کنند و تفصیل انواع عقوبات و شرح و بسط در آن باب

مصرع

قلم نخواست که آن قبح بر زبان آرد

بنابرآن بیان نکرد و خطاییان در باب گناهکاران احتیاط بسیار کنند چنان‌که پادشاه را دوازده دیوان است. اگر شخصی به گناهی متهم شد و در یازده دیوان روشن گشت و در دوازدهم ثابت نشد، آن شخص را امید خلاص است و اگر شش ماهه راه یا زیاده به کسی حاجت است در مهم گناهکار تا تحقیق نمی‌شود گناهکار را نمی‌کشند و در حبس می‌دارند.

مولانا قاضی بیست و هفتم محرم پیش ایلچیان فرستاد که فردا سال نو است و پادشاه به اردوی نو درمی‌آید و قولی است که کسی چیزی سفید نپوشد که ایشان سفید در ماتم پوشند و شب بیست و هشتم نیمشب سچین آمده ایلچیان را به اردوی نو برد و آن عمارتی عالی بود بعد از نوزده سال تمام شده و آن شب هرکس در خانه و دکان چندان فنار و شمع و چراغ افروخته بود که گفتی مگر آفتاب برآمده است و آن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۳

شب زهر سرما شکسته بود. مردم را به اردوی نو درآوردند و از مجموع خطای و چین و ماچین و قلماق و تبت و قامل و قراخواجه و چورچه و دریا بار صد هزار آدمی در آن اردو بودند و پادشاه امرای ولایت خود را طوی می‌داد و ایلچیان را در بیرون تختگاه شیره‌ها نهادند و امرا را در درون بارگاه نشانده بودند و همچنان قریب دویست هزار آدمی سلاحها گرفته و بادبزن خطایی ملون و منقش هریک برابر سپری بر دوش نهاده پسران و بازیگران به طریقهای غیرمکرر در رقص و بازی. و صفت آن عمارت در عبارت نمی‌گنجد. فی الجمله از در بارگاه تا در بیرون یک هزار و نهصد و بیست و پنج قدم بود و در حرم کسی را وقوف نیست و از چپ و راست عمارت در عمارت و سرا در سرا و باغ در باغ مجموع سنگ تراشیده و خشت خراشیده که از خاک چینی پخته‌اند و مطلقا جوهر او به سنگ مرمر می‌ماند و مقدار دویست یا سیصد گز سنگ‌فرش که یک سر موی کج نشده و نپیچیده که گوئی به قلم جدول کشیده‌اند و سنگتراشی و نجاری و گلکاری و نقاشی و کاشیکاری در این بلاد کسی چون ایشان نتواند کرد و اگر استادان بینند انصاف دهند. فی الجمله نیمروز طوی آخر شد.

و نهم ماه صفر سحرگاه اسبان آورده ایلچیان را بردند و هشت روز بود که پادشاه از حرم بیرون رفته بود و هرسال پادشاه را عادت بود که چند روز حیوانی نمی‌خورد و پیش حرم نمی‌رفت و کسی را پیش خود نمی‌گذاشت و در خانه‌ای که هیچ صورت و بت نبود می‌رفت و می‌گفت خدای آسمان را عبادت می‌کنم. القصه آن روز بازگشته بود و به حرم می‌آمد با تجمل تمام. فیلان آرایش کرده پیش پیش و محفه مدور مطلاـ بر دوش و علمهای هفت رنگ و سلاحداران و پنج محفه دیگر آرایش کرده مطلّا بر دوش مردم و سازها که شرح نمی‌توان داد و مقدار پنجاه هزار آدمی از پس‌وپیش می‌رفتند و یک قدم از قاعده بیرون نبود و آواز هیچ متنفّس بر نمی‌آمد مگر سازها. پادشاه به حرم درآمده مردم به وثاقها رفتند.

و در آن ایام شب‌چراغ باشد. هفت شبانروز در درون کریاس پادشاه کوهی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۴

از چوب می‌سازند و روی چوب به شاخ سرو می‌پوشند چنان‌که گویی کوهی از زمرد است و صد هزار هزار چراغ تعبیه کرده‌اند و موشکها از نفط ساخته که چون یک چراغ برافروختند موشک بر آن ریسمانها دوید و به هرچراغ که رسید روشن ساخت چنان‌که به یک نفس تمام چراغها از بالای کوه تا پایان روشن می‌شود و در شهر در دکانها و خانه‌ها چراغ بسیار افروزند و در آن هفت روز گناه بر کسی نگیرند و پادشاه بخشش بسیار کند و باقی‌داران دیوان و بندیان را آزاد کنند و در آن سال منجمان خطایی حکم کرده بودند که از آتشی خانه پادشاه را ضرر رسد. بدان سبب شب چراغ نساخته بودند. اما امرا به وعده جمع آمده بودند. همه را طوی داد و انعام فرمود.

سچین سیزدهم صفر آمده و ایلچیان را برده در کریاس اول نشاندند و خلایق هردیار زیادت از صد هزار جمع شدند. و در کوشک اول تختی مرصع نهاده و درهای کوشک گشاده. پادشاه بر تخت نشست و خلایق زانو زده سر بر زمین نهادند و تختی دیگر آوردند

و در برابر پادشاه نهادند و سه کس بر بالای تخت برآمدند و حکمی که از پادشاه شده بود، دو کس آن یرلیغ را نگاه داشتند و یکی به آواز بلند برخواند چنان‌که خلایق شنیدند. اما به زبان خطایی بود و مردم ما فهم نمی‌کردند.

مضمون آن‌که دهم این ماه صفر سر سال ایشان بود و شب‌چراغ. پادشاه بندیان و گناهکاران و باقی‌داران را بخشید. مگر کسی که خون کرده بود. باقی را آزاد کردند و ایلچی تا سه سال به هیچ دیار نرود و نقل احکام به ممالک دیگر فرستادند.

بعد از خواندن حکم چتری بر سر حکم داشتند بر چوبی در زر گرفته و حلقه‌ای بر آن و طنابی از ابریشم زرد بر آن حلقه. آن حکم را از بالا فروگذاشتند و چتر بر بالای آن فرود می‌آمد و خلایق و مجموع سازها همراه آن از پیش کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا یامی که ایلچیان بودند و از آن‌جا نقل احکام به ولایات بفرستادند و چون پادشاه از کوشک بیرون آمد ایلچیان را طوی دادند.

و غره ربیع الأول، باز ایلچیان را طلب داشته پادشاه ده شانقار حاضر ساخت و فرمود که شانقار به کسی می‌دهم که برای من اسب خوب آورده است. سه شانقار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۵

به سلطان شاه ایلچی میرزا الغ بیک داد و سه به سلطان احمد ایلچی میرزا بایسنغر و سه به شادی خواجه ایلچی حضرت خاقان سعید و شانقاران به جانورداران خود سپرد.

و روز دیگر ایلچیان را طلب داشته گفت لشکر به سرحد ولایت می‌رود.

یراق کنید تا همراه به ولایت خود روید. و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش را گفت شانقار نیست که به تو دهم و اگر هم بود نمی‌دادم تا چنان‌که آن کرت از اردشیر نوکر میرزا سیورغتمش ستاندند، از تو نستانند. ارغداق گفت اگر پادشاه عنایت فرموده شانقار دهد کسی از من نتواند گرفت. پادشاه گفت تو این‌جا باش که دو شانقار می‌رسد به تو دهم.

و هشتم ربیع الأول، سلطان شاه و بخشی ملک را طلبیده انعام فرمود.

سلطانشاه را هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و بیست و چهار قلعی و لودلنک و شاد و دو اسب یکی با زین و صد چوبه تیر نی و پنج گیبر سه پهلوی خطایی و پنج هزار چاو و بخشی ملک را نیز مثل آن، اما یک بالش نقره کمتر بود و خاتونان ایلچیان را نقره نبود. اما نیمه قماشها فرمود.

و در آن روز ایلچی اویس خان رسید بوتاتیمور اتکانام با دویست و پنجاه نفر.

پادشاه را دیده که بر زمین نهاد و دیوانیان حرمت مجموع ایشان جامه‌دارهای پادشاهانه و علفه معین کردند.

و سیزدهم ربیع الأول ایلچیان را طلب داشته پادشاه فرمود که من به شکار می‌روم. شانقاران خود را بگیرید که اگر دیر آیم معطل نشوید و طعنه زد که شانقاران خوب می‌برند و اسب بد می‌آرند و شانقاران تسلیم ایلچیان کردند و پادشاه به شکار رفت.

و پادشاهزاده از طرف ولایت نمتای آمد و هژدهم ماه ایلچیان به دیدن او رفتند در طرف شرقی خانه پادشاه به طریق پادشاه نشسته بود و اطراف همچنان برآراسته و به همان دستور شیره‌ها نهادند و آش خورده متفرق شدند.

غره ربیع الآخر خبر کردند که پادشاه از شکار می‌آید پیشباز می‌باید رفت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۶

ایلچیان سوار شده در راه شنیدند که پادشاه روز دیگر می‌آید. از راه برگشته به وثاق آمدند و شانقار کبود سلطان احمد مرده بود و سجین آمد که امشب در بیرون باشید تا سحرگاه پادشاه را توان دید. چون سوار شدند بر در یام خانه مولانا قاضی ایستاده بود به غایت ملول. از ملالت استفسار نمودند. پنهان گفت اسبی که حضرت شاهرخی فرستاده و پادشاه در شکار بر آن سوار بود، پادشاه را انداخته و از این جهت قهر کرده حکم فرمود که ایلچیان را مقید به شهرهای شرقی ختای برند. ایلچیان بسیار ملول و محزون

گشته وقت سنت بامداد سوار شدند تا نیم چاشت مقدار بیست مره رفتند و به اردوی پادشاه که شب فرود آمده بود رسیدند.

مقدار پانصد قدم در پانصد قدم دیواری چهار قدم عرض ده گز بلندی هم در آن شب درآورده بودند- و دیوار قالبی در خطای زود می‌سازند- و دو دروازه گذشته بودند و از پس دیوار که خاک برگرفته‌اند خندقی شده بود و بر دروازه‌ها مردان کاری با سلاح بازداشته و بر گرد خندق، مردان با سلاح تا روز می‌گشتند و در درون آن از اطلس زرد و دو چتر مربع هریک بیست و پنج گز به چهار ستون برپای کرده و در گرد آن خیمه‌ها و سایبانها از اطلس زرد زرافشان.

و چون مقدار پانصد قدم به اردو رسیدند، مولانا قاضی فرموده ایلچیان پیاده شده هم آن‌جا باشند تا پادشاه برسد و خود پیش رفت. چون پادشاه رسیده فرود آمد لی‌داجی و جان‌داجی که به زبان خطا سرای لیدوخیکفو می‌گفتند ایستاده بودند و پادشاه در بحث گرفتن ایلچیان بود. لی‌داجی و جان‌داجی و مولانا یوسف قاضی سر بر زمین نهاده درخواست کردند و گفتند اینها را گناه نیست. اگر پادشاهان ایشان اسب خوب یا بد فرستند، بر پادشاه حکم نمی‌توانند کرد و اگر اینها را پاره‌پاره کنند پادشاهان ایشان را تفاوت نکند و نام پادشاه به بدی برآید و گویند پادشاه خطای با ایلچیان بی‌رسمی کرد. پادشاه را سخنان نیکخواهان پسندیده آمد و مولانا قاضی شادمان گشته ایلچیان را بشارت رسانید و گفت که حق تعالی بر این غریبان رحم کرد و پادشاه مرحمت فرمود و شیره‌ها آوردند که پادشاه فرستاده بود: گوشت خوک

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۷

با گوشت گوسفند آمیخته. مسلمانان ما نخوردند.

و پادشاه سوار شد بر اسب سیاهی بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیک فرستاده بود، عبای زربفت بر اسب انداخته و دو اختاجی از چپ و راست جامه‌های زربفت پادشاهی پوشیده جلا «۹۲» و اسب گرفته و اسب آهسته آهسته یک‌یک قدم بر می‌داشت و پادشاه قبای سرخ زربفت پوشیده و از اطلس سیاه غلافی دوخته و ریش در غلاف کرده و هفت عدد محفه خرد سرپوشیده در عقب بر گردن گرفته و در درون محفه‌ها دخترانی که با پادشاه در شکار بودند می‌آوردند و یک محفه بزرگ هفتاد کس برداشته می‌بردند و مقدار انداختن یک تغمار از یمین و یسار از پادشاه دور، سواران صف زده هیچکس یک قدم پیش و پس نمی‌نهاد و صفها چندان‌که چشم کار می‌کرد، هرصفی از دیگری بیست قدم دورتر تا در شهر صف زده می‌رفتند و در میان، پادشاه، با ده داجی و مولانا قاضی ولی‌داجی و جان‌داجی می‌رفت.

قاضی پیش آمد و ایلچیان را گفت فرود آیید و چون پادشاه رسد سرنهید. چنان کردند. پادشاه فرمود که سوار شوید. ایلچیان سوار شده همراه شدند. پادشاه گله آغاز کرده با شادی خواجه گفت تحفه و بیلاک و اسب و جانور که به هدیه فرستند باید که به غایت خوب باشد تا موجب ازدیاد محبت گردد. اسبی که تو آورده بودی در شکار سوار شدم. از غایت پیری مرا انداخت و دست من درد می‌کند و کبود شده.

بسیار طلا انداخته‌ام تا اندکی درد تسکین یافته. بعد از آن شانقاری طلبیده و یک کلنگ پرانید و شانقار گذاشته رسید و سه لگد زده گرفت و پادشاه فرود آمد و صندلی در زیر پای او نهاده بر صندلی دیگر نشست و سلطان شاه را آن شانقار داد و شانقار دیگر به سلطان احمد داد و شادی خواجه را نداد و سوار شد و نزدیک شهر، خلایق بسیار بیرون آمده پادشاه را به زبان خطایی دعا می‌گفتند و به تجمل تمام به شهر درآمد و ایلچیان به وثاقها رفتند.

---

(۹۲). همان کلمه که امروز «جلو» تلفظ می‌شود به معنای دهنه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۸

و رابع ربیع الآخر سچین آمده ایلچیان را برد و گفت امروز پادشاه سنکش انعام می‌دهد. پادشاه نشست و شیره‌های سنکشی پیش

خود جمع فرمود و فرمود که شیره‌ها بر یک طرف بردند و امرا را هم آن‌جا فرستاد چنان‌که پادشاه می‌دید. اول سلطان احمد را طلب کردند و شیره سنکشی داد و خواجه غیاث الدین و شادی خواجه را شیره نهادند و گوگجه و ارغداق و اردوان و تاج الدین بخشی را شیره‌ها معین شد و تفصیل شیره‌ها بدین موجب است:

شادی خواجه را ده بالش نقره و سی اطلس و هفتاد پارچه قلعی و طرقوولو و ساوکنکی و پنج هزار چاو و خاتون او را چاو و بالش نقره نبود، اما ثلث باقی قماشها بود.

و سلطان احمد و گوگجه و ارغداق را هریک هشت بالش نقره و شانزده اطلس و طرقوولو و ساوکنکی هریک را با خواتین نود و چهار وصله بود و هریک را دو هزار چاو.

و خواجه غیاث الدین و اردوان و تاج الدین بخشی را هریک هفت بالش نقره و شانزده اطلس و طرقوولو و ساوکنکی و قلعی و دو هزار چاو.

ایلچیان سنکشها گرفته به وثاقها رفتند و ایلچیان میرزا الغ بیک سنکشی گرفته بودند چنان‌که گذشت.

در این اثنا، از خواتین محبوبه پادشاه یکی را قضا رسید و اظهار نکردند تا ساختگی غریب تمام شد. هشتم جمادی الأولی خبر فاش گشت که حرم پادشاه درگذشت و فردا دفن خواهند کرد و در این شب از قضای الهی آتش از اثر برق به قصر پادشاه که نو ساخته بود رسید و در تمام آن افتاد و حدیث کذب المنجمون راست شد و بارگاهی هشتاد گز طول و سی گز عرض و استونها که در آغوش سه مرد نمی‌گنجید و لاجورد و حل و روغن کرده تمام بسوخت و از آن روشنایی شهر روشن شد و از آن‌جا به کوشکی بیست گز دورتر رسید و بارگاه حرم که در عقب آن کوشک بود و از آن به تکلفتر، آن نیز بسوخت و در اطراف آن قریب دویست و پنجاه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۴۹

خانه با بسی مرد و زن همه بسوخت و آن شب تا روز نماز دیگر، هرسعی می‌کردند آتش تسکین نمی‌یافت و پادشاه و امرا ملتفت آن نشدند که آن روز از روزهای نیک کیش کافری بود. اما پادشاه در بتخانه رفت و تضرع و زاری بسیار کرد و گفت خدای آسمان بر من غضب کرد و تختگاه مرا سوخت. من کاری بد نکرده‌ام و پدر و مادر نیازرده‌ام و بر کسی ظلم نکرده‌ام. و از این غصه بیمار شد. بدین سبب معلوم نشد که آن زن مرده را به چه نوع دفن کردند.

و طریق ایشان در دفن خواتین معظمه آن است که خواتین بر کوهی معین دخمه و مدفن دارند. هرگاه خاتونی را قضا رسد، به آئینی که رسم ایشان است بردارند و به دخمه سپارند. اسبان خاصه خاتون مرده را در آن کوه که دخمه باشد می‌گذارند که به سر خود می‌چرد و هرگز اسبان را کسی نمی‌گیرد و در آن دخمه بسیاری از دختران و خواجه‌سرایان می‌باشند و علفه ایشان پنج ساله بل زیاده پیش ایشان می‌نهند تا علفه تمام شده ایشان نیز تمام می‌شوند. با وجود این آیین، به سبب آتش معلوم نشد که آن میت را چون بردند.

و بیماری پادشاه زیاده شد. پسرش به بارگاه می‌نشست و ایلچیان را اجازت داده چند روز که جهت یراق راه در شهر بودند علفه ندادند.

منتصف جمادی الأولی ایلچیان از خان‌بالق بیرون آمده داجیان همراه بودند و به طریق رفتن، در بازآمدن به هریام که می‌رسیدند همه‌چیز با اولاغ و عرابه می‌دادند و در شهرها و قصبه‌ها طوی می‌کردند و می‌گفتند حرمت آن است که در وقت بازآمدن دارند تا محبت ثابت باشد. غره رجب به شهر نیکان رسیدند. حکام و کلانتران استقبال نموده بار ایلچیان باز نکردند به سبب حکم پادشاه با آن‌که قاعده چنان بود که بار همه‌کس را گشایند و احتیاط نمایند تا مثل چاو و غیر آن بیرون نبرند. روز دیگر طوی به عظمت داده تکلف بسیار کردند و روز به روز کوچ کرده پنجم شعبان به قراموران رسیدند و از آن‌جا هرروز به یامی و هرهفته به شهری رسیده

طوی می‌خوردند تا بیست و چهارم شعبان به شهر قمجو فرود آمدند و این قمجو آن شهر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۰

است که ایلچیان در وقت رفتن نوکران و چهارپایان خود را آن‌جا سپرده بودند. همه را به سلامت یافتند. اما به سبب ناایمنی راه مغولستان، دو ماه و نیم در آن شهر توقف شد و هفتم ذی قعده از قمجو بیرون آمدند و هفتدهم به سکجو رسیدند و ایلچی میرزا ابراهیم سلطان که از شیراز می‌آمد- امیر حسن- و ایلچی میرزا رستم که از اصفهان عزیمت نموده بود- پهلوان جمال- در سکجو به ایلچیان که از طرف خطای می‌آمدند رسیدند و راه را به غایت تباه نشان دادند و بدین جهت ایلچیان مدتی در سکجو مقام کرده منتصف محرم سنه خمس و عشرین از سکجو روان شدند و بعد از چند روز به شهر قراول آمدند. حکام قراول گفتند که قاعده اهل خطای آن است که چنانچه در وقت رفتن شماره و حلیه مردم را نوشته‌اند به وقت بازگشتن همان دفتر پیش آورده احتیاط نمایند و اگر تقصیر کنند به غضب پادشاه گرفتار شوند. القصّه احتیاط کرده هژدهم ربیع الأول از راه بی‌راهه بی‌آبه به مشقت تمام بیرون آمده نهم جمادی الأخری به شهر ختن رسیدند و از آن‌جا کوچ کرده ششم رجب به کاشغر فرود آمدند و بیست و یکم ماه از عقبه اندگان گذشته ایلچیان جمعی به راه سمرقند رفتند و باقی راه بدخشان اختیار کرده بیست و یکم ماه شعبان به حصار شادمان

مصرع

خوش‌وقت و شادمان رسیدند

و غره رمضان به بلخ آمدند و دهم ماه به درگاه عالم‌پناه حضرت خاقان سعید آمدند و شرح احوال به تفصیل و اجمال به موقف عرض رسانیدند.

و چون داستان ایلچیان خطای مشتمل بر انواع عجایب و غرایب و نسبت با اوضاع این ولایت در غایت غرابت می‌نمود، غزال مشکین خال قلم در صحرای آن رقم نافه‌گشای شد و خامه عنبرین شمامه به شمیم آن نسیم در مشام ایام عطرسای گشت فارغ از تعهّد صحت و بطلان و ساکت از تقبّل سود و زیان. و اللّه المستعان و علیه التّکلان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۱

تتمه قضایای هشتصد و بیست و پنج عزیمت حضرت خاقان سعید به جانب ولایت فراه

در این سال، ماه رمضان، از جانب آذربایجان خبر آمد که از سرداران ترکمان امیر دلو احمد ناگهان به سلطانیه آمد و آن حوالی و حواشی را خالی ساخت و به جانب تبریز راند. به آن قناعت ننمود و بار دیگر با گروه انبوه عازم سلطانیه شد و نوکر الیاس خواجه بهادر به مقابله و مقاتله پیش رفت و جنگ سخت کردند و دلو احمد تاب مقاومت نیاورده جریده بیرون رفت و نوکران او بسیار به قتل آمده جمعی به قید اسار گرفتار شدند و اموال او به دست تسلط و اقتدار سپاه ظفر شعار افتاد.

و دیگر از اطراف دشت قبچاق، از پیش محمد خان پادشاه ولایت اوزبک ایلچیان عالم شیخ اغلان و فولاد رسیده به وسیله امرای عظام جانوران و اسبان و سایر تنسوقات به موقف عرض رسانیدند و اظهار دولتخواهی نموده محل قبول یافت و آن حضرت ایشان را به اسب و زر و کلاه و کمر نواخته برای محمد خان تبرکات پادشاهانه روان ساخت و ایلچیان به موجب اجازت معاودت نمودند.

و آن حضرت فصل خزان به هوای جانور پرانیدن از دار السلطنه هرات دهم ذیقعده به جانب ولایت فراه نهضت فرمود و چون موکب دولت‌پناه به ولایت فراه رسید، حکام و گردنکشان ولایت سیستان و قندهار و کابل و غزنین تا حدود آب سند و نواحی هند به عزم زمین‌بوس متوجه درگاه عالم‌پناه شده تحفه‌ها و پیشکشها به محل عرض رسانیدند و به دولت پای‌بوس سر افتخار از سپهر برین گذرانیدند و آن حضرت همه را انعام و اکرام فرمود و رخصت مراجعت نمود و چند روز در آن ولایت به نشاط شکار گذرانید و عنان سمند جهان‌پیما به عزم معاودت معطوف گردانید و هفتم ذی الحجه در دار السلطنه هرات به باغ زاغان نزول اجلال

واقع شد و زمستان قشلاق هم آن‌جا اتفاق افتاد و در آن روز که موکب همایون در دار السلطنه هرات فرود

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۲

آمد، از جانب دار الملک شیراز، ایلچی شاهزاده اعظم میرزا ابراهیم سلطان رسیده خبر فتح تمامت خوزستان به موقف عرض رسانید و پیشکشها و تحفه‌ها گذرانیده محل قبول یافت و آن حضرت فرزند دولتمند را تحسین بسیار فرمود. فرستاده را انعام و اکرام تمام نمود و رخصت مراجعت ارزانی داشته معتمدی به جانب فرزند روان فرمود شکر مواهب الهی به‌جای آورد.

مصرع

آری به شکر نعمت حق می‌شود زیاد

وقایع سنه ست و عشرین عزیمت حضرت خاقان سعید به جانب سرخس و نهضت میرزا بایسنغر به جانب مشهد مقدس

چون فصل زمستان به آخر کشید و بشارت نسیم بهار به مسامع اهل اعتبار رسید و دیده‌وران فَانْظُرْ إِلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ «۹۳» از طراوت حسن فروردین و لطافت سبزه و ریاحین آگاه شدند و مرکبات طبایع از نشوونما در اهتزاز و مرغان خوش‌آواز در هرمرغزار در پرواز آمدند

بیت

به وقت صبح چو مرغ از بهار یاد کندصبوحیان را عیش سحر زیاد کند حضرت خاقان سعید اوایل حوت از دار السلطنه هرات به هوای جانور انداختن عزیمت ولایت سرخس فرمود و چون آفتاب لوای جهانگشا سایه همایون بر سر ساکنان آن ولایت انداخت و شاهباز مرحمت و عنایت بال اقبال بر مفارق ایشان متبسّط ساخت، از حدود ماوراء النهر و ترکستان تا اقصای مملکت مازندران تمام اکابر و اشراف و سرداران اطراف به اردوی همایون که مرکز دایره دولت و محیط

---

(۹۳). سورة الروم ۵۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۳

نقطه خلافت بود رسیدند و شرف بساطبوس یافته به عین عنایت بهره‌مند شدند و آن حضرت چند روز به دولت فرخنده و بخت فیروز در آن صحرای دلگشای به جانور پرانیدن التفات نمود و به عزم زیارت سلطان المشایخ، الطود الشامخ، صاحب السّیر و الطّیر، شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سرهما نهضت فرمود.

رباعی

جانا به زمین خاوران سنگی نیست‌کاز خون دل خسته بر آن رنگی نیست

در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست‌کاز دست غمت نشسته دلتنگی نیست آن حضرت به صدق و نیاز شرایط زیارت به‌جای آورد و فرزندان شیخ که از اکثر مشایخ آفاق به حسن مکارم اخلاق ممتاز و مستثنی‌اند خدمات شایسته به تقدیم رسانیدند و تمام اردوی همایون را به گوسفند و مایحتاج و تبرکات لایقه خشنود کردند و آن حضرت همه را انعام و اکرام فرموده صدقات و نذور گذرانید و منتصف ربیع الآخر به سرخس معاودت نموده به عزم ییلاق در متنزّهات بادغیس چند روز منزل ساخت و اواخر ربیع الآخر امیر خضر خواجه و خواجه بردی را مقرر فرمود که با لشکر گران عازم جانب ملک ری شده از آن حدود برخبر باشند.

و جناب میرزا بایسنغر که عزیمت ولایت طوس و مشهد مقدس معلی فرموده بود، زیارت سلطان خراسان علیه الرحمة و الرضوان با شرایط آن به‌جای آورد و از آن‌جا متوجه مرغزار رادکان گشت و چند روز به جانور پرانیدن اشتغال نمود. باز چون تیر از شست و دست شاه جهانگیر می‌پرید و در پرواز با نسر طایر همراز می‌گشت و یوز از کمین‌گاه برق‌وار می‌جست و در نشیب و فراز به‌سان

شیر حمله می‌آورد و آهوان را از چپ و راست می‌انداخت و دستها به خون خضاب می‌ساخت و چون صحاری از شکاری خالی شد، شاهزاده عزیمت ولایت مرو نموده کلنگ بسیار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۴

گرفت و چون جمشید خورشید از اوج شرف به شرفه‌گاه ماه رسید العود احمد خوانده سیوم جمادی الأولی در قراباغ بادغیس به اردوی اعلی ملحق شد.

بیت

گشتند شادمانه به دیدار یکدگرفرخنده آن پدر که چنانش بود پسر روز دیگر به موجب اجازت سلطان هفت کشور عزیمت نموده ششم ماه در دار السلطنه هرات به مقام باغ سفید که در فصل بهار خوشتر از وعده یار و خرم‌تر از وصل دلدار است،

بیت

به هرسو یکی آبدان چون گلاب‌شناور شده مرغ بر روی آب نزول اجلال فرمود.

مصرع

جهان ز عدل وی ایمن جهانیان خرّم

و حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس گذرانید.

و در آن اثنا، نوکر امیر شاهملک از جانب خوارزم رسید و عرضه داشت رسانید. مضمون آن‌که براق اغلان اردوی محمد خان را گرفته بیشتر الوس اوزبک مطیع و منقاد او شدند. و آن حضرت عزیمت معاودت نموده اواخر جمادی الأولی در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود.

قطعه

رسد به نه کره اکنون عنان شهر ز شادی‌چو دررسید به دولت رکاب خسرو اعظم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۵ به پناه جمله اسلام و پشت زمره ایمان‌مدار ملّت احمد مراد خلقت آدم و در این ایام بشارت رسانیدند که در احسن ساعات و ایمن اوقات هژدهم جمادی الأخری، باغ ملك را شجری بارور و چمن دولت را نهالی خوش ثمر پدید آمد.

بیت

اقبال خبر داد که بر طالع مسعوددر خانه خاقان معظم پسر آمد یعنی امیرزاده علی بن میرزا محمد جوکی بهادر به طالع سعد به وجود آمد و میرزا محمد جوکی را از ظهور قرة العین استظهار قوی روی نمود و اسباب عشرت و طوی پادشاهانه ترتیب فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط ساخته جهانیان از عاطفت پادشاهانه بهره‌مند شدند.

مصرع

شدند از قدم فرخش جهان همه شاد

و به موجب فرموده:

بیت

در این صندل‌سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی چون از مقدم شاهزاده علی مسرت تمام روی نمود، امیرزاده بوزنجر بن امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر بن امیر بزرگ تیمور گورکان از این مرحله فنا به دار بقا رحلت نمود و حضرت خاقان سعید به وثاق امیرزاده مرحوم فرموده بازماندگان او را طلب داشت و دلداری و رعایت نمود و گفت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۶

بیت

رضا به حکم قضا گر دهیم و گر ندهیم‌از این کمند نشاید به شیرمردی جست هرکه در ولایت خلقت خلعت قبای بقا پوشید عاقبت در معرض فنا افتاده بر عرصه‌ای که عرضه فناست چه اعتماد و بر مملکتی که قابل مهلکت است کدام اعتضاد.

مصرع

همان به که نیکی بود یادگار

امیرزاده محمد جهانگیر بن امیرزاده محمد سلطان که به عزّ مصاهرت حضرت خاقان سعید سرافراز بود، شاهزاده را از صبیه آن حضرت مولود عاقبت محمود، امیرزاده محمد سلطان در وجود آمد و دوازدهم رمضان جهان به یمن قدم فرخنده‌اش آرایش یافت و طوی به عظمت ترتیب نموده عالمیان به عاطفت پادشاهانه محظوظ شدند.

و حضرت خاقان سعید به آداب صیام قیام نمود و پنجم شوال به دولت و اقبال به صوب ولایت فوشنج و کوسویه به عزم شکار نهضت فرمود و یازدهم به دار السلطنه هرات بازآمده زمستان در مستقر دولت و سریر سلطنت قشلاق کرد و جناب میرزا بایسنغر به طریق قوشلامشی به جانب ولایت فراه رفت و چندگاه در ولایت فراه به نشاط و انبساط گذرانیده به دار السلطنه هرات آمد.

وقایع سنه سبع و عشرین و ثمانمائه معاودت حضرت از ییلاق بادغیس و آمدن میرزا بایسنغر از جانب مشهد و دیگر قضایا

اشاره

چون سلطان بدیع‌آیین ربیع سپاه سبزه و ریاحین به اطراف صحرا و بساتین کشید و بیدادگران خیل شتا پای عزم در رکاب رحیل آوردند، موکب اعلی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۷

غره ربیع الآخر به رسم جانور پرانیدن متوجه جانب سرخس شد و چند روز در آن ولایت نشاط شکار فرمود و عنان عزیمت به صوب ولایت بادغیس عود نمود و در آن ییلاق خسرو آفاق چندگاه بارگاه اقامت برافراشت و خاطر خطیر به ضبط و تدبیر مصالح ممالک مصروف داشت.

بیت

چو پرگار چرخ از بر کوه و دشت‌بر این دائره چند کرّت بگشت حضرت خاقان سعید عزم معاودت نمود و غرّه جمادی الأخری به باغ زاغان نزول فرمود و جناب میرزا بایسنغر که به جانب ولایت طوس و مشهد مقدس معلی رفته بود، چندگاه در مرغزار رادکان صید و شکار فرمود و چون خاطر همایون از نشاط شکار فراغت یافت عنان دولت و سعادت به صوب سریر سلطنت تافت و ششم جمادی الأخری به باغ سفید فرود آمد.

و امیر یونس که از امرای عظمای میرزا بایسنغر به مزید اعتبار و اشتهار داشت پانزدهم ربیع الأول در سنّ شباب وفات یافت و هم در این سال، پنجم ماه رجب، امیر اعظم حسن صوفی ترخان برادر مهد علیا گوهرشاد آغا عالم فانی را وداع کرده به دار بقا رحلت نمود و در گنبد مدرسه آن بلقیس عهد مدفون شد. مظهر کرم و مروت و معدن سخا و فتوت بود. رجای واثق که حق تعالی عوض نعیم دنیا اضعاف و آلاف نعیم اخری که وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى «۹۴» ارزانی فرماید.

ترویح روح او را ختمات کلام ملک علام و اطعام طعام به‌جای آوردند و خلف صدق او امیر محراب ترخان را که در بزم و بخشش ابر درفشان بود و در رزم و کوشش شمشیر رخشان می‌نمود، حضرت خاقان سعید عنایت فرمود و راه و رسم امارت دیوان اعلی که منصب پدر او بود به جانب امیر محراب تفویض نمود.

(۹۴). سورة الضحی ۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۸

مصرع

خوش بود جای پدر زان پسر

ذکر احوال ماوراء النهر و سبب عزیمت میرزا الغ بیگ گورکان به جانب ولایت مغولستان

سابقا در سنه ثلاث و عشرین مذکور شد که شیر محمد اغلان به سمرقند آمد و میرزا الغ بیک او را تربیت فرمود و او بی‌اجازت فرار نمود و میرزا الغ بیک او را گرفته بازآورد و باز عنایت نموده و اسباب سفر او ساخته به جانب مغولستان روان ساخت و شرح این سخن در موضع مسطور خواهد بود.

و چون شیر محمد اغلان به ولایت خود رسید، امرا اتفاق نموده او را به پادشاهی برداشتند و چون بر سریر سلطنت تمکن یافت، نخوت پادشاهی و فرط تکبر مزاج او را از قانون رعایت حقوق میرزا الغ بیک انحراف داد و علم بی‌نیازی بر بام گردون زد و از مکاتیب او عدول از جاده انقیاد معلوم شد.

و سبب مجدّد در مادّه مخالفت در این سال سنه سبع آن بود که پسر علی مکریت از ماوراء النّهر گریخته پناه به او برد و میرزا الغ بیک او را طلبیده شیر محمد اغلان او را نفرستاد. این معالی موجب آن شد که میرزا الغ بیک به جانب ولایت خجند عزیمت نمود و پانزدهم ذی الحجه سنه سبع در شاهرخیه قشلاق فرمود و فرمان همایون نافذ شد که لشکرهای اطراف ممالک ماوراء النهر و ترکستان به بلجار مقرر در موضع معیّن جمع آیند و امیر بری ملک و امیر شیخ ابو سعید با سایر امرا و تومانات در حدود اندگان زمستان گذرانیدند و همچنین امرای جوانغار امیر سلطان اویس برلاس و امیر خواجه یوسف و امیر توکل با لشکرها به موضع قراسمان به سر بردند و در خلال این احوال هلال فرّخ‌فال محرم هشتصد و بیست و هشت بر جهانیان واضح و لایح گشت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۵۹

وقایع سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه ذکر نهضت میرزا الغ بیک به جانب مغولستان*

اشاره

در زمانی که خسرو سیارگان از کاخ کیوان به ایوان برجیس آمد،

بیت

از چاه دی رسته به فن آن یوسف زرین بدنو از ابر مصری پیرهن اشک زلیخا ریخته

خیل سحاب از هرطرف رنگین‌کمان کرده به کف‌باران چو تیر بر هدف دست توانا ریخته و لشکر سرما از طلیعه سپاه بهار روی به انهزام آورد و نسیم جان‌پرور هوا لطف اعتدال پذیرفت و روزگار از قدوم فصل بهار طبیعت حیات گرفت جناب میرزا الغ بیک عزایم پادشاهانه که قرین قضا و قدر است و دواعی خسروانه که همنشین فتح و ظفر خواهد بود در حرکت آورد و بیست و هفتم ربیع الأول موافق هشتم حوت لشکرها مرتب داشته و رایت نصرت برافراشته به جانب مغولستان روان شد.

و در اثنای راه آگاهی یافت که بعضی از لشکر یاغی در حدود آشیره قشلاق کرده‌اند، رای جهان‌آرای که در اوایل حال نظر بر اواخر اعمال اندازد و در بدایت فکرت حساب خاتمت پردازد چنان اقتضا فرمود که جمعی از لشکر منصور بر سبیل ایلغار سرعت

نمایند و امیر لقمان و امیر ابوک بزرگ و امیر شاه ولی و امیر اویس قوچین با سپاهی

بیت

ره و رایشان رزم و کین ساختن‌هوا ریزش خون و خو تاختن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶۰

روان شدند به راهی که اندیشه بی‌رفیق توفیق از عرصه آن نتواند گذشت و وهم بی‌قرین تقدیر ساحت آن نمی‌یارد درنوشت.

بیت

نه هیچ ساکن و جنبان در او مگر انجم‌نه هیچ دایر و سایر در او مگر صرصر و بعد از ده شبانروز به رهنمونی بخت آگاه، ناگاه به ایلی رسیدند که سردار ابراهیم واریزن و اولجایتو بودند. چون لشکر فیروزی اثر بی‌خبر به سر ایشان درآمدند، سواران یاغی بیرون رفتند و ایل و الوس غارت یافته لشکر منصور غنیمت موفور گرفتند.

و بعد از دو روز، ابراهیم واریزن و جهانشاه قمر الدین خنجر کین از نیام عداوت کشیده به تیغ آبدار آتشبار به حرب فروریختند و چون شیر بچه به باد داده و مار دم‌بریده با ده هزار سوار شمشیرگذار روی به حرب آوردند و از این طرف امرای نامدار جوانغار و برانغار و قول به مردان جنگی محکم داشته در برابر خصم آمدند.

بیت

دو لشکر به هم برزدند از کمین‌تو گفتی زدند آسمان بر زمین

ز باریدن تیر همچون تگرگ‌ز هر گوشه برخاست طوفان مرگ و از جانبین به‌سان صرصر حمله‌های تند بردند و از طرفین بر یکدیگر حمله آوردند. سر سروران گوی میدان و پرچم سنان گشت و پیکر شمشیر زنگاری از شنگرف خون گونه لعل بدخشانی و یاقوت رمانی یافت. در این‌حال جمعی از دلاوران لشکر منصور عنان سبک و رکاب گران ساخته نیزه‌های مار کردار بر گوش تکاوران بادرفتار نهادند و نعره و خروش اللّه اکبر به اوج دو پیکر آورده بر مخالفان زدند و جمعیت ایشان پریشان ساخته و مخالفان روگردان شده به یکبار فرار نمودند و سپاه در عقب رفته ابراهیم و دو پسر او را به قتل آوردند و این واقعه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶۱

چهاردهم ربیع الآخر در مقام آق‌سو به وقوع پیوست و سپاه ظفر شعار غنیمت و اسیر بسیار گرفتند و میرزا الغ بیک به منزل آق‌سو رسید و امرای ایلغار تربیت و عنایت یافتند.

و در آن مقام مشورت نموده رای بر آن قرار گرفت که لشکرها به صورت مجموعی متوجه الوسهای قرامان شدند و از آب چو گذشته و به کوتل ابرکیتو برآمده به سرخاب رسیدند و از راه بلقون به پیش رفتند و به کیتوکوتل برآمده و میل کرده باره باری فرود آمدند و از آب جارون عبور نموده به عریان برکش در گوگ‌پنیه سراپرده همایون بازکشیدند. امیر خدای داد از امرای کبار آن دیار احرام درگاه شاهزاده ظفرشعار بسته شرف دستبوس یافت و به مزید اعزار و اکرام و تشریف و انعام مخصوص گشته، شاهزاده جوانبخت رعایت کبر سن او نمود و از رای پیر استکشاف احوال اطراف فرمود و به طرف شیر محمد اغلان روان شد و در تقوقو سیاهی سپاه یاغی دیدند.

جناب میرزا الغ بیک پانزدهم جمادی الأخری تعبیه لشکر فرمود و در جوانغار امیر ارسلان خواجه ترخان و برادرش امیر محمود و در قنبل امیر ابوک بزرگ مقرر شدند و در برانغار امیر لقمان و امیر هری ملک معین گشتند و قول لشکر مستقر نفس مبارک آمد و قراول قول امیر اسکندر هندو بوقا و ابراهیم ایکوتیمور و اویس قوچین و خواجه یوسف و مراد قوچین بودند و چند قشون مکمّل جهت کوماك معین شد که اگر دشمن روی به جایی آورد و یا رد یابد آن چند قشون مانند قضای آسمان و بلای ناگهان به سر مخالفان رسند و از آن طرف در برانغار پاینده بوقا و در جوانغار ملک صدر و در قول شیر محمد اغلان لشکر برآراستند.

دو لشکر چون بحر اخضر در جوش و خروش آمده متوجه یکدیگر شدند. از ابر کین برق نیزه و صاعقه تیر می‌جست و در فضای میدان تیغ و سنان می‌رست. کار از تیر و کمان به تیغ و سنان و دست و گریبان رسید. حمله گیراگیر و نعره هیاهوی برآمد. شیر محمد اغلان دانست که به ضرب راست کاری نمی‌شود، با امرای خود

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶۲

مقرر کرد که دست راست و چپ یکی شده به یکبار بر یک طرف حمله کرده تیرباران کنند. اگر صورتی روی داد فهو المراد و الّا گریختن را عذری باشد. بر این قرار جمع آمده لشکری زیادت از کواکب بروج و فزون از افواج یاجوج بر جوانغار لشکر ظفرشعار جمله حمله کردند. امیر ارسلان خواجه چون کوه ثابت ایستاده جای خود محافظت نمود و یاغی هرچند سعی کرد او را نتوانست جنبانید و میرزا الغ بیک چون آن صورت مشاهده نمود فرمود که تومانات هراول و کوماک «۹۵» از پیش صف قول گذشته به جوانغار پیوستند. چون صفوف لشکر منصور صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ «۹۶» استحکام یافت، جناب میرزا الغ بیک فرمود که سورن انداختند. غریو گورگه و آواز کرنای برآمد و از غریدن کوس حربی و نالیدن دمامه زلزله در کوه افتاد و سپاه ظفرپناه به یکبار حمله کردند. شیر محمد اغلان

بیت

بفرمود تا تیرباران کنندهوا چون تگرگ بهاران کنند یک فصل تیراندازی بهادرانه کردند. اما دولت ابد پیوند دشمنان را مجال نداد و چون تاب مقاومت نداشتند هزیمت غنیمت انگاشتند.

بیت

در شتاب از پوست بیرون می‌جهد مانند ماردر هزیمت هرکه را سهم تو باشد در قفا و علم شاهزاده جهان الغ بیک گورکان به حول یزدانی و تأیید ربانی ارتفاع یافت و آفتاب فتح و نصرت از مطلع عنایت تافت و لشکر منصور آن روز تا شب

---

(۹۵). همان است که امروزه کومک و بیشتر کمک نوشته می‌شود به معنای مددیاری.

(۹۶). سورهٔ الصف ۴. مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۳ ۳۶۳ وقایع سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه ذکر نهضت میرزا الغ بیک به جانب مغولستان * ..... ص : ۳۵۹

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶۳

غیر زدن و گرفتن و کشتن کاری نداشتند و شب‌هنگام سپاه فلک احتشام در موضع بای‌بات و تقوقو جمع آمدند و فرمان همایون نفاذ یافت که امیر داود ایلچی بوقا با ده هزار سوار در عقب گریختگان رفتند و آن‌جناب رکاب فلک‌سای به جانب ییلاق یلدوز که بهترین ییلاقهای آن نواحی است و در آن موسم از انواع ریاحین

مصرع

روضه‌ای بود از بهشت برین

به رسم ایلغار حرکت داد و غنایم بسیار به دست اقتدار لشکر نصرت شعار و جناب خسرو فیروز جنگ تیسیر این فتح از نتایج لطف یزدانی و سعادت آسمانی شناخت و رایات ظفر آیات به عزم معاودت برافراخت.

و موکب همایون از ییلاق یلدوز به موضع قرشی آمد و در آن موضع سنگ قاش را یافتند که پادشاهان قدیم از طرف خطای آورده بودند* و حضرت صاحبقرانی خواست که آن سنگ را به ماوراء النهر نقل کند و امیر جهانشاه را با چند هزار مرد آن‌جا گذاشت و او از نقل کردن آن عاجز شد و حضرت صاحبقران با تأسف می‌فرمود که چرا آن سنگ را نیاوردند. میرزا الغ بیک دو هزار مرد جلد بازداشت تا به گردون آن سنگ را به دار السلطنه سمرقند رسانیدند و آن‌جناب به جانب سمرقند بازگشته نوکران جهت تبلیغ

بشارت به درگاه سلاطین‌پناه فرستاد و اوایل شعبان این خبر سعادت اثر به هرات رسید و دغدغه‌ای که از جهت آن سفر بعید در خاطرها بود مرتفع گردید.

تتمه احوال هشتصد و بیست و هشت

در افتتاح این سال، میرزا بایسنغر به سعادت و اقبال به عزم قوشلامشی و شکار عزیمت ولایت سیستان فرمود و چند روز به مساعدت بخت فیروز در مملکت نیمروز، به نشاط شکار انبساط نمود و به عزم معاودت عنان سعادت معطوف ساخته هفتدهم محرم در هرات فرود آمد و زمستان در ملازمت حضرت خاقان سعید در

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶۴

دار السلطنه هرات قشلاق فرمود و اول بهار حضرت خاقان کامکار، عاشر ربیع الآخر، به رسم جانور پرانیدن متوجه ولایت سرخس شده میرزا بایسنغر عازم جانب طوس و مشهد مقدس معلی گشت و خاقان فریدون‌نشان و پادشاه گردون‌بارگاه، چندگاه در آن دو ولایت جانور پرانیده و یوز و سگ دوانیده و به عیش و خرّمی گذرانیده شکارها کردند و صیدها گرفتند و به دولت و سعادت به مستقّر سلطنت بازآمدند.

و آن حضرت اواخر جمادی الأخری، امیر یوسف خواجه بن امیر شیخعلی بهادر را با لشکری به جانب ملك ری فرستاد. و در این سال، هشتم ماه شعبان، امیر موسی رگمال وفات یافت و او را در زمان حضرت صاحبقران سوابق نیکو بندگی ثابت بود و در نوبت دولت آن حضرت خدمات شایسته به‌جای آورد و آن حضرت فرزندان و متعلقان او را تربیت و نوازش فرمود و راه و رسم او را به جانب ایشان رجوع نمود.

و در اواخر این سال، میرزا الغ بیک که از یورش مغولستان فتح و ظفر همعنان معاودت نموده بود عزیمت ملازمت پدر بزرگوار و خاقان روزگار فرمود و پانزدهم ذی الحجه به شرف دستبوس و کنار و آغوش استسعاد یافت و به دیدار یکدیگر شادمان و خرم شدند.

قطعه

زهی مبارك ساعت زهی خجسته زمان‌که کرد سلطان با خسرو زمان دیدار

زمانه را شده با عیش و خرمی الفت‌بهار را شده با باغ و بوستان دیدار و بر سلامتی ذات عدیم المثال شاهزاده بی‌مثال که از آن یورش بازآمده بود شکرها گفته صدقات به مستحقان رسانیدند و چند روز طویها داده شاهزاده متوجه ماوراء النهر گشت و شاهزاده محمد جوکی را همراه ساخته بیست و هفتم ذی الحجه از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶۵

دار السلطنه هرات عزیمت نمود و به یک هفته به سمرقند رسید.

و از بدایع وقایع این سال همایون‌فال تدوین کتاب بدیع‌آیین ظفرنامه است که خامه لطافت نگار ظرافت آثار الطف جهان اشرف ایران، دری برج فطانت و در درج متانت، مولانا شرف الدین علی الیزدی افاض اللّه علیه غفرانه ساخته‌وپرداخته و به قلم مشکین رقم نسیم عنبر شمیم به مشام خاص و عام رسانیده و رفعت سخن از ذروه جوزا گذرانیده

بیت

اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن‌او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند و آن کتاب لطافت انتساب در تمام ربع‌مسکون به قوت و دولت همایون قبول تمام یافته و پرتو التفات اکابر عالم بر آن نیّر جهان‌افروز تافته جزاه اللّه تعالی خیرا.

قطعه

من نمی‌دانم که این جنس سخن را نام نیست‌نی نبوت می‌توانم گفتنش نی ساحری
آن‌که پیش لفظ و کلکش باشد آن سحر حلال‌منشیان باشند چون گوساله نزد سامری
ساقیان لهجه او چون شراب اندر دهندهوش گوید گوش راهان ساغری کن ساغری و در بسط این سخن هم از منشآت آن ذات ملک صفات که وَ لَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَآتُ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ «۹۷» که در تعریف آن تالیف و توصیف آن ترصیف

(۹۷). سورة الرحمن ۲۴.

فرموده و الحق به خامه گوهرنثار آثار ید بیضا نموده سطری چند به تحریر خواهد پیوست.

رباعی

هربوی که از مشک و قرنفل شنوی‌از نکهت آن زلف چو سنبل شنوی
گر نغمه بلبل ز پی گل شنوی‌گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی و شرح کلام در آن مقام چنان سرانجام یافته که:

چون قوت دولت و مزید سعادت اقتضای ابقای آثار ارجمند و دوام ذکر جمیل و نام بلند می‌کند، زمره برگزیده آتَیْناهُمُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ «۹۸» که اشرف انام‌اند علیهم الصلوة و السلام در خلوتسرای خلت این موهبت کرامت منزلت را هنگام اجابت دعوت مسألت نموده‌اند و در عقد فواید مواهب دیگر انتظام نموده که رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ «۹۹» و ارباب علو همت که صحیفه محمدت ایشان به رقم انّ اللّه یحب عوالی الهمم مرقوم شده همواره در ادخار ذکر جمیل و انتشار نام نیک جهد مستطیع مبذول داشته‌اند و سعی بلیغ فرموده و به هرقرن و زمان و عهد و اوان در ابقای رسوم ستوده و ادامت آثار نموده به انواع وسایل و اصناف اسباب و ذرایع توسّل جسته‌اند و توصّل نموده و بی‌شبهه معلوم است که احوال و اوضاعی که به تمادی روزگار در هربلاد و دیار وقوع یابد تحقیق قصّه قصّه از آن بر سبیل تفصیل از دست کوشش و سعی جمیل کسی که قادر نباشد بر احضار مردم آن بلاد و دیار و ارسال کتب به اطراف و اقطار از برای استعلام و اخبار برنیاید و لهذا تواریخ دول ماضیه که به نظم و نثر عربی و فارسی در سلک ضبط و تدوین کشیده‌اند بغیر از واقعه‌ای چند و بعضی احوال بر سبیل اجمال

(۹۸). سورة الأنعام ۸۹.

(۹۹). سورة الشعراء ۸۴، ۸۳.

از آن مستفاد نمی‌شود و چون دولت حضرت صاحبقران و فرزندان عالیشان به کمال اختتام رسید و به منقبت آن مزیّت انجامید نسبت به دولتهای دیگر نداشت.

بیت

چه نسبت به کوه گران کاه رانه چون کرم شب‌تاب دان ماه را و از خصایص پیغمبر آخر الزمان که افضل و اکمل اولین و آخرین بوده علی ما قال اللّه تعالی ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ. «۱۰۰» پس در امت رفیع‌منزلتش که منشور قدر ایشان به توقیع معلای کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ «۱۰۱» موشّح و محلّی است از منقبت ارجمند ختم البته بهره‌ای باشد.

بیت

چو در سنبل چرد آهوی تاتارنسیمش بوی مشک آرد به بازار و بر بزرگان پوشیده نماند که کمال ختم آن تواند بود که هرچه از قبیل فضایل و کمالات باشد یکی از امت آن را به غایت کمال و نهایت تمامی رساند چنانچه مثل آن پیش از آن از دست قدرت

کسی برنیامده باشد و بعد از آن هم به آن نتواند رسید و چون از جلایل احوال و عظایم امور که نظام عالم و انتظام مصالح بنی آدم بی‌آن ممکن نیست خلافت صوری است که سلطنت عبارت از آن است هر آینه باید که آن منقبت ارجمند در این امت سعادتمند تا مدّ اقصی و غایت قصوی ختم رسد و چون تأیید آسمانی داعیه کشورگشایی و گیتی‌ستانی در خاطر خطیر سلطان جهانگیر جهانبان خاقان اعظم بدیع الشان، قطب الدنیا و الدین ابو المظفّر

---

(۱۰۰). سورة الأحزاب ۴۰.

(۱۰۱). آل عمران ۱۱۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶۸

امیر تیمور گورکان انار اللّه برهانه انداخت و در سال هفتصد و هفتاد و یک از عون الهی به سریر خلافت پادشاهی برآمد و به طریقی که تحقیق کرده به نقیر و قطمیر شرح‌پذیر شد. معظم معموره ربع مسکون به اندك زمانی در قبضه تسخیر و تصرف آورد و شغل عظیم سلطنت و جهانداری را به مرتبه‌ای رسانید که هرکه بر مضمون این کتاب بدیع انتساب مشتمل بر بیان واقع اطلاع یابد و از اخبار و آثار پادشاهان گذشته برخبر باشد به یقین داند که از اعاظم سلاطین سابق کسی را مثل آن دست نداده و نه قریب آن دست دهد. لاجرم تأیید آسمانی از سابقه عنایت صمدانی مقتضی آن شد که حضرت پادشاه خورشید رای سپهر اقتدار،

بیت

آن زبده فذلك و محصول هشت و چارآن بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار مغیث الحق و الدنیا و الدین ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان خلد اللّه سلطانه به نفس مبارك متصدی ضبط و تبیین احوال و آثار این دولت پایدار گشت و سایه التفات در دار الملك شیراز بر آن مهم شریف انداخت. چنانچه «صنف فی شیراز» به زبان راز از آن تاریخ بازمی‌گوید و داستان داستان جلیل و دقیق تفتیش و تحقیق فرموده به نوعی ترتیب داد و هرقضیه در محل خویش ایراد افتاد که تأمل در آن از مؤیدات سخنی است که در باب وصول این دولت به مرتبه ختم سبق ذکر یافته. چه وقایع متعدّد و اوضاع مختلف که در یك زمان هریك در مملکتی واقع شده همه را به‌جای خود به تفصیل شرح دادن بر وجهی که هرقصه‌ای از آن‌که اندیشه بر آن گمارند از مبداء تا مقطع به ترتیب معلوم شود، هیچ فاضل بارع در هیچ تاریخ رعایت امثال این دقایق التزام نکرده و در تفصیل و تکمیل قصه قصه و درستی و راستی به مثل این و نزدیك به این اتیان ننموده و چون نسخه به نظر اذکیا و دانشوران که نسخه‌ها دیده باشند درآید رواج این سخن به مبالغه احتیاج نیست و این تألیف منیف در اثنای مجالس عالیه که خاطر خطیر به سوانح مصالح ملك و ملت التفات

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۶۹

می‌فرمود از املای شریف قلمی شد. چنانچه در نسبت وضع این مؤلف به آن حضرت اصلا هیچ مداهنه نیست و محرّر این بیاض در ترشیح این ریاض بغیر از تنقیح و تهذیب عبارات و تصدیر بعضی داستانها به تشبیبی که در اصل تاریخ مدخلی ندارد و این سخنان از برای بیان واقع و تنبیه و چگونگی حال کتاب نوشته شد نه به قصد محمدت و ستایش. چه امثال اینها را در جنب کمالات آن ملك ملکی صفات وقعی چندان نباشد.

مصرع

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

و الحق نسبت تألیف آن کتاب بدیع انتساب به آن شاهزاده عالی‌جناب از کمال انصاف آن قدوه اشراف است.

مصرع

انصاف می‌دهیم چون او منصفی نبود

وقایع سنه تسع و عشرین عمارت مزار گازرگاه

هرسعادتمندی که به نور عنایت ازلی و فروغ هدایت لم یزلی در مجمع الأرواح تعارف و آشنائی یافته و عنان ارادت به طریق سعادت تافته هرآینه میل زیارت اهل اللّه نماید و در رونق و رواج و عمارات مزارات ارباب انتباه سعی بلیغ مبذول فرماید و از روحانیت اکابر استمداد همت شعار روزگار خود سازد و به میامن آن سر ارتفاع به معارج استعلا برافرازد.

بیت

کسی کاستعانت به درویش برداگر بر فریدون زد از پیش برد لاجرم از مواهب بخت فیروز هرروز انوار سعادت آثار بر وجنات احوال واضح گردد و هرساعت آیت عنایت بر صفحات کاینات لایح باشد، بنابرآن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۰

حضرت خاقان سعید، در محرم این سال همایون‌فال، بنیاد عمارت مزار مورد الأنوار آفتاب آسمان ولایت، قطب سپهر هدایت، مطلع انوار غیب، مشرق اسرار لاریب، واقف سرایر لاهوت، کاشف ضمایر ملک و ملکوت، مقبول بارگاه حضرت باری، قطب وقت خواجه عبد اللّه انصاری قدس اللّه تعالی روحه و کثر بین الصّدیقین فتوحه فرمود.

و طرح آن عمارت عالی رتبت و وضع آن اساس بدیع منزلت چنان واقع است که در پیشگاه که در جانب شرق باشد، صفه دیوان عالی رو به جانب مزار بزرگوار در غایت رفعت و کمال لطافت ساخته و در دو طرف آن صفه صفه‌ها و بر بالای آن صفه‌های دیگر و خانه‌های زیر و بالا در بلندی نزدیک به ایوان و در میان آن صفه عالی و در جانب شمال صفه‌ها و خانه‌ها و در میان جانب شمال صفه بزرگ و همچنین در جانب جنوب خانه‌ها و در میان آن صفه عالی و در جانب مغرب که فتح باب سعادت است صفه عالی رو به‌طرف مزار فایض الأنوار و در میان آن راهگذار و در دو جانب دهلیز که شمال و جنوب است دو جماعت خانه در غایت لطافت ترتیب داده. بیرون مزار بزرگوار در طرف مغرب کرسی رفیع بسته و ایوان همعنان آسمان ارتفاع یافته.

بیت

فروغ طلعت خورشید و چرخ زنگاری‌نمونه‌ای است ز ایوان قطب انصاری

چه بنگری طرف چرخ در بروج و نجوم‌بعینه مگر آن بقعه‌ای است پنداری مجموع آن عمارات عالی بعد از آن‌که به سنگ و آجر در غایت لطافت ساخته به کاشی و زرحلّ و لاجورد زینت یافته و خطها و شکلهای معقلی و کوفی و فارسی بسیار در اطراف و جوانب پرداخته‌اند. و حضرت خاقان سعید املاک بسیار و اسباب از وجوه شایسته بر آن مزار مکّرم وقف فرمود و مدة الحیوة الی ما شاء اللّه تعالی هرپنجشنبه که در اوایل ماه واقع تواند بود، زیارت و ملازمت آن روضه منور

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۱

نمود. رجای واثق است که همچنان‌که در دنیا سبب مزید دولت بود در سرای آخرت در درجات مغفرت و طبقات مرحمت خواهد افزود.

مصرع

بود دلیل سعادت محبت آن قوم

و در این سال، حضرت خاقان سعید زمستان در دار السلطنه هرات قشلاق فرمود و چون لشکر سرما روی به انهزام آورد و سپاه بهار استیلا یافت.

بیت

المنهٔ للّه که هوای خوش نوروزبازآمد و از جور زمستان برهیدیم رایات همایون دوم ربیع الثانی در عین اقبال و کامرانی عزم جانور

پرانیدن فرمود و رکاب عالی به جانب ولایت سرخس معاودت فرمود و در راه سرما و برف به نوعی قوی شد که زبان قلم و تحریر از شرح و تقریر آن عاجز است و بنان بیان از ادای آن متجاوز و چون موکب ظفرنشان به سرخس رسید و اطراف آن ولایت به یمن مقدم پادشاه عالم‌پناه مشرف گردید، چند روز، در اطراف و نواحی، جانور پرانیده شکار فرمود و از آن‌جا به زیارت مهنه مبارکه عزیمت نمود و از روحانیت سلطان طریقت صاحب السیر و الطیر، شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سرهما مدد خواسته.

مصرع

اعلام معاودت برافراخت

مصرع

و به ییلاق بادغیس آمد

و میرزا بایسنغر فصل خزان به جانب ولایت سیستان رفته بود و چند روز در اطراف مملکت نیمروز نشاط شکار فرمود و به دولت و سعادت باز فرود آمد و زمستان در باغ سفید به عشرت گذرانید و اول بهار عازم ولایت طوس و مشهد مقدس منوّر معلی شد و چندگاه در مرغزار رادکان و نواحی آن جانور پرانید و صحرا و هوا را از وحوش و طیور خالی گردانید و رایت مراجعت برافراخت و عاشر جمادی الأخری

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۲

دار السلطنه هرات را به یمن نزول همایون مشرّف ساخت و بعد از چند روز عزیمت اردوی اعلی نموده در ییلاق بادغیس به دولت ملازمت حضرت اعلی استسعاد یافت و میرزا محمد جوکی که ملازم برادر رعیت‌پرور میرزا الغ بیک به سمرقند رفته بود مراجعت نمود و آخر جمادی الأخری به دار السلطنه هرات رسید و جناب بایسنغری از ییلاق بادغیس بازگشته غرّه رجب به مستقر دولت آمد و حضرت خاقان سعید منتصف رجب در باغ زاغان نزول اجلال فرمود.

و از جمله وقایع این سال، وفات امیر مرحوم غیاث الدین شاهملک بود که از این وحشت‌آباد ملال به رحمت‌آباد آخرت انتقال نمود. امیرکبیر و صایب‌تدبیر بود و در زمان حضرت صاحبقران به خدمات شایسته موجه و منصب عالی یافت و چون آن حضرت در ناصیه او آثار دولت و نجاح و انوار سعادت و فلاح مشاهده فرموده میل تربیت او نمود و مبدأ عنایت درباره او با آن‌که هنوز در عنفوان شباب بود چنان بود که آن حضرت روزی او را در خلوت خاص طلب نمود و فرمود که امرا خون فلان پادشاه را درخواست کرده‌اند و من سخن ایشان نشنوده‌ام و باز به عرض خواهند رسانید و من منع خواهم کرد. باید که چون من سخن ایشان نشنوم تو دلیرانه زانو زده درخواست کنی و من ترا هی خواهم زد، برخیزی و پس روی و باز چون سخن در میان آید نترسی و پیش آیی و زانو زنی و چون امیر شاهملک چند نوبت زانو زد، آن حضرت فرمود که این سخن که امرا به من گفته‌اند نشنوده‌ام اگر حالا سخن این کودک نشنوم دل‌شکسته شود و در میان همسران شرمنده گردد. التماس درخواست او را قبول فرمود و به این نوع روز به روز او را تربیت می‌نمود تا به اعلی مدارج امارت رسید.

بیت

بدین امیدهای شاخ در شاخ‌کرمهای تو ما را کرد گستاخ و عنایت آن حضرت درباره او به مثابه‌ای بود که قولی فرمود که هرمملکت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۳

که فتح شود، هرده که او اختیار کند سیورغال او باشد و مدهٔ الحیوهٔ سیورغال او استمرار داشت و بسی بقاع خیر از مدارس و خوانق و مساجد و اربطه و حوضها در ممالک محروسه یادگار گذاشت و املاک خوب و مستغلات مرغوب وقف فرمود به تخصیص در مشهد مقدس که حالا مرقدش آن‌جاست تقبل اللّه تعالی منه.

و حضرت خاقان سعید را به حال او نوعی اهتمام بود که ولایت خوارزم را دربسته سیورغال او فرمود و او در آن ملک حسن معاش به جایی رسانید که سرکشان آفاق و گردن‌فرازان ولایت اوزبک و اطراف دشت قبچاق را ایل و منقاد گردانید و حضرت خاقان سعید در ولایت سرخس شنید که امیر مرحوم شب دوشنبه یازدهم ربیع الأول به جوار رحمت حق پیوست. از جهت قدمت او نیک دلتنگ شد و ملول و محزون گشت. امّا چون عنان آجال در قبضه تقدیر ذو الجلال است و زمام اعمار در دست تسخیر پروردگار

بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی‌بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند نه تأسف نافع است و نه تلهف مفید یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ «۱۰۲» یَحْکُمُ ما یُرِیدُ. «۱۰۳» خاتون و فرزندش ابراهیم سلطان لباسهای سیاه پوشیده

مصرع

نعش او را به مشهد آوردند

و در جوار حضرت امام علیه الصلوة و السلام در مقبره‌ای که ساخته بود مدفون شد و آن حضرت حکومت خوارزم را که سیورغال امیر شاهملک بود به فرزند او ابراهیم سلطان عنایت فرمود و مولانای اعظم شهاب الدین عبد الرحمن لسان که از

(۱۰۲). إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ ما یَشاءُ (سوره حج ۱۸)، اللَّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ آل عمران ۴۰).

(۱۰۳). سورة المائدة ۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۴

معتبران حضرت خاقان سعید بود، در تاریخ واقعه امیر مرحوم، چند بیت فرموده بود ثبت افتاد:

قطعه

ای دل خسته چه حال است که انجم یکسرهمه در گریه و زارند بر این هفت اورنگ

دامن چرخ چرا شد چو دل من پرخون‌چهره ماه چرا گشت چنین پرآژنگ

مگر آمد خبر تعزیت میر کبیرآن‌که در جنگ به چنگش چو گوز بود پلنگ

شهملک میر جوان‌بخت جهانبخش که بودپیش جودش گهر و لعل چو بیجاده «۱۰۴»و سنگ

«رحمة اللّه علیه» آمده تاریخ وفات‌باد در روضه مصاحب همه با شاهد شنگ دیگر از وقایع این سال، مرتضای اعظم، المستغنی عن الأطناب فی الألقاب، امیر سید رضی الدین رضا کیا که پادشاه ولایت گیلان بود و باوجود شواغل سلطنت، مشاعل علم و حکمت بر ضمیر منیر او تافته و در سلطنت و پادشاهی عمر دراز یافته و تمام اموال سال‌به‌سال در وجه ارباب فضل و کمال مصروف داشته و در جهان فانی نام نیک باقی گذاشته و همه عمر به موجب فرموده یا صفراء یا بیضاء غرّی غیری «۱۰۵» عمل نموده و مدت حیات دست کریم به مسّ زر

(۱۰۴). بیجا و بیجاده به معنای یاقوت کم‌بها و کاهربا آمده است (ر ک فرهنگ رشیدی، آنندراج و فرهنگ جهانگیری).

(۱۰۵). کلام منسوب به علی بن ابی طالب (ع) خطاب به زر و سیم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۵

و سیم نیالوده در روز نوروز عالم کهن را وداع کرد.

بیت

اگر سال گردد فزون از هزارهمین است روز و همین است کار

وقایع سنه ثلاثین و ثمان مایه وفات شاهزاده مرحوم میرزا سیورغتمش بهادر

اشاره

غره صفر خبر واقعه هائله دلگداز جانسوز و خدنگ نائبه عمرکاه جگردوز شاهزاده اعظم، آفتاب آسمان مغفرت، بدر فلک مرحمت، میرزا سیورغتمش بهادر رسید که در ممالک غزنین به موضع کابل شانزدهم محرم روحش از قفس تنگ تن به هوای فضای دلگشای ریاض پرواز کرد و در جوار رحمت ایزدی فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ «۱۰۶» وطن ساخت و حظایر قدس را بر مجالس انس اختیار فرمود و حضرت خاقان سعید را مصیبت فرزند سعادتمند موجب ملال شد و خود کدام واقعه از وفات خلف صدق که عمر ثانی و نتیجه زندگانی است دلسوزتر و جانگدازتر تواند بود.

بیت

تا دیده دید واقعه زین صعبتر ندیددل کاین خبر شنید کسش باخبر ندید جای آن بود که جهان سراسیمه‌وار پای از حیز وجود بیرون نهادی و فلک بی‌سروپای از دوران بازایستادی. اکابر و اشراف آن ملک سیاه پوشیده دلها پرخون و چشمها جیحون ساختند و جانها خراب و سینه‌ها کباب کرده به مراسم تعزیت قیام نمودند و حضرت خاقان سعید که اکمل و اعقل زمان بود، امرا و ارکان دولت را از تغییر لباس منع فرمود و به صبر و ترک جزع و فزع دلالت نمود. چه از تقدیر آسمانی

---

(۱۰۶). سورة القمر ۵۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۶

ربانی به مقاومت درنتوان آویخت و از قضای ربّانی نتوان گریخت و در تاریخ واقعه شاهزاده گفته‌اند:

قطعه

در چنین واقعه جز صبر ندارم سپری گردش چرخ از این ظلم کجا دارد باک

خاک دارد وطن و هست هم از روی حساب‌سال تاریخ وفاتش به جمل «دارد خاک» و آن حضرت تمام ولایات که سیورغال شاهزاده مرحوم بود به خلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود.

و در این سال، جناب شیخ الأسلام الأعظم، قدوۀ مشایخ الأمم، شیخ یحیی الدین محمد الغزالی الطوسی رحمۀ اللّه علیه که به غایت عابد و زاهد و عالم و متورّع بود و با سلاطین و امرا به ابهت و عظمت اختلاط و انبساط می‌نمود کرۀ بعد اخری احرام زیارت بیت اللّه الحرام بسته بود، منتصف ماه رمضان وفات یافت.

بیت

وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی‌میانه حلب است و میانه رمضان

ذکر قضایای ماوراء النهر و عزیمت میرزا الغ بیک به طرف سغناق جهت یاغی شدن براق اغلان و آمدن میرزا جوکی از خراسان

براق اغلان در هشتصد و بیست و هشت بر اردوی محمد خان پادشاه اوزبک مسلط گشت و بر الوس مستولی شده در هشتصد و بیست و نه به ولایت سغناق و حدود مملکت میرزا الغ بیک آمد و در زمان حضرت صاحبقران، جدّ او اروس خان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۷

که توقتمش خان را از مملکت بیرون کرد و او پناه به حضرت صاحبقران آورد- چنانچه شرح آن در مجلّد اوّل مفصّل است- اروس خان چندگاه در سغناق می‌بود و آن‌جا عمارتی ترتیب فرمود و براق اغلان در هشتصد و بیست و سه پناه به میرزا الغ بیگ آورد و

جناب میرزا الغ بیگ او را تربیت فرموده اجازت داد و او به ولایت اوزبک رفته حاکمت الوس به دست او افتاد. در این وقت به حدود سغناق آمده ایلچی پیش میرزا الغ بیگ فرستاد و اظهار کرد که به یمن تربیت شما الوس خود را ضبط کردم و به جوار شما آمده به عنایت مستظهرم. جناب الغ بیگ جهت آن‌که پیش از اجازت آمده و می‌گفته که علفخوار سغناق شرعا و عرفا تعلق به من دارد یعنی جدم اروس خان در سغناق عمارت کرده او را جواب صواب نداد و امیر ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن دیار بود از براق اغلان شکایت کرده باز نمود که نوکران او را در این جانب خرابی می‌کنند و خود را حاکم مطلق می‌دانند و لاف سلطنت می‌رانند. میرزا الغ بیک عزم آن طرف جزم فرمود و لشکری عظیم ترتیب نمود و عرضه داشت به پایه سریر اعلی فرستاد و شرح واقعه اعلام داد. آن حضرت از جنگ و خصومت که سبب ویرانی عالم است منع فرمود. اما لشکری تعیین فرمود که در ظلّ رایت میرزا محمد جوکی به جانب ماوراء النهر روند و در هفدهم ربیع الآخر متوجه سمرقند شوند.

و درین مقام زبدهٔ التواریخ البایسنغری اختتام یافت، از تالیف افصح الفصحاء و المتکلمین، اعلم النّسابه و المورخین، منشی قواعد المآثر، مفتی معاقد المفاخر، جلیس اعاظم السلاطین، انیس افاخم الخواقین، المختص بعنایهٔ الملک الأله نور الملهٔ و الدین لطف اللّه المشتهر به حافظابرو الهروی مولدا و الهمدانی محتدا غفر اللّه له و تاریخ وفات و مدفن او در این بیت مذکور است.

بیت

به سال هشتصد و سی و چهار در شوال‌وفات حافظابرو به شهر زنجان بود

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۸

و چون میرزا الغ بیگ به قصد محاربه براق اغلان نهضت فرمود و شرح آن سخن در مؤلف خواجه حافظابرو ناتمام بود، مناسب چنان آید که صریر قلم به نغمه زیروبم به اتمام آن رقم از سر اهتمام قیام نماید.

بیت

چو حافظ حکایت بر این‌جا رساندسپهرش بساط سخن برفشاند

قلم به که شیرین‌زبانی کندنی کلک شکرفشانی کند

درآید به آثار شرح سخن‌بگوید ز اخبار چرخ کهن

ذکر محاربه میرزا الغ بیگ گورکان با براق اغلان

چون میرزا الغ بیگ به عزم رزم براق اغلان متوجه سغناق شد، در آن ولا میرزا محمد جوکی با سپاه خراسان به سمرقند رسید و از عزیمت برادر بزرگوار وقوف یافت. فی الحال عنان دولت به صوب ولایت سغناق تافت و سپاه خراسان و سمرقند به‌هم پیوست و کسی را در خاطر نمی‌گشت که شهزاده براق را مجال جدال و خیال حرب و قتال باشد. میرزا الغ بیگ بی‌التفاتانه متوجه او شد و او دل برجای داشته پای ثبات و قرار بیفشرد و لشکری که داشت مرتب ساخت و به حسب اتفاق میدان معرکه پشته‌ها بود و سپاه مخالف تمام نمی‌نمود و چون هردو لشکر در برابر یکدیگر صف‌آرای شدند و سپاه میرزا الغ بیگ از لشکر مخالف بیشتر بود، براق اغلان دانست که به ضرب راست مرد نبرد نیست. رو به حیله و مکر آورده مردم خود را جمع کرد و به یکبار حمله کرد و جوانان جانبین و نوخاستگان طرفین به نوک ناوک دلدوز و زخم تیغ جهانسوز سر و سینه از هم می‌شکافتند و سرها بر مثال گوی در میدان می‌انداختند و از تلاطم امواج دریای نبرد و تزلزل صحرای مصاف صورت فزع اکبر و دشت محشر ظاهر شد و خلق نامعدود و عددی نامحصور به قتل آمدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۷۹

بیت

ز هرسو کشته چندانی بپیوست که راه جنگ بر لشکر فروبست

دلیران سپه برهم فتادندصدای مرگ در عالم بدادند

تن از اسب و سر از تن سرنگون شدفلک دریا زمین صحرای خون شد لشکر میرزا الغ بیگ به کثرت خود مغرور بود و به موجب فرموده وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ «۱۰۷» به سپاه مخالف که در غایت قلت بود التفات نمی‌نمود.

غافل از آن‌که كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ «۱۰۸» واقع است. مخالفان فدایی‌وار به یکبار روی به کارزار آوردند و دست تسلط و اقتدار برآورده میمنه و میسره میرزا الغ بیک به‌هم برآمد. مخالفان آهنگ قول کردند و قلب نیز منقلب گشت. عاقبت امارت فرار و علامت انکسار بر لشکر ماوراء النهر ظاهر شد و حیرت و ضجرت بر میرزا الغ بیگ مستولی گشت و آتش غیرت درنهاد او افتاد و بیم بود که عنان تمالک از دست داده یا در آن معرکه مهلک نهد و العیاذ باللّه صورتی روی نماید که امکان تدارک آن در آیینه خیال نیاید. امرای ماوراء النهر چون دیدند که کار از حیز اقتدار و قبضه اختیار بیرون رفت، عنان بادپای میرزا الغ بیگ گرفته از معرکه بیرون آوردند و پهلوان محمود رندانی از قوم قورلاس که از ملازمان حضرت خاقان سعید، سرآمد پهلوانان جهان بود و بی‌اجازت آن حضرت به دولتخواهی میرزا محمد جوکی به ماوراء النهر رفته بود، در روز جنگ به مصافگاه رسید و آثار شجاعت و دلاوری به ظهور آورد و چون دید که دشمن غالب شد، میرزا محمد جوکی را به سعی بسیار از آن معرکه خونخوار به درآورد و به تعجیل تمام عازم سمرقند شد و سپاهی که همیشه نصرت و ظفر شعار و هنر ایشان بود فرار نموده غارت یافتند و اوزبکان صورت ظفر که در آیینه خیال محال می‌نمود بعین الیقین مشاهده کردند و

---

(۱۰۷). سورة التوبة ۲۵.

(۱۰۸). سورة البقرة ۲۴۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۰

اموال فراوان به دست ایشان افتاد و تمام مملکت ماوراء النهر چنان به‌هم برآمد که جمعی مردم کوته‌بین خواستند که دروازهای سمرقند دربندند و تدبیر قلعه‌داری کنند. اکابر سمرقند که اختیاردار آن بلاد و دیارند مانع آمده گفتند:

بیت

سگ کیست روباه ریزیده چنگ که با شیرمردان درآید به جنگ و لشکر براق اغلان در اطراف ممالک ماوراء النهر و ترکستان به تخریب بلاد و تعذیب عباد اشتغال داشتند و از تاراج و غارت دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذاشتند و این خبر موحش و قصه ناخوش در خراسان به موقف عرض حضرت خاقان سعید رسید.

و از معظم وقایع این سال قصه کارد خوردن حضرت خاقان سعید بود و شرح آن‌چنان است که آن حضرت باوجود علو منقبت سلطنت و کمال منصب خلافت که اکثر ربع‌مسکون در تحت فرمان همایون بود و از حدود چین تا اقصای روم و از نهایت ترکستان تا پایان هندوستان فرمان جهان‌مطاع را انقیاد می‌نمودند، آن حضرت همیشه روی عجز بر زمین اخلاص نهاده بود و زبان به ذکر و مناجات گشاده و خاک سجده‌گاه به آب دیده آغشته می‌گفت:

الهی اگهی که ملتمس این بی‌کس چیست. مرا همچنان‌که سلطنت مجازی در دولت عاریتی ارزانی داشتی به نزهتگاه حقیقی و جنّت‌سرای معنوی راه‌نمای.

بیت

برسان بدان مقامم که نشان تو بیابم‌غلطم، نشان که یابد ز نشان بی‌نشانی و چند روزی که زمام مهام و سرانجام امور جمهور خواص و عوام به قبضه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۱

اقتدار این ضعیف دادی توفیق عدل و داد و تعمیر بلاد و توفیر عباد کرامت فرمای.

و آن حضرت پیوسته به وظایف طاعات و شرایط عبادات قیام می‌نمود و حسن ادای فرایض و سنن و واجبات و مستحبّات شعار روزگار فرخنده آثار بود و به میامن این صفات حمیده و به محاسن نیات پسندیده حضرت مالک الملک تعالی و تقّدس جناب پادشاهی را در حفظ الهی نگاه می‌داشت و از کید و مکر بداندیشان آسیبی بدان حضرت نمی‌رسید.

بیت

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای‌نبرد رگی تا نخواهد خدای و آن حضرت اکثر ایام جمعات به موجب نص یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ «۱۰۹» به مسجد جامع که داخل دار السلطنه هرات است تشریف حضور ارزانی می‌داشت. اتفاقا روز جمعه بیست و سیوم ربیع الثانی مسجد را مشرف ساخت و ادای نماز فرموده و عرض نیاز به حضرت پادشاه کارساز رفع نموده از مصّلی برخاست به عزم بیرون آمدن. ناگاه در درون مسجد، در اثنای راه شخصی نمدپوش، احمدلرنام از مریدان مولانا فضل اللّه استرابادی* به صورت دادخواهان کاغذی در دست پیش آمد و آن حضرت به یکی از ملازمان اشارت فرمود که سخن او معلوم کرده به عرض رسانند. احمد لر بی‌اندیشه پیش دوید و یکه کاردی چون قطره آب به شکم آن حضرت رسانید. اما چون عنایت الهی در همه احوال حافظ و ناصر آن حضرت بود، از وجود همایون امن و آسایش عالمیان و جهانیان به تخصیص گوشه‌نشینان از صمیم دل‌وجان دعاگویان.

مصرع

دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند

---

(۱۰۹). سورة الجمعة ۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۲

کارد کارگر نیامد و زخم قوی نبود. لرک را هم در مسجد جامع ایچکیان به قتل آوردند. از آن جمله علی سلطان پسر منگوقوچین که از معتبران بود، در آن حال از آن حضرت استفسار نمود که آن شخص را به قتل آرم و رخصت یافته به ضرب تیغ بی‌دریغ هلاکش کرد.

بیت

بداندیش هم در سر شر شودچو کژدم که با خانه کمتر شود و چون این قصه واقع شد، فریاد از نهاد خلایق برآمد. فغان به آسمان رسید.

معهود چنان بود که در وقت سوار شدن آن حضرت نقاره‌چیان پیش پیش نقاره‌زنان می‌رفتند. چون خبر به نقاره‌چیان رسید که حضرت خلافت از جای نماز برخاست به دستور آغاز نقاره کردند و ناگاه به یکبار ایستاد. غلغله در خلایق افتاد که چه حالت واقع است. خلایق بر بام مسجد دویدند و بر سر ایوانی که آن حضرت سوار می‌شد غلبه عظیم جمع آمدند. امرای عظام امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه از مسجد بیرون آمده سواره ایستاده بودند که این صورت روی نمود. آن حضرت امیر فیروز شاه را طلب فرمود و امیر به اضطراب تمام سواره به مسجد درآمد و آن حالت مشاهده نموده دود حیرت از نهاد او برآمد. حضرت خاقان سعید خواست که در محفه نشیند. امیر فیروز شاه گفت که اگر آن حضرت در محفّه نشیند فتنه عظیم برخیزد و مردم را در حیات و ممات نعوذ باللّه تردّد شود و حضرت به دولت و سعادت سوار شد و نقاره به هیبت و عظمت کوفته از راه راست به باغ زاغان فرمود و اطبا و جراحان به علاج و مرهم مشغول شدند و در تاریخ آن واقعه گفته‌اند.

قطعه

سال تاریخ هشتصد و سی بودروز جمعه، پس از ادای صلات

قصه‌ای بس عجیب واقع شددر خراسان ولی به شهر هرات

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۳ کجروی در بساط چون فرزین‌خواست تا شه رخی زند شد مات میرزا بایسنغر و امرا تفحص اموال لرک فرموده از کشتن او پشیمان بودند. از چیزهای او کلیدی یافتند و عسسان به واجبی جست‌وجوی کرده در تیمچه‌خانه به آن کلید گشاده شد و اهل تیمچه حلیه آن شخص بیان کرده گفتند چنین شخصی این‌جا بود و طاقیه‌دوزی می‌کرد و مردم بسیار پیش او می‌آمدند، از آن جمله مولانا معروف خطاط بغدادی.

و این مولانا معروف سرآمد مستعدان جهان و نادره دوران بود. غیر از خط، انواع فنون و اصناف کمالات حاصل داشت. در جواب قصیده خواجه جمال الدین سلمان گوید:

بیت

ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامدراست‌درون سینه نشست آن‌چنان‌که دل می‌خواست و از سلطان احمد بغداد روگردان شده بود و در اصفهان پیش میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ آمد و در کتابخانه او متّعین شد.*

گویند در یک روز هزار و پانصد بیت نوشت. در وقتی که میرزا اسکندر هر روز پانصد بیت مقرر فرموده بود، دو روز هیچ ننوشت و در حکم میرزا اسکندر تخلف نمود. سبب نانوشتن پرسید. گفت می‌خواهم که در یک روز کتابت سه روزه بکنم.

میرزا اسکندر فرمود که سایبانها و بارگاه برافراشتند و یک کس قلم می‌تراشید و مولانا می‌نوشت. نماز دیگر هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را انعام فراوان فرمود. حضرت خاقان سعید، در وقت فتح ممالک فارس و عراق مولانا معروف را به هرات آورده رقم اختصاص کشید و کاتب خاص شد و او مردی خوش‌محاوره شیرین‌کلام بود. نمد عسلی پوشیدی و طاقیه بلند هم از آن جنس بر سر نهادی و الف نمد بر گرد آن پیچیدی. جوانان مستعد دار السلطنه مثل مولانا تاج الأئمه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۴

خوارزمی و غیره میل صحبت او کردند جمعی جهت خط و بعضی برای مصاحبت.

و خدمت مولوی به غایت خویشتن‌دار و بزرگ‌منش بود. میرزا بایسنغر میل آن فرمود که مولانا جهت او خمسه نظامی نویسد و کاغذ خوب فرستاد. مولانا زیادت از سالی کاغذ نگاه داشته نانوشته بازداد و جناب بایسنغری را به غایت ناملایم آمد.

القصه در این وقت مولانا معروف را مطعون ساخته گرفتند و اکثر جوانان مستعد که پیش او متردد بودند متوهم شدند و ارباب طمع از ایشان زرها گرفتند و مولانا را چند نوبت به پای دار آورده عاقبت در چاه حصار اختیار الدین حبس کردند و خواجه عضد الدین دخترزاده مولانا فضل اللّه و جمعی دیگر که با احمد لر اتفاق کرده بودند به قتل آورده سوختند.

و به سبب سوء المزاجی که میرزا بایسنغر نسبت با مرتضای اعظم مقتدای مکرم امیر سید قاسم تبریزی داشت حکم اخراج او فرمودند و جناب سید به جانب سمرقند عزیمت نمود و در غزلی شمه‌ای از شکایت این حکایت به نازکی ادا می‌فرماید و مطلعش این است:

بیت

ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کاز جهان‌مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و در تخلص می‌گوید:

بیت

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن‌شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و در وقتی که عزیمت نمود و به عزم سوار شدن از وثاق بیرون آمد فرمود:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۵

بیت

نمی‌دانم چه افتادست قسمت از قدر ما راکاز این درگاه می‌رانند دایم دربه‌در ما را و حضرت خاقان سعید، بعد از چند روز که حکما و اطبا به شرایط علاج قیام نمودند صحت تمام یافت و قوّت طبیعت گرد تغیر از دامن همایون افشاند و خلایق به اخلاص تمام مضمون کلام ملك علام ورد زبان و ذکر جنان داشتند که الحمد للّه الذی اذهب عنا الحزن و به صدق و نیاز دعا کرده می گفتند.

بیت

تنت به ناز طبیبان نیازمند مبادوجود نازکت آزرده گزند مباد

سلامت همه آفاق در سلامت تست‌به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد و حق تعالی صحت کلی کرامت فرمود.

ذکر عزیمت حضرت خاقان سعید به جانب ولایت ماوراء النّهر

حضرت خاقان سعید را چون از آسیب عین الکمال چشم زخمی رسید و دست قضا بر جمال دولت و اقبال نیل حادثه کشید، در اطراف و اکناف ممالك ربع‌مسکون خبر این نازله هایله به سخنان گوناگون در افواه افتاد و روزگار فتنه‌انگیز ابواب محنت و بلا بر روی جهانیان گشاد.

و میرزا الغ بیگ را در محاربه براق اغلان شکستی واقع شده بود و مملکت ماوراء النهر بکلی به‌هم برآمده چنان‌که سبق ذکر یافت. آن حضرت عنان عزیمت به صوب دار الملك سمرقند تافت و غره شعبان از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و میرزا بایسنغر متعاقب توجه نمود و اردوی همایون به بلخ رسیده موکب منصور از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۶

جیحون گذشت و میرزا بایسنغر به موجب فرمان و التماس میرزا الغ بیگ گورکان به طرف تختگاه خراسان بازگشت.

و شب پانزدهم رمضان در اردوی شاهزاده جهان قنبر گیرنگی ابیوردی را که خواجه خیر بود به ظاهر بلخ در خیمه او کشته یافتند و قاتل معلوم نشد. امیر سیف الدین جنید جاونی قربانی را به قتل او متّهم داشتند. چه از تسلط و اختیار او تمام رعیت آن ولایت به تنگ بودند.

و میرزا بایسنغر از ظاهر بلخ به سرعت عزیمت نمود و بیست و یکم ماه رمضان در هرات به باغ سفید نزول فرمود و شاهزاده را عرض مرضی طاری شده اطبای حاذق و حکمای مدقق مولانا شمس الدین محمد آدم و مولانا نظام الدین صبح و شام ملازم بودند و به ترتیب اشربه و تدبیر اغذیه قیام نمودند و به حسن معالجه آن دو عیسی دم فرخنده قدم مزاج شاهزاده عالمیان از منهج انحراف و اعتلال به جاده استقامت و اعتدال بازآمده صحت یافت.

بیت

ذات تو یافت صحت کلی هزار شکرگو خصم خون گرفته بمیرد حسود هم و اردوی همایون از ساحل جیحون روان شده میرزا الغ بیگ و اکابر ماوراء النهر چون سعادت و اقبال استقبال نمودند و به شرف تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرفراز شدند و مراسم نثار و نیاز به‌جای آوردند و آن حضرت به کمال عظمت در دار السلطنه سمرقند که مستقر سریر سلطنت و مرکز دائره خلافت این خاندان عظیم الشان است استقرار فرمود و نخست به مزارات با برکات آن بلده، مثل مزار شاهزاده قثم بن العباس و مزار شیخ اهل سنت و جماعت، شیخ ابو منصور ماتریدی رحمهٔ اللّه علیه و مزار بزرگوار امام الدنیا خواجه محمد بن اسماعیل بخاری فرمود و از روحانیت ایشان مدد خواسته صلات و صدقات به فقرا و مستحقان رسانید و ارباب احتیاج را خوشوقت و خرم گردانید و بر تخت سلطنت خاقانی و سریر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۷

خلافت جهانبانی به تمکن تمام مقام و آرام فرمود. و از محاربه براق اغلان تفحص نمود و به غور آن واقعه رسید و شرح آن واقعه

پرسیده جمعی امرای ماوراء النهر گناهکار شدنـد و ایشان را در دیوان اعلی چوب یاساق زدند و میرزا الغ بیگ را در مقام خطاب و عتاب آورده بازخواست عظیم نمود و چنـدگاه شاهزاده بی‌اعتبار بود و آن حضـرت باز ترحم فرموده آن ولایت را به فرزنـد ارجمند ارزانی داشـت و ضـبط و دارایی آن مملکـت را بـه حسن تـدبیر او بازگـذاشت و از فروغ آفتـاب ظفرآیت حضـرت شـاهرخی که بر اطراف مملکت مـاوراء النهر تـافت آتش فتنه براق اغلان که دود از ولایت برآورده بود تسـکین تمام یافت و براق را به ناکام دنـدان آرزو در کـام مرام بشـکست و عنـان گریز به راه آوارگی تـافته بـا هزاران حسـرت از آن مملکت برگشت و آن حضـرت [پس از؟] ضبط و یاسامیشی مملکت خراسان چهاردهم ذی الحجه معاودت نمود.

و در این سـال، عمـارت مزار بزرگوار پیر هری خواجه عبـد اللّه انصاری قـدس سـره که در محرم سـنه تسع و عشـرین بنیاد شـده بود شرف اتمام یافت.

مصرع

یافت آن عالی‌مقام از لطف سلطان اختتام

وقایع سنه احدی و ثلاثین ذکر معاودت از مملکت ماوراء النهر

اشاره

موکب همایون از مملکت ماوراء النهر معاودت نموده یازدهم محرم در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و جهانیان به یمن مقدم خاقان عالم‌ستان اظهار استبشار کرده شرایط نثار و پیشکش به‌جای آوردند.

بیت

شکر حق راست که از فرط قدومش امروزکس پراکنده نمانده است مگر زر نثار

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۸

و صـنادید ایران و اکـابر دوران از اقصـی عراق و فارس تا پایان هندوسـتان به عزم زمین‌بوس متوجه درگاه عالم‌پناه شدنـد و هرکس مناسب راه و جاه به مراسم عنایت و عاطفت مشرّف گشت و رخصت معاودت یافته به اوطان و بلدان بازرفتند.

بیت

به یمن تربیت پادشاه بنده‌نوازجهانیان سوی اوطان شدند با اعزاز

ذکر ولادت میرزا ابا بکر بن میرزا محمد جوکی بهادر

حضـرت حق تعـالی و تقـدس میرزا محمـد جوکی را دری از دریـای پادشـاهی و درییی از سـپهر فضـل نامتناهی کرامت فرمود و در سلک سلطنت و عقد خلافت گوهری گرانمایه افزود و در مرآت کاینات صورت دلخواه روی نمود.

بیت

باز تازه نعمتی از بخشش سبحان رسیدباز نو سروی به باغ دولت سلطان رسید

گویی از فال مبارک چشم عالم نور یافت‌یا خضر بد پیشرو کان چشمه حیوان رسید

بوسـتانی در میان گلبن دولت شـکفت‌آفتابی در کنار سایه یزدان رسـید در بیست و هشـتم محرم، جهان به یمن مقـدم مکّرم میرزا ابا بکر مشـرّف شـد و عـالم را وجود آن مولود عاقبت محمود زیب و ضـیا و زینت و بها کرامت فرمود و حضـرت خاقان سـعید را مواد کامکاری ازدیاد یافت و از فروغ آن نیر عالم‌افروز انوار بهجت آثار بر چهره روزگار تافت و مهد علیا گوهرشاد آغا و میرزا بایسـنغر

و ارکان دولت مراسم تهنیت به تقدیم رسانیده ساچق و نثار آوردند و حضرت اعلی به ترتیب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۸۹

جشن و آیین بزم اشارت فرمود و مجلس بهشت‌آیین رشک نگارخانه چین مرتّب شد.

بیت

مبارک باد بر سلطان عالم جشن سلطانی‌جهانبانی که زیبا شد به او تاج جهانبانی

مدار عالم و دارای دور و داور دوران‌پناه ملک و پشت ملت و سدّ مسلمانی

معین دین و دولت شاهرخ سلطان دریا کف‌که دریا را دهان باز است پیش او به حیرانی و میرزا محمد جوکی اسباب طوی مرتب داشت و چند روز طویهای متعاقب فرمود و مجلس انس به خوبتر وجهی روی نمود و بساط نشاط آراسته داد خرمی دادند و درهای عیش و عشرت بروی روزگار گشادند.

بیت

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمارکس را وقوف نیست که انجام کار چیست

وقایع سنه اثنتین و ثلاثین ذکر عزیمت حضرت خاقان عالم‌ستان به صوب ممالک آذربایجان

اشاره

در اوایل این سال به مسامع جلال رسید که امیر اسکندر بن امیر قرایوسف* در مملکت آذربایجان به اعلان کلمه عصیان جرأت نموده و با لشکر گران عازم عراق شده سلطانیه را گرفت و امیر خواجه یوسف ولد امیر الیاس خواجه که حاکم سلطانیه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۰

و ابهر و قزوین و زنجان بود گرفتار شد. حضرت خاقان سعید عزیمت یورش آذربایجان تصمیم فرموده به احضار لشکرها فرمان داد و به‌سان ویوسون یورش اول آذربایجان از ممالک ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و ختلان و قندز و بغلان و بلخ و شبورغان و مرو و ماخان و کابل و زابل و سیستان و تمام خراسان و خوارزم و مازندران و فارس و عراق و کرمان و اصفهان لشکرهای جهان در جنبش آمده متوجه معسکر همایون شدند و شاهزاده عالی‌جناب میرزا بایسنغر و امرای عظام امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش به رسم منغلای عزیمت نمودند و آن حضرت یک‌شنبه پنجم رجب

مصرع

به طالعی که شود مشتری از او مسعود

از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و چهاردهم ماه به تربت مبارک و مزار مبارک شیخ الأسلام احمد جام قدس سره رسیده از روحانیت او استمداد نمود و نذور و صدقات به مستحقان داد.

و بیست و یکم ماه به ولایت نیشابور درآمده از ارواح مقدس مشایخ آن دیار مدد خواست.

و بیست و هفتم قصبه بحرآباد از فیض وجود آن حضرت مجمع البحرین آمد و شرف مزار مورد الأنوار حضرت شیخ سعد الدین حمویی قدس سره دریافته شرایط زیارت به جا آورد.

و موکب ظفرنشان نهم ماه شعبان، ولایت بسطام و خرقان را مشرّف ساخته به زیارت شیخ ربانی و عارف صمدانی ابو الحسن خرقانی و سلطان العارفین شیخ ابو یزید رحمهما اللّه تعالی فرمود و به آداب زیارت قیام نمود و فقرا و مساکین آن بقاع از بخشش سلطان جهان‌مطاع انتفاع یافتند.

و دوازدهم ماه ظاهر بلده دامغان لشکرگاه پادشاه نصرت‌پناه گشت و آن حضرت به صدق نیت و صفای طویّت به طرزه کوه فرمود و از ارواح مشایخ عظام که

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۱

در آن مقام آسوده و آرام گرفته‌اند استعانت نمود.

و هفتدهم ماه قصبه سمنان منزل همایون شد و آن حضرت سعادت زیارت شیخ بزرگوار و مقتدای روزگار مرشد حقّانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رحمهٔ اللّه علیه دریافت و از آن‌جا عنان سمند جهان‌پیما به صوب ولایت ری تافت.

و چهارم ماه مبارک رمضان ظاهر طبرك به فر نزول همایون غیرت‌فزای فضای فلك آمد و زیارت سید عبد العظیم و شیخ ابراهیم خواص و امام محمد شیبانی به واجبی نموده مراسم آن به جا آورد.

و همچنین به هر ولایت که می‌رسید و مزار بزرگواری می‌دانست یا می‌شنید روی نیاز به آن‌جا آورده طریق نیازمندی مسلوك می‌داشت.

لاجرم به یمن این نیت و حسن چنین عقیدت به هر طرف که موکب ظفر قرین روی آورد حق تعالی نصرت و اقبال را دواسبه به استقبال فرستاد و هر آرزو که خاطر خطیر پادشاهی بر ضمیر منیر گذراند عنایت الهی در کنار مراد او نهاد.

بیت

به هرطرف که رخ آورد بخت بیدارش‌عنایت ازلی بود تا ابد یارش القصه حضرت خاقان چند روز ملك ری را مرکز دایره سلطنت ساخت و رایت ظفرآیت در آن ولایت برافراخت و لشکرهای جهان و سرداران ایران و توران و ضمیمه سپاه ظفرپناه آمدند و صد هزار سوار نامدار در ظلال اعلام نصرت اعلام قرار گرفت. لشکری که عدد نجوم افلاك در تعداد آن ناچیز نمود و سپاهی که محاسب عقل و ادراك در شرح احصای آن حیران بود.*

بیت

سپاهی از شمار اختر افزون‌سپاهی از حساب و عقد بیرون و حضرت اعلی به موجب رَبِّ [اشْرَحْ لِی صَدْرِی ...] وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۲

أَهْلِی «۱۱۰» استدعای همایون فرزند فرخ‌فال، نقطه دایره سلطنت و اقبال، مغیث السلطنهٔ و الدین، ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان فرموده یعنی

بیت

امید سپاه و سپهبد بتوست‌که روشن‌روان باشی و تندرست و در تاریخی که «النّصر من عند اللّه العلیم» به زبان عدد بیان آن می‌کند رایت فرقدسای کشورگشای، عالم‌آرای پادشاه جهانگیر جهاندار خسرو گردون صولت بهرام‌اقتدار

مصرع

آن بیش از آفرینش و کم ز آفریدگار

میرزا ابراهیم سلطان از دار الملك فارس با لشکر بی‌قیاس متوجه اردوی پادشاه عالم‌ستان عازم صوب آذربایجان شد و در ظاهر ملك ری به معسکر سلطان هفت کشور پیوست و حضرت خاقان سعید فرزند نجیب رشید را در آغوش عاطفت و مهربانی کشید و از احوال ولایت و لشکر پرسید و چون حسن معاش و یمن عدالت او معلوم بود تحسین بسیار و استحسان فراوان فرمود و همچنین میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق و امیر ترخان از یزد و ابرقوه و امیر قنا شیرین در مملکت کرمان و از سایر بلدان حکام و سرداران می‌رسیدند و به عنایت پادشاهانه سرافراز می‌شدند.

و اردوی اعلی از ولایت ری نهضت فرموده بیست و یکم رمضان ظاهر سلطانیه منزل همایون شد و گماشتگان امیر اسکندر، به طرح

ریخته گریخته بودند و چنان قلعه‌ای که در روی زمین دیده عالم‌بین نظیر آن ندیده باشد دیگربار در قبضه تسخیر و اقتدار قرار گرفت و آن حضرت غره شوال به سعادت و اقبال در آن مقام گذرانید و نماز عید و آداب آن روز سعید را به ادا رسانید و جشن عید صیام ترتیب

---

(۱۱۰). سورهٔ طه ۲۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۳

داد و ابواب مسرت بر ارباب دولت گشاد و هیچ آفریده قدم از جاده شرع بیرون ننهاد.

بیت

جشن سلطانی مرتب شد چه پرسم عید راغره میمون شه دیدم چه بینم ماه را و حضرت خاقان سعید خورشیدوار بر سریر سپهر پیکر برآمد و بر یمین و یسار پادشاهان کامکار و سرداران نامدار هریک در مقام لایق آرام گرفتند و حجاب چون ماه و آفتاب و مقربان و خواص در اطراف بارگاه گردون اساس صف زدند.

بیت

همه چو لاله کله کج نهاده بر تارک‌همه چو غنچه قبا تنگ بسته تا دامن و امرای فلک‌صولت بهرام‌سطوت به ترتیب طوی قیام نمودند و انواع اطعمه گوناگون فزون از چند و چون مرتّب ساختند و درخورد قدر و مرتبه هرکس هرآنچه مناسب بود پیش آوردند و چون از کشیدن طعام فراغ حاصل شد آن حضرت فرمود که ملوک اطراف و گردنکشان اکناف را که در اردوی همایون بودند همه را به تشریفهای فاخر و خلعتهای گرانمایه مشرف گردانیدند و بعد از آن سلطان ممالک‌ستان

بیت

بفرمود تا لشکر کینه‌خواه‌رود سوی دشمن ز درگاه شاه

به حکم شهنشاه گردون شکوه‌بجوشید لشکر چو دریا و کوه و هفتم شوال نواحی مزار بزرگوار ایوب انصاری رضی اللّه عنه مخیم دولت و اقبال آمد و چند روز در آن خجسته مقام قرار و آرام بود و غره ذی قعده شنب غازان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۴

معسکر سلطان جهان شد و از آن‌جا لشکر گردون اساس عازم خوی و سلماس گشت و در آن نهضت همایون روزبه‌روز و منزل‌به‌منزل از آیین سلطنت و فرمانروایی و رسوم شوکت و کشورگشایی به تخصیص در حین عرض سپاه مورشمار شیرشکار نصرت‌شعار و هنگام نمودن جیبا و اسلحه و سایر آلات و اسباب رزم و پیکار آثاری مشاهده رفت که هرچه اهل تاریخ در مناقب سلاطین کامکار و مراتب خواقین سپهر اقتدار از عهد کیومرث باز الی زماننا هذا به نظم و نثر پرداخته‌اند و زیور اوراق لیل و نهار ساخته در جنب آن امری محقر و مختصر و افسانه‌ای می‌نمود.

شعر

و ان یفق الأعاظم و هو منهم‌فان المسک بعض دم الغزال و ظاهر سلماس از قبه کریاس کیوان‌مماس سر افتخار از فلک دوار گذرانیده و ماه رایت ظفرآیت فروغ عالمتاب به ذروه آفتاب رسانید و لشکر گردون صولت بهرام‌سطوت مرتب شد.

ذکر وصول موکب فلک‌اساس به ظاهر سلماس و محاربه با سپاه ترکمان و انهزام ایشان

چون صحرای سلماس از لشکر بی‌حد و قیاس که چون ذرّات آفتاب فراوان و چون قطرات سحاب بی‌پایان بود چند فرسنگ مالامال شد و به دولت و اقبال در کمال ابهت و جلال فرود آمدند، از جانب مخالفان امیر اسکندر ترکمان و برادران با لشکری باران عدد،

طوفان مدد که از شکوه ایشان ولوله و زلزله در کوه افتد نزدیک رسید.

حضرت خاقان سعید به تعبیه لشکر و تسویه صفوف فرمان فرمود و برانغار مرکز رایات فتح آیات شاه کامکار و طلیعه سپاه ظفر اقتدار مغیث الدین ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان و لشکرهای فارس آمد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۵

بیت

جناح آن‌چنان بست بر پیشگاه‌که پوشیده شد روی خورشید و ماه لشکری بی‌کران سراسر قدرت و توان، همه پیل‌تن ولی لشکرشکن، همه شیردل ولی زره گسل و جوانغار از فروغ طلعت پادشاهانه و یمن وجود خسروانه شاه فیروزجنگ، مسندنشین سریر هفت اورنگ، غیاث الدین میرزا بایسنغر آرایش یافت و امرای عظام و مبارزان ایام با لشکرهای خراسان و مازندران در ظل رایت خورشید آیت آن‌جناب جمع آمدند.

بیت

چپ و راست آراست از ترگ و تیغ‌چو آرایش گلشن از اشک میغ سپاهی چون قطرات سحاب بی‌حساب و لشکری چون ذرات آفتاب جهانتاب و قول و القلب مستقر سلطان الرّوح به اعلام ظفر اعلام حضرت خاقان سعید آراسته شد و شیر بیشه جلادت و نهنگ دریای شجاعت میرزا محمد جوکی بهادر با چند هزار سوار نامدار و دلاوران شمشیرگذار به رسم کومک ملازم قول بزرگ تعیین یافتند. مقرر آن‌که اگر طرفی به مدد احتیاج شود مردان مرد، دلیران صف نبرد مرتب و مهیا باشند.

و امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمینگاه به برادران نامدار و بهادران نیزه‌گذار و دلیران روزگار و جانبازان کارزار که زبان تیغ بی‌دریغشان مفسر آیت جلادت و لمعان سنان فتنه نشانشان نشان شجاعت تواند بود آراسته داشت و با لشکری بی‌حد و سپاهی بی‌عد که از کثرت عدد، اندیشه از تعدادشان حیران و محاسب وهم از حصرشان بی‌نشان می‌نمود رایت جلادت برافراشت و آن دو سپاهی جنگجوی تندخوی در برابر یکدیگر صف‌آرای شدند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۶

بیت

دو لشکر صد هزاران، پای تا فرق‌چو ماهی جمله در جوشن شده غرق و جوانان جانبین و نوخاستگان طرفین آهنگ جنگ و میدان و عزم رزم و عدوان کردند و به موجب فرموده بارك اللّه فی سبتها و خمیسها صبح شنبه هفتدهم ذی الحجه

بیت

برآمد ز درگاه آواز کوس‌که لرزید از آن گنبد آبنوس و حضرت خاقان سعید، بعد از ادای نماز و عرض نیاز به درگاه مهیمن کارساز پای دولت در رکاب سعادت آورد و عنان اختیار به دست عنایت حضرت پروردگار داد و هردو لشکر چون امواج بحر اخضر و افواج دشت محشر در برابر یکدیگر آمدند و آن حضرت به صدق نیت و صفای طویت در میان میدان از کمیت کوه‌پیکر سپهرمنظر فرود آمده نماز فتح گزارد و از حضرت ملك ملك‌بخش تعالی و تقدس فتح و ظفر طلبید و بر سمند کوه وقار برق رفتار سوار شد.

بیت

جوان چو دولت سلطان، روان چو فرمانش‌جهنده همچو اعادی رسنده همچو قضا و شاهزاده میرزا ابراهیم سلطان از برانغار عزم رزم [جزم] فرمود و صدای وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ «۱۱۱» در طاس نگون سپهر بوقلمون انداخت و رایت اقبال إِذا جاءَ

---

(۱۱۱). سورة الأنفال ۱۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۷

نَصْرُ اللَّهِ «۱۱۲» به دست شجاعت برافراخت و با گروهی نه دلیر بلکه همه شیر و با فوجی نه شمشیرزن بلکه لشکرشکن بر مخالفان حمله کوه شکوه آورد و برادر امیر اسکندر، امیر جهانشاه به مدافعه پیش آمد. صرصر قهر دلیران شاهزاده کامران گرد خذلان بر رخساره وقار دشمنان بیخت و کمند جانشکار دست او باز در گردن مخالفان آویخت.

بیت

بر کشتگان معرکه بر رسم تعزیت‌چشم زره چو دیده عشاق خون نشاند و در آن حال، شاهزاده همایون‌فال به رهنمونی دولت و اقبال فرمان قضا جریان فرمود که فراشان سایبان شاهی و سراپرده پادشاهی برافرازند و به اطناب عنایت ربانی و اوتاد تأیید آسمانی مستحکم سازند و از خدمت سپاه منصور به فحوای فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ «۱۱۳» پای توان مخالفان متزلزل شد.

و چون امیر اسکندر ضعف برادر مشاهده کرد و از قول همایون و جوانغار ظفر شعار کسی متصدی پیکار او نبود به اعتضاد برادر متوجه لشکر فتح پیکر شاهزاده صفدر گشت و آن روز امیر اسکندر به تیغ خون‌فشان و سنان ثعبان‌نشان دستبردی نمود که دیگر مثل آن در آینه خیال متصور نخواهد بود و جهان از گیرودار و رزم و پیکار آن جهان‌پهلوان انگشت تحیر در دندان تفکر بماند.

بیت

چنین بود تا روز بیگاه شدز شب دامن روز کوتاه شد و آن شب تا روز از طرفین پاس داشتند و از شرایط حزم و احتیاط دقیقه‌ای

---

(۱۱۲). سورهٔ النصر ۱.

(۱۱۳). سورهٔ الأنبیا ۱۲: فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا ...

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۸

نامرعی نگذاشتند و یک‌شنبه هژدهم ذی الحجه که صبح عالم‌آرا از مطلع افق روی نمود و شراره مصباح صباح جستن گرفت و آثار طلیعه سحر در اقطار جهان پدید آمد و ترک سفیده دم خنجر سیم از قراب خاور برکشید و از اشعه خنجر و لمعان تیغ سحر عرصه گیتی منوّر گردید و شیر سوار گردون تیغ لعل پیکر از مطلع شرق برافراخت و عالم را به طلعت نورانی رشک یاقوت رمّانی ساخت مخالفان با غلبه انبوه که تمام دشت و کوه از جنبش آن به ستوه آید صف قتال و جدال آراسته در مقام مقابله و مقاتله چون سدّ سکندر و قلعه خیبر ایستادند. لشکری یکدل که در موقف جانسپاری و هنگام نیزه‌گذاری

بیت

باد تازی را بر عرصه خاکی رانندآب هندی را در شعله آذر گیرند و از مردان جنگی بسیط خاک تنگی گرفته و بساط صحرا و کوه به ستوه آمده از عکس تیغ مینافام پیکرآب به‌سان آتش عقیق مذاب بود و آتش از نهیب خنجر الماس‌گون در دل سنگ و پولاد آب می‌نمود و از طرف خاقان کامکار سپاه نصرت شعار

بیت

چنان حریص به حرب اندرون که گفتی حرب‌عزیز بود بر ایشان و جان شیرین خوار از فروغ تیغشان آفتاب ظفر رخشان و از ابر خنجر برق نصرت درفشان. از عقاب خدنگ هریک نسر طایر پهلو تهی کرده و به نوک ناوک در شب تار سینه مور و دیده مار دوخته و مستقر لشکر از نهیب سواران دشت محشر شد و مرکز خاک از بی‌قراری فلک دیگر گشت. اژدهای فلک از بیم اژدرهای علم سر درکشید و شیر چرخ از هیبت شیر رایت به جان امان خواست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۳۹۹

بیت

هزار بار به هرلحظه‌ای امان خواهدز شیر رایت تو شیر آسمان زنهار بدین صفت آن دو سپاه کینه‌خواه عزم رزم کردند و هردو لشکر چون دو کوه پولاد و به‌سان دو دریای دمان از باد در حرکت آمدند. علم چون مبارزان لباس کین می‌پوشید و اژدهای بیرق از باد حمله چون شیر ژیان بر خود می‌پیچید. از هیبت و زلزله آوازکوس جای آن داشت که بسیط خاک در جنبش آید و از دم نای رویین بیم آن بود که دایره فلک از حرکت بازایستد. پردلان را جان در تن چون برگ بید از باد و عکس آفتاب در آب می‌لرزید و آسمان را باوجود تیغ آفتاب سر از حیرت آن معرکه می گردید.

نظم

به جنبش درآمد دو دریای خون‌شد از موج آتش زمین لاله‌گون

گورگه بغرید چون نره شیردرآمد به رقص اژدهای دلیر

غریویدن کوس گردون شکاف‌فلک را درافکند پیچش به ناف

سنان بر سر موی بازی‌کنان‌به خون روی دشمن نمازی‌کنان شیران بیشه دلاوری و دلیران پیشه بهادری به استظهار نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ «۱۱۴» در کوشش آمدند و فروغ تیغ چون برق از میغ آتش می‌افشاند و گرد نبرد از میدان مبارزان به باران خون می‌نشاند. مبارزان طرفین چون شیران جنگی درهم آویختند و دلاوران جانبین غبار فتنه از اطراف معرکه برانگیختند. از بس‌که کشته بر کشته افتاده بود سطح معرکه پشته‌پشته می‌نمود.

---

(۱۱۴). سورة الصّف ۱۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۰

بیت

بس‌که مژگان تو خون اهل عالم ریختندپشته‌پشته کشته در کوی تو برهم ریختند شهسوار آفتاب از سهم تیر پرتاب جوشن سحاب در پوشید و مریخ خونخوار با همه پردلی از بیم آن رزمگاه سپر ماه در رخ کشید. در این حال، شهزاده عالی‌جناب

مصرع

ملک همعنان و فلک در رکاب

غیاث الدین میرزا بایسنغر

قطعه

گفته بلند موکب او با ظفر سخن‌کرده دراز خنجر او در عدو زبان

پاشیده نور گوهر تاجش بر آفتاب‌افکنده سایه گوشه چترش بر آسمان از جرأت مخالفان چنان گرم که نزدیک بود که از آتش خشم برافروزد و زره و جوشن در بدن آن شیر پیل‌تن لشکرشکن بسوزد. از جوانغار در ضمان عنایت و حمایت پروردگار بجنبید و عنان به سمند جهان‌نورد باد رفتار آتش سرعت داد و از جنبش او زلزله بر اعطاف زمین و ولوله در اطراف آسمان افتاد. دلاوران لشکر شاهزاده که در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی نمی‌گردانند و افراسیاب و پشنگ را در حساب نمی‌گرفتند بر سپاه ترکمان زدند و ایشان آن حمله را که کوه از صدمت آن از جای رفتی به ثبات پیش آمدند و سینه‌های پرفتنه را هدف تیر بلا ساختند و به سر و بدن گردن افراختند.

و چون تراکمه را درست گشت که شکست ایشان از خسرو فیروز جنگ است و مدار لشکر فیروز بر شاهزاده منصور، مجموع بر قصد او جمع گشته تعبیه‌ای نو

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۱

ساختند و چون برق خاطف و ریح عاصف به جانب او تاختند. شاهزاده که در جوشن کین پرورده بود و بر مهد زرین بالیده و باران تیغ و تیر بر آن کوه وقار و ثبات باریده و به مردی و دلاوری در دهان اژدها رفته و پیشانی شیر خاریده از کثرت غوغای ایشان متأثر و متغیر نگشت و دست اعتصام در دامن توکل زده پای ثبات در دامن وقار آورد و به دست عزم عنان جهانگشای گرفته نهنگ خونخوار از نیام انتقام برکشید و سمند بادرفتار که چون سمندر در میان شعله آتش جنگ می‌رفت بر فضای صحرای معرکه در جولان آورد و به مدد بخت برنا و قوت بازوی توانا نبردی کرد که داستان رستم دستان بر طاق نسیان ماند و خط نسخ بر دیباچه جنگ‌نامه اسفندیار کشید و آبروی دلاوری سهراب بر خاک ریخت و آتش رشک و غیرت از جان سام و روان بهرام برانگیخت. چندان کشته و خسته برهم افکند که سواران را مجال گشتن و پیاده را محل گذشتن نماند و در صحرای معرکه چندان سیل خون از میغ تیغ بارید که

بیت

ز خون هفت دریا برآمد به‌هم‌زمین از دگر سو به در دادنم هر سرافراز را که تیغ بر فرق می‌زد تا میان می‌شکافت و هر گردنکش را که نیزه او به سینه می‌رسید از پشت بیرون می‌رفت گاهی به زخم خدنگ دلدوز پیاده را بر زمین و سوار را بر زین می‌دوخت و گاهی به حد خنجر خارا گذار زره‌پوش و سپردار را چون خیار به دو نیم می‌کرد.

حضرت خاقان سعید، آن فریدون‌فر جمشیدگاه، هنگام چاشتگاه که سلطان وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها «۱۱۵» رایت نور برافراخت و جهان را از پرتو عالم‌افروز روشن ساخت به دستور معهود اشارت فرمود که فراش خاص جهت ادای نماز چاشت

---

(۱۱۵). سورة الشّمس ۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۲

خرگاه طهارت خانه برافراخت و آن حضرت به خرگاه درآمده به طهارت اشتغال نمود و در اثنای طهارت از اطراف لشکر خبر می‌رسید و احوال حرب و قتال می‌پرسید و هرجا که به مدد احتیاج داشتند کومک تعیین می‌فرمود و در محلی که شیر فلک چون مار زینهار می‌خواست و از مهابت زاغ کمان سیمرغ پناه به کوه قاف می‌برد، آن حضرت طهارت کامل ساخته دوازده رکعت نماز چاشت به کمال خضوع و غایت خشوع به ادا رسانید و به اعتقاد پاک روی اخلاص بر خاک نهاد و فتح و ظفر از عنایت باری نه از بسیاری لشکر دانسته به دست تأیید تیغ ظفرپیکر از نیام برکشید و روی به سوی لشکر اعدا آورده سورن انداخت. و حول یزدانی و قوت آسمانی سپاه ترکمان را پریشان ساخت و اجرام نوربخش فتح و نصرت فروزنده و اعلام دولت و اقبال فرازنده گشت و اعدا چون از ستیز و آویز عاجز شدند رو به راه فرار و گریز آوردند.

و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود شکر نعمای الهی ادا فرمود و به وظیفه سپاسداری قیام نمود و مثال آسمان [مثال؟] به تحریر فتح‌نامه‌ها نفاذ یافت و دبیر روشن‌ضمیر که

بیت

صریر کلکش در کشف مشکلات جهان‌چنان‌که نغمه داود در ادای زبور به الماس فکرت درر معانی می‌سفت و آن را در سلک الفاظ و کلمات مرغوب نظم می‌داد و به اطراف ممالک ربع‌مسکون مشتمل بر ذکر فتوح دولت همایون فرستاده می‌آمد.

و آن حضرت فرزند سعادتمند میرزا محمد جوکی بهادر را به رسم تکامیشی نامزد فرمود و امرای کبار و سرداران نامدار ملازم رکاب ظفرانتساب تعیین فرمود و ایشان تا ارض روم و صحرای موش در قفای مخالفان رفتند و آثار تسلط و اقتدار به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۳

ظهور آوردند.

و صاحب ظفرنامه، الطف جهان و اشرف دوران، مولانا شرف الدین علی الیزدی* طاب ثراه در آن یورش ملازم رکاب شهزاده عالی‌جناب، ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان بوده است و می‌فرماید که آنچه از کمال بسالت و شجاعت و وفور دلاوری و جلادت، در ظاهر سلماس که معقل و متحصن مخالفان شدید البأس بود به رای العین دیده شد حقّا و حقّا که اگر عشر عشیر به طریق نقل از افواه استماع رفتی عقل از قبول آن البته ابا نمودی.

رباعی

ز آیین ثبات شاه ابو الفتح به جنگ‌خون شد ز حسد به روز هیجا دل سنگ

این حال ز کوههای سلماس بپرس‌کاز راه صدا شرح دهند از دل تنگ و این واقعه عظیم الشان که الحق از بدایع وقایع عالم به عظم غرابت ممتاز و مستثنی است به تاریخی وقوع یافت که از این نظم مستفاد می‌شود.

رباعی

اسکندر ترکمان چو عصیان ورزیددارای زمان سزای او واجب دید

از تیغ ابو الفتح چو بگریخت به جنگ‌تاریخ شد از «قدر ابو الفتح» پدید و چون جناب مولوی شرح عظمت آن داستان را به حسن بیان ادا نموده قلم ضعیف رقم نیز سرانجام حکایت را به لطف روایت امام مهره کلام حله اختتام پوشانید.

مصرع

در سخن خوب است حسن اهتمام مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۴

ذکر شکر حضرت پروردگار و تربیت شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اخبار سایر بلاد و دیار

چون آفتاب فتح و ظفر از مشرق عنایت برآمد و همای همایون‌فال سعادت و اقبال جناح نجاح بازگشاد و تأیید آسمانی به میامن دولت حضرت خاقانی جمعیت ترکمان پریشان گردانید و لشکر مغرور مقهور گشت، آن حضرت به مضمون کلام معجز نظام الحمد للّه الذی فضّلنا علی کثیر من عباده رطب اللسان و عذب البیان شد و به عجز و قصور خود اعتراف نموده فتح و ظفر از عنایت حضرت آفریدگار دانست و شکر نعمای الهی به جا آورد و شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و بهادران شجاعت پیشه و دلاوران غضنفر اندیشه که در میدان نبرد و معرکه مردان مرد آثار شجاعت و اقتدار ظاهر ساخته بودند همه را به انعام و اکرام معزّز و مکّرم گردانید و پایه قدر همگنان از ایوان کیوان گذرانید.

مصرع

ز بحر کرم گشته غرق نعم

و در این وقت که اردوی گردون اساس در ظاهر سلماس نشسته بود، از جانب ماوراء النهر و ترکستان عرضه داشت و قاصد میرزا الغ بیگ رسید و به موقف عرض رسانید که میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان در مغولستان محاربه عظیم واقع شد و سلطان محمود براق را به قتل آورد.

و هم در آن ایام از خراسان ایلچی آمد و عرضه داشت که شاهزادگان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی جهان فانی را وداع کردند. آن حضرت را از استماع خبر وفات شاهزادگان ملالی عظیم روی نمود. اما جز صبر و تسلیم چاره‌ای نبود. ترویح روح ایشان را اطعام طعام و ختمات کلام ملک علام فرمود.

و از جانب ماوراء النهر باز ایلچی آمد و عرضه داشت نمود که سلطان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۵

محمود اغلان را محمد غازی در مغولستان قتل کرد.

بیت

کشتی تو و کشتند ترا بهر مکافات‌تا باز کجا کشته شود آن‌که ترا کشت و پیش از آن‌که میرزا ابراهیم سلطان به اردوی خاقان عالم‌ستان آید قاصد و عرضه داشت از تخت فارس فرستاده بود و از عزیمت خود به‌طرف ولایت هرموز و اطراف گرمسیرات خبر داده و شاهزاده چون عزیمت نمود، نخست قلعه منوجان را محاصره فرمود و چون به سبب شدت گرما موسم آن یورش نبود، هرموزیان که متحرزان جهانند قلاع خود محکم ساخته در جزیره جرون خزیدند و دم درکشیدند.

لشکر فارس به جهت عفونت هوا وحدت گرما خراب شده بسیاری از حلیه حیات عاری گشتند و امرای فارس به لطایف حیل صلح‌گونه‌ای شکسته‌بسته درهم بستند و به محقر تحفه‌ای قناعت نموده باز گشتند.

وقایع سنه ثلاث و ثلاثین ذکر نهضت همایون به صوب قلعه النجق و قشلاق فرمودن در قراباغ

اشاره

موکب همایون هشتم محرم از ظاهر سلماس با لشکر بی‌حد و قیاس نهضت فرمود و از راه نخجوان میل جانب قلعه النجق نمود و چون آفتاب رایت میمون سایه همایون بر آن ناحیت انداخت و نعال مراکب گردون مواکب آن سرزمین را مشرف ساخت حصنی نمود در رفعت از ایوان کیوان گذشته و قاعده آن با نقطه زمین قرین گشته و لشکر منصور رایت نصرت گشاده و شمشیر ظفر کشیده دایره‌وار گرد قلعه درآمدند و نقطه کردار آن را در میان گرفتند و اهل قلعه را از مشاهده آن حال آتش در جان گرفته دود حیرت به سر برآمد و عجز و قصور خود معاینه دیدند و پیشکش و نثار با اعتذار بسیار بیرون فرستادند و آن حضرت بر حال ایشان بخشوده عزم یورت قشلاق

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۶

فرمود و هم از طرف نخجوان به راه گریوه امرودلق دوازدهم محرم.

مصرع

عازم قشلاق قراباغ شد

و نوزدهم صفر در قراباغ فرود آمد و امیر ابو سعید بن امیر قرایوسف به اردوی اعلی رسیده به سعادت بساطبوس استسعاد یافت و عنایت پادشاهانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران گذرانید و قبه بارگاه عالم‌پناه به اوج مهر و ماه رسانید. پادشاهان جهان و گردنکشان دوران از حدود فرنگ و مصر و شام، رسل و رسایل به هرگونه وسایل به اردوی فلک احتشام فرستادند و حالات و ملتمسات به وسیله امرای عظام عرضه داشتند و مهمات ساخته و انعام و اکرام یافته برحسب اجازت مراجعت نمودند و آن حضرت حکومت مملکت آذربایجان و ضمایم آن را به جانب امیر ابو سعید بن امیر قرایوسف که چون دولت و اقبال روی امید به درگاه سلطان پناه آورده تفویض فرمود و غایت عنایت درباره او بذل نمود و گوش هوش او را به نصایح پادشاهانه و مصالح خسروانه آراسته گردانید و آنچه از خصایص و خصایل انسانی و فواضل و فضایل باشد بر زبان گوهربار و لفظ دررنثار گذرانید و درّی چند شاهوار در کنار روزگار او یادگار نهاد که جوهرشناس عقل با کمال معرفت از بیان قیمت آن قاصر است و ناطقه سخن‌سرای قلم با چندان جولان در مضمار بلاغت از شرح فواید و منافع آن عاجز.

بیت

گوهری دادش که صد جانش بهاست‌معنی جان سخندانش بهاست امیر ابو سعید زمین خدمت به لب ادب بوسیده و جبین طاعت بر خاک عبودیت سوده گفت:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۷

قطعه

رایت و رای تو تا افگنده‌اند از روی لطف‌نور بر چرخ بلند و سایه بر دهر خراب

روشنان سقف گردون فارغ‌انداز احتراق‌ساکنان ربع‌مسکون ایمن‌انداز اضطراب بنده از شمار کدام نیکو خدمتان است که چندین نوازش و الطاف و پرورش و استعطاف درباره او مبذول فرمایند و انواع عواطف و اصناف عوارف نسبت با او رعایت نمایند.

بیت

تا بر سرم فکندی از لطف خویش سایه‌چون آفتاب تابان گردون مسیر گشتم اکنون بر وفق رای انور و مقتضی فرمان مطاع منطقه مطاوعت و بندگی بسته‌ام و چاکرانه بر آستان خدمت نشسته

مصرع

به هرچه حکم کنی بر وجود من حکمی

و امیر ابو سعید سخنان خاقان پادشاه‌نشان که طرازنده لباس نیکنامی و فرازنده لوای شادکامی است

مصرع

چون الف در میان جان جا کرد

و همچو دال بر کنار دل نشاند.

مصرع

سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم بر دل

و آن حضرت عزم مراجعت جزم فرمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۸

ذکر معاودت سلطان ممالک‌ستان از یورش دوم آذربایجان به صوب مملکت خراسان

چون مصالح مملکت بر وفق ارادت انتظام یافت و خاطر همایون را از جانب استقامت آن ولایت فراغت حاصل آمد، موکب منصور عزیمت معاودت مصمم گردانید و طنطنه این بشارت به اطراف اقالیم سبعه رسید و یازدهم شعبان «۱۱۶» از قراباغ اران نهضت فرمود.

نظم

به یمن طالع مسعود و بخت میمون‌فال‌نهاد رو به سوی مستقر عزّ و جلال

به ساعتی که سعادت شود از آن مسعودبه طالعی که از آن بخت نیک گیرد فال در وقتی که خورشید عالم‌افروز چون جمشید به عزم بزم نوروز سراپرده شاهی به شرفخانه خویش آورد و ابر نیسان عقود درر آبدار در دامن باغ و گلزار ریخت و صحن چمن و گلشن به زیور جواهر و لآلی در عدن آرایش یافت و جهان از آثار قوت طبیعی رونق دیگر گرفت و بستان از انوار ربیعی فروغ دیگر پذیرفت.

بیت

بیا که دهر دگربار از قوای طبیعی گرفت در در و گوهر همه بساط ربیعی و رایت ظفرنشان «۱۱۷» دوازدهم شعبان مظفر و منصور از آب ارس عبور نمود و

---

(۱۱۶). مکتوبی از مبارز الدین اسفندیار حاکم قسطمونی به شاهرخ سلطان به تقریب تهنیت بر استخلاص آذربایجان از ترکمانان در

منشآت السلاطین ج ۱ ص ۲۱۳ است و مورخ است در ۹ شعبان سنه ۸۳۳ ه.

(۱۱۷). نسخه: جمعه دوازدهم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۰۹

میرزا بایسنغر دوم رمضان به دار الملک تبریز آمد و عمارات تراکمه خراب فرموده در اوجان به ملازمت حضرت خاقان سعید رسید و اردوی همایون هفتم رمضان به سلطانیه آمد و چند روز میل اقامت فرمود و هلال شوال به سعادت و اقبال جمال نمود و آداب عید صیام در آن فرخنده‌مقام سرانجام یافت و شاهزادگان و ملوک ممالک آفاق به تخصیص فرمان‌فرمایان ولایت فارس و عراق مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم بهادر و امیر قنا شیرین و امیر چقماق و باقی سرداران و داروغگان اجازت مراجعت یافتند و هریک به سوی شهر و ولایت خود شتافتند و آن حضرت دوم شوال در ضمان عنایت ایزد متعال عازم جانب خراسان شد و میرزا بایسنغر از صاین قلعه، سلخ ذی قعده به رسم ایلغار سوار شد و سمند شاهزاده چون ابر و باد به رفتار درآمد و صاعقه کردار به زخم نعل از آب آتش افروخت و برق کردار بر مسالک و مضایق گذشت و در نشیب و فراز همرکاب صبا و همعنان آتش گشت و آن مسافت دورودراز به نه روز درنوردید و هشتم ذی الحّجة در دار السلطنه هرات فرود آمد.

مصرع

همچو خورشید مشرف شد از او بیت شرف

و در این سال، چند صاحب‌کمال از دار محنت و ملال به سرای بقا انتقال نمودند:

شب شنبه پنجم شعبان مولانای اعظم حاوی الفروع و الأصول، صاحب المشروع و المعقول، مولانا جلال الدین یوسف الأوبهی «۱۱۸» در هرات رحلت نمود و خدمت مولوی اعلم علمای زمان و افضل صنادید جهان بود و جناب سلطان المحققین، برهان المدّققین، مولانا سعد الدین التفتازانی در جبین مبین او انوار فطانتی مشاهده نمود که در کتابت اجازت او ثبت افتاد که اگر بر سهو لسان اطلاع یابد بعد از تأمل و احتیاط به تعبیر بیانی یا تغییر بنانی اصلاح فرماید. هرچند خدمت

---

(۱۱۸). برای شرح احوالش ر ک به حبیب السیر جلد ۳ جزء ۳ ص ۱۴۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱۰

مولوی را مجال این نوع جرأت محال بود، اما جناب مشفق محقق در حق او این عنایت فرمود.

و چون معالی‌مآب مرتضای اعظم، کاشف حقایق العلوم، واقف مواقف المعقول و المفهوم، امیر سید شریف الدین علی الجرجانی غفر اللّه له در شهور سنه تسعین و سبعمایه به موجب فرموده به سمرقند تشریف آورد، روزی بر مسند افادت و تدریس در تفسیر آیت أُولئِكَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ «۱۱۹» بر زبان گوهرافشان گذرانید که بعضی شارحان کشاف در معنی علی یعنی استعلا تجویز استعارت تبعیه و تمثیلیه نموده‌اند و آن راست نیست. چه در تبعیه افراد معنی شرط است و در تمثیلیه ترکب طرفین لازم. پس استعلا که معنی مفرد است مستلزم آن است که در تبعیه مشبه به باشد و تمثیلیه که مستلزم ترکب طرفین است مستلزم آن است که استعلا مشبه به نباشد و بیان این سخنان در مؤلفات این محقق مشروح است و چون این تجویز جناب افادت‌مآب مولانا سعد الدین فرموده بود و در آن زمان کسی تجویز نمی‌نمود که بر جناب مولوی اعتراض توان فرمود، این سخن در مجالس خواص و عوام شهرت تمام یافت و به آن رسید که حضرت صاحبقران آن دو محقق را حاضر گردانید و آغاز مباحثه و معارضه کردند و در اثنای مباحثه، مولانا جلال الدین یوسف اوبهی دخل کرد و جناب مرتضوی در افتتاح انعقاد مجلس همایون از حضرت صاحبقران التماس نموده بود که کسی از شاگردان جناب مولوی دخل نکند. چون مولانا یوسف مدخل کرد حضرت صاحبقران قهر فرمود و مولانا یوسف را از مجلس بیرون بردند و باز به تعریف استاد محقق درآوردند و امیرکبیر درباره مولوی لطف و مرحمت فرمود.

و برادر بزرگوار این فقیر بی‌مقدار- و چون برادر است اگر در ثبت اوصاف و ذکر القاب شروعی رود هرچند مطابق واقع باشد شاید که توّهم تصّلف چهره صدق

---

(۱۱۹). سورة البقرة ۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱۱

بعضی خوانندگان را به ناخن سوء الظن خراشد و قلم به رقم میل متهم گردد، بنابرآن به نام مشهور مذکور خواهد شد- مولانا جمال الدین عبد الغفار «۱۲۰» طاب ثراه در دفع اعتراض جناب مرتضوی جوابی فرموده هرچند بحث استعارت به این کتاب نسبت ندارد، اما به حکم الکلام یجر الکلام از نام مولانا جلال الدین یوسف سخن به این مقام کشید و چون شرح این سخن در میان ارباب عمایم شهرتی تمام دارد، این سخن به نوعی بسطی اختتام خواهد یافت و الأولی ان یعبّر ذلک المبحث بالکلام العربی المبین فانه اوفق بتفسیر کلام رب العالمین. فنقول.

قال صاحب الکشاف: «۱۲۱» «معنی الأستعلاء فی قوله تعالی علی هدی مثل لتمکّنهم [من الهدی] و استقرارهم علیه و تمسّکهم به. شبهت حالهم بحال من اعتلی الشی و رکبه و قال المحقق التفتازانی یعنی هذه الأستعاره تبعیة تمثیلیة. اما التبعیة فلجریانها اولا فی متعلق معنی الحرف و بتبعیتها فی الحرف و اما التمثیل فلکون کل من طرفی التشبیه حالة منتزعة من عدة الأمور.

و اعترض علیه المحقق الجرجانی بانّ کون علی استعارة تبعیة یستلزم کون الأستعلاء مشبها به و التمثیل المستلزم مترکب الطّرفین یستلزم ان لا یکون الاستعلاء مشبّها به لأنه معنی مفرد فلا یجتمعان.

و اجاب عنه المحقق التفتازانی بانّ مبنی التمثیل علی تشبیه صورة منتزعة من عدة امور بصورة اخری کذلک و هذا انّما یوجب اعتبار التعدد فی المأخذ لا فی نفسه و لا ینافی کونه متعلق معنی الحرف.

و المحقق الجرجانی ردّ هذا الجواب فی کتبه بانّ تلک الصورة المنتزعة من عدة امور لا ینتزع بتمامها من کلّ واحد من تلک الأمور بل ینتزع من کل واحد من

---

(۱۲۰). نسخ: جلال الدین. اما صوابش جمال الدین است (ر ک حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۵) جلال الدین کنیت پدرش اسحق است.

(۱۲۱). ر ک کشاف مع حاشیه سید شریف جرجانی و هوامش دیگر (طبع بولاق، الطبعة الثانیه سنة ۱۳۱۸) ج ۱ ص ۱۰۹. درین حواشی، کلام جرجانی و تفتازانی خیلی از متن مفصل‌تر است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱۲

تلک الأمور بعض منها فیکون کل من الطّرفین مرکّبا بالضرورة و معنی الأستعلاء مفرد فلا یکون مشبّها به.

و قال مخدومی و استادی و اخی: اقول یمکن الجواب عنه بانّ معنی انتزاعها من تلک الأمور هو ان تکون منتزعة من مجموع تلک الأمور و تقارنها و تضامها کالاستعلاء فانّه هیئة حاصلة من تقارن الراکب و المرکوب علی الکیفیّة المخصوصة فیکون واحدا منتزعا من عدة الأمور و لهذا صحّ ان یستعار العنقود للثریا مثل ان تقول لاح فی الصبح عنقود ملاحیة فی السماء و قد استعار و النّطاق و الحمایل للکواکب التی حول الجوزاء و ظاهر ان لیس فی هذه الأستعارات الّا تشبیه الهیئة بالهیئة.

چون مبحث مشهور به تقریر مذکور سرانجام یافت، جواد خوش‌خرام قلم عنان رقم به صوب تحریر اسلوب معهود خواهد تافت.

و هم در این سال، جناب شیخ الأسلام خواجه «۱۲۲» معز الدین «۱۲۳» خلیل اللّه جامی ولد خواجه جلال الدین محمود بلند که از اولاد عظام شیخ الأسلام احمد جام قدس سره بود، در ماه شوال، از این منزل اندوه و ملال به جوار رحمت ایزد متعال انتقال کرد و

جناب مرحوم در میان فرزندان آن خاندان آیتی بود و در میدان مشایخ خراسان رایتی.
و هم در این سال، جناب قدوه اهل کمال افتخار الحفاظ و القراء و المحدثین، شمس الملة و الدین شیخ الأسلام محمد الجزری* خامس ربیع الأول مرغ روحش در گلشن شیراز به سوی روضه رضوان به صد هزار اعزاز پرواز کرد و جناب مشار الیه در ضبط علم حدیث و حفظ روایت و تحدیث افضل علمای اسلام و اکمل فضلای ایّام بود، حاوی متون تصانیف، جامع فنون تآلیف و کتاب بدایت در

(۱۲۲). ر ک حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۳) که غالبا مضمون همین سطور مطلع را به الفاظ خودش بیان نموده.
(۱۲۳). بعضی از نسخ: ناصر الدین.

مصطلحات علم حدیث* از مصنفات جناب شیخ کتابی است که در روزگار دوم آن چشم اولوا الابصار ندیده و گوش هوش اهل اعتبار شبیه و نظیر آن نشنیده و در علم قراءت مؤلفات مقبول دارد که حالا در میان مهره فن به حسن قبول متداول است و آن‌جناب به هر شهر و ولایت که تشریف حضور ارزانی می‌داشت، علمای روزگار و فضلای امصار به تلّمذ و استفادت از آن‌جناب افتخار می‌نمودند و اولاد صغار و کبار در مجلس آن بزرگوار حاضر می‌ساختند و به قراءت و سماع صحاح ستّه تیمّن و تبرک می‌فرمودند و والد این فقیر مولانا جلال الدین اسحق رحمة اللّه علیه صحیحین را بر جناب شیخ گذرانیده بود و اولاد خود، مولانا جمال الدین عبد الغفار و مولانا شریف الدین عبد القهار «۱۲۴» و مولانا عفیف الدّین عبد الوهاب و بنده کمینه عبد الرزاق را به آن مجلس حاضر گردانیده و اجازت به طریق معهود ستانیده جزاهم اللّه تعالی خیر الجزاء.
و هم در این سال، سلطان بخت بیگم* بنت حضرت صاحبقران در بلده نیشابور از دار غرور به سرای سرور رحلت نمود و ماه کامرانی در عقده ذنب منخسف شد و خورشید عالم‌افروز منکسف. روزگار غدّار عادت خویش ظاهر کرد و گردون دون سیرت و سریرت خود هویدا ساخت. خلود و بقا در جهان ممکن نیست و امید وفا ازو محال است. جهان خود درمانده بتر از ماست. باران گریه اوست و برق سوختگی دل و رعد ناله.
بیت
از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح استوز کوه ناله دان و مپندار کان صداست «۱۲۵»

(۱۲۴). برای ترجمه‌اش ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۷. در سنه ۸۶۹ وفات کرد. چنان‌که در آخر وقایع آن سال می‌آید. همچنین رجوع شود به شرحی که اسفزاری در روضات الجنات راجع به وی نوشته (روضات الجنات ورق ۳۰) [ج ۱ ص ۱۱۳ از انتشارات دانشگاه تهران به تصحیح سید کاظم امام].
(۱۲۵). ر ک قصاید ظهیر فاریابی ص ۶۲.

وقایع سنه اربع و ثلاثین ذکر وصول موکب همایون به دار السلطنه هرات

حضرت خاقان سعید از یورش دوم آذربایجان معاودت فرمود و دوم ماه شوال به سعادت و اقبال از سلطانیه به صوب مملکت خراسان عزیمت نمود. نسیم نصرت و تأیید از مهب عنایت وزیده و نکبای نکبت خاک خسار در چشم دشمنان خاکسار پاشیده آفتاب دولت از افق فیروزی طالع و صبح سعادت از مشرق عنایت لامع و خاقان عالم‌ستان با لشکرهای جهان از سلطانیه روان شد.

غبار سمند جهان نوردش سرمه دیده روشنان افلاک و فتراک دولت روزافزونش دستگیر گوشه‌نشینان مرکز خاک. نعل یکران باد جولانش حلقه گوش تاجداران تخت‌نشین و طوق بندگی و عبودیتش

مصرع

در گردن سرکشان صاحب تمکین

و موکب ظفرنشان از ملک ری و سمنان و دامغان گذشته به ظاهر بسطام رسید و شرف زیارت اکابر آن دیار و بلاد دریافته از ارواح ایشان استمداد نمود و موکب ظفر انتساب چون ماه و آفتاب منازل و مراحل می‌پیمود تا صحرای نیشابور، از یمن رایت منصور

مصرع

که بادا چشم بد از دولتش دور

رشک سپهر برین و غیرت‌فزای بلاد روی زمین شد و چون در آن ایام بانوی نیک‌نام سلطان بخت بیگم که خواهر صلبیه حضرت خاقان سعید بود به دار بقا انتقال نمود، آن حضرت جهت ترویح روح او ختمات کلام ملک علام و اطعام طعام فرمود و صلات و صدقات به فقرا و مستحقان رسانید و روح او را در روضه رضوان شاد گردانید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱۵

و رایات نصرت آیات از نیشابور عبور نمود و هشتم ماه محرم در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود. اکابر جهان عموما و اعاظم خراسان خصوصا اهالی هرات مراسم پیشکش و نثار و شرایط تهنیت و استبشار به جا آورده به زبان حال می‌گفتند.

بیت

خجسته باد به تأیید ایزد متعال‌وصول رایت سلطان به مستقر جلال

به هر مقام که آید به هرکجا که رودمعین و حافظ او باد ایزد متعال و از اقصی ولایت چین و مغول و ترکستان تا انتهای ولایت آذربایجان فرمان جهان‌مطاع را انقیاد نموده سر بر خط اطاعت نهاده بودند و طریق فرمانبرداری و شیوه باجگزاری مسلوک می‌داشتند.

در این ولا اقتضای سپهر منقلب احوال خواست که نیل عین الکمال بر چهره روزگار فرخنده آثار کشد. ناگاه از جانب مملکت خوارزم قاصد رسید و به موقف عرض رسانید که لشکر اوزبک خاک خسار بر فرق روزگار خود پاشیده و گرد فتنه برانگیخته‌اند و سپاه بسیار به یکبار قصد خوارزم «۱۲۶» کرده و امیر ابراهیم ولد امیر شاهملک «۱۲۷» تاب مقاومت نیاورده به کات و خیوق رفت و خواجه اصیل الدین وزیر اسباب قلعه دارای مرتب ساخت و رایت مقابله و مقاتله برافراخت و عاقبت عاجز گشته به قتل آمد و لشکر اوزبک خوارزم را گرفته خرابی بسیار کردند و غارت و تاراج از حد گذرانیده به‌طرف دشت بازگشتند.

آن حضرت را استماع این اخبار بر خاطر کوه وقار گران و دشوار آمد و جمعی امرا نامزد آن طرف فرمود و امرای نامدار آثار جلادت و شجاعت اظهار کرده

---

(۱۲۶). یعنی اورگنج (ر ک به لیسترینج ص ۴۴۸)، نیز به یزدی ج ۱ ص ۴۴۹.

(۱۲۷). ر ک به فهرست مخطوطات فارسیه در موزه برطانیه از ریو ص ۱۴۵ و ۱۰۸۱ برای ذکر امیر ابراهیم و پدرش در دیباچه المقصد الاقصی فی ترجمة المستقصی از حسین بن الحسن الخوارزمی الکبروی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱۶

ایل و الوس اوزبک را تاختند و مجموع آن بی‌باکان را مستأصل و پریشان ساختند.

مصرع

که واجب شد طبیعت را مکافات «۱۲۸»

و از امرای عراق عجم، امیر حسین طارمی که در نواحی سلطانیه ابا عن جد یورت داشت احرام قبله اقبال بسته عزیمت کعبه آمال نمود و به شرف ملازمت استعداد یافت و به عنایات پادشاهانه سرافراز و ممتاز شد و در سلک عظمای امرا منتظم گشت.

و در این سال، سید اهل کمال و سند اصحاب حال، مرتضای اعظم مقتدای سادات عرب و عجم، کاشف انوار الهی، واقف اسرار نامتناهی، امیر نور الدین سید نعمّهٔ اللّه* طیب اللّه تعالی منقلبه و مثواه، بیست و پنجم «۱۲۹» رجب از این وحشت‌آباد رنج و تعب شاهباز روحش به سوی روضه رضوان در قریه ماهان* کرمان در طیران آمده در همان مقام مدفون است و این چند بیت در حال نزع نظم فرمود.

بیت

نعمهٔ اللّه جان به جانان داد و رفت‌بر در میخانه مست افتاد و رفت

کل شیء هالک الّا وجهه‌خواند بر دنیای بی‌بنیاد و رفت

چون ندای ارجعی از حق شنودزنده‌دل در عشق او جان داد و رفت

نعمهٔ اللّه دوستان یادش کنندتا نپنداری که رفت از یاد و رفت* و حاوی اوراق، عبد الرزاق بن اسحق، به حسب اتفاق در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمایه به بلده کرمان و قریه ماهان رسید و به زیارت آن مشهد منور و مرقد معطر مشرف گردید و قبه و بارگاه و گنبد و خوابگاه در غایت عظمت مشاهده

---

(۱۲۸). از خمسه نظامی (خسرو و شیرین ص ۱۸۹).

(۱۲۹). بیست و دوم در ریو (از روی مناقب تألیف معاصر و جامع مفیدی) و دایرهٔ المعارف اسلام.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱۷

نمود و از روحانیت آن حضرت فتوح بسیار قرین روزگار آمد.*

و هم در این سال اربع و ثلاثین جناب مولانای اعظم قدوهٔ «۱۳۰» اعاظم العلماء فی العالم، مولانا رکن الدین محمد الخوافی «۱۳۱» در ظاهر دار السلطنه هرات، یک‌شنبه بیست و هفتم شوال، در قریه غوره* درواز، شاهباز جانش در هوای نشیمن قدس پرواز کرد و در مزار بزرگوار مقبول حضرت باری خواجه عبد اللّه انصاری قدس سره مدفن یافت و خدمت مولوی حاوی فنون صوری و جامع علوم معنوی بود مرید شیخ علی کلا که نسبت خرقه آن‌جناب به حضرت سلطان سیدی احمد کبیر و مرشد آفاق شیخ ابو اسحق قدس اللّه تعالی ارواحهم می‌رسد و جناب مولانا سالها در دار السلطنه هرات ملجأ علمای اسلام و مرجع کبرای ایام بود و اعیان حضرت و ارکان دولت حضرت خاقان سعید به صحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک می‌جستند و مولوی را در جمیع علوم اسلام، خاصّه علم حدیث و اصول و کلام دستی تمام و اقتداری ما لا کلام بود.

بیت

به جان جمله پاکان که در جمیع علوم‌بسان مردم یک فنه بود بی‌همتا و در اوان جوانی و عنفوان زندگانی که نهال شباب در جویبار اعتدال سیراب بود برای تکمیل تحصیل آهنگ راه عراق فرمود و در آن زمان، تمام ممالک فارس و عراق از فروغ رای آفتاب اشراق سلطان مطاع جلال الدین شاه شجاع «۱۳۲» به غایت معمور و آبادان بود و خدمت مولوی به ولایت فارس رسیده شاه شجاع به

---

(۱۳۰). صاحب حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۵) ترجمه‌اش را دارد و غالبا موادش را از مطلع گرفته است.

(۱۳۱). نسخه: طایف بیت الحرام، زایر مرقد النبی علیه السلام، شیخ الأسلام بن المولی اصل [اصیل] الدین اسمعیل. ترجمه‌اش را در حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۴) دارد.

(۱۳۲). از خانواده مظفریان از سنه ۷۵۹ تا سنه ۷۸۶ فرمان‌روایی کرد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱۸

صحبت مولانـا میـل نمود و گاه گـاه به مجلس همایون اسـتدعا فرمود و مولانا چنـد نوبت اجابت نموده اجازت طلبیـد و متوجه سـفر حجاز گردید و به کرّات حج اسلام به جا آورده دولت مجاورت بیت اللّه الحرام و سعادت زیارت نبی علیه الصلوة و السلام دریافت و بعد از آن میل صحبت سلاطین ننمود و ایام گذشته را در مقام عذرخواهی بود و مولانا را در تمام علوم نکات و لطائف و شبهات و ظرائف است و در حلاوت سخنان و محاورت صحبت خلان ملیح البیان و فصیح اللسان بود. روزی طالب علمی از خدمت مولوی استفسار نمود که آن‌جناب شـرح اصول ابن حاجب* برکه گذراند. مولانا در جواب فرمود که قاضـی عضد الدین پیش که خواند؟ طالب علم گفت قاضی مصنف آن است. مولوی گفت قاضی آن را تصنیف می‌تواند کرد دیگری نمی‌تواند دانست؟

دیگری از مولانا پرسید که خدمت مولوی چون میل تأهل نفرمود. مولانا فرموده که سلسله ولادت از آدم علیه السلام به این ضعیف رسـید و می‌خواهم که یـک سرسلسـله در دست حضـرت آدم باشـد و سـر دیگر در دست این ضـعیف. آری علوّ الهمـة من الأیمان. «۱۳۳»

وقایع سنه خمس و ثلاثین ذکر قشلاق فرمودن میرزا بایسنغر در مازندران

اشاره

سلطان معظم فرمانفرمای اقالیم عالم حضـرت خاقان سـعید مصـلحت دولت و یراق سـلطنت چنان دیـد که نور حـدقه پادشاهی و نور حدیقه الطاف الهی، میرزا بایسـنغر اتفاق قشـلاق در مملکت مازندران و استراباد نماید و از فروغ آفتاب عدالت اطراف آن ولایت را منوّر فرماید و امرای کبار امیر علاء الدین علیکه

---

(۱۳۳). نسخه اضافه دارد:

همت از آنجا که اثرها کندخوار مدارش که نظرها کند

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۱۹

کوکلتاش و امیر محمـد صوفی ترخان و امیر محمـد شاه برادر امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر محمد میرم ولد الیاس خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب با لشکرهای جهان عازم صوب مازندران شدند.

و شاهزاده فریدون‌فر منتصب شـهر صـفر از دار السـلطنه هرات نهضت فرمود و بر سـمند سبک سیر که از غایت سرعت بر ایام ماضی سبقت می‌نمود و به وقت عنان کشیدن زمان مستقبل را در حال درمی‌یافت و در پستی مانند قضای آسمان فرود می‌آمد و در بلندی چون دعای مستجاب بالا می‌رفت سوار شد. آسمان از هیبت آواز سمش کبود برآمده و ماه‌نواز شرم نعلش به خود فرورفته.

بیت

در مقامی که کند خنگ فلک سیر تو سیرماه نو را نبود جای مگر صفّ نعال «۱۳۴» شاهزاده ممالک و مسالک پیموده چون ابر و باد به استراباد درآمد.

بیت

شرف یافت زو ملک جرجان زمین‌وطن گاه شاهان ایران‌زمین و چندگاه به دولت و سعادت در آن مملکت گذرانید و کوکبه سلطنت به ایوان کیوان رسانید.

و در این اثنا، امیر محراب ترخان «۱۳۵» که مقدم امرای دیوان بود و در میدان سخاوت به چوگان کوشش گوی بخشش از اقران می‌ربود، از دار وحشت و غرور به

(۱۳۴). در نسخه مطبوعه (- چاپی) کلیات سلمان ساوجی ص ۹۷ صورت بیت این است:

در مقامی که نهد خنگ فلک سیر توسم‌ماه نو جای ندارد بجز از صف نعال

(۱۳۵). پسر امیر حسن صوفی ترخان (برادر گوهرشاد آغا) که در سنه ۸۲۷ به‌جای پدر امیر دیوان اعلی شده بود. (ر ک مطلع).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۰

سرای الفت و سرور رحلت نمود.

و در این ولا، از جانب عراق و آذربایجان ایلچیان رسیدند و به موقف عرض رسانیدند که امیر اسکندر برادر خود امیر ابو سعید را که آن حضرت به حکومت آن مملکت گذاشته بود به قتل آورد «۱۳۶» و بر سریر سلطنت متمکن گشت و گرد فتنه و فساد برخاست و انواع ظلم و بیداد تمام آن بلاد و دیار را فروگرفت.

ذکر نهضت همایون به جانب سرخس

حضرت خاقان سعید، اواسط جمادی الأولی، موافق اواخر حوت به عزم قوشلامشی و جانور پرانیدن عازم ولایت سرخس شد و چون غبار موکب منصور دیده اعیان آن ملک را روشن ساخت، چند روز به‌سان خسرو سیارگان بر سبز خنگ فلک سوار شده در اطراف صحرا و بیابان تاخت و به جانور پرانیدن و یوز و سگ دوانیدن هرطرف صید بسیار انداخت و چون صحرای سرخس پی سپر مرکب کواکب مواکب گشت و اطراف‌واکناف و حواشی و حوالی از وحوش و طیور خالی شد، آن حضرت عزیمت مهنه مبارکه نموده به شرف زیارت سلطان طریقت برهان حقیقت، صاحب السیر و الطیر، شیخ ابو سعید بن ابی الخیر قدس سرهما استسعاد یافت و آفتاب عنایت آن حضرت بر ساکنان آن بقعه منوره تافت و آداب زیارت به واجبی ادا نمود و عواطف پادشاهانه فقرا و مستحقان را صلات و صدقات عنایت فرمود.

و در خلال این احوال، میرزا الغ بیگ از قشلاق بخارا متوجه اردوی اعلی شده به دولت ملازمت والد بزرگوار و جمشید روزگار سرافراز آمد و آن حضرت نسبت با فرزند سعادتمند مواهب پادشاهانه و مواجب خسروانه به ظهور آورده اجازت مراجعت ارزانی داشت.

و در این ولا، میرزا بایسنغر که به موجب فرمان در مملکت مازندران قشلاق

(۱۳۶). در سنه ۸۳۳ ر ک مطلع.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۱

کرده بود، خلف صدق خود میرزا سلطان محمد را به اردو فرستاد و خاقان کامکار شاهزاده را در آغوش مهربانی کشیده احوال آن دیار استفسار فرمود و شاهزاده به حسن تقریر دلپذیر شرح قضایای آن‌جا به نوعی ادا نمود که موجب عنایت جد بزرگوار و خاقان کامکار شد و آن حضرت هرگاه لطف گفتار و حسن رفتار و تمکین شاهزاده را باوجود صغر سن مشاهده نمودی و شاهزاده به رسم ملازمت متّردد بودی، آن حضرت فرمودی که بایسنغر می‌آید. آری

بیت

پسر کاو ندارد نشان پدرتو بیگانه خوانش مخوانش پسر و چون رای اصابت شعار از نشاط شکار فراغت یافت عنان دولت و سعادت به صوب سریر سلطنت تافت و اوایل ماه شعبان در ضمان عنایت ملك مستعان در دار السلطنه هرات نزول فرمود و میرزا بایسنغر از ولایت مازندران معاودت نمود و به مستقر خلافت رسید و به سعادت ملازمت حضرت خاقان سعید مشرف گردید.

و در این ولا، از جانب سمرقند خبر آمد که شاهزاده عبد الرحمن ولد میرزا الغ بیگ گورکان وفات یافت و میرزا الغ بیگ، در فراق آن درّ مکنون به غایت ملول و محزون است. آن حضرت آیه کریمه إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۱۳۷» بر زبان گوهرافشان آورده یکی از معتبران را به رسم عزا رسانیدن به جانب سمرقند روان فرمود و میرزا الغ بیگ را به مواعظ و نصایح تسلی و تسکین داد.

و از جانب شیراز خبر آمد که شاهزاده اسمعیل سلطان ولد میرزا ابراهیم سلطان به ریاض رضوان خرامید و چون میرزا ابراهیم سلطان را غیر شاهزاده مرحوم فرزندی نبود جزع و اندوه بسیار نمود و بیم آن بود که دست از تدبیر مملکت بازدارد و آن حضرت مقرّبی را نامزد شیراز فرمود و فرمود که میرزا ابراهیم سلطان را

---

(۱۳۷). سورة البقرة ۱۵۶.

بسیار نصیحت نموده بر سر مهمات ملك آورد.

و در این سال جناب افادت‌مآب معالی انتساب، خواجه صاین الدین علی اصفهانی چهاردهم ذی الحجه، در دار السلطنه هرات وفات یافت و این خواجه صاین الدین افضل علما و اکمل فضلا بود و او را در انواع علوم مؤلفات عربی و مصنفات فارسی در غایت لطافت و نهایت بلاغت واقع است و هرکه را توفیق رفیق گردد که شرح فصوص الحکم و کتاب معاحص و شرح قصیده ابن فارض که مرقوم قلم گوهر نثار اوست مطالعه کند صدق این دعوی در نظر انصاف او

مصرع

چون لمعه آفتاب روشن شد

و برادر اکبر و مخدوم دانشور، مولانا جمال الدین عبد الغفار بن مولانا جلال الدین اسحق القاضی الأمام در همین ذی الحجه نوزدهم ماه جهان فانی را وداع کرد و او را در علوم دینیه و معارف یقینیه مهارتی تمام بود و بر اقران فایق و بر همگنان سابق می‌نمود و جناب مولانا رکن الدین الخوافی و خدمت مولانا جلال الدین یوسف الأوبهی برای جناب اخوی‌مآب اجازت عالیه افادت فرموده‌اند.

رحمة اللّه علیهم اجمعین.

بیت

همه کار جهان یابد سرانجام‌به نور دانش علمای اعلام

وقایع سنه ست و ثلاثین ذکر آوردن امیرزاده یار علی ترکمان

اشاره

امیر خلیل اللّه شروانی ترکمان که شرح قدمت خاندان آن دودمان محتاج شرح و بیان نیست و شاید که در این صفحات به کرات شمه‌ای از آن شرف عرض یافته باشد و همیشه ایشان را نسبت به خاندان حضرت صاحبقران کمال اخلاص به

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۳

جمال اختصاص آراسته بود و خود را مخصوص آن حضرت می‌دانستند. در این ولا، امیرزاده یار علی ولد امیر اسکندر را که از پدر گریخته پیش او رفته گرفته و مقیّد ساخته از راه دریا به درگاه عالم‌پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را تربیت فرموده چندگاه در جرگه شاهزادگان راه و رسمی داشت. امّا جمعی کثیر از رنود و اوباش ترک و تازیک که مردم نیک نبودند بر او غلبه کرده مصاحبت دائمی می‌نمودند و حضرت خاقان سعید از ایل و الوس تراکمه آذربایجان خانه کوچ بسیار به هرات نقل فرموده بود و در آن ایام سید غیاث الدین یزدی به موجب حکم، تحقیق سراهای دیوانی و سایر مواضع که آن جماعت نشسته بودند نمود. زیاده از ده هزار خانه‌وار قلمی شد و محل تصور فتنه بود و مقارن این حال، روزی آن حضرت به نظاره کمان رعد که استاد فرج ریخته‌گر ساخته بود و سنگ چهار صد من به دعوی می‌انداخت سوار شد و در شمال کوه با دلی گاه «۱۳۸» که محل سنگ انداختن بود، غلبه و ازدحام تمام شهر بیرون آمده بودند و آن حضرت بر فراز پشته‌ای تماشا می‌فرمودند. ناگاه امیرزاده یار علی پیدا شد و او جوانی بود در کمال حسن و لطافت و غایت خوبی و ملاحت. مردم شهر چون او را دیدند همه به یکبار بی‌اختیار به سوی او دویدند و به نوعی سر در پی او داشتند که کمان رعد «۱۳۹» و نظاره آن را برجای بگذاشتند.

حضرت خاقان سعید را از مشاهده این حال خاطر همایون متغیر گشته چون به بارگاه سلاطین‌پناه بازآمد، امیرزاده یار علی را بند فرمود و در روز به جانب سمرقند ارسال نمود که

مصرع

سر فتنه را بند و زندان سزاست

---

(۱۳۸). اکنون در یک گروهی جنوب شهر هرات به نام هول‌ول یا باولی جایی موجود است (آقای حبیبی) نیز ر ک به حبیب السیر: بولیکاه.

(۱۳۹). در بهار عجم (ذیل کمان چرخ) کمان رعد و کمان چرخ را مرادف قرار داده است. اروین Irvine ص ۹۲ کمان چرخ را به Cross -BAW ترجمه نموده. نیز ر ک به الرّعادات در دوزی، ذیل رعد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۴

و در این سال، مدرسه عالی و عمارت متعالی که مهد علیا گوهرشاد آغا در شمال شهر در سر پل انجیل ساخته بود تمام شد و آن عمارتی است که در معموره عالم شبیه و نظیر ندارد و بلندرایان بالادست لطافت و متانت آن عمارت را مطمح نظر اهتمام ساخته رفعتی بخشیده‌اند و پایه حرفت را چنان بلند گردانیده که اگر شرح و تعریف آن را دبیر روشن‌ضمیر دیوان سپهر برین به قلم گوهربار از زرحل خورشید بر لوح سیمین ماه انور تحریر کند هم درخور بود و اگر سخن طرازان سواد هفت کشور که کواکب ثواقب آسمان بلاغت‌اند به خامه دررنثار انصاف از سیاهی دیده جهان بر بیاض کافوری چشم نگارنده هم لایق باشد و شاید که شمه‌ای از وصف آن به این ابیات بیان توان کرد:

قطعه

عقل تا دید آن بنا از بیت معمور فلک‌هرزمان در حیرت افتد کاین کدام است آن کدام

ربع‌مسکون از جوار این همی یابد خبرسقف مرفوع از ستون آن همی گیرد قوام

مهر و مه را از برای خشت آن می‌ساختنداین یکی از زر پخته و آن یکی از سیم خام

بوده از شکل هلالش دوش گردون ناوه‌کش‌و آفتابش روز و شب اندر گل اندائی بام

شد شفق شنگرف و گردون کاسه‌های لاجوردمهر و ماهش شمسه و نقاش چرخ خویش کام و چون آن عمارت عالی‌مقام به حسن اهتمام آن بانوی نیک‌نام لطف اتمام یافت و در غایت لطافت زیب و بها و رونق و صفا پذیرفت، حضرت خاقان سعید مصلحت

چنان دید که پیش از اجلاس اهل تدریس و تعیین اصحاب استفادت و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۵

تحصیل جمعها در آن بقعه دلگشا و مقام جانفزا نماز جمعه به ادا رسانند و بر فراز منبر که با منبر نه پایه سپهر دعوی برتری داشت خطبه عالی به نام خجسته فرجام آن حضرت موشّح گردانند و خطیب آن‌جا شیخ شهاب الدین بن شیخ رکن الدین بن شیخ الأسلام شیخ شهاب الدین البسطامی مقرّر شد و جمعه هشتم صفر فرمانفرمای اقالیم بحر و بر به آن بقعه منور تشریف حضور ارزانی فرمود و شیخ شهاب الدین مذکور به ادای خطبه قیام نمود و خطبه بلیغ به آوازی ملیح و لهجه شیرین ادا کرد.

امّا در اثنای خطبه ناگاه چند ناله و آه بی‌جایگاه کشید و حضرت خاقان سعید را آن حالت و حرکت به غایت ناملائم نمود و چون از آداب و شرایط نماز و عرض نیاز به درگاه پادشاه کارساز فارغ شد، حکم به عزل شیخ شهاب الدین فرمود و مولانای اعظم شمس الدین محمد بن اوحد «۱۴۰» به خطابت معین گشت.

مصرع

خطبه‌ها در هفت کشور جز به نام او مباد

و در این سال، امیر خواجه یوسف ولد الیاس خواجه که حضرت خاقان سعید ولایت سلطانیه و قزوین و ابهر و زنجان، از حدود ری تا نواحی دار الملک تبریز، به او عنایت کرده بود وفات یافت و بیست و دوم ربیع الثانی در سلطانیه مدفون شد.

آری

مصرع

سلطانی و سلطانیه بگذاشتنی است

آن حضرت حکومت ولایات مذکوره را به جانب امیر محمد میرم که برادر خواجه یوسف بود تفویض و عنایت فرمود.

---

(۱۴۰). حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۷) [شمس الدین محمد]: اوحد (به‌جای بن اوحد یعنی به اضافت ابنی)، نسخه: بن مولانا وحید الدین واحد. وفاتش مذکور است [در ضمن متوفیات سال ۸۳۸].

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۶

ولادت با سعادت میرزا سلطان عبد اللّه در شیراز

حق سبحانه و تعالی، شاهزاده عالی‌جناب میرزا سلطان ابراهیم را بیست و هفتم رجب در دار الملک شیراز فرزند سعادتمند کرامت فرمود و به سلطان عبد اللّه موسوم شد و در آن زمان ممالک حضرت خاقان سعید در غایت رفاهیت و آبادانی بود به تخصیص دار الملک شیراز که بر مصر و شام مباهات می‌نمود و چون آن مولود عاقبت محمود عرصه عالم را به یمن وجود شریف مشرف فرمود و میرزا سلطان ابراهیم را در آن زودی شاهزاده اسماعیل سلطان از عالم رفته بود به یمن مقدم سلطان عبد اللّه غایت نشاط و کمال انبساط ظاهر فرمود و بزم پادشاهانه و جشن خسروانه مهیا ساخت و به نفس شریف سایه التفات بر ترتیب آن طوی بزرگ انداخت و مجلس عیش و خرّمی و بزم نشاط و بی‌غمی به‌سان بهشت برین و نمودار نگارخانه چین آراسته شد. مطرب بنشست و ساقی برخاست. ساقیان ظریف لاله‌روی باده‌های لطیف مشکبوی نرگس‌آسا در جامهای زرین بر دست گرفته از کمال صفا و روشنی در روی ماه‌پیکرشان عکس ساغر چون صورت در آیینه پدید می‌آمد و از غایت نازکی گل عارض آفتاب انوارشان از آسیب نفس حریفان مجلس چون عارض گل به دم باد خزان آزرده می‌گشت و جام صافی مانند [آب] «۱۴۱» بسته و شراب لعل بر شکل یاقوت گداخته می‌نمود و مغنیان خوش‌الحان آواز رود و سرود به چرخ چنبری رسانیدند چنانچه از سماع نوای روح‌افزایشان زهره بر بام

آسمان در چرخ آمد و چرخ از غایت حیرت نظاره آن مجلس زمین کردار پابرجا ماند. نسیم عطر مشام

(۱۴۱). در نسخ دیگر هم به ظاهر نبود که ضبط کرده نشد. ظاهر است که کلمه آب از اصل افتاده است.
خواجه عمید لونمکی (لونکی، ر ک به مجله ارمغان سال دهم ص ۵۷۲ گفته است: آتش تر به آب بسته فگن، انوری راست:
آتش سیّال دیدستی در آب منجمدور ندیدستی بخواه از ساقیانش ساغری (کلیات ص ۳۷۲)

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۷

جان روحانیان افلاک را معطّر می‌گردانیـد و بخار و بخور عنبر و عبیر و بوی عود قماری و مشک اذفر حله حیات جاوید در تن جان بر باد دادگان اسیران خاک می‌پوشانیـد و شعرای فصیح اللّسان و ندمای ملیح البیان از ابر طبع چون آتش و آب درهای آبدار نظم بـدیع و نثر غریب در مجلس انس نثار می‌کردنـد و به حلاوت لطایف طرب‌انگیز و لطائف ظرائف رنگ‌آمیز رونق و طراوت مجلس یکی هزار می‌شد و به غرایب بیان چون سحر حلال و بدایع سخنان چون آب زلال جام فرح در کام روح حاضران می‌ریختند و باده خوشگوار کار طرب و نشاط را آب می‌داد و گره غم و اندوه از دلهای تنگ می‌گشاد.

بیت

حبذا باده طرب‌انگیزکرده بازار عیش و عشرت تیز
از صراحیش اگر نباشد بندرود از لطف تا به چرخ بلند
گر ازو قطره‌ای چکد بر سنگ‌همچو یاقوت سرخ گیرد رنگ

مست ازو گر نگشت ساغر همآز چه از دست می‌شود هردم و چنـد روز بزم دل‌فروز عیش و نشاط به نیکوترین وجهی روی نمود و میرزا سلطان ابراهیم دست دریانوال به بذل کرایم اموال برگشود و اکابر و اشراف و صنادید اطراف به عین عنایت ملحوظ و به حسن رعایت محظوظ شدند و شرح آن‌که این میرزا سلطان عبد اللّه چندگاه در ملک فارس پادشاه بود و مدتی در سمرقند سلطنت فرمود خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی.

و در این سال، به سعادت و اقبال، ششم ماه ذی قعده، میرزا علاء الـدوله دختر امیر یادگار شاه ارلات بیگیگه «۱۴۲» نام را در عقد نکاح آورد و حضرت خاقان سعید و جناب میرزا بایسنغر طویهای به عظمت فرمودند و آنچه اسباب بهجت

(۱۴۲). نسخ: بیکه، بیکیه- دو نسخه: زینب سلطان، روضهٔ الصفا: زینت بیگم (ج ۶ ص ۲۱۲).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۸

و سرور و فرح و حضور توانـد بود به ترتیب آن اشارت نمودند و چون چشمه زرین آفتاب مانند چشمه آب حیوان پرده ظلمات بر روی کشیـد و آینـه مصـقول خورشـید در غلاف مغرب مستور شـد و خسرو انجم سپاه ماه کلاه زریـن بر سر نهـاد و بر سـریر زمردین‌سپهر بـار داد، حضرت خاقـان سـعید فرمود تـا اسباب ضـیافت برای ترتیب زفاف و نظم عقـد آن دو گوهر شب‌چراغ جمع کردنـد و مجلس شادمـانی را زیب و آرایشـی هرچه لایق‌تر و ترتیب و تزیین هرچه درخور ارزانی داشـتند و آن شب را به افروختن مشاعل و مصابیح مهر انوار چون روز روشن گردانید و آن بزم را به آیین هرچه تمامتر به اتمام رسانیدند.

و در هفتم مـاه، امیرزاده محمـد جهـانگیر بـن میرزا محمـد سلطان بن امیرزاده جهـانگیر بن سـلطان صـاحبقران که به عزّ مصـاهرت حضـرت خاقان سـعید سـرافراز بود، شاهباز روحش در هوای گلشن صدق پرواز کرد «۱۴۳» و آن حضـرت را فراق شـاهزاده ملول و محزون ساخت و چنـد نوبت به وثاق او فرموده مراسم عزا و اطعام فقرا و صـلات و صدقات به‌جای آورد و ترویح روح او را ختمات کلام ملک علام خواندند و حضرت اعلی بازماندگان او را دلجویی نموده تربیت و عنایت فرمود.

و در این ولاء از فضلای مجلس همایون، خواجه نظام الدین عبد القادر که ربیب اخی شیخ علی صراف بود «۱۴۴» و در بارگاه پادشاه اسلام در سلک مقربان نتظام داشت از این دار ملال ارتحال نمود.

بیت

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل‌رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست

(۱۴۳). برای میرزا محمد جهانگیر ر ک به شجرات زمباور شجره. در روضهٔ الصفا (ج ۶ ص ۲۱۲) به‌جای ذکر موت امیرزاده محمد جهانگیر، ذکر وفات میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ آورده شده است.

(۱۴۴). احتمال دارد که این شیخ علی آن کس است که مذکور است بر [قبل] به نام شیخ علی قزاق.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۲۹

و امیر محمد درویش که داروغگی دار السلطنه هرات مفوّض جانب او بود و شرف قرابت نسبت با حضرت ثابت داشت جهان فانی را به ضرورت گذاشت و آن حضرت منصب او را به ولد او امیر سلطان «۱۴۵» ابو سعید که جوانی رشید بود عنایت فرمود. و در آخر همین سال، از جانب آذربایجان و عراق خبر آمد که امیر شاه محمد* ولد امیر قرایوسف را امیر بابا حاجی همدانی به قتل آورد و در تمام آن ممالک گرد فتنه برخاست.

مصرع

دست فلک تیغ جفا آخته

وقایع سنه سبع و ثلاثین ذکر وفات شاهزاده عالی‌جناب میرزا بایسنغر بهادر

اشاره

از معظم وقایع این سال ارتحال سلطان عالی‌جناب غیاث السلطنهٔ و الدین میرزا بایسنغر بود و در این ولا، بعضی از آیین پادشاهی و قوانین شاهنشاهی و حسن فضایل و لطف شمایل و ادراک کامل و فطانت شامل آن جناب به قلم تحریر و نقش تقریر نقش‌پذیر خواهد شد.*

میرزا بایسنغر پادشاهی بود به رفعت منقبت و قوت سلطنت از تاجداران روزگار و تخت‌نشینان جم اقتدار افسر مثال بر سرآمده و به قدم همت بلند فرق فرقد را تخت‌آسایی سپر گردانیده هلال که در علو منزلت با سپهر برین پهلو می‌ساید در قصر جلال او سزاوار صفّ نعال آمد و خورشید که با شمشیر آتشبار ممالک شرق و غرب می‌گشاید، به سلاحداری صفدران ذرّات عدد او افتخار نمود. همای همایون عدلش در بسیط جهان چنان پروبال گشود که از جلاجل باز کبک دری دانه به منقار بیرون آورد و سحاب دست سخاپرورش چنان گوهربار شد که صحن زمین از عکس جواهر گوناگون به‌سان سقف گردون گشت. نسیم کرمش اگر بر اشجار

(۱۴۵). روضهٔ الصفا (ج ۶ ص ۲۱۳): علی سلطان.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۰

جان گذشتی همه درختان به جواهر ثمین بارور گشتی. خسرو سیارگان اگر آستین‌وار به شرف دستبوس او اختصاص یافتی علم صفت زبردست کیوان جا گرفتی و اگر لمعه‌ای از پرتو تجلی رای انوار او به پیکر ماه رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشور به آفتاب جهانتاب بخشیدی و تا پیر پرتدبیر جهان گشته فلک ندای

شعر

احسن اذا کان امکان و مقدرؤفلن یدوم علی الأحسان امکان «۱۴۶» به گوش هوش او رسانیده بود، در چمن دولت خویش جز نهال احسان نمی‌نشاند و تا تغیر احوال لیل و نهار و تبدّل دولت و انتقال در ضمیر منیر او جایگیر شده بود صحایف آمال اهل سؤال جز به عین عنایت و اجابت نمی‌خواند و با این فضایل حمیده و خصایل پسندیده در همه احوال مجالست اصحاب کمال و مخالطت اهل علم و ارباب فضل بر خود فرض عیّن و عین فرض می‌دانست و در اقامت مراسم تکریم این طبقه کرام و تقدیم مناظم اجابت مرام این طایفه عظام غایت عنایت و نهایت رعایت به ظهور آوردی و اصداف اسماع جهانیان به لآلی مآثر مأثوره او مشحون شد وصیت صدق عنایت و آوازه حسن رعایت او به حال اهل فضل و هنر به اطراف هفت کشور و اقالیم بحر و بر رسید و چون تاب آفتاب عالم‌آرای و مانند نسیم صبای جهان‌پیمای بر عالمیان واضح گردید و خردمندان فاضل و هنرمندان کامل از اطراف‌واکناف عالم دولت مثال روی امید به درگاه معظم آوردند و پیوسته علمای وافر درایت و بلغای متواتر دراست که پشت سپاه دانش و روی لشکر فضل و سرافرازان عالم علم و پیشوایان اهل خرد و صدرنشینان مجالس علوم عقلی و نقلی بودند به حضرت افاضل‌مآب آن پادشاه عالی‌جناب می‌رسیدند و خاك بارگاه او را سرمه کردار در چشم می‌کشیدند و آستانه‌وار ملازم در قصر همایون می‌شدند و به

---

(۱۴۶). از نونیه ابو الفتح بستی است. ر ك به مجانی الأدب ج ۴ ص ۶۶.

شرف مجالست اختصاص می‌یافتند و به واسطه کمال کرم و بذل نعم و خوش‌سخنی و تازه‌رویی مطیع و منقاد او می‌گشتند و ملوك جهان و پادشاهان عالم‌ستان از مشاهده عظمت و جلالت اسباب سلطنت و فر و شکوه شهریاری و انتظام امور جهانداری و تمهید قواعد احسان او انگشت تحیر به دندان می‌گزیدند.

و انواع هنرمندان* و پیشه‌وران را به نوعی تربیت فرمود که هریك وحید زمان و یگانه دوران شدند و مولانا شمس الدین الهروی* شاگرد مولانا معروف خطاط بغدادی را به حسن تربیت به آنجا رسانید که بسیار از خطوط خویش به نام قبلهٔ الکتاب یاقوت المستعصمی کرده مبصران جهان به خط یاقوت قبول کردند و همچنین مولانا جعفر تبریزی* در انواع خطوط به تخصیص نسخ و تعلیق خواجه میر علی ثانی بود و امروز مولانا ظهیر الدین اظهر و مولانا شهاب الدین عبد اللّه و مولانا جلال الدین شیخ محمود شاگردان مولانا جعفر لانظیر عصرند و بی‌تکلّف این جماعت در علم و عمل خطوط ستّه

مصرع

ابن مقله، صیرفی «۱۴۷»وقت، یاقوت زمان

اند، آن ملکه روحانی را به صدق همت و فرط مداومت به اقصی مدارج امکان رسانیدند.

بیت

سنان قلم در سه نون بنان‌چو گیرند حیران بماند جهان

چو انگشت را داس‌وش خم دهندبسی خرمن از فضل برهم زنند

عطارد شود خوشه‌چین از شغف‌نبینی که در خوشه یابد شرف «۱۴۸»

---

(۱۴۷). خواجه عبد اللّه صیرفی شاگرد سید حیدر است در نسخ و وی شاگرد یاقوت است و سلسله شاگردی خطاطان خراسان به خواجه می‌رسد (حالات هنروران ص ۱۲).

(۱۴۸). یعنی شرف عطارد در سنبله است. ر ك به فرهنگ آنندراج ج ۲ ص ۵۴۳، ذیل شرف.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۲

و در باقی فنون اقسام قلم‌گذاری و رقم‌نگاری از تصویر و تذهیب و سایر شعب و تفاریع آن به غایت قصوی رسانیده از درجه علیا گذرانیدند.

بیت

به صورتگری چون برآرند دست‌شود عقل مدهوش و فرزانه مست

نمایند صد سحر جادو شکارز یک نوک مو همچو مژگان یار

ور آهنگ تذهیب و جدول کنندسزد زر خورشید اگر حل کنند

وگر شمسه «۱۴۹»و لوح و پرگارشان‌به گردون برد بخت بیدارشان

ملک‌شان دهد تحفه از روی مهرزر انجم و لاجورد سپهر و جلد ساختن و باقی نقوش و صنایع پرداختن چنان نازک و زیبا شد که همانا در ازمنه سابقه به سعی ملوک سالفه کمتر میسر شده باشد و باقی حرفه‌ها زرگری و نجّاری و خاتم‌بندی و حدادی از آنچه در خیال مردم گذرد زیاده‌تر شد و آن‌جناب مجموع فضلا و هنرمندان و پیشه‌وران را به مواجب انعامات و مواهب عنایات به نوعی خوشوقت داشت که بیش از آن امکان ندارد و امور دیوانی و اسباب جهانبانی در غایت انتظام سرانجام یافت.

القصه شاهزاده باوجود این کمالات پیوسته شغف تمام به شرب مدام داشت و زندگانی را اگر همه یک‌دم بودی بی‌می لعل‌فام حرام می‌پنداشت و چون نرگس و لاله همیشه در هوای جام و پیاله بود و به‌سان لب لعل جانان بی‌راح ریحانی و شراب ارغوانی دهان نمی‌گشود و از صباح تا رواح بی‌جام راح و خوبان ملاح و دلبران صباح به سر نمی‌برد و مدام از شام تا بام بی‌ساقی گل‌اندام و مطرب شیرین مقام به پایان نمی‌رسانید* تا شرابهای گران در مزاج شریف و عنصر لطیف تصّرف تمام کرد و اعضای رئیسه که بر قانون اعتدال مستقیم احوال بود مایل به انحراف شد

---

(۱۴۹). قرص زراندود (فرهنگ آنندراج) به ظاهر مراد از Artislic Palette

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۳

و چندان‌که طبیبان نصیحت می‌نمودند، شاهزاده از جام باده و ساغر عشرت جرعه‌ای کم نمی‌فرمود و غذا به غایت کم تناول می‌نمود. مثلا- در ماهی زیادت از نصف متّصل مشغول بود و چون ترک فرمودی پنج شش روز مخمور بودی و روزی دو سه ملازمت حضرت خاقان سعید نمودی و باز به مقتضی العود احمد بر سر حرف اول رفتی و شیشه و صراحی را بند گشودی تا سبب مدام مرض قوی گشت و ضعف بسیار بر مزاج مستولی شد و به نور یقین دانست که کار دیگرست و دامن مشیت در قبضه قضا و قدر. آری بر شاخسار فطرت گل رخساری کجا شگفت که دبور ادبار حوادث آن را بر خاک بی‌باکی نریخت. عقود احوال کدام وقت انتظام یافت که باز به اشارت سرانگشت آجال از هم فرونگسیخت.

فی الجمله میرزا بایسنغر صبح شنبه هفتم* جمادی الأولی عالم فانی را وداع کرد و به سرای باقی رحلت نمود و عمر او سی و هفت سال و چهار ماه بود «۱۵۰» و تا جهان هست سلطانی چو او بر تخت سلطنت ننشسته و سروی به اعتدال او بر جویبار مملکت نرسته.

بیت

به کوشش چو رستم به بخشش چو حاتم‌به حکمت چو هرمس، دلاور چو حیدر حضرت خاقان سعید چون خبر واقعه ناگاه شنید به فراق فرزند سعادتمند نیک تنگدل و به غایت محزون شد و قطرات عبرات بر صفحات و جنات می‌ریخت و چون رعد و برق از آه و فغان آتش در جهان می‌انداخت و بیم آن بود که از این واقعه هولناک و مصیبت سهمناک آینه قمر بی‌نور گردد و دست عطارد قلم شود و مزهر

(۱۵۰). ر ک به ضمیمه اورینتل کالج میگزین ماه مئی سنه ۴۷؟ ص ۳۵ بعد. [دو رقم اول این سال در چاپ محو شده است].

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۴

زهره از پرده بیفتد و تیغ آفتاب در قراب تورات بالحجاب «۱۵۱» زنگار گیرد و حسام بهرام در نیام ظلام شکسته شود و محکمه «۱۵۲» بر مشتری تنگتر از حلقه انگشتری آید و ایوان کیوان به دوده «۱۵۳» اندوده گردد.

بیت

شد وقت که وقت در سر آیدسیلاب عدم به سر درآید

شد وقت که این چهار حمّال‌بنهند محفه مه و سال

شد وقت که مرکبان انجم‌هم نعل بیفکنند و هم سم «۱۵۴» و در آن صبح، صیحه صبح محشر از عالم اصغر برخاست. ندبه و نفیر و نوحه امیر و وزیر و صغیر و کبیر گوشواره کنگره کیوان گشت و آواز فغان و زاری از اوج سپهر زنگاری بگذشت و آن ایام هنگام زمستان و موسم برف و باران بود و آفتاب عالم‌تاب از حجاب سحاب روی جهان‌آرا نمی‌نمود و ابر چون ماتم‌زدگان پیوسته گریان بود و رعد و برق سوزان و خروشان.

و حضرت خاقان سعید به باغ سعید فرمود که صورت واقعه هائله آنجا روی نمود و زبان گوهربار آیه کریمه إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۱۵۵» دررنثار ساخت و به آیین شرع مبین به تجهیز و تکفین پرداخت و تغییر لباس غیر گلیم برک «۱۵۶» که بر فرق

---

(۱۵۱). اشارت است به آیه ۳۲ از سوره ص: فَقالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ.

(۱۵۲). محکمه داوری‌خانه و جای حکک کردن قاضی است. چون مشتری را قاضی فلک گویند او را داوری خانه ثابت کرده است (ر ک به فرهنگ آنندراج ج ۲ جزو ۲ ص ۳۰۲).

(۱۵۳). به معنی دوده چراغ است.

(۱۵۴). از تحفة العراقین خاقانی (مقاله اولی و هی تسمّی بعرائس الفکر).

(۱۵۵). سورة البقرة ۱۵۶.

(۱۵۶). قسمی از پشمینه که آن را از پشم شتر بافند و درویشان از آن قبا و کلاه سازند (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۵

همایون نهاد به امری دیگر رخصت نداد و چون نقش غفران‌مآب مکمل شد، هم در باغ سفید نماز جنازه گزاردند و آن حضرت در باغ توقف نموده امرای کبار و اشراف روزگار نعش را برداشتند و در آن‌وقت مملکت خراسان به تخصیص دار السلطنه هرات چنان معمور بود که زیادت از آن در آیینه گمان صورت نمی‌بست. از درون باغ سفید تا مدرسه گوهرشاد آغا که مدفن شاهزاده آنجا مقرّر بود غلبه و ازدحام به مرتبه‌ای بود که در هیچ زمان پیش از آن نشان نتوان داد و تمام خواص و عوام تغییر لباس کرده سیاه بر سر بستند و همه راه از دود آه و لباسهای سیاه به‌سان شبهای هجران تیره و تاریک بود و نعش شاهزاده در محفّه و هودج نهاده به عظمت و آیین تمام به مدرسه و گنبد عالی رسانیدند و چون گنج به خاک تیره سپردند.

بیت

عبرت‌پذیر شو هم ازین خاک کاندروشهزاده‌ای است کاز همه شاهان یگانه است روز دیگر حضرت خاقان سعید به رسم تعزیت در باغ سفید بنشست و امرای کبار به ترتیب آش برخاستند و سادات عظام و علمای کرام و صنادید عالم و اکابر بنی آدم به مجلس همایون حاضر می‌شدند و حافظان کلام اللّه ختمات کلام ملک علام به ادا می‌رسانیدند و آن حضرت مدت چهل روز هرروز بر

مسند خلافت و مستقر سلطنت می‌نشست و مشاهیر ایران و توران و اعاظم ربع‌مسکون بر درگاه همایون جمع بودند و هرروز یک دو شاعر ماهر مرثیه‌ها به موقف عرض و محل انها می‌رسانیدند. از آن جمله مولانا سیف الدین نقاش که واحدی تخلص می‌کرد مرثیه‌ای نیکو گفته است و مرثیه این است:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۶

مرثیه

چندان‌که چرخ گشت به دوران روزگارنقش وفا نیافت بر ایوان روزگار

همکاسه شراب فنا بایدش شدن‌هرکس که خورد لقمه‌ای از خوان روزگار

در دفتر زمانه برات نجات نیست‌این مردمی مجوی ز دیوان روزگار

از پا فتاد رستم دستان و جان نبرداز دست مکر و حیله و دستان روزگار

از روزگار جامه جان چاک شد دریغ‌دستم نمی‌رسد به گریبان روزگار

در روزگار هیچ حیاتی نمانده است‌گویی که رفته است ز تن جان روزگار

دل در جهان مبند وگر نیست باورت‌بنگر یکی به حالت سلطان روزگار

جمشید وقت بود و فریدون این زمان‌داود عهد بود و سلیمان روزگار

خرگاه بی‌طراوت و افتاده تخت خوارگویند هرزمان چو من اعیان روزگار

شهزاده بایسنغر عالی‌جناب کوجمشید را چه آمد و افراسیاب کو

خورشید زرد گشته و لرزان از این عزاست‌ای ابر خون‌گری اگرت ذره‌ای حیاست

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۷ رفت آن‌که بود جامه شاهی به قدّ اوبرلاس اگر پلاس به بر می‌کند رواست

او بود روشنایی چشم و چراغ ملک‌شمعی چون او زدوده چنگیز خان نخاست

روباه فتنه باز برآورد سر ز خواب‌آن شاه شیر حمله بیدار دل کجاست

خنجر به خود فروشد و شمشیر خون گریست‌پشت کمان شکست و نشد کار تیر راست

بی‌جان شده نیزه و پیچان شده کمندقد فلک ز بار مصیبت چنین دوتاست

کاخ و سرا به همت عالی تمام کردبگذاشت این سرا و کنون شاه آن سراست

باغ سفید همچو هنر بی‌فروغ شداین هم نشان طالع و بخت سیاه ماست

جمعند اهل بار ولی نیست شاه بارروز هرطرف به ناله و فریاد این صداست

شهزاده بایسنغر عالی‌جناب کوجمشید را چه آمد و افراسیاب کو

شهباز روح او چو برآمد به صبح‌دمدر کام روزگار فروبست صبح‌دم

با صد هزار دیده روشن سپهر پیربر وی همی گریست در آن وقت صبح‌دم

شاهان روزگار و امیران نامدارگشتند بی‌وجود شریفش همه عدم

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۸ بی‌پرتو جمال عزیزش برادران‌افتاده‌اند جمله چو یوسف به چاه غم

در پیش طبع روشن او تیره بود و خارآیینه سکندر و آیین جام جم

خط خاک کرد بر سر و کاغذ به باد رفت‌جدول به خون نشست و سیه شد رخ قلم

سنجق بریده پرچم و برکنده طوق موی‌گیسو گشاده بیرون و افتاده چون علم

سرنای و نای با دل صدپاره همچو کوس‌در ناله و فغان و نفیرند دم‌بدم

بی‌مجلس مروح او چنگ و عود و نی گویند این رموز به نوبت به زیروبم
شهزاده بایسنغر عالی‌جناب کوجمشید را چه آمد و افراسیاب کو
امروز بی‌دو گوهر آن گوش، چون سحاب‌افتاده از دو دیده مردم در خوشاب
بی‌او نمانده در همه آفاق روشنی‌عالم سیاه شد چو فرورفت آفتاب
در بر فکنده ماه لباس سیاه شب‌افتاده آسمان چو دل من در اضطراب
بی‌دست شاه جمله سیه‌پوش گشته‌اندشاهین و چرخ و باز در این بوم چون غراب
دلها خراب گشت از این درد واحدی‌تاریخ این قضیه طلب از «دل خراب»
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۳۹ یا رب چه حالت است و ندانم چه می‌شودباور نکردمی اگر این دیدمی به خواب
سرها نهاده‌اند براین در سران ملک‌دیگر نمی‌روند از این در به هیچ باب
در بارگاه چون‌که ندیدند شاه راکردند جمله از دل پردرد این خطاب
شهزاده بایسنغر عالی‌جناب کوجمشید را چه آمد و افراسیاب کو
گر او برفت شاه جهان باد در امان‌گر گوهری شکست بماناد بحر و کان
سلطان معین دولت و دین شاهرخ که بادبر تخت ملک با دل فرخنده جاودان
یا رب به حق حرمت اولاد فاطمه‌صبری بده به بیگم غمگین و ناتوان
بی‌او نمانده در تن پاکش حیات هیچ‌مشکل بود حیات کسی را که نیست جان
زین حال صعب و واقعه جانگداز زودپیغام بر نسیم به نزد خدایگان
خاقان روزگار الغ بیگ آن‌که هست‌جای کمینه چاکر او فرق فرقدان
عبد اللطیف گلبن بستان مملکت‌مقبول طبع روشن و سلطان انس و جان
سلطان دهر شاه براهیم کاز علوبر تخت فارس تا به ابد باد کامران
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴۰ آن رستم زمانه و اسفندیار عهدجوکی بهادر آن‌که بود صفدر زمان
دایم به تخت مملکت و مسند پدرسلطان علای دولت و دین باد شادمان

سه کوکب منیر که هستند وارث‌دارد نگاهشان به کرم خالق جهان و مدت چهل روز در این واقعه جانسوز امرای حضرت از مراسم تعزیت آنچه مناسب دولت بود به‌جای آوردند و حضرت خاقان سعید عنان صبر و قرار از دست اختیار داده آرام نمی‌یافت و به سوز سینه آتشبار آب از دیده می‌ریخت و می گفت:

بیت

کار من از دست اختیار به در شدحاصل عمرم همه هبا و هدر شد
باز عمارت‌پذیر کی شود این دل‌خانه که طوفان گرفت و زیر و زبر شد

این همه بر من قضا نوشت و قدر خواست‌کیست که او مانع قضا و قدر شد ارکان دولت و اعیان حضرت زمین خدمت بوسیده عرضه داشتند که سایه چتر همای‌آسا تا انقراض دوران بر سر جهانیان سایبان امن‌وامان باد. تدارک هرفائت ممکن است و بازآمدن غایب جایز مگر ادراک جان رفته و ملاقات روح مفارقت کرده که مجموع عقلای روزگار در تدبیر این کار جز رضا به قضا چاره ندیدند و غیر از آن‌که زمام ارادت به قبضه تقدیر دهند اندیشه دیگر نتوانستند، لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا «۱۵۷». آن حضرت نصایح دولتخواهان به سمع رضا اصغا نموده فرمود که تمام خلایق لباسها که تغییر داده بودند انداخته جامه‌های معهود پوشیدند و آن حضرت پرتو التفات بر تدبیر مهمات مملکت انداخت و نخست فرمود

(۱۵۷). سورة النساء ۹۸.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۴۴۱

كه متروكات شاهزاده مرحوم را كما فرض اللّه ميان ورثه «۱۵۸» قسمت نمودند.

و شاهزاده مرحوم را سه پسر بود: ركن ميرزا علاء الدوله و قطب الدّين ميرزا سلطان محمد و معز الدّين ميرزا ابو القاسم بابر كه آفتاب از فروغ جبين سلطنت‌نماى ايشان اقتباس نور مى‌كرد و مشترى از عكس ناصيه همايونشان نصاب سعادت به جهانيان مى‌رسانيد. دلايل رشد و نجابت از صفحات احوال ايشان واضح و مخايل كمال فطانت در محاسن افعالشان لايح و هم در زمان صبى و اوان نشوونما نسيم صباى جهانگشايى از بساتين شمايل پسنديده ايشان به مشام جان مى‌رسيد و اختر سعادت پرتو از افق جبين مبين ايشان طلوع مى‌كرد و هريك به عنايت الهى بر سرير سلطنت و پادشاهى فرمانفرما شدند و سالها در خراسان و عراق و ساير ممالك آفاق پادشاه بودند چنانچه شرح احوال هريك در سالهاى آينده خواهد آمد ان شاء اللّه تعالى وحده.

و حضرت خاقان سعيد تمام ولايات كه سيورغال شاهزاده مرحوم بود به جانب ركن الدين ميرزا علاء الدوله عنايت فرمود و راه و رسم ديوان اعلى كه مفوّض به جانب مغفرت‌مآب بود به ميرزا علاء الدوله رجوع نمود «۱۵۹» و فرزندان ديگر را بعد از آن‌كه حصه ميراث خود گرفته بودند مرسوم و انعام و مواجب و اكرام مقرر داشت «۱۶۰» و چشم عنايت و نظر مرحمت بر احوال ايشان گماشت.

و پيش از اين ميرزا محمد جوكى بهادر به موجب فرمان عازم جانب ولايت گرمسير و افغان شده بود و در آن بلاد و ديار آثار تسلط و اقتدار به ظهور آورد و چون خبر واقعه برادر اكبر استماع نمود اندوه و اضطراب بسيار اظهار فرمود و بى‌صبر و قرار متوجه پايه سرير اعلى شد و به شرف تقبيل انامل فياض سرافراز گشت و چندان

(۱۵۸). يعنى سه پسر بايسنغر: ركن الدين ميرزا علاء الدوله، قطب الدين ميرزا سلطان محمد، معز الدين ميرزا ابو القاسم بابر.

(۱۵۹). روضة الصفا: و فرمان داد كه در ديوان بزرگ به‌جاى پدر مهر زند. (ج ۳ ص ۲۱۴).

(۱۶۰). ايضا: و ميرزا سلطان محمد و ميرزا ابو القاسم را علوفه تعيين فرمود.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۴۴۲

جزع و فزع نمود كه بيم بود كه از حليه حيات عارى شود و در لباس ممات متوارى گردد. حضرت خاقان سعيد فرزند دولتمند را به مواعظ پادشاهانه و نصايح خسروانه تسكين و تسلى داد.

بيت

هرآنچه بود قرارى گرفت و تسكين يافت‌جهان جوان شد و ياران به عيش بنشستند و در اين سال به مسامع جلال رسيد كه مرتضاى اعظم مجتباى اكرم، سيد شرف الدولة و الدين امير مرتضى «۱۶۱» بن المغفور امير سيد على بن المبرور امير سيد كمال الدين بن قدوة السادات امير سيد قوام الدين در ولايت مازندران به شهر سارى وفات يافت و آن مملكت بكلى به‌هم برآمد و حضرت خاقان سعيد، امير سيد قطب الدين «۱۶۲» محمد را كه فرزند سعادتمند مرتضى مرحوم بود به عين عنايت ملحوظ فرمود و پادشاهى آن ولايت را به جانب او رجوع نمود و فرمان جهان‌مطاع مشتمل بر تفويض سلطنت آن مملكت در صحبت معتمدى به جانب امير سيد محمد ارسال فرمود و جناب سيادت‌مآب نشاط و انبساط نموده فرستاده را رعايت تمام نمود و سادات عظام از اولاد كرام امير سيد قوام الدين كه در آن ولايت بودند از صميم دل انقياد امير سيد محمد نمى‌نمودند. اما چون عنايت آن حضرت درباره جناب مشار اليه دانستند، بعد از آن خلاف حكم همايون به هيچ‌وجه نتوانستند و زمام اختيار به دست او دادند و سر بر خط تسليم و انقياد نهادند.

و در اين سال، مولاناى اعظم قدوة اكابر الأمم، مولانا فصيح الدين

(۱۶۱). از ۸۲۰ تـا ۸۳۷ ه حکمرانی کرد و پـدرش سـید علی از ۸۰۹ تـا ۸۲۰. کمال الـدین به تخت سلطنت نرسیده. قوام الـدین المرعشی از ۷۶۰ تا ۷۸۱ فرمانروا بود (زامباور ص ۱۹۳).

(۱۶۲). از ۸۳۷ تا ۸۵۶ حکمرانی کرد (زامباور ص ۱۹۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴۳

محمـد علاـ که از مشاهیر علما و نحاریر فقها بود، منتصف جمادی الأخری در دار السلطنه هرات وفات یافت و نعش او را به آیین تمام و غلبه و ازدحام به گازرگاه بردند و در مزار [بزرگوار] «۱۶۳» به خاك سپردند.

ذکر آمدن میرزا الغ بیگ گورکان جهت عزای برادر مرحوم به ولایت خراسان

چون خبر واقعه میرزا بایسنغر به مملکت ماوراء النهر رسید و میرزا الغ بیگ صفت آن حالت به شرح شنید کلاه کیانی بر خاك انداخت و خلعت خسروانی چاك زد و از سینه نالان فریاد و فغان برآورده از چشم خونبار سیل بسیار فروریخت و چند روز مراسم تعزیت اگرچه به تقدیم می‌رسانید امّا صبح و شام فریاد و زاری از ذروه سپهر زنگاری می‌گذرانید و خاطر اندوهگین او به نوعی حزین بود که به هیچ‌وجه تسکین نمی‌نمود و بیم آن بود که خلل به مهمات ملکی راه یابد و شاهزاده عنان عنایت از صوب ضبط ممالك برتابد. اکابر آن دیار به اتفاق امرای نامدار به موقف عرض رسانیدند که للّه الحمد شاهزاده اعقل سلاطین عالم است و این قضیه پیش عقلا مسلم که الفائت لا یدرك. پس ملول بودن از جهت امری که تدارك آن ممکن نیست،

مصرع

گمان مبر که بود کار مردم عاقل

خاطر شاهزاده اندك تسکین یافت و خبر واقعه در قشلاق بخارا هنگام شدت برف و سرما به آن‌جناب رسید و در آن زمان امرای نامدار با لشکر بسیار به جانب دشت و مغولستان رفته بودند. میرزا الغ بیگ چندان توقف نمود که لشکرها

(۱۶۳). نسخ: مورد الأنوار قطب الأولیا عبد اللّه انصاری قدس سره- حبیب السیر (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۶): در پایان مرقد ... خواجه عبد اللّه انصاری.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴۴

مظفر و منصور بازآمدند و از مقدم میمون بهار و اعتدال لیل و نهار در اطراف باغ و بساتین سبزه و ریاحین دمید.

مصرع

دمید گرد لب جوی خط زنگاری

شاهزاده پای ظفر در رکاب نصرت انتساب آورده عنان عزیمت به جانب مملکت خراسان معطوف ساخت و از اکابر ماوراء النهر جناب شیخ الأسلام خواجه عصام الدّین که چون آفتاب از غایت اشتهار محتاج تعریف نیست و خواجه افضل الدین کشی و خواجه فضل اللّه ابو اللیثی «۱۶۴»

مصرع

هریك یگانه‌ای که ندارد نظیر خویش

ملازم میرزا الغ بیگ به خراسان آمدند و نوزدهم ماه رمضان شاهزاده عالمیان به دولت ملازمت حضرت خاقان سعید رسید و آن حضرت فرزند سعادتمند را در آغوش مهربانی کشید و جراحت تعزیت شاهزاده مرحوم میرزا بایسنغر باز تازه شد و اکابر ماوراء

النهر به شرف دستبوس مشرف گشته آن حضرت همه را اعزاز و اکرام و توقیر و احترام فرمود و میرزا الغ بیگ آش بزرگ داده شرایط تعزیت به جا آورد.

و چون هلال فرّخفال شوال از افق سعادت و اقبال جمال نمود، حضرت خاقان سعید به ادای نماز عید و آداب آن‌وقت سعید قیام و اهتمام فرمود و چون عید اول بود که شاهزاده مغفور میرزا بایسنغر از دار غرور ارتحال نمود، آن حضرت اشارت فرمود که آش بزرگ مرتب ساختند و مهد علیا گوهرشاد آغا انواع ترتیب و تکلف پادشاهانه مهیا کرده بود و چند روز پیوسته آشهای بزرگ دادند و آن حضرت میرزا الغ بیگ را به انعام و اکرام معزّز و مکرم ساخته و اکابر ماوراء النّهر را به تشریفات و

---

(۱۶۴). وی استاد میر علیشیر بوده برای ترجمه‌اش ر ك به لطائف‌نامه فخری (اورینتل کالج میگزین نومبر سنه ۱۹۳۱) ص ۵۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴۵

عنایات نواخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و میرزا الغ بیگ بیستم شوال پای دولت در رکاب استعجال آورده عازم دار السلطنه سمرقند شد.

در این سال، میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان رقیه سلطان بنت امیرزاده سیورغتمش بن حضرت خاقان سعید را در عقد نکاح شرعی درآورده و طوی بزرگ ساختند و مجلس خرم و بزم بی‌غمی به نیکوتر وجهی پرداختند.

بیت

هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمارکس را وقوف نیست که انجام کار چیست

وقایع سنه ثمان و ثلاثین ذکر وزارت خواجه غیاث الدین سیدی احمد

اشاره

حضرت خاقان سعید، در این سال، عنایت فرموده خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن «۱۶۵» خواجه نظام الدین احمد اندخودی معروف به خواجه سیدی احمد شیرازی را منصب وزارت ارزانی داشت و زمام حل و عقد و قبض و بسط موجه دیوان اعلی را به قبضه درایت او بازگذاشت و او به شرکت جناب دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی در دیوان نشسته و هم ماه صفر مهر زد و این خواجه سیدی احمد از بزرگان بلاد ماوراء النهر است به نباهت ذکر و شرف قدر و علو خاندان و رفعت منزلت پدران از اقران ممتاز و مستثنی بود و چون منصب وزارت آن حضرت یافت انوار عدالت او بر اطراف ممالك تافت.

---

(۱۶۵). برای ترجمه‌اش ر ك به دستور الوزراء ص ۳۵۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴۶

و در این ولاء امیر خلیل اللّه «۱۶۶» شروانی از موضع محمودآباد «۱۶۷» عرضه داشت، در صحبت خالق بردی، به پایه سریر اعلی فرستاد و هفتدهم ماه صفر امرا قاصد و عرضه داشت گذرانیده سخن به موقف عرض رسانیدند. مضمون آن‌که «امیر اسکندر ترکمان چون بر تمام ولایت آذربایجان فرمان‌روان شده قصد مملکت شروان کرد و حالا به تخریب قلاع و بلاد و تعذیب عباد و عباد مشغول است. اگر حضرت اعلی عنایت فرموده دست ظلم او را از سر این درماندگان کوتاه گرداند موجب مزید دولت و سبب بسطت مملکت خواهد بود.» آن حضرت با امرا و ارکان دولت مشورت نموده عزم یورش سیم آذربایجان جزم فرمود.

ذکر نهضت خاقان ممالک‌ستان نوبت سیّم به صوب مملکت آذربایجان

چون اخبار طغیان سردار ترکمان و تسلط او بر مملکت آذربایجان و تغلّب او بر بلاد شروان به سمع همایون پادشاه ربع‌مسکون رسید و خسروان هفت کشور و فرمانفرمایان بحر و بر به زمین‌بوس درگاه آسمان جاه او مفاخرت می‌نمودند و از مهابت شمشیر آبدار و صلابت خنجر آتشبار او زمین کردار سر بر روی آب افکنده بودند دولت و سعادت با بخت همایونش همنشین بود و فتح و نصرت با رایت ظفر نگارش قرین. اعلام دولتش بر کنگره إِنَّا فَتَحْنا اقالیم الممالک کلها افراخته و کوس سلطنتش طنطنه

مصرع

امروز زمان دولت ماست

در خم طاق مقوّس فلک و طاس نگون گردون انداخته نعل سمند باد رفتار و

---

(۱۶۶). وی است پسر شیخ ابراهیم که ذکر تزویج دختر میرزا ابا بکر با او به ذیل وقایع سنه ۸۲۴ مذکور است.

(۱۶۷). ر ک به لیسترینج ص ۱۷۶ و ۲۳۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴۷

خم کمند تابدارش حلقه گوش قیصر و طوق گردن خاقان شده و غبار موکب منصور در سرمه چشم کسری و توتیای دیده فغفور گشته صورت واقعه که والی شروان عرضه داشت نمود بر خاطر کوه وقار به غایت گران و دشوار بود و مردم کوتاه‌نظر را در آینه خیال چنان می‌نمود که چون میرزا بایسنغر از میان رفت مجال جدال و طاقت مقاومت نخواهد بود. غافل از آن‌که

مصرع

ایرج اگر برفت فریدون به کام باد

آن حضرت عزم یورش سیّم آذربایجان تصمیم فرمود و هرچند ارکان دولت و اعیان حضرت در تأخیر آن سعی نمودند مفید نیامد. چه امیر جلال الدین فیروز شاه در خلوتی به عرض رسانیده بود که چون میرزا بایسنغر از میان رفت، این یورش البته می‌باید کرد و آن حضرت این سخن به سمع قبول تلقی فرموده بود و فرمان همایون نفاذ یافت که لشکرها از اقصای ولایت کاشغر و ترکستان و تمام ماوراء النهر و ختلان و قندزبغلان و سان «۱۶۸» و چاریک و بلخ و شبورغان و مجموع خراسان و قندهار و کابل و غزنین و حدود هندوستان و ممالک سیستان و خوارزم و مازندران و عراق و فارس و شیراز و کرمان و اصفهان لشکری گران و سپاهی بی‌پایان در جنبش آمدند و به بلجار معین روان شدند.

و آن حضرت امیر نظام الدین «۱۶۹» فرمان شیخ را به حکومت دار السلطنه هرات تعیین فرموده صاحب اعظم امیر علاء الدین علی شقانی «۱۷۰» و خواجه رمضان تونی را به ضبط دیوان گذاشت و موکب همایون دوم ربیع الثانی از مستقر دولت و سریر سلطنت نهضت فرمود. پرچم علم ظفر شعار طره عنبرنشان حور و صدای کوس رعد

---

(۱۶۸). سنگ‌چرک در.۲۲ Plate ۱۸۹۳, Canstable ,s Hand Atlas of India

(۱۶۹). در ذیل زبده او را کمال الدین نوشته است به‌جای نظام الدین.

(۱۷۰). برای ترجمه‌اش ر ک به دستور الوزرا ص ۳۵۸- برای شقان ر ک به معجم البلدان ج ۳ ص ۳۰۶ و نزهة القلوب ۱۵۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴۸

آواز به مسامع اعادی و اضداد نمودار نفخه صور و آیات فتح و تأیید بر رایات نصرت طراز مسطور و آفت عین الکمال از چهره اقبال و اعزاز دور بحق الملک الغفور.

و چون موکب همایون عزیمت نمود، در هرمنزل به دستور معهود به مزارات اکابر و اهل اللّه رفته و شرف آن مشاهد متبرک دریافته از روحانیت ایشان استمداد همت فرمود تا به آیین جمشید و فریدون موکب همایون به ملك ری درآمد و روز به روز لشکرهای اطراف و سرداران اکناف ضمایم اردوی همایون می‌شدند.

حضرت خاقان سعید، اواسط جمادی الأخری به مملکت ری رسید و در آن وقت چهره حجاب سحاب سراپرده سیاه در فضای عالم علوی می‌کشید و تنق نیلی بر چهره نوربخش آفتاب می‌پوشید و نقاب کحلی بر رخ روشنان گردون می‌بست و فیلان سریع السّیر بر میدان آسمان قطار می‌کرد و برق در میان ابر تیره به‌سان شعبده‌بازان شیشه‌های پرآتش می‌سوخت و مانند خنجر زنگیان مشعلها می‌افروخت و رعد به آیین نای رویین خروش و غلغله در گنبد گردون می‌انداخت و از نهیب صیحه نفخه صور در اطراف عالم پیدا می‌ساخت. گاه از درخشیدن شمشیر برق چشم سپهر خیره می‌شد و گاه از غریدن فیل مست رعد گوش کیوان کر می‌گشت.

امرای کبار مشورت نموده مصلحت وقت چنان دیدند که آن حضرت اتفاق قشلاق در ملك ری نماید و آن زمستان در آن مملکت اقامت فرماید. آن حضرت مصلحت امرا اجابت فرمود و فرمان جهان‌مطاع نفاذ یافت که سپاه ظفرپناه قوریاها بسته یراق قشلاق کنند و به موجب فرموده عمل نموده کاربند شدند.

ذکر وقایع که در یورت قشلاق ظاهر شد خبر وفات میرزا سلطان ابراهیم در شیراز

چون رایات نصرت آیات به آیین فریدون و کی در ملك ری یراق قشلاق فرمود و غلغله لشکر قیامت اثر غلبه و کثرت دشت محشر به عالمیان نمود، امیر اسکندر ترکمان چون تیر از کمان از ملك آذربایجان بیرون رفت و سرداران آن

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۴۹

ممالك روی امید به درگاه عالم‌پناه آوردند. عبد العزیز ترکمان کوتوال قلعه قبلان «۱۷۱» به شرف بساطبوس استسعاد یافت و کلید قلعه تسلیم نمود و در سلك بندگان منتظم شد و همچنین قلعه کاغذکنان «۱۷۲» را سپردند و این دو قلعه به تاریخ «مفتوح شد» مفتوح شد.

در این ولا، امیر خلیل اللّه شروان که در روزگار شروان شاه ثانی بود احرام ملازمت قبله اقبال و کعبه آمال بسته یازدهم ذی الحجه به تقبیل دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف گردید و پرتو آفتاب دولت

مصرع

بر چهره روزگار او تافت

و منتصف همین ماه امیر جهانشاه بن «۱۷۳» امیر قرایوسف به بارگاه سلاطین پناه آمد و به عنایت و اعزاز مفتخر و سرافراز گشت و امیر فرخزاد برادر امیر خلیل اللّه به اردوی همایون آمده سعات ملازمت حضرت اعلی دریافت.

و درین سال، چهارم ماه شوال، میرزا سلطان ابراهیم که فرمانفرمای ملك فارس و دارای مملکت شیراز بود، از دار فنا به مأوای بقا رحلت نمود و آن شاهزاده به حسن مکارم اخلاق افسر مثال سرآمد سلاطین آفاق بود و به انواع عنایت و رعایت که درباره اهل فضل فرمود به چوگان مکرمت گوی سبقت از میدان همگنان ربود و از غایت عنایت که نسبت با این طایفه گرامی داشت خاطر دوربین او به معاونت این جماعت پیکر جان‌پرور چون کتاب ظفرنامه بر صفحه روزگار یادگار گذاشت* و الطف جهان و اشرف ایران، مولانا شرف الدین علی الیزدی را

---

(۱۷۱). محل وقوعش معلوم نشد که کجاست.

(۱۷۲). بر سر شاهراهی که از زنجان به اردبیل رود (ر ک برای این موضوع به لیسترینج ص ۲۲۴).

(۱۷۳). برای مظفر الـدین جهانشـاه ر ک به زامباور ص ۲۵۷. جلوس او بر تخت آذربایجان در سـنه ۸۴۱ واقع شد و وفاتش در سـنه ۸۷۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۰

طاب ثراه به نوعی تربیت فرمود که رشحات اقلام گوهر فروغ مولوی چنان دری جهان‌افروز به عالمیان نمود. «۱۷۴»

بیت

آفتاب است آن کتاب شـریف کاز فروغش جهان شود روشن حضـرت خاقان سعید از حدوث واقعه جانسوز و حلول حادثه غم‌اندوز غمگین و اندوهناک شد و قبای صبر به دست بی‌طاقتی پاره‌پاره و چاک‌چاک گشت و آن حضـرت به رسم تعزیت بنشست و امرای عظام به شـرایط آش و طعام و ختمات کلام ملک علام قیام نمودنـد و صـنادید ایران و توران چهل روز متصل به مجلس عزا حاضـر شـده طریق ملازمت مسـلوک داشـتند و روز چهلم آش بزرگ داده فرمان همایون صادر شـد که اکابر ایران و توران که تغییر لباس کرده بودنـد همه را از جـامه عزا بیرون آورده تشـریفات پادشاهانه و خلعتهای خسـروانه پوشانیدنـد و آن حضـرت تخت فارس را به فرزنـد رشـید او میرزا سـلطان عبـد اللّه که در صـغر سن بود ارزانی داشت و تمام اختیار و زمام اقتـدار آن مملکت به کف کفایت و قبضه درایت شیخ محب الدّین «۱۷۵» ابو الخیر بازگذاشت.

و هم در این ایام، شاه ارغونشاه بدخشانی که از اعیان شاهان بدخشان بود و چون دولت و سـعادت ملازمت اردوی همایون می‌نمود از وحشت‌آباد محنت و ملال به دار البقا ارتحال فرمود.

مصرع

همه را حال همین است و همین خواهد بود

---

(۱۷۴). ترجمه‌ش را لطائف‌نامه فخری (ص ۵۰) هم دارد.

(۱۷۵). ر ک به دولتشاه ص ۴۱۰ حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۳۳. اما روضة الصفا (ج ۶ ص ۲۱۵) نجیب الدین دارد به‌جای محبّ الدین که غالبا تصحیف است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۱

و امیر ناصـر الدین «۱۷۶» خاونـد شاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروز شاه که بعد از میرزا رسـتم بهادر حاکم اصـفهان بود، نهم ماه رجب در قشلاق ری وفات یافت. نعش او را نقل هرات کرده در کوچه خیابان در گنبدی به غایت متکلف مدفون شد.

بیت

گر میر و گر وزیر و گر شاه و گر فقیرراهی است رفتنی و طریقی است ناگزیر و سیم ماه رمضان، شاهزاده جهان میرزا علاء الدوله را فرزندی به وجود آمد و به میرزا بایسنغر موسوم شد و طوی به عظمت کردند.

بیت

این است حال دهر چنین باشدش مرورگاهی است سوز و ماتم و گه لذّت حضور

شرح وبا و طاعون نعوذ باللّه منهما که در دار السلطنه هرات و بلوکات واقع شد

دار السـلطنه هرات به حسن صـفات و لطف آب و هوا و سایر اسـباب نشوونما از باقی بلدان جهان ممتاز و مسـتثنی است و در وسـط اقلیم رابع قریب به مرکز واقع است «۱۷۷» و چنـانچه از کتب قـدما معلوم است هرگز در آن شـهر وبـا و طاعون و موت فجأة حادث نگشته، در این سال به ارادت حضرت ذو الجلال در شهر و بلوکات

---

(۱۷۶). به ظاهر وی همان است که ذکرش بر صفحه ۱۲۳ آمده است.

(۱۷۷). [شرف الدین علی] یزدی (ج ۱ ص ۸۰۳) در حق خراسان گفته است که در اقلیم رابع وسط معموره ربع‌مسکون واقع شده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۲

وبای عام و علت طاعون واقع شد چنانچه شرح آن از تحریر قلم و تحریر رقم بیرون است. در ماه جمادی الأخری و رجب این علت در شهر و بلوکات ظاهر شدن گرفت و چون خلایق هرگز مثل آن ندیده بودند و از پیشینیان نشنیده عاجز و متحیر ماندند و روز به روز مرض و علت زیادت می‌شد. ناگاه کسی را درد سر و تب سوزان می‌گرفت و دانه مقدار نخودی بیشتر یا کمتر بر اعضا پیدا می‌آمد و بعد از یک دو روز به جوار رحمت ایزدی می‌پیوست و بسیاری از صغار و کبار جلای وطن اختیار کرده به اطراف‌واکناف بیرون رفتند و بیشتر به سلامت بازآمدند و این علت در ماه شعبان و رمضان طغیان کرد و در شوال و ذی القعده به آن مرتبه رسید که نقل کردند که در شهر و بلوکات، یک روز ده هزار به این علت درگذشتند و العهدهٔ علی الراوی و گویند یک روز در شهر شمردند چهار هزار و هفتصد تابوت از دروازها بیرون بردند غیر از آن که حمالان بی‌تابوت برداشته‌اند و بسیار بر اولاغان بار کرده بیرون بردند و در مغاکها انداخته و خاک بر ایشان ریخته پنهان ساختند و همچنین در شهر به این نوع دفن کردند و در بلوکات این حالات هم به کثرت و هم به عدد زیادت از شهر بود و هرمبالغه که قلم و زبان در وصف آن واقعه ادا نماید، عاقبت کار به عجز و قصور معترف آید، اولی آن است که ذکر جمعی مشاهیر که به این علت جهان را وداع کردند گفته شود:

جناب ولایت‌مآب ارشاد انتساب، شیخ زین الملهٔ و الدّین «۱۷۸» الخوافی قدس سره دوم ماه شوال، به سرای قربت و وصال ارتحال نمود و جناب شیخ جهت تسکین وبا دعا فرمود و فایده‌ای بر آن مترتّب نبود و آن‌جناب را در قریه مالان مدفن ساختند و باز جمعی درویشان به آن مقام راضی نشده نعش غفران‌مآب را به درویش‌آباد که ساخته شیخ بود نقل کردند و خاطر بعضی نیز آن‌جا نکشیده قالب

---

(۱۷۸). نسخه: قطب الدین- وی مذکور است بر صفحه بعد، نیز ر ك به نفحات ص ۵۶۹ و حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۳

آن‌جناب در شمال شهر در جانب جنوب عیدگاه مدفون شد و جناب وزارت‌مآب، دستور اعاظم الوزراء، خواجه غیاث الدین پیراحمد الخوافی بر سر آن مزار فایض الأنوار عمارت عالی ساخت و مزارع و مستغلات وقف فرمود، تقبل اللّه تعالی منه.

و جناب اقضی القضاهٔ فی الأسلام، قاضی صدر الدین محمد بن «۱۷۹» قاضی قطب الدّین عبد اللّه بن «۱۸۰» قاضی جلال الدین محمود الأمامی ششم شوال انتقال نمود و در مزار گازرگاه مدفن یافت.

و مولانای اعظم قدوهٔ الفضلا، مولانا ضیاء الدین نور اللّه الخوارزمی «۱۸۱» خطیب و امام جامع هرات و عالم نحریر و صاحب تقریر و تحریر هم در این ماه وفات یافته در گازرگاه مدفون شد.

و جناب شیخ الأسلام الاعظم، مولانازاده شمس الدین «۱۸۲» محمد بن الأمام الهمام، صاحب المصنّفات الکبیرهٔ و المؤلفات الکثیرهٔ مولانا سعد الدین التفتازانی هشتم ذی القعده به سرای جاودانی فرمود و به گازرگاه دفن کردند.

و مولانازاده اعظم نظام الدین احمد بن المولی المرحوم حاوی اصناف العلوم، مولانا برهان عطاء اللّه الخوارزمی الرازی اواسط ذیقعده رحلت نمود و در جوار مزار امام فخر الدین الرازی مدفون شد و برادر هنرپرور او جامع الکمالات مولانا اصیل الدین تاج الأئمه هم در این ماه فوت شد و نزدیک برادر به خاک سپردند.

مصرع

دوست بر دوست رفت و یار بر یار

(۱۷۹). ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۷.

(۱۸۰). ترجمه‌اش را در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۸۹ دارد.

(۱۸۱). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۷.

(۱۸۲). ترجمه‌اش را در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۸۸ دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۴

و مولانای اعظم جلال الـدین القاینی «۱۸۳» المحتسب که واعظ متشرع بود و مردم را از بیرون رفتن منع عظیم می‌فرمود فوت شـد و در قریه جغرتان که مسکن او بود مدفون شد.

و مولانای اعظم شـمس الـدین محمـد اوحـد که مـدرس مدرسه سبز برامان و خطیب و امام مسـجد جامع «۱۸۴» بیرون بود نمانـد. و جناب قاضی‌زاده شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین الأمامی «۱۸۵» وفات یافت و در گازرگاه مدفون شد. و خواجه مجـد الدین محمد برادر دسـتور اعظم خواجه غیاث الدین پیراحمد به دار بقا رفت. و مولانا شـیخ الأسـلام رکن الدین محمد بن شیخ الأسلام شهاب الدین الخیابانی به فردوس برین خرامید و در حظیره امام فخر الدین مدفون گشت.

و مولانای اعظم، جامع الفضایل، مولانا کمال الدین حسـین بن اسد وفات یافته در گازرگاه نزدیک مزار بزرگوار شیخ عمو* مدفون شد.

و خواجه عبد القادر گوینده «۱۸۶» که در انواع فضایل صاحب نصاب کامل بود قاری و شاعر و خطاط و در علم موسیقی و الحان و اوتار سـرآمد ادوار و در نقش و عمل بی‌بـدل به راه اجل رفت و گوینـد در زمان سـلطان احمد بغدادی، خواجه رضوانشاه «۱۸۷» از نظایر و اشـباه در فن موسـیقی ممتاز بود و خواجه عبـد القادر در نوجوان در این فن شـروع می‌نمود و خواجه رضوانشاه نوبتی ساخته بود مشتمل بر دوازده مقام و بیست و چهار شعبه و باقی اصول و فروع و سایر نغمات و نقرات که در آن باب در

---

(۱۸۳). وی مـذکور است در حـبیب السـیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۷. مـدرسه‌اش مـذکور است در لطایف‌نـامه فخری ص ۲۵۸. به قول صاحب حبیب السیر این مدرسه در جانب جنوب مسجد جامع هرات بود مشهور به مدرسه پیش برد.

(۱۸۴). حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۷: جامع مهد علیا گوهرشاد آغا.

(۱۸۵). حبیب السیر (همانجا): برادرزاده قاضی قطب الدین عبد اللّه.

(۱۸۶). برای شرح احوالش ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۷ و دولتشاه به ذریعه فهرست اسماء الرجال در آخر آن کتاب.

(۱۸۷). خلف خواجه زکی تبریزی. برای وی ر ک به دانشمندان آذربایجان ص ۱۶۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۵

حساب آیـد و به آن نوبت مرتب مفاخرت می‌نمود. خواجه عبد القادر دعوی کرد که سـی روز هرروز یک نوبت سازد، ماه رمضان نزدیک بود. سـلطان فرمود که شـعر عربی و نظم فارسـی نـدمای مجلس اختیار کنند و هرروز نوبتی ساخته به عرض رساند و خواجه سی روز رمضان هرروز یک نوبت مرتب و مکمل به عرض رسانیـده روز آخر هرسـی نوبت را به ترتیب گذرانید و تمام مهره فن به تخصیص خواجه رضوانشاه را متحیّر گردانید و سلطان درباره او احسان فراوان فرمود و همه وقت او را به «یار عزیز» خطاب می‌نمود. فی الجمله خواجه عبد القادر نیز

بیت

دمی چنـد بشـمرد و ناچیز شـدبه خنـده فلک گفت او نیز شد القصّه چون اخبار خرابی شـهر هرات و بلوکات و شـرح وبا و طاعون و عـدد موتی که زیـادت از چنـد و چون بود به اردوی همـایون رسـید، حضـرت خاقان سـعید از جهت خرابی ولایت و فوت رعیت به

تخصیص موت اکابر به غایت ملول خاطر شد و حکم فرمود که مکاتبات که از جانب خراسان آید هیچ آفریده نگشاید تا موجب تفرقه خاطر نشود و همچنان سربسته به حضرت آرند و به معتمدان حضرت سپارند و بر آن موجب عمل نمودند.

و در یورت قشلاق، خبر وفات مرتضای اعظم، مجمع الفضایل و الحکم، امیر سید نور الدین محمد بن الأمیر الکبیر صاحب التصانیف المشهورهٔ، امیر سید شریف الدین علی الجرجانی «۱۸۸» طاب ثراهما از جانب شیراز رسید. حضرت خاقان سعید تمام مناصب و سیورغال و مسلمیات مرتضای مرحوم را به اسامی نامی اولاد گرامی جناب مرتضوی امضا و اجرا فرمود و امیر مظفر الدین الیاس خواجه «۱۸۹»

---

(۱۸۸). ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۷.

(۱۸۹). نسخه: ولد امیر شیخعلی بهادر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۶

که به سبب ضعف در قصبه رادکان که سیورغال او بود توقف نموده بود از عالم فانی به سرای جاودانی در ماه صفر سفر کرد و آن حضرت رادکان را به امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه عنایت فرمود و همه عمر در قبضه تصرف و اختیار او بود و از پادشاهان کسی در آن محقر قصبه با او مضایقه ننمود.

عزیمت موکب ظفرنشان از یورت قشلاق به طرف مملکت آذربایجان

اول بهار که فرمانفرمای لیل و نهار آفتاب عالمتاب را به خانه شرف او فرستاد و لشکر سرما از طلیعه سپاه ربیع پشت به هزیمت داد و قوای طبیعی به اقبال اعتدال ربیعی در جولان آمد و ابر نیسان گلغداران باغ و بستان را به درهای شاهوار و لآلی آبدار زینت و آرایش بخشید، حضرت خاقان آفاق از یورت قشلاق نهضت فرمود و منازل و مراحل به آهستگی می‌پیمود.

مصرع

همی رفت با هوش و رای و درنگ

و هرچند روز به مساعدت بخت فیروز در منزل مناسب توقف می‌نمود و از قزوین و سلطانیه و زنجان گذشته به مرغزار اوجان «۱۹۰» فرود آمد و اکابر اطراف و صنادید اکناف به سعادت ملازمت مشرف شدند و سادات و قضات و اکابر و اشراف دار الملک تبریز شرایط استقبال به‌جای آوردند و عواطف پادشاهانه و مراحم خسروانه همه را نوازش فرمود و پادشاه عالم‌پناه تابستان و تیرماه در مستقر سلطنت آذربایجان گذرانید و طنطنه لشکر ظفرنشان به اطراف جهان و مسامع عالمیان رسانید و تمام سرداران آن مملکت به طوع و رغبت ملازم اردوی همایون بودند و از مقتضی فرمان عالم‌ستان تجاوز نمی‌نمودند و قواعد فتنه و فساد از بنیاد برافتاد و

---

(۱۹۰). ده فرسخ از تبریز، میان آن و میانج (لیسترینج ص ۱۶۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۷

آفتاب عدل و داد اطراف آن مملکت را بار دیگر فروغ و روشنی داد و سکه و خطبه در مجموع بلاد آذربایجان به نام سلطان ممالک‌ستان طراوتی تازه یافت و بلندآوازه شد و احوال عالم بر قاعده درست و طریقه راست مضبوط و مسلم گشت.

بیت

یافت عالم ز آفتاب لمعه تیغش قراروز فروغ گوهر عدلش جهانی انتظام

وقایع سنه تسع و ثلاثین* ذکر قشلاق فرمودن خاقان ظفرنشان در قراباغ اران

در این سال، غره محرم الحرام که مملکت آذربایجان در سلک تسخیر انتظام داشت، امیر بایزید آینلو که از اعیان امرای ترکمان بود به درگاه عالم‌پناه التجا نمود و به وسیله امرای عظام شرف دستبوس یافته سر افتخار به اوج ثریا رسانید و پیشکشهای لایق و تحفه‌های موافق گذرانید و حضرت خاقان سعید او را نیک دید و احوال پرسید و عنایت پادشاهانه شامل حال او گردید.

و هم در این اثنا، امیرزاده شاه علی «۱۹۱» ولد امیرزاده شاه محمد بن امیر قرایوسف از عم خود امیر اسپند فرار نموده به اردوی همایون آمد و به عواطف خسروانه سرافراز شد.

و در آن زمان که خاقان جهان‌ستان از قشلاق ری نهضت نمود، شاهزاده عالمیان میرزا محمد جوکی بهادر به رسم ایلغار در قفای امیر اسکندر عزیمت نمود و هرجا آوازه امیر اسکندر شنید سمند جهان‌پیمایش به سرعت باد آن‌جا رسید و تا ولایت ارزنجان «۱۹۲» عنان بازنکشید و در مملکت ارزنجان که ولایت امیر قراعثمان

---

(۱۹۱). ر ک به شجره نسب قراقویونلوها در زمباور ص ۲۵۷.

(۱۹۲). ارزنجان تقریبا دو صد میل است از ارزن الروم بر کنار شمالی رود فرات (لیسترینج ص ۱۱۸).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۸

است، میل استجمام «۱۹۳» نموده چند روزی از کوفت راه برآسود و امیر قراعثمان درخور چنان مهمان خدمات شایسته به جا آورد و پیشکشهای پادشاهانه کشید و از آن زمان که موکب ظفرنشان حضرت صاحبقران به مملکت آذربایجان رسید تا وقتی که آفتاب سلطنت حضرت خاقان سعید در آن ملک طالع گردید، همیشه امیر قراعثمان در مقام اخلاص و انقیاد می‌بود و هرگز از طریق ایلی و متابعت تجاوز ننمود و در این ولا نسبت به امیرزاده محمد جوکی بهادر انواع خدمات به تقدیم رسانید. میرزا محمد جوکی را با خدمت امیر میل قربت و قرابت و عزم وصلت و الفت از خاطر خطیر سر برزد و صبیه‌ای که در ستر عفت و پرده عصمت بود خواستاری نمود و امیر قراعثمان آن سعادت را فوزی عظیم دانسته به رغبت تمام قبول فرمود و بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه آراسته به آیین دین نبوی و قوانین شرع مصطفوی دوازدهم ربیع الأول در شهر ارزنجان عقد نکاح واقع شد و شرح آن وصلت چون حضرت اعلی معلوم فرمود، میرزا محمد جوکی را تحسین بسیار نمود.

و چون امیر اسکندر از بیم تیغ ظفرپیکر میرزا محمد جوکی به نوعی فرار نمود که از احوال او در اطراف آن ملک اثر و خبر پیدا نبود، فرمان همایون نافذ شد که شاهزاده به اردوی اعلی معاودت نماید و شاهزاده به موجب فرموده به اردوی اعلی شتافت و به شرف دستبوس آن حضرت استسعاد یافت و مقارن وصول شاهزاده، حضرت اعلی عنان کمیت جهان‌پیما به صوب قراباغ اران تافت و موکب خاقانی بیستم ربیع الثانی در قراباغ به موضع پره «۱۹۴» کرش به عزم قشلاق نزول اجلال فرمود و ملوک و امرا که از اطراف ممالک به اردوی همایون آمده بودند همه را عنایت فرمود و امیر نصرة الدین خلیل اللّه «۱۹۵» به شروان رفت و امیر علی ایناق عازم شکی شد و امیر

---

(۱۹۳). به معنی ماندگی افکندن [- رفع خستگی] و پر آب شدن چاه است (ر ک به فرهنگ آنندراج.)

(۱۹۴). این موضع مذکور نیست در نزهة القلوب. اما برای مسافت طریق به قراباغ اران ر ک به ص ۱۸۱ در همان کتاب.

(۱۹۵). یعنی امیر خلیل اللّه بن شیخ ابراهیم شوهر بنت میرزا ابا بکر. برای نسب‌نامه او، ر ک به زمباور ص ۱۸۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۵۹

بایزید بسطام به موغان و امیر اسپهبد به تالش «۱۹۶» بازگشتند و آن حضرت به اطراف عالم ایلچیان سخندان فرستاده و شکر مواهب

الهی و ازدیاد اسباب پادشاهی به مقتضی لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ «۱۹۷» ادا نمود و جناب هدایت‌انتساب، شیخ نور الدین محمد بن المرحوم شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را که در آن ولا مال ولایت هرموز را به قراباغ آورده بود، به رسالت مملکت روم پیش سلطان «۱۹۸» مراد فرستاد و پیغام داد که: عنایت حق تعالی ما را مملکت وسیع ارزانی داشت و رایت سلطنت ما را تا ذروه سپهر برین برافراشت و امیر اسکندر ترکمان هرچندگاه ناگاه به حدود ولایت محروسه درمی‌آید و بنیاد فتنه و فساد و خرابی و بیداد می‌کند و هرگاه سپاه منصور قصد او کرد تاب مقاومت نیاورده فرار می‌نماید. اکنون اگر ناگاه به آن‌طرف آید او را راه نداده به دست آورند و بند کرده به درگاه عالم‌پناه فرستند. «۱۹۹» و جناب شیخ به موجب فرموده عزیمت نمود.

و در این اثنا، از طرف مملکت خوارزم ایلچی رسید و به عرض رسانید که ابو الخیر اغلان «۲۰۰» ناگهان از جانب دشت به نواحی خوارزم آمد و امیرزاده سلطان ابراهیم ولد امیر شاهملک را مجال جدال نبوده به راه فرار بیرون رفت و رعیت عاجز گشته شهر تسلیم نمودند و آن بی‌باکان بی‌رحم تمام ولایت و شهر خوارزم را زیر و زبر گردانیده باز به راه بی‌راه و طریق دشت بازگشتند.

حضرت خاقان سعید سابقا مولانا محمد دشتی را به رسالت جانب گرجستان فرستاده بود و به تصدیق طریق تحقیق پیغام داده و حاکم آن مملکت الکسندر

---

(۱۹۶). تالش به شش فرسنگ است از اردبیل (نزهة القلوب ۱۸۰).

(۱۹۷). سورهٔ ابراهیم ۱۴.

(۱۹۸). یعنی سلطان مراد ثانی بن محمد اول که از ۸۲۴ تا ۸۴۷ فرمانروا بود.

(۱۹۹). مکتوبی به این مضمون در منشآت السلاطین ندارد. شاید که این پیغام شفاهی بوده باشد.

(۲۰۰). به ظاهر مراد از ابو الخیر بن دولت شیخ ازبک مؤسس خانواده شیبانی است که از ۸۳۲ تا ۸۷۳ فرمانروایی کرد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۶۰

خدمت مولوی را خدمات شایسته نمود و باج و خراج قبول فرمود و مبلغی خطیر در صحبت پسر بزرگتر خود دیمدرنام «۲۰۱» به اردوی فلک احتشام روان داشت و امرای عظام پیشکش او را به عرض رسانیده شرف قبول یافت و فرمان همایون صادر شد که دیمدر در اردوی اعلی توقف نماید تا جمعی مسلمانان که در ولایت گرجستان اسیرند به مملکت اسلام بازآیند و بدین مهم حمزه بن محمد فضل اللّه نامزد ولایت گرجستان شد و اسیران مسلمانان بازآمده و دیمدر عنایت و رعایت یافته به ولایت خود بازرفت.

و چون ایام زمستان به انجام آمد و مهمات آن مملکت برحسب ارادت سرانجام یافت و امیر اسکندر ترکمان در اطراف عالم سرگشته و سرگردان دست عجز در دامن فرار زده بود و از بیم شمشیر آبدار آتش پای گشته بساط خاک باد کردار می‌پیمود و حضرت خاقان سعید شکر نعمای الهی به‌جای آورده به رسوم حمد و ثنا قیام نمود و زبان خضوع و خشوع به سپاس بی‌قیاس گشوده عزم معاودت جزم فرمود و پانزدهم شوال به سعادت و اقبال از قراباغ ارّان به صوب اوجان روان شد. پیشتر به موجب فرموده بر آب ارس پل بسته بودند. لشکرهای جهان از آن آب بی‌پایان عبور نمودند.

و در این سال، هشتم ماه، خواجه غیاث الدین سیدی احمد شیرازی «۲۰۲» که به مکارم اخلاق و تربیت افاضل آفاق موصوف و معروف و به سخا و کرم و ایثار دینار و درم در جهان مشهور و در السنه و افواه مذکور بود و در دیوان اعلی منصب وزارت داشت وفات یافت و نام نیکو به واسطه خصائل خوب و شمایل مرغوب مؤبد و مخلّد گذاشت و ذکر جمیل که عاقلان آن را عمر ثانی خوانند و کاملان حیات جاودانی دانند بر اوراق روزگار و صحایف لیل و نهار از او یادگار ماند و خلف صدق

---

(۲۰۱). یعنی Dimitri پسر Alexander I ر ک به Stokvis ج ۱ ص ۸۰.

(۲۰۲). برای خواجه شمس الدین محمد ر ك به دستور الوزراء ص ۳۶۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۳، ص: ۴۶۱

و فرزند دولتمند او جناب وزارت‌مآب خواجه شمس الدین محمد که سرآمد وزرای زمان و دستور امرای دوران است نعش فائض الأنوار پدر بزرگوار به هرات نقل کرده در مزار خواجه احمد ابو الولید قدس سره مدفون شد و جناب خواجه شمس الدین محمد چنانچه از پدر نامدار مشاهده نمود در رعایت اهل فضل و دانش افزود.

مصرع

به یادگار بمانی که بوی او داری

و چون خبر وفات خواجه سیدی احمد به خراسان رسید، جناب صاحب اعظم مولانا فصیح الدین الخوافی «۲۰۳» که مدتی در دیوان حضرت اعلی بود و چندگاه در دیوان میرزا بایسنغر به امر وزارت قیام نمود و در آرزوی منصب وزارت مرغ روحش به بال خیال طیران نموده متوجه اردوی اعلی شد و چون به ولایت ساری رسید نوکر میرزا علاء الدوله به طلب او آمده بود او را مقید ساخته به‌طرف هرات بازگردانید.

و حضرت خاقان سعید سلطنت مملکت آذربایجان را به جانب امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف تفویض فرموده نشان همایون به مهر آل تمغا ارزانی داشت و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط آن ولایت را به کمال کیاست و سیاست و حسن فراست و حماست او بازگذاشت و امیر جهانشاه طویهای پادشاهانه مرتّب داشته پیشکش بسیار به موقف عرض رسانید و آن حضرت امیر جهانشاه و نوکران او را به تشریفات و اسب و زین و زر و کلاه و کمر و چهار قب طلادوز معظّم و مکرّم گردانید و او را به عدل و داد و تعمیر دیار و بلاد و توقیر عباد و عباد امر فرمود و از جور و ظلم تحذیر و تنفیر نمود و موکب ظفرنشان از مملکت آذربایجان به صوب ولایت خراسان روان شد.

---

(۲۰۳). مذکور در دستور الوزراء ص ۳۵۷.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج‌۳، ص: ۴۶۲

وقایع سنه اربعین و ثمانمائه ذکر معاودت خاقان ممالکستان از یورش سیوم آذربایجان

اشاره

حضرت خاقان سعید، در اوایل این سال، به سعادت و اقبال، طنطنه کوس معاودت در گنبد گردون انداخت و رایت آفتاب پیکر و لوای فتح و ظفر به جانب خراسان برافراخت و آوازه بازآمدن موکب نصرت‌نشان از یورش سیم آذربایجان به مسامع جهانیان رسید و عنایت ربانی و تأیید آسمانی که در همه حال قرین روزگار فرخنده آثار است بر عالمیان واضح گردید و شاهزادگان اجازت یافته عنان دولت و سعادت به سوی دار السلطنه هرات تافتند. میرزا علاء الدوله به رسم ایلغار سوار شد بر اسبی آب‌سیر خاك‌پیمای آتش‌حدت بادسرعت غضنفررگ آهوتك.

بیت

خوب‌چهره ضخم‌هیکل سخت‌سم بالیده‌ساق‌آخته‌سر پهن‌سینه تیزگوش آگنده‌ران و به دوازده شبانروز به هرات رسید و میرزا محمد جوکی متعاقب آمد و آن حضرت به هرشهر و ولایت منزل و مقام ساخته و مهمات و مصالح ممالك پرداخته امرا و سرداران ولایات را اجازت فرمود تا در کمال اقبال و کامرانی، دوم ماه ربیع الثانی، در دار السلطنه هرات فرود آمد و در آن زمان که موکب ظفرنشان

به جانب مملکت آذربایجان نهضت نمود، به حسب اتفاق دوم ماه ربیع الثانی بود چنانچه آن یورش همایون به مدت دو سال واقع شد. اکابر و اعیان خراسان خاصه مقیمان شهر هرات، غایت نشاط و انبساط به ظهور آورده مراسم نیاز و نثار به تقدیم رسانیدند و دولت پای‌بوس که سبب سرافرازی همان تواند بود دریافتند و چون آن حضرت در مستقر سلطنت مقام و آرام فرمود، خسروان ربع‌مسکون به زمین‌بوس

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۶۳

درگاه آسمان‌پناه از مفاخرت می‌نمودند و پادشاهان بحر و بر از مهابت شمشیر آبدار او زمین کردار،

مصرع

سپر بر روی آب افکنده بودند

از حسن عدل او باد صبا را که گره‌گشایی غنچه عادت اوست بردن نسیم گل از صحن چمن میسر نمی‌شد و شیر ژیان که خوردن دل آهوان سیرت جبلت اوست سوگند به جان ایشان می‌خورد. باز اگر در عهد عدل او بیمار گشتی از غایت خوف آرزوی تیهو در خاطر او نگذشتی و عقاب اگر از آتش جوع سینه‌اش کباب شدی چشم طمع بر امید طعمه به سوی صعوه باز نکردی. حرکات دوایر افلاک مطابق خطرات خاطر جهانگشای او و آثار سعادت مشتری به مدد عقل کامل عالم‌آرای او بود.

و در این سال، ماه رمضان، امیر علاء الدین علی سلطان ولد امیر جلال الدین فیروز شاه که در دیوان میرزا محمد جوکی امیر الأمرا بود از دار غرور به سرای سرور انتقال نمود و جناب مرحوم بسیار نیکو شعار و پاکیزه روزگار بود و به صدق نیت و حسن عقیدت میل صحبت اهل اللّه و ارباب انتباه می‌نمود. امیر فیروز شاه را فراق فرزند ارجمند بسیار دشوار آمد و حضرت خاقان سعید به وثاق امیرزاده آمده امیر فیروز شاه را تعزیت رسانید و قلق و اندوه را که در ضمیر امیر جایگیر شده بود به لطف پرسش پادشاهانه نابود گردانید.

و چون ماه رمضان به خیر و سعادت به پایان آمد و هلال فرخنده‌فال عید از افق بخت سعید جمال جهان‌آرا به عالمیان نمود، آن حضرت صباح عید به طالع فرخ و بخت همایون و آیین جمشید و یوسون فریدون عازم عیدگاه شد و صدای نقاره عید از درگاه پادشاه سعید به اوج آسمان برآمد و ماه رایت سعادت‌نشان از ایوان کیوان گذشت و آن حضرت به ادای صلوة عید و آداب آن‌وقت سعید قیام نمود و با کمال عظمت به مستقر سلطنت بازآمد و ملوک اطراف و اشراف اکناف بر درگاه عالم‌پناه

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۶۴

حاضر آمده هرکس مناسب مرتبه و نام در مقام خود آرام گرفت و طوی بزرگ برای جشن عید مرتب ساخته بودند. خوانسالاران به ترتیب تمام کشیدند و جهانیان از مائده انعام و فایده اکرام حظ اوفر و نصیب اوفی یافتند و اکابر ایام و صنادید انام و مجموع خواص و عوام از بخشش دست سخا پرورش بهره‌مند و محظوظ شدند تا دست درربارش به‌سان ابر نیسان در فضای جهان باران گشت و دریای محیط از حیای آن سرتاپا آب شد و تا بحر بیکران بخشش دل گوهر بخشش در تموج آمد. ابر مطیر از غیرت آن آب از چشمها بر روی زمین روان گردید.

قطعه

ز جود اوست که هرقطره‌ای ز فیض سحاب‌همی شود گهر آبدار در نیسان

به موضعی که رسد آفتاب احسانش‌زمین او همه زر گردد و گیا مرجان

شگفت نیست که از بهر شکر نعمت اوبه‌جای سبزه از این پس دمد به خاک زبان مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۳ ۴۶۴ ذکر آمدن والی هرموز به درگاه سلاطین‌پناه ..... ص : ۴۶۴

ذکر آمدن والی هرموز به درگاه سلاطین‌پناه

والی هرموز پادشاه سیف الدین «۲۰۴» که در سواحل دریای عمان و حدود جزیرهٔ عرب و نواحی هندوستان و سایر بلاد و دیار بحر و بر در سلک طرفداران معظم انتظام داشت و به آیین کسری و جم و باقی ملوک عجم چتر و علم برافراشت، به واسطه مخالفت ملک فخر الدین توران شاه که برادر کهتر او بود و رعیت و ولایت میل جانب او نمود، پادشاه سیف الدین در آن ملک مجال توقف محال دانسته روی امید به

---

(۲۰۴). به قول زامباور (ص ۲۶۰) پادشاه سیف الدین از ۸۳۹ تا ۸۴۰ فرمانروا بود.

درگاه سلاطین‌پناه آورد و بیست و ششم شوال به دار السلطنه هرات رسید.

و بیان این سخن آن است که پادشاه سیف الدین در آن ولایت اساس سلطنتی بنیاد نهاد که از آباء و اجداد او کسی مثل آن نشان نداد و رعیت آن مملکت طاقت آن عظمت نیاورده روی اطاعت به خدمت ملک تورانشاه آوردند.

و پادشاه سیف الدین پدر خود ملک قطب الدین را از حکومت خلع کرده در جزیره کشم «۲۰۵» و برخت* محبوس داشته بود و ملک تورانشاه بیگاه و گاه و شام و سحر ملازمت پدر می‌نمود و در آن اثنا به دلالت و ارشاد پدر یا به فروغ رای انور عزم مخالفت برادر جزم کرد و در کشتی نشسته به طرف شهر قلهات بیرون رفت و به معاونت و مدد سر خیلان اعراب و مقدمان قبایل بادیه لشکری عظیم جمع آورده قصد سریر سلطنت هرموز کرد و تمام بهادران و دلاوران آن بلاد و دیار از سرحد جلفار «۲۰۶» تا قطیف و بحرین در طول فزون از صد فرسنگ و در عرض سی فرسنگ از دو طرف دریا در حرکت آمدند و تمام آن سپاه رزم‌خواه به مدد ملک تورانشاه روان شدند و پادشاه سیف الدین مضطرب و حیران و سرگردان گشت و چاره جز آن ندانست که راه فرار اختیار کند و با عقود جواهر و لآلی و نفایس مرصّعات متلالی و نقود و طلای بسیار و ظرایف و طرایف و اسلحه و اقمشه بی‌شمار و اسبان راهوار و استران قطار قطار از هرموز بیرون آمد و راه دار السلطنه هرات که پناه اهل عالم و امیدگاه پادشاهان معظم است پیش گرفت.

بیت

رهی پیشش آمد که از سختی آن‌بینداختی پنجه شیر محارب «۲۰۷» و ملک فخر الدین تورانشاه را بی‌مانع و مزاحم سریر سلطنت هرموز و هفت

---

(۲۰۵). برای کشم ر ک به لیسترینج ص ۲۶۱ و لاکهارت مقابل ص ۱۰۶.

(۲۰۶). جلفار بلد بعمان (معجم البلدان ج ۲ ص ۱۰۴).

(۲۰۷). دیوان سلمان ساوجی طبع بمبئی ص ۲۶.

قلعه «۲۰۸» و تمام ولایات برا و بحرا غورا و نجدا سهلا و جبلا در قبضه اقتدار قرار یافت.

و پادشاه سیف الدین به درگاه سلطان السلاطین رسیده در آن زمان که به باغ زاغان درآمد، اطراف باغ را برای سنت ختان شاهزاده عالمیان عبد اللطیف آراسته بودند و انواع چهار طاقها به دقت صنعت و کمال حذاقت ماهران هنرپیشه صایب اندیشه چنان متکلف ترتیب نمودند که عقل دوربین در تزیین آن آیین چشمها بازمانده حیران شده بود و روزی که پسین‌گاه پادشاه سیف الدین را به باغ زاغان درآوردند و مغنیان و مطربان لطافت آواز نغمات دلنواز و نقرات موزون تا اوج گردون برآوردند. پادشاه سیف الدّین مسافتی

تمام در میان چهار طاقها رفته هیچ طرف نگاه نکرد و متوجه میان دو گوش اسب خود بود و اصلا به جانب دیگر التفات ننمود و چون به پایه سریر اعلی رسید و چند جا زانو زده زمین خدمت بوسید، حضرت خاقان سعید او را در آغوش مرحمت کشید و احوال پرسید و در سلک جوجینان «۲۰۹» که در بارگاه اعلی رخصت جلوس داشتند منتظم شد و در آن مجلس طبقهای ساچق و نثار مشحون به جواهر آبدار و لآلی شاهوار و تنگه سرخ و سفید بسیار درآوردند و پیش بزرگان و جوجینان نهاده هرکس طبق خود برداشت و پادشاه سیف الدین، به طرف طبقی که پیش او بود ندید و نابود انگاشت و آن حضرت جناب شیخ نور الدین مرشدی را که در آن زودی از رسالت جانب روم معاودت نموده بود اشارت فرمود که طبق پادشاه سیف الدین را برداشت و خدمت شیخ چند کرت به رسم رسالت به ولایت هرموز رفته بود و نسبت با پادشاه گستاخانه انبساط می‌نمود. طبق را از پیش او درربود و هنوز قوت طامعه در حرکت بود.

---

(۲۰۸). مراد از قلعه تنگ زندان، کوشک، حصار شامیل، قلعه مینا، قلعه منوجان، ترزک و تازیان (ر ک یزدی ج ۱ ص ۸۱۰) قلعه مینا (به ظاهر میناب) ر ک برای تصویر این قلعه و برای احوال میناب به اشتاین مقابل ص ۱۲۲ و به ص ۱۲۸ به بعد.

(۲۰۹). جوجی به معنی مهمان نو وارد است در مغولی (ر ک به اللغات النوائیة).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۶۷

مصرع

هل من مزید می‌زدند از بهر باقیات

و پادشاه سیف الدین را به مقام مناسب فرود آورده علفه و علوفه و مایحتاج مقرر و معیّن شد و مجموع پادشاهزادگان و سایر امرا و باقی وزرای پادشاه سیف الدین را طویهای درخور و تحفه‌های لایق دادند و هرچه مناسب قدر و مرتبه او توانـد بود به وثاق او فرستادند و او هفته یک دو نوبت مجلس اعلی آمده و شیلان خورده به وثاق خود می‌رفت. بعد از چندگاه امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه سخن او را و استدعای لشکر که می‌نمود به موقف عرض رسانیدند و آن حضرت عنایت و مرحمت فرموده طبل و علم و خیل و حشم ارزانی داشت و فرمان جهان‌مطاع شرف نفاذ یافت که لشکرهای فارس و عراق متوجه ولایت هرموز شوند و ابتدا اقلاع هفتگانه بیرون را در قبضه تسخیر آورند و جزیره جرون را از ملک تورانشاه انتزاع نمایند و امثله و احکام به جانب ممالک فارس و عراق ارسال نموده آمد و پادشاه سیف الدین را به فنون انعام و صفوف اکرام و تشریفات خاص اختصاص فرمود و تمام نوکران او را رعایت تمام نمود و هفتم ذی الحجة الحرام خرّم و شادکام اجازت یافت.

مصرع

در غایت خوشدلی عزیمت فرمود

و ملک تورانشاه چون از این حال آگاه شد اختلال عظیم به حال او راه یافت. نفایس دریابار و نقود و جواهر بسیار به رسم خدمت به اطراف مملکت فارس و عراق فرستاد و سرداران آن ولایات را به خدمات شایسته و سخنان دانسته تسکین داد و ایلچیان کاردان با تحفه‌های فراوان به درگاه عالم‌پناه روان ساخت و اظهار نیکو بندگی، به عبارتی هرچه تمامتر و خوبتر به محل عرض رسانید.

مصرع

گر عمر بود همه به عرض تو رسد

ان شاء اللّه تعالی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۶۸

وقایع سنه احدی و اربعین* ذکر تربیت فرمودن امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار*

اشاره

امیر حسن جاندار از امرای کبار حضرت صاحبقران نامدار بود و در زمان آن حضرت کمال شجاعت و مردانگی و غایت جلادت و فرزانگی در معارك و مهالك به ظهور آورده بود و در ابتدای سلطنت حضرت خاقان سعید، او و فرزندانش امیر یوسف جلیل و امیر شیخ حاجی در سلك امرای عظام انتظام داشتند و در فتنه امیر جهان ملك همانا صورت غدری بر لوح خاطر نگاشتند و بدین سبب از خراسان جلای وطن به طریق فرار اختیار کردند و در عراق و فارس به خدمت میرزا اسکندر پیوستند و چندگاه ملازم بوده عازم بیت اللّه شدند و شرف آن مواضع متبرکه دریافته از حجاز باز آهنگ راه عراق کردند و در اصفهان به میرزا اسکندر ملحق شدند و در وقتی که موکب ظفرنشان از قشلاق مازندران به جانب اصفهان روان شد، امرای میرزا اسکندر از او برگشتند و در ساوه امیر یوسف جلیل را گرفته به درگاه جهان‌پناه آمدند و آن حضرت جرایم او و برادر او امیر شیخ حاجی را عفو فرمود و قشون و تومان به ضبط و کاردانی ایشان رجوع نمود چنانچه در وقایع سنه سبع عشر و ثمانمایه شرح این سخن مسطور است.

در این سال احدی و اربعین عنایت آن حضرت شامل احوال امیر شیخ حاجی شده امارت دیوان شاهزاده عالمیان میرزا علاء الدوله را به او ارزانی داشت و زمام حل و عقد امور و تدبیر مصالح جمهور به عهده کاردانی او باز گذاشت و صلاح ملك و مال به اقتضای رای صوابنمای او بازبست و امیر مبارز الدین شیخ حاجی هژدهم ماه صفر در دیوان نشست.

و در این سال، امیر شیخ لقمان برلاس که در دیوان تواچی امیر الأمرا بود و با حضرت خاقان سعید شرف قربت و نسبت قرابت داشت جهان فانی را بازگذاشت و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۶۹

آن حضرت موچه و منصب او را به فرزند شایسته او امیر پیر لقمان عنایت فرمود راه و رسم او را در جمیع مهمات به حسن رای او مفوض نمود.

و امیر ملك حسین که باشلیغ «۲۱۰» یساولان بود و بر درگاه جهان‌پناه تقرب و اعتبار تمام داشت، جهان را به حسرت و درد بازگذاشت و آن حضرت امیر فرخ حسین ولد او را به‌جای او تعیین نمود و امیر پیر لقمان و امیر فرخ حسین را از لباس عزا بیرون آورده جامه‌های فاخر عنایت فرمود و بیست و دوم ربیع الأول امیر پیر لقمان در دیوان لشکر به امارت مقرر شده مهر زد.

در ماه جمادی الأولی امیر بابا مسعود بن امیر بابا محمود بن امیر خواجه راستی به‌جای راستان رفت. و این بابا مسعود در آن زمان که حضرت خاقان سعید در یورش سیم آذربایجان بود کوتوالی حصار اختیار الدین تعلق به او داشت و او به غایت هتاك و بی‌باك بود و قصد زن و فرزند رعیت می‌نمود و میل به صحبت اوباش و رنود کرده بود و بی‌مبالغت زیادت ازوار «۲۱۱» و هنجار خود معاش می‌کرد. گاهی از ارگ به پای حصار و بازار ملك آمده طبل و نقاره به آواز بلند می‌ساختند و او یك دو شبانروز در بازار آشکارا شراب خورده نقاره‌چیان پیوسته آن سازها می‌نواختند و گاهی به طنطنه و دبدبه هرچه تمامتر به کوچه خیابان و پل مالان عزیمت می‌نمود و انواع مناهی و بی‌راهی از او و کسان او واضح و لائح بود و حکام که در هرات فرمان‌روان بودند از بیم امیر علیکه که بابا مسعود قرابت او بود به منع و دفع او اشتغال نمی‌نمودند. القصه چون بابا مسعود فوت شد، آن حضرت کوتوالی قلعه و راه و رسم او را به برادر او موسی میرك عنایت فرمود و این موسی میرك به غایت چابك‌سوار و کماندار بود و روز عید در حضور حضرت خاقان سعید از دو طرف قبق می‌تاخت و تیر خوب می‌انداخت و بیشتر آن بود که تیر او هردو نوبت به قبق می‌رسید و در تاختن و

---

(۲۱۰). به معنی رئیس، کماندر انچیف، لیدر.

(۲۱۱). به معنی رسم و عادت (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۰

انداختن کسی به گرد او نمی‌رسید.

و امیر یادگار شاه ارلات که از امرای کبار به کمال عظمت و اقتدار اشتهار داشت و دولت مصاهرت میرزا علاء الدوله تاج افتخار و شرف روزگار او بود عالم فانی را وداع و بدرود فرمود و میرزا علاء الدوله رسم عزا و آش و اطعام و ختمات کلام ملک علام به‌جای آورد.

مصرع

روانش به مینو پر از نور باد

ذکر تأهل و کدخدایی میرزا سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش

حضرت خاقان سعید همیشه به ازدواج و امتزاج و التیام و انتظام اولاد کرام اهتمام تمام می‌فرمود و پیوسته اولاد امجاد را به امر تأهل و کدخدایی ترغیب می‌نمود، در این سال، میرزا مسعود بن میرزا سیورغتمش بن حضرت خاقان سعید خدر عصمت‌پناه عایشه بیگه صبیه میرزا بایسنغر را به آیین دین مبین و قوانین شرع متین در عقد نکاح آورد و مهد علیا گوهرشاد آغا که بلقیس زمان و قیدافه دوران بود بزم بهشت آیین غیرت نگارخانه چین ترتیب و تزیین نمود و زهره سپهر سلطنت را بر سریر عزّت نشانده پرده از روی چون ماه تابان او گشادند و در نظر مشتری فلک سعادت به آرایشی هرچه خوبتر جلوه دادند و چون مجلس بهجت و سرور و بزم عشرت و حضور مرتب و آراسته شد هردو شاهزاده را در قصری که برای سکون و آرامش ایشان آرایش یافته بود به اعزاز و اکرام درآوردند و آن دو نیّر عالم‌افروز را از سعادت‌بخت فیروز در آن برج قران سعدین واقع شد. گاه دختر به‌سان خاتم ملک دست شاهزاده را به صد ناز بوسه می‌داد و گاه شاهزاده با هزار نیاز مانند خلخال در پای نازکش می‌افتاد.

گاه چون گریبان دست در گردن یکدیگر می‌کردند. و گاه چون دامن سر بر پای یکدیگر می‌نهادند. همای همایون‌بخت در هوای کامرانی طائر و ساغر مالامال طرب و شادمانی در بزم زندگانی دائر. چشمها از عکس گل رخسار یکدیگر لاله‌سان شده و دهان از یاد نام یکدیگر چشمه حیوان گشته. یکی در نظاره طلعت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۱

ماه تابان از دست رفته و دیگری از ملاحظه خورشید مست شده.

بیت

می و معشوق و گلزار و جوانی‌از این خوشتر چه باشد زندگانی

نهاده بر یکی کف ساغر مل‌گرفته در دگر کف دسته گل

جهان این است وین خود از جهان نیست‌وگر هست ای عجب جز یک زمان نیست و چند روز به مساعدت بخت فیروز داد عیش و عشرت دادند و درهای خرّمی و نشاط بر روی روزگار گشادند و میرزا سلطان مسعود در کمال عظمت و کامرانی و غایت بهجت و شادمانی با محبوب مطلوب به جانب ولایت کابل و غزنین که سیورغال او بود عزیمت فرمود.*

و در این سال، حاوی اوراق عبد الرزاق بن اسحق به شرف ملازمت حضرت خاقان سعید استسعاد یافت و آفتاب اقبال آن حضرت بر حال این ذره حقیر تافت و سابقا والد مرحوم در مجلس اعلی و اردوی همایون به شرف امامت و منصب قضا منصوب و مرسوم بود و به قراءت کتب معتبره و روایت مسائل مقرره اشتغال می‌نمود و فقیر حقیر در اثنای تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه به رساله‌ای که قدوة المحققین مولانا قاضی عضد الدین در تحقیق معانی حرف و اسم اشارت و غیرهما افادت فرموده و ایضاح آن معانی به خوبتر صورتی نموده غرر فواید و درر فرائد جمع آورده شرح ترتیب نموده و نقاب ارتیاب از چهره مخدرات مشکلات و

مهمات فن عربیت به خوبتر وجهی گشوده و آن رساله‌ای است که در متانت معانی و رصانت مبانی و حسن تهذیب و لطف ترکیب چشم هیچ باریک‌بین نظیر آن ندیده و گوش هیچ مستمع شبیه آن نشنیده. اگر علمای عطارد بیان به قلم درفشان از زر ناب آفتاب

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۲

بر لوح سیمین ماه تحریر کنند درخور باشد و اگر بلغای مشتری فطانت به خامه گوهربار انصاف از سیاهی دیده بر بیاض کافوری چشم نگارند مناسب بود. لفظ و معنیش چون شکر با شیر و آب با شراب امتزاج یافته.

بیت

چه گویم وصف آن بحری است در باربه لفظ اندک و معنی بسیار و چون قلم تحریر و رقم تقریر از شرح رساله عضدیه «۲۱۲» و بیان لطایف آن فراغت یافت و فروغ مطالعه روشن خاطران و شعاع نظر مبصرّان جهان بر آن تافت، جمعی از خلان و اخوان که سویدای دل همدمی و سواد دیده مردمی بودند و رعایت حسن عهد که عنوان نامه آسمانی و طراز کسوت انسانی است می‌نمودند به یکبارگی اتفاق کرده جزم فرمودند که لطایف و ظرایف و طرائف شرائف که در شرح آن رساله مرتب شده مناسب چنان می‌نماید که به حسن القاب همایون حضرت خاقان سعید مزّین و موشّح آید و فقیر حقیر سخن دوستان به صمیم دل و جان قبول کرده در مجلس سلطان عادل‌مقام به حضور ائمه اسلام و صنادید ایام شرح رساله را گذراند و خطبه‌ای که موشح به القاب همایون بود خواند و بعضی مبهمات استفسار نموده و حضرت اعلی به تحسین علما، استحسان بسیار فرمود. و هم در مجلس همایون، فرمان نافذ شد که چون پدر او مولانا اسحق ملازم بوده او نیز ملازمت نماید و با موالی و اهالی در بارگاه عالی درآید و از دقایق علوم و حقایق مفهوم هرچه باید و شاید و او نیک داند به موقف عرض رساند و در آن زمان عمر به بیست و پنج رسیده بود و مدت نه سال در صحبت اهل کمال به خدمت آن حضرت قیام نمود و بنده را که چون سنگ خارا از هیچ رنگ لطف نصیبی نداشت تاب آفتاب تربیتش یاقوت

---

(۲۱۲). کشف الظنون ج ۱ ص ۵۵۸ الرسالة العضدیه مذکور است. مگر حاجی خلیفه بجز از شروح این رساله دیگر هیچ‌چیز راجع به محتویات این رساله و مصنف آن را نیاورده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۳

احمر ساخت و طبع فسرده را که مانند خانه فقیر از نقود هنر خالی بود معدن جواهر زواهر و بحر لآلی متلالی گردانید.

بیت

به تدریج و قرار و انتظار و تربیت گرددمه نو بدر و باران درو خون مشک و حجر گوهر «۲۱۳» و شاید که خامه عنبرین شمامه شمه‌ای از آثار تربیت و عاطفت آن حضرت در سالهای آینده ادا نماید.

بیت

به حسن تربیت و آفتاب عاطفتش‌شدم وحید زمان گرچه بودم از آحاد بیش از این خودستایی و هرزه‌سرایی از ادب نیست.

بیت

ادب آن است که گر تاج بود بر سر توخویش را خاک سگان در جانان دانی

ذکر بقیه قضیه والی هرموز که قلم دو زبان به وعده شرح و بیان آن زبان داده بود

در سال گذشته مسطور است، والی هرموز پادشاه سیف الدین به درگاه سلاطین‌پناه آمد و از سلطان بحر و بر التماس لشکر نمود و آن حضرت ملتمس او را مبذول فرمود و فرمان آفتاب اشراق به ممالک فارس و عراق فرستاد که سرداران آن

(۲۱۳). از قصیده اول عبد الواسع جبلی است. ر ک به نسخه کلیاتش در کلیه پنجاب ورق ۲ ب.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۴

ممالک با لشکرهای جهانسوز عازم ولایت هرموز شوند. تمام سرداران امتثال فرمان جهان‌مطاع نموده کمر سعی و اجتهاد بر میان جان بسته متوجه مملکت هرموز شدند.

پادشاه تورانشاه از همه طرف چون آب دریا که به جزیره جرون محیط است بلا را نسبت به احوال خود خود مشاهده نمود و تدبیر جز آن ندانست که نقود بسیار و جواهر بی‌شمار و نفایس دریابار و ظرائف هربلاد و دیار که در شهر جرون و خزاین او مخزون بود فدای ملک و عرض خود سازد و به حسن تدبیر کشتی امید حیات خود را از آن ورطه خون‌خوار به ساحل نجات اندازد. و چون رای او بر این قرار یافت، قاضی و مفتی و جمعی متعین را که در جرون نامدار و صاحب‌اختیار بودند به درگاه اعلی و بارگاه معلی فرستاد و قاصدان به وسیله اعیان ملک عرضه داشتها که در غایت عجز و نیاز بود به موقف عرض رسانید. مضمون آن‌که:

پدران بنده همیشه بنده و خدمتکار آستان آسمان اقتدار بوده‌اند و پیوسته به شرط خدمتگاری و مراسم باج‌گزاری قیام نموده‌اند و مخدوم و برادرم پادشاه سیف الدین نسبت با پدر بزرگوار که چند نوبت شرف حج بیت اللّه الحرام و زیارت مرقد النّبی علیه الصلوة و السلام دریافته غدر ورزید و دست تصرّف او را از حکومت این ولایت به یکبارگی کوتاه گردانید و قاعده ظلم و بیداد که در این ملک معهود و معتاد نبود بنیاد نهاد و تمامت رعیت از جور طغیان او فریاد و فغان به آسمان رسانیدند و روی امید از طاعت و انقیاد او گردانیدند و از اطراف ولایت نفیر عام برخاست و بیم آن بود که مقام موروث در قبضه اقتدار بیگانگان قرار گیرد و اشراف قبایل و اکابر اعراب از پدر بزرگوار التماس التفات نمودند و چون آن حضرت از مباشرت این شغل بکلی اعراض نموده بود کفایت آن مهم به بنده کمترین اشارت فرمود و اکنون بنده کمینه به دولت حضرت خلافت شعار و به اشارت پدر بزرگوار و اتفاق رعیت والی این ولایت است و به دستور معهود بل اضعاف و آلاف آن باج‌گزار و فرمانبردارم و از ملک و مال آنچه در قبضه تصرف است به بندگان حضرت می‌سپارم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۵

مصرع

العبد و ما فی یده کان لمولاه «۲۱۴»

امیدوارم که بنده را به غلامی قبول فرمایند و به سخن آن غدار که با پدر بزرگوار چنان پیش برده التفات ننمایند.

بیت

من ارچه هیچ ندارم سزای خدمت سلطانز بهر کار ثوابم قبول کن به غلامی «۲۱۵» و نقود بسیار و درر شاهوار و بیلاکات و تبرکات که از هرموز به رسم پیشکش آورده بودند به عرض رسانیدند و ارکان دولت و اعیان حضرت را که باعث و محرّک بودند به خدمات شایسته ساکت و ساکن گردانیدند و چون حضرت خاقان سعید عرضه داشت ضراعت‌آمیز پادشاه تورانشاه را استماع نمود بر حالت عجز و اضطرار او ترحم نمود و فرمان همایون به مملکت فارس و عراق فرستاد که لشکر دست تسلط از خرابی ولایت هرموز بازدارند و پادشاه سیف الدین را به احسن وجوه در ناحیت آن ولایت مدخل دهند و پادشاه تورانشاه برای امرای فارس و عراق نیز چندان نقود و جواهر فرستاد که مجموع فتنه‌انگیزان را تسکین تمام داد و همه طالب آن گشتند که به اندک رخصتی که از پایه سریر اعلی یابند بکلی متقاعد شوند و چون فرمان همایون از دیوان سلطان ربع‌مسکون به ایشان رسید مصلحت چنان دیدند که قلعه طرزک را به تصرف پادشاه سیف الدین بازگذارند و این قلعه به لطف آب و هوا از باقی قلاع هرموز بهتر است. پادشاه تورانشاه این سخن را فوزی عظیم دانسته به حسن قبول تلقی نمود و تقبل فرمود که نسبت با برادر اکبر انواع دوستداری

(۲۱۴). ر ک به کنز العمال ج ۵ ص ۲۴۵ غره ۴۹۵۶.

(۲۱۵). دیوان حافظ طبع خلخالی ص ۳۲۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۶

و خدمتکاری به‌جای آورد و پادشاه سیف الدین در قلعه طرزک «۲۱۶» خزید و دم درکشید امرا شرح احوال عرضه داشت پایه سریر اعلی نموده و آن حضرت استحسان نموده هریک به الگای خود بازرفتند.

وقایع سنه اثنتین و اربعین ذکر نهضت همایون به صوب مشهد مقدس معلّی

حق سبحانه و تعالی هرکه را به معاونت عنایت ازلی و مساعدت سعادت لم یزلی در مجمع الأرواح با خواص اهل اللّه و مقرّبان درگاه آشنایی داد به حقیقت ابواب دولت و سعادت دو جهانی بر روی او گشاد، چنانچه حضرت خاقان سعید از مبادی تباشیر صبح دولت تا غایت ارتفاع آفتاب سلطنت همیشه معتقد اهل اللّه و مخلص ارباب انتباه بود و به صدق نیت و صفای عقیدت جبین اخلاص بر خاک درگاه ایشان می‌سود و تا از یورش سیم آذربایجان معاودت نمود زیارت مشهد مقدس و تقبیل آستان و صندوق اقدس نفرمود و هرچند هنگام مرور موکب منصور از نشابور تا به مشهد چندان دور نبود، اما آن حضرت عنان عزیمت به صوب مشهد مقدس معطوف نساخت و خواست که سعادت زیارت آن قبّه و بارگاه در اثنای راه ننماید بلکه عزم زمین‌بوس آن درگاه بر سبیل استقلال و کمال تضرع و ابتهال فرماید. تا در این فرصت احرام زیارت حضرت امام علیه التحیهٔ و السلام بسته رایت عزیمت برافراخت و غلغله نهضت همایون ولوله در گنبد گردون انداخت و حضرت اعلی خاقانی در عین سلطنت و جهانبانی پنجم ماه ربیع الثانی به عزم زیارت سلطان خراسان نهضت نمود و موکب نصرت اعلام به صوب مشهد مقدس حضرت امام عزیمت فرمود و از پادشاهزادگان میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و از امرای عظام امیر علیکه کوکلتاش در هرات ماندند و در نوزدهم همین ماه میرزا محمد جوکی

(۲۱۶). یزدی این کلمه را ترزک نوشته است (ج ۱ ص ۸۱۰).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۷

عازم ماوراء النهر شد و به سعادت ملازمت برادر اکبر و پادشاه دانشور میرزا الغ بیک استسعاد یافت و میرزا الغ بیک را ملایم مزاج همایون آمد و درباره برادر مرحمت و شفقت فرمود و میرزا علاء الدوله نیز در همین روز به فرمان اعلی عازم قشلاق استراباد شد و امیر علیکه کوکلتاش عازم ولایت مرو شد و در آن‌جا به عمارت بقاع خیر اشتغال نمود.

و حضرت خاقان سعید چون به مزار فایض الأنوار شیخ الأسلام احمد جام قدّس سرّه رسید به ادب تمام و غایت تعظیم و احترام شرایط زیارت به جا آورده و صلات و صدقات به فقرا و مستحقان رسانید و اولاد امحاد شیخ الأسلام به خدمات شایسته قیام نمودند و آن حضرت درباره ایشان عنایت و رعایت فرمود و موکب گردون احتشام از تربت مقدسه جام رایت فتح آیت برافراشت.

و در منزل سعدآباد «۲۱۷» نقش صید و صورت شکار بر لوح خاطر انور نگاشت و امرای کبار از اطراف برانغار لشکرها به جرگا مقرّر داشتند و آن صحرای وسیع را که از سعدآباد و مخالف‌سرا و حظیره تا قریه فرهاد «۲۱۸» جرد است چون حلقه انگشتری در میان گرفتند و آن حضرت بر سمند باد سیر سبک تک‌سوار شد و هر زمان که در آن صحرا و بیابان می‌تاخت در هرقدمی به زخم پیکان سندان شکاف صیدی می‌انداخت. یوز از برای دیدن آهویان تیزرو دام‌آسا همه تن چشم گشته بود و هرلحظه گله را می‌گرفت و به هنگام دویدن غبار چنان می‌انگیخت که نقاب کحلی بر رخسار خورشید تابان می‌بست و نقطه‌های عنبرگون بر تن او

از خالهای مشکین بر عارض ماه‌پیکر ترکان چین حکایت می‌کرد و از شبه‌های «۲۱۹» پراگنده بر بساط حریر روزآسا نشان می‌داد و سگ شیر صولت از شره دویدن زنجیر بر خود

---

(۲۱۷). ر ک به نزههٔ القلوب ص ۱۷۷، لیسترینج خریطه [- نقشه] ۸.

(۲۱۸). ظاهرا فرهادان نزههٔ القلوب ص ۱۷۷ و فرهادجرد یاقوت مراد است. ر ک به لیسترینج ص ۳۸۸.

(۲۱۹). سنگی است سیاه، براق و شفاف و کم‌بها. در نرمی و سبکی مانند کهربا و سبج معرّب آن است و اهل هند آن راپوت گویند (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۸

می‌درانید و به ناخن داس مثال سرهای صید را مانند کاه می‌درود و باز بلندپرواز مانند تیر پرتاب از شست تیرانداز بلندکمان در هوا می‌پرید و به زخم چنگال هلال مثال نسر طایر را از فراز آسمان بر روی زمین فرود می‌آورد و به منقار نیشتر کردار خون از رگ مرغان هوا می‌گشاد و به آسیب شهپر باد حرکت حیوهٔ اصناف طیور به باد می‌داد. طنین جلاجل پایش در قبض ارواح طیور به آواز صور دم برابری می‌زد و قیامتی در صحرا و بیابان قائم می‌گردانید. چون اطراف جرگا فراهم آمده و شکاری بسیار در آن صحرای هموار پدیدار شد، حضرت خاقان سعید شانقار و چرغ و شاهین و بازمی‌پرانید و هرطرف یوز و سگ می‌دوانید و در آن صحرا شکاری بسیار انداخت و تمام آن بیابان را از وحوش و طیور خالی ساخت.

و چون خاطر خطیر از نشاط شکار فراغت یافت، عنان دولت به سوی اردوی همایون تافت و منازل و مراحل پیموده در شرقی مشهد به چهار باغی که معمار همت‌عالی آن حضرت احداث نموده بود نزول فرمود و روز دیگر احرام زیارت حضرت امام علیه التحیهٔ و السلام بسته اول به حمام درآمد و طهارت کامل به دست آورد.

بیت

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویندپاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز و به درگاه ولایت‌پناه رسید و نخست به آستانه را به نیاز و اخلاص بوسید و به قبّه و بارگاه فرمود و جبین ضراعت بر زمین استکانت سود و بعد از فراغت از آداب زیارت سادات عظام را که ملازم و مجاور آن فرخنده‌مقام‌اند اعزاز و اکرام و انعام و احترام فرموده سایر فقرا و مساکین را به بخشش پادشاهانه خوشوقت گردانید و به چهارباغ بازآمده روز سیم عنان مراجعت معطوف ساخت.

و در منزل سنگ بست مرتضای اعظم سید زین العابدین مشهدی که از

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۷۹

سادات عظام به مزید اعزاز امتیاز داشت و جناب ولایت انتساب خواجه سید علی مهنه‌ای که از مشایخ اسلام به کمال اکرام مخصوص بود و از دیرباز با یکدیگر در مقام عداوت بودند هردو بزرگ به دیوان آمدند و انواع سخنان موحش و حکایات ناخوش باهم گفتند و در اظهار قبایح یکدیگر سعی بلیغ نمودند و به آن رسید که خواجه سید علی دعوی کرد که سید زین العابدین سبّ شیخین کرده بر سبیل علانیه و بر صدق مدّعای خود اقامت شهادت کرد و جمعی موافق آن گواهی دادند و قاضی اردوی همایون حکم به تعزیر کرد و به عرض حضرت خاقان سعید رسانیده فرمان همایون از موقف جلال نفاذ یافت که سید را دره زنند و از مشهد کوچانیده به هرات آورند. و همان زمان سید را بر سردیوان دره بلیغ زدند و کوچانیده نقل هرات کردند.

و چون موکب همایون به تربت‌جام رسید، آن حضرت هم از راه عزم زیارت شیخ الأسلام احمد جام فرمود و خواجه شهاب الدین «۲۲۰» ابو المکارم که در آن زمان شیخ و متولی بود به اردوی اعلی رفته بود. خواجه غیاث الدین علی اصغر از تشریف حضرت اعلی وقوف یافته فی الحال به تربت مقدسه شتافت و چندان‌که حافظان از ختم کلام ملک علام فراغت یافتند، خواجه علی اصغر

چنـد بریان و گوسـفندان پخته و باقی اسـباب دعوت به نوعی کشـید که دیـده ناظران از حسن آن ترتیب متحیر گردید. از آن جمله قرب صـد طبق جوشبره «۲۲۱» حاضـر ساخت و آن حضـرت خـدمت خواجه را به الطاف پادشاهانه نواخت و موکب ظفرآیات عازم دار السلطنه هرات شد و چهاردهم جمادی الأولی در مستقر دولت نزول اجلال فرمود.

و در همین روز، امیر علیکه که به طرف مرو رفته بود بازآمد و به سعادت

---

(۲۲۰). نسخ: غیاث الدین- برای وی ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۶. یک شعبه از نسب صاحب حبیب السیر به او اتصال داشت.

(۲۲۱). نام آشـی مشهور که از خمیر به اندام مثلث و مربع طولانی ساخته از گوشت و سبزی و مصالحه پر کنند و در آب جوشانند و ماست و کشک بر بالای آن خورند ... و به جیم فارسـی نیز نوشـته‌اند و در غیاث [اللغات] جوش بیره ... به این معنی نوشته (فرهنگ آنندراج)

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۰

ملازمت مستسـعد شد و آن حضرت امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس را عنایت فرموده امیر الوس ساخت و منصب تواچی و امـارت لشـکر به حسن اهتمـام او بازگـذاشت و در سـلک امرای عظـام انتظـام یافت. و در این سال، میرزا الغ بیک گورکان مقاصـد معتمـد سـخندان به درگـاه جهان‌پنـاه روان فرمـود و اسـتدعا نمـود که فرزنـد صـبیه او حسـیبه سـلطان خانـدزاده بیگم را که در اوان طفولیت، مهـد علیـا گوهرشاد آغا از مملکت ماوراء النهر به عظمت تمام به دار السـلطنه هرات آورده بودنـد و چنـد سال به دولت و اقبال در حجر عفاف نگاه داشـته بازفرسـتند و چون پدر بزرگوار آن گوهر درج عصـمت و زهره برج عفت را طلب فرمود، مهد علیا خانـدزاده بیگم را به یوسـون پادشـاهی و آیین شاهنشـاهی ارسـال نمـود و چـون نزدیـک سـمرقند رسـید، میرزا الـغ بیـک خواتین و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و اعیان حضـرت و شـیخ الأسـلام و سایر اکابر و معارف را به رسم اسـتقبال بر سبیل استعجال روان ساخت و چون به حالی سمرقند آمد، به حکم

مصرع

اذا دنت المنازل زاد شوقی

آفتاب شفقت میرزا الغ بیک سایه عاطفت بر حال شاهزاده انداخت و پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بر سمندی

مصرع

جوان چو دولت سلطان روان چو فرمانش

سوار شد و چون به شاهزاده رسـید فرزند سـعادتمند را در آغوش مهربانی کشـید و دلجویی تمام نمود و در حرمسرای خاص مقام و مسکن تعیین فرمود و از اسباب رفاهیت احوال و موجب مسرت و فراغبال به غایت برخبر بود.

بیت

انواع رفاهیت و اسباب فراغت‌از لطف شهنشاه جهان داشت مهیا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۱

[و در این سال، ایزد متعال عالی‌حضـرت شـیخ الأسـلام نور الدین محمد بن المرحوم المغفور، قطب فلک ارشاد و الولایهٔ، شـیخ بهاء الـدین قدس سـره را فرزندی سـعادتمند کرامت فرمود و به خواجه ناصـر الدین موسوم شد و تاریخ ولادت آن مولود بی‌همال هم به حساب حروف ابجد و هم به سال «هشـتصد و چهل و دو» می‌شود و جناب مخدومی اخوی مولانا شریف الدین عبد القهار طاب ثراه در این معنی گفته است:

قطعه

سحر مبشر «انا نبشر» «۲۲۲»آمد و گفت که نخل باغ ولایت ثمر به بارآورد

نوید مقدم مخدوم «ناصر الدین» داد که کاینات به اقبالش افتخار آورد

هم از حساب جمل هم ز مدت هجرت‌چو «هشتصد و چهل و دو» «۲۲۳» بود در شمار آورد و این‌چنین موافقت همانا واقع نشده باشد.] «۲۲۴»

و در این سال، میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر که از صبیه حضرت خاقان سعید به وجود آمده بود و چند سال در گلشن اقبال نشوونما یافته

مصرع

چون غنچه ناشکفته در خاك بریخت

و آن حضرت از جهت مفارقت جگرگوشه متألم گردید و چون از جزع و فزع

(۲۲۲). اشارت است به آیه إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ اسْمُهُ يَحْيى (سوۀ مریم ۷) و یا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ (سورۀ الحجر ۵۳).

(۲۲۳). ظاهرا دو واو عطف نباید به حساب آید ..

(۲۲۴). قسمت بین دو قلاب اضافاتی است که در یکی از نسخ بوده و محمد شفیع در پاورقی آورده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۲

فایده ندید، دست وقار در دامن اصطبار زده زبان گوهربار به آیه کریمه إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۲۲۵» دررنثار ساخت و عزای به عظمت داشته آن حضرت چند نوبت به وثاق شاهزاده مرحوم فرمود و ختمات کتاب آسمانی و نامه ربانی به‌جای آوردند و رسم آش و طعام به تقدیم رسانیدند.

و هم در این سال جناب صدارت‌پناه

مصرع

افتخار الصدور فی العالم

مولانا جلال الدین لطف اللّه «۲۲۶» که از صدور روزگار به کمال جاه و اعتبار امتیاز داشت و به غایت لطیف‌طبع و خوش‌ذهن، مربّی فضلا معتقد اهل اللّه و مرید اصحاب فقر و ارباب انتباه

مصرع

به راه عدم رفت چون دیگران

و مولانای مرحوم مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی که زاهد و عابد و پرهیزگار بود و به مهمات مسلمانان به نفس شریف قیام می‌نمود، نوبتی پیش حضرت خاقان سعید رسید و گفت: صابون خانه نامشروع است «۲۲۷» و از جهت منع صابون پختن مسلمانان در زحمت‌اند. آن حضرت مگر عذری گفته باشد. خدمت مولوی در حضور حضرت روی به آسمان آورده گفت: «الهی! می‌بینی که حکم تو می‌رسانم و این مغول بچه نمی‌شنود.» آن حضرت فی الحال حکم فرمود که صابون خانه نباشد و کسی مزاحم رعیت نشود «۲۲۸» و عمر مولوی یکصد و هفت سال «۲۲۹»

(۲۲۵). سورۀ البقرۀ ۱۵۶.

(۲۲۶). وی مذکور است در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۰.

(۲۲۷). حبیب السیر ج جزو ۳ ص ۱۴۷ (به حواله مطلع): احداث صابون خانه بدعت است و منع مسلمانان از آن امر نامشروع (که عبارت ناقص است).

(۲۲۸). ایضا: خاقان سعید مغفور از شنیدن این سخن متغیر شد. فی الحال فرمان داد که صابون خانه را براندازند و جهت پختن صابون رعیت را مؤاخذ نسازند.

(۲۲۹). ایضا: صد و بیست و هفت- نسخه حاشیه آن کتاب: صد و بیست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۳

بود و در جمعه بیست و یکم ربیع الأول

مصرع

به سوی روضه رضوان سفر کرد

و استاد قوام الدین معمار شیرازی که در بنایی و معماری اعجوبه روزگار و نادره اعصار بود غره شعبان رحلت نمود و از جمله عمارات که خاطر نازک و فهم دراک او به معماری آن قیام نمود مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغاست که بی‌تکلف به تکلف آن عمارت دیده‌وران جهان نظیر و شبیه آن ندیده‌اند.*

وقایع سنه ثلاث و اربعین [و ثمانمایه] ذکر آمدن ایلچی مصر جیجکبوقا نام

اشاره

ملک ملک‌بخش تعالی و تقدس حضرت خاقان سعید را مملکت وسیع عنایت فرمود و از بدایت چین تا نهایت روم و مصر و اقصای ترکستان تا پایان هندوستان تمام این ممالک در قبضه اقتدار بندگان آن حضرت به غایت معمور و مضبوط بود و کسی را در جمیع آن بلاد و دیار خلاف فرمان حضرت خاقان سعید بر خاطر خطور نمی‌نمود و سرکشان روی زمین التجا به درگاه عالم‌پناه آورده باجگزار و فرمان‌بردار بودند و از روی ارادت و انقیاد رسل و رسائل وسائل ساخته تبرکات لایق ارسال می‌نمودند و از آن جمله: سلطان مصر الملک الظاهر چقماق بیک «۲۳۰» ایلچی فرستاد جیجکبوقا نام و او هفتم جمادی الأخری به دار السلطنه هرات رسید* و تبرکات لایق و بیلاکات مناسب به موقف عرض رسانید و شرح این حال به نوعی بسطی در مقال محتاج است.

و بیان آن‌چنان است که از ابتدای ظهور دولت حضرت صاحب‌قران، بل افتتاح تسلط پادشاه جهانگشای چنگیز خان و فرزندان، والی غایت،

---

(۲۳۰). [الملک] الظاهر سیف الدین چقماق از ممالیک برجیه از سنه ۸۴۲ تا سنه ۸۵۷ فرمانروایی کرد (زامباور ص ۱۰۵).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۴

سلاطین مصر و شام همیشه در مقام تمرد و عناد و سرکشی و استبداد بودند و به ارادت و اعتقاد هرگز به این پادشاهان توسّل ننمودند و کتب تواریخ به این احوال ناطق است و بر صحت این دعوی گواهی صادق. در این وقت سلطان چقماق اظهار محبت و وداد و اخلاص و اعتقاد نموده ایلچی فرستاد و گویند پیش از تعیّن سلطنت شبی در خواب دیده بود که حضرت خاقان سعید میان او را گرفته و برداشته بر سریر سلطنت مصر نشاند. سلطان چقماق از غایت فرح و شادمانی از خواب بیدار شد.

مصرع

زهی مراتب خوابی که به ز بیداری است

و از کمال نشاط و غایت انبساط چون گل به تنسم نسیم صبحگاهی متبسم شد و با خویش گفت:

بیت

بخت بیدار من از تربیت شاهرخی‌یابد آن روز که اندر دل شبها می‌خواست و به تمامی همت دل در سلطنت مملکت مصر بست. امّا دهان و لب از گفت و شنید این سخن چو غنچه بکلی فروبست و در خاطر با خود قرار داد که هرگاه بر تخت سلطنت استقرار یابد با آن حضرت غایت موافقت و دوستی به جا آورد و چون پادشاه مصر ملک اشرف جهان را وداع کرد، چقماق بیک امیر آخور بزرگ بود. تقدیر یزدانی و تأیید آسمانی امداد و معاونت او نمود. صنادید مصر و شام و جماهیر خاص و عام بر او بیعت کرده زمام امور و عنان مصالح جمهور در قبضه اقتدار او قرار گرفت و رؤس منابر و وجوه دنانیر به نام و القاب او آرایش یافت و الملک الظاهر لقب او مقرّر شد و خاتم ملک و دولت به نگین تمکین و نظام عقود سلطنت به زیب و آیین او آراسته گشت. در اندک زمانی آن مملکت وسیع چنان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۵

مضبوط و محفوظ شد که مغناطیس از سر تعرّض جذب آهن برخاست و کاهربا دست تصرف از دامن کاه کوتاه کرد. ملک چقماق خوابی که دیده بود به خاطر آورده داعیه فرستادن ایلچی از ضمیر او سر برزد و با امرا و ارکان دولت و اکابر مملکت مشورت نموده بیشتر مانع شدند. اما چون او عزم فرستادن جزم کرده بود انکار اهل اعتبار فائده نداد و قرعه اختیار به نام امیر جیجکوقا که از خواص او به مزید اعتبار اشتهار داشت برآمد. تبرکات پادشاهانه و بیلاکات خسروانه مرتّب داشته او را با غلبه فراوان به جانب خراسان روان فرمود.

و چون به مملکت خراسان درآمد، آمدن او ملایم‌مزاج همایون آمد و یکی از مقرّبان امیر حبیب اللّه سلدوزنام را به رسم استقبال فرستاد و فرمان داد که در هر ولایت شرایط خدمت به جا آورند و چون به دار السلطنه هرات رسید او را به باغ امیر شاهملک فرود آوردند و امرای کبار و مقرّبان نامدار به دیدن او رفتند و تهنیت قدوم گفتند و بعد از سه روز به درگاه فلک احتشام آمده به وسیله امرای عظام به سعادت تقبیل انامل فیاض مفتخر و سرافراز شد و هدایا و پیشکش به موقف عرض رسانیده شرف قبول یافت و آن حضرت احوال سلطان مصر الملک الظاهر چقماق بیک استفسار نمود و اظهار محبت و وداد و دوستی و اتحاد فرمود. ایلچی را بر دست راست در جرگه جوجینان بزرگ نشاندند و آن روز طویی ترتیب نموده بودند که خوانسالاران آسمان در مشاهده و نظاره آن تعجب بسیار نمودند. خوانها و کاسها تمام طلای مرصع و همچنین طبقها و کاسهای بزرگ از نقره و زرافزون از عدد و مرو طعامها و آشها زیادت از آنچه به قلم تحریر و رقم تقریر نقش‌پذیر شود و آن حضرت چند نوبت از حضور همایون الش و بخش پیش ایلچی فرستاد و بعد از فراغ از مجلس طعام در کمال اعزاز و اکرام به وثاق خود معاودت نمود و هفته‌ای دو نوبت به بارگاه شیلان می‌رسید و منظورنظر عنایت می‌گزید و پادشاهزادگان میرزا محمد جوکی بهادر و میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف ایلچی را استدعا نمودند و هریک طویهای بزرگ فرمودند و اسبان تازی راهوار با زینهای زرنگار و جامهای فاخر شاهوار با

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۶

تحفه‌های نامدار ارزانی داشتند و دقیقه‌ای از مراسم رعایت و عنایت نامرعی نگذاشتند و همچنین امرای عظام امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه و دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد ایلچی را به وثاقها طلب فرمودند و طوی بزرگ به تکلف کرده اسب و جامه و دیگر تکلفات بذل نمودند و ایلچی در آن زمان که به پایه سریر اعلی رسید به وسیله امرا به موقف عرض رسانید که سلطان چقماق از کتب‌خانه سلطان آفاق پنج کتاب التماس می‌نماید و امیدوار است که آن حضرت عنایت فرماید: تأویلات اهل سنت «۲۳۱» شیخ ابو منصور ماتریدی «۲۳۲» و تفسیر کبیر امام فخر الدین و شرح تلخیص جامع «۲۳۳» و شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان «۲۳۴» ... «۲۳۵» آن حضرت ملتمس ایلچی مبذول فرمود و با آن‌که مجموع آن کتب موجود بود همه را

استکتاب نمود و به جلد و جدول مکمل شد.

و حضرت خاقان سعید به ترتیب طوی بزرگ اشارت فرمود و انعام و سوغات جهت ایلچی و حاکم او تعیین فرمود و امرای کبار و سرداران «۲۳۶» نامدار به ترتیب و تزیین مجلس همایون پادشاه ربع‌مسکون برخاستند و بر درگاه سلاطین‌پناه مجلس جشنی آراستند که [فلک گردنده] برای دفع آفت عین الکمال گرد سر آن می‌گشت و سپهر جهاندیده با هزاران دیده در نظاره آن حیران و سرگردان می‌گشت. امرای عظام هژدهم ماه رجب ایلچی را به مجلس همایون حاضر ساخته آن حضرت درباره او

---

(۲۳۱). کشف الظنون ج ۱ ص ۲۴۳: تأویلات اهل السنه. اما ر ک به تأویلات الماتریدیه بر همان صفحه در کشف. حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۳۰۴: تأویلات حجهٔ اهل سنت و جماعت.

(۲۳۲). متوفی در سنه ۳۳۳ ه.

(۲۳۳). حبیب السیر: مصنف خواجه مسعود نجاری- ر ک برای آن به تکمله براکلمن ج ۲ ص ۳۰۴.

(۲۳۴). نسخه: بر کشاف و مفتاح مولانا علاء الدین ...- نسخه دیگر: شرح تلخیص جامع مولانا علاء پهلوان- برای این شرح ر ک به کشف الظنون ج ۲ ص ۳۱۴ (و علی الکشاف حاشیهٔ تامهٔ فی مجلدین للفاضل علاء الدین علی المعروف پهلوان ناقش فیها مع القطب الرازی).

(۲۳۵). در محل این بیاض در حبیب السیر: «روضه در مذهب شافعی» نوشته است.

(۲۳۶). نسخه: و هفته‌ای دو نوبت به مجلس همایون می‌رسید و منظورنظر عنایت می‌گردید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۷

صنوف انعام و فنون اکرام و پنجاه هزار دینار نقد عنایت فرمود و تشریفات خاصه و اسبان مکمل لطف نمود و پنجاه نوکر او را هریک اسب و جامه و هزار دینار نقد دادند و ایلچی را اجازت فرموده به صوب مملکت مصر فرستادند.

و ایلچی در وقت اجازت عرضه داشت که سلطان چقماق بنده را فرموده که به موجب رخصت بندگان حضرت چهار شهر را دیده احوال و اوضاع آن معلوم کرده باز نمایم: شیراز و اصفهان و یزد و کاشان. حضرت خاقان سعید ملتمس او مبذول داشته حکم فرمود که در آن چهار شهر ترتیب تمام سرانجام نمایند و شهر را آیین بندند و مبلغ صد هزار «۲۳۷» دینار کپکی از آن شهرها انعام فرمودند و مقرب الحضرهٔ مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی که از زمره مخصوصان به کمال اعتبار افتخار داشت و در مهمات ملکی و مالی سخن او را اثر تمام بود حضرت خلافت او را به رسم رسالت تعیین فرمود و تحفه‌های شاهانه و هدایای خسروانه برای سلطان مصر و پنج کتاب که طلبیده بود در خدمت مولوی ارسال نمود و احکام آفتاب آیات تا کنار فرات به نام حکام ولایات شرف نفاذ یافت و ایلچیان مهمات ساخته و کار پرداخته به موجب فرمان به صوب ممالک مصر و شام روان شدند.

و در این سال حضرت مهیمن متعال میرزا علاء الدوله را فرزندی سعادتمند کرامت فرمود و شب سیم شعبان آن نیّر عالم‌افروز از مشرق سلطنت روی نمود و به سلطان ابراهیم موسوم شد و قلم وقایع‌نگار به رقم بدایع‌نثار تاریخ ولادت بر صفحه روزگار به یادگار نوشت.

مصرع

تاریخ شود «شب سیم از شعبان»

حضرت خاقان سعید را از نوظهور قرهٔ العین چشم سلطنت روشنی یافت و میرزا علاء الدوله طویی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب فرمود.

---

(۲۳۷). حبیب السیر: پنجاه هزار دینار- برای کپکKapakر ک به دایرة المعارف اسلام.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۸

بیت

ساقیان چون آفتاب و ماه گردان هرطرف‌ساغر زرین و جام لعل پریاقوت ناب و مطربان غزل‌خوان و مغنیان خوش‌الحان به نفحات دلگشا و نقرات جانفرا دل را قوت روح می‌دادند و عقل مصلحت‌بین را برطرف می‌نهادند و از انواع نشاط و عیش هرچه در آیینه خیال جمال می‌نمود به احسن صور در آن بزم بهشت‌آیین معاینه بود.

مصرع

به خاطر هرچه بگذشتی عیان بود

ذکر فرستادن میرزا قراچار «۲۳۸» به مملکت کابل و غزنین و آوردن میرزا سلطان مسعود

میرزا سیورغتمش ولد رشید حضرت خاقان سعید بود و مدتی در مملکت کابل و غزنین تا حدود هندوستان به امر سلطنت قیام نمود و لوای سلطنت افراخته اسباب جهانبانی می‌ساخت. اما روزگار با او نساخت و رخت اقامت به دار آخرت کشید و از او دو پسر میرزا مسعود و میرزا قراچار یادگار ماند. آن حضرت حکومت مملکت به میرزا مسعود که بزرگتر بود عنایت فرمود و او در آن ولایت به خلاف قاعده و توره قاهره می‌زیست و به چشم بصیرت در احوال مصلحت مملکت نمی‌نگریست و رعیت آن مملکت از طغیان او به افغان آمدند و میرزا قراچار از قصد او متوهم شده روی امید به درگاه جد بزرگوار آورد. در وقتی که آن حضرت به جانب حصار نیره‌تو* می‌فرمود، میرزا قراچار به اردوی اعلی رسید و نزدیک حصار در منزلی که کریاس گردون اساس قبه بارگاه به اوج ماه و ثریا رسانیده بود و شامیانه دو ستونه هریک سر از برج دو پیکر گذرانیده میرزا قراچار را امرا پیش آوردند. شاهزاده چند نوبت زانو زده

---

(۲۳۸). ابن سیورغتمش بن شاهرخ. ر ک به زامباور شجرهTدر آن شجره نامشKarntchairنوشته است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۸۹

پیش آمد و آن حضرت دستها گشاده که فرزند را در آغوش مهربانی کشد، ناگاه طناب چتر به دستار شهزاده رسید و دستار از سر او افتاد. فریاد از نهاد خلایق برآمد و دستار بر سر نهاده شرف آغوش و پای‌بوس جدّ بزرگوار و خاقان روزگار دریافت و آن حضرت حصار نیره‌تو را به نظر احتیاط درآورده به اتمام مهمات آن اشارت فرمود و به جانب سریر سلطنت معاودت نمود و مملکت کابل و غزنین و سایر بلاد و نواحی آن زمین به مهر سپهر سلطنت و شهزاده ستوده شعار میرزا قراچار ارزانی داشت و تمام اختیار آن بلاد و دیار به حسن رای رزین و اندیشه دوربین او باز گذاشت و شاهزاده اجازت یافته آخر ماه رجب عزیمت نمود.

و سیم ماه شعبان، میرزا سلطان مسعود به موجب فرمان حضرت خاقان سعید به دار السلطنه هرات رسید و چند روز به سبب آن‌که اخبار ناخوش از جانب شاهزاده نامدار به مسامع جلال رسیده بود شاهزاده را صورت ملاقات جدّ بزرگوار به هیچ‌وجه روی ننمود. عاقبت سعادت ملازمت دریافته به دولت دستبوس رسید و به صنوف شفقت و فنون عاطفت مشرف گردید.

و در این سال، حضرت اعلی در باغ نو قشلاق فرمود و زمستان بسیار دشوار گشت و بسی مواضع خراب شده باقی روی به اختلال آورد.

و در این سال، حاوی اوراق، عبد الرزاق بن اسحق، را حضرت خاقان سعید امتحان فرمود و سبب آن بود که جماعتی از ارباب حقد و اصحاب حسد که فِي جِيدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ «۲۳۹» به اقتضای نفس خبیث و اغوای طبع رکیک خبث این فقیر کردند. «۲۴۰» مولانا

جلال الدین به اتفاق مولانا «۲۴۱» محمد صدر گفتند که خود را طالب

---

(۲۳۹). سورهٔ لهب ۵.

(۲۴۰). یعنی مرا بد گفتند [- یعنی از من بدگوئی کردند، بد من پیش دیگران گفتند]. خواجه حافظ راست:

پیر گل رنگ من اندر حق ازرق‌پوشان‌رخصت خبث نداد ارنه حکایتها بود

(۲۴۱). ممکن است مراد از مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر برادر اعیانی مولانا شهاب الدین لسان است که مذکور است در سطور بعد. برای هردو ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۴۸.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۰

علمی مکمل نساخته و کار آباء و اجداد گذاشته ملازمت می‌کند.

قطعه

جماعتی همه بدخواه اهل فضل و هنرجماعتی همه بدگوی مردم دانا

جماعتی که ندانند سنگ را ز گهرجماعتی که ندانند اطلس از خارا

ز خبث باطن ایشان شود چو باد سموم‌اگر به خاطرشان بگذرد نسیم صبا یکی از ارباب عمائم که به حلیه انصاف اتّصاف داشت به موقف عرض رسانید که حاوی اوراق بر جمعی مدرّسان فائق است. مولانا شهاب الدین لسان و حضرت خاقان سعید استفسار اسامی آن جمع فرمود و خدمت مولانای منصف چند کس را برشمرد و به تعیین نام برد. از آن جمله یکی مولانای اعظم حاجی محمد فراهی بود و فرمان همایون صادر شد که علمای اسلام و فضلای امام بر درگاه افاضل‌پناه جمع آمده حاوی اوراق و حاجی محمد را امتحان فرمایند و این سخنان به تمام

مصرع

در غیبت این فقیر واقع شده بود

چون فقیر به شرف ملازمت رسید، حضرت خاقان سعید فرمود که با کسی بحث و تلاش می‌کنی. بنده عرضه داشت که با هیچ آفریده‌ای بحث و نزاع ندارم و از کسی نیز به علم افضل نیستم. اما از کتب متداوله چندی خوانده‌ام و گمان آن‌که می‌دانم. اگر آن حضرت فرماید که بنده را امتحان فهم آن کتب نمایند هرآینه مضمون عند الأمتحان یکرم المرء او یهان عیان شود.

مصرع

آن‌جا که عیان است چه حاجت به بیان است

القصّه فرمان اعلی نفاذ یافت که علمای کبار کتابی اختیار کنند و فقیر و مولانا حاجی محمد را امتحان فرمایند و علما میان کشاف و هدایه مخیر ساختند و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۱

عاقبت هم بر هدایه قرار دادند و اول هدایه کتاب طهارت اختیار کردند و هم در مجلس خاص مشحون به شاهزادگان و امرا و خواص، سطری چند به منزله شرح نوشته شد و علما نوشته فقیر را پسندیدند و نوشتند که ادق و احسن است و به موقف عرض رسانیدند. حضرت اعلی را مستحسن نمود. مولانا قطب الدین احمد و باقی ائمه مرسوم و علوفه تعیین فرمودند و بنده چون زر خالص از بوته امتحان بیرون آمد و قلب روی‌اندود «۲۴۲» ارباب حسد رواج نیافت و همه را گرد ندامت بر جبین خجالت نشسته غرق عرق انفعال به زمین فرورفتند. و فی الواقعه آن جماعت را نه قدرت آن بود که از نور ضمیر مجلس هنر و محفل دانش را روشن و منور دارند و نه قوّت آن‌که از شعله دیگران چراغ سخنی برافروزند. همه چون صورت بی‌جان حیران شدند و از خباثت که

صورت خیانت است و به معنی جنایت و ثمره آن ندامت پشیمان گشتند و فضل و هنر چون فروغ خورشید انور بر عالمیان روشن و عیان شد.

بیت

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شودبا مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است

ذکر نهضت همایون به جانب سرخس به هوای جانور پرانیدن

در آن زمستان که خسرو سیارگان یونس‌وار از تنگنای مأوای حوت خلاص یافت و عنان جهانگشای به سوی بیت الشّرف و برج حمل تافت، به اقبال ایّام بهار و اعتدال آثار لیل و نهار درختان و بستان که از کسوت زندگانی عاری بودند به تازگی

---

(۲۴۲). به معنی ملمع. حافظ راست:

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۲

لباس حیات پوشیدند و شاخ و برگ بی‌برگ و نوا را قوت نشوونما پدید آمد. از پرتو شمع بوستان‌افروز نیم‌شب در سواد چمن خطهای سبزه‌تر، بلبل خوش‌الحان به‌سان آب روان می‌خواند و از شکل لاله‌زار بر طرف کوهسار مردم دیده مضمون آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً «۲۴۳» عین الیقین می‌دید و ابر گوهربار برای مقدم فصل بهار گلهای گوناگون بر روی هوا بسته و بر سر لعبتان نازک‌تن بستان درهای شاهوار نثار کرد و لطافت زمزمه طرب‌انگیز قمری خوش‌الحان و حسن ترنم دلاویز فاخته غزلخوان اشجار را بی‌اختیار در حرکت آورده و چنار دستها به سوی آسمان برآورده سرسبزی سرو سهی را با هزار نیاز می‌طلبید و بنفشه سر بر زمین نهاده دعای زیادتی طراوت گلبرگ طری می‌گفت و هزاردستان بیان لطافت این موسوم فرخنده‌سان به ادا می‌رسانید.

قطعه

ز اعتدال عناصر نما پذیرد اگربه خانه نقش کنی شاخ و برگ بر دیوار

مگر که نامیه قوت ز روح مانی یافت‌که راست دایره گل کشید بی‌پرگار

ستاده سرو سهی در قیام بر یک پابنفشه برده سر اندر سجود چون ابرار

کشیده سوسن آزاده ده زبان فصیح‌هزار دست سوی آسمان گشاده چنار

همی کنند دعا روز و شب که باد مدام‌چمن ز شاخ جوانی خویش برخوردار در چنین فصلی تازه و خرّم فرمانفرمای ممالک عالم به عزم جانور پرانیدن و قوشلامشی عزیمت ولایت سرخس فرمود و شانزدهم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه هرات نهضت نمود و امیر علیکه کوکلتاش را به حکومت هرات بازداشت و جمعی دیوانیان را پیش او گذاشت.

و موکب همایون به سرخس رسیده به زیارت اکابر آن‌جا، شیخ

---

(۲۴۳). سورة القصص ۲۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۳

ابو الفضل حسن و مولانا سعد الدین التفتازانی «۲۴۴» و جوانمرد قصاب «۲۴۵» رحمهم اللّه فرمود و از روحانیت ایشان استمداد نمود و اکثر ایام از صبح تا شام به جانور پرانیدن و یوز و سگ دوانیدن اشتغال داشت تا چنان شد که در آن صحرا و بیابان وحوش و طیور نگذاشت.

و از آن‌جا، عازم مهنه مبارک شد و در آن فضای جانفزا و صحرای دلگشا که هوای آن نسیم بهار را اعتدال می‌بخشید و ارم از

غیرت طراوت آن رو در نقاب می‌کشید، هرطرفی انواع ریاحین مشکبو و گلهای رنگین تو بر تو شکفته و هرجانبی مرغان شیرین‌زبان به هزاردستان صلای نشاط و خرمی گفته حضرت خاقان سعید به آهستگی کوچ می‌فرمود و همواره در آن مقام هموار به صید و شکار مشغول بود و چون به قصبه مهنه رسید، احرام زیارت سلطان طریقت و برهان حقیقت، صاحب السیر و الطیر، شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سرهما به احترام تمام بسته شرایط زیارت به جا آورد و اولاد امجاد حضرت شیخ را به انعام و اکرام معزّز و مکرّم گردانید و عزیمت مراجعت فرموده بیست و پنجم ماه ذی قعده در هرات فرود آمد.

مصرع

آفتاب دین و دولت سوی دولتخانه رفت

و در این سال، جناب مفتی الفریقین، مولانا عماد الدین عبد العزیز «۲۴۶» مشهور به مولانازاده ابهری که سرآمد علمای روزگار بود و به عزم زیارت بیت اللّه عزیمت نمود و شرایف طواف بیت اللّه الحرام و سعادت زیارت النّبی علیه الصلوة و السلام دریافته هنگام مراجعت، نزدیک شام، در قریه علا، «۲۴۷» هژدهم رجب رخت

---

(۲۴۴). ر ک به حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۸۴ به بعد. مولانا در سنه ۷۹۷ فوت کرد.

(۲۴۵). به ظاهر وی غیر جوانمرد قصاب مدفون ری است که در نزهة القلوب ص ۵۴ مذکور است.

(۲۴۶). ترجمه‌اش که در حبیب السیر ۳: ۳: ۱۴۸ آورده به ظاهر همه آن از مطلع مأخوذ است.

(۲۴۷). هو اسم موضع من ناحیة وادی القری بینها و بین الشام نزله رسول اللّه صلعم فی طریقه الی تبوک (معجم البلدان ج ۳ ص ۷۰۹).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۴

به عالم بقا کشید.

و هم در این سال، از امرای کبار امیر فرمان شیخ که پیش حضرت اعلی اعتبار و اختیاری تمام داشت جهان را به حسرت و دریغ بازگذاشت و هشتم صفر به عالم بقا رفت و از آثار خیر او مدرسه‌ای است در کوچه خیابان نزدیک پل جوی‌نو به غایت مکمل و معمور و مدرس و طلبه به افادت و استفادت مشغول و مشهور است. «۲۴۸»

و هم در این سال، غره ذی الحجه، مرتضای اعظم مجتبای اکرم امیر سید شهاب الدین اسمعیل که از کبار سادات صحیح النّسب بود، در بلوک گذاره، به محله سادات رحلت نمود. رضوان اللّه علیهم اجمعین الی یوم الدین.

وقایع سنه اربع و اربعین ذکر ارتکاب شراب ناب بر خاک ریختن به نفس شریف

مضمون حدیث چون در مکنون حیث قال علیه الصلوة و السلام، ان اللّه تعالی یبعث لهذه الأمة علی رأس کل مایة سنة من یجّدد لها دینها «۲۴۹» به حقیقت در حق خاقان سعید به غایت صادق می‌آید و مؤید همین سخن می‌تواند بود آن‌که آن حضرت در سنه ثمانمایه «۲۵۰» به سلطنت مملکت خراسان معین شد. چه از اوان صبی که

---

(۲۴۸). حبیب السیر ۳: ۳: ۱۳۴: و پسر ستوده مآثر محرر این اجزا ضیاء الدین محمود رزقه اللّه علما نافعا در آن بقعه به لوازم تدریس اشتغال دارد (در حدود سنه ۹۲۹) و این میر محمود مؤلف کتابی است در تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب که در ۹۵۷ به پایان رسانده است. (دستور الوزراء).

(۲۴۹). ر ک به سنن ابی داود السجستانی، مطبع محمدی دهلی سنه ۱۸۴۰ (؟) ج ۲ ص ۲۳۳ کتاب الملاحم، باب ما یذکر فی قرن

المائه.

(۲۵۰). از روی یزدی (ج ۱ ص ۸۰۶) مملکت خراسان در شهور سنه ۷۹۹ به شاهزاده شاهرخ مفوض شد و او در آخر شعبان در ظاهر هرات نزول فرمود و رمضان در آن‌جا گذرانیده از آن‌جا به شهر آمده باغ زاغان را نشیمن ساخت.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۵

صبای سلطنت در حرکت بود تا این زمان که بر سریر خلافت جهان تمکن و استقرار فرمود همیشه تقویت دین مستبین و تمشیت شرع سید المرسلین پیش نهاد همت عالی نهمت بود و متابعت فرمان الهی به تخصیص در قلع‌وقمع مناهی و ملاهی غایت مبالغه می‌نمود. شراب چون آب حیات در چشمه خضر نهان شد و صهبا به‌سان کیمیا از چشم عالمیان ناپدید گشت.

بیت

رسم می خوردن چنان برداشت نهیش کاختران‌نیم‌شب بر روی گردون سرنگون دارند کاس تمام مقربان و مخصوصان از ارتکاب شراب به کلی اجتناب فرمودند و خواص و عوام از شرب مدام توبه نصوح نمودند و افتخار الأشراف، سید مرتضی صحاف، «۲۵۱» و قدوة الواعظین مولانا عبد الجلیل القاینی که به منصب عالی احتساب منصوب بودند به موقف عرض رسانیدند که به یمن معدلت آن حضرت در بسیط مملکت مستی جز در چشم مشکین‌خطان آهوچشم خطایی نمی‌توان دید و خمار جز در دیده شهلای یار مشاهده نمی‌توان کرد.

بیت

مخموری و مستی نشود جمع به یک‌جادر چشم تو جمع آمده مخموری و مستی و خمخانه‌های شاهزادگان میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله مالامال است و اندیشه ریختن آنها بلکه رسیدن به آن‌جا خیال محال

مصرع

آن‌جا مگر شمال وزد یا صبا رسد

---

(۲۵۱). به حبیب السیر ۳: ۳: ۱۴۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۶

حضرت خاقان سعید به نفس شریف عزم شراب ریختن فرمود و پای دولت در رکاب سعادت آورده سوار شد و به جانب بیرون دروازه خوش «۲۵۲» و طرف سه پلک که خمخانه‌ها آن‌جا بود عزیمت نمود و خمهای شراب ناب رشک لعل بدخشانی و غیرت یاقوت رمّانی بی‌دریغ بر خاک ریختند.

بیت

شاهی که او به حکم الهی شراب ریخت‌تعظیم شرع کرد وز روی شر آب ریخت ساکنان چرخ برین از بوی باده مشکین بیهوشانه در چرخ آمدند.

مصرع

چرخ گفت از حسرتش یا لیتنی کنت التّراب «۲۵۳»

و زهره و پروین در افسوس آن بی‌خودانه می‌گفتند:

مصرع

این که می‌بینم به بیداری است یا رب یا به خواب

و مملکت از اوج شریعت رونق دیگر گرفت و سلطنت از حسن این تقویت طراوت دیگر یافت.

و در این سال، قدوه اهل کمال، عالی‌جناب ولایت‌مآب ارشادانتساب مظهر عنایة اللّه الأکبر، شیخ الأسلام بهاء الدین عمر «۲۵۴»

قدّس اللّه سرّه العزیز به صدق و نیاز عزیمت سفر حجاز فرمود و به عزم طواف بیت اللّه الحرام و احرام ملازمت آن حضرت بستند و در بادیه عشق بر بختی شوق نشستند. مولانا شمس الدین

(۲۵۲). در مشرق شهر، ر ک به لیسترینج ص ۴۰۹، نیز به آثار هرات ص ۲۵.

(۲۵۳). اشاره به آیه ۵۰ از سورة النبأ: إِنَّا أَنْذَرْناکُمْ عَذاباً قَرِیباً یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً.

(۲۵۴). برای ذکر احوال شیخ ر ک به نفحات ص ۵۲۴ و حبیب السیر ۳: ۳: ۱۷۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۷

محمد اسد «۲۵۵» و مولانا سعد الدین کاشغری «۲۵۶» و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین ظهیری و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرخ و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و خواجه عبد الکریم صوفی و استاد دولتشاه جوهری و دیگر متنعّمان و باقی متعممان از دار السلطنه هرات و سایر ولایات روی ارادت به قافله آن قافله‌سالار طریق تحقیق آوردند. هرچند حضرت خاقان سعید و امیر جلال الدین فیروز شاه و دیگر سعادتمندان که حضرت ولایت منقبت را اعتقاد تمام داشتند خواستند که به اندک تحفه‌ای و محقر هدیه‌ای در صدد مدد شوند نتوانستند و با همه اظهار چنان فرمود که مطمح نظر همت در این عزیمت آن خواهد که به ترتیب درویشانه این سفر مبارک میسر شود و از هیچ آفریده چیزی قبول نفرمود و در روزی که عزیمت حضرت ولایت منقبت مقرر بود جناب فضایل‌مآب مولانا شهاب الدین لسان «۲۵۷» که از اعیان زمان به علم و مال و جاه و جلال سرآمد روزگار بود به قریه «۲۵۸» جغاره که مسکن حضرت شیخ بود تشریف آورد و فرمود که بسیار سلاطین روزگار به اختیار سوار ساخته‌ام. امروز می‌خواهم که حضرت ولایت شعار را سوار سازم تا بخت یار من شود و حضرت شیخ در محفه‌ای درآمده عزیمت نمود و از اطراف خراسان قافله روان شد.

و در هربیابان که حضرت ولایت منقبت می‌رسید هردو کس را یک شتر و دو کجابه مقرر می‌فرمود و حضرت شیخ الأسلام را یک فرزند سعادتمند بود، یعنی جناب ارشادمآب هدایت‌انتساب شیخ نور الدین محمد سلمه اللّه و ابقاه که به حقیقت خلف صدق و فرزند شایسته آن حضرت بود و همیشه بنده‌وار خدمت پدر

(۲۵۵). ر ک به نفحات ۵۲۶ و حبیب السیر ۳: ۳: ۱۷۳ برای ترجمه وی. وی در ۸۶۴ فوت کرد.

(۲۵۶). ر ک به نفحات ۴۶۲ و حبیب السیر ۳: ۳: ۱۷۲.

(۲۵۷). نسخه: لسان رمال.

(۲۵۸). جغاره، چغاره در جنوب هرات به فاصله یک میل اکنون به‌همین نام مشهور است (آقای حبیبی).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۸

بزرگوار و قطب روزگار می‌نمود و در همه عمر ترک ادبی از آن‌جناب نسبت با قطب فلک تحقیق واقع نشد. حضرت شیخ خدمت مخدوم‌زاده و برادر فقیر مولانا شریف الدین عبد القهار را رفیق ساخته یک شتر و دو کجابه تعیین فرمود و بسیار از اولیای کبار و اکابر روزگار در آرزوی آن سعادت بودند. اما هرکس را آن دولت میسر نشد و آن معنی دست نداد

مصرع

تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد

و در تمام بیابان رفتن و آمدن این سعادت خدمت اخوی را حضرت اللّه تعالی روزی فرمود.

بیت

زهی نیک‌بختی که او را خدای‌سوی نیک‌بختان شود رهنمای و بعد از قطع منازل و طی مراحل و رفع جبال و خفض رمال به حرم شریف مکه معظم و کعبه مکرّم که محطّ رحال رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ «۲۵۹» رسیدند و احرام فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرام «۲۶۰» بسته در زمره وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً «۲۶۱» درآمدند و فاتحه وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ «۲۶۲» را به خاتمه فَإِذا قَضَیْتُمْ مَناسِکَکُمْ فَاذْکُرُوا اللَّهَ «۲۶۳» پیوست و در بحر جمع الجمع کُلٌّ إِلَیْنا راجِعُونَ «۲۶۴» مستغرق گشت ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ «۲۶۵» و جناب مخدومی اخوی مولانا

---

(۲۵۹). سورة النّور ۳۷.

(۲۶۰). سورة البقرة ۱۴۴.

(۲۶۱). آل عمران ۹۷.

(۲۶۲). ایضا ۹۷.

(۲۶۳). البقرة ۲۰۰.

(۲۶۴). الأنبیاء ۹۳.

(۲۶۵). فاطر ۳۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۴۹۹

شریف الدین عبد القهار که در آن سفر مبارک ملازم بوده‌اند، در مدح خانه کعبه قصیده‌ای فرموده‌اند و در روزی که مسجد حرام مجمع جماهیر اسلام است و حضرت شیخ الأسلام در مقام ابراهیم علیه السلام به تمکن تمام نشسته بوده‌اند مخدوم مرحوم به پای ادب برخاسته و قصیده را از اول تا آخر به لهجه شیرین و ادای ملیح خوانده چند بیت که به خاطر بود ثبت افتاد.

شعر

السلام ای بارگاه حضرت حق السّلام‌قبلهٔ للناس حصن الخلق امنا للأنام

بارگاه کبریا! اللّه اکبر! این چه جاست‌سجده جای انبیا سبحانک اللّه این چه نام

حکم‌وَ لْیَطَّوَّفُوا «۲۶۶»طوق در این بارگاه‌فِیهِ آیاتٌ «۲۶۷» آیتی در شأن این عالی‌مقام

پنجه اسلام را پیوسته عقدی درشماررشته سبع المثانی را دری در انتظام

در حجاز امسال هرکس راست خیری در حساب‌نامه خاص مرا خیر حجّازی است عام و گویند در آن روز که قصیده خوانده شد حاجیان عرب و عجم نقل آن نوشته به اطراف عالم بردند و در وقت عزیمت و هنگام مراجعت سعادت زیارت قبه و بارگاه و مرقد و خوابگاه حضرت رسالت‌پناه صلی اللّه علیه و سلم دریافته شرایط و آداب آن حضرت به جا آوردند.

---

(۲۶۶). وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ (سورة الحج ۲۹).

(۲۶۷). آل عمران ۹۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰۰

و در این سال، نویین بی‌مثال و صاحب جاه و جلال، امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش «۲۶۸» هفدهم جمادی الأولی وفات یافت و در گنبد مدرسه‌ای که در سر خیابان ساخته بود مدفون شد. عمر امیر از نود تجاوز نموده بوده و به غایت کریم‌طبع و سخی‌نفس بود و پیوسته مظلومان و درماندگان را دستگیری می‌فرمود و اگر بر مظلومی ظلمی واقع شدی هرچند ظالم صاحب وجود بود منع و دفع ظلم به واجبی می‌نمود. ظلمه و اعونه ازو ترسان و هراسان بودند و خلاف رأی او در مهمات شروع نمی‌نمودند و خدمت امیر به

زراعت و دهقنت میل عظیم داشت و تخم کشت او از هزار خروار گذشت و در مملکت مصر مزارع و ضیاع خرید و وکلا- و سرکاران مقرر ساخته آن مواضع و مزارع را معمور و مزروع گردانید. نوبتی حضرت خاقان سعید سبب خریدن اسباب در ولایت مصر پرسید. امیر علیکه عرضه داشت که می‌خواهم بعد از من گویند میرزا شاهرخ غلامی داشت که در ولایت مصر املاک خرید و مضبوط گردانید و متّصل در مجالس و محافل به طریق افتخار اظهار می‌کرد که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حضرت شاهرخی را به من سپرد و جناب ستوده‌خصال همیشه ابواب کرم و نوال بر ارباب امانی و آمال بازداشته بود و دل و جان بر دلنوازی منتظران و جان‌بخشی مستحقان گماشته و به موجب فرموده بابنا مفتوح لمن دخل و خبزنا مباح لمن اکل عمل می‌نمود و بی‌دربان و یساول بار عام داده بود و به مهمات خلایق چنان‌که بایدوشاید قیام و اهتمام می‌فرمود. و چون امیر مرحوم جهان فانی را بازگذاشت حضرت خاقان سعید چند نوبت به وثاق او تشریف حضور ارزانی داشت و اولاد او را دلجویی نموده تعزیت داد و همه را به عواطف پادشاهانه خوشوقت گردانید و منصب دیوان اعلی به خلف صدق او امیر

---

(۲۶۸). در حبیب السیر گفته است که از آثار خیر امیر رباطی است در غایت وسعت و رفعت که در پنج فرسخی هرات به جانب شمال بنا فرموده و تا غایت (یعنی سنه ۹۲۹) اکثر بیوتات آن عمارت برجاست (ج ۳ جزو ۳ ص ۱۳۴).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰۱

غیاث الدین شیخ ابو الفضل کوکلتاش عنایت فرمود و راه و رسم او را در تدبیر امور و مصلحت جمهور به فرزند ارجمند او رجوع فرمود و در تاریخ فوت او رقم قلم است:

قطعه

میر دریادل علیکه‌ای که در سلطنت‌منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لدیک

رحمت حق بر روان تست در تدبیر ملک‌زان شود تاریخ فوتت «رحمهٔ اللّه علیک» «۲۶۹» و هم در این سال، امیر اویس بن امیر آق‌بوقا که از خدمت سلاطین اعراض نموده بود و طریق فقر اختیار فرموده و دولت نظر میر غیاث* و شرف زیارت حرمین شریفین دریافته و انوار سعادت آثار آن بر چهره روزگار او تافته هشتم ماه محرم وفات یافت و در شرقی خیابان به حظیره‌ای که خود ساخته بود مدفون شد.

و گوهر درج عفت و اختر برج عصمت، عایشه بیگه صبیه شاهزاده عالی‌جناب میرزا بایسنغر بهادر که میرزا سلطان مسعود کابلی در حباله داشت در کمال حسن و جمال با هزاران حزن و ملال عالم فانی را گذاشت و در ماه شعبان از جهان بیت الأحزان بر ریاض رضوان خرامید و در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا مدفون ساختند.

و در این سال، از طرف استراباد قاصدی همعنان باد رسیده عرضه داشت که از جانب دشت، «۲۷۰» لشکر ازبک بر آن ملک گذشت و امیر حاجی یوسف جلیل به قتل آمد و شرح این سخن آن است که گاهی جمعی از لشکر ازبک قزاق شده به

---

(۲۶۹). در نسخه به‌جای این قطعه، ابیات ذیل آمده

چون حق امیر اعظم اعدل علیک رااز دار پرغرور به دار القرار برد

کردم سؤال مدت تاریخ و جای اورضوان جواب داد ببین در «جوار خلد»

(۲۷۰). ر ک به خرائط [نقشه‌ها] شپر و نرمنکه اروپا نمبر ۶۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰۲

ولایت مازندران می‌آمدند و هرجا دست‌انداز «۲۷۱» کرده بازمی‌رفتند و حضرت خاقان سعید حکم کرده بود که هرسال چند امیر

تومان به ولایت مازندران رفته از آن حدود برخبر باشند و قشلاق در آن مملکت کنند و چند کرت میرزا بایسنغر و بعد از آن میرزا علاء الدوله قشلاق آن‌جا کردند و در این سال، امیر حاجی یوسف جلیل و برادر او، امیر شیخ حاجی و چند میر تومان دیگر به ضبط آن سرحد مقرر شدند و امرا هریک تومان لشکر خود را به آن ولایت رسانیدند و صبح و شام به احتیاط تمام گذرانیدند. ناگاه سپاه اوزبک به نوعی بر سر امرا تاختند که لشکر مجموع را بکلی پریشان ساختند و امیر حاجی یوسف جلیل پای ثبات و قرار فشرده دست جلادت از آستین شجاعت برآورد و حمله‌های بهادرانه و دستبردهای دلاورانه نمود و چون مردم او بسیار کم بود سخت‌کوشی فایده نداد و در اثنای داروگیر، تیری از کمان تقدیر بر مقتل او آمد و سعادت شهادت یافت و چون تیر به او رسید، پردلانه آواز برآورد و گفت به مقصود رسیدم چنانچه از حضرت شاه مردان و شیر یزدان شجاع مطلق، امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام منقول است که در حین ضربت فرموده‌اند فزت و رب الکعبة «۲۷۲» و برادر او امیر مبارز الدین شیخ حاجی در عقب یاغی سمند باد رفتار بسیار دوانید. امّا به گرد ایشان نرسید و نعش سعید شهید از مازندران به خراسان آورده در تربت مقدس جام در سردابه‌ای که میر مرحوم ساخته بود، مدفن یافت و امیر شیخ حاجی در هرات عزای به عظمت داشت.

و در این اثنا خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که به رسالت ولایت مصر رفته بود، در قصبه غزّه* از توابع قدس میل بهشت برین نموده با قدسیان همنشین شد و نشان همایون و تبرکات که همراه داشت، با پسر او امیر رحیم داد به مصر بردند و سلطان او را نیک دید و بر فوت پدر او اظهار تأسف نمود. حضرت

---

(۲۷۱). یعنی تعدی و حواله بی‌حساب (برهان).

(۲۷۲). نسخه: برب- متن مطابق است به کتاب الکامل للمبرد طبع یورپ ص ۵۵۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰۳

خاقان سعید قدمت خدمت مولوی یاد آورده پسران او را به عواطف پادشاهانه دلجوئی فرمود و موجه و منصب و راه و رسم پدر ایشان را به ایشان ارزانی داشت.

مصرع

همه را لطف شاملش بنواخت

و در این سال، از جانب کابل و غزنین قاصد آمد و عرضه داشت که بانوی کبری ملکت آغا بنت خضراغلان که سابقا در حباله میرزا عمر شیخ بود و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از او متولد شدند و حضرت خاقان سعید او را ینگه «۲۷۳» گرفته در نکاح آورد و میرزا سیورغتمش از او بود وفات یافت* و در شهر بلخ در گنبد مدرسه‌ای که ساخته بود مدفون شد.

مصرع

روانش به خلد برین شاد باد

آن حضرت را مفارقت هم‌صحبت قدیم بر خاطر کوه وقار گران و دشوار آمد.

قطرات عبرات بر صفحه عذار و اطراف رخسار گوهربار و دررنثار و تعزیت به ترتیب و آیین داشت.

و هم در این سال، آخر ذی الحجّة، مناره فلک الدین که در بازار عراق «۲۷۴» بر شرقی مدرسه نظامیه «۲۷۵» بود، از پای درآمد و دوازده کس مردی که جهت گرمای شب در صحن مدرسه خواب می‌کردند مناره ایشان را چنان در خواب کرد که دیگر بیداری به خواب نخواهند دید و گویند که فلک الدین* از امرای سلطان سنجر سلجوقی بود که سلطان حکومت هرات را سالها به او رجوع نمود و مولانا عبد الواسع جبلی به نام او قصاید خوب و مدایح مرغوب دارد.

---

(۲۷۳). ینگه، ینگا زوجه برادر کلان را گویند (شا).

(۲۷۴). ر ک برای دروازه عراق بـه لیسترینـج ص ۴۰۶. در آثـار هرات ص ۲۶ می‌گویـد که محله بردراینهـا و بـازار عراق از طرف غرب آغاز و به چارسوق وصل می‌گردد.

(۲۷۵). برای نظامیه هرات ر ک به دایرهٔ المعارف اسلام ج ۳ ص ۳۵۴ اواخر عمود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰۴

وقایع سنه خمس و اربعین ذکر تفویض وزارت به خواجه شمس الدین سمنانی

اشاره

جنـاب دسـتور اعظم، خواجه غیاث الـدین پیراحمـد الخوافی، «۲۷۶» قریب به سـی سـال در منصب وزارت به کمـال اسـتقلال بـود و هرچنـد به مشارکت دیگران حل و عقد مهمات می‌نمود، اما باوجود او صورت وزیر دیگر در آیینه خیال روی نمی‌نمود و چند سال امیر علاء الدین شـقانی بر مسـند وزارت با او همنشین بود و پی روی مهر خواجه به‌سان موم متابعت نقش نگین می‌نمود و از وزرای سمنان خواجه شـمس الدین علی بالیجه «۲۷۷» برادر خواجه وجیه الـدین «۲۷۸» اسـمعیل ملازم مجلس همایون بود و آن حضرت به حـال او التفـات تمـام می‌فرمود و خواجه شـمس الـدین به فنون فضایل اتّصاف داشت و حسن التفات حضـرت خاقان سـعید صورت وزارت بر لوح خـاطر او می‌نگـاشت. خواجه غیاث الـدین پیراحمـد و امیر علی و خواجه شـمس الـدین چهارشـنبه آخر ماه صـفر در مجلس همـایون بوده سـخن جمع مال ولایت جام در میان آمـد و در آن ولایت نسبت با اموال دیوان خبط عظیم واقع بود. و خواجه شمس الدین از آن خبر داشت. شـمه‌ای از آن حال به سـمع همایون رسانید و آن حضـرت شرح احوال بتمامی پرسید. «۲۷۹» خواجه شمس الدین زانو زده به تقریر دلپذیر تفصیل و اجمال آن احوال و خلّ «۲۸۰» و خبط که در اموال باقی ممالک واقع بود باز

---

(۲۷۶). دولتشاه (ص ۴۶۲) او را «دستور الوزرا شمس الکفاهٔ خواجه غیاث الدین پیراحمد» نوشته است.

(۲۷۷). دستور الوزراء: بالیچه.

(۲۷۸). عنوان ترجمه‌اش در دستور الوزرا ص ۳۶۴ این‌طور است: خواجه وجیه الدین محمود بن اسمعیل سمنانی.

(۲۷۹). این واقعه را خوندمیر در حبیب السیر ۳: ۳: ۱۴۱ و دستور الوزرا ص ۳۹۰ (به ظاهر از روی مطلع) آورده است.

(۲۸۰). خـلّ به معنی بـدی و شـکاف در جـامه است (فرهنـگ آننـدراج) به ظـاهر مراد است از خلل درین موضع و خلّ هم به معنی علت و عیب است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰۵

نمود و عرضه داشت که نسبت با امیر علی شقانی سخن دارم. آن حضرت فرمود که امیر جلال الدین فیروز شاه که در آن زمان امیر الأمرا بود تفحص نماید و در این مدت که خواجه پیراحمد صاحب‌دیوان بود همیشه با امیر فیروز شاه در جزویات مضایقه می‌نمود و این معنی را به افتخـار در مجالس اظهار می‌فرمود و نسبت با تـدبیرات امیر که در مهمات ملکی و مالی در غایت متانت بود خـدمت خواجه انکار بلیغ می‌نمود.

در این وقت که آن حضـرت رجوع تحقیق مهم امیر علی به امیر فیروز شاه فرمود، خواجه پیراحمد بسـیار مضـطر و مضطرب شد و از صعوبت آن حالت بی‌طاقت گشت و به یک دو مجلس انواع قصور و فتور که در امور دیوان واقع بود واضـح شد و امیر علی شـقانی عزل شـده خواجه شـمس الـدین صـاحب‌دیوان شـد. تـا آخر زمان حضـرت خاقان سـعید بر مسـند وزارت بود و با اهل فضل آدمیانه

معاش می‌نمود و در این‌روز که خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان شد، از جانب شیراز قاصدان رسیدند و عرضه‌داشتها رسانیدند و خواجه پیراحمد از حین نصب خواجه شمس الدین سه روز به دیوان نیامد و خواجه شمس الدین عرضه داشتها به موقف عرض رسانید و احکام نوشته مهر کرد و پیش خواجه پیراحمد فرستاد «۲۸۱» و او نیز نشانها مهر کرده از قهر حضرت ترسید و به ضبط اموال و حفظ احوال اشتغال نموده دم درکشید.

مصرع

عاقل نبود غافل از اندیشه سلطان

ذکر قضایای مملکت فارس و سایر ولایات در این سال

اعیان و امرای مملکت فارس عرضه داشتها فرستاده بودند و ارکان دولت را اعلام داده که تمامت رعیت از شر شیخ ابو الخیر «۲۸۲» به جان آمده‌اند و کارد به

---

(۲۸۱). حبیب السیر: از غضب حضرت شاهرخی ترسیده آن نشانها را مهر نمود و روز دیگر به دیوان تشریف فرمود.

(۲۸۲). یعنی شیخ محب الدین ابو الخیر (ر ک به مطلع).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰۶

استخوان رسیده و میرزا سلطان «۲۸۳» عبد اللّه که آن مملکت سیورغال او بود بر یک دینار اختیار ندارد و شیخ ابو الخیر مهمات ملک و مال را به عهده پادشاه و امرا نمی‌گذارد و حضرت خاقان سعید چون این احوال استماع نمود فی الحال حکم به عزل شیخ ابو الخیر فرمود و امیر سیدی را که از امرای نامدار بود به حکومت آن مملکت تعیین فرمود و او چند ماه در آن ملک حکومت به استقلال کرده سیاست عظیم داشت و متهور و ظالم بود و در این وقت خانه تن را از میهمان جان بازپرداخت و درج وجود را از گوهر روح خالی ساخت و او را از شیراز به خراسان آورده در مشهد مقدس رضوی در گنبد مدرسه‌ای که ساخته و پرداخته او بود مدفون شد. آن حضرت در باب ضبط مملکت فارس با ارکان دولت مشورت فرموده قرعه اختیار به نام دستور عالی‌مقام خواجه معز الدین ملک سمنانی قرار یافت.

و چون خواجه ملک به آن ملک رسید، شیخ ابو الخیر بی‌اختیار متحیر گردید و چاره جز آن ندید که به هیچ‌چیز از خدمت خواجه ملک بازنماند تا در این اثنا شاید که خود را به ولایت خراسان رساند و بار دیگر کام خود را از روزگار ستیزه‌کار بستاند. قاصدان به مملکت خراسان فرستاده و امرا و ارکان دولت را خدمتهای شایسته گذرانیده کلیات وعده و پیغام داد و التماس نمود که او را به پایه سریر اعلی بطلبند. امرا به موقف عرض رسانیدند که شیخ ابو الخیر مدتی در ملک فارس فرمانروان بوده است و چون حکم شد که قضیه او را تحقیق کنند، مناسب چنان می‌نماید که مهمات او در دیوان اعلی قرار یابد. اگر فرمان شود او را به دیوان آورند.

حضرت خاقان سعید مصلحت دید امرا را پسندید و فرمود که نشان و ایلچی روان سازند و به موجب فرموده عمل نموده چون نشان و قاصد به شیراز رسید شیخ از شیراز به‌سان جره‌باز در پرواز آمد.

---

(۲۸۳). مراد از میرزا سلطان عبد اللّه بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ است که در سنه ۸۳۸ ایالت فارس بدو مفوض شد و او در آن زمان در صغر سنّ بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۰۷

و چون به خراسان رسید، شاهزادگان و امرا را دید و همه را پیشکشهای سنگین کشید و به وسیله ایشان به سعادت دستبوس رسید و

تحفه و تبرک و بیلاک و پیشکش به نوعی گذرانید که خرده خرده‌دان در مشاهده آن حیران ماند و به اندک فرصت ارکان دولت و اعیان حضرت را چنان ساخت که همه متفق الکلمه عرضه داشتند که وجود شیخ ابو الخیر در مملکت فارس به غایت مهم است. چه مهمات جزایر و حویزه و ششتر و باقی ولایت خوزستان تا حدود بغداد و حوالی آن دیار و بلاد به حسن تدبیر او سرانجام می‌یابد و شیخ نیز برای دیوان کفایت می‌کند و هرسال مال ولایت فارس را به هزار و یک‌صد تومان اجارت می‌کند. آن حضرت را سخنان امرا معقول نموده اختیار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد و شیخ را به تشریفات فاخر مشرّف ساخت و خدمت شیخ برحسب ارادت اجازت یافته با هزار اعزاز عازم دار المملکت شیراز شد و بار دیگر در مملکت فارس اساس حکومتی انداخت که غلغله آن گنبد گردون را پرصدا ساخت و خواجه معزّ الدین ملک در آن ملک در جرگه امرای عظام انتظام یافته در دیوان مهر زد و شاید که در سالهای آینده حکایت احوال شیراز گفته آید. ان شاء اللّه تعالی.

و در این سال، مهد علیا گوهرشاد آغا عزیمت جانب سمرقند نمود و سبب عزیمت او آن بود که میرزا عبد اللطیف از خردی باز در خدمت جدّ بزرگوار و خاقان کامکار بود و آن حضرت شاهزاده را چند سال به کمال شفقت و حسن عنایت تربیت فرمود و در اوایل این سال اجازت خواسته آزرده‌خاطر به سمرقند رفته بود و رنجش خاطر او بیشتر از جانب مهد علیا گوهرشاد آقا بود. چه او به سبب افراط محبت که نسبت به امیرزاده علاء الدوله داشت رعایت باقی فرزندان نمی‌نمود و آن حضرت شب و روز در فراق جگرگوشه بی‌طاقت بود و اظهار رنجش خاطر از حرم محترم می‌فرمود و می‌فرمود که فرزندان مرا از من جدا کردند. «۲۸۴» مهد عفت شعار، از روی

---

(۲۸۴). نسخه اضافه دارد: نوبتی بر سر همین گفت‌وشنود، آن حضرت مهد علیا را به دست مبارک لت زده بود.

اضطرار سفر سمرقند اختیار کرد و چون از جیحون عبور نمود، میرزا الغ بیک تا کنار آب استقبال فرموده بود و مراسم بندگی و خدمتگاری نمود و ملازم محفه والده بزرگوار و بلقیس روزگار به سمرقند رسید و آن‌جا پیشکشهای پادشاهانه کشید و چندگاه که مهد عصمت‌پناه در آن خطّه بود، هرروز فرزند سعادتمند خاطر والده را به تحفه‌ای لایق و تبرکی مناسب دلجویی می‌نمود و هنگام عزیمت خراسان، اسبان راهوار و تحفه‌های شاهوار به موقف عرض رسانید و میرزا عبد اللطیف را اسباب پادشاهانه عنایت نموده ملازم والده بزرگوار روان فرمود و به رسم مشایعت تا کنار آب آمده و فرزند را وداع کرد و ایشان چهاردهم شوال به هرات رسیدند. و حضرت خاقان سعید را فرح و خرّمی بسیار حاصل آمده شکر موهبت آفریدگار به جا آورد و به زبان نیاز می‌گفت:

بیت

منم که دیده که به دیدار دوست کردم بازچه شکر گویمت ای کارساز بنده‌نواز «۲۸۵» نشاط و انبساط آن حضرت چنان در ضمایر و سرایر اکابر و اصاغر اثر کرده بود که گفتی ایام عید که در آن زودی واقع بود بار دیگر به فرح این بشارت عود نمود.

و چون لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا «۲۸۶» بر آن طریق جاری است که هرگاه گل عشرت روی نماید، خار عسرت در برابر آید و هرجا بزم عیش و خرمی مهیّا شود غم روزگار غدّار و محنت سپهر جفاکار پیدا گردد و شعشعه آفتاب جهان‌تاب را حجاب سحاب در پیش است و لمعان ماه نورافشان را ظلمت شب

---

(۲۸۵). دیوان حافظ ص ۱۹۵.

(۲۸۶). سورة الملائكة ۴۳.

دیجور بیش از بیش. ماه از برآمدن شب سیاه دل‌سیاه، آفتاب از فروشدن روز زردروی، گنج از مجاورت ماه در کنج محنت مخزون، گل از مصاحبت خار سینه‌چاك و جگرخون. دل خرم از اندیشه غم دژم و خاطر مجموع از بیم تفرقه پریشان و درهم. آری مصرع

گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم‌اند

مقصود از این بیان آن است که چون حضرت خاقان سعید از آمدن میرزا عبد اللطیف به غایت شادمان گردید زمانه نیل عین الکمال به چهره دولت و اقبال کشید و مریم سلطان بیگه بنت آن حضرت که در حباله میرزا یحیی ولد میرزا محمد سلطان «۲۸۷» بود به ریاض رضوان رحلت نمود و در گنبد «۲۸۸» مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که والده او بود مدفون شد. حضرت خاقان سعید را ملالت عظیم به خاطر کوه وقار رسید و قطرات عبرات بر صفحات و جنات پاشید و چند روز عزای به سزا داشته، رسم آش و طعام و ختمات کلام ملك علّام به‌جا آوردند.

و در این سال، شاه جلال برادر ملك علی والی سیستان که اصل ایشان از شاهان اوق است، بیستم ماه شعبان وفات یافت و حضرت خاقان سعید کس به سیستان روان داشته ملك قطب الدین را عزا رسانید.

و مولانای اعظم مولانا شمس الدین محمد آدم که عالم و زاهد بود و معالجه بیماران را بی‌طمع و توقع می‌نمود، ناگاه از استر افتاد و روز دیگر روی به دار آخرت نهاد.

و خواجه علی نصر اللّه ترشیزی که در زمان عصیان امیر سید خواجه پای ثابت و قرارش از جای رفته متوجه بیت اللّه گشت و به طریق یَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ «۲۸۹»

---

(۲۸۷). ولد غیاث الدین جهانگیر بن تیمور (زامباور شجره).

(۲۸۸). برای عکس گنبد گوهرشاد در هرات ر ك به پوپ ج ۴ ص ۴۳۷.

(۲۸۹). سورة الحج ۲۷- در قرآن يَأْتِينَ ... است بدون [کلمه‌ای محو شده] تصرف مصنف بی‌جهت است.

یزدی (ج ۱ ص ۳۹۵): حجاج که يَأْتِينَ مِنْ ... همین آیه را بلا تصرف آورده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱۰

بیرون رفت و چند سال مجاور آن عالی‌مقام و ملازم روضه نبی علیه الصلوة و السلام بود و او همیشه فضلا و ادبا و فقرا و غربا را رعایت تمام می‌نمود و گویند به سعی بلیغ از راه دور آب به مکّه آورد، سقی اللّه ثراه، و بعد از مدتی مجاوران حرم محترم و خادمان مرقد رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم او را شفیع شده مکاتیب به امرا و ارکان دولت ارسال نمودند و به زبان درخواست گناه او را شفاعت فرمودند و امرا سخن شفعا به عرض رسانیده آن حضرت رقم عفو بر جراید جرایم او کشید و نشان همایون ارزانی داشته گناه و اموال او را بخشید. و او خاطرجمع ساخته به وطن مألوف رسید و چندگاه در آن ولایت به رفاهیت «۲۹۰» گذرانید و در این سال، ماه رمضان، در هرات وفات یافته نعش او را به ولایت ترشیز بردند.

و خواجه ناصر الدین «۲۹۱» نصر اللّه الخوافی که سالها میرزا الغ بیك وزارت مملکت ماوراء النهر به حسن کفایت و کیاست او تفویض فرمود و او به غایت ضابطه و کافی و امین بود، در سمرقند به جوار رحمت ایزدی رحلت نمود و به مقابر دروازه شیخ‌زاده «۲۹۲» مدفون شد.

و حضرت خاقان سعید، میرزا جلال الدین ولد میرزا رستم را به سبب فتنه‌ای که از او مشاهده نمود بند فرمود و به ولایت کرمان فرستاده در قلعه سلیمانی «۲۹۳» بازداشت.

و درین سال، حاوی اوراق، عبد الرزاق بن اسحق، به موجب فرمان سلطان

(۲۹۰). این کلمه مخفّف است: اما ر ک به فرهنگ آنندراج به ذیل «رفاهت».

(۲۹۱). دستور الوزرا ص ۳۶۱: نصیر- ترجمه خواجه که در دستور الوزراء دارد به ظاهر از مطلع مأخوذ است.

(۲۹۲). ر ک برایش به یزدی ج ۲ ص ۶۹۰ و با برنامه فهرست دوم به ذیل شیخزاده دروازه سی.

(۲۹۳). به قول صاحب تاریخ افضل (یعنی بدایع الأزمان فی دقایق الکرمان) تصنیف حدود ۶۰۶ ه طبع تهران سنه ۱۳۲۶ ص ۵۷، قلعه سلیمانی «در حدود مغون است». برای مغون که میان جیرفت و ولاش‌جرد است ر ک به لیسترینج خریطه ۶.

آفاق متوجه ولایت هرموز و سواحل دریابار شد و اگر دوستان بر این داستان عیب نفرمایند و به مطالعه آن رغبت نمایند به شرح و بسط تمام اختتام خواهد یافت و انواع غرائب و عجائب در سلک کلام انتظام خواهد گرفت و مدت «۲۹۴» سه سال به تفصیل و اجمال، شرح احوال و اهوال باز خواهد گفت و به دستور معهود وقایع خراسان و ماوراء النهر و فارس و عراق و آذربایجان بیان خواهد کرد. امید که در نظر مبّصران جهان رواج یابد و آفتاب التفات اعیان زمان بر آن تابد. ان شاء اللّه تعالی.

داستان سفر هندوستان و شرح غرایب و بیان عجایب آن

قال اللّه تعالی: هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ. «۲۹۵» هرکه را دیده بصیرت به انوار حقیقت منوّر باشد و مرغ جانش در هوای دانش طیران نماید به عین الیقین بیند و به علم الیقین داند که دوران اجرام عظام افلاک و سیران اجزاء صغار خاک بر وفق علم و ارادت صانع پاک عز شانه جاری است و انوار قدرت شامله و آثار حکمت کامله در ذرات ذریات عالم و حرکات و سکنات بنی آدم ساری و عنوان عالمیان در قبضه قدرت و سرپنجه قضاست و رقاب سرکشان جهان محکوم حکم یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ. «۲۹۶»

بیت

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست‌چرا مجاری احوال برخلاف رضاست

(۲۹۴). یعنی وقایع سنه ۸۴۶ تا ۸۴۸ (به استثنای سال روان).

(۲۹۵). سوۀ یونس ۲۲.

(۲۹۶). مأخوذ از قرآن مجید (آیه ۳۲ از سوره ابراهیم): و یفعل.

 بلی قضاست به هر نیک و بعد عنان‌کش خلق‌بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست «۲۹۷» و احوال و اهوال رکوب بحر،

مصرع

و آن نه بحری است که پایان و کناری دارد

اظهر آثار قدرت عالیه و اکبر انوار حکمت متعالیه است و از این‌جاست که در کلام معجز نظام ملک علام درر فواید آن در خوبتر ادایی سرانجام یافته و ارتکاب آن امر خطیر و خوض در آن بحر کبیر جز به تقدیر حی قدیر و میسر کل عسیر شرح‌پذیر و قابل تحریر نیست.

بیت

به امضای قضا و حکم تقدیرات ربّانی‌که بیرون است فکر آن ز تدبیرات انسانی

شدم مأمور سوی هند و شرحش کی شود روشن‌که چون گشتم من حیران در آن اقلیم ظلمانی «۲۹۸» حضرت خاقان سعید انعام و

احکـام علوفه و اسب یـام عنایت فرمود و این ضـعیف جزئیات ساخته غره رمضان عزیمت نمود و به راه قهسـتان بیرون رفته در اثنای بیابان کرمان به صورت شهری رسید حصار و چهار بازار آشکار و در آن دیار دیار نه.

شعر

مررت فی فلوات علی منازلهم‌فما وجدت بغیر الرّسوم و الأطلال

---

(۲۹۷). قصاید انوری ص ۳۸.

(۲۹۸). صوابش ظلمانی است، به ضرورت ظلمانی گفته‌اند. انوری راست:

تا که نقاش فلك بنگاردروز روشن چو شب ظلمانی

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱۳

و آن بیابان «۲۹۹» از سرحد مکران و سیستان تا نواحی دامغان تمام مسافت محل آفت و مخافت است.

و هژدهم رمضان به بلـده کرمان درآمد بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ «۳۰۰» وَ مَقامٍ کَرِیمٍ. «۳۰۱» شـهری دل گشاده و خطه‌ای جانفزا. داروغه آنجا امیر حاجی محمـد قناشـیرین غایب بود. به ضـرورت تا عید توقف نمود و عالی‌حضـرت معالی‌منقبت امیر برهان الدین سـید خلیل اللّه بن امیر نعیم الـدین سـید نعمـهٔ اللّه قـدّس سـرّهما و نـوّر اللّه مرقـدهما که متعیّن بلـده کرمـان بـل تمـام جهـان بود و در آن اوان از بلاـد هندوستان معاودت نمود صفوف تلطف و فنون تفقد فرمود.*

و پنجم شوال از کرمان روان شـد و در اثنای راه به امیر حاجی محمد که از غارت ولایت بن‌پور «۳۰۲» بازگشته بود صورت ملاقات روی نمود و عازم هرموز شده منتصف ماه به ساحل عمان «۳۰۳» و بندر هرموز رسید.* والی هرموز ملك فخر الدین تورانشاه کشتی روان فرمود و از کشتی در شـهر هرموز به سـلامت بیرون آمـد. وثاق و مایحتاج مقرر شده ملاقات پادشاه میسـر شد و این هرموز که آن را جرون گویند در میان دریا بندری است که

مصرع

در روی زمین بدل ندارد

تجـار اقـالیم سـبعه از مصـر و شـام و روم و آذربایجـان و عراق عرب و عجم و ممالك فارس و خراسان و ماوراء النهر و ترکسـتان و مملکت دشت قبچاق و نواحی

---

(۲۹۹). ر ك به لیسترینج ص ۳۲۲ به بعد برای احوال این بیابان که دشت کویر نام دارد.

(۳۰۰). مأخوذ از آیه ۱۵ سورهٔ سباء: بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ.

(۳۰۱). ایضا از آیه ۲۶ سورهٔ الدخان: وَ مَقامٍ کَرِیمٍ.

(۳۰۲). بن‌پور در حدود مکران است. ر ك به خریطه ۷ در کتاب لیسترینج: اشتاین ص ۱۲۲.

(۳۰۳). نسخه: بندر (به ضم با)- صاحب ناصری گفته است که بندر به فتح باست بر وزن لنگر. اما اصل در آن بندر است که باروبنه در آنجا نهند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱۴

قلماق و تمام بلاد مشـرق و چین و ماچین و خان‌بالیق روی توجه به آن بنـدر دارنـد و مردم دریابار از حـدود چین و جاوه و بنگاله و سیلاـن و شـهرهای زیربا* دتناصـری و سـقوطره* و شـهرنو و جزایر دیوه محل تا دیار بلیبار و حبش و زنگبار و بنـدرهای بیجانگر و گلبرگه و گجرات و کنبـات و سواحـل برّ عرب تـا عـدن و جـدّه و ینبـوع نفـایس و ظرایف که مـاه و آفتـاب و فیض سـحاب آن را

آب‌وتـاب داده و بر روی دریـا تـوان آورد بـه آن بلـده آرنـد و مسـافران عـالم از هرجـا آینـد و هرچه آرنـد در برابر هرچه خـواهند بی‌زیـادت جست‌وجـوی در آن شـهر یابنـد. هم نقـد دهنـد و هم معـاوضه کننـد و دیوانیـان از همه‌چیز غیر زر و نقره عشـر سـتانند و اصحاب ادیان مختلفه بل کفار در آن شـهر بسـیارند و بیرون از عـدل با هیـچ آفریده معامله‌ای ندارند و به این سـبب آن بلده را دار الأمان گویند و مردم آن بلده را تملق عراقیان و تعمق هندیان باشد.

و مدت دو ماه توقف واقع شد. بل حکام به هربهانه نگاه داشـتند. چندان‌که وقت مسـتحسن دریا و آن اول موسم و میان موسم اسـت گـذشت و آخر موسم که زمان طغیان دزدان است رسـید. رخصت عزیمت دادنـد و نفران و اسـبان را به عـذر آن‌که در یک کشتی نمی‌گنجد دو بخش کردند و در کشتیها نشانده بادبانها برکشـیدند و رو به راه آوردند و چون بوی کشتی به مشام این ضعیف رسید و وحشت دریا دیـد، به نوعی بی‌خبر گردیـد که تا سه روز غیر از آمدوشـد نفس از هیـچ ممّر امیـد حیات نـداشت و چون اندک به هوش آمد.

مصرع

تجار که یار غار بودند

به یکبار در خروش آمدند که موسم سفر دریا نمانده هرکه در این وقت سفر کند،

مصرع

خونش در گردن که دارد قصد جان خویشتن مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱۵

و به اتفـاق نـول «۳۰۴» یعنی اجره کشتی حلال کرده فسـخ عزیمت نمودنـد و بعـد از چنـدین مشـقت در بنـدر مسـقط «۳۰۵» بیرون آمدنـد. و این ضـعیف با رفقای خاصّه از مسـقط به موضع قریات «۳۰۶» رسـید و رخت اقامت انـداخته خیام مقام برپای کرد و تجار دریابار چنین حالی را که چون شـروع در سـفر دریا کنند و میسـر نشود و در جایی به ضـرورت بازمانند «تباهی» گویند. فقیر از تأثیر گردش سـپهر سـنگدل و روش مخالف زمانه غدار با دلی چون آبگینه شکسـته و جانی از تن سیر آمده و حالی به غایت تباه «تباهی» شـد و در این ایام که از جور چرخ بـدرام و جفای روزگار ناسازگار آینه خاطر انور که چون فروغ آفتاب جلا داشت از آفات چرخ آبگون زنگار خورده بود و مصباح ضمیر منیر که ماه از او هرشب اقتباس نور می‌کرد، از تندباد حوادث بی‌فروغ و تاب شد و طبیعت وقـاد که گوهر شب‌افروز معـانی می‌ساخت و قریحت نقاد که لآلی آبـدار الفاظ می‌پرداخت به جمود و خمود مبتلا گشـتند. اسـتغفر اللّه.

چهـا می‌گویم. خـاطر تیره و ذهن خیره شـد. ناگـاه با تاجری که از جانب هندوسـتان می‌آمـد آخر روزی ملاقات افتاد و ازو مقصود پرسیده شد. تاجر گفت:

مصرع

مقصود دگر نیست بجز شهر هرات

چون نام آن بلده فرخنده شنیدم

مصرع

بیم آن بود که بیرون رود از سر هوشم

التماس نموده خواجه بازرگان را ساعتی بازداشت و مکتوبی مصّدر به این ابیات که رشحات آب حیات از مجاری الفاظ و عبارات آن متقاطر است به قلم

---

(۳۰۴). نول بالفتح کلمه عربی است (فرهنگ آنندراج).

(۳۰۵). ابن ماجد ص ۶۶ این موضع را مسکت البندر نوشته است. برای مسقط ر ک به معجم البلدان ج ۴ ص ۵۲۹.

(۳۰۶). ر ک به ابن بطوطه ج ۲ ص ۲۲۹ و ولسن Wilson (خریطه) و خریطه عربستان (سردی آف اندیا).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱۶

عنبرین رقم و خامه مشکین شمامه بر عذار بیاض کافوری ثبت نمود.

بیت

نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه‌های غریبانه قصه پردازم

به یاد یار و دیار آن‌چنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم

من از دیار حبیبم نه از دیار غریب مهیمنا به رفیقان خود رسان بازم «۳۰۷» و آنچه مناسب این سیاق و سباق باشد از شرح احوال و هرگونه ملال به تفصیل و اجمال به تحریر پیوست و چندان قطرات عبرات بر صفحات و جنات ریخت که از شوراب دیده در بحر عمان طوفان انگیخت.

و جمعی نفران و اسبان که در هرموز به کشتی دیگر رفته بودند حال در این ولا معلوم نشد و شاید که بعد از این،

مصرع

قصه ایشان زبان خامه آرد بر زبان

وقایع سنه ست و اربعین ذکر عزیمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر به جانب عراق

اشاره

در اوایل این سال، موکب همایون‌فال به‌طرف ولایت طوس نهضت فرمود و سبب عزیمت آن بود که ملک کیومرث رستمداری که همیشه طریقه خدمتگاری و وظیفه جانسپاری مسلوک می‌داشت و پیوسته صورت عبودیت بر صفحه فرمانبرداری و دولتخواهی می‌نگاشت، درین ولا سر از ربقه اطاعت و گردن از طوق متابعت برتافت و دلایل عصیان و مخایل کفران بر چهره احوال او وضوح یافت و جمعی از مردم کوهپایه را به ولایت ری فرستاد و از جرأت او شورش و غوغا و ولوله در آن

---

(۳۰۷). دیوان حافظ ص ۲۸۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱۷

ملک افتاد و چون در این ولا آن حدود از سرداری صاحب وجود خالی بود ملک کیومرث عزم تصرف ولایت ری نمود و چون این اخبار به سمع همایون رسید، فرمان جهان‌مطاع شرف نفاذ یافت که لشکرهای جهان در ظل رایت آفتاب آیت روان شوند.

و چون موکب منصور از ولایت نشابور عبور نمود، سیل اضطراب در اساس ملک ملک کیومرث افتاد و روی امید به درگاه عالم‌پناه آورده عرضه داشتها

مصرع

در صحبت قاصدان فرستاد

و از روی عجز و درماندگی پیغام داد که مرا چه زهره و یارای آن‌که در برابر فوجی از لشکر منصور درآیم یا ذره‌سان در مقابله آفتاب جلوه نمایم. اگر مقصود انقیاد و متابعت است بنده و خدمتگارم و اگر میل ولایت و مملکت است به هرکه فرمان شود می‌سپارم. بل سری که دارم در پای سمند جهان‌پیمای اندازم و جان خود را در راه بندگان حضرت دربازم.

مصرع

گر سر طلبی پیش تو آریم به دیده

سر و جان فدای سلطان هفت کشور است.

بیت

ما سر فدای خنجر تسلیم کرده‌ایم‌خواهی بدار و خواه بکش رای رای تست «۳۰۸»

(۳۰۸). در نسخ دیگر: ببخش. سعدی راست:

گر بنده می‌نوازی و گر بند می‌کنی‌زجر و نواخت هرچه کنی رای رای تست (کلیات ص ۳۸۸)

در کلیّات سلمان (ص ۱۴۳) هم بیتی آمده است بدین صورت:

گر بنده می‌نوازی و گر بنده می‌کشی‌قطعا برین سرم سخنی نیست رای تست

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱۸

امرای عظام شرح اختلال احوال و صورت عجز و بیچارگی ملک کیومرث را به موقف عرض رسانیدند و آتش قهر آن حضرت که زبانه تا کره اثیر می‌کشید به زلال حسن مقال ساکن گردانیدند و در باب ضبط مملکت ری و بعضی ولایات عراق مشورت نمود. رای بر آن قرار گرفت که از اولاد امجاد در آن ممالک فرمانروان باشد و در آن زمان که حضرت ولایت منقبت شیخ الأسلام بهاء الدین عمر قدس سره از سفر حجاز بازآمد و در باب الجنه «۳۰۹» قزوین به زیارت قدوة المحقّقین شیخ احمد غزالی رحمة اللّه [علیه]* فرمود [در عالم] روحانیت حضرت شیخ احمد را مشاهده نمود که به اتفاق اکابر اولیا میرزا سلطان محمد را حاکم آن ولایت ساختند و علم دولت او را در آن ممالک برافراختند و جناب شیخ الأسلام بهاء الدین عمر در شهر هرات این واقعه را به خدمت امیر جلال الدین فیروز شاه گفته بودند و امیر آن سخن را در خاطر خطیر مضبوط می‌داشت. در این وقت که صاحب‌اختیار مطلق بود اهتمام تمام فرمود تا قرعه اختیار به نام شاهزاده نامدار قطب الدولة و الدین میرزا سلطان محمد برآمد و رای اقالیم گشای ولایت سلطانیه و قزوین و ملک ری و قم را به مهر سپر سلطنت ارزانی داشت و زمام مهام تمام آن ولایت را به قبضه اقتدار او باز گذاشت و حضرت خاقان سعید گوش هوش شاهزاده را به غرر نصایح و درر فواید گرانبار ساخت و رایت معاودت به‌طرف مستقر دولت برافراخت و امیر جلال الدین فیروز شاه ملازم رکاب میرزا سلطان محمد تا ولایت بسطام رفت و شاهزاده در بسطام خدمت امیر نیکونام را اجازت فرموده و عنایت نموده عازم ولایت عراق شد.

و چون به آن ممالک رسید و اعمال سلطانی و اموال دیوانی مضبوط گردانید، مردم بسیار از اطراف آن بلاد و دیار، روی امید به درگاه پادشاه کامگار آوردند و غلبه تمام در سلک عبید و خدام انتظام یافتند و سرداران اطراف و گردن‌کشان اکناف پیشکش بسیار در صحبت فرزندان و امرای نامدار فرستادند و

(۳۰۹). ر ک به آثار البلاد ۲۹۱ و نزهة القلوب ۵۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۱۹

جبین طاعت بر زمین عبادت نهادند مگر امیر حاجی حسین ولد امیر بابا حاجی همدانی که سر از ربقه فرمان و گردن از طوق پیمان پیچید و روی از طریق وفاق به مضیق نفاق آورد و شرح این حکایت از مساعدت وقت مأمول است. ان شاء اللّه تعالی.

ذکر مدّتی که بی‌اختیار در کنار دریا بار مانده بود و احوالی که در منزل قریات و شهر قامهات «۳۱۰» روی نمود

در وقتی که به اضطرار در منزل قریات و ساحل دریابار مقیم بود هلال محرم سنه ست در آن منزل هلال جمال نمود «۳۱۱» و با آن‌که ایام بهار و هنگام اعتدال لیل و نهار بود، «۳۱۲» تاب آفتاب چنان گرم می‌افروخت که لعل در کان و مغز در استخوان می‌سوخت و شمشیر در نیام چون موم می گداخت و خورشید انور جوهر را بر روی خنجر اخگر می‌ساخت.

بیت

ز بس کافتاب از هوا یافت تاب‌دل سنگ می‌سوخت بر آفتاب

چنان شد ز خورشید آفاق گرم‌که چون موم می‌شد دل سنگ نرم

تن ماهیان در دل آبگیرچنان سوختی کاندر آتش حریر

ز گرمی آب و هوا گرمگاه‌همی برد ماهی به آتش پناه

شکار اندر آن دشت آسان شده‌که صحرا پر آهوی بریان شده حرارت حرور از هاویه خبر می‌داد و التهاب گرمای حمیم ابواب شعله‌های جحیم بر جهان می گشاد و چون هوای آن ناحیت به طبیعت مخالف مزاج مردم این

---

(۳۱۰). برای این موضع ر ک به دایرهٔ المعارف اسلام ج ۲ ص ۶۹۳.

(۳۱۱). یکم محرم سنه ۸۴۶ ه.

(۳۱۲). اما حرّها (یرید عمان) فمّما یضرب به المثل (آثار البلاد ص ۳۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۰

ولایت است، برادر اکبر بل مخدوم دانشور مولانا عفیف الدین عبد الوهاب و این ضعیف و باقی اصحاب از اشتداد حرارت هوا و ازدیاد قوّت گرما سر عجز بر بالین ناتوانی نهادند و عنان ارادت به دست عنایت ربانی دادند.

بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی‌بگذاشتیم تا کرم او چه می کند و همه را مزاج از منهاج اعتدال عدول نمود و محنت و ملال و زحمت و اعتلال افزود و تبهای جگرسوز و غمهای محنت‌اندوز، روز به روز ازدیاد می‌یافت و تاب تب در کانون درون به حدّت و شدّت می تافت، این حال تباه مدت چهار ماه متمادی شد و ضعف قوی و مرض مستولی گشت.

قطعه

چنان شدم ز ضعیفی که می‌برد با خویش‌صبا چو بوی گلم هردمی به هرکشور

بر آب خویش نماندم از آن‌که گردش چرخ‌مرا چو کوزه دولاب کرد زیر و زبر

جدا ندید کسی رنج از تنم هرگزچنان‌که علت و معلول را ز یکدیگر در این ولا شنیدم که در نواحی قلهات موضعی است به سور* مشهور، هوای سازگار و آب خوشگوار دارد. باوجود ضعف قوی در کشتی درآمده عازم قلهات شدم و چون آن‌جا رسیدم مرض قوی شده روزها در آتش تبهای گرم می‌سوخت و شبها به شعله آه چراغ محنت می‌افروخت. کثرت عفونت قالب خاکی را چون جرم زمین از غلبه بخارات دخانی در زلزله افکند و دست تصّرف تب خیمه صحت بدن را که به چهار میخ عناصر برپای بود به تندباد حوادث از پای برکند و این شکسته رنج غربت

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۱

و خسته درد فرقت در روز چون غنچه گل با دلی تنگ از جور زمانه بی‌وفا خون گشته لبها از گفت‌وگوی فرومی‌بست و در شبها به‌سان گلهای نوشکفته چشمها باز نهاده با نظارگیان گلشن سبز فلک قصه غصه خویش بیان می کرد و مرغ جان از آشیان تن عزم مفارقت جزم کرد و تن ضعیف از آسیب کربت و غربت به وداع جان راضی شد و جان از حیات ناامید گشته دل بر ممات نهاد و

زمام تسلیم به قبضه عنایت حی قدیم داد و جناب مخدومی اخوی مولانا عفیف الدین عبد الوهاب طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ «۳۱۳» ودیعت حیات را به مقتضی وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ «۳۱۴» به مقتضای أَیْنَما تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ «۳۱۵» به قابض ارواح سپرد و در جوار مزار صحابه کبار رضی اللّه عنهم مدفون شد «۳۱۶» و در شهر غربت زهر فرقت به نوعی تأثیر کرد که شرح‌پذیر و قابل تحریر نیست.

بیت

دریغا طلعت حسن و جوانی گرش بودی حیات جاودانی

همی باید برید از خویش و پیوندچنین رفته است حکم آسمانی

و کل اخ مفارقه اخوه‌لعمر ابیک الّا الفرقدان «۳۱۷» و این فقیر دل از جان برداشته و بود را نابود انگاشته در کشتی که عازم هندوستان بود* عزم سفر جزم نمود و چند کس قوی این ضعیف را دربرگرفته در کشتی انداختند و بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها «۳۱۸» ورد زبان ساختند.

---

(۳۱۳). سورة الرعد ۲۹.

(۳۱۴). سورة لقمان ۳۴.

(۳۱۵). سورة النساء ۷۸.

(۳۱۶). اما یاقوت گفته است که قلهات قدیم نیست در آبادانی و لا اظنّها تمصرت الا بعد الخمسمایه (معجم البلدان ج ۴ ص ۱۶۸).

(۳۱۷). برای بیت عمرو بن معدی کرب ر ک به کامل مبّرد (طبع لیپزیک) ص ۷۶۰.

(۳۱۸). سورة هود ۴۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۲

بیت

در این دریای خونخوار قضاساز از رضا کشتی‌بدان کشتی قدم درنه که بسم اللّه مجریها و اگر بزرگان خرده نگیرند این حال مشابهتی دارد به قصه موسی علیه السلام که او را در صندوق به آب انداختند «۳۱۹» که ظاهرش هلاک بود و باطنش نجات و نمودن خضر موسی را علیه السلام بعینها همان قصه در خرق «۳۲۰» سفینه که ظاهر غرق مردم بود و باطن خلاص از دست غاصب. فی الجمله هوای دریا سازوار آمد. امید عافیت داد و صبح صحت از مطلع مراد طلوع آغاز نهاد و جراحتهای خدنگ جگردوز بیماری التیام یافت و مشربه تیره حیات بار دیگر صفا و روشنی پذیرفت و باد موافق وزید و کشتی بر روی آب چون باد روان گردید.

بیت

ساخته حکمت کارآگهان‌خانه گردنده به گرد جهان

نادره حکم خدای حکیم‌خانه روان خانگیانش مقیم «۳۲۱» آن پرنده‌ای که بی‌مدد بال و پر پرد و رونده‌ای که بی‌دستیاری پای به طریق پیکان دود و مرکبی که در آب به سینه جولان نماید. ماهئی که بر پشت موج چون مار به شکم سیر کند، هلالی که به هزار سال بدر کامل نشود جامع نفوس مختلفه و حامل نگردد، جاریه هندی‌نژاد و زبانش سلیم، حامله چندین اولاد و همیشه عقیم. خود در بند، امّا دیگران را از طوفان بلا خلاص داده، خویشتن مسلسل

---

(۳۱۹). ر ک به قرآن مجید آیه ۲ تا ۱۲ سورة القصص.

(۳۲۰). ر ک به قرآن مجید آیه ۷۸- ۷۰ سورهٔ الکهف.

(۳۲۱). ر ک قران السعدین امیر خسرو طبع علیگر ه سنه ۱۹۱۸ ص ۱۱۴۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۳

لیکن چون باد زنجیر بر آب دریا نهاده، مانند بی‌دلان نه در زمین نه در آسمان و بر سیرت اصحاب کرامت «۳۲۲» بر روی آب روان، کوهی به عظمت پیش از قیام قیامت در سیر و ابری باهیبت چون مرغ آبی در طیر. راست کمانی است خم‌دار «۳۲۳» چون فلک دوّار سیّار و تیری «۳۲۴» چون قطب ثابت ایستاده بر یک قرار.

مصرع

در عین بی‌قراری بر یک قرار دایم

کمان چون مسافران را رو به راه دارد و تیر در میان چون مقیمان مقام نگاه دارد. در رفعت تیر فلک را به اوج رسد و در سرعت سیر نیز به او گاه موج نرسد. در جست‌وخیز باد را به دو منزل پس گذارد و هرچند از کمان سخت تیر اندازند کشتی از او پیشی دارد.

بیت

پیشتر از باد رود روز بادبیشتر از تیر پرد در گشاد «۳۲۵» چند روزی معنی وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ «۳۲۶» دلهای اصحاب را نشاط و فرح می‌داد و مضمون أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ «۳۲۷» بر خواطر احباب ابواب انبساط می‌گشاد تا بعد از هژده شبانروز در بندر کالیکوت به عنایت مالک الملک و الملکوت لنگر انداختند و شرح بدایع آن دیار و رفتن فقیر به آن‌جا بی‌اختیار در قلم می‌آید.

---

(۳۲۲). کرامتی مثل این مذکور است در گلستان (کلیات ص ۵۱).

(۳۲۳). کمان به معنی The boWs of Boat

(۳۲۴). تیر کشتی چوبی است که بادبان از آن آویزند.(The Mast)

(۳۲۵). قران السعدین ص ۱۴۶: بیشتر از مرغ پرد ....

(۳۲۶). سورهٔ یونس ۲۲.

(۳۲۷). سورهٔ لقمان ۳۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۴

داستان رسیدن به هندوستان و شرح اطوار و اوضاع و بیان غرایب و عجایب آن

کالیکوت* بندری است امن‌آباد، قرنیه هرموز در جمعیت تجّار هربلاد و دیار و یافتن نفائس بسیار از اجناس دریابار خاصه مملکت زیر باد و حبشه و زنگبار و گاهگاه از جانب بیت اللّه و سایر بلاد حجاز جهاز آید و تا مدتی به اختیار در آن بندر توقف نماید و آن شهر کفار و دار حرب است. جمعی مسلمانان در آن شهر مقیم شده‌اند و دو مسجد جامع ساخته. جمعه‌ها به جمعیت خاطر نماز گزارند و قاضی متدین دارند و بیشتر شافعی مذهب باشند و در آن شهر امن و عدل چنان است که تجار که در ثروت نقش بحار دارند به آن‌جا از دریابار مال بسیار آرند و از کشتی به درآورده در کوچه و بازار اندازند و مدتی به ضبط و محافظت آن نپردازند و امینان دیوان محافظت نمایند و شب و روز گرد آن برآیند و اگر فروشند ز کوه چهل یک ستانند و الّا به هیچ‌وجه تعرض نرسانند و رسم «۳۲۸» بندرهای دیگر آن است که اگر کشتی به بندر معین می‌رفت و ناگاه به تقدیر اللّه سبحانه و تعالی به بندر دیگر افتاد، آن کشتی را باد آورده گویان غارت کنند مگر کالیکوت که هرکشتی از هرجا آید و به هرطرف رود، چون آن‌جا افتد به آن کشتی به

دستور سایر کشتیها عمل کنند* و به کم‌وبیش تعّرض نرسانند.

القصه حضرت خاقان سعید اسب و پوستین ود گله طلادوزی و کلاه نوروزی جهت والی کالیکوت تعیین فرمود و سبب آن بود که جمعی ایلچیان آن حضرت از طرف بنگاله بازگشته به اتفاق ایلچیان بنگاله در کالیکوت «تباهی» «۳۲۹» شدند و شرح بسطت مملکت و قوت سلطنت آن حضرت به حاکم آنجا رسید و سخن آن‌که

---

(۳۲۸). ر ک به مارکوپولو ج ۲ ص ۳۷۴، ۳۷۷ و ابن بطوطه ج ۴ ص ۹۸.

(۳۲۹). اصطلاحی است برای کسانی که به علتی نتوانند شروع به سفر دریا کنند و بالضروره در جایی بمانند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۵

سلاطین ربع‌مسکون شرقا و غربا و برا و بحرا رسل و رسایل وسایل ساخته آن درگاه قبله حاجات و کعبه مناجات می‌دانند، از معتمدان شنید و در آن زودی پادشاه بنگاله «۳۳۰» از تغلّب سلطان ابراهیم جونه‌پوری «۳۳۱» شکایت نموده استغاثت و استعانت به درگاه سلاطین‌پناه رفع کرده بود و آن حضرت فرمان جهان‌مطاع در صحبت جناب شیخ الأسلام خواجه کریم الدین ابو المکارم جامی به والی جونه‌پور فرستاد و پیغام داد که متعرّض مملکت بنگاله نشود و الّا هرچه بیند از خود بیند* و پادشاه جونه‌پور چون بر مضمون فرمان همایون مطلع گردید دست تطاول از ملک بنگاله بازکشید.

چون والی کالیکوت این اخبار استماع نمود هرگونه تحفه و بیلاک ترتیب داد و قاصد روان کرده عرضه داشت که در این بندر جمعه و عید خطبه اسلام می‌خوانند.

اگر آن حضرت رخصت فرمایند به نام و القاب همایون معزّز و مشرف سازند.

بیت

خوش آمدست جهان را صدای خطبه اوچنان‌که زمره کفار میل آن کردند و مقاصد او مصاحب ایلچیان که از بنگاله می‌آمدند به درگاه همایون رسید و امرا عرضه داشت و تحفه او را به موقف عرض رسانیدند و قاصد او مسلمانی سخندان بود. در اثنای سخن بازنمود که اگر آن حضرت نسبت با او عنایت فرماید و ایلچی خاصه برای او ارسال نماید تا او را به موجب ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ «۳۳۲» به دین اسلام دعوت کرده قفل ظلمت و ضلالت از دل تاریک

---

(۳۳۰). ظاهرا مراد از شمس الدین احمد شاه بن محمد است که از سنه ۸۳۵ تا ۸۳۶ فرمانفرمای بنگاله بود.

ر ک به لین‌پول ص ۳۰۷.

(۳۳۱). یعنی شمس الدین ابراهیم شاه شرقی بن مبارک که از سنه ۸۰۳ تا ۸۴۴ فرمانروائی کرد. زمباور ص ۲۹۲ ر ک برای احوال این خانواده به لین‌پول ص ۳۰۹.

(۳۳۲). سورة النّحل ۱۲۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۶

او گشاید و فروغ نور ایمان و تاب آفتاب عرفان از روزن خاطر او درآید هرآینه صواب و ثواب خواهد بود. آن حضرت ملتمس او مبذول داشته امرا را فرمود که ایلچی یراق کنند و رقم تعیین بر فقیر کشیدند و بعضی ساعی گردیدند به خیال آن‌که شاید از این سفر بازنیاید. این فقیر از آن سفر خطیر بعد از سه سال فرخنده‌فال بازآمد و ساعیان به راه عدم رفته بودند.

فی الجمله در کالیکوت از کشتی بیرون آمد. قومی دید که هرگز مثل آن در خیال نمی‌گردید.

بیت

عجب گونه قومی نه مردم نه دیو که عقل از لقاشان شود در غریو

اگر دیدمی مثل ایشان به خواب‌دلم داشتی سالها اضطراب

مرا انس با روی مهوش بودنه با هرسیاهی مشوش بود سیاهانی برهنه اندام لنگوتها* از ناف تا زانو بسته در یک «۳۳۳» دست کتاره هندی چون قطره آب و در دیگری گاو سپری بزرگ* چون پاره سحاب. پادشاه و گدا به این صورت باشند. اما مسلمانان جامه‌های فاخر پوشند به طریق اعراب و انواع تکلف کنند در همه باب.

با جمعی مسلمانان و فوجی کافران ملاقات شده وثاقی مناسب تعیین نمودند و بعد از سه روز به دیدن پادشاه بردند. شخصی دیدم برهنه اندام بر صفت هندوان دیگر و پادشاه آن‌جا را «۳۳۴» سامری گویند و چون فوت شود خواهرزاده به‌جای او نشیند* و به پسر و برادر و اقربای دیگر ندهند و کسی به تغلب پادشاه نشود و کفار اصناف بسیار باشند. زیرا همه جوگیان «۳۳۵» و غیر آن، با آن‌که در اصل شرک و

---

(۳۳۳). برای تأیید این از سیاحی روسی ر ک به سیوایل ص ۷۰۳ و برای لباس سامری ر ک به ابن بطوطه ج ۴ ص ۹۷.

(۳۳۴).samuriدر سیوئل ص ۸۷. در نسخ مطلع این کلمه مضبوط نیست. بر قیاسsamoriنوشته شد.

(۳۳۵). ر ک به سیوئلRobert Sewellص ۲۴۱ و ۲۵۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۷

بت‌پرستی شریک‌اند، هر قومی روشی علی‌حده دارند و قومی باشند که یک زن ایشان را شوهران متعدّد باشند* (و هریک مهمی بر خود گرفته) «۳۳۶» ادای آن می‌نماید و اوقات شبانروز میان ایشان قسمت باشد و هرکس وقت معین به وثاق رود. تا او در آن‌جا باشد دیگری نتواند رفت و سامری از آن قوم است.

چون با سامری ملاقات شد، مجلس او به دو سه هزار هندو به شکل موصوف آراسته بود و کلانتر مسلمانان هم در آن مجلس حاضر شد و این ضعیف را نشانده نشان حضرت خاقان سعید را خواندند و اسب و پوستین و دگله طلادوزی و کلاه نوروزی گذارند. سامری تعظیم تمام به‌جای نیاورد و از مجلس او بازگشته به وثاق آمد.

و جمعی نفران که پادشاه هرموز با چند سر اسب و از هرجا چیزی در کشتی دیگر نشانده روان کرده بود و ایشان را در دریا دزدان سنگیسر* گرفته و تمام اموال برده به جان خلاص یافته بودند در کالیکوت به یکدیگر رسیده به دیدار عزیزان مشرف شدیم.

بیت

المنة للّه که نمردیم و بدیدیم‌دیدار عزیزان و به مقصود رسیدیم از اواخر جمادی الأخری تا اوایل ذی حجه «۳۳۷» در آن مقام نامحمود قرین محنت و همنشین ملامت بود. در این اثنا، شبی که در سیاهی از حال عاشقان نشان می‌داد و در درازی گره از زلف خوبان می‌گشاد، سلطان قاهر خواب به عزل کارفرمایان حواس فرمان رانده و در دو طبقی خانه مردم چون دهان غنچه بسته مانده

---

(۳۳۶). حبیب السیر: (و هریک مؤنتی از مؤنات آن زن را تعهد نموده‌اند از وثاق و پوشیدنی و خوردنی و بوی خوش و غیرها).

(۳۳۷). یعنی از اوایل نومبر سنه ۱۴۴۲ تا اوایل اپریل سنه ۱۴۴۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۸

به مقتضی وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً «۳۳۸» بعد از انواع محنت بر بستر استراحت در خواب رفته بود حضرت خاقان سعید را دید که به آیین سلطنت به راهی می‌رفت. به فقیر رسید و دست مبارک بر روی بنده مالید و فرمود که ملول مباش. صباح بعد از ادای نماز صبح این مطلب به خاطر آمده شادمان شد. اگرچه خوابها در اغلب احوال، در سلک اضغاث احلام انتظام دارد و صدق آن در

حالت بیداری کمتر اتفاق افتاده اما احیانا آنچه در خواب نموده بعینه موافق آن در بیداری واقع بوده و صناديد ایام به منزله الهام داشته‌اند و خواب حضرت یوسف «۳۳۹» علیه السلام و خواب عزیز مصر بر عزیزان پوشیده نباشد. با خود در این اندیشه بودم که شاید صبح سعادت از مطلع عنایت طلوع نماید و شب اندوه و محنت به پایان آید. با اصحاب سخن خواب در میان آورده از تعبیر استفسار می‌نمود که ناگاه کسی آمده خبر آورد که پادشاه بیجانگر که مملکتی وسیع و سلطنتی رفیع دارد قاصد و نشان به نام سامری فرستاده مضمون آن‌که ایلچی حضرت خاقان سعید را در روز به این‌جانب فرستد و سامری اگرچه در تحت حکم او نیست اما از او به غایت ترسان و هراسان باشد. چه گویند پادشاه بیجانگر سیصد بندر دارد هریک قرینه کالیکوت و در خشکی دو سه ماهه راه شهر و ولایت اوست و کالیکوت و چند بندر که متصل آن است تا قایل* که در برابر سراندیب که سیلان نیز گویند واقع است همه را ملیبار می‌نامند و جهازات از کالیکوت به مکه مبارکه زادها اللّه تعالی تکریما می‌رود و اکثر فلفل می‌برند و مردم کالیکوت در دریا دلبر باشند و به چینی بچگان اشتهار دارند و دزدان در دریا متعرض کشتی کالیکوت نشوند و در آن بندر همه‌چیز یافت است و هیچ عیب نیست به غیر گاو کشتن و گوشت گاو خوردن و اگر کس گاو کشد و معلوم شود

(۳۳۸). سورة النبأ ۹.

(۳۳۹). ر ک قرآن مجید، سورهٔ یوسف آیات ۴ و ۱۰۱ (برای خواب یوسف) و برای خواب عزیز مصر به همین سوره از آیه ۴۳ به بعد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۲۹

بی‌توقف آن‌کس را بکشند و گاو را چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او بر پیشانی مالند لعائن اللّه تتری. «۳۴۰»

فی الجمله فقیر اجازت یافته از کالیکوت بیرون آمد و به کشتی از بندر پندرانه* که داخل ملیبار است گذشته به بندر منگلور که سرحد مملکت بیجانگر است رسید و دو سه روز آن‌جا بوده بر خشکی روان شد. در سه فرسنگی منگلور بتخانه‌ای دید که در همه جهان نظیر آن نباشد. مربعی متساوی الأضلاع تخمینا ده گز در ده گز در ارتفاع پنج گز، مجموع از روی ریخته، چهار صفّه و در صفه پیشگاه بتی به صورت آدمی تمام‌قد از طلا ساخته و دو یاقوت احمر در دو چشم او چنان لطیف پرداخته که بعینه گوئی نگاه می‌کند، در غایت دقت و کمال صنعت.

و از آن‌جا گذشته هرروز به قصبه‌ای و دیهی معمور عبور می‌شد تا کوهی پیش آمد که دامنش بر سر آفتاب سایه می‌انداخت و تیغش نیام از گردون بهرام می‌ساخت. کمرش از نگینهای کواکب ثواقب جوزا مرصع و سرش از افسر مکلل اکلیل ملمّع.

بیت

ز بس که با کمر او مساس کرد فلک‌تنش تمام چو برگ بنفشه گشت کبود و پایان آن کوه به درختان انبوه و اشجار خاردار چنان فراوان که هیچ‌وقت سواد آن از پرتو شمع آفتاب عالم‌افروز منوّر نشده و ابر جهان‌پرور بر تربیت آن خاک دست نیافته.

و از این کوه و بیشه گذشته به قریه بیلور «۳۴۱» که بنیان و خوبانش نمودار حور و قصور بودند رسید و در این بیلور بتخانه‌ای است چنان بلند که از چند فرسنگ

(۳۴۰). تتری (به‌جای وتری از وتر) به معنی یک‌یک پس یکدیگر (فرهنگ آنندراج).

(۳۴۱). غالبا pendur مراد است به قول سیوایل بر ص ۸۸۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۰

می‌نماید و صفت آن عمارت بی‌مبالغه به تحریر و تقریر راست نمی‌آید. مجملا آن است که در میان آن ده، قریب ده جریب فضایی

است چون باغ ارم دلگشا و درون فضا گلهای گونه‌گونه چون برگ درختان بیرون از احصاء، قد سرو بر لب جویبار راست و چون عکس قامت یار در آب چشمهای عاشق اشکبار می‌نمود و چنار تا از شاخ جوانی برخوردار باشد پیوسته دست به دعا می‌گشود و سپهر جهاندیده در نظاره آن همه تن چشم گشته گرد سر تازه رخساران چمن می‌گشت و از غایت حیرت در مطالعه اوراق ریاحین سرش می‌گشت. تمام زمین آن سبزه و ریاحین و اطراف آن طاقنماها از سنگ تراشیده در کمال تزیین و در میان آن فضا، کرسیی به قد آدمی از سنگ خوب تراشیده و سنگها چنان به مهارت و لطافت بر یکدیگر بسته که گویی یک تخته سنگ است یا قطعه‌ای است از سپهر نیلگون بر بسیط ربع‌مسکون ظاهر شده و در وسط آن کرسی عمارتی سر به عیوق افراشته گنبدی از سنگ کبود مخروطی انواع نقشها در سنگ سه طبقه نگاشته.

قطعه

از آن گنبد چگویم کاز لطافت‌جهان را نسخه خلد برین بود

خم طاق بلندش چون مه نوز رفعت با فلک پهلو همی سود چندان نقش و تصویر به قلم سر تیز و خامه سحرانگیز بر آن خارا بود که مانند آن بر کمخا و خارا نتوان نمود چنانچه از پایان تا بالا مقدار کف دستی بر آن عمارت عالی از نقش فرنگی و خطایی خالی نبود. صورت عمارت چهار صفه طنبی «۳۴۲» طول سی گز، عرض بیست گز، در پنجاه گز ارتفاع تخمینا.

بیت

تا سرش از اوج به گردون شتافت گنبد بی‌سنگ از او سنگ یافت

---

(۳۴۲). طنبی و طنابی ایوانی است که توی ایوان کلان باشد (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۱ سنگ وی از بس‌که به خورشید سودزو زر خورشید عیاری نمود

گرنه خزف شد فلک شیشه‌سازاز چه بر آن سنگ شود شیشه باز «۳۴۳» و غیر از این عمارات دیگر خرد و بزرگ، مجموع منقش و مصور، در غایت لطافت، و در آن مقام صبح و شام بعد از عبادات غیر مقبوله سازها نوازند و پرده‌ها سازند و سماع کنند و دعوت دهند و تمام مردم آن قریه را وظایف و ادرارات از آن‌جا مقرر است و از شهرهای دور نذرها به آن‌جا آورند و به اعتقاد بدبینان کعبه گبران است.

دو سه روز در آن‌جا ساکن بوده و بعد از آن مراحل پیموده اواخر ماه ذی الحجه به بلده بیجانگر «۳۴۴» رسید و پادشاه جمعی را به استقبال فرستاده به مقام نیکو فرود آوردند.

وقایع سنه سبع و اربعین ذکر فرستادن ایلچی به مصر و سایر قضایا

اشاره

حضرت خاقان سعید، در این سال به سعادت و اقبال، در دار السلطنه هرات قشلاق فرمود و آفتاب سلطنت و سایه عاطفت او موجب آرایش جهان و آسایش عالمیان بود. اجرام سپهر به مدد لطف دل‌نواز و قهر جان‌گداز او آثار خیر در هفت کشور به اظهار رسانیده و مدبّران افلاک به تلقین رای صاحب تدبیر او قوّت ترکیب در اجزای ممکنات فائض گردانیده و با ازدحام عظایم شواغل سلطنت هیچ‌وقت از رعایت احکام الهی غافل ولاهی نبود و همیشه اعمال دینی بر اشغال دنیاوی تقدیم فرمود. لاجرم جبین جباران دهر و قهار آن عصر بر زمین خدمت و آستان طاعت او فرسود و رقاب سروران جهان و گردنکشان آفاق در طوق اخلاص و حلقه اختصاص

(۳۴۳). ر ک به قران السعدین امیر خسرو ص ۳. موصوف این ابیات را در صفت مناره مأذنه دهلی گفته است.

(۳۴۴). یعنی اواخر آپریل سنه ۱۴۴۳ م.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۲

او سر افتخار بر فلک سود و ساحت درگاه اعلی سجده‌گاه سلاطین روی زمین آمد و بساط بارگاه همایون بوسه جای قیاصره فرنگ و جبابره مملکت مصر و زنگ شد.

و همیشه همای همت بلندپرواز در هوای آن طیران می‌نمود که جامه‌ای برای بیت اللّه از روی نیاز به طرف حجاز ارسال فرماید و این معنی بی‌رخصت سلطان مصر صورت نمی‌بست و در سنه ثلاث و اربعین، سلطان مصر ایلچی فرستاده بود و به واجبی اظهار اخلاص نموده. در این وقت، خاطر همایون اقتضای آن فرمود که قاصدی به جانب او ارسال فرماید و از اندیشه ضمیر منیر اعلام نماید و امیر جلال الدین فیروز شاه که صاحب‌اختیار ملک بود، مرتضای اعظم سید شمس الدین محمد زمزمی را تعیین نمود و هو صغیر بالشکل، کبیر بالعقل، بصیر بعواقب الأمور، خبیر بمصالح الجمهور فصیح اللسان، ملیح البیان.

و مرتضای مشار الیه اسباب سفر ساخته آن مسافت بعیده را به اندک فرصتی پیمود و از سرحد حلب تا ظاهر مصر به موجب فرمان سلطان آنچه امکان رعایت و مراقبت تواند بود به‌جای آوردند و سلطان جمعی مقربان را به رسم استقبال فرمود و امید عنایت و نوید عاطفت و مرحمت داد و سید را نیک دید و خوب پرسید و احوال حضرت خاقان سعید استفسار فرمود و اظهار محبت و وداد و ارادت و اعتقاد نمود و نشان که همراه برده به تعظیم تمام طلب فرمود و مضمون آن را دانسته تقبل نمود که هرگاه آن حضرت جامه بیت اللّه ارسال نماید، «۳۴۵» سلطان در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول فرماید و سید محمد زمزمی را انواع رعایت نموده و اصناف عنایت فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و مکتوب و تحفه‌های مرغوب فرستاد و سخنان خوب پیغام داد و مرتضای مشار الیه به سعادت ملازمت آن حضرت رسید و اخبار آن دیار به موقف عرض رسانید و موافق مزاح همایون آمد.

(۳۴۵). مطابق است به بیان صاحب النجوم (ج ۷ ص ۱۳۸). اما وی ذکر رعایت قاصد و ارسال تحفه‌های مرغوب و سخنان خوب نکرده است.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۳

مصرع

همه شاهان به جان منقاد اویند

و در این سال، اختیار و استقلال امیر جلال الدین فیروز شاه «۳۴۶» در مهم ملک و مال از سرحد تقریر و مرکز تحریر تجاوز نموده و در اعانت و امداد و اهانت و افساد و بست و گشاد و گرفت و داد کارگشای جهان و فرمانروای عالمیان بود و اگرچه این معنی بر خاطر کوه وقار گران و دشوار می‌آمد، اما چون از امرای دیگری نبود که به مصالح ممالک قیام تواند نمود، آن حضرت تغافل پادشاهانه می‌نمود.

خدمت امیر هرکس را از ترک و تاجیک به مهمی که مقرر می‌داشت هیچ آفریده صورت خلاف آن بر لوح خاطر نمی‌توانست نگاشت. مرتضای اعظم، سید عماد الدین محمود که به صنوف حقایق و فنون دقایق و انوار علوم و اسرار معقول و مفهوم موصوف و معروف بود و در مجلس همایون به رفعت منقبت و رتبت قربت روز به روز استعلا می‌نمود. امیر فیروز شاه او را به ضبط ولایت بلخ معین فرمود و سید هرچند استعفا نمود اصلا و قطعا فایده نبود و حضرت خاقان سعید نیز می‌خواست که خدمت سید را زیادت از مهم بلخ کار فرماید. چه امیر سید عماد الدین ولد سید زین العابدین «۳۴۷» بود که در زمان حضرت صاحب‌قران و دوران حضرت

خاقان سعید سالها به مهم وزارت قیام نمود. اما باوجود تعیین امیر فیروز شاه کسی را مجال تغییر آن نبود. فی الجمله امیر سید عماد الدین برحسب فرمان‌روان شد و در وقت اجازت حضرت خاقان سعید سید را فرمود که مال ولایت دهلی که به راه بلخ به پایه سریر اعلی آورده‌اند تحقیق نماید. چه به سمع اعلی رسیده بود که در آن اموال از جانب نوکران امرا تصرف واقع است «۳۴۸» و آن حضرت نیز فرمود که سید مفرد سه ساله آن ولایت نموده صورت قضایا

(۳۴۶). وی است ابن ارغون شاه (حبیب ۳/ ۳/ ۱۳۵).

(۳۴۷). صاحب دستور الوزرا ص ۳۶۲ در ترجمه سید عماد الدین محمود جنابدی بیشتر مواد متن مطلع را تلخیص نمود.

(۳۴۸). در دستور الوزرا ص ۳۶۲ افزوده است که میرزا شاهرخ شنیده بود که خصوصا گماشتگان امیر فیروز شاه در ولایت بلخ «تصرف و تغلب بسیار دارند.» و همین‌طور است در حبیب السیر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۴

عرضه داشت کند. و در آن سال، به حسب اتفاق میرزا محمد جوکی به عزم قشلاق متوجه ولایت بلخ شد و چون به مسامع جلال پیوسته بود که در آن ولایت خبط عظیم واقع است و بیشتر تعلق به نواب امرا دارد و سید به سرحد تحقیق آن خود به خود نمی‌تواند رسید و پیرامون آن قضایا نمی‌تواند گردید. فرمان جهان‌مطاع نافذ شد که تحقیق مهمات بلخ در حضور میرزا محمد جوکی کنند و شاهزاده را نسبت با امیر فیروز شاه از دیرباز ذخیره‌ای در خاطر خطیر بود.

مصرع

وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارگی

و شاهزاده و سید به تحقیق قضایا مشغول شدند.

و در این ولا به سمع اعلی رسید که میرزا سلطان محمد که بعضی ولایات عراق سیورغال او بود دست تطاول دراز کرده رعیت از نواب او در زحمت‌اند و به اموال مقرری آن ولایت اکتفا نمی‌نماید و زیادت از دستور معهود مطالبه می‌فرماید.

آن حضرت فرمود که سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد و در باقی مواضع دخل نکند و خواجه شمس الدین محمد بخاری را به ضبط ولایات که از شاهزاده بازبسته بودند تعیین نمودند.

و در این اثنا از مملکت فارس عرضه داشت رسید که خواجه معز الدین ملک سمنانی که در جرگه امرای عظام دیوان بود به سرای آخرت رحلت نمود و فرمان همایون نفاذ یافت که اختیار ملک و مال در آن مملکت به عهده کاردانی و حسن کیاست شیخ محب الدّین ابو الخیر مفوّض دانند و مهمات آن ملک را مطلقا به قبضه اقتدار او بازگذارند.

مصرع

در مهم مال و ملک فارس شد فرمان‌روان

چنانچه در امثله و احکام که دیوان اعلی به مملکت فارس ارسال می‌نمود، بعد از نام میرزا سلطان عبد اللّه غیر شیخ محب الدین ابو الخیر نام دیگری مذکور نبود و

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۵

به نسبت باقی امرا «نواب شیراز» مسطور می‌شد.

اساس سلطنت فارس شد از او محکم کجا رسید به اقبال تربیت کارش

ذکر تتمه داستان سفر هندوستان و صفت شهر بیجانگر* و هفت حصار در گرو یکدیگر

از حکایات سابق و کلمات متناسق سامعان الفاظ و ناظران حروف مطلع و صاحب وقوف‌اند که اخبار سفر دریا به این‌جا رسیده بود که حاوی اوراق عبد الرزاق بن اسحق به شهر بیجانگر رسید. شهری دید در غایت عظمت و آبادانی و پادشاهی در کمال سلطنت و جهانبانی. مملکت او از سرحد سراندیب تا ولایت گلبرگه «۳۴۹» و از حدود بنگاله تا ناحیت ملیبار زیادت از هزار فرسنگ باشد، بیشتر ولایات معمور و معتبر و موازی سیصد بندر دارد و زیادت از هزار فیل کوه‌پیکر عفریت‌منظر و یازده لک لشکر «۳۵۰» و در تمام هندوستان، رای خود رای‌تر از او نشان نمی‌دهند و پادشاهان آن ولایات را رای خوانند و براهمه پیش او بر همه مقدم باشند. حکایات کتاب کلیله و دمنه که در زبان پارسی کتابی خوب‌تر از آن در بیان نیامده و از رای و برهمن منقول است همانا از نتایج حکمت دانایان آن مملکت خواهد بود.*

و شهر بیجانگر که مردم دیده نظیر سواد آن به چشم ندیده و گوش هوش در همه جهان شبیه آن نشنیده، وضع آن‌چنان است که هفت حصار «۳۵۱» و شهربند در گرد یکدیگر کشیده و گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه گز همه‌جا سنگها «۳۵۲» به قد آدمی نصفی در زمین و نصفی بیرون نزدیک هم محکم کرده‌اند چنانچه سوار و

---

(۳۴۹). دار السلطنه خانواده بهمنی.

(۳۵۰). برای فیل و لشکر رایان بیجانگر ر ک به سیوئل ص ۱۴۸.

(۳۵۱). برای این هفت حصار ر ک به سیوئل ص ۸۸ به بعد.

(۳۵۲). برای این سنگها که در سنه ۱۵۲۰ موجود بود و در بعد ناپیدا شده ر ک به سیوئل ص ۸۹ و ۲۵۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۶

پیاده دلیر و آسان نزدیک حصار نتوان رفت «۳۵۳» و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهربند آن را نسبت با شهر هرات در خاطر آرد چنان بر لوح اندیشه نگارد که حصار اول از کوه مختار و دره «۳۵۴» دوبرادران تا کنار رود و پل مالان که در جانب شرق قریه غیزان «۳۵۵» و در طرف غرب قریه سینان «۳۵۶» باشد حصاری است مدوّر بر سر کوه «۳۵۷» از سنگ و گچ ساخته و دروازهای محکم پرداخته و دروازه‌بانان حاضر و در جزئیات به چشم احتیاط ناظر و همچنین حصار دوم از پل جوی نو تا پل در قراه و در شرق پل ریگینه و جکان و در غرب باغ زبیده و قریه حسان و حصار سیم از مزار امام فخر الدین رازی تا گنبد محمد سلطانشاه و حصار چهارم از پل انجیل تا پل کارد و حصار پنجم از در باغ زاغان تا پل آب‌چکان و حصار ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد و حصار هفتم که در میان واقع است* ده برابر چهار سوی شهر هرات باشد و آن درگاه پادشاه است. چنانچه از دروازه حصار اول که در طرف شمال است تا دروازه اول که در جانب جنوب است دو فرسنگ شرعی باشد و همچنین در شرق و غرب و میان حصار اول و دوم تا سیم مزارع و باغات و عمارات است و از سیم تا هفتم غلبه بسیار و دکان و بازار و بر درگاه پادشاه* صورت چهار بازار* برابر یکدیگر واقع شده آن‌که بر جانب شمال است ایوان کیوان یعنی سرای رای و بر* سر هر بازار طاقی رفیع و رواقی بدیع برآورده‌اند. اما ایوان* پادشاه از همه عالی [تر] است و بازارها* به غایت عریض و مستطیل باشد چنانچه گل‌فروشان در پیش دکانها تختهای بلند نهاده‌اند و از دو طرف گل فروشند و در آن شهر پیوسته گل خوشبوی تازه‌روی باشد چنانچه طعامی را ضروری دانند بی‌گل نیز صبر نتوانند و

---

(۳۵۳). ر ک به لانگ هرست مقابل ص ۱ و ص ۱۰۳ برای مناظر خرابه‌های بیجانگر.

(۳۵۴). در شمال هرات است. ر ک به یاقوت ص ۵۱۳. در خاتمه حبیب السیر ص ۹ گفته است که از دره دو برادران تا پل مالان قریبا ده فرسخ است.

(۳۵۵). برای این موضع ر ک به معجم البلدان ج ۳ ص ۸۲۸.

(۳۵۶). به ظاهر سینان باید خواند بر قیاس سینان مرو، مذکور در معجم البلدان ج ۳ ص ۲۲۵.

(۳۵۷). ر ک به سیوئل ص ۸۲.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۷

اهل حرفه هرجماعت دکانها متّصل یکدیگر دارند جوهریان مروارید و الماس* و یاقوت و زمّرد در بازار آشکارا فروشند و مرواریدهای آبدار و درهای شاهوار که غوّاصان دریای بصارت شبیه و نظیر آن ندیده و نشنیده جوهری ملک هرحبّه‌ای را از آن حبة القلب بها درمیان آورده و از غیرت هردانه آن آتش در خرمن ماه چهارده افتاده آن کرّه نقره خنگ دریایی که جولانگاه او تاج شاهان است و میدان آن کف دست بحر نوال سلطان، زاده کان نه، امّا مدام در دکان قرار و آرام او و صاحب عزلت نه، اما در گوشها مقام او. یاقوتهای رمانی که از غیرت رنگ او دل نار خون شده و از شرم فروغ او جرم آتش در سنگ نهان گشته مهر خورشیدش به صد خون‌جگر پرورده و کوه سنگین دلش درون سینه به صد ناز برآورده. آتشی است که از هیچ آب فروغ او نمیرد، آفتابی که از کسوف تغییر نپذیرد. الماسهای پیکانی که سهمش از کمان رعد چون برق رخشان جسته و به هرجا رسیده سوخته و خسته در بریق و لمعان زبان سنان آفتاب نزد او الکن و در حدّت و شدّت حسام بهرام پیش او پاره آهن. عجب نباتی که در دل حرقت زهر هلاهل اندازد و طرفه زیتی که چراغ جان را بی‌تاب و فروغ سازد و او را به جو فروشند، اما دربها صد برابر طلاست و به ظاهر رونقی ندارد، اما شعاع باطنش رشک زهره زهر است. زمردهای سبز ریحانی که در نظاره آن چشم بینندگان حیران است و از صورت آن معنی الخضرة تزید البصر بر مردمان اعیان و اعیان جهان از مشاهده لطافت آن انگشت تعجب در دندان، طراوت رنگ ترش در چهار فصل بر یک آب، سبزه نورسته از نضارت آن در لرزه و تاب و در آن فضای دلگشا «۳۵۸» و درگاه سلطنت‌پناه آبهای روان بسیار و جویهای خوب از سنگ تراشیده هموار.

و بر دست راست ایوان سلطان دیوانخانه‌ای «۳۵۹» ساخته* به غایت معظم، صورت

---

(۳۵۸). ر ک به لانگ هرست ص ۳۲ به بعد و ۵۷ به بعد.

(۳۵۹). ر ک به سیوئل ص ۹۱ ج ۲ برای تعیین این عمارت در خرابه عمارات بیجانگر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۸

چهل ستونی و در پیش دکانی بلندی زیادت از قامت آدمی بسته‌اند در سی گز طول و شش گز عرض و دفترخانه و نویسندگان آنجا باشند و نوشتن ایشان دو نوع باشد یکی بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنا به قلم آهن نقش می‌کنند* و هیچ رنگ نیست و این مکتوب کم بقا باشد و دوم جنس سفیدی را سیاه کنند و سنگ نرمی دارند، همچو قلم تراشند* و به آن می‌نویسند و از آن سنگ رنگ سفید بر این جنس سیاه می‌آید و بسیار می‌ماند و این دفتر معتبر باشد و در میان آن چهل‌ستون بر دکانی خواجه‌سرایی دنایک «۳۶۰» نام تنها به استقلال دیوان نشیند و در پایان دکان چوبداران صفها کشیده ستاده‌اند. هرکس را مهمی باشد به میان چوبداران درآمده محقر تحفه‌ای گذراند و روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستد و سخن عرض کند. و دنایک به قاعده‌ای که در آن ملک به عدل مقرر است حکم کند و دیگر کسی را مجال سخن نباشد و چون دنایک از دیوان برخیزد چند چتر ملون پیش پیش او می‌برند و نفیر می‌کشند و از دو طرف مداحان دعا کنند و تا پیش پادشاه هفت جا دربان نشسته باشد. چون دنایک روان شود بر هردری چتری «۳۶۱» باز ایستد. چنان‌که از در هفتم دنایک تنها درون رود و مهمات عرض کرده بعد از زمانی بیرون آید* و در قفای درگاه «۳۶۲» پادشاه خانه و جای دنایک باشد، بر دست راست.

و بر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه است و زر ایشان سه نوع طلای مغشوش باشد: یکی را ورهه «۳۶۳» گویند قریب مثقالی به

ده دینار کپکی* و دوم را پرتاب «۳۶۴» خوانند نصف آن و سه دیگر را فنم نامند، عشر آن. از همه رایجتر فنم است و

(۳۶۰). یعنی دهنایکا که به معنی سپهسالار است و علم نیست (سیوئل ص ۷۵ و ص ۸۰ ج ۱).

(۳۶۱). نسخه: حشری- خاتمه حبیب السیر ص ۶: نزد هردربانی جمعی از ملازمانش بازایستد.

(۳۶۲). بـه قـول سـیوئل (ص ۹۱ ج ۶) مصـنف گوییـا بر در ایـوان پادشـاه رو بـه مشـرق ایسـتاده اسـت. برای این عمـارات ر ک به خریطه‌ای که لانگ هرست شامل کتاب خود کرد.

(۳۶۳). ر ک برای وراهه یاقوت ص ۵۰۸ به بعد و سیوئل ص ۲۷۰ و برای فنم به دائرهٔ المعارف اسلام.

(۳۶۴). ر ک به سیوئل ص ۲۸۲ و ۳۰۱ ج ۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۳۹

شش‌یک فنم از نقره پاک سازنـد و تار گوینـد و آن نیز به غایت رایـج است و سه یک تار از مس باشـد و چتل خواننـد. قاعـده آن ملک چنان است که تمام ولایات به میعاد مقرّر زر به ضـرابخانه آورنـد و هرکه را از دیوان زر نویسـند بر ضـرابخانه حواله دارنـد و سپاهیان هرچهار ماه مرسوم گیرند* و کسـی را بر ولایت چیزی ننویسند. «۳۶۵» لاجرم آن مملکت به نوعی معمور است که شـرح و بسط در آن باب موجب مزیـد اطناب است و خزانه «۳۶۶» پادشاه خانه‌ها باشـد مانند حوضـها پر از طلای گداخته* یک پاره و تمام خواص و عوام آن دیار تا محترفه بازار جواهر و مرصّعات در گوش و گردن و بازو و سردست و انگشت کنند.

و در برابر دیوان‌خانه، فیل‌خانه است. اگر پادشاه را در مملکت فیل بسیار باشـد، اما فیلان بزرگ را بر درگاه نگاه دارند و در درون حصـار اول و دوم میـان شـمال و غرب فیلاـن توالـد کننـد و فیل‌بچگان حاصل شود و پادشاه را فیل سـفیدی است به غایت جسـیم و جاجا مقدار عدسـی بور «۳۶۷» رنـگ. هرروز صـباح او را پیش رای آورنـد و رای دیـدن او را به فـال نیـک دانـد و فیلان درگاه را کچری دهنـد چنانچه کچری بزنـد و پیش فیل از دیگ بیرون کرده نمک ریزنـد و شـکرتری «۳۶۸» پاشـیده ممزوج سازند و قلوله‌ها هریک نزدیک به دو من در روغن فروبرده در دهان فیل نهنـد و اگر ازینها یکی فوت شود فیل قصـد فیلبان کنـد و پادشاه قهر کنـد. روزی دو نوبت این نوع غذا دهند و هر فیل را خانه جدا «۳۶۹» باشد دیوارها به غایت محکم و بالا به چوبهای قوی پوشیده و

(۳۶۵). ترجمه این عبارت در سیوئل ص ۹۲ خیلی مضحک است.

(۳۶۶). ر ک به سیوئل ص ۲۸۲ برای احوال خزانه رایان در حدود سنه ۲۲- ۱۵۲۰.

(۳۶۷). بور (به ثانی مجهول) اسب سرخ‌رنگ را گویند که به سرخنگ مشهور است و به هندی سرخ گویند و بوز (به ثانی مجهول) اسب نیله که رنگش به سفیدی گراید (فرهنگ آنندراج).

(۳۶۸). به معنی شکر سفید و ازین روی قول صاحب غیاث اللغات که کلمه شکرتری ایجاد فارسی‌دانان هند است معلوم نمی‌شود.

(۳۶۹). ر ک به لانگ هرست ص ۸۶ به بعد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴۰

زنجیرها که در گردن و پشت فیل بسـته باشـد سـر زنجیر را بر بالای بام اسـتوار کننـد و اگر جای دیگر بندنـد فیل آسان گشاید و بر دستهای او نیز زنجیر نهند.

و گرفتن فیل چنان* باشد که در راهی که به آب می‌رود چاهی گشاده فرو برند و سر چاه را سست پوشند. چون فیل در آن‌جا افتد، دو سه روز هیچ‌کس گرد فیل نگردد و بعد از آن شخصی آید و چند چوب محکم بروزند. ناگاه کسی آید و زننده را دور اندازد و چوب را گرفته پرتاب دهد و قدری علف پیش او انداخته بازگردد و همچنین چند روز شخص اول فیل را می‌زند و دوم منع می کند

تـا به شـخص دوم انس گیرد و او به آهسـتگی نزدیک فیل رود و میوهائی که مرغوب فیل باشـد پیش او برد و او را خارش و مالش دهد. تا به این نوع ریاضت رام شود و گردن به بند نهد.

حکایت

گویند فیلی از بند گریخته به صحرا و جنگل رفت و فیلبانان در عقب رفته در راه او چاه کندند.

بیت

دل فیل از آن حیله‌ها می‌هراسیدچو آهوی از دام صیاد جسته چوبی مانند عصا در خرطوم گرفته پیش پیش نهاده احتیاط می کرد و بـه آب می‌رفـت. فیلبانـان از گرفتـن او عـاجز شدنـد و پادشـاه میـل گرفتـن او داشـت. فیلبـانی بر بالاـی درختـی که فیـل از پایـان او می گذشت پنهان شد و در وقت گذشـتن فیلبان خود را از بالای درخت بر پشت فیل انداخت و ریسـمانی سـطبر بر پشت و سـینه فیل می‌بندند و هنوز آن ریسـمان بسته بود محکم گرفت. فیل هرچند خود را جنباند و گلاند «۳۷۰» و خرطوم انداخت فایده نداشت. به هرپهلو غلطان شد. بر هرپهلو که

(۳۷۰). گلاندن و گلانیدن به معنی افشاندن است (اشتنگاس).

غلطان شد، فیلبان بر پهلوی دیگر جست و در این اثنا، چند نوبت قلابهای محکم بر سر فیل زد. چنانچه فیلک زبون و منقاد گشت و تن به بند و گردن به کمند نهاد و فیل را پیش رای آوردند. پادشاه درباره او انعام تمام فرمود.

و پادشاهـان هندوسـتان به شـکار فیـل رونـد. یک ماه و بیشتر در صـحرا و جنگل باشـند و فیلان گرفته به آن مباهات کننـد و گاهی گناهکاران را در پای فیل اندازند تا به زانو و خرطوم و دندان ناچیز سازند و تجار فیلان از سـیلان به ولایتها برند و گز در گز اعتبار کرده فروشند.

و در بر امر ضـرابخانه شـحنه‌گاه است. گوینـد دوازده هزار عسـس مقرر است که هرروز اجرت ایشـان دوازده فنم از حاصل خرابات دهند. و شرح تکلف عمارات خرابات و بیان حسن دلبران و غمزه و اشارات ایشان از حدّ شرح و بیان ممتاز است.

فی الجمله قصـیرهٔ عن طویلهٔ شـرح شمه‌ای از آن است که در قفای ضرابخانه صورت بازاری است.* طول آن زیادت از سیصد گز و عرض فزون از بیست گز و در دو طرف خانه‌هـا و صـفّها و در پیش خانه‌هـا به منزله کرسـی عمـارت دکانچه‌ها از سـنگ چوب بلند ساخته‌اند «۳۷۱» و هردو طرف راه خانه‌هـا صورت شیر و پلنـگ و ببـر و دیگر جـانوران چنـان متحرک و شـبیه تصویر کرده‌انـد که گویی جان دارنـد و بعد از نماز پیشین بر در خانه‌ها که به غایت پاکیزه باشد کرسـیها و صـندلیها نهاده* و قحبگان بر آنجا نشـینند. هریک به در و جواهر توانگر و لباسـهای فاخر در بر به غایت خردسال، در کمال حسن و جمال و یک دو جاریه پیش هریک سـتاده و صـلای عیش درداده و درهـای عشـرت گشـاده و اسـباب طرب آماده نهاده، هرکس در آن‌جا آیـد و هرکه را خواهـد با او خوش برآیـد و اهـل خرابات هرچه مهمان داشـته باشـد محافظت نماینـد و اگر چیزی گم شود از عهـده بیرون آینـد. همچنین در این هفت حصار خرابات بسیار باشد «۳۷۲» و از همه که دوازده هزار فنم حاصل می‌شود و مرسوم عسسان

(۳۷۱). مرادش آن نیست که از سیوئل ص ۹۲ مفهوم می‌شود.

(۳۷۲). نونیزNunizگفته است که بیست هزار کس از قحبه‌ها همراه لشکر رای سفری بودند (سیوئل ص ۱۳۳۸).

است.

و کـار عسـسان آن است که از قضایـا و مهمات این هفت حصار بیرون آینـد و برخبر باشـند و هرچه گم شود یا دزدنـد، ایشان پیـدا کننـد* و اگرنه تاوان دهنـد. چند برده که رفقای فقیر خریده بودند گریختند و به شحنه رسانده حکم کرد که عسسان آن محله که مسکن مسکینان بود پیدا کنند یا تاوان دهند. عسسان قیمت معلوم کرده تاوان دادند. این است صفت شهر بیجانگر و شرح احوال پادشاه.

و حاوی اوراق عبد الرزاق که اواخر «۳۷۳» ذی الحجه به شهر بیجانگر رسیده بود در وثاقی به غایت عالی که در هرات به‌جای بالای دروازه ملک باشد ممّر جمهور خلایق به موجب تعیین اقامت نمود و چند روز از کوفت راه برآسود و هلال محرم در آن شهر معظم و منزل ضـلال جمال فرخ‌فال نمود. روزی قاصـدان از درگاه پادشاه آمدند و فقیر آخر روز* به درگاه رفت و پنج سر اسب خوب و دو تقوز کمخا و اطلس پیش برد و پادشاه در چهل ستونی به عظمت تمام نشسته بود و بر یمین و یسار غلبه بسیار حلقه بسته و پادشاه قبای اطلس زیتونی «۳۷۴» در بر «۳۷۵» و از مرواریـدهای آبـدار بل درهای شاهوار که جوهری عقل قیمت آن دشوار داند گردن‌بند ساخته سبزارنگ «۳۷۶» لاغرانـدام، مایل به بلنـدی و به غایت جوان* بود و بر عارض غبار خطی و بر ذقن هیـچ نه. صورتی به غایت مطبوع. «۳۷۷» فقیر را پیش او بردند و سر فرود آورد و او التفات

---

(۳۷۳). یعنی اواخر ذی الحجه سنه ۸۴۶- اواخر آپریل سنه ۱۴۴۳- یکم محرم سنه ۸۴۷- یکم مئی ۱۴۴۳.

(۳۷۴). ر ک به لانگ هرست ص ۷۰. برای ذکر احوال انقاض دیوان عام رایان بیجانگر و به ص ۶۹ برای تصویر این انقاض.

(۳۷۵). در فرهنگ آنندراج به معنی سرخ به زردی مایل نوشته است اما به ظاهر در متن این کلمه منسوب است به زیتون که شهری بود در چین مشهور برای صنعت اطلس زیتونیه (ر ک به مارکوپولو چاپ دوم ج ۲ ص ۲۲۰، ترجمه از رحله ابن بطوطه ۲۲۴.

(۳۷۶). سبزارنگ به معنی سبز رنگ یعنی ملیح [- سبزه].

(۳۷۷). سـیوئل را درین بـاب بحثی است. جلوس این رای به انـدازه [حسـاب، تخمین] او در سـنه ۱۴۱۹ بود. وی تـا این سـال ۱۴۴۳ بیست و چهار سال بر تخت بوده. اگرچه وی به هنگام جلوس کودکی بیش نبود،-

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴۳

نموده نزدیـک خود نشانـد و نشان همایون را سـتانده سپرد و کلمه چی را گفت خاطر ما خوشوقت گشت که پادشاه بزرگ برای ما ایلچی فرسـتاد و چون فقیر از گرمی [هوا] و تعـدّد جامه‌هـا عرق بسـیار کرده بود پادشاه کرم و مرحمت نمود و بادزنه خطایی که در دست داشت عنایت فرمود و طبقی آوردنـد. در او دسـته‌ای تنبول و بسـته‌ای پانصـد فنم و مقـدار بیست مثقال کافور جودانه «۳۷۸» و اجازت یافته به وثاق آمد.

علوفه هرروز دو گوسـفند و چهار جفت مرغ، پنج من برنج و یک من روغن و یک من شـکر و دو ورهه زر آورده بودند و همچنین هرروز می‌آوردنـد و هفته‌ای دو نوبت آخر روز می‌طلبید و احوال خاقان سـعید می‌پرسـید و هرنوبت بسـته‌ای فنم و دسـته‌ای تنبول و چنـد مثقـال کـافور می‌آوردنـد و کلمه چی را می‌گفت پادشاهـان شـما ایلچی را دعوت دهنـد و خوان نهنـد. چون مـا و شـما طعـام یکدیگر نمی‌خوریم.

مصرع

این بسته زر دعوت ایلچی باشد

تنبول برگی است* مانند برگ نارنج، درازتر و در هندوسـتان و اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را بسیار معتقد باشـند و واقع که جای اعتقاد است و بیان تناول آن‌چنان است که مقـداری فوفل که آن را سپاری نیز گوینـد شـکنند و در دهان نهند و یک

برگ تنبول را که برابر ارزنی آهک تر کرده برو مالند پیچیده در دهان نهند و همچنین تا چهار برگ در دهان می‌نهند و می‌خایند و گاهی کافور به آن ضم می‌کنند و گاهی آب دهان سرخ شده می‌اندازند. رخسارها برافروزد و سرخوشی مانند شراب تصّور شود و گرسنگی را تسکین دهد و سیر را راغب طعام سازد و بوی دهان ببرد و دندان محکم کند و در تقویت و انگیز صحت شرح‌پذیر و

- اعتراض این است که در سنه ۱۴۴۳ او را «به غایت جوان» چطور می‌توان نوشت. اما شاید کلمه به غایت جوان، این همه اشکال را ندارد (ر ک به اضافات).

(۳۷۸). کافوری بود بسیار خوشبوی که آن را خورند (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴۴

قابل تحریر و تقریر نیست و این ابیات اثبات و اظهار بعضی اسرار او می‌کند.

نظم «۳۷۹»

بیره تنبول که صد برگ بست‌چون گل صد برگ برآمد به دست

نادره برگی چو گل بوستان‌خوبترین نعمت هندوستان

تیز چو گوش فرس تیز خیزصورت و معنی به صفت هردو تیز

تیزی او آلت قطع جذام‌قول نبی رفته علیه السلام «۳۸۰»

پر رگ و در رگ نه نشانی ز خون‌لیک هم از رگ دودش خون برون

خوردن او بوی دهان کم کندسستی دندان همه محکم کند

سرخی رویش ز دو خدمتگرش‌چونه و فوفل شده رنگ آورش

طرفه که با این دو شریکش ز پس‌مرتبه و نام همو راست بس

گرچه که آبش به نوی هست بیش‌کهنه شود بیش کند آب خویش

گرچه که از آب شود زردرولیک ز زردی است همه آبرو

برگ عجب بین که گسسته زبراز پس شش ماه بود تازه‌تر

حرمت از این بیش که بیگاه و گاه‌هم به گدا محترم و هم به شاه

در دهنش گیر و به صحبت خرام‌تا نگری فعل عجب و السّلام همانا به پشتی این برگ و قوت این نبات پادشاه آن‌جا را حرمها بسیار است. چه گویند هفتصد خاتون و قما دارد «۳۸۱» و در مجموع حرمهای او پسری که ده ساله باشد محرم نیست و هیچ دو عورت در یک خانه نباشند و مهمات هریک را مضبوط دارد و در تمام مملکت او هرجا دختر خوبی باشد، پدر و مادر دختر راضی

---

(۳۷۹). قران السعدین امیر خسرو ص ۱۸۵ به بعد.

(۳۸۰). برای حدیثی که درین معنی است ر ک به قران السعدین ص ۱۸۵ ج ۱.

(۳۸۱). سیاحی دیگر عدد اینها را به ۱۲ هزار رسانیده ر ک به سیوئل ۸۴. اما آنچه بر صفحه ۲۴۸ (؟) دارد باعث این مغلطه شده باشد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴۵

ساخته دختر را به تجمل تمام به حرم آورند و بعد از آن او را کسی نبیند. اما به غایت عزیز و مکّرم باشد.

قصه قصد «۳۸۲» پادشاه بیجانگر و شرح آن

در آن زمان «۳۸۳» که حاوی اوراق هنوز در شهر کالیکوت بود، در شهر بیجانگر قصه غریب و صورتی عجیب روی نمود و شرح آن‌چنان است که برادر پادشاه وثاقی نو ساخت و پادشاه و ارکان دولت را طلب داشت و عادت کفار آن است که در حضور یکدیگر طعام نخورند. متعینان را در دیوان بزرگ نشانده هرزمان خود می‌آمد یا کسی می‌فرستاد که فلان بزرگ آید تا دعوت خورد و در این حال، هرچند دهل و نقاره و برغو و نفیر که در شهر بود جمع آورده به قوّت و صلابت می‌زدند. هرکس را که می‌طلبید به خانه معین درمی‌آورد، دو غدّار ستمکار از کمینگاه قفای در بیرون آمده و کتارها در آن شخص نهاده پاره‌پاره می‌کردند و اعضا بل اجزای او را برداشته دیگری را می‌طلبید و هرکه در آن قتلگاه درآمد، چون مسافران راه آخرت، از کسی خبر نیامد و زبان زمان بر آن خون گرفته می‌خواند که

مصرع

بازآمدنت نیست چو رفتی رفتی

و از آواز دهل و شور و شغب هیچ آفریده غیر معدودی چند از این حال خبر نداشت تا هرکه را اسمی و رسمی بود از میان برداشت و مجلس را همچنان گرم گذاشته متوجه درگاه پادشاه شد و جمعی نگاهبانان که بر درگاه بودند همه را به چرب‌زبانی دعوت کرده در پی دیگران روان ساخت و درگاه را از مستحفظان باز

---

(۳۸۲). سیوئل بر صفحه ۷۲ به بعد این قصه را درج کتابش نمود. و بر ص ۳۰۳ یک روایتی دیگر هم دارد این قصه را.

(۳۸۳). یعنی از اواخر جمادی الأخری تا اوائل ذی حجه سنه ۸۴۶- از اوائل نومبر سنه ۱۴۴۲ تا اوایل اپریل ۱۴۴۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴۶

پرداخت و پیش پادشاه درآمد. طبقی تنبول در دست و کتاره‌ای چون برق در زیر آن نهان. پادشاه را گفت مجلس مرتب شده موقوف مقدم همایون است. پادشاه به موجب فرموده ارباب الدول ملهمون گفت مزاج من ناخوش است. شما خوش باشید که من نمی‌آیم.

بیت

باز به بط گفت که صحرا خوش است گفت شب خوش که مرا جا خوش است«۳۸۴» برادر نامهربان چون از آمدن پادشاه مأیوس شد کتاره برآورده فرود آورد و چند زخم عظیم زد. چنانچه پادشاه در قفای تخت افتاد. آن غدار پادشاه را کشته انگاشته از معتمدان خود کسی را بازداشت که سر پادشاه را جدا سازد و خود بیرون آمده بر ایوان درگاه برآمد و آواز برآورده که پادشاه و برادران و فلان امیر و بهمان وزیر و باقی سرداران را کشتم و اکنون پادشاه منم و چون معتمد او به قصد سر پادشاه پیش تخت رفت، پادشاه که در قفای تخت افتاده بود، تخت را چنان بر سینه آن غدار زد که بر قفا افتاد و با یکی از جانداران «۳۸۵» که از هول واقعه در گوشه‌ای پنهان شده بود غدارک را به قتل آورد و از راه حرم بیرون آمد و برادر بر سر ایوان همچنان مردمان را به پادشاهی خود می‌خواند. پادشاه آواز داد که من زنده و سلامتم.

بگیرید این حرامزاده را. رعیت جمع شده در حال او را فرود آوردند و به قتل رسانیدند و به طلب باقی برادران و سایر امرا فرستاد. همه را کشته بود مگر دنایک وزیر که پیش از این واقعه به طرف سیلان رفته بود. پادشاه قاصدی به طلب او دوانید و او را از حقیقت آن واقعه آگاه گردانید و هرکه را در آن قضیه شائبه موافقتی بود از بنیاد

---

(۳۸۴). خمسه نظامی (مخزن الأسرار) ص ۳۶.

(۳۸۵). جاندار، سلاحدار و نگهبان جان (فرهنگ آنندراج) نیز ر ک به دائرة المعارف اسلام.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴۷

برانداخت و بسیاری را کشته و پوست کنده و سوخته خاندانها را بکلی مستأصل ساخت و کسی را که جهت دعوت جغرات آورده بود* به قتل آورد. دنایک از راه برگشته و شرح واقعه دانسته متحیر ماند و شرف پای‌بوس یافته بر صحت ذات پادشاه به مراسم شکر قیام نمود و به آیین جشن مهناومی «۳۸۶» بیشتر از پیشتر اهتمام نمود.

ذکر جشن مهناومی که پیش کفار اعتبار بسیار دارد

کفار تسلط شعار آن بلاد و دیار، از روی تکبر و اقتدار و تجبر و افتخار، سالی یک‌بار جشنی پادشاهانه و بزمی خسروانه مهیا می‌نمایند و مهناومی می‌نامند و آن چنان است که پادشاه بیجانگر فرمود که از تمام ممالک او که سه چهار ماهه راه است، سرداران و کلانتران روی به درگاه پادشاه آورند و هزار فیل چون دریای جوشان و ابر خروشان به سلاحهای آراسته و صندوقهای پیراسته و بازی‌گران و نفط اندازان در آن بازداشته و بر روی و خرطوم و گوش فیلان صورتهای غریب و نقشهای عجیب به شنگرف و غیر آن نگاشته حاضر ساختند.

بیت «۳۸۷»

فیل چو کوهی که بود بی‌ستون‌چارستون زیر کهی بی‌سکون

و آن جل زرینش به فرّ و شکوه‌سایه همی کرد به بالای کوه

زان سپرانگیز پی سهمناک‌درته پایش سپری گشت خاک

سوده به گردون سر شنگرف‌سای‌رنگ شفق زو شده شنگرف‌زای

پیچش خرطوم به‌سان کمنداژدری افتاده ز کوهی بلند

---

(۳۸۶). برای جشنهای اهل بیجانگر مهناومی)maha navi(و غیره ر ک به سیوئل ص ۸۵ به بعد.

(۳۸۷). قران السعدین ص ۱۹۰ به بعد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴۸ گر به دل غار بود جای مارزو به دل مار شده جای غار

کشتی عاج است تو گویی روان‌گشته دو گوشش زد و سو بادبان

گوش که با چشم همی کرد لاغ‌مروحه‌ای بود به پیش چراغ

روی چو در حمله نهد گاه کین‌ز آدمیان حامله گردد زمین

برکشد از تارک بدخواه مغزوز بن دندان کند این کار نغز

چون جرسش در روش آواز داد‌گنبد گردنده صدا باز داد

بانگ بلندش زده با رعد کوس‌ابر بلندش به قدم داده بوس

گر به فغان برکشد آوا بلندگوش فلک نشنود الّا بلند چون سرداران لشکر و گردنکشان هر کشور و دانایان برهمن و فیلان چون اهرمن بر درگاه فرمان‌فرمای زمین و زمن به موعد معین جمع آمدند، سه روز متعاقب در ایام بیض* ماه رجب در فضای بسیار وسیع و مقامی به غایت بدیع از کثرت آن سواد و فیلان کوه نهاد امواج بحر اخضر و افواج دشت محشر معاینه بود و صورت إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ «۳۸۸» بی‌شبهت روی نمود.

بیت «۳۸۹»

هیکل فیلان به زمین خم فکندزلزله در عرصه عالم فکند

زان همه دندان که بلاسنج بودروی زمین عرصه شطرنج بود

از حشم و پیل در آن پیل مال‌حشر جسد ثابت و سیر جبال و در آن فضای دلگشا چهارطاقهای جانفزا بسته بودند سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه، از بالا- تا پایان تصویر مجسم کرده هرصورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور و سایر حیوانات تا مگس و پشه همه در غایت دقت و حذاقت ساخته و بعضی چهارطاقها چنان پرداخته که گردان بود و هر ساعت روی دیگر می‌نمود و از

---

(۳۸۸). سورة الکورت ۵.

(۳۸۹). قران السعدین ص ۴۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۴۹

منظرها و غرفه‌ها هر لحظه ماهرویی دیگر چهره می‌گشود و در پیشان آن میدان چهل ستونی نه طاق در کمال لطافت تزیین داده و تخت پادشاه در طاق پنجم نهاده مقام فقیر در طاق هفتم مقرر فرمودند و غیر یاران فقیر هرکه در آن طاق بود اخراج نمودند.

و میان چهل‌ستون و چهارطاقها در میدانی به غایت پاکیزه، مطربان و قوالّان خوانندگی و گویندگی می‌کنند و بیشتر مطربان دختران باشند جمعی دختران ماه‌رخسار و چهره «۳۹۰» های خوشتر از نوبهار با جامه‌های زیبا و صورتهای دلربا به‌سان گل تازه در پس پرده نازک می‌آمدند تا برابر پادشاه ناگاه پرده را که دو کس از دو طرف گرفته‌اند براندرازند و دختران راه پا کوفتن سازند به نوعی که عقل از هوش رود و روح مدهوش گردد.

نظم «۳۹۱»

صد زن مطرب به نواپروری‌انجمنی پر ز مه و مشتری

پرده برانداخته از آفتاب‌کرده به یک غمزه جهانی خراب

روی چو خورشید برافروخته‌جان کسان ز آتش خود سوخته

از رخشان کامده مقنع فرودرفته به چه ماه مقنّع فرود

قامتشان بود به پا کوفتن‌گیسوی مشکین به زمین روفتن

رقص‌کنان چون به زمین پا زدندرد حق ناهید لگدها زدند

از روش جنبش دستانشان‌مجلسیان هر همه حیرانشان بازیگران بازیهای غریب کنند. سه چوب نهند، پیوسته به‌هم، هریک گزی طول و نیم گز عرض و سه چهار یک ارتفاع و دو چوب دیگر بر بالای دو چوب اول نهند به درازا و پهنا نزدیک به آنها و یک چوب نهند بر بالای چوب دوم که بر

---

(۳۹۰). چهره پسر ساده را گویند. ر ک به فرهنگ آنندراج.

(۳۹۱). قران السعدین ۱۸۶ به بعد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۰

بالای چوب اول است اندک خردتر. چنانچه از چوبهای اول و دوم دوپایه شود به نسبت چوب سیم که بر بالای همه است و فیل بزرگ را آموخته‌اند که از چوب اول و دوم بر بالای چوب سیم رود که گشادگی روی آن چوب اندکی از کف یک دست فیل زیادت باشد و چون فیل خود را به چهار دست و پا بر آن چوب نگاه دارد، باقی چوبها را از قفا بردارند و فیل چون بز بر سر آن سه

چوب باشد و بر اصولی که مطربان سازند و نوازند فیل آن را به خرطوم نگاه دارد و ملایم آن جنبش نموده خرطوم برآرد و فرود آرد. دیگر عمودی برپای کنند در بلندی ده گز و چوبی دراز چون شاهین «۳۹۲» ترازو و میان سوراخ بر سر آن عمود راست سازند. بر یک سر آن چوب شاهین به وزن فیل سنگ بسته و بر سر دیگر مقدار یک ذرع تخته پهن ساخته سری که تخته دارد به ریسمان پایین کشند و فیل روان بر آن تخته رود و فیلبان آهسته آهسته ریسمان را سست می‌گذارد تا هردو طرف چوب در ده گز ارتفاع چون شاهین ترازو طیار راست ایستد و پیوسته آن چوب که بر یک‌طرف فیل است و بر دیگری همسنگ آن سنگ چون نصف دایره نیم دوری در برابر پادشاه بر یمین و یسار می‌آید و می‌رود و فیل در آن مقام

مصرع

چنان بلند که آنجا نمی‌رسد آواز

راه اهل ساز نگاه داشته حرکات به اصول می‌کند. و هر جماعت که خوانندگی و بازی کنند پادشاه ایشان را هم در مجلس زر و جامه بخشد. سه روز پیوسته از آن زمان که طاوس آفتاب عالمتاب بر میان آسمان در جلوه بود تا آن هنگام که غراب ظلام شام بال و پر گشود صورت جشن پادشاهی به خوبتر وجهی روی نمود. شرح انواع آتش‌بازی و موشک‌سازی و اصناف لهو و لعب دیگر موجب مزید اطناب است.

---

(۳۹۲). آنچه از چوب و آهن می‌سازند و هردو کفه ترازو از آن آویزند (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۱

روز سیم در وقتی که پادشاه برخاست فقیر را پیش تخت بردند. تختی دید از طلا در غایت بزرگی به جواهر نفیس مرصع ساخته و دقایق لطافت و صناعت در آن پرداخته و همانا در ممالک روی زمین بهتر از آنجا ترصیع کاری نکنند و در پیش تخت بالش اطلس زیتونی انداخته و سه قطار مروارید آبدار غیرت درّ شاهوار بر اطراف آن دوخته و پادشاه در این سه روز پشت بر تخت بر بالای آن بالاش نشست.

پرداخته و همانا در ممالک روی زمین بهتر از آنجا ترصیع کاری نکنند و در پیش تخت بالش اطلس زیتونی انداخته و سه قطار مروارید آبدار غیرت درّ شاهوار بر اطراف آن دوخته و پادشاه در این سه روز پشت بر تخت بر بالای آن بالاش نشست.

و پادشاه بعد از فراغ از جشن مهناومی نماز شامی به طلب فقیر فرستاد و چون به درگاه رسید به چهار صفه‌ای درآوردند، ده گز در ده گز تقریبا، و تمام سقف و دیوارها در تخته طلای مرصع گرفته هر تخته به سطبری پشت شمشیری و به میخهای طلا محکم ساخته و در صفه پیشگاه تخت پادشاه به غایت بزرگ از طلا نهاده و پادشاه بر آن به عظمت تمام نشسته احوال حضرت خاقان سعید و امرا و لشکرها و عدد اسبان و اوصاف بلدان چون سمرقند و هرات و شیراز، پرسید و بیش از حد اظهار محبت فرمود گفت که چند زنجیر فیل و دو طقوز خواجه‌سرا و دیگر تحفه‌ها در صحبت ایلچی دانا می‌فرستم و در همان مجلس، یکی از مقربان به زبان ترجمان از لطافت چهار صفه مرصع استفسار نمود به آن معنی که در ملک شما نمی‌تواند بود. فقیر به موقف عرض رسانید که شاید در آن ملک نیز امثال این توان ساخت. اما رسم نیست. پادشاه تحسین بسیار نمود. چند بسته فنم و تنبول و میوه‌های خاصه عنایت فرمود.

جمعی هرموزیان که در آن بلده بودند از استماع التفات پادشاه و داعیه ایلچی فرستادن به درگاه سلاطین‌پناه اضطراب عظیم نمودند و در اندراس این اساس طرحی انداختند و از کمال شرارت و خباثت این سخن ساختند که فقیر فرستاده حضرت خاقان سعید نیست و این سخن به سمع امیر و وزیر رسید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۲

مصرع

چه جای میر و وزیر، این سخن به شاه رسید

چنانچه بعد از این گفته شود. «۳۹۳» ان شاء اللّه.

و در این ایـام، دنایـک وزیر که حسن اهتمام به حال این فقیر داشت، رایت عزیمت به صوب مملکت گلبرگه برافراشت و سـبب این عزیمت آن بود که پادشاه گلبرگه سـلطان علاء الـدین احمـد شاه «۳۹۴» خبر قصـد دیورای و کشـته شدن ارکان دولت او شـنید، به غایت منبسط گردیـد و قاصدی زبان‌آور فرسـتاد و پیغام داد که هفت لک ورهه تسـلیم نمای «۳۹۵» و الا لشـکری جهانگشای به آن ولایت روان سازم و قاعده کفر را از بنیاد براندازم. پادشاه بیجانگر دیورای

مصرع

برآشفت آشفتنی خشمناک

و گفت چون من زنده‌ام اگر نوکری چند کشته شد باک نیست. مطلع سعدین و مجمع بحرین ج۳ ۵۵۲ ذکر جشن مهناومی که پیش کفار اعتبار بسیار دارد ..... ص : ۵۴۷

رع

نوکر اگر هزار بمیرد مرا چه باک

به یک دو روز صد از آن توان ساخت.

مصرع

چون بود خورشید تابان ذره بی‌پایان بود

و اگر ضعف و قصور و عجز و فتور تصور کرده‌اند چنان نیست.

مصرع

طالع قوی و سعد قرین است و بخت یار

---

(۳۹۳). ر ک به سیوئل ص ۷۵ به بعد برای تفصیل واقعه‌ای که در سطور آینده مذکو است.

(۳۹۴). سـلطان علاء الـدین احمد شاه ثانی بهمنی از ۸۳۸/ ۱۴۳۵ تا ۸۶۲/ ۱۴۵۸ در گلبرگه فرمانروا بود (سیوئل ص ۴۰۷ و زمباور ۲۹۷).

(۳۹۵). به ظاهر بابت باج سالیانه (ر ک به سیوئل ص ۱۷۷). در سنه ۸۳۸/ ۱۴۳۵ نیز سلطان علاء الدین مذکور فوجی فرستاده بود از آن‌که از پنج سال واجب الأدا بود و رای از ادایش منکر (سیوئل ص ۷۱).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۳

اکنون ایشـان هرچه از ولایت من تواننـد گرفت غنیمت دانسـته به سادات و علمای خود دهنـد که من هرچه از آن مملکت در قبضـه اقتدار آرم به زنارداران و براهمه خواهم داد و از طرفین لشـکرها فرسـتاده* در اطراف ممالک یکدیگر خرابی بسیار کردند «۳۹۶» و پادشـاه در دیوان زنـارداری، هنمبه بزیر نـام، قائم‌مقـام دنایـک گـذاشت که او نیز خود را عـدیل وزیر می‌داشت. قصـیری، شـریری، نحسـی، نجسـی، عبوسـی، منحوسی، همه اوصاف ذمیمه در و حاصل و همه اخلاق حمیده ازو زایل. آن ناپاک چون مسند دیوان را پلید ساخت علوفه یومی را بی‌جهتی برانداخت. هرموزیان مجال خباثت یافته شیطنت که در طینت ایشان مخمر بود به ظهور آوردند. و به جنسـیت شـرارت با هنمبه بزیر زیر اندر «۳۹۷» زیر یار شده گفتند فقیر فرسـتاده حضـرت خاقان سـعید نیست و سوداگری است، حکم آن حضـرت به دست آورده و دروغی چند به سمع کفار رسانیدند و در ضمیر شاه جایگیر شد و چندگاه به چنین حال تباه در آن کفرسـتان حیران بود و در این حیرت، چنـد نوبت پادشاه در اثنای راه رسـید و عنان عنایت بازکشـید و احوال پرسـید و فی الواقع حاوی بدایع اخلاق بود.

مصرع

گر همه عدل است همین بس بود

و دنایک اطراف گلبرگه تاخته و عاجزی چند را اسیر و زبون ساخته باز آمد «۳۹۸» و از جهت ناساختن جزئیات فقیر هنمبه بزیر را ملامت فرمود و گفت که هفت هزار فنم بر ضرابخانه نوشته در روز وصول یافت.

و دو ایلچی خواجه مسعود و خواجه محمد هم از مردم خراسان که در آن ولایت بودند با اندک بیلاک و قماشی به رسالت مقرر شدند و فتح خان از نسل

---

(۳۹۶). ر ک به تاریخ فرشته (طبع بمبئی سنه ۱۸۳۷) آ: ص ۶۴۱ به بعد.

(۳۹۷). در متن چنین آمده و شاید: بریز ریز اندر زیر باشد به معنای اندک‌اندک در پنهانی.

(۳۹۸). ر ک به سیوئل ص ۷۶ به بعد برای شرایط صلح که بر آن جنگ ختم شد و شرح عبارت متن.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۴

سلطان فیروز شاه که پادشاه مملکت دهلی «۳۹۹» بود قاصدی خواجه جمال الدین نام با عرضه داشت و بیلاک ارسال نمود و پادشاه در روز اجازت با فقیر گفت که ترا گفتند حضرت میرزا شاهرخ نفرستاده و اگرنه ترا زیادت رعایت می‌نمودیم. اگر بار دیگر به این مملکت آئی و دانیم که آن حضرت فرستاده شاید که آنچه مناسب سلطنت ما باشد به ظهور آید و زبان حال می‌گفت.

بیت

دیگر به غریبی نروم همره شاهی‌از بادیه عشق تو گر با وطن آیم و در مکتوبی که به آن حضرت نوشته بود، سخن خباثت هرموزیان درج نمود به این عبارت که: ارادت آن بود که به حضرت خلافت به تحف و هدایای شاهانه توسّل جوییم. فامّا جمعی گفتند که عبد الرّزاق از ملازمان آن حضرت نیست و در اوصاف حضرت خاقان سعید نوشته بود که مآثر ملکانه و مفاخر پادشاهانه با صفوت انبیا و صفت اولیا مجتمع ساخته چنانچه بر السنه صغیر و کبیر و رقم تقریر هر خبیر و قلم تحریر هر نحریر این معنی نقش‌پذیر است.

نظم

نوح خلیل خلّتی، خضر کلیم حالتی‌احمد عرش هیبتی، عیسی روح منظری

ربع زمین ز درگهت ثلث نهند و بعد از این‌زین سوی خط استوا در خط حکم آوری و چون آن ولایت به زعم آن طایفه داخل ممالک خط استواست، ذکر

---

(۳۹۹). دولت تغلق‌ها در حدود سنه ۸۱۴ منقرض شده بود. پادشاه دهلی در سنه ۸۴۷ محمود شاه رابع بود از سادات‌ها ر ک به زامباور ص ۲۸۵. این فتح خان به درگاه رای بیجانگر پناه برده بود چنان‌که می‌آید.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۵

خط استوا در خط حکم آوردن مناسب واقع است و فقیر جزئیات ساخته به‌طرف ساحل عمان روان شدند.

ذکر مراجعت از مملکت هندوستان و سرگذشت موج دریا و قصه طوفان

آفتاب عنایت از مطلع سعادت برآمد و نیّر اقبال از مشرق آمال طلوع نمود و لوامع انوار بهجت و سرور در اثنای شب دیجور به موجب اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ «۴۰۰» ظهور یافت و لیالی محنت و ملال در آن وحشت‌آباد کفر و ضلال به طلوع صبح سعادت و فروغ آفتاب دولت نزدیک رسید و شام غم انجام ناتوانی به ایام مسرت و کامرانی مبدّل گردید.

بیت

مقدار شب از روز فزون بود و بدل گشت‌زاید همه این راشد و ناقص همه آن را «۴۰۱» اگرچه به واسطه آن‌که شهری بود در اقصی ممالک هندوستان و تمام ولایت کافرستان، اسباب سفر که داشته پایمال حوادث گشته.

مصرع

چگویم شرح آن حالت که در گفتن نمی‌آید

اما باوجود اختلال احوال،

بیت

نه از جایی امید توشه راه‌بجزلا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ «۴۰۲»

---

(۴۰۰). سورة البقرة.

(۴۰۱). کلیات انوری ص ۲: ناقص همه ... و زاید.

(۴۰۲). اشاره به آیه قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (سورة الزمر ۵۳).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۶

با دلی قوی و املی فسیح رو به راه فضل و مرحمت اللّه آوردم و دوازدهم شعبان «۴۰۳» به اتفاق ایلچیان از شهر بیجانگر بر جناح سفر طیران نمود و هژده شبان روز منازل و مراحل پیمود تا غره رمضان «۴۰۴» به ساحل دریای عمان «۴۰۵» و بندر باکنور* رسید و در آن‌جا به صحبت شریف امیر سید علاء الدین مشهدی مشرف شد.

سیدی یک صد و بیست سال از عمر او گذشته و سالها معتقد اهل اسلام و کفّار آن دیار گشته سخن او در آن ولایت به منزله نصّ قاطع بود و کسی از فرموده او عدول نمی‌نمود و یکی از ایلچیان بیجانگر خواجه مسعود نام بیچاره در آن مقام فوت شد.

بیت

که داند در این دیر کینه سرشت‌که ما را کجا زیر سر ماند خشت و در باکنور به آداب عید صیام قیام نمود و جهت سرانجام کشتی، به بندر هنور آمد و توشه دریا چهل روزه برای بیست نفر مقرّر ساخت و در آن ایام که داعیه کشتی نشستن داشت، روزی فال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که مشتمل بر آیات قرآنی بود گشاد و آن فتح نوید بشارت داد و این آیت برآمد که لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ. «۴۰۶» از موافقت فال با حال به غایت متعجب شد و دغدغه‌ای که از بیم دریا در دل بود به کلی زائل گشت و به یکبارگی دل در خلاص و نجات بست.

و بیست و پنجم ذیقعده «۴۰۷» در کشتی نشسته روان شد و در نظاره وَ لَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَآتُ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ «۴۰۸» آثار قدرت عالیه را ظاهر می‌دید و گاهگاه از جمعی

---

(۴۰۳). ۵ دسمبر ۱۴۴۳.

(۴۰۴). ۲۳ دسمبر ۱۴۴۳.

(۴۰۵). بر حاشیه یکی از نسخ:Indian sea

(۴۰۶). سورة القصص ۲۵.

(۴۰۷). بیست و هشتم و در یکی از نسخ- یعنی ۱۶ مارچ سنه ۱۴۴۴.

(۴۰۸). سورة الرحمن ۲۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۷

همراه بدایع اسمار و غرایب آثار می‌شنید و ارواح را ارتیاح و اشباح را انشراح حاصل می‌آمد.

شعر

عین الحوادث و الأشرار راقدهٔو الدهر فی غفلهٔ و الشمل مشتمل تا آن جهاز به هزاران اهتزاز به میان دریا رسید.

بیت

ز روی بحر ناگه باد برخاستز هرسو نعره و فریاد برخاست

شب و کشتی و باد و بحر و گرداب‌حوادث را مهیا گشته اسباب ناگاه از بادهای مخالف چون جرعه‌نوشان کشتی باده تغیر به آن کشتی راه یافت و تخته‌های آن‌که چون خط مسلسل به‌هم پیوسته بود نزدیک شد که چون حروف مقّطع جدا گردد و علامت یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ «۴۰۹» آشکارا گشت. ملاح جهاز که در سباحت آب مثال ماهی بود خواست که لنگرآسا در قعر دریا فرورود «۴۱۰» و معلم که تخته علم سفر مجمع البحرین می‌آموخت دفتر دانش را به شوراب دیده پاک شست و بادبان چون گریبان عاشق در هوای معشوق چاک شد. تیر مانند کمان ابروی جانان از صدمت باد خم گرفت.

مصرع

تجری الرّیاح بما لا تشتهی السّفن

طبقه مسافران که در آن خانه روان مقیم بودند اموال بسیار در دریا ریخته به شعار صوفیان خود را مجرد ساختند. مال و قماش را چه‌قدر جائی که جان شیرین را

(۴۰۹). سورهٔ النّور ۴۰.

(۴۱۰). ناخدا و ملاح (فرهنگ آنندراج).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۸

خطر باشد. من در آن حالت از مشاهده احوال بحر محیط به آب دیده دست از جان عزیز شستم و از غایت حیرت و حسرت دریا مثال با لب خشک و دیده تر ماندم و رقم رضینا بقضاء اللّه بر لوح ضمیر ثبت کردم. گاه از تلاطم موجهای چون کوه آن جهاز با چرخ دولابی همراز می‌گشت و گاه از صدمت بادهای سخت مانند غواص در قعر آب غوطه می‌خورد.

بیت

گهی برفرازی که نعل مه نوهمی سود بر دست و پای مراکب

گهی در نشیبی که اموال قارون‌همی برگذشت از رکاب رکائب «۴۱۱» از بی‌نمکی شوره‌های آب دریا تن به‌سان نمک در آب می‌گداخت و طغیان طوفان صبر دست‌گیر و عقل ثابت‌قدم را مانند یخ در تابش تموز بی‌تاب و ناچیز می‌ساخت.

شعر

لقد اصبحت مضطربا فؤادی کحوت فارق الماء الزّلالا قطعه

خراب باد ز سیل فنا مبانی چرخ که ریخت آب بلا موج موج بر سر من

بر آب خویش نماندم چو داد چرخ بر آب‌نفیس گوهر صبری که بود زیور من بارها با خود می‌گفتم و در این نظم به زبان حال می‌سفتم.

(۴۱۱). ر ک کلیات سلمان ساوجی ص ۲۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۵۹

بیت

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها «۴۱۲» آب صافی عیش به کدورت دریا مکدّر گشته و آیینه روشن‌رای از تری آب و عفونت هوا زنگ بسته. هر لحظه که مردم دیده در آن آب تیز می‌دید از غایت مهابت شمشیر آب داده می‌نمود و از اندوه بادهای سخت دریا تیر آهی که از دل می‌کشیدم پیکان جان شکاف بود. چون از همه باب درماندم و در امید از همه سو بسته دیدم با چشم پرآب و دل پرآتش در حضرت ایزدی با نیاز تمام به آیت رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا «۴۱۳» به زبان گشادم و از حضرت بخشنده بی‌منّت درخواستم که نهال وجود مرا از دریای بیکران احسان خویش سرسبز و سیراب گردند و گرد کدورت عیش را از چهره احوال من به آب عنایت پاك بشوید و در اثنای این حالت اندیشه می‌کردم که این چه بی‌آبی است که از دور چرخ آبگون مرا روی داد و این چه خجالت است که از مخالفت زمانه غدار و روزگار خاکسار آبروی من برده، نه جان گرامی از امواج هلاکت بیرون بردم و نه گوهر سعی خویش در اتمام جزوی مصلحت ملکی بر روی آب آوردم. چه نفس شریف در ادای حقوق منعم خویش هیچ دقیقه فرونگذارد و جهت برآمدن مهم ولی‌نعمت جان عزیز خوار شمارد و مخلص پادشاه را اگر در آتش حوادث افگنند یاقوت مثال باید که ذره‌ای تغیر در طبع او ظاهر نگردد بلکه زر اخلاص او چون «۴۱۴» زر خلاص خالص عیارتر شود.

در همین اندیشه بودم و اظهار اضطرار و اضطراب می‌نمودم تا به مقتضی

---

(۴۱۲). دیوان حافظ ص ۱۲.

(۴۱۳). خلاص به معنی خالص و به معنی بوته زرگران (فرهنگ آنندراج).

(۴۱۴). سورة البقرة ۲۸۶.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶۰

وعده أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ «۴۱۵» ناگاه از مهبّ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ «۴۱۶» نسیم صبای کرم نامتناهی الهی وزید و صبح مسرت از مطلع سعادت دمید و مبشّر بخت مساعد بشارت وَ إِذْ فَرَقْنا بِکُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَیْناکُمْ «۴۱۷» به گوش جان رسانید و صرصر مخالف به باد موافق بدل گردید و طغیان طوفان به پایان رسید و دریا چنانچه دل می‌خواست آرمید.

و اهل کشتی عید اضحی در دریا کرده اواخر ذی حجه قلهات کوه را دیدند و از محنت بحر به رحمت بررسیدند و در آن ایام هلال محرم سنه ثمان به‌سان خیال ابروی جانان در دریا نمود.

بیت

زورق زرین چو در گرداب این دریای نیل‌غرق شد موجی از آن بر روی دریا دیده‌اند

وقایع سنه ثمان و اربعین ذکر ضعف و مرضی که حضرت خاقان سعید را واقع شد

اشاره

حضرت خاقان سعید که از حدود چین تا نواحی مصر و روم و از اقصای ترکستان تا پایان هندوستان تابع فرمان او بود و به حسن عقل کامل و یمن عدل شامل ضبط و تدبیر این ولایات می‌نمود و جهان چنان معمور و آبادان بود که حاوی اوراق از تاجری شنود که او به کرّات قماش چین به مصر و روم آورده و از آن‌جا به مملکت چین برده بود که در دور عدل این پادشاه عالم‌پناه از مصر تا

چین یک کوچه راه است و اطراف جهان و صحرا و بیابان چنان آبادان شد که جغد از بی‌جایگاهی به

(۴۱۵). سورة النّمل ۶۲.

(۴۱۶). سورة یوسف ۸۷.

(۴۱۷). سورة البقرة ۵۰.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶۱

جان رسید. چه در بسیط زمانه بغیر سرا و خانه هیچ خرابه و ویرانه ندید. سرکشان جهان سر بر خط فرمان نهاده و گردن‌افرازان دوران به پای خدمت ایستاده. سپهر در رونق آن مملکت متحیر گردید و از برای دفع چشم‌زخم عین الکمال نیل عارضه‌ای بر رخسار احوال همایون‌فال کشید. ناگاه آن حضرت را مرضی صعب طاری شد و ضعف قوی عارض گشت و روز به روز اشتداد مرض ازدیاد می‌یافت و تاب تب در درون چون شعله آتش در بیرون می‌تافت و عارضه قوی حادث شد و حادثه‌ای عظیم عارض گشت و ذات همایون که مدار ربع مسکون است از صدمت ناتوانی اثری تمام پذیرفت و از عرض مرض که به «۴۱۸» عرض مکّرم و عنصر معظّم رسید مشربه عذب خوشدلی تیرگی یافت و اقالیم سبعه از بیم این واقعه در زلزله افتاد و اطراف بحر و بر و ممالك هفت کشور از آوازه این خبر در لرزه آمد.

بیت

از بیم تکّسرت جهان می‌لرزدوز لفظ ملالتت زبان می‌لرزد

وز غایت احسان تو بر هرذاتی‌بر جان تو صد هزار جان می‌لرزد و ممالك جهان به تخصیص ولایت خراسان چنان آشفته و پریشان شد که در دار السلطنه هرات در حیات و ممات آن حضرت متردد بودند و امیر جلال الدین فیروز شاه اطبای روشن‌رای که در تدبیر مرضی ید بیضا می‌نمودند و در انواع علاج مبارك‌نفس و عیسی‌دم بودند جمع آورده بود و در ازالت علّت و استرداد صحّت برهان انّه مؤید بروح القدس «۴۱۹» می‌نمودند و حکمای افلاطون جناب و اطبای بقراط انتساب به ترتیب ادویه و ترکیب اغذیه و اشربه گرد اسباب تنقیه و تصفیه بر می‌آمدند و شربتی که ملایم مزاج همایون بود تعیین می‌کردند، اگرچه آن حضرت به

(۴۱۸). نفس ذات چیزی و اندام.

(۴۱۹). در قرآن مجید سورة البقرة آیات ۸۱ و ۲۵۴ راجع به عیسی (ع) وارد است: وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.*

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶۲

هیچ شربت و غذا میل نمی‌نمود.

در این اثنا، جناب ارشادمآب، قدوة اولیاء العظام و عمدة مشایخ الأسلام، بهاء الحق و الحقیقة و الدّین، شیخ عمر قدس سره روز جمعه بعد از ادای نماز و عرض نیاز به حضرت بی‌نیاز به رسم عیادت متوجه باغ زاغان شد و چون به بارگاه همایون درآمد- و آن حضرت دو سه روز بود که هیچگونه گفت‌وشنود نمی‌نمود بل چشم نمی‌گشود- چون حضرت شیخ تشریف حضور ارزانی داشت آن حضرت چشم گشاده بر شیخ سلام کرد و جناب شیخ به احترام جواب فرمود و پرسش نمود و دستهای مبارک برآورده و از حضرت بی‌نیاز صحت آن جناب سلطنت انتساب مسألت نموده فاتحه خواند و حضرت خاقان سعید از خدمت شیخ چیزی طلبید و جناب شیخ دستار که بر فرق مبارک داشت از سر برگرفته پیش آن حضرت گذاشت و بیرون آمد و تمام مرض و علّت به یمن قدم حضرت ولایت منقبت زائل شد و صبح صحت از مطلع مراد طلوع آغاز نهاد و ذات خورشید مثال از حضیض اعتلال به اوج اعتدال برآمد و جهانیان به صحت پادشاه عالم شادمان و خرّم شدند و زنگ غم و غبار کدورت از روی آیینه دلها به صیقل عافیت آن

حضرت زدوده گشت و شاهزادگان و ارکان دولت صدقه‌ها داده می‌گفتند.

بیت «۴۲۰»

منّت ایزد را که ذات خسرو عالم‌پناه‌در ضمان صحت است از فیض الطاف اله

در نه اقلیم فلک شکرانه این مژده رامسرعان عالم علوی به رسم مژده‌خواه

می‌گشایند از بر افلاک فیروزی قبامی‌ربایند از سر خورشید یاقوتی کلاه

(۴۲۰). کلیات سلمان ساوجی.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶۳

ذکر فرستادن جناب شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد ابهری به رسالت مصر

در سال گذشته گذشت که حضرت خاقان سعید مرتضای اعظم سید محمد زمزمی را به مصر فرستاد و پادشاه مصر سلطان چقماق قبول کرد که هرگاه آن حضرت جامه کعبه ارسال نماید او در اتمام آن مرام «۴۲۱» سعی و اهتمام تمام فرماید. در این وقت، که آن حضرت از مرضی چنان صعب صحت یافت پرتو آن نیت خیر بر ضمیر آفتاب تأثیر تافت. فرمان فرمود که امرای عظام از اکابر ایام کسی اختیار کنند که شایستگی رسالت مملکت مصر داشته باشد و کعبه را جامه تواند پوشید و چون آن کار خلعتی نبود که بر قامت قابلیت هرکس راست آید امرا مشورت نموده قرعه اختیار بر آن قرار یافت که جناب ولایت انتساب شیخ نور الدین محمد المرشدی و جناب فضایل‌مآب مولانا شمس الدین محمد الأبهری عازم ولایت مصر شوند و این معنی به عرض همایون رسانیده مستحسن داشت و فرمان اعلی نافذ شد که امثله و احکام و باقی مهمات سرانجام نموده عزیمت نمایند و به موجب فرموده در دار العباده یزد جامه کعبه ترتیب نموده به هرات آورده بودند و در خزانه عامره مضبوط بود خدمت شیخ و مولوی تمام مهمّات برحسب دلخواه ساخته روی به راه آوردند. آن مسافت دورودراز را به اندک فرصتی پیمودند.

و چون به سرحدّ حلب و شام رسیدند امرای آن مملکت شرایط تعظیم به تقدیم رسانیدند و در حوالی مصر، سلطان جمعی مقرّبان را به رسم استقبال پیش فرستاد و در وثاقی به غایت متکلّف فرود آوردند* و روز سیم به خدمت سلطان رفتند.

و سلطان ایشان را نیک دید و احوال حضرت خاقان سعید پرسید و نشان آن حضرت که به نام او بود به تعظیم تمام طلبید و بسیار اظهار محبّت و مودّت نمود و هرروز

(۴۲۱). بعضی از نسخ: مراسم- ر ک خلافت از آرنولد ص ۱۵۱.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶۴

فلوری به رسم علوفه یومی مقرّر فرمود و چون امرای مصر و شام را ارادت و اعتقاد به خاندان حضرت صاحبقران و فرزندان عالی‌شان او هرگز واقع نبود «۴۲۲» و سلطان ایلچیان را طلب داشته احترام تمام می‌نمود، این معنی بر خاطر امرای کبار آن دیار بسیار دشوار آمد. روزی سلطان ایلچیان را طلبیده از مجلس پادشاه دیرتر بیرون آمدند و اراجیف در السنه و افواه افتاد که سلطان به گرفتن ایشان فرمان داد و غوغا و ازدحام عوام به وثاق ایلچیان رسید و اموال و جهات ایشان غارت تمام یافت و غیر صندوقهای جامه کعبه هرچه بود به عرضه تاراج رفت و سلطان چون این خبر استماع نمود، اضطراب عظیم فرمود و گفت که فتنه‌انگیزان دوست مرا از من رنجانیدند و ایلچیان را عذرخواهی فراوان نموده به غلاظ ایمان سوگند یاد کرد که ازین معنی خبر ندارم و این صورت بر لوح ضمیر نقش‌پذیر نبود و ایلچیان را فلوری «۴۲۳» انعام فرمود و اسباب راه حجاز به هرچه خوبتر ترتیب فرمود و قاصدان همراه ایلچیان

روان ساخته احکام به حکام حرمین شریفین به مبالغه هرچه تمامتر اصدار فرمود و ایلچیان چون به دولت آن فرخنده‌مقام استسعاد یافتند به اهتمام حکام و خدام بیت اللّه الحرام کعبه را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ در زمان حضرت خاقان سعید میسر شد که از سلاطین روزگار در زمان سابق کسی را کمتر دست داده باشد و جناب شیخ و خدمت مولوی حج و عمره و سایر مناسک دریافته و آداب آن خجسته مقام به‌جای آورده عازم صوب خراسان شدند و به دولت ملازمت حضرت خاقان رسیدند و آن

---

(۴۲۲). سلطان یلدرم بایزید در نامه‌ای که به سلطان أحمد جلایر در سنه ۷۹۸ نوشته بود گفته «تیمور مکسور که به فتوی علمای انام اشد من التکفور است» (منشآت السلاطین ج ۱ ص ۱۲۳). ازین ظاهر است که تیمور را بعض از علمای معاصر به کفر نسبت می‌دادند. نیز ر ک به همان کتاب ج ۱ ص ۱۳۱ که ردّ تیمور را مشتمل است برین معنی.

(۴۲۳). در نسخ سفید مانده، در یک نسخه: فلوری بسیار- به ظاهر اصلش Florin است و این سکه‌ای است از طلا- (اشتنگاس). برایش ر ک به مارکوپولو ج ۲ ص ۵۳۴ «چاپ» تخمینا مساوی با ۹ شلنگ ۸۵۶۴ پنس.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶۵

حضرت از اموال حرمین شریفین و قدس مبارک و خلیل الرحمن «۴۲۴» بارک اللّه فیها شرفا و عزّا استفسار نمود و درباره ایلچیان احسان و اکرام نمود و در این اثنا، عبد الملک نام، امیر قشونی که به موجب فرمان همراه ایلچیان به جانب مصر رفته بود، زانو زده تظّلم نمود و نمود که خدمت شیخ و مولانا از انعامی که سلطان مصر کرم فرموده ما را بخش نداده‌اند. آن حضرت فرمود که دیوانیان قضیه ایشان را بپرسند و چند روز در آن گفت و شنید گذرانیده عاقبت عبد الملک و قشونیان او را خشنود ساختند و ملایم‌مزاج همایون آمد.

ذکر عرض دفتر ولایت بلخ و فوت امیر فیروز شاه و امارت امیر سلطانشاه برلاس

سابقا معروض گشت که فرمان همایون به سعی امیر جلال الدّین فیروز شاه نفاذ یافت که مرتضای اعظم سید عماد الدین محمود جنابادی به ولایت بلخ رفت و در مجلس میرزا محمد جوکی که در آن ولایت بود تحقیق معاملات بلخ نمود و در آن زمان که حضرت خاقان سعید را آسیب مرض رسید و اخبار به انواع در هر بلاد و دیار منتشر گردید، میرزا جوکی به سرعت تمام عازم دار السلطنه هرات شد و نزدیک شهر [از ممر خباثت، مفسدان] «۴۲۵» به سمع شریف پیوست که در زمان شدت مرض و صعوبت علت آن حضرت امیر جلال الدین فیروز شاه به اکراه مهد علیا گوهرشاد آغا با میرزا علاء الدوله بیعت کرد. «۴۲۶» این معنی بر خاطر میرزا جوکی بسیار دشوار آمد و چون ذات همایون به حلیه صحت و زیور عافیت اتّصاف یافت و شعاع آفتاب طلعت آن حضرت بار دیگر بر اطراف هر کشور تافت و التفات به مهمّات ممالک فرمود، از

---

(۴۲۴). الخلیل موضعی است به یک روز راه از بیت المقدس که در آن قبر الخلیل ابراهیم است. اسم اصلی آن حبرون بود. ر ک به معجم البلدان ج ۲ ص ۴۶۸.

(۴۲۵). در بعضی نسخ اضافه دارد.

(۴۲۶). مصنف پیشتر گفته است که مهد علیا را افراط محبت بود نسبت به امیرزاده علاء الدوله.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶۶

احوال و اموال ولایات استفسار نمود. در این ولا، سید عماد الدین محمود از تحقیق معاملات ولایت بلخ فارغ شده به هرات آمده بود. میرزا محمد جوکی، به اتفاق امرا و وزرا، سید عماد الدین را به مجلس همایون درآورد و دفترهای مکمل مشتمل بر شرح تغلب

و تخفیف مـال که وکلای امرا «۴۲۷» در آن ولایت دارنـد به موقف عرض رسانیـد و نقل کلام به قضایای وکلای امیر جلال الـدین فیروز شاه رسیـد «۴۲۸» و چون وکلاـ و اقربـای امیر، در آن ولاـیت مطلق العنـان بودنـد دست تظلم دادخواهـان دامن تغلب ایشان را گرفته بود و از جهت تخفیفـات اموال «۴۲۹» دیوان مبلغها سـر از گریبان ایشان برآورد و چون حضـرت خاقان سـعید از خدمت امیر جواب آن سـخن پرسید امیر فیروز شاه را کجا در آیینه ضمیر صورت‌پذیر می‌شد که امثال این نوع سئوال و جواب از آن‌جناب توان پرسـید. در اثنای گفت و شـنید برخاسـته دست بر دامن زد و از مجلس همایون بیرون رفت و چنـد روز به دیوان نیامـد. آن حضـرت مولانـا یعقوب پروانچی را که اعتبار بسـیار داشت پیش امیر فرسـتاد و پیغام داد که از این‌جانب امری واقع نشـده که سـبب ملال امیر باشـد. اکنـون اگر تـوره چنین است که پادشـاه را در میـان سـخن گذاشـته از مجلس به قهر بیرون روی نیکـو کردی و الّـا از غضـب پادشاهی و یاساق سلطانی برحذر باش.

مصرع

برحذر باش که آشوب و بلا می‌آید

امیر فیروز شـاه از خواب غفلت انتبـاه یـافته آگـاه شـد که تا آن حضـرت که پیش وقار و حلم او کوه گران‌سـنگ را وزنی نباشـد از خدمت امیر بغایت ملول نشده

---

(۴۲۷). مصـنف در تمام این حکایت وکلاء امرا را در میان آورده است و ذکر امیر فیروز شاه را به کنایه کرده به مواضعی که در آن در حبیب السیر صراحت به ذکر امیر است.

(۴۲۸). بعضی از نسخ اضافه دارد: [و میرزا محمد جوکی به نفس شریف با امیر در مقام معارضه آمد و در کلی جزیی مضایقه نمود. اگرچه حضرت خاقان سعید به هیچ‌وجه التفات نفرمود].

(۴۲۹). حبیب السیر (۳: ۳: ۱۳۶): به وضوح انجامیـد که از مال و جهات آن سـرکار مبلغهای کلی سـر از گریبان اقربای وکلای امیر فیروز شاه برمی‌آورد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۶۷

باشـد، این نوع پیغام که ناظر به انتقام است ارسال ننمایـد و از کرده پشـیمان شد. اما تدارک نبود. اندوه و ملال در اختلال احوال بر ضمیر امیر استیلا نمود و امیر مریض گشته ضعف قوی شد و سر عجز بر بالین ناتوانی نهاد.

بیت

خلاف رای سلطان رای جستن‌به خون خویش باید دست شستن «۴۳۰» و حضرت خاقان سعید چند نوبت عنایت فرموده عیادت نمود و دلـداری و خـاطرجویی بسیار اظهـار کرد. اما روز به روز اشـتداد مرض ازدیاد یافت و بعـد از چنـد روز معـدود به عالم بقا رحلت نمود. غفر اللّه له. و در گنبد مدرسه‌ای که معمار همت عالی او، در راه خیابان نزدیک پل انجیل ساخته بود مدفون شد.

و امیر مغفور بغـایت حمیـده خصـال و سـتوده فعال بود و به صـدق نیت و صـفای عقیـدت ملازمت اهل اللّه و ارباب انتباه می‌نمود و همیشه سرانجام مهمات سادات و علما و مشایخ و فقرا و باقی رعایا و عامه برایا بر ذمّت همت خود لازم شناخت و در رفاهیت احوال این جماعت و فراغت رعیت و عمارت ولایت حسن کیاست و لطف سـیاست مصـروف ساخت و بسیار بقاع خیر از مدارس و خوانق و ربـاط و حوض در هر ولاـیت و کشور بنیـاد نهـاد و به اتمـام رسانیـد و به اوقاف شایسـته آن خیرات را معمور و آبادان گردانیـد و هرکـه از جفـای روزگـار و فتنه زمـانه خونخـوار دست امیـد در دامن عـاطفت او زد، اگرچه بـا کفی تهی چـون چنـار پـای امیـد در بستانسـرای دولت او نهاد به‌سان گل دامن و جیب او پر زر سـرخ کامل‌عیار شد. سادات و اشـراف ممالک مصـر و شام به تخصـیص حرمین شـریفین را چنـدان انعـام و اکرام فرموده و خوشـخویی و دلجویی نموده بود که بعـد از فوت او در آن مواضع متبرک و بقاع

مبارك بر روحانيت امير صائب‌تدبير نماز غائب گزاردند و به كرات ختمات كلام ملك علام به ادا رسانيدند.

---

(۴۳۰). كليات سعدی، گلستان ص ۳۷.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۵۶۸

بيت

به كشت‌زار جهان تخم نيكويی می‌كار كه هرچه كاشته‌ای عاقبت همان دروی و از خدمت امير، اولاد شايسته و فرزندان دانسته ماندند و اموال جهان و املاك فراوان و مستغلات در تمام ولايات بسيار داشت. حضرت خاقان سعيد عنايت فرمود و راه و رسم امارت ديوان اعلی و اختيار ملك و مال كه در تمام ممالك مفوّض به امير مغفور بود به ولد رشيد او امير نظام الدين تفويض نمود و [از] ديگر فرزندان ارجمند او امير غياث الدين سلطان حسين «۴۳۱» پيش از اين به چند سال در كمال جاه و جلال، به امارت ديوان شاهزاده عالميان ميرزا علاء الدوله متعيّن بود.

و در اين اثنا، يكی از خزانه‌داران كه محافظت گنجهای جهان در حصار اختيار الدين به قبضه اختيار و اقتدار ايشان بود يكی از مخصوصان خود را لتی بليغ زد و او پيش امير نظام الدين احمد آمده خبر داد كه خازنان به طريق خاينان در خزاين و دفاين دست‌درازی و قدم‌گذاری كرده‌اند و زر بسيار بيرون برده و حالا در فلان وثاق در ميان حوض مبلغی خطير مخزون است. امير نظام الدين احمد اين سخن به موقف عرض رسانيد و كسان به‌طرف مبلغ دوانيده وجه كرامند پيدا شد و آن حضرت اكثر خازنان خائن را بند فرموده فرمان همايون نفاذ يافت كه عرض خزانه كنند.

امرا به اتفاق وزرا مدّتی به عرض خزانه اشتغال نمودند و در تحقيق و تفحص آن اهتمام تمام نمودند. خبط و خيانت بسيار از آن جماعت ظاهر و آشكارا شد و چون امير علاء الدين عليكه كوكلتاش و امير جلال الدين فيروز شاه به عالم بقا رفته بودند و پسران ايشان امير غياث الدين شيخ ابو الفضل و امير نظام الدين احمد اگرچه به منصب پدران و موجه ديوان اشتغال نمودند، اما به غايت نوجوان بودند.

---

(۴۳۱). مذكور است در دولت شاه بر ص ۴۴۰.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۵۶۹

مصرع

بس طور عجب لازم ايام شباب است

حضرت خاقان سعيد امير مظفر الدين سلطانشاه برلاس را كه در آن زمان در اروغ همايون برلاس كسی از او اكبر و اعقل نبود امير ديوان فرمود و تدبير مهمات ديوانی و ضبط امور سلطانی به حسن عقل و كاردانی او بازگذاشت.

بقيه سفر دريا و رسيدن به هرموز به عناية اللّه تعالی

قضيّه سرگذشت دريا به اين‌جا رسيده بود كه هلال محرّم مكرّم «۴۳۲» در اثنای دريا غره غرّا نمود و چند روز ديگر كشتی در دريا بود و به مسقط آمده لنگر انداخت و كشتی را كه از جهت طوفان نقصان يافته بود مكمل ساخت و باز به كشتی درآمده روان شد.

نظم «۴۳۳»

بسته به زنجير مسلسل درازبحر روان زو شده زنجيرساز

بريرد از جای نجنبيدنی‌نيست در اين هيچ پرانيدنی

مرغ که او از پر چوبین پردطرفه پرد لیک نه چندین برد

همچو کلنگان به هوا سرفرازپرّ حواصل ز دو سو کرده باز

تخته شدش پیش معلم درست‌طرفه که صد تخته به یک آب شست و کشتی از مسقط سفری شده به بندر خورفغان «۴۳۴» آمد* و یک دو روز آن‌جا

(۴۳۲). یعنی به شام ۱۹ اپریل سنه ۱۴۴۴.

(۴۳۳). ر ک به قران السعدین ص ۱۴۶.

(۴۳۴). ر ک به معجم البلدان ج ۲ ص ۴۸۹ به ذیل خورفکان و ولسن ص ۱۱۵ و ۱۵۰ و خریطه‌ای که در آن کتاب است. یاقوت گفته است راجع به خور: هو عند عرب السواحل کالخلیج ینّد من البحر.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۰

توقف شد و در آن اثنا شبی چنان گرم گشت که هنگام صبح گفتی آسمان آتش در جهان افروخت و از گرمی هوا، مرغ تیزپر در اوج سما و ماهی در قعر دریا می‌سوخت صبح را از گرما نفس در دم فرورفته و از شعله خورشید آتش در عالم گرفته جهان از تاب حرارت آفتاب خیال برودت شب را جز به خواب نمی‌دید «۴۳۵» و صبح از بیم گرمای روز، شب را به چراغ می‌طلبید. صباح هرچند مرغ که بر درختان از فاخته و قمری و زاغ و گنجشک و غیرهما آشیان داشتند، همه مرده در پای درختان فتاده بودند و بی‌تکلف درین شائبه تکلف نیست.

بیت

ز آتش گرما که شده میوه نغز «۴۳۶»بلبل و گنجشک شده خشک‌مغز

بر سر هر شاخ ز گرمای گرم‌مرغ شده پخته چو حلوای نرم و مرغان بی‌جان در پای درختان چندان فتاده بودند که محاسبان به سرحد شمار آن پی نمی‌بردند و از خورفغان باز کشتی روان شده به دوازدهم روز ماه صفر چاشتگاه به شهر هرموز رسید و از بندر هنور تا به هرموز به مدت هفتاد و پنج روز آمد.

و در این‌روز در دار السلطنه هرات از غرایب کرامات صورتی عجیب رو نمود و آن‌چنان است که حضرت شیخ الأسلام، قدوۀ ارباب الکشف و الألهام، مظهر عنایۀ الملک الأکبر، بهاء الحقیقۀ و الدین شیخ عمر، در همین جمعه چاشتگاه، از قریه جغاره که مسکن آن حضرت بود، به جهت اقامت صلوۀ جمعه عزیمت شهر نموده. در اثنای راه ناگاه از جناب مخدومی اخوی مولانا شریف الدین عبد القهار استفسار نموده که از حاوی اوراق عبد الرزاق چه خبر است. برادر عرضه داشته‌اند

(۴۳۵). مأخوذ از قران السعدین:

بس که ستد روز جهان را ز تاب‌دیده نشد نقش شب الا به خواب

صبح هم از تافتن شب برست‌طالب شب گشت چراغی به دست

(۴۳۶). در بعضی از نسخ و قران السعدین ص ۱۰۸: میوه‌پز.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۱

که مدت سه سال می‌شود که از او اثر و خبر نیامده. حضرت شیخ فرموده‌اند که ظاهرا به هرموز رسیده و جناب اخوی این معنی در قلم آورده بود و فقیر نیز به هر شهر که رسید، تاریخ آن ثبت نمود و چون به خدمت برادر مشرف گردید، این دو تاریخ بی‌کم و زیاد موافق افتاد.

بیت

به صدق دین پیمبر به عزّت داور که هرچه نقل کنند از ولی کم باور و انواع امداد و معاونت که از حضرت ارشاد منزلت در آن سفر خطیر به این فقیر حقیر رسید زیادت از تحریر و تقریر است و تفصیل آن شاید که سبب مزید انکار منکران گردد و موجب شقاوت ایشان شود.

مصرع

هرکه این کار ندانست در انکار بماند «۴۳۷»

و در هرموز خبر ضعف مزاج همایون حضرت خاقان سعید رسید و اطراف ممالك عراق و فارس و سواحل دریابار، از نهیب این واقعه چون بید می‌لرزید و تجار اقالیم عالم که در آن بندر معظم بودند، از روی اضطرار توقف نمودند و فقیر هم از این جهت هفتاد روز در آن گرمای جانسوز هرموز بی‌اختیار ماند. تا خبر صحت ذات همایون صفات از اخبار اخیار ولایت لار به صحت پیوست و فقیر از راه بندر اوغان «۴۳۸» بیرون آمده به سبب ضعف به هرگونه مشقت و زحمت به قلعه ترزک رسید و آنجا چندان توقف نمود که قاصدان عرضه داشت که به پایه سریر اعلی فرستاده بود بازآمدند و نشانها برحسب دلخواه آوردند. مضمون آن‌که حکام و عمال ولایات

---

(۴۳۷). مطلع غزل حافظ است (دیوان ص ۱۷۲)

هرکه شد محرم دل در حرم یار بماندو آن‌که این کار ...

(۴۳۸). ۳ ذکرش را در مظان نیافتم.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۲

علوفه ایلچیان و کرایه ده شتر بار به موجب نوشته فقیر از مال دهند و چهارده اسب یام- ده جهت خاصه نفران فقیر و چهار برای ایلچیان- تسلیم نمایند.

و از راه ترزک به راه میمنه و فرغان به سبب ضعف در محفه روان شد و به ولایت سیرجان آمده سعادت زیادت حضرت شاه شجاع کرمانی «۴۳۹» علیه الرحمه که از کبار مشایخ مقدم و ابنای ملوك معظم بود دریافت و نظاره قلعه سیرجان که در همه جهان بدل ندارد نمود و در قریه مشیز* دولت ملازمت شیخ بزرگوار و ولیّ روزگار مولانا شمس الدین محمد اسفاخی «۴۴۰» رحمه اللّه که در قافله حضرت شیخ الأسلام بهاء الدین شیخ عمر قدس سره به حجاز فرموده بود از مکه به مصر رفته و زیارت انبیا علیهم السلام دریافته و از راه دریا به هرموز آمده بود و ملازم رکاب آن جناب به هرات رسید.

القصه به کرمان آمد و داروغه آن‌جا امیر حاجی محمد از جانب فقیر رنجیده‌خاطر بود. چه در وقت عزیمت هندوستان، از اوضاع کرمان و اطوار امیر شکایت‌گونه‌ای ارسال نمود و در مزاج همایون حضرت خاقان سعید مؤثر افتاد و امیر را به دار السلطنه هرات طلبید و خدمتش به آن سبب مذلت و خواری کشید. چون در کرمان به او ملاقات شد، روزی بر سر دیوان پرسید که مولانا چه مقدار خرج شما و ایلچیان در رفتن و آمدن شده باشد. فقیر گفت قریب پنجاه هزار دینار. گفت آنچه می‌برید چه مبلغ بوده باشد. گفتم ده هزار دینار. خدمتش گفت خوش سوائی است.

پنجاه هزار دادن و ده هزار دینار ستادن. گفتم حضرت خاقان سعید بازرگان نیست که این حسابها کند. گاه شانقاری می‌آورند و آن حضرت در برابر زیادت از پنجاه هزار دینار می‌دهد. من از سرحد سراندیب سکّه و خطبه و تحفه و ایلچی

---

(۴۳۹). ر ک برای وی به نفحات ص ۹۴: «مات بعد سنهٔ ۲۷۰ و قیل قبل الثلاث مایه» و لیسترینج ص ۳۰۵.

(۴۴۰). معلوم نشد که منسوب به چیست.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۳

می‌برم. این صورت در نظر آن حضرت ملایم‌تر از آن است که در خزانه پنجاه هزار دینار باشد.

فی الجمله فقیر هم از راه بیابان لوط که رفته بود به‌طرف قهستان معاودت نمود و منتصف رمضان به دار السلطنه هرات رسید. و آیه الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ «۴۴۱» الَّذِی أَحَلَّنا دارَ الْمُقامَةِ مِنْ فَضْلِهِ «۴۴۲» به ادا رسانید و شکایت محنت شبهای هجران و نکایت فرقت اخوان و خلّان بر زبان نمی‌آرم.

بیت

شکایت شب هجران فروگذاشته به‌به شکر آن‌که برافکند پرده روز وصال «۴۴۳» و روز دیگر در بارگاه اعلی به شرف تقبیل انامل فیاض سرافراز شد و با آن که در آن پیشگاه گردون سرکش خمیده پشت ایستاده بود بنده نواخت نشستن یافت و احوال ولات آن ولایات و سرگذشت دریا و کشتی و هرگونه حکایات به موقف عرض رسانید و ایلچیان خواجه محمد و خواجه جمال الدین به وسیله امرای عظام به پایه سریر اعلی رسیدند و به سعادت دستبوس که غایت مقصود سلاطین روی زمین همان تواند بود مستسعد شدند و هرگونه بیلاک سه انگشتری یاقوت و ده شتر بار عقاقیل «۴۴۴» هندی گذرانیدند و بسیار ملایم‌مزاج همایون آمد. چه از آن بلاد، در مدت دویست سیصد سال، منقول نیست که ایلچی به این مملکت آمده باشد و ایلچیان را هفته‌ای دو نوبت به درگاه سلاطین‌پناه طلب می‌داشتند و در مجلس همایون مجال

---

(۴۴۱). سورهٔ فاطر ۳۴.

(۴۴۲). ایضا ۲۵.

(۴۴۳). دیوان حافظ خلخالی ص ۵۹.

(۴۴۴). صوابش عقاقیر است. یزدی ج ۲ ص ۱۲۳ گفته است که هنگام غارت دهلی، عساکر تیموری به نبات و ادویه و عقاقیر التفاتی نکردند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۴

نشستن می‌یافتند و آن حضرت چند نوبت در حضور و غیبت فقیر را تحسین فرمود و ساعتی که از کلیات مهمات ممالک صورت فراغی روی می‌نمود، از احوال آن بلاد و دیار و اطراف سواد دریا بار و شرح و غرایب مملکت کفار استفسار واقع می‌شد و آنچه مطابق واقعه بود به محل عرض می‌رسید.

و ایلچیان تا آخر ماه ذی الحجهٔ الحرام در دار السلطنه هرات مقام داشتند و عاطفت پادشاهانه ایشان را رخصت معاودت فرمود و هریک را اسب و زین و دگله نوروزی و سه هزار دینار کپکی و ده نوکر ایشان را قبا و چهار صد دینار انعام و عنایت فرمود و علوفه و اسب یام تا بندر هرموز مقرّر شد.

و فتح خان نبیره سلطان فیروز شاه دهلوی که خواجه جمال الدین را فرستاده بود عرضه داشت نیز ارسال نموده مضمون آن‌که «در وقتی که موکب ظفرنشان حضرت صاحبقران عزم بلاد هندوستان فرمود از سلاطین ما کسی که نامی داشته باشد در حیات نبود تا شرط انقیاد وظیفه خدمت به تقدیم رساند. ملو* و سارنگ از سر جهل و پندار حشری ساختند و بنیاد آن خاندان برانداختند و این ضعیف نحیف مدّتی است که در دیار غربت به صد گونه کربت می‌گذراند. متوقع از بندگان آستان سلطنت‌نشان آن‌که بنده را به درگاه سلاطین‌پناه طلبند تا باشد که به یمن دولت آن حضرت به وطن مألوف رسد.

مصرع

غریب را دل آواره با وطن باشد

حضرت خاقان سعید به پادشاه بیجانگر نوشت که چنین استماع افتاد که فتح خان از فرزندان سلطان فیروز شاه پناه به آن درگاه آورده و اکنون اگر توانند او را به مملکت پدران او رسانند و الّا او را به درگاه همایون فرستند تا لشکرهای جهان همراه او ساخته بعد قضاء اللّه تعالی او را به ولایت آباء و اجداد او رسانند و بر سریر سلطنت نشانند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۵

بیت

شاهرخ خسروی که بنده اودر جهان پادشه نشان باشد «۴۴۵» و مولانای اعظم «۴۴۶» نصر اللّه جنابدی به رسم رسالت معین گشت و برای مولانا انعام و احکام و علوفه و اسب یام و جهت پادشاه بیجانگر بیلاک و تحفه یراق فرمودند و مولانا به موجب فرمان روان شد.

و نوبتی حضرت خاقان سعید از موجب توقف در ولایت هرموز پرسید و فقیر شکایت‌گونه‌ای از حکام آن‌جا به عرض رسانید. آن حضرت را خاطر همایون از خباثت هرموزیان دگرگون شد و حکم جهان‌مطاع از موقف جلال نفاذ یافت که وزیر هرموز خواجه محمد بغدادی را به دیوان اعلی آورند و از موجب تأخیر که نسبت به فقیر واقع شده تفحص بلیغ نمایند و فرستاده فقیر حاجی یوسف به ولایت هرموز رفته نشان بر ایشان خواند و مضمون حکم همایون هرموزیان را شنواند و در دیوان هرموز دست در میان خواجه محمد بغدادی زد و گفت نشان عالم مطاع آن است که ترا به درگاه عالم‌پناه برم تا در دیوان اعلی تقصیر و تأخیر ترا پرسند. پادشاه و امرا در میان آمده درخواست نمودند. آخر سخن آن‌که ما را چندان مجال کرم فرما که صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی نماییم و به هرچه حکم شود در مقام سرانجام آن آییم و برای استرضای فقیر پنج سر برده حبشی و هفت طاق صوف مرّبع و ستهٔ عشر و صد طاق گلشن «۴۴۷» فرستادند و حاجی یوسف و همراهیان او را برده و قماش و هرجا چیزی دادند و همه مضبوط به هرات رسید و فقیر حاجی یوسف را که از هرموز بازآمده بود به حضرت اعلی نمود و موافق خاطر خطیر آمد.

---

(۴۴۵). مصنف بیت ذیل انوری را به تصرفی آورده است:

شاه سنجر که کمترین خدمش‌در جهان ... کلیات انوری ص ۱۲۴

(۴۴۶). نسخ: جامع الفضائل مولانا ناصر الدین نصر اللّه.

(۴۴۷). گلشن در هند نوعی است از پارچه ریسمانی (؟)Cotton

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۶

مأمول از ارباب الباب طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ «۴۴۸» آن‌که در داستان سفر هندوستان هرچند به اطناب کشید و به دور و دراز انجامید، به چشم عیب نظر نفرمایند و در تفصیل حکایات و تطویل عبارات اشارت المأمور معذور اعتبار نمایند.

مصرع

من نمی‌گویم اگر چند که من می‌گویم

و درین سال، از معظم وقایع وفات شاهزاده عالمیان میرزا محمد جوکی بهادر است و شرح آن‌چنان است که شاهزاده عالی گوهر پسر کهتر حضرت خاقان سعید بود و آثار شجاعت و انوار نجابت در جبین مبین او واضح و لائح می‌نمود و دلایل جهانگشایی و مخایل فرمانروائی هم در زمان صبی و اوان نشو و نما از نسیم بساتین شمایل او به مشام جان می‌رسید و چشم سلطنت نور دولت در چهره او معاینه می‌دید و به‌سان هلال چون از مرتبه اطفال به اوج بلوغ و مصاعد استقبال ارتفاع یافت و فروغ مردانگی و پرتو فرزانگی چون خورشید انور بر اطراف هفت کشور تافت، سفیر تیرش خون از چشم شیر فلک گشاده و حسام انتقامش داغ حسرت

بر دل بهرام نهاده و شاهزاده همیشه در خدمت حضرت خاقان سعید بود و به سعادت ملازمت آن حضرت مداومت می‌نمود و آن حضرت عنایت کامل شامل حال او داشت. اما بانوی کبری گوهرشاد آغا که والده او بود مزاج حضرت اعلی را به حال خود نمی‌گذاشت و در تقبیح احوال او می‌کوشید و دامن عفوی بر زلّت او نمی‌پوشید و میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف که پسران برادران شاهزاده بودند در دیوان ملك و مال مدخل تمام می‌نمودند و شاهزاده اصلا و قطعا در دیوان اعلی مدخل نمی‌توانست نمود و عنان ضبط امور و زمام مصالح جمهور در قبضه اقتدار او نبود تا عاقبت اندوه و ملالت شاهزاده را به ستوه آورده غیرت جبلی بل تقدیر ازلی به آن کشید که مزاج او به امراض متضاده متغیر گردید و مرض قوت گرفته طبیعت ضعیف شد و شاهزاده از

---

(۴۴۸). سورة الرّعد ۲۹.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۷

غایت غیرت باوجود ضعف قوی در هیچ مقام آرام نمی‌نمود و دایم در محفه نشسته در اطراف ولایات سیر می‌فرمود. تا در نواحی سرخس مرغ روحش از قفس تن پرواز کرد و با عندلیبان گلشن ابد دمساز شد و حضرت خاقان سعید از استماع این واقعه به غایت ملول و محزون گشت و اندوه و اضطراب نمود و عاقبت دست وقار در دامن اصطبار إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ «۴۴۹» استوار فرمود و نقش شاهزاده مرحوم را آورده «۴۵۰» در گنبد مدرسه‌ای که خوابگاه میرزا بایسنغر بود مدفون شد «۴۵۱» و آن حضرت تعزیت به عظمت و عزا به سزا داشت و از او دو پسر ماند: میرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر و ولایات که سیورغال او بود میان برادران مقسوم گشت و متروکات او علی فرائض اللّه تعالی انقسام یافت.

وقایع سنهٔ تسع و اربعین ذکر احوال میرزا سلطان محمد «۴۵۲» در ممالک عراق و فارس

اشاره

در حکایات سنه ست و اربعین مذکور است که شاهزاده قطب الدولهٔ و الدین میرزا سلطان محمد، به موجب فرمان همایون، عازم مملکت عراق شد و تمام حکام آن نواحی خود آمدند یا فرزندان فرستادند و تحفه و بیلاك به موقف عرض رسانیده جبین طاعت بر زمین ضراعت نهادند مگر امیر حاجی حسین ولد امیر بابا حاجی همدانی که سر از ربقه اطاعت‌داری و گردن از طوق خدمتکاری برتافت و روی از طریق وفاق به مضیق نفاق آورد و بیان این سخن چنان است که

---

(۴۴۹). سورة البقرة ۱۵۶.

(۴۵۰). وفات محمد جوکی بهادر از روی لوح مزارش در ذی الحجه بود. ر ك به ژورنال ایشیاتیک سنه ۱۸۶۰ ص ۵۴۲.

(۴۵۱). حبیب السیر: مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش (به‌جای مدرسه‌ای که خوابگاه).

(۴۵۲). ابن بایسنقر. دولت شاه ص ۴۰۵ به بعد این وقایع را از حشو و زواید پاك کرده آورده است و در بعضی جایها زیادات بر متن هم دارد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۸

شاهزاده چون در ملك عراق تمکن یافت و انوار اشراقات لوای ظفرپیکر بر اطراف و جوانب آن کشور تافت، حکم سلطانی به احضار امیر حاجی حسین همدانی نافذ شد و هرچند از جانب او نکهت خلاف می‌دمید و شیوه نفاق می‌وزید، شاهزاده برحسب مکارم اخلاق حسن اشفاق و طیب اعراق نسبت به او به ظهور می‌رسانید.

لیکن

بیت

درخت تلخ هم تلخ آورد باراگرچه ما دهیمش آب شکر امیر حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امرای شاهزاده پیش او روند تا در تلاقی ایشان تلافی مافات کرده به دولت خدمت مستسعد گردد و شاهزاده ملتمس او مبذول داشته امرا را ارسال فرمود و او بر آن وعده نیز وفا ننمود و بنیاد کار بر شعبده‌بازی و صنعت‌پردازی نهاد.

بیت

عقل کان رهنمای حیله اوست‌آن نه عقل است کان عقیله اوست یکی از معتمدان او از فهرست فراست این معنی برخواند که:

بیت

هرگز نشود مردم مدبر مقبل‌مقبل شدن مردم مدبر مشکل و صدق حالش رهنمونی کرد و به صفای نیّت و خلوص عقیدت به درگاه شاهزاده شتافت و به عنایات پادشاهانه اختصاص یافت و امیر حاجی حسین امرای شاهزاده را که جهت شفاعت جرایم خود استدعا نموده بود در قلعه همدان بند نمود و ندانست که:

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۷۹

بیت

مرد ز بی‌دولتی افتد به خاک‌دولتیان را به جهان در چه باك و باوجود چندین گناه که از جانب حاجی امیر حسین به ظهور آمد، شاهزاده از آن‌جا که کمال مروت و سماحت طبیعت او بود نهضت جانب همدان رخصت نمی‌فرمود تا همت قاصر نظر او حمل بر آن ننماید که شاید شائبه طمعی در استخلاص همدان واقع باشد و دیگر توجه لشکر بدان بلاد و دیار موجب استیصال و ادبار امیر حاجی حسین نشود و بکلی خاندان او خراب و ویران نگردد.

بیت

هرشاخ پایدار که از تست سربلندمشکن به دست خویش که آن هم شکست تست اما چون صورت فریب و خداع او در ضمیر منیر شاهزاده انطباع یافت و پرتو حیله و مکرش در آیینه خاطر معاینهٔ تافت شاهزاده قیام به دفع شر او واجب دید و رای جهانگشای یراق لشکر نموده متوجه گردید و هنگام استوا که خورشید نصرت لوا بر وسط السّماء در اوج اعتدال بود کوکب اقبال بر ذروه جلال جلوه استقلال می‌نمود، شاهزاده عطفه عنانی به صوب استیصال او فرمود و امیر حاجی حسین به جلادت خود مستظهر بود و از غایت خسارت جسارت نموده با گروهی انبوه در کمال قوت و شکوه از مسافت دور تاختن آورد و بی‌توقف به مقابله و مقاتله درآمده حمله برد. اعتماد بر آن‌که مگر شاهزاده به وساطت حداثت سن مقامات محاربت ندیده و دقایق امور مبارزت نورزیده

شعر

و النّجم یصغر فی الأبصار صورته‌و الذّنب للطرف لا کالنجم فی الصّغر

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۸۰

شاهزاده به عون تأیید الهی و قوت دولت پادشاهی با جمعی ایچیکیان خواص که به مزید اخلاص اختصاص داشتند، بی‌آن‌که لشکری از اطراف و جوانب به‌هم پیوندد، بر امیر حاجی حسین حمله آورد و چون

مصرع

شهسوار پردل فیروزجنگ آفتاب

تیغ کشیده به جانب او تاخت. صولت عنایت الهی و صدمت حمله پادشاهی تزلزل در ارکان اساس دولت او انداخت.

بیت

همی تیغ را آب از سر گذشته‌ز سرها همه دشت گشته چو پشته

علمهای نصرت در آن روز هیجابه‌سان الفهایإِنَّا فَتَحْنا «۴۵۳» و هنوز ساعتی نگذشته بود که فتح را اقبال نمود و امیر حاجی حسین نطاق الفرار مما لا یطاق بر کمر ادبار بست و بر اثر الفرار فی وقته ظفر سراسیمه و مضطر بیرون رفت. نصرت اعلام شاهی و نضرت چمن ظل اللهی طلیعه‌افروز شد.

عقیق کامرانی از یمن یمن جمالش جبهه‌نمای و غنچه جهانگشایی در باغچه شکوه جلالش نافه‌گشای گشت.

بیت

از غنچه پیکان وز باد دم شمشیربشکفت گل فتح و نسیم ظفر آمد و مجموع لشکر همدان پریشان و گریزان شدند و فحوای سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ «۴۵۴» مصدوقه حال ایشان گشت و هژبران سپاه سلطان آن روباه صفتان را

---

(۴۵۳). إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً (سورة الفتح ۱)، (کلیات سلمان ساوجی ص ۶۷).

(۴۵۴). سورة القمر ۵۴.

ابتر ساختند و یک‌یک را کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ «۴۵۵» بر خاک مذلّت انداختند.

و امیر حاجی حسین مفلوک با بیست مخذول به قلعه همدان رسید و از اهل قلعه امید فتح الباب ندیده دست ردّ بر سینه امید او نهاده و در قلعه بر روی او نگشادند و از مقام مأنوس مأیوس ماند. دریغ و افسوس گویان به‌طرف کوه و بیابان بیرون راند و اهل قلعه که درباره نصرت شاهزاده نائره شوق می‌افروختند و دیده امید بر دریچه انتظار داشتند، چون مشاهده کردند که از نکبای نکبت گرد ادبار بر رخسار خاکسار امیر حاجی حسین نشست و به آب حسرت و ندامت دست از ملک و مال شست و از شرر شر او که در آن بلاد و دیار افروخته بود و به آتش بلا دودمانها و خاندانها سوخته امید استخلاصی شد، سجدات شکر الهی به‌جای آوردند و امرای شاهزاده را که در قلعه محبوس بودند به احترام تمام از حبس بیرون آورده کلید قلعه به ایشان تسلیم نمودند.

بیت

کلید دربند بسته تویی‌شهان را سپهر خجسته تویی و چند کس از پلنگ صفتان رزم آهنگ در کمرهای قله الوند «۴۵۶» او را به چنگ آوردند و به خدمت شاهزاده رسانیدند و حکم شد که او را به پسر عم او که ملازم رکاب نصرت‌انتساب بود سپردند. اتفاقا هم در موضع چهارباغ همدان بر همان وضع خاص که پدر او را کشته بود، امیر حاجی حسین را قصاص نمود و سر حدیث نبّوی علیه السلام که من حفر بئرا لاخیه وقع فیه تنبیه انظار اولوا الابصار آمد.

مصرع

که واجب شد طبیعت را مکافات

---

(۴۵۵). طلعها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ (سورة الصافات ۱۵).

(۴۵۶). کوه الوند چند میل به جنوب همدان است. لیسترینج ص ۱۹۵.

و حضرت خاقان سعید چون شرح این احوال شنید، به واسطه قدمت خدمت امیر حاجی حسین و پدران او، «۴۵۷» این حرکت از شاهزاده نپسندید و ملامت شاهزاده فرموده اظهار ملالت نمود و فرمود که اگر از او صورتی ناملایم روی نمود شرح آن عرضه داشت پایه سریر اعلی نمودن مناسب بود و چون گرفتار شد به درگاه عالم‌پناه می‌بایست فرستاد و به سبب این حرکات غبار کدورتی بر آیینه خاطر همایون از طرف شاهزاده پدید آمد.

و چون مملکت همدان شاهزاده همه‌دان را مستخلص شد و آوازه آن فتح در اطراف ممالک عراق و فارس و آذربایجان مشهور گشت، سرداران ممالک آفاق و گردنکشان فارس و عراق روی امید به درگاه پادشاه آوردند و آیین سلطنت و قوانین مملکت و کمال اقبال و غایت عظمت و اجلال به وجهی روی نمود که هلال که در رفعت منزل با سپهر برین پهلو می‌سود، در قصر جلال او سزاوار صفّ نعال بود و خورشید که به شمشیر آتشبار ممالک شرق و غرب می‌گشاد به دولت سلاحداری او پای افتخار بر سر افلاک می‌نهاد و نوّاب شاهزاده با آن‌که هرچه امکان حصول و وصول داشت، به هربهانه از رعیت بیچاره مطالبت می‌نمودند، عاقبت در سرانجام مواجب و انعام عاجز و حیران بودند و مطلقا دخل ولایات به خرج وفا نمی‌نمود و رعیت به غایت در زحمت بودند و فتنه‌انگیزان فارس و عراق و بدفرصتان ممالک آفاق که درگاه شاهزاده را قبله‌گاه و آن بارگاه را ملجأ و پناه ساخته بودند اخبار انحراف مزاج همایون به اختلاف اوصاف نقل می‌نمودند و گمان ایشان چنان بود که مزاج آن حضرت از منهاج اعتدال بکلی عدول نمود و عجز چنان قوی است و ضعف بدان‌سان مستولی که مجال حرکت و قوت نهضت محال است و امرای شاهزاده و جمعی که راه سخن داشتند به اتفاق به موقف عرض رسانیدند که

---

(۴۵۷). [ر ک به صفحات گذشته به یاری فهرست] برای ذکر جدش امیر شیخ محمد عراقی تواچی و پدرش امیر حاجی‌بابا.

دار الملک عراق که آن تخت اصفهان است بی‌خداوند است و امیر سعادت «۴۵۸» خاوند شاه بنده و دولتخواه است و غیر او که داروغه آن‌جاست، کسی دیگر در آن ملک صاحب اختیار نیست و همانا ضمنا رؤسای اصفهان نیز استدعا می‌نمودند و از صمیم جان خواهان شاهزاده عظیم الشان بودند. این اسباب موجب آن شد که شاهزاده عزم تسخیر ممالک اصفهان جزم فرمود.

مصرع

برافروخت رایت سوی اصفهان

ذکر عزیمت میرزا سلطان محمد به جانب اصفهان و از آن‌جا به شیراز

میرزا سلطان محمد چون خبر ضعف حضرت خاقان سعید شنید و سخن انحراف مزاج همایون به اطراف هفت کشور و اکناف بحر و بر رسید. تسخیر مملکت اصفهان را پیشنهاد همت عالی ساخت و به اغوای مفسدان و اغراء مفتنان ناگهان به جانب اصفهان تاخت و امیر سعادت را که داروغه آنجا بود گرفته بند فرمود و شهر و ولایت ضبط نمود و اموال بسیار در قبضه تصرف و اقتدار قرار یافت.

چه می‌گویم

مصرع

قرار در کف آزادگان نگیرد مال

هرچه در آن ولایت به دست آمده بود همه را بر لشکر قسمت نمود و اضعاف آن دیگر وعده فرمود و اکابر و اعیان اصفهان نشاط و انبساط تمام نمودند و به یمن مقدم شاهزاده خرم و خوشدل بودند.

و چون در طریق جهانگشایی و آیین فرمانروایی قناعت به مملکت معین مستحسن نمی‌نمود، میرزا سلطان محمد به تسخیر مملکت اصفهان که «نیمه جهان» می‌گویند اکتفا نفرمود و به موجب فرموده من استوی یوماه فهو مغبون.

---

(۴۵۸). [به کسر تا به صورت اضافه بنوت خوانده شود یعنی امیر سعادت پسر خاوند شاه]- دولتشاه ص ۴۰۵: سعادت بن خاوند شاه.

بیت

هرروز درد و شور دلم را زیاده کن‌تا در طریق عشق نباشم زیان زده کمند همت عالی بر کنگره قصر اعلی انداخت و رایت عزیمت به صوب مملکت فارس برافراخت و از ولایت اصفهان و سایر امصار و بلدان لشکر فراوان و پیاده و سوار بسیار در شمار آورد و شهباز لوای نصرت طراز به عزم فتح شیراز در پرواز آمد.

و چون آوازه عزیمت به شیراز رسید و میرزا سلطان عبد اللّه را طاقت مقاومت میرزا سلطان محمد نبود، به ضرورت اطراف شهر و حصار و برج و باره و دروازه ضبط فرمود و قاصدان همعنان باد به دار السلطنه هرات فرستاد و صورت واقعه اعلام داد و میرزا سلطان محمد چون به ظاهر شیراز رسید و شهر و اطراف آن را مستحکم و مضبوط دید عزیمت محاصره فرمود و در بند استخلاص آن سعی تمام نمود.

مصرع

تسخیر سریر فارس آسان دانست

و در آن ایام که این اخبار ناخوش و آثار مشوش از طرف عراق و فارس به خراسان می‌رسید حضرت خاقان سعید به غایت ضعیف و نحیف بود و نور شیب و ناتوانی بر طلعت همایون واضح و لایح می‌نمود و هرچند آن سن مقتضی آن نبود که آن حضرت یراق راه عراق فرماید و به کوچهای بزرگ آهنگ مقام اصفهان نماید و مسافت دورودراز به صوب شیراز پیماید. اما مالک الملک و الملکوت به موجب آیه کریمه وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ «۴۵۹» چنان تقدیر کرده بود که آن حضرت در ملک ری به ریاض رضوان رحلت خواهد نمود.

مصرع

پس کسی تغییر تقدیر الهی چون کند

---

(۴۵۹). سورهٔ لقمان ۳۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۸۵

و آن حضرت را ناموس سلطنت بر آن داشت که باوجود ظهور ضعف و فتور قوت رایت عزیمت به صوب عراق برافراشت.

وقایع سنه خمسین و ثمانمایه ذکر نهضت سلطان آفاق به صوب ممالک عراق

اشاره

حضرت خاقان سعید چون خبر عصیان میرزا سلطان محمد شنید و به سمع همایون رسید که شاهزاده راه فتنه و فساد که سالها بسته بود گشاده و جان و مال مسلمانان در معرض خطر و محل تلف افتاد چنانچه از بوارق کلمات سوابق پرتو انتباه بر پیشگاه خاطر آگاه تافته باشد، آن حضرت همت پادشاهانه و عزیمت خسروانه بر تدارک آن حادثه مصروف داشته فرمان جهان‌مطاع نفاذ یافت که امرای تواچی به اقصی ممالک و نهایت ولایات مسرعان دوانیده جار رسانند که به بلجار معین عساکر گردون مآثر در ظاهر دار السلطنه هرات حاضر شوند و بعد از چندگاه سپاه گران و لشکر بی‌کران چون حوادث گردون بی‌نهایت و چون ذرات آفتاب فزون از حدّ و غایت در ظلال رایات نصرت آیات که مطالع طوالع آفتاب سعادت و اقبال و مشارق شوارق ماه جاه و جلال است جمع آمدند و سلطان ممالک جهان و خاقان عالم و عالمیان، دارای اسکندرفر اردوان مکان، اردشیر جان‌بخش جهان‌ستان، طهمورث دیوبند قلعه‌گشای، گیومرث جمشیدقدر خورشیدرای

بیت

فروزنده تاج و تخت کیان‌فرازنده اختر کاویان از دار السلطنه هرات نهضت فرمود.

نظم «۴۶۰»

برآمده ز خراسان چو آفتاب از شرق‌عراق را ز قدومش بسیط پر اشراق

(۴۶۰). قصاید ظهیر فاریابی ص ۴.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۸۶ شهنشهی که به روز وغا غلامانش «۴۶۱»مجره را به دو انگشت بگسلند نطاق شادروان شاهنشاهی تا ایوان کیوان افراشته و صورت نصرت بر رایت پادشاهی و جهان‌پناهی نگاشته، ماهچه چتر آسمان سایش پیکر منوّر خورشید و گوهر تاج سعادت سیمایش نوربخش افسر جمشید، پرچم علم منصورش طره عنبرفشان حور و غریو کوس رعد آوازش دمساز يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ «۴۶۲» و با آن‌که در این سال، عارضه ضعف قوی مزاج همایون را عارض شده بود و امّهات عناصر که حساب جمع و تفریق بدن و سر جمله «۴۶۳» باب خرج و تفصیل تن به قلم ایشان است و التیام صور و اشکال مختلف و انتظام اجزای مؤتلف در قدم ایشان چندگاه از اوج اعتدال به حضیض اعتلال آمدند و باز ذات ملك صفات از مقام انحطاط علّت به مصاعد صحت ارتقا نمود. اما اثر ضعف قوی در جبین مبین روشن و پیدا بود و آن حضرت باوجود اثر ضعف و ملالت عزیمت نمود و رایات همایون به یوسون جمشید و آیین فریدون نهضت فرمود و میرزا علاء الدوله را در هرات قائم‌مقام گذاشت و امیر شمس الدین محمد صوفی ترخان را در دیوان به رسم امارت بازداشت. «۴۶۴»

و چون موکب منصور به بلده نیشابور رسید، ایلچی میرزا جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان به اردوی همایون آمد «۴۶۵» و پیشکشهای پادشاهانه به وسیله امرای عظام به موقف عرض رسانید و زانو زده عرضه داشت که امیر جهانشاه عرضه می‌دارد

(۴۶۱). دیوان:

ایا شهی که به هنگام کین و شاقانت. (۴۶۲). سورة الأنعام ۷۳.

(۴۶۳). یعنی خلاصه.

(۴۶۴). امیر سلطان شاه که امارت دیوان داشت (ر ك به صفحات قبل) همراه موکب شاهی می‌رفت.

(۴۶۵). به ظاهر فرستادن ایلچی ازین روی بود که پادشاه چنان نموده بود که عزیمت دار السلام بغداد و قصد اسفندیار بن قرایوسف دارد و آن یورش به لشکر بغداد اشارت و شهرت یافته (دولتشاه ص ۴۰۶) و نیز ازین روی که جهانشاه بر سلطان محمد لشکرکشی کرده بود و شکست خورده (دولتشاه ص ۳۰۷).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۸۷

که: من جوانی یکه‌سوار بودم. آفتاب عنایت آن حضرت مرا ذره‌وار از خاك برداشت و رایت مرا به حسن تربیت تا سپهر برین برافراشت و امروز به یمن عنایت آن حضرت فرمانفرمایی صد هزار سوار می‌کنم و همچنان خود را در سلك بندگان منتظم می‌دارم و امیدوارم که به دستور معهود چشم عنایت و بنده‌نوازی دریغ ندارند.

بیت

بنده حسن به صد زبان گفت که بنده توام‌تو به زبان خود بگو بنده‌نواز کیستی آن حضرت ایلچی را عنایت فرموده و رعایت نموده اجازت مراجعت ارزانی داشت.

و مولانای اعظم جمال الأسلام سمنانی را که در مجلس همایون به عالی منصب امامت آن حضرت معزّز و مکرم بود به رسالت ولایت گیلان تعیین نمود. چه امیر ناصرکیا «۴۶۶» پادشاه لاهجان و معظم گیلان در وقتی که احمد مغول از جانب میرزا سلطان

محمد قصد تسخیر بلده سلطانیه کرده بود، امیر ناصرکیا جمعی دلاوران از ولایت گیلان به مدد امرای سلطانیه فرستاد و آن نیکو خدمتی ملایم‌مزاج همایون آمد و چون مولانا جمال الأسلام «۴۶۷» که مشهور به قاضی بچه سمنانی بود به شهر لاهجان رسید، امیر سید ناصرکیا به التفات آن حضرت مباهات نموده خدمت قاضی بچه را رعایت تمام فرمود و فرمود که من این نیکو بندگی به اتفاق امیر محمد رشتی به ظهور آوردم. اگر آن حضرت عنایت فرموده کسی از جهت استمالت امیر محمد نامزد جانب ولایت او فرمایند حاکمند. مولانا جمال الأسلام باز آمده در قصبه سمنان به ملازمت حضرت اعلی رسید و ملتمس امیر سید ناصرکیا را

---

(۴۶۶). ابن میر سید محمد اول ر ک به زامباور ص ۱۹۳.

(۴۶۷). در نسخه بالای سطور نوشته: چون امیر سید عماد جنابدی- نسخه دیگر: که مشهور به قاضی ...

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۸۸

در باب امیر محمد به موقف عرض رسانید. آن حضرت حاوی اوراق، عبد الرزاق بن اسحق، را که در مجلس اعلی حاضر بود به رسالت ولایت گیلان تعیین فرمود و به یمن عنایت الهی و قوّت دولت پادشاهی.

مصرع

هم نکو رفت و هم نکو آمد

و رایات نصرت آیات و اعلام ظفر اعلام تا ملک ری در هیچ مقام توقف و آرام نفرمود و در تمام راه به مزارات مشایخ و اهل اللّه قدس اللّه تعالی ارواحهم رفته شرایط زیارت به‌جای آورد و از ضمایر فیض‌بخش و خاطر آفتاب درخش یعنی ارواح مقدسه اولیا اقتباس انوار هدایت و التماس آثار فتح و نصرت نمود.

و رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که امیر مظفر الدین سلطان شاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر غیاث الدین شیخ ابو الفضل کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد به رسم منغلای پیشتر روان شدند و اردوی همایون تا نیمه راه شیراز به موضع گندمان رسید.

میرزا سلطان محمد چون از وصول موکب منصور وقوف یافت، ترک محاصره شیراز گرفته عنان عجز و انکسار به صوب فرار برتافت و ملک و مال و احمال و اثقال گذاشته و دست تصّرف از باقی جهات بازداشته با معدودی از عبید و خدم و روی‌پوشان حرم به‌طرف لرستان بیرون رفت* و الحق هرچند او را مجال جدال و طاقت مقاومت نبود، ادب جانب جدّ بزرگوار و خاقان کامگار رعایت نمود. رحم اللّه امرء عرف قدره و لم یتعد طوره.

حضرت خاقان سعید مظفر و منصور معاودت فرموده به اصفهان آمد و جماعت سادات و رؤسا که ضمنا استدعای شاهزاده نموده بودند همه را مقید ساخت و در ظاهر ساوه اواسط شهر رمضان اکثر ایشان به قتل آمدند «۴۶۸» و مولانای اعظم

---

(۴۶۸). ر ک به دولتشاه ص ۳۳۹ برای بعضی جزئیات این واقعه.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۸۹

جامع کنوز رموز الحکم، مولانا شرف الدین علی الیزدی که میرزا سلطان محمد او را در همه مقام به توقیر و احترام با خود می‌داشت و به سمع اشرف رسیده بود که خدمت مولوی بر شاهزاده می‌خواند که:

بیت

پیرند چرخ و اختر و بخت تو نوجوان‌آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد او می گفته که آن حضرت به عراق نخواهد آمد. حضرت اعلی مولوی را استحضار نموده استفسار فرمود که تو از کجا می گفتی که من به این‌طرف نخواهم آمد. مولانا گفت

شاهزاده نهالی است در چمن سلطنت به کمال اعتدال رسیده و اختری از مطلع دولت و اقبال طلوع کرده و به اوج جاه و جلال برآمده، قیاس کردم که چنین سروی را از پای درنیاورند و چنین ماهی را به محاق احتراق مبتلی نکنند و اگر او شوخی و سرکشی کند التفات نخواهند فرمود. اما آن‌که این سخن از احکام نجوم و غیر آن از علوم گفته باشم معاذ اللّه نگفته‌ام و اگر کسی خلاف این سخن به سمع همایون رسانیده باشد،

مصرع

تهمتی باشد که آن را بر دعاگو بسته‌اند

و میرزا عبد اللطیف در مجلس اعلی مولانا را به سخنان ناسزا برشمرد و آن حضرت مولانا را به میرزا عبد اللطیف «۴۶۹» سپرد و شاهزاده به حسن تدبیر بل به محض تقدیر ملک قدیر مشار الیه را از آن غرقاب به ساحل نجات رسانید و همراه کوچیان به جانب هرات روان گردانید.

بیت

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای‌نبرد رگی تا نخواهد خدای

---

(۴۶۹). نسخه‌ای اضافه دارد: که اکبر اولاد میرزا الغ بیک بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۰

حضرت خاقان سعید قشلاق در پشاوری «۴۷۰» یراق فرمود و تتمه ماه صیام در آن مقام به ادای طاعات و قضای واجبات قیام نمود و چون هلال عید از افق بخت سعید جمال جهان‌آرا به عالمیان نمود و دست عنایت ازلی ابواب سعادت لم یزلی بر روی ارباب دولت گشود. آن حضرت خاطر همایون از جشن عید و آداب آن‌روز سعید فارغ ساخت.

و پرتو التفات بر تدبیر مصالح مملکت انداخت و مدتی بود که خدمت شیخ عبد الوهاب صدیقی از جانب حرمین شریفین به اردوی همایون آمده مطالبه وجوه اوقاف آن بقاع مبارک می‌نمود. در این ولا، رای عالم‌آرای حضرت اعلی میل آن فرمود که رسول به‌طرف مصر ارسال فرماید و از وصول موکب آفتاب اشراق به ممالک عراق اعلام نماید و حاصل اوقاف حرمین را به آن‌جا رساند و مجددا احوال آن مقامات متبرکه بازداند و حاوی اوراق که از رسالت ولایت گیلان بازآمده بود، حضرت اعلی حکم فرمود که به رسالت جانب مصر عزیمت نماید و نشان همایون مکمّل ساخته ایام به اتمام آن مرام قیام ننمود.

ع

دور گردون بر مراد ما کجا دارد مدار

چون مملکت مصر نسبت با سایر ممالک سالک مسالک متابعت و انقیاد حضرت صاحبقران نبود و از سلاطین آن‌جا تا زمان سلطان چقماق کسی اظهار ارادت و اعتقاد به نسبت حضرت خاقان سعید ننمود و چون سلطان چقماق امیر جیجکبوقا را فرستاد به حقیقت راه آن مملکت بر اعیان این بلدان گشاد و چند نوبت ایلچیان آن حضرت رفتند و برحسب ارادت بازآمدند. در این وقت که سلطان آفاق به

---

(۴۷۰). حبیب السیر: نسادری (ج ۳ جزء ۳ ص ۱۳۸)، دولتشاه ص ۴۰۷: فشاروورى و ۳۳۰: فشارودمن اعمال ری. در معجم البلدان ج ۲ ص ۸۹۴ بشاویه را از رساتیق ری شمرده است و به قول لیسترینج ص ۲۱۶ این رستاق فشاویه کنونی است و به ظاهر همین است پشاوری مذکوره متن.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۱

ممالك عراق فرمود و عنايت ملك خلايق كفايت مهمات فارس و عراق نمود، آن حضرت را ميل آن شد كه قاصدى به جانب مملكت مصر روان فرمايد و از نهضت رايت همايون اعلام نمايد و آن حضرت را در تحرير نشان سلطان مصر و رعايت ناموس سلطنت و ملاحظه يوسون محبت و مودت اهتمام تمام بود و نخست مى‌فرمود كه صورت نشان به تركى و فارسى نويسند و امرا احتياط نموده به موقف عرض رسانند و آن را عربى ساخته به مجلس همايون آورند و در حضور امرا و وزرا و افاضل و موالى و اماثل و اهالى خوانده مضمون آن بازنمايند و اگر محل مناقشه باشد تغيير كرده هرنوع كه قرار يابد منشى تحرير نمايد و چون مكمّل شود، آن حضرت مهر بر روى نشان فرمايد و چون اين نوع احتياط در نشان مصر واقع باشد، قلم شكرين رقم ميل آن نمود كه چشمه نوشين دوات را به نبات مصرى نشان عربى شيرين‌بيان سازد و موسى‌آسا آثار يد بيضا به سحرانگيزان مصر جامع انشا نمايد و صورت نشان اين است:

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم شاهرخ بهادر دين الى المقام العالى الاشرفى الأعظمى الأمجدى المجاهدى المرابطى العاملى العادلى البّاذلى الملك الظاهر چقماق بيك افاض اللّه تعالى عليه بره و احسانه و رفع فوق الفرقدين شانه.

بعد حمد اللّه الذى تلألأ دلائل وجوده على و جنات الكائنات و شهد بوحدانيته رصف صفوف المكّونات يكرّم عباده بمواهب الحسنات و هُوَ الَّذِى يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ «۴۷۱» و الصلوة على من اوتى بالمعجزات الباهرات و على آله و اصحابه النّجوم الزّاهرات ننهى اليكم فنون التحيات الزاكيات و التسليمات الوافيات عن فرط المودة و الأتحاد و كمال المحبة و الوداد.

---

(۴۷۱). سورة الشورى ۲۵.

مطلع سعدين و مجمع بحرين، ج۳، ص: ۵۹۲

شعر

قصة الشوق لا انفصام لهافصمت ههنا لسان مقال «۴۷۲» و قد انتصبت الرايات المنصورة الآيات و ارتفعت الأعلام المسعودة الأعلام لضبط ممالك العراق و استهوت طوائر الأشتياق و استدعت ضمائر الوفاق الى استعلام احوالكم و استخبار سعادة آمالكم ثم الذى تعلم به انّ بعض اوقات الحرمين الشريفين زادهما اللّه تعالى توقيرا و احتراما فى ممالكنا المحروسة و ما يحصل منه فى كل سنة يذهب به اليهما و قد تكاثر الأخبار و توافر الآثار انه لم يصل منه شىء كما ينبغى الى الفقراء المستحقين. بناء على ذلك ارسلناه اليكم المولى الأعظم الفاضل الكامل، اسوة الحذاق، كمال الملة و الدين عبد الرزاق، بلغه اللّه تعالى اعلى مدارج الأستحقاق خلف قاضى حضرتنا و امامنا المقّرب بين يدينا و امامنا لتأمروا اهل الحرمين الشريفين ان يعيّنوا رجلا صالحا يعرفه هذا المولى المرسل و يجىء ذلك الرجل الصالح كل سنة و يذهب بالحاصل من الوقف المذكور و يوصل الى مصارف الوجوب و مظان الأستحقاق ممّن له حقّ فيه و ثبت له الخلّاق و ينبغى ان يكون على القاعدة المستّمره ابواب المكاتبات العالية مفتوحة و مسالك المراسلات مسلوكة و الباقى من الأحوال و الأقبال مفوّض الى تقرير المولى الأعظم المشار اليه بلّغكم اللّه الى اسنى المطالب و انجح المقاصد و المآرب و اصدرنا ذلك فى اواسط ذى القعدة الحرام لسنة خمسين و ثمانمايه وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى «۴۷۳» رب اختم بالخير و العاقبة الحسنى.

و سلطان عالى شان معز السلطنه و الدين ميرزا سلطان ابو سعيد گوركان كه شرح سلطنت و مدت دولت او خواهد آمد- ان شاء اللّه- حاوى اوراق را در هشتصد و

---

(۴۷۲). ديوان حافظ طبع خلخالى ۱۵۶.

(۴۷۳). سورة طه ۴۷- در يكى از نسخ در ميان سطور اخيره بياضى امرود نما دارد و گردش خطّ سرخ كشيده است. گويا مقام مهر

را نشان داده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۳

هفتاد طلبیده از نشان مصر و شرح احوال استفسار نمود و نشان را دیده محل مهر احتیاط فرمود و فرمود که نشان را فارسی کنند و صدر مرحمت نشان، شرف جهان، مولانا جمال الدین عبد الرحیم (۴۷۴) نشان را پارسی کرده به عرض رسانید و مضمون را به یوسون مناسب گذرانید.

و در این ایام که حضرت خاقان سعید در ری بود فرمان جهان‌مطاع نفاذ یافت که امرای عظام: امیر مظفر الدین سلطان شاه برلاس و غیاث الدین امیر شیخ ابو الفضل کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد به‌طرف میرزا سلطان محمد رفته او را دلالت نمایند تا به اردوی اعلی آید و اگر تأخیر و تعلّل ننماید، امرا عذر او را مسموع ندارند و شاهزاده را عنان گرفته به درگاه عالم‌پناه آرند و عنایت نامه در صحبت شاه محمود یساول پیشتر ارسال نمودند و امرا متعاقب عزیمت نمودند و بر دیگران سابق و بر همگنان فائق امیر شیخ ابو الفضل متوجه شد. با شاهزاده ملاقات کرد و از روی اخلاص و نیکو بندگی سخنان سودمند و نصایح دلپسند به عرض رسانید و به فنون لطایف شاهزاده را مایل گردانید که به بارگاه سلاطین‌پناه آمده عذر گذشته خواهد و تدارک تقصیر نماید و حضرت خاقان سعید تا آخر ذی الحجه در منزل قشلاق «۴۷۵» بود و گاهی از درد معده شکایت می‌نمود. اما به هیچ‌وجه اثر ضعف در بشره میمون و طلعت همایون واضح و لایح نبود.

ذکر واقعه حضرت خاقان سعید مغفور و رحلت از دار غفلت و غرور به جنت‌سرای بهجت و سرور

مالک ممالک ابداع و انشا به منشور یَفْعَلُ اللَّهُ ما یَشاءُ طغرای کل شی ان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر پسر مولانا جلال الدین لطف اللّه مذکور در حبیب السیر ج ۳ جزو ۳ ص ۱۹۷.

---

(۴۷۵). نسخه: در منزل قشلاق ری اقامت فرمود و مزاج همایون بر نهج صحت و سلامت مستقیم بود (به‌جای در منزل قشلاق بود).

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۴

هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ «۴۷۶» بر ناصیه هر آفریده خواهد کشید و شربت مرّ المذاق فراق به موجب کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ «۴۷۷» از جام حمام به کام و ناکام می‌باید چشید.

طراوت بهار بقا و نسیم حیات‌بخش زندگانی به کسافت فنا و آسیب تندباد خزانی مقرون است و جام نشاط عمر گرامی به شراب تلخ ناکامی لباب مشحون.

بیت

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست‌بس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست هرچند که واقف خبیر از تحریر این تقریر و هوشمند لبیب از تشبیب این تسبیب داند که حال چیست و مقصود از این قصه کیست، اما شرح احوال و بیان واقعه از روی اجمال آن است که حضرت خاقان سعید چون خاطر خطیر و ضمیر عالمگیر از تدبیر مهمّ میرزا سلطان محمد جمع فرمود و صورت نصرت و ظفر در آینه مقصود به خوبتر وجهی روی نمود چنانچه مجددا ممالک هفت کشور و اطراف بحر و بر در قبضه اقتدار امرای کامکار قرار یافت و انوار مرحمت آن حضرت به‌سان آفتاب جهانتاب بر مشرق و مغرب عالم تافت و در بسیط بلاد بساط عدل و داد به نوعی انبساط داد که همه‌کس چون آفتاب طشت پر زر از باختر به خاور می‌برد و از بیم تعرّض بی‌باکان ذره‌ای غم نمی‌خورد.

بیت

می‌رود یکّ‌تنه از عدل تو خورشید فلک‌قاف تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر

(۴۷۶). سورة القصص ۸۸.

(۴۷۷). آل عمران ۱۸۵.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۵

[و اطراف جهان چنان معمور و آبادان که جغد از بی‌جایگاهی همه‌جا شکایت می‌نمود.

چنان به دولت عدل تو شد جهان معمور که جغد در همه عالم نیافت ویرانی] «۴۷۸» در این ولاء نقصان عین الکمال نمود و سپهر بی‌مهر خدنگ بلا از کمان جفا گشود و آفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود، روی به زوال آورد و اسباب سلطنت که در غایت کمال ارتباط یافته میل انتقال کرد.

شعر

اذا تمّ امردنا نقصه‌توقع زوالا- اذا قیل تمّ و شرح واقعه جانسوز و بیان حادثه غم‌اندوز آن است که حضرت خاقان سعید عازم قلعه طبرک «۴۷۹» شده احرام زیارت مقابر اکابر بست و صباح نوروز بر استر گردون پیکر نشست و چون توسن ایام آغاز بدلگامی کرده بود، استر راهوار بر عادت روزگار راه سرکشی پیش گرفت و به سبب اثر ضعف که هنوز در مزاج همایون بود قوّت ماسکه به امساک و نگاه داشتن عنان چون دولت جهان وفا نمی‌نمود، آن حضرت را از رکوب استر فلک نهاد ملالت روی داد. اختاچی تقدیر که مرکبان آسمان و زمین منقاد و زبون زین تعیین اوست محفه پیش کشید و آن حضرت در محفه درآمده اندک مسافتی قطع کرده درد معده که معتاد بود قوی گشت و مرض صعب مستولی شد و حضرت غفران مآل به ادای شهادتین اشتغال نموده

(۴۷۸). [اضافت یکی از نسخ].

(۴۷۹). ر ک به لیسترینج ص ۲۱۶ به بعد- در حبیب السیر (ج ۳ جزء ۳ ص ۱۳۸) برین زیادتی دارد و گفته است که صباح یکشنبه ۲۵ ذی الحّجهٔ سنه ۸۵۰ موافق اول روز نوروز پادشاه شراب مخلّصه آشامیده پای در رکاب ... آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان یکران بدان طرف انعطاف داد.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۶

مراجعت فرمود و پیش از وصول به بارگاه جهان‌پناه شهباز عمر ودیعت حیات بازداد و بلبل روح به گلشن ریاض علوی فرستاد و روح پاک پادشاه هفت کشور به ذروه نه فلک رسید و از سرای سپنج و منزل عنا و رنج به حدایق قدس و بساتین انس خرامید.

افاض اللّه علیه شآبیب الغفران.

شعر

قضی الحق بین النّاس حکما لحکمه‌تنال بها الزّلفی و وصل مؤبد

[و لو کان انسان یدوم له البقاءلذکر حبیب اللّه ما مات احمد] «۴۸۰» کجا شد آن شوکت سلطنت و جهانداری و کی بود آن قوت دولت و کامکاری. فروغ طلعت آفتاب سیما مانع قضای آسمانی نشد و شکوه افسر فلک‌فرسا دافع تقدیر ربانی نگشت. جهان از هول این واقعه حیران ماند و گردون از هیبت این مصیبت سرگردان گشت و در تاریخ این الم، طفل گریان قلم صورت واقعه بر صفحه ایام نگاشت و به خامه گوهربار این در آبدار در گوش روزگار یادگار گذاشت.

قطعه

پادشاه ربع‌مسکون خسرو صاحبقران‌شاهرخ سلطان که نامش ملک را آیین بود

(۴۸۰). به‌جای این بیت در یکی از نسخ:

فلو کان فی الدنیا بقاء لساکن‌لکان رسول اللّه فیها مخّلدا

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۷ سال تاریخ وفات او به ری کردم حساب‌گر حساب «ک ه» نبود «سنه خمسین» بود «۴۸۱» و این واقعه صباح یک‌شنبه بیست و پنجم ذی حجه، موافق اول روز فروردین‌ماه جلالی در ری وقوع یافت.*

مصرع

هفتاد و دو سال عمر آن حضرت بود

پنجاه سال بر سریر سلطنت و مستقر خلافت آیین جهانگشایی و قوانین فرمانروایی به عالمیان نمود. جهان را به عدل و داد و تعمیر بلاد و توفیر عباد معمور و آبادان فرمود. از سرحد چین تا نهایت مصر و روم و از اقصای ترکستان تا پایان هندوستان تابع فرمان او بودند و امثله و احکام همایون را امتثال و انقیاد می‌نمودند و معارک و مهالک که به کرّات و مرّات در اطراف ولایات مرتّب و موصوص شد.

همیشه آن حضرت بر وفق وَ اللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ «۴۸۲» به فتح و نصرت مؤید و مخصوص گشت و در هیچ مصاف مقهور و مغلوب نشد و در هیچ معرکه مکسور و منکوب نیامد و اوقات همایون و ساعات میمون بعد از ادای مفروضات و قضای مستحبّات به ضبط مهمات ملکی مصروف بود و زمام اهتمام به صوب مصالح دین و دولت انعطاف می‌فرمود و پیوسته پیرامون مجلس عالی افاضل موالی و اماثل اهالی حاضر بودند و در فواصل اوقات و فواضل ساعات به مباحثه علوم دینیه و مذاکره فنون یقینیّه و قراءت کتب تفسیر و حدیث و فقه و تواریخ اشتغال می‌نمودند و آن حضرت در سفر و حضر ایام بیض و سرماهها الّا ما شاء اللّه روزه می‌داشت و هر هفته شب دوشنبه و پنج‌شنبه و جمعه حافظان خوش الحان به تلاوت کلام ملک علام مشغول

---

(۴۸۱). [سنه خمسین از لحاظ عدد برابر است با ۸۷۵ که اگر ک و ه- ۲۵ از آن کم شود سال ۸۵۰ به دست می‌آید. ماده تاریخ مرگ او را «شمشیر» هم گفته‌اند.]

(۴۸۲). سورهٔ آل عمران ۱۳.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۸

بودند و چون بلبلان هزاردستان به حسن ادا و صد گونه نوا هوش از سر صاحبدلان می‌ربودند و مداومت آن حضرت بر نماز چاشت و اوابین لازم و دائم بود و از جمیع ملاعب و ملاهی و محارم و مناهی اجتناب و احتراز می‌نمود.

القصّه چون آن حضرت از دار محنت و غرور به جنت‌سرای سرور خرامید.

آن‌روز تا شب از عامه مردم نهان ماند و چون شب درآمد:

بیت

شب آمد چه شب اژدهای سیاه‌فروبسته ظلمت پس‌وپیش شاه

شبی سخت بی‌مهر و تاریک چهربه تاریکی اندر که دیده است مهر

فروبسته لبها به مسمارهاستاره گره بسته بر کارها و آن حضرت را هفت پسر بود. چنانچه در آخر جلد اول مفصّل است:

میرزا الغ بیک گورکان، میرزا ابراهیم سلطان، میرزا بایسنغر، میرزا سیورغتمش، میرزا محمد جوکی، جان اغلن، باردی این دو پسر، در آن صغر به عالم دیگر رفتند و باقی اولاد امجاد صاحب درگاه و بارگاه و لشکر و سپاه و امرا و دیوان و حکم و فرمان شدند و چهار فرزند دولتمند، هم در زمان آن حضرت به سرای آخرت رحلت نمودند و از ایشان فرزندان ماندند.

از میرزا ابراهیم، سلطان عبد اللّه در تخت فارس و از میرزا بایسنغر: میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر و از

میرزا سیورغتمش: میرزا سلطان مسعود و میرزا قراچار و از میرزا محمد جوکی: میرزا محمد قاسم و میرزا ابا بکر.

و آن حضرت ولایات که سیورغال شاهزادگان مرحوم بود همه را به فرزندان ایشان عنایت فرمود. چنانچه در زمانی که صورت واقعه روی نمود، از فرزندان صلبی غیر میرزا الغ بیک گورکان کسی دیگر در حیات نبود و دو دختر که فرزندان میرزا محمد سلطان: میرزا یحیی و میرزا محمد جهانگیر در عقد ازدواج داشتند و دو حرم محترم: گوهرشاه آغا و آق‌سلطان آغا.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۵۹۹

و از آن حضرت خزاین و دفاین جواهر و لآلی و طلا- و نقره مسکوکه و غیر مسکوکه و خزانه کتب و خزانه جامه و فراشخانه و جیباخانه از جیبا و جوشن و زره و خود و باقی اسباب محاربه و مقاتله بسیار مانده و غانات «۴۸۳» اسب و شتر و گوسفند و لشکری بی‌عدّ و سپاهی بی‌حدّ و غلامان و کنیزکان فراوان بودند و متروکات آن حضرت به موجبی که در دفاتر مثبت و محرز است و پیش محاسبان و اصحاب وقوف محقّق و مقرّر و در روز تحریر نقل از دفترخانه همایون آورده ثبت نمود براین موجب است:

تفصیل متروکات حضرت خاقان سعید که در روز واقعه ضروری موجود بود این است

[در نسخ نانوشته مانده]

و در روز واقعه، از شاهزادگان میرزا ابو القاسم بابر بهادر و میرزا عبد اللطیف و میرزا خلیل سلطان فرزند میرزا محمد جهانگیر «۴۸۴» که نبیره دختری آن حضرت بود در اردوی اعلی حاضر بودند و از عظمای امرا غیر از امیر پیر لقمان برلاس کسی دیگر نبود. چه مجموع امرا جهت آوردن میرزا سلطان محمد رفته بودند و مهد علیا گوهرشاد آغا که بلقیس زمان و زبیده دوران بود، نظر بر استرضای فرزند سعادتمند میرزا الغ بیک، کسی پیش میرزا عبد اللطیف فرستاد و پیغام داد که حضرت خاقان سعید از میان رفت و ایل و الوس سری و سروری ندارند. ترا پایمردی می‌باید نمود و مردم را دستگیری کرد. میرزا عبد اللطیف ملتمس مبذول داشت. روز دیگر صباح صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر شد و ندبه و نفیر و نوحه امیر و وزیر و صغیر و کبیر گوشواره کنگره ایوان کیوان گشت. چتر عقاب سیما را که با شهباز فلک سر فرونیاوردی پیرایه زاغ ماتم‌زده دادند. تاج با ابتهاجش چون از سر

(۴۸۳). غانه بر وزن و معنی خانه (انجمن آرای ناصری).

(۴۸۴). در نسخ سفید مانده.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۰۰

حسرت دور شده بود مانند خلخال خوبان در پا افکندند. مراکب جنائب را دنبال چون کاکل ترکان مست بریدند و چون غالیه ایشان نیل مصیبت بر روی کشیدند.

زینهایی که به کواکب ثواقب جوزا و عقود عنقود ثریا مرصّع و ملمع بود واژگونه بر اسبان نهادند. ماهرویان چون شب پلاس کبود پوشیدند و روز آن بود و خورشید عذاران چون سایه بر خاک نشستند و جای آن داشت.

میرزا عبد اللطیف از برانغار به پای طوق آمد و اکثر لشکر پیش او جمع شدند و میرزا ابو القاسم بابر با خواص ملازمان متوجه صوب خراسان گشت و میرزا خلیل سلطان، به موافقت میرزا ابو القاسم بابر، عزیمت نمود و چون اردو بازار بر رهگذر واقع بود مردم ایشان دست به غارت برآورده بر سبیل دست‌انداز هرکس چیزی ربودند و لشکر از حیّز ضبط و مهمات از مرکز ربط بیرون رفت و از چپ و راست نفیر عام برخاست. میرزا عبد اللطیف گرد اردو برآمده چند کس را سیاست نمود و آتش فتنه را که اشتعال یافته بود تسکین داد و آن روز تا شب به ضبط و دارایی سپاه اشتغال داشت و صورت جهانداری بر لوح اندیشه می‌نگاشت.

روز سیم نعش مغفرت‌مآب را در محفّه نهاده عازم خراسان شدند و تیر خروش و زاری از نشانه مهر و هدف سپهر بگذشت. فتنه خفته چون چشم نرگس دیده به شوخ‌چشمی بازگشاد و عدل معتدل مزاج سر ضعف و ناتوانی بر زانوی حسرت نهاد. ارکان جهان متزلزل شد و اساس عالم مختل گشت.

بیت

او کوه حلم بود که برخاست از جهان‌بی‌کوه کی قرار پذیرد بنای خاك و میرزا عبد اللطیف روز اول که صورت واقعه هایله روی نمود، قاصدی به جانب سمرقند پیش میرزا الغ بیك ارسال فرمود. و چون لشکرهای جهان بی‌سروسامان یك دو منزل به‌طرف خراسان روان شدند، جمعی مردم شریر فتنه‌انگیز به میرزا عبد اللطیف رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا به اتفاق ترخانیان

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۰۱

قصد غدری دارند و شاهزاده در اصل طبیعت متلون مزاج بود و محبت مهد علیا نسبت به میرزا علاء الدّوله معلوم داشت، به حکم من یسمع* یخلّ پرتو هرسخن که از شاهراه السنه و افواه بر پیشگاه خاطر آگاه تابد و قوت سامعه علت مانعه آن نیاید هر آینه در آینه خاطر صورت تردّد روی نماید و کلك اندیشه نقش آن بر لوح ضمیر به وجهی دیگر آراید. بنابرآن میرزا عبد اللطیف به غایت متوهم و متفکر شد و جمعی مفسد محل خباثت یافته او را بر آن داشتند که مهد علیا و ترخانیان امیر نظام الدین احمد را غارت عام کرده تمام مردم که از ایشان متوهم بود بند فرمود و این صورت سلخ ماه ذی حجه میان خوار ری و سرخه سمنان روی نمود و میرزا عبد اللطیف، بعد از فراغ خاطر، به بلده سمنان فرمود و آنجا

بیت

ماه محرم به خیر غرّه غرا نمودشاهد رعنای شهر زلف مطرا نمود و چون حضرت خاقان سعید را ممالك جهان در تحت فرمان بود، فرزندان گرامی در اطراف ممالك هرجا یکی نافذ فرمان می‌بود. میرزا الغ بیك بر سریر مملکت ماوراء النهر و ترکستان در کمال استقلال تمکن داشت و مملکت روی زمین را ملك خود می‌پنداشت و میرزا علاء الدوله که در دار السلطنه هرات بود گنجهای جهان تصرف نمود و دعوی انا و لا غیری سمیر ضمیر او بود و میرزا سلطان عبد اللّه در ملك فارس اساس سلطنت بنیاد نهاد و ابواب عدل و داد بر جهانیان گشاد و میرزا سلطان محمد اگرچه بی‌یراق و استعداد شده بود کسی دیگر در خاطر او خطور نمی‌نمود و میرزا ابو القاسم بابر بر سلطنت عالم خود را مسلم می‌دانست و در آن باب سعی و اهتمام نمود به آنچه توانست و میرزا عبد اللطیف اردوی اعلی را سر کرده پروای کسی نداشت و خیال استقلال بر لوح اندیشه می‌نگاشت و از اولاد و احفاد میرزا سیورغتمش جمعی در ولایت کابل و غزنین و آن سرزمین بودند و به چوگان همت کوس سلطنت از میدان همگنان می‌ربودند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۳، ص: ۶۰۲

اکنون قرار با قلم گوهرنثار آن است که احوال شاهزادگان گرامی سال به سال به تفصیل و اجمال بازنماید و هرچه باید و شاید گفته‌اید. ان شاء اللّه تعالی.

مصرع

از عنایات الهی چشم می‌دارم مدد مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج۴، ص: ۶۰۳

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الا‌عظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱- ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسـیر المنسوب إلی الإمام العسـكری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسـند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹